روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

مشهور به:

تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی

تألیف:

حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی نیشابوری

از علمای قرن ششم هجری

جلد ۴

[illegible]

به کوشش و تصحیح

دکتر محمدجعفر یاحقی - دکتر محمدمهدی ناصح

بسم الله الرحمن الرحیم

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن - جلد۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض‌الجنان و روح‌الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیرالقرآن/ تالیف حسین‌بن علی‌بن محمدبن احمدالخزاعی‌النیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمدمهدی ناصح.

مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳ -.

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب "تفسیر ابوالفتوح رازی".

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی-- قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمدمهدی، ۱۳۱۸ -، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف۲ر۹ ۱۳۰۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۴ صفحه : ۹

[ادامه سوره بقره]

[اشاره]

بسم اللّه الرحمن الرحیم ربّ سهل و یسّر«۱»

[سوره البقرة (٢): آيات ٢٥٨ تا ٢٦٠]

[اشاره]

أَ لَم تَرَ إِلَى الَّذِی حَاجَّ إِبراهِیمَ فِی رَبِّهِ أَن آتاهُ اللّهُ المُلکَ إِذ قالَ إِبراهِیمُ رَبِّیَ الَّذِی یُحیِی وَ یُمِیتُ قالَ أَنَا أُحیِی وَ أُمِیتُ قالَ إِبراهِیمُ فَإِنَّ اللّهَ یَأتِی بِالشَّمسِ مِنَ المَشرِقِ فَأتِ بِها مِنَ المَغرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ (٢٥٨) أَو کَالَّذِی مَرَّ عَلی قَریَةٍ وَ هِیَ خاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِها قالَ أَنّی یُحیِی هذِهِ اللّهُ بَعدَ مَوتِها فَأَماتَهُ اللّهُ مِائَةَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ کَم لَبِثتَ قالَ لَبِثتُ یَوماً أَو بَعضَ یَومٍ قالَ بَل لَبِثتَ مِائَةَ عامٍ فَانظُر إِلی طَعامِکَ وَ شَرابِکَ لَم یَتَسَنَّه وَ انظُر إِلی حِمارِکَ وَ لِنَجعَلَکَ آیَةً لِلنّاسِ وَ انظُر إِلَی العِظامِ کَیفَ نُنشِزُها ثُمَّ نَکسُوها لَحماً فَلَمّا تَبَیَّنَ لَهُ قالَ أَعلَمُ أَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (٢٥٩) وَ إِذ قالَ إِبراهِیمُ رَبِّ أَرِنِی کَیفَ تُحیِ المَوتی قالَ أَ وَ لَم تُؤمِن قالَ بَلی وَ لکِن لِیَطمَئِنَّ قَلبِی قالَ فَخُذ أَربَعَةً مِنَ الطَّیرِ فَصُرهُنَّ إِلَیکَ ثُمَّ اجعَل عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنهُنَّ جُزءاً ثُمَّ ادعُهُنَّ یَأتِینَکَ سَعیاً وَ اعلَم أَنَّ اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (٢٦٠)

[ترجمه]

به نام خداوند بخشاینده مهربان«٢» نبینی آن را که خصومت کرد«٣» با ابراهیم در خدایش به آن که دادش«۴» خدای پادشاهی«۵»، چون گفت ابراهیم خدای من آن است که زنده کند و بمیراند«۶»، گفت«٧» من زنده کنم و بمیرانم«٨»، گفت ابراهیم: بدرستی که خدای من بیارد آفتاب را از مشرق«٩»، تو بیار او را از مغرب«١٠»، متحیّر ماند آن که کافر بود و خدا راه نمی‌نماید«١١» گروه ستمکاران را«١٢».

---

(١). اساس از اینکه جا تا پایان برگ [٣۴۶- پ]

نو نویس و فاقد اعتبار است متن از مج اختیار شد.

(٢). ترجمه از آج داده شد.

(٣). آج، لب: ای بنگرستی آن کس که حجّت گفت، فق: ای نگرستی به آن کس که حجّت گفت.

(۴). آج، لب، فق: ابراهیم در باب پروردگار او برای آن که داد او را.

(۵). آج، لب، فق یعنی نمرود.

(۶). آج، لب، فق: زنده می‌گرداند و می‌میراند.

(٧). آج، لب، فق نمرود.

(٨). آج، لب: زنده می‌گردانم به عفو و می‌میرانم به قتل. [.....]

(٩). آج، لب، فق: را از جای بر آمدن آفتاب.

(١٠). آج، لب: پس بیار آن را به جای فرو شدن آن پس.

(١١). تب: راه ننماید.

(١٢). وز، دب: بیداد کاران را.

یا چنان که بگذشت بر دیهی«١» و آن افتاده«٢» بود بر سقفهایش، گفت چگونه زنده کند اینها را«٣» خدای پس مرگشان، پس

بمیرانید او را خدای صد سال، آنگاه زنده کرد«۴»، گفت: چند مقام کردی«۵»، گفت:
بماندم«۶» روزی یا پاره‌ای از«۷» روزی، گفت نه چنین است بماندی صد سال، در نگر به طعام خود و شراب خود که بنگردیده است«۸»، و در نگر به خرت، و تا سازیم تو را علامتی«۹» برای مردمان«۱۰» و نظر کن به استخوانها«۱۱» که چگونه برداریم«۱۲» پس بر او پوشیم گوشت«۱۳» پس چون پیدا شد او را«۱۴»، گفت: می‌دانم آن که خدای بر همه چیز تواناست.
و چون گفت ابراهیم: بار خدایا بنمای مرا که چگونه زنده کنی مردگان را. گفت ایمان نداری«۱۵»! گفت آری«۱۶»، و لکن تا بیارامد دل من، گفت: بگیر«۱۷» چهار مرغ پس پاره پاره کن با تو«۱۸»، آنگاه کن بر هر کوهی از ایشان پاره‌ای، پس بخوان ایشان را تا به تو آیند به تاختن، و بدان که آن خدای عزیز و محکم کار است.
قوله: أَ لَم تَرَ، اینکه فصل به استقصا برفت، اعنی تفسیر.

---

(۱). وز، دب: دهی، آج، لب، فق بیت المقدس یا قریهٔ الغیب که دو فرسنگی بیت المقدس است.

(۲). آج، لب: آن دیه افتاده.

(۳). آج، لب: از کجا زنده گرداند اهل اینکه دیه را.

(۴). آج، لب، فق: پس بر انگیخت او را.

(۵). آج، لب، فق: چند مدّت درنگ کردی.

(۶). آج، لب، فق: درنگ کردم.

(۷). تب: بعض.

(۸). آج، لب، فق: پس بنگر سوی خورش تو انجیر یا انگور و آشامیدنی تو و عصیر یا شیر، حال آن که متغیّر نشده.

(۹). آج، لب، فق: دلالتی بر حشر.

(۱۰). آج، لب، فق کردیم آنچه کردیم. [.....]

(۱۱). آج، لب، فق از حمار.

(۱۲). آج، لب، فق: چگونه ترکیب می‌فرماییم آن را.

(۱۳). آج، لب، فق: بس می‌پوشانیم آن را گوشتی.

(۱۴). آج، لب، فق: چون روشن شد چگونگی حشر مرا.

(۱۵). تب: باور نداری.

(۱۶). آج، فق باور می‌دارم، لب باور نمی‌دارم.

(۱۷). آج، لب، فق: فرا گیر.

(۱۸). آج، لب، فق: پس میل ده آنها را به سوی تو.

صفحه : ۳

قوله: أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِی حَاجَّ، «محاجّه»، مفاعله باشد از حجّهٔ، یقال:
حاجته فحججته، کما یقال: خاصمته فخصمته. و «محجوج» گویند آن را که در حجّت مغلوب باشد، یعنی به آن که حجّت آوردم غلبه کردم او را. و آن که با ابراهیم- علیه السّلام- در حقّ خدای تعالی محاجّهٔ کرد نمرود بن کنعان بن سنخاریب إبن کوش بن سام بن نوح بود. او اوّل کس بود که تاج بر سر نهاد و در زمین جبّاری کرد، و دعوی کرد که خدای است.

أَن آتاهُ اللّهُ. ای لأن آتاه اللّه الملك، و موضع «ان«۱»» نصب است بنزع حرف الصفة عند الكوفيّين.

مجاهـد گفت: دو مؤمن و دو كـافر پادشـاهی همه زمين بيافتنـد امّا دو مؤمن: يكی سـليمان بود و يكی ذو القرنين بود، و امّا دو كافر: يكی نمرود بود و يكی بخت نصّر.

در وقت اينكه مناظره خلاف كردند. مقاتل گفت: چون ابراهيم- عليه السلام- بتان را بشكست نمرود او را باز داشت. آنگاه به درش آورد او را تـا به آتش انـدازد گفت: اينكه خـدای كه تـو مـا را به عبـادت او می‌خوانی كيست! ابراهيم گفت: رَبِّيَ الَّذِي يُحيِي وَ يُمِيتُ، و ديگر مفسّران گفتند: اينكه مناظره پس از آن كردند كه او را به آتش انداختند.

زيـد بن اسـلم گفت: اوّل جبّاری كه بود بر زمين، نمرود بن كنعـان بود، مردمان از اقصای عالم می‌آمدنـد و طعام می‌بردنـد از نزديک او يعنی جو و گندم. چون جماعتی به او بگذشتی«۲»، او گفتی: من ربّكم! خدای شما كيست- بر عادتی كه او را بود! ايشان گفتند: خدای ما تويی«۳»، ابراهيم گفت: رَبِّيَ الَّذِي يُحيِي وَ يُمِيتُ.

چنان كه خـدای تعالی از او حكايت كرد، نمرود همه را طعام دادی مگر ابراهيم را كه ابراهيم را باز گردانيـد بی طعام، ابراهيم باز گشت. چون به در شـهر خود رسـيد، شـرم داشت از شماتت اعدا انديشه كرد كه گويند همه آمدند«۴» و گندم آوردند، و ابراهيم نياورد. و تلّی ريگ بود، از آن ريگ جوالها پر كرد، تا به در سرای و بار بر در سرای بيفگند، و او مانده بود«۵»، آن جا بخفت، اهل ابراهيم از خانه به در آمدند و

---

(۱). همه نسخه بدلها ان.

(۲)- تب: بگذشتندی، مب: بگذشتند.

(۳). تب: توای.

(۴). تب: آوردند.

(۵). تب: خسته بود.

صفحه : ۴

سر جوالهـا بگشادنـد آردی سپيـد و پاكيزه بود كه از آن نيكوتر نباشـد از آن آرد نانی بپخت چون ابراهيم در سـرای شـد، آن طعـام در پيش او بنهاد، ابراهيم گفت: اينكه از كجا آورديـد«۱»! گفت: از آن آرد است كه تـو آورده‌ای. او دانست كه نعمـتی است كه خدای تعالی با او كرد.

آنگاه خدای تعالی ابراهيم را بفرسـتاد به نمرود كه به من ايمان آر«۲» تا ملك به تو رها كنم. او گفت: خـدايی ديگر هست تو را كـه مرا بـه او دعـوت می‌كنی، و آن خـدای كيست! گفت: رَبِّيَ الَّذِي يُحيِي وَ يُمِيتُ، خـدای من آن است كه احيـا و امـاتت كند، مرده را زنده كند و زنده را بميراند«۳».

و در آيت محـذوفی هست، و تقـدير اينكه است: اذ قال له الجبار من ربك! قال له: رَبِّيَ الَّذِي يُحيِي وَ يُمِيتُ. و اينكه مناظره به حضور قوم نمرود بود، او خواست تا بر ايشان تلبيس كند، گفت: أَنَا أُحيِي وَ أُمِيتُ، من نيز احيا و اماتت كنم.

حمزه خوانـد: ربی الّـذی يحيی و يميت، باسـكان الياء، و در شاذ اعمش و عيسـی همچنين خواندند، و قرّای مدينه خواندند: انا احيی و اميت، به مدّ در همه قرآن، و اينكه لغت قومی است كه وصل چون وقف دارند، و انشد«۴»- شعر:

انا سيف العشيره و اعرفونی«۵» حميد قد ترقّيت السّناما

و در وقف بعضی عرب «انا» گویند، و بیشتر عرب در وقف «انه» گویند.
ابراهیم- علیه السلام- گفت: احیا و اماتت چگونه کنی! کس فرستاد و دو شخص را حاضر کرد، یکی را بکشت و یکی را رها کرد و گفت: اینکه را اماتت کردم و آن«۶» را که بنکشتم زنده کردم.
سدّی گفت: چهار مرد را بگرفت و در خانه کرد و طعام و شراب نداد تا به حدّ هلاک رسیدند. آنگاه از آن چهار گانه دو را طعام و شراب داد تا زنده ماندند، گفت:
اینکه احیاست، و دو را رها کرد تا بمردند، گفت: اینکه اماتت است.
ابراهیم- علیه السلام- توانست گفتن که من احیا و اماتت که دعوی کردم خدای

---

(۱). همه نسخه بدلها: آورده‌ای/ آورده‌اید. [.....]
(۲). آج، لب، فق، مب: آور.
(۳)- مب: مرده کند.
(۴). همه نسخه بدلها: و انشدوا.
(۵). همه نسخه بدلها: فاعرفونی.
(۶). تب: و اینکه.
صفحه : ۵
خود را، به احیاء خلق حیات خواستم که در مرده چند ساله آفریند، و به اماتت، اماتتی که بی مماسّت باشد، و لکن اندیشه کرد و ترسید که بر حاضران مشتبه شود و گمان بردند که آن که او کرد جنس اینکه«۱» است که ابراهیم گفت، و اینکه حال ایشان را روشن نشود، انتقال کرد از آن«۲» طریقه به دلیلی و طریقی دیگر که از آن روشنتر بود، و دانست که او در آن طریقه شبهت نتواند آوردن که تلبیس کند بر حاضران.
و مناظره«۳» را که با کسی مجادله کند، غرض او آن باشد. که اصل مدّعی که دعوی کرده باشد درست کند به آنچه در وسع او بود، چون داند که یک طریقت گفت روشن نشد خصم را طریقتی«۴» دیگر بگوید، اینکه یک جواب است آنان را که سؤال کردند که: ابراهیم- علیه السلام- چرا انتقال کرد از دلیلی به دلیلی! و اینکه آن کس کند که عاجز باشد از نصرت دلیل اوّل.
و جواب دیگر از اینکه سؤال آن است که: عدول نکرد و انتقال و لکن اینکه سخن به نصرت دلیل اوّل بود. او گفت: از حقّ آن که قادر بود بر اماتت و احیا، آن است که قادر بود بر اتیان آفتاب از مشرق و مغرب، اگر تو قادری به اینکه که دعوی کرده‌ای، او از شرق می‌آرد، تو از مغرب بر آر.
اگر سؤال کنند و گویند چگونه گفت ابراهیم که: فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ، تو از مغرب بر آر و او را بودی«۵» که گفتی خدای تو را بگو تا از مغرب بر آرد- و اگر بگفتی خدای تعالی [۳۴۶- پ]
اجابت کردی یا نه!
جواب«۶» گوییم: اگر بگفتی، خدای تعالی ابراهیم را اجابت کردی، و اینکه بر سبیل معجز بر دست او اظهار کردی- و اگر چه خارق عادت بودی. [و]
«۷» همانا برای آن نگفت که دانست که اگر بگوید، و ابراهیم در خواهد، خدای تعالی اجابت کند.

چون ابراهیم- علیه السلام- اینکه بگفت، او دانست که در چیزی که به آسمان«۸» تعلّق

---

(۱). وز: آن.

(۲). تب: در آن.

(۳). تب: مناظر.

(۴). تب: طریقی.

(۵). تب: بود.

(۶). مج: جوابت.

(۷). اساس: در حاشیه زیر وصّالی رفته، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). اساس: به خدای، کلمه در حاشیه صفحه نو نویسی شده، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

دارد او«۱» شبهتی نتواند آوردن، فرو ماند و متحیّر شد، چنان که خدای تعالی گفت:
فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ، ای تحیّر و انقطعت حجّته، یقال: رجل مبهوت اذا کان منقطع الحجّهٔ، قال الشّاعر- شعر:

و ما هی الّا ان اراها فجاءهٔ فأبهت حتّی ما اکاد اسیر

و محمّد بن السّمیقع«۲» خواند: فبهت، به فتح الباء و الهاء، ای بهته ابراهیم، بیانه: بَلْ تَأْتِیهِم بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُم«۳»، ای تحیّرهم و تدهشهم.

وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ الی الحجّهٔ، و خدای تعالی کافران را هدایت نکند به حجّت، یعنی ایشان را مخذول کند، و الطافی که در حقّ مؤمنان کند با ایشان نکند. امّا از آن جا که داند که ایشان را لطف نباشد، و إمّا بر سبیل عقوبت- علی ما ذهب الیه ابو علی فی اکثر المواضع.

خدای تعالی دگر باره ابراهیم را گفت: نمرود را دعوت کن و وعده ده«۴» که اگر ایمان آرد، ملک بر او رها کنم. گفت: من خدای دیگر را ندانم جز خویشتن«۵».

ابراهیم بارسدیگر«۶» مراجعت کرد، نمرود گفت: من ندانم تا تو چه می گویی«۷»، اگر خدای تو را قوتی هست، گو لشکر بیار تا حرب کنیم، هر که غالب آید ملک او را باشد که عادت ملوک اینکه باشد.

آنگه گفت: خدای تو را لشکر است! گفت: بلی، خدای مرا لشکرهاست.

گفت: اکنون برو و بگو«۸» تا به سه روز لشکر جمع کند، تا من نیز لشکر جمع کنم و کالزار«۹» کنیم، «فمن غلب سلب» ابراهیم گفت: بار خدایا؟ تو می‌دانی که اینکه کافر چه می گوید؟ خدای تعالی گفت: ما منش گذار.

آنگه نمرود لشکری عظیم جمع کرد و لشکرها«۱۰» به صحرا بیرون برد«۱۱»، و ابراهیم

---

(۱). همه نسخه بدلها: ندارد. [.....]

(۲). مج، وز، دب، فق، مب، مر: السّمیفع.

(۳). سوره انبیا (۲۱) آیه ۴۰.

(۴). اساس با خطی متفاوت از متن: و با وی بگو، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). تب را.

(۶). مب، مر: باری دیگر، دیگر نسخه بدلها: بار دیگر.

(۷). تب تو.

(۸). همه نسخه بدلها بجز تب که.

(۹). همه نسخه بدلها: کارزار.

(۱۰). همه نسخه بدلها: لشکر گاه

(۱۱). تب: به صحرا زدند، دیگر نسخه بدلها: به صحرا بیرون زدند.

صفحه : ۷

را گفت: لشکر من اینکه است، از لشکر خدای تو اثری نمی‌بینم. خدای تعالی وحی کرد به فریشته‌ای که به سراشک«۱» موکّل است. و به روایتی دیگر جبریل را گفت: از لشکرهای من چه ضعیفتر دانی! گفت: بار خدایا؟ تو عالمتری، و لکن من از سراشک ضعیفتر هیچ نمی‌دانم.

گفت: از ایشان که را ضعیفتر دانی! گفت: سراشکان فلان دریا را [۳۴۷- ر]

. حق تعالی گفت: بگو آن فریشته را که بر ایشان موکّل است که یک در برگشای«۲» ایشان را«۳»، او دری بر گشاد، از آن در چندانی«۴» سراشک بیرون آمد که آفتاب و روی آسمان بپوشید. نمرود گفت: چرا امروز آفتاب بر نمی‌آید! ابراهیم گفت: لشگر خدای من رها [نمی‌کند]

.«۵».

آنگاه آن سراشکان در ایشان افتادند و گوشت و خون ایشان بخوردند، [از آدمیان]

«۶» و چهارپایان الّا استخوان نماند، و نمرود همچونین«۷» می‌نگرید«۸» و [ایشان]

«۹» او را تعرّض نرسانیدند. ابراهیم گفت«۱۰»: ایمان آری! گفت: نه، خدای تعالی بفرمود [سراشکی را]

«۱۱» تا لب زیرین«۱۲»، او بگشت«۱۳»، [و آنگاه لب زبرین او بگشت«۱۴»]

«۱۵». او بخارید، لبهای او چندانی بیاماهید«۱۶» که از دهن او [دور]

«۱۷» باز افتاد، آنگاه«۱۸» سراشک«۱۹» در بینی او رفت و به دماغ او رسید و از دماغ او می‌خورد تا آنگاه که بزرگ شد چند موشی. او آن ساعت«۲۰» ساکن شدی که چیزی سنگی«۲۱» بر سر او

---

(۱). اساس در زیر کلمه با خطی متفاوت از متن افزوده: پشه.

(۲). دب: بر گشاید.

(۳). اساس: کلمه زیر وصّالی رفته و به صورت: «از آن» نو نویسی شده است، با توجّه به مج تصحیح شد.

(۴). تب، مب، مر: چندان. [.....]

(۵). اساس: در حاشیه کاغذ زیر وصالی رفته، با توجّه به تب افزوده شد، مج: نکنند، دیگر نسخه بدلها: نمی‌کنند.

(۶)، ۹، ۱۱. اساس: در حاشیه کاغذ زیر وصالی رفته، با توجّه به تب افزوده شد.

(۷). مج، وز، فق، مر: همچنین، دب: همچون، مب: نمرود در ایشان همچنان.

(۸). تب، مر: می‌نگریست، مب، می‌نگریستند.

(۱۰). مر او را.

(۱۲). تب: مب: زبرین.

(۱۳). کذا: در اساس، مج، وز، دیگر نسخه بدلها: بگزید.

(۱۴). تب: بگزیدش، دب، مب: بگزید، آج، لب: به گزیدن، دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۱۵)، ۱۷. اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

(۱۶). آج، لب: بیاماسید.

(۱۸). تب، مج، وز، دب، فق، مب، مر آن، لب یک.

(۱۹). مر: سرشک.

(۲۰). دب: ساعتی.

(۲۱). مب: سنگین. [.....]

صفحه : ۸

می‌زدندی، و هر کس که خواستی که بر او کرامتی کند دستها بر هم نهادی و بر سر او زدی. خدای تعالی او را در اینکه عذاب چهار صد سال بداشت چنان که چهار صد سالش در ملك داشته بود. آنگه هلاك شد و با عذاب خدای رفت. قوله: أَو كَالَّذِي مَرَّ عَلى قَريَةٍ، اینکه آیت عطف است بر معنی آیت اوّل، و معنی آیت اوّل آن است«۱»: «ا رایت کالّذی حاجّ ابراهیم فی ربّه»، أَو كَالَّذِي مَرَّ عَلى قَريَةٍ، بر سبیل تعجّب می‌فرماید که: هیچ چنان کسی دیدی که با ابراهیم محاجّه«۲» کرد، یا چنان کسی که بر آن ده«۳» گذر کرد.

و قولی دیگر آن است که: «کاف» زیادت است، و تقدیر آن است که: الم تر الی الّذی حاجّ ابراهیم فی ربّه و الی الّذی مرّ [علی قریة]

«۴»، و «کاف» تشبیه زاید باشد در کلام عرب، نحو قوله: لَيسَ كَمِثلِهِ شَيءٌ«۵».

و علما خلاف کردند در آن که آن گذرنده که بود! قتاده و ربیع و عکرمه و ناجیة بن کعب و ضحّاک و سدّی و سلیمان بن یربده و سالم الخواصّ گفتند:

عزیر بن شرحیا بود. و وهب منبّه و عبد اللّه بن عبید بن عمر«۶» گفتند: ارمیاء بن جلقیا بود و او از سبط هارون بن عمران بود، و گفته [اند]

«۷» او خضر است.

مجاهد گفت: مردی بود کافر شاكّ در بعث. ضحّاك گفت: آن ده از جمله زمین مقدّسه«۸» بود. إبن زید گفت: آن زمین«۹» بود که خدای تعالی آنان را که از خانه بیرون آمدند و از وبا می‌گریختند، بر آن زمین هلاك کرد، و ایشان آنان بودند که ذکر ایشان برفت فی قوله: أَ لَم تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيارِهِم وَ هُم أُلُوفٌ حَذَرَ المَوتِ«۱۰».

کلبی گفت: دیری بود که آن را سابر آباد گفتند«۱۱». سدّی گفت: نام آن ده

---

(۱). مب که.

(۲). اساس: حاجّه، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). تب: دیه.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). سوره شوری (۴۲) آیه ۱۱.

(۶). تب: عبد اللّه بن زید بن عمر.

(۷). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۸). مب: مقدّس.

(۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: زمینی.

(۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲۴۳، تب الایة.

(۱۱). تب: گفتندی.

سلماباد«۱» بود. و گفته‌اند: دیر هرقل بود، و گفته‌اند [۳۴۷- پ]

«۲»: دیهی بود که آن را ده انگور خواندند بر دو فرسنگی بیت المقدّس.

وَ هِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها، «واو» حال راست، ای ساقطة، یقال: خوی البیت یخوی خوی بالقصر اذا سقط [و خوی]

«۳» یخوی خواء اذا خلا علی عروشها، بر سقفهایش و بناهایش. واحدش عرش«۴»، و عرب هر بنای را عرش خوانند، قال اللّه تعالی: وَ ما كانُوا يَعرِشُونَ«۵»، ای یبنون. و «عریش» چفته باشد، و «عرش» سریر باشد فی قوله: وَ لَها عَرشٌ عَظِيمٌ، و عرش عبارت باشد [از ملک و]

«۶» استقامت کار، قال الشاعر- شعر:

رأوا عرشی تثلّم جانباه فلمّا ان تثلّم افردونی

قوله: خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها، عبارت است از خراب آن جایگاه، یعنی سقفها و دیوارها افتاده. اگر گویند: سقف بر زمین افتد، چگونه گفت که: بر«۷» سقف افتاد!

یک جواب آن است که: سقف او فتاده«۸» باشد اوّل، آنگه دیوارها بر سر آن افتاد«۹». و جواز دیگر آن است که: «علی» به معنی «مع» است، ای مع عروشها، چنان که«۱۰» هو علی صغر سنّه، یقول الشعر و قال الشاعر«۱۱»:

فلو سالت سارة الحیّ سلمی علی ان قد تلون«۱۲» بی زمانی

قالَ أَنّى يُحيِي هـذِهِ اللّهُ بَعدَ مَوتِها، ای کیف یحیی، چگونه زنده کند خدای اینان را پس مرگشان؟ اینکه بر سبیل تعجّب گفت نه بر سبیل شکّ.

و سبب اینکه در روایت«۱۳» محمّد بن اسحاق عن وهب آن بود که: چون خدای

---

(۱). تب: سلیمانا باد.

(۲). اساس که، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۳). اساس: در حاشیه زیر وصالی رفته، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۴). تب باشد. ۵- سوره اعراف (۷) آیه ۱۳۷.

(۶). سوره نمل (۲۷) آیه ۲۳.

(۷). تب، وز: که آن بر، دب، لب، فق، مب، مر: که از، آج: که از بر.

(۸). تب: بیفتاده.

(۹). تب: افتاده.

(۱۰). تب گویند.

(۱۱). تب: بقول الشاعر شعر.

(۱۲). اساس: تلوم، با توجّه به تب تصحیح شد.

(۱۳). اساس: در رود اینکه آیه، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

تعالی ارمیا را به پیغامبری بفرستاد، او را گفت: یا ارمیا؟ من پیش از آن که تو را آفریدم تو را برگزیدم، و پیش از آن که تو را نگاشتم«۱» تو را پاکیزه کردم، و پیش از آن که بالغ شدی تو را پیغامبری دادم و تو را برای کاری عظیم اختیار کردم.

آنگاه به پادشاه بنی اسرایل فرستاد، و نام او ناشیۀ بن اموص بود تا او را مسدّد«۲» کند و ترتیب کار او و اخبار غیب به وحی خدای«۳» او را معلوم کند، بیامد و مدّتی بود.

بنی اسرایل احداث بسیار کردند، و ارتکاب معاصی کردند، و حرامها«۴» حلال«۵» داشتند. خدای تعالی ارمیا را گفت: بترسان اینکه قوم را و نعمتهای من«۶» یاد ده ایشان را و معاصی ایشان.

او گفت: من ندانم اگر تو مرا الهام ندهی، گفت: برو که«۷» تو را الهام دادم.

بیامد و خطبه‌ای بلیغ کرد ایشان را، و در آن جا بگفت که خدای تعالی می گوید که:

اگر توبه نکنی و اصرار نمایی، طاغیی را بر شما مسلّط کنم که در دل او رحمت نباشد«۸» با لشکری مثل سواد اللّیل المظلم.

ایشان امتناع کردند. خدای تعالی وحی کرد به ارمیا که: من بنی اسرایل را به یافث هلاک خواهم کردن- و یافث اهل بابل بودند [۳۴۸- ر]

من«۹» اولاد یافث بن نوح.

ارمیا بگریست و جزع کرد، خدای تعالی گفت: تو را خوش نمی‌آید که [من]

«۱۰» ایشان را هلاک کنم. من ایشان را به دعای تو هلاک کنم. ارمیا دل خوش گشت و پادشاه را گفت: خدای تعالی مرا وعده داد که تا من دعا نکنم، بنی اسرایل را هلاک نکند.

آنگه از پس آن سه سال دیگر بماندند الّا«۱۱» معصیت و طغیان و فساد نیفزودند، و پیغامبر و پادشاه ایشان را وعظ می کردند و سود نبود. خدای تعالی بخت نصّر

---

(۱). اساس به صورت «بکاشتم» هم خوانده می‌شود.

(۲). آج، لب، مب، فق، مر: مدد.

(۳). همه نسخه بدلها بی عیب.

(۴). مب را. [.....]

(۵). وز: حلالها.

(۶). آج، لب، فق، مب، مر به.

(۷). همه نسخه بدلها من.

(۸). همه نسخه بدلها بجز مب بر شما.

(۹). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: از.

(۱۰). اساس در حاشیه زیر وصالی رفته، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها به.

صفحه : ۱۱

را بر گماشت با [شش صد هزار]

«۱» رایت تا آهنگ بیت المقدّس کرد.

خبر به پادشاه رسید، ارمیا را گفت: نه تو گفتی خدای تعالی [مرا]

«۲» وعده داد که تا من برایشان دعا نکنم«۳». ایشان را هلاک نکند«۴»؟ گفت: بلی، و من واثقم به وعده خدای تا لشکر«۵» نزدیک رسید.

خدای تعالی فریشته‌ای را فرستاد به ارمیا بر صورت مردی تا بیامد و گفت: ای رسول اللّٰه؟ از راهی دور آمده‌ام تا تو را مسأله‌ای پرسم. آنچه دانی مرا فتوا کن در آن. گفت: بگو، گفت: تو را فتوا می‌پرسم«۶» در جماعتی که زیر دستان کسی باشند، و از آن خداوندگار بر ایشان همه نعمت بود، و ایشان به بدل نعمت و به جای شکر، کفران کنند، و او را آزارند و فرمان او نکنند در صلاح خود، و هر چه«۷» او کرامت بیش کند، ایشان کفران بیش کنند. گفت: برو و بگو که نعمت«۸» باز مگیر از ایشان، و با ایشان بساز تا خدایت مزد دهد.

برفت و روزی چند بایستاد و باز آمد و گفت: نعمت بیشتر کرد و ایشان طغیان بیشتر کردند. اکنون سزاوار چه باشند«۹»! گفت: سزاوار هلاک و دمار. گفت: اکنون با من یار«۱۰» باش، دعا کن برایشان تا خدای ایشان را«۱۱» هلاک بر آرد. و در اینکه وقت بخت نصّر بنزدیک بیت المقدّس رسیده بود با لشکری«۱۲» از عدد ملخ بیشتر.

گفت: اینکه یک بار دیگر برو، باشد که«۱۳» بهتر شوند. اگر نیک نشوند، من برایشان دعا کنم. او برفت، بر سر روزی چند باز آمد، گفت: نعمت برایشان زیادت شد، و فساد ایشان به نعمت بیفزود، اکنون آنچه مرا وعده دادی از دعا برایشان وفا کن.

ارمیا گفت: بار خدایا؟ اگر اینکه مرد راست می‌گوید و اینان به اینکه صفتند و

(۲- ۱). اساس: زیر وصالی رفته، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). تب خدای تعالی.

(۴). تب ارمیا.

(۵). مج، وز، دب خدای.

(۶). تب: تو را می‌پرسم از روی فتوا.

(۷). تب: هر چند.

(۸). تب: برو و نعمت. [.....]

(۹). تب: سزای آن قوم چه باشد و سزاوار چیستند ارمیا.

(۱۰). تب: اکنون یاور.

(۱۱). تب: خدای تعالی از ایشان.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز تب، دب عظیم.

(۱۳). تب: یک بار بگذار بود که.

صفحه : ۱۲

مستحقّ هلاکند، هلاک بر آور«۱» از ایشان. و اگر به خلاف اینکه است، ایشان را نگاه دار و هلاک مکن.

چون ارمیا اینکه بگفت، آتشی از آسمان بیامد و جای قربان از بیت المقدّس بسوخت، و نه در از درهای او به زمین فرو شد. ارمیا بیوفتاد و بی هوش شد. چون در آمد«۲» گفت: بار خدایا؟ نه مرا وعده دادی که بی دعای تو اینان را هلاک نکنم! هم آن فریشته آمد و گفت: خدایت [۳۴۸- پ]

سلام می‌کند و می‌گوید: تا تو دعا نکردی، عذاب نفرستادم.

ارمیا بدانست که آن فریشته‌ای بوده است«۳» از قبل خدای تعالی فرستاده«۴» بر سبیل امتحان، و او آن دعا بر بنی اسرایل«۵» کرده است«۶» و آن اخلاق و اوصاف در ایشان بوده است، و آن فریشته را راستگو«۷» بود در«۸» آنچه گفت.

ارمیا برخاست و بیت المقدّس رها کرد و بگریخت، و بخت نصّر در افتاد«۹» و بیت المقدّس خراب کرد و اهلش را که بنی اسرایل بودند به سه قسمت کرد: بهری«۱۰» را بکشت و ثلثی را اسیر کرد و ثلثی را رها کرد در شام تا در دست«۱۱» او باشند. آنگه«۱۲» بفرمود تا کودکان اینکه ثلث را که اسیر کرده بودند بیاوردند«۱۳»، صد هزار به عدد بر آمدند از میان ملوک و امرای لشکر خود ببخشید، هر پادشاهی را چهار برسید. برخاست و

---

(۱). تب: هلاک ایشان کن و دمار بر آور.

(۲). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: چون با خود آمد.

(۳). اساس: بودست/ بوده است، مج، وز: فرشته است.

(۴). اساس: فرستاد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). اساس: در حاشیه زیر وصالی رفته و کلمه به صورت «اهل بابل» دو باره نویسی شده، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). اساس: کردست/ کرده است.

(۷). مج، وز: راستیگر.

(۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: از.

(۹). اساس: در حاشیه زیر وصالی رفته و به صورت «بیامد» دو باره نویسی شده، با توجّه به تب تصحیح شد. [.....]

(۱۰). اساس: در حاشیه زیر وصّالی رفته و به صورت «ثلثی» دو باره نویسی شده، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). مج، وز: از دست، تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: زیر دست.

(۱۲). اساس: در حاشیه زیر وصّالی رفته و کلمه به صورت «پس» دو باره نویسی شده، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها

تصحیح شد.

(۱۳). مب: بر آوردند.

صفحه : ۱۳

باز گشت و لشکر را فرمود به وقت بازگشتن که: هر یکی سپری از خاك بر گیری و در بیت المقدّس اندازی. بکردند«۱» تا کوهی عظیم پیدا شد آن جا از خاك.

چون ایشان باز گشتند ارمیا بر خر نشست و روی به بیت المقدّس نهاد. پاره‌ای انگور داشت در سلّه‌ای و پاره‌ای عصیر داشت. چون برسید آن خرابی دید و آن کشتگان را، گفت: أَنّی یُحیِی هذِهِ اللّهُ بَعدَ مَوتِها بر سبیل تعجّب، و آن جا فرود آمد و خر را ببست و چیزی که داشت آن جا بنهاد. خواب بر او غلبه کرد و بخفت. خدای در خواب جان از او بستد و«۲» او بمرد. آن جا صد سال مرده افگنده«۳» بود، خدای تعالی او را از چشم مردمان پنهان کرد و گوشت او از سباع [زمین]

«۴» نگاه داشت.

چون هفتاد سال بر آمد، خدای تعالی فرمود پادشاهی را از پادشاهان پارس تا بیامد و بیت المقدّس را آبادان کرد. او بیامد و هزار قهرمان را بر گماشت، هر قهرمانی را سیصد هزار مرد کار کن زیر دست«۵» بودند تا در مدّت اندك بیت المقدس و شهرها و دهها«۶» باز کردند نکوتر از آن که بود. و خدای تعالی بخت نصّر را هلاك کرد. و آنان که از بنی اسرایل مانده بودند، با بیت المقدّس آمدند و عمارت می‌کردند در مدّت سی سال تا به از آن که بود باز کردند.

چون صد سال از آن واقعه«۷» و خواب ارمیا بر آمد، خدای تعالی او را زنده کرد. او برخاست طلب خر کرد. خر«۸» ندید، رسن مانده بود از او، و جز استخوانهای سپید«۹» نمانده بود، و انگور و عصیر او بر حال خود مانده بود. از آسمان آوار«۱۰» آمد که: ای

____

(۱). تب: چنان کردند.

(۲). اساس: با خطی متفاوت از متن نوشته «جان او قبض نمود»، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). مب: افتاده.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). مب او.

(۶). تب، آج، لب، فق: دیهها، مب، مر: قریه‌ها.

(۷). اساس: وقعه، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). آج را.

(۹). مج، وز: استخانها سفید، دب: استخوانهای پوسیده سپید شده، آج، لب، فق: استخوانهای پوسیده سپید، مب: استخوانهای سپید پاکیزه، مر: استخوانهای سفید پوسیده.

(۱۰). اساس: در حاشیه زیر وصّالی رفته و کلمه به صورت «ندا» دو باره نویسی شده، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

صفحه : ۱۴

استخوانهای پوسیده گشته و متفرّق شده مجتمع شوی. به فرمان خدای با هم آمدند، و آواز«۱» آمد که: ای گوشت؟ بر او

پوشیده شو«۲». پوشیده شد. گفت: پوست [۳۴۹- ر]
بر سر او پوشیده شو. چنان شد، و خدای تعالی جان در او آفرید، برخاست [به فرمان خدای]
«۳» و نهق«۴» و بانگ کرد. اینکه روایت وهب است.

فاما قول آنان که گفتند: عزیر بود، خبری است از موسی بن جعفر«۵»- علیهما السّلام- که گفت: در وقتی که من از دشمنان می‌گریختم و متنکّر می‌رفتم، به بهری از دههای«۶» شام برسیدم. کوهی دیدم، و از آن دهها که بر حوالی آن بود مردم بسیار بیرون می‌آمدند«۷» و بر آن کوه می‌شدند.

من پرسیدم ایشان را که: اینکه چه جای است، و شما کجا می‌روی! گفتند: در اینکه کوه غاری است، و در آن غار راهبی است ما را، سال تا سال یک بار«۸» از آن جا بیرون آید و [برای ما]
«۹» چیزی گوید، و ما را مشکلی که باید«۱۰» از او بپرسیم.

گفت: من نیز در میان ایشان برفتم تا بر کوه شدم«۱۱»، منبری بیاوردند و بنهادند، و پیری را از دیری بیرون آوردند ابروها بر چشمها فرو افتاده و به عصابه ابروی او بر پیشانی او بستند، و او بر آن منبر نشست«۱۲» و یک بار به آن قوم در نگرید، چشمش بر

---

(۱). اساس: در حاشیه زیر وصّالی رفته و به صورت «جمع شد دیگر ندا»، مج: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). مب، مر: شوید.

(۹- ۳). اساس: در حاشیه زیر وصّالی رفته، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها بجز مب: نهیق.

(۵). همه نسخه بدلها بجز مر: موسی جعفر، که با توجّه به روال کتابت و ملاحظه قرینه در سطور بعدی بر اساس مرجّح می‌نماید.

(۶). اساس: در حاشیه زیر وصالی رفته و به صورت «به شهری از شهرهای» نو نویسی شده است، با توجّه به تب تصحیح شد، دب، آج، لب، فق، مب، مر: به شهری از دههای.

(۷). اساس: در حاشیه زیر وصالی رفته و به صورت «آمده» نو نویسی شده است، با توجّه به تب و همه نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: یک زمان.

(۱۰). همه نسخه بدلها: که باشد.

(۱۱). اساس به صورت «شدیم» نو نویسی شده، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). همه نسخه بدلها: بنشست.

موسی جعفر افتاد، نوری دید از فرق سر او تابان تا به عنان آسمان.

روی با او کرد«۱» و گفت: یا هذا، ای مرد همانا تو غریبی در میان اینکه قوم!

گفت: بلی.

گفت: از مایی یا بر مایی، منّا ام علینا! گفت:
لست منکم،
از شما نیستم.
گفت: همانا از امّت مرحومه‌ای! گفت: بلی، گفت: ا من علمائهم انت ام من جهالهم، از علمای«۲» ایشانی یا از جاهلانش!
گفت:
لست من جهّالهم
، از جاهلانشان«۳» نیم.
گفت: أسئلك ام تسئلنی«۴»، من پرسم تو را یا «۵» تو پرسی مرا! گفت:
ذاک الیک،
گفت: اختیار تو راست. گفت«۶»: من پرسم، گفت:
سل عمّا بدا لک،
بپرس از آنچه خواهی.
راهب گفت: ما و شما می‌گوییم در بهشت درختی است آن را طوبی گویند، ما می‌گوییم: اصل آن در سرای عیسی است، و شما می‌گویی: اصل آن در سرای محمّد است، و لکن در بهشت هیچ جای و بقعه‌ای و خطّه‌ای نیست و الّا شاخی از آن درخت سر در آن جا دارد«۷»، مثال آن در دنیا چیست!
گفت: مثال آن در دنیا آفتاب است، بامداد سر از مشرق خود بر آرد. چون به قطب فلك رسد، هیچ جای و بقعه‌ای نباشد که شاخی از شعاع او در آن جا نیفتد«۸».
گفت: نکو گفتی.
مرا خبر ده که ما و شما می‌گوییم که: اهل بهشت او طعام و شراب بهشت می‌خوردند، چندان که بیش خورند زیادت باشد و نقصان نبود، مثال آن در دنیا چیست! گفت: مثال آن در دنیا کتاب خداست که چندان که خوانندگان

---

(۱). تب: به موسی جعفر، مج، وز، دب: به او، آج، لب، فق، مب، مر: بدو.
(۲). اساس: به صورت «عالمان» نو نویسی شده، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۳). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: جاهلان ایشان. [.....]
(۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر گفت.
(۵). اساس، وز، تا، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۶). تب: راهب گفت.
(۷). تب، دب: آن جا آرد، آج، لب، فق: آن جا در آرد.
(۸). تب: نه افتد.

می‌خوانند و گویندگان در انواع علومش سخن می‌گویند از قراءت و تفسیر و تأویل و فقه [و کلام]
«۱» و حدود و احکام و حلال و حرام سخن می‌گویند«۲» و بنمی‌رسد.

گفت: نکو گفتی. مرا خبر ده از آن که ما و شما می‌گوییم که اهل بهشت طعام و شراب خورند و ایشان را بول و غایط نباشد [۳۴۹- پ]
مثال آن در دنیا چیست!
گفت: جنین در شکم مادر که طعام و شراب که مادر خورد او از آن نصیب یابد و او را بول و غایط نباشد.
گفت: نکو گفتی و راست گفتی«۳». خبر ده مرا«۴» از کلید بهشت تا«۵» از زر است یا از سیم یا از چیست! گفت: کلید بهشت نه از زر است و نه از سیم، کلید بهشت زبان بنده مؤمن است که در دهن بگرداند و بگوید: لا اله الّا اللّه. ترسا گفت: همه«۶». نکو گفتی و راست گفتی و لکن تو را مسأله‌ای پرسم«۷» که در او متحیّر فرو مانی.
گفت: اگر جواب گویم و صواب باشد ایمان آری و به دین ما در آیی! گفت: بلی.
و بر اینکه عهد کردند. گفت: بیار.
گفت: مرا خبر ده از آن دو برادر همشکم که به«۸» یک شب از مادر جدا شدند و به یک روز با پیش خدای شدند، و چون بمردند یکی را دویست سال بود و یکی را صد سال. گفت: ایشان عزر و عزیر«۹» بودند که دو توأم«۱۰» بودند در یک شکم، به یک شب بزادند و پنجاه سال با یکدیگر بودند. پس از آن، یک روز عزیر به بعضی دهها رفته بود، از آن جا می‌آمد بر چهار پای نشسته و پاره‌ای انگور و انجیر در سلّه‌ای نهاده و

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
(۲). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر به غور آن و معنی حقیقت آن.
(۳). تب رهبان گفت، دیگر نسخه بدلها گفت.
(۴). آج، لب، فق، مب: ما را.
(۵). تب، آج: یا .
(۶). اساس در حاشیه زیر وصّالی رفته و به صورت «محمّد رسول اللّه» دو باره نویسی شده است، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۷). تب، دب، آج، لب، فق: می‌پرسم.
(۸). اساس در حاشیه زیر وصّالی رفته و به صورت «که با هم» دو باره نویسی شده است، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۹). مج، وز، دب، آج، لب، فق: عزیر و عزر مب، مر: عزیر و عزره. [.....]
(۱۰). همه نسخه، بدلها: که ایشان توأم.

پاره‌ای شیر و عصیر در جای«۱» کرده، بر بعضی دهها بگذشت خدای تعالی اهل آن را هلاک کرده بود و ده«۲» بیران«۳» شده، بر سبیل تعجّب گفت: أَنَّى يُحيِي هـذِهِ اللّهُ بَعدَ مَوتِها، خدای تعالی فرمان داد تا از خر بیفتاد و بمرد و خر از دگر جانب بیفتاد و بمرد«۴»، صد سال مرده در آن بیابان افگنده بودند و آن طعام و شراب نهاده بود«۵» بر حال«۶» خود که هیچ گونه«۷» متغیّر نشده بود.
چون صد سال بر آمد، خدای تعالی او را زنده کرد. جبرئیل«۸» آمد و گفت: یا عزیر؟ چند گاه است تا تو اینکه جایی! گفت:

روزی یا پاره‌ای«۹» از روزی. جبریل گفت: نه چنین است، صد سال است که«۱۰» تو اینکه جایی. اکنون از روی عبرت به طعام و شرابت نگر که هیچ متغیّر نشده است و از روی تصدیق«۱۱» و مدّت مقام تو اینکه جا در خر نگر که استخوانهایش«۱۲» چگونه پوسیده شده است تا خدای تعالی او را پیش تو زنده کند و خدای چهار پای او را زنده کرد تا او بر نشست و آنچه داشت بر گرفت و با ده«۱۳» آمد و«۱۴» با برادر پنجاه سال دیگر بماند. آنگه به یک بار«۱۵» با پیش خدای شدند.

راهب گفت«۱۶»: نکو گفتی و راست گفتی و من گواهی دهم که خدای یکی [است]

«۱۷» و محمّد بنده و رسول اوست و آن جماعت ایمان آوردند.

و بر قول آنان که گفتند ارمیا بود، گفتند: او خضر است، خدای تعالی او را زنده کرد و هنوز زنده است و او را در بیابانها و جایهای دشت بینند، فهذا معنی قوله:

فَأَماتَهُ اللّهُ مِائَةَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ، پس زنده کرد او را. و «بعث» احیا باشد و تنبیه باشد از

---

(۱). مب، مر: جایی.

(۲). تب، مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: دیه، مب: دهها.

(۳). فق، مب: ویران.

(۴). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر هر دو.

(۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: افکنده بودند.

(۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: جای.

(۷). همه نسخه بدلها: ندارد، که بر متن مرجح می‌نماید.

(۸). آج، فق: جبریل.

(۹). تب: بعضی، دیگر نسخه بدلها: بهری.

(۱۰). مر: تا.

(۱۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر اینکه حدیث ۱۲. مج، وز، لب، استخانهای او، مب: استخوانهای او.

(۱۳). تب: دیه. [.....]

(۱۴). مج، وز: ندارد.

(۱۵). همه نسخه بدلها: روز، که بر متن مرجّح است.

(۱۶). اساس: گوید، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۷). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۸

خواب و فرستادن باشد، و اینکه جا احیا است به قرینه قوله: فَأَماتَهُ اللّهُ، و در سوره الکهف تنبیه است فی قوله: ثُمَّ بَعَثناهُم لِنَعلَمَ أَیُّ الحِزبَینِ«۱» به قرینه: فَضَرَبنا عَلَی آذانِهِم فِی الکَهفِ سِنِینَ عَدَداً«۲»، و به معنی فرستادن فی قوله: فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِیِّینَ مُبَشِّرِینَ وَ مُنذِرِینَ«۳».

قالَ کَم لَبِثتَ، گفت او را چند مقام کردی اینکه جا، و ظاهر چنان است که خدای گفت، و لکن بواسطه گفته باشد یا جبریل

[ر- ۳۵۰]

باشد. بر قول آن [کس]
«۴» که گفت: پیغامبر بود یا فرشته‌ای باشد گماشته از قبل خدای تعالی.
کَم لَبِثتَ، «کم» استفهام است از عدد و محلّ او نصب است به آن فعل که از پس اوست، و عامل در او لا بدّ باید«۵» تا مؤخر بود برای آن که استفهام را صدر کلام باشد.
و ابو عمرو و حمزه و کسائی «لبتّ» و «لبتّ» به ادغام خوانند امّا للمجاورة و قرب مخرج الثّاء من التّاء، و امّا للقلب اولا- ثمّ الادغام. و «لبث» و «مکث» مقام [کردن]
«۶» باشد، یقال: لبث یلبث لبثا و لباثا، جواب داد که: لَبِثتُ«۷» أَو بَعضَ یَومٍ، یا بهری از روزی.
و گفته‌اند: «او» به معنی «بل» است، کقوله: أَو یَزِیدُونَ«۱۰»، و اینکه تعسّف به کار نیست برای آن که خبر اوّل که داد از ظنّ خود داد که گمان برد«۱۱» که روزی تمام است. آنگه خواست که خبر را از آن ببرد که مقطوع علیه باشد برای شکّی که او را

---

(۱). سوره کهف (۱۸) آیه ۱۲.
(۲). آج، لب، فق ثم بعثناهم، سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰.
(۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۳.
(۶- ۴). اساس: نو نویس است و ندارد: با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
(۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بود.
(۷). اساس: زیر وصالی رفته و به صورت «چون او گفت» نوشته شده، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: چاشت.
(۹). اساس: به صورت نو نویس کلمه را «نگاه» ضبط کرده است، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۱۰). سوره صافّات (۳۷) آیه ۱۴۷.
(۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می‌برد. [.....]

بود، گفت: أَو بَعضَ یَومٍ، پس اولیتر حمل او بود علی ظاهره. جواب داد او را آن پرسنده که: بَل لَبِثتَ مِائَةَ عامٍ، و «بل» برای اضراب باشد از اوّل، اعنی عدول از کلام اوّل و«۱» کلامی دیگر پس از آن آغاز کردن. لَبِثتَ مِائَةَ عامٍ«۲»، صد سال است تا تو اینکه جایی. اکنون از روی اعتبار نظر کن: فَانظُر إِلی طَعامِکَ وَ شَرابِکَ، گفته‌اند: طعامش انجیر بود، و گفته‌اند: انگور، و شرابش گفته‌اند عصیر بود، و گفته‌اند: شیر بود، و اینکه«۳» چیزها سریع التّغییر باشد.
لَم یَتَسَنَّه، ای لم یتغیّر. حمزه و کسائی «لم یتسنّ» خوانند بی «ها» در حال وصل. و هم چنین [فی قوله]
«۴»: فَبِهُداهُمُ اقتَدِه«۵»، بی «ها» در حال وصل، و باقی قرّاء به «ها» خوانند فی حالتی الوصل و الوقف. و طلحة بن مصرّف در شاذّ خواند:
«لم یسّنه»، به ادغام «تا» در «سین»، و گفت: در مصحف ابیّ کعب چنین است، یعنی گشت سالها آن را«۶» بنگردانیده است.
آنان که «ها» بیفگندند، گفتند: زیادت است. و اصل «یتسنّ»، «یتسنّی» بوده است، « یا » برای جزم بیفتاده است آنگه در حال وقف «ها» استراحة از « یا » بدل کردند، و اینکه بر قول آن کس باشد که «ها» در «سنة» زیاده گوید، و گوید:
اصلها سنوة، و الجمع سنوات، و الفعل منه سانیت مساناة و تسنّیت تسنّیا، الّا آن است که «واو» با « یا » گردانند در تفعل و

تفاعل، کالتّداعی و التّنادی، برای آن که « یا » خفیفتر از «واو» است.

ابو عمرو گفت: اصل او «تسنّن» است به دو «نون»، و آن تغیّر باشد من قوله:

مِن حَمَإٍ مَسنُون«۷»، آنگه به بدل یک «نون»، « یا » بیاوردند، کالتّظنّی، و اصله التّظنّن، قال الشّاعر:

---

(۱). آج: به.

(۲). اساس در حاشیه زیر وصالی رفته و به صورت «از آن آوردن گفت» نو نویسی شده، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها: و آن.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). سوره انعام (۶) آیه ۹۰.

(۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سالها بر آن.

(۷). سوره حجر (۱۵) آیه ۳۳.

صفحه : ۲۰

فهلّا اذ سمعت تجیب عنه و لم تمض الحکومهٔ بالتّظنّی«۱»

[و قال الحجّاج]

«۲»:

قضی البازی اذا البازی کسر

اراد تقضض، تقول العرب: خرجنا نتلعی، و الاصل نتلعّع اذا خرجوا فی اجتناء نبت ناعم یقال له اللعّاع، بپارسی هنجیمک«۳» گویند آن را، و منه قوله تعالی: وَ قَد«۴»وَ الَّذِینَ یَکنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الفِضَّهَ وَ لا یُنفِقُونَها«۱۰»فَانظُر إِلی طَعامِکَ، و هذا شرابک، بالرّفع [علی الابتداء و الخبر]

«۱۳» لم یتسنّ.

(۲- ۱). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). تب: هنجمیل، آج، لب، فق، مب، مر: هنجمک.

(۴). مج، وز، دب، مر: لقد.

(۱۲- ۵). سوره شمس (۹۱) آیه ۱۰.

(۶). تب سنهاء شجرهٔ قدیمه.

(۷). اساس، وز، دب، آج، فق، مب، مر، تب او، با توجّه به نسخه لب و معنی عبارت تصحیح شد.

(۸). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. [.....]

(۹). همه نسخه بدلها: گویند.

(۱۰). سوره توبه (۹) آیه ۳۴.

(۱۱). اساس، تب، مج، دب، لب، مب، فق، مر: عقبناه، با توجّه به وز تصحیح شد.

(۱۳). اساس، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

صفحه : ۲۱

وَ انظُر إِلی حِمارِکَ، بهری«۱» از علما گفتند: خر زنده بود همچنان که خدای تعالی طعام و شراب از تغیّر«۲» نگاه می‌داشت خر را بسته همچنان بر جای می‌داشت تا آیتی باشد او را، و بر اینکه قول «عظام» نه استخوان«۳» خر باشد، استخوان«۴» بهری از آن مردگان باشد که آن جا بودند، و بر قولی استخوانهای«۵» پای او، که در تفسیر چنان آمد که: خدای تعالی نیمه تن او باز آفرید. [و نیمه تنش استخوان بود تا]

«۶» او می‌نگرید تا استخوانهای«۷» پایش با هم آمد، و گوشت و پوست بر او پوشیده شد، و جان در او آمد، و اینکه قول ضحّاک و قتاده و ربیع و إبن زید است.

ابو عمرو«۸» و إبن عامر«۹» و حمزه و کسائی خواندند: الی حمارک به امالهٔ، و بعضی علما گفتند: در آیت تقدیم و تأخیری هست، و نظم آیت اینکه است که: فانظر الی طعامک و شرابک و لنجعلک آیهٔ للنّاس و انظر الی حمارک.

و بهری دگر گفتند نظم آیت چنین است: فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنّ«۱۰» و انظر الی حمارک و انظر الی العظام کیف ننشزها ثمّ نکسوها لحما و لنجعلک آیهٔ للنّاس. و به اینکه تعسّف حاجت نیست، چه ضرورتی نیست از فساد معنی و عدم استقامت او تا حاجت باشد به اینکه تقدیم و تأخیر.

وَ انظُر إِلَی العِظامِ«۱۱»، بیشتر مفسّران گفتند مراد آن است که: الی عظام حمارک، و «الف» و «لا» به جای اضافه بداشت. [چنان که]

«۱۲» مثالش«۱۳» برفت پیش از اینکه، و اینکه قول بیشتر مفسّران است.

کَیفَ نُنشِزُها، إبن عامر و حمزه و کسائی و خلف خوانند: بضمّ النّون و الزآء«۱۴» و

---

(۱). مب: بعضی.

(۲). مب: تغییر.

(۴- ۳). مج، وز: استخان.

(۷- ۵). مج، وز: استخانهای.

(۶). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). همه نسخه بدلها بجز تب: ابو عمر.

(۹). همه نسخه بدلها بجز تب: ابو عامر.

(۱۰). آج، لب، فق: لم یتسنّه.

(۱۱). اساس: طعام، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۱۳). اساس: بیانش، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). اساس: بالزاء، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۲

کسر الشّین، و اینکه روایت ابو العالیه است عن زید بن ثابت و روایت معاویة بن قرّة عن عبد اللّه بن العبّاس، انّه قال: انها زاء فزوّها، ای اقراها بالزّاء، و الانشاز الرّفع، ای کیف نرفعها و نزعجها، یقال: انشزته فنشز، ای رفعته فارتفع، و منه نشوز المراة علی زوجها. و نشز الغلام اذا ارتفع، در اینکه استخوانها نگر که ما چگونه از زمین بر داریم و بر یکدگر نشانیم.

عبد اللّه عبّاس و سدّی گفتند: «نخرجها»، بیرون آریم آن را. کسائی گفت:

ننبتها و نعظمها، برویانیم آن را و بزرگ گردانیم. نافع و إبن کثیر و ابو عمرو و یعقوب خوانند، و در شاذّ قتاده و عطا و ایّوب: ننشرها بالرّاء و کسر الشّین و ضم النّون، ای نحییها، که چگونه زنده کنیم آن را، یقال: انشر اللّه الموتی نشرا، فنشرواهم نشورا، قال اللّه تعالی: ثُمَّ إِذا شاءَ أَنْشَرَهُ«۱» و قال تعالی: کَذلِکَ النُّشُورُ«۲»، و قال حارثة بن بدر الغدانیّ:

فأنشر موتیها و اقسط بینها فبان و قد ثابت الیها عقولها

و قال الاعشی فی «نشر» لازما [۳۵۱- ر]

:

حتّی یقول النّاس ممّا راوا یا عجبا للمیّت النّاشرو بعضی اهل لغت گفتند: «نشر» هم لازم است و هم متعدّی، یقال: نشر«۳» اللّه الموتی نشرا فنشروا نشورا، کالرّجع و الرّجوع. و النشر ضدّ الطّی. و در شاذّ نخعی [بر اینکه لغت]

«۴» خواند: «ننشرها» بفتح النّون و ضمّ الشّین.

ثُمَّ نَکسُوها لَحماً، آنگه گوشت بر او پوشیم«۵». و جامه را از اینکه جا کسوت گویند«۶» که تن باز پوشد. «لحما»، نصب بر تمییز باشد، و شاید که مفعول دوم«۷» بود، چه «کسوته» به معنی البسته باشد، [و آن را دو مفعول]

«۸» باید.

---

(۱). سوره عبس (۸۰) آیه ۲۲.

(۲). سوره ملائکه (۳۵) آیه ۹.

(۳). آج، لب، فق، مب، مر لهم.

(۴). اساس، مب: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). وز، آج، لب، فق، مب، مر: پوشم.

(۶). اساس خوانند، با توجّه به تب و اتّفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). آج، لب، فق، مب، مر: دویم.

(۸). اساس: زیر وصّالی رفته، تب ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۲۳

امّا «لام» فی قوله: وَ لِنَجعَلَکَ آیَةً لِلنّاسِ، فرّاء گفت: تعلّق دارد به اضمار فعلی از پس او، و تقدیر [آن است]

«۱»: و لنجعلک ایة للنّاس فعلنا ذلک.

بهری دگر گفتند: «واو» زاید است، آیَةً لِلنّاسِ، [ای دلالة]

«۲» و عبرة، تا دلیل باشد بر آن که پس [از]
«۳» مرگ بعث و نشور خواهد بودن، و «لام»«۴» تعلّق به «بعثه» دارد فی قوله: ثُمَّ بَعَثَهُ [ای بعثه]
«۵» لنجعلك و«۶» حالك ایة للنّاس و در آیت دلالت است علی صحّة الرجعة و فساد قول من انکرها مستبعدا. [دگر فی]
«۷» قوله تعالی:
فَانظُر إِلى طَعامِكَ وَ شَرابِكَ لَم يَتَسَنَّه، خدای تعالی در نگاهداشت طعام و شرابی سریع التّغیر«۸» به حسب اجرای عادت برای حکمت و مصلحتی را حرق عادت کرد، و آن طعام و شراب از تغیّر«۹» نگاه داشت، نشاید که شخصی را که [صلاح]
«۱۰» جهانی به او منوط است، سالی چند بخلاف عادت عمر ابناء وقت او بدارد که پیر نشود و بی قوّت نگردد.
دگر بر قول آنان که گفتند از قتاده و ضحّاك و ربیع و إبن زید که: خر زنده بود، ایشان روایت می‌کنند، و تو روا می‌داری که خری در بیابانی بر بالین مرده صد سال زنده بماند«۱۱» بسته که آب نخورد و گیاه و علف نخورد«۱۲» اینکه را منکر نه‌ای، اگر گویند: خدای تعالی شخصی را در جهان زنده می‌دارد که طعام و شراب خورد و بیاید و بشود، آنت منکر آید و منکر شوی آن را؟ اینکه به صحّت در مقدور و حکمت نزدیکتر از آن است- لو لا العناد.
ضحّاك و دیگر مفسّران گفتند: چون خدای تعالی او را زنده کرد، او برخاست«۱۳» و بر خر نشست و باده آمد برنا و سیاه موی، و فرزندان«۱۴» و فرزند زادگان او پیر و کهل شده بودند.

(۱۰- ۷- ۵- ۳- ۲- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
(۴). مج، وز، دب، لب، فق، مب، مر: لا.
(۶). اساس: فی، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۸). مج، مر: التّغییر. [.....]
(۹). آج، لب، مب: تغییر.
(۱۱). اساس: سال بی آب و علف، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۱۲). اساس: نیابد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر خواست.
(۱۴). همه نسخه بدلها بجز تب او.

عبد اللّه عبّاس و مقاتل گفتند: چون عزیر با ده«۱» آمد، نهاد ده«۲» و محلّت از آن بگشته بود، بروهم بیامد و به در سرای خود آمد و در بزد. ایشان را کنیزکی بود که آن روز که عزیر برفت«۳» بیست ساله بود، و چون«۴» باز آمد صد و بیست ساله شده بود، و مقعد و نابینا شده. او را آواز داد. [او]
«۵» گفت: کیست که در می‌زند! او گفت: اینکه سرای عزیر است! گفت: آری و بگریست، و گفت: ای مرد؟ تو چه کسی که عزیر را می‌شناسی! که صد سال است تا عزیر مفقود شده است، و کس نام او نبرد.
گفت: من عزیرم.
عجوز گفت: ای سبحان اللّه؟ عزیر صد سال است تا مفقود است و کس از او خبر ندارد. عزیر گفت: همچنین است. خدای تعالی صد سال مرا بمیرانید و اکنون زنده کرد.

آن«۶» کنیزک گفت: اینکه را علامتی باشد«۷»، گفت؟ و آن«۸» چیست! گفت«۹»:
عزیر مردی مستجاب الدّعوه بود، اصحاب امراض و بلایا«۱۰» را دعا کردی، خدای تعالی به دعای او ایشان را شفا دادی. اگر تو عزیری، دعا کن تا خدای تعالی چشم من باز دهد«۱۱» تا من تو را ببینم، که من عزیر را نیک شناسم [۳۵۱- ر]
.
عزیر دعا کرد و دست بر«۱۲» چشم او مالید، چشمش درست شد و دست او گرفت و گفت: قومی باذن اللّه، برخیز به فرمان خدای. پایش درست«۱۳» شد، برخاست«۱۴» و به رفتن آمد. در او نگرید، گفت: گواهی دهم که تو عزیری. آنگه برخاست«۱۵» و به محافل بنی اسرایل آمد، و ر آن محفل پسری از آن عزیر بود صد و هیژده«۱۶» ساله پیر و ضعیف شده، و او را فرزندان بودند پیر شده. [آن کنیزک]
«۱۷» آواز داد و گفت: یا قوم؟

(۲- ۱). تب: دیه.
(۳). تب آن کنیزک.
(۷- ۴). تب عزیر.
(۱۷- ۵). اساس: ندارد، با توجّه به تب افزوده شد.
(۶). تب: اینکه.
(۸). تب علامت.
(۹). تب: کنیزک گفت.
(۱۰). تب علامت.
(۱۱). همه نسخه بدلها بجز تب: چشم با من دهد. [.....]
(۱۲). اساس: در، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۱۳). اساس: روان، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: برخواست.
(۱۵). دب، لب، مب، مر: برخواست.
(۱۶). همه نسخه بدلها: هژده.

خبر داری که عزیر باز آمده است! گفتند: برو محال مگو، عزیر صد سال است تا«۱» مفقود است و کس از او هیچ نشان ندید«۲»، گفت: من فلانه‌ام، پرستار او نابینا و مقعد شده، به دعای او مرا خدای تعالی عافیت داد، و او می‌گوید: مرا خدای تعالی صد سال بمیرانید، و اکنون زنده کرد مرا. مردم برخاستند و به دیدن عزیر آمدند.
پسرش گفت: عزیر را خالی بود بر میان دو کتف چون ستاره درفشان«۳»، بیامد و او را گفت: میان کتف مرا بنمای. او جامه برداشت، آن خال پیدا شد و از آن خال آن حال پیدا شد- فربّ«۴» خال یدلّ علی حال- او را«۵» میان کتف بود در«۶» زیر جامه، و اینکه«۷» را بر روی«۸» راست باشد ناپوشیده به جامه، علی خدّه الایمن خال ...، کانه کَوکَبٌ دُرِّیٌّ«۹».
سدّی و کلبی گفتند: عزیر با خانه خود آمد و بخت نصّر توریت بسوخته بود [و نسخه‌هایی که آن جا بود]

«۱۰» کس نداشت و ندانست، خدای تعالی فریشته‌ای را فرستاد با انایی«۱۱» آبی«۱۲» در او کرده و گفت: از اینکه آب بخور. او«۱۳» آب باز خورد، توریت او را حفظ شد، و خدای تعالی آن به معجز او کرد و او را به بنی اسرایل فرستاد. او بیامد و دعوی پیغامبری کرد«۱۴»، گفتند: چه معجز«۱۵» داری! گفت: توریت من ظهر القلب خوانم، و می‌خواند. پیری بود، گفت: پدر مرا رزی هست، مرا

----

(۱). اساس: که، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). تب و هیچ خبر نشنید کنیزک.

(۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: درخشان.

(۴). مج، وز، دب، آج، لب، مب: فو رب.

(۵). آج خال.

(۶). اساس: و، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). تب، بالای کلمه افزوده است: یعنی به صاحب الامر علیه و علی آبائه المعصومین افضل التّحیّة و السّلام، مج، وز در حاشیه افزوده‌اند: اشارة الی المهدی، آج، در حاشیه دارد: را و اینکه اشاره به رسول صلی اللّه علیه و آله است.

(۸). مب: ابروی، مر: برابر روی.

(۹). سوره نور (۲۴) آیه ۳۵. [.....]

(۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). دب، آج، لب، فق، انای.

(۱۲). دب: آب.

(۱۳). مب: مر از آن.

(۱۴). تب، لب، فق، مب، مر: به پیغمبری دعوی کرد.

(۱۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: معجزه.

صفحه : ۲۶

وصیّت کرده«۱» است که در آن جا خنبی«۲» در زیر خاک کرده است«۳» نسخه‌ای از توریت«۴» در آن جا نهاده است«۵». برفتند و باز کردند و برگرفتند و به آن که عزیر می‌خواند مقابل«۶» کردند، حرفی کما بیش«۷» نبود، به او ایمان آوردند و او را باور داشتند، و هیچ کس پیش از عزیر توریت از بر نخواند، گفتند: جهودان را اینکه شبهه شد، و گفتند: اینکه اختصاص که او«۸» را هست بیش از پیغامبری است، باید که«۹» اینکه پسر خدای باشد- تعالی علوّا کبیرا- چنان که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد فی قوله: وَ قالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ«۱۰»، و قصّه اینکه در سورة التّوبه بیاید- ان شاء اللّه تعالی. فَلَمّا تَبَيَّنَ لَهُ، چون پیدا شد او را و به عیان بدید«۱۱»، و به یقین بدانست«۱۲»، معنی آن است که: [آنچه]
«۱۳» به دلیل شناخت به ضرورت بدید، گفت: أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، می‌دانم که خدای بر همه چیزی قادر است.
جمله قرّاء خوانند«۱۴»: «اعلم» به فتح «الف» و قطع او و [به]
«۱۵» ضمّ «میم» بر خبر، مگر حمزه و کسائی که ایشان خوانند: «قال اعلم» به «الف» وصل و سکون «میم» بر امر، و در شاذّ عبد اللّه عباس و ابو رجاء العطاردیّ هم چنین خواندند«۱۶».

وهب منبّه گفت: در بهشت هيچ سگ نخواهد بودن و هيچ خر مگر سگ

---

(۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: هست بر او وصيّت كرد.

(۲). اساس: كلمه نو نويس است و به صورت «آن رز صندوقى» نوشته شده، با توجّه به تب تصحيح شد، ديگر نسخه بدلها: آن جا خمى.

(۳). اساس: كرده‌اند، تب: خنبى است در زير خاك، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۴). تب: نسخت توريت.

(۵). اساس: كرده‌اند، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۶). تب، مب، مر: مقابله.

(۷). تب، كم و بيش، مج: كم بيش، مر: بيش و كم.

(۸). همه نسخه بدلها: اينكه. [.....]

(۹). تب، مج، وز، تا.

(۱۰). سوره توبه (۹) آيه ۳۰.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز تب: بديدند.

(۱۲). مب: بدانستند.

(۱۵- ۱۳). اساس: ندارد، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۴). همه نسخه بدلها بجز تب: خواندند.

(۱۶). تب: هم اينكه خوانند، مج، وز، دب، آج، لب، فق: هم اينكه خواند، مب: هم اينكه خواندند.

اصحاب الكهف، و خر عزير كه خداى تعالى او را با عزير بميراند و زنده كرد.

قوله: وَ إِذ قالَ إِبراهِيمُ رَبِّ أَرِنِى كَيفَ تُحيِ المَوتى- الآيه بدان كه علما چند وجه گفتند در سبب [۳۵۲- ر]

سؤال ابراهيم- عليه السلام- از خداى تعالى احياى موتى: حسن بصرى و قتاده و عطاء خراسانى و ضحّاك و [إبن جريج]

گفتند: سبب آن بود كه ابراهيم- عليه السلام- بگذشت به مرده‌اى از جمله دوابّ، بعضى از او در دريا بود و بعضى بر خشك، آنچه در آب بود حيوان بحر از او مى‌خوردند، و آنچه بر خشك بود«۱» حيوان بر از او مى‌خوردند. چون سباع برفتند [ى]

«۲» مرغان هوا از او مى‌خوردند [ى]

«۳». ابراهيم- عليه السلام- گفت: بار خدايا؟ من دانم كه تو قادرى بر آن كه اينكه را از شكم اينكه جانوران [پراگنده]

«۴» جمع كنى [و زنده كنى]

«۵» و لكن مى‌خواهم تا معاينه ببينم آنچه به دليل مى‌دانم، خداى تعالى او را بر سبيل تقرير گفت: أَ وَ لَم تُؤمِن، [ايمان ندارى]

«۶» به احياى موتى! با آن كه دانست كه«۷» او ايمان دارد، و لكن براى تقرير [گفت]

«۸» تا او بگويد «بلى»، گفت«۹»: بلى ايمان دارم«۱۰»، و لكن«۱۱» تا دلم ساكن شود، يعنى آنچه به دليل مى‌دانم بر وجهى كه شكّ و شبهه را در او محال است به معاينه ببينم و به ضرورت«۱۲» بدانم تا علمم چنان شود كه«۱۳» شبهه را در او مجال نباشد. إبن زيد گفت: ماهيى بود بزرگ مرده«۱۴»، نيمه‌اى در دريا و نيمه‌اى بر خشك، و دوابّ برّ و بحر از او مى‌خوردند. ابليس

ابراهیم را وسواس کرد«۱۵»- استبعاد اعادهٔ ذلك حیّا«۱۶». ابلیس گفت او را«۱۷»: چگونه باشد اینکه را جمع کردن از بطون سباع و حواصل

---

(۱). تب: آنچه در خشك، مج، وز، آج، لب، فق: آن که در بر بود، دب: آن که در بر بودند. (۸- ۶- ۵- ۴- ۳- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). مب به.

(۹). آج، فق: او گفت.

(۱۰). مج: آوردم.

(۱۱). اساس الیطمئنّ قلبی، با توجّه به تب و ضبط همه نسخه بدلها حذف شد.

(۱۲). اساس: صوره، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۱۳). همه نسخه بدلها: چنان شود علمم که.

(۱۴). همه نسخه بدلها: که مرده بود.

(۱۵). مج: وسوسه کرد.

(۱۶). اساس: حیّه، با توجّه به تب تصحیح شد.

(۱۷). همه نسخه بدلها بجز مب که.

طیور و شکمهای دوابّ بحر! ابراهیم سؤال کرد، گفتند او را: أَ وَ لَم تُؤمِن قالَ بَلی وَ لکِن لِیَطمَئِنَّ قَلبِی من وسوسهٔ ابلیس.

بعضی دگر گفتند: چون ابراهیم- علیه السلام- با نمرود مناظره کرد و گفت:

خدای من احیاء و اماتت کند، او گفت: من نیز احیاء و اماتت کنم- چنان که شرح آن برفت«۱». ابراهیم گفت: من نه اینکه خواستم که«۲» زنده‌ای را بکشی و زنده‌ای را رها کنی، من آن خواستم که خدای من مرده بی حیات را حیات دهد و زنده کند، و زنده را جان بر دارد بی مماسّه. نمرود گفت: تو دیده‌ای که خدای تو مرده زنده کرده است! او نتوانست گفتن که آری، که ندیده بود و نخواست که گوید نه، عدول کرد از آن دلیل به دلیلی دیگر، پس از آن گفت: رَبِّ أَرِنِی کَیفَ تُحیِ المَوتی، بار خدایا؟ مرا باز نمای که مرده چگونه زنده کنی! خدای تعالی گفت: أَ وَ لَم تُؤمِن، گفت: بلی«۳» و لکن تا دلم ساکن شود. اگر پس از اینکه مرا با کسی مناظره باشد، و مرا گوید: تو دیده‌ای«۴» معاینه که خدای تو مرده زنده کرده است! من به طمأنینه بتوانم گفتن که: آری، و دلم به آن ساکن باشد.

بعضی دگر گفتند نمرود او را گفت: اگر خدای تو مرده زنده نکند- چنان که تو گفتی و دعوی کردی- من تو را بکشم، او از خدای درخواست احیاء موتی. خدای او را گفت: أَ وَ لَم تُؤمِن، [او]

«۵» گفت: بَلی [وَ لکِن لِیَطمَئِنَّ قَلبِی من خوف القتل]

«۶»، و لکن تا دلم«۷» ساکن شود از خوف قتل، و اینکه قول محمّد بن اسحاق بن یسار است.

عبد اللّه عباس و سعید جبیر و سدّی گفتند: سبب آن بود که خدای تعالی چون خواست که ابراهیم را بخلیل«۸» خود گیرد، ملك الموت را فرستاد به او تا او را بشارت دهد به خلّت. ملك الموت بیامد و در سرای ابراهیم شد و ابراهیم حاضر نبود، و او مردی غیور بود. چون ابراهیم باز آمد، مردی را دید در سرای خود. آهنگ او کرد [۳۵۲- پ]

و او را گفت تو از کجا در اینکه سرا آمده‌ای بی دستوری خداوند سرای!

---

(۱). تب: رفته است.

(۲). مب تو.

(۳). همه نسخه بدلها: قالَ بَلی وَ لکِن لِیَطمَئِنَّ قَلبِی

(۴). فق: مب، مر: دیدی.

(۶- ۵). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). مج، وز، دب، فق، مر: دل من.

(۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خلیل.

ملك الموت گفت: مرا خداوند اینکه«۱» سرای فرستاد اینکه جا. او بدانست که ملك الموت است، گفت: تو ملك الموتی! گفت: آری«۲». گفت: برای چه آمده‌ای!

گفت: آمده‌ام تا تو را بشارت دهم به خلّت که خدای تعالی تو را بدوست خود خواهد گرفتن«۳». ابراهیم گفت: کی! گفت: آنگه که تو«۴» دعا کنی به دعای تو مرده زنده کند. ابراهیم- علیه السلام- مدّتی صبر کرد. آنگه خواست تا بداند که وقت آن وعده هست«۵»، گفت: رَبِّ أَرِنِی کَیفَ تُحیِ المَوتی قالَ أَ وَ لَم تُؤمِن قالَ بَلی وَ لکِن لِیَطمَئِنَّ قَلبِی بالخلّة، و لکن تا دلم بیارامد و ساکن شود به آن که تو مرا خلیل خود گرفتی.

بعضی دگر گفتند: خدای تعالی وحی کرد به ابراهیم که:

انی متخذ فی الارض خلیلا

، من در زمین دوستی خواهم گرفتن. ابراهیم علیه السلام گفت: بار خدایا؟ آن دوست تو را علامت چه باشد! گفت: آن که بر دست او احیاء موتی کنم.

چون مدّتی بر آمد، ابراهیم- علیه السلام- خواست تا بداند که او آن خلیل هست یا نه«۶». گفت: رَبِّ أَرِنِی کَیفَ تُحیِ المَوتی قالَ أَ وَ لَم تُؤمِن قالَ بَلی وَ لکِن لِیَطمَئِنَّ قَلبِی بانّی خلیلك.

ابو ابراهیم المزنی را پرسیدند از اینکه آیت و از خبری که در اینکه آیت«۷». ابو هریره روایت کرد از رسول- علیه السلام- که:

نحن احق بالشک من ابراهیم،

گفت: امّا خبر را تأویل آن است که، ابراهیم- علیه السلام- شاكّ بود در آن که خدای تعالی اجابت دعای او کند یا نه؟ پس رسول- علیه السلام- گفت: ما اولیتریم به شكّ از ابراهیم، یعنی در آن که خدای تعالی دعاهای ما به همه حال اجابت کند یا نه. و امّا تأویل آیت آن است که: حنّ الخلیل الی صنع خلیله و لم یتّهمه، خلیل را حنین و تا سه

---

(۱). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۲). تب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: بلی. [.....]

(۳). اساس: خواهد گرفت، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). تب، مج، وز، دب، آج، لب، فق: که چون، مب، مر: ندارد.

(۵). اساس که کلمه نو نویس است: رسیده، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: نیست.

(۷). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر است.

خواست«۱» به صنع خلیل خود گفت: آرزوست مرا که از روی دل دوستی بعضی صنعهای تو که ندیده‌ام عیان ببینم، نه آن که او را در گفت متّهم داشت و آن که خدای او را گفت: أَ وَ لَم تُؤمِن، نه تو ایمان داری! اینکه گواهی است که بر ایمان او داد، چنان که شاعر گفت آن ممدوحان خود را:

الستم خیر من رکب المطایا و اندی العالمین بطون راح

مراد آن است که: انتم کذالک، قال: بلی، و لکن لیطمئن قلبی بالعلم الضّروریّ او بالخلّة او من خوف القتل، تا دل من ساکن شود به علم ضروری، یا به خلّت، یا به امان او قتل- چنان که گفته شد.

قالَ فَخُذ أَربَعَةً مِنَ الطَّیرِ، خدای تعالی او را گفت: چهار مرغ [را]

«۲» بگیر.

مفسران خلاف کردند در آن مرغان. عبد اللّه عبّاس گفت: طاووس بود و کرکس و کلاغ و خروه«۳». مجاهد و عطاء بن یسار و إبن جریج گفتند: کلاغ بود و خروه و طاووس و کبوتر. ابو هریره گفت: طاووس بود و خروه و کبوتر و مرغی که آن را غرنوق«۴» گویند. عطاء خراسانی گفت: خدای تعالی وحی کرد به او که چهار مرغ بگیر: بطّی سبز«۵» و کلاغی سیاه و کبوتری سپید و خروهی«۶» صرخ«۷».

اهل اشارت گفتند: اختصاص اینکه مرغان از آن بود که طاووس مرغی با زینت«۸» است، و کلاغ مرغی حریص است، و خروه«۹» شهوانی است، و کرکس دراز عمر است، و کبوتر الوف است.

گفتند: اینکه چهار مرغ را بگیر با اینکه چهار معنی و ایشان را بکش، و به کشتن ایشان اینکه چهار معنی خود را«۱۰» بکش، کرکس را بکش [۳۵۳- ر]

و طمع«۱۱» از طول عمر

---

(۱). کذا: در اساس، تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر، مج، وز: خاست.

(۲). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹- ۳). آج: خروس.

(۴). اساس، تب، مج، وز، دب، لب، فق، مر: فرنوق، مب: ندارد، با توجّه به آج و ضبط لغت تصحیح شد.

(۵). اساس: بطی السیر، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). آج، لب، مر: خروسی، فق: خروس.

(۷). همه نسخه بدلها: سرخ.

(۸). مب، مر: نازنین.

(۱۰). تب: چهار معنی را در خود. [.....]

(۱۱). وز، مب را.

صفحه : ۳۱

برگیر، و طاووس را بکش و طمع از زینت دنیا ببر، و کلاغ را بکش و گلوی حرص ببر، و خروه«۱» را بکش و مرغ شهوت را پر و بال بشکن، و کبوتر را بکش و الف از همه جهان بگسل. چون اینکه مرغان که موصوفند هر یکی به چیزی از اینکه معانی- و در هر یکی یک معنی است- کشتن را شایند«۲»، تو که«۳» اینکه همه معانی در تو جمع شده است«۴» بل بیشتر، پس تو چه چیز را شایی«۵»؟ جمله خصال ناپسندیده اینکه مرغان در تو است، پس تو از وجهی هر چهار مرغی، و از روی دیگر که به کار ایشان باز نیایی و به جای ایشان بنشایی و به رنج ایشان بنپایی«۶»، هیچ مرغی نه ای تو، بو العجب«۷» مرغی که زینت طاووست نیست، و لکن رعونت او داری. جدّ کلاغت نیست، و لکن حرص بیش از او داری. غیرت خروهت«۸» نیست، و لکن شهوت چنو داری. منظر طاووس نداری و مخبر عنقایت«۹» نیست، لحنی چون لحن بلبل نداری، و همّتی چو همّت باز نداری، و قوّتی چو قوّت عقاب نداری، آخر تو چه مرغی و تو را با چه خورند«۱۰»! از روی«۱۱» رنگ ابو براقشی، هر زمان به لونی دگر می‌نمایی:

کأبی براقش کلّ لو ن لونه یتخیّل

و در«۱۲» جای تخیّل اخیلی، و زغرا [بت در]

«۱۳» ناهمواری غرابی، اگر او غراب البین است تو غراب الحینی، پس تو غرابی غریبی، حکم تو در میان مرغان عجیب است، و حدیث تو در میان ایشان غریب است، پس تو را از کدامان شمارند و در عداد

---

(۱). آج: خروس.

(۲). همه نسخه بدلها بجز مج، وز: شاید.

(۳). دب، لب، فق: ز تو که، آج، مب، مر: از تو که.

(۴). اساس: کلمه در حاشیه زیر وصّالی رفته و به صورت «حاصلست» نو نویسی شده، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). تب: شناسی.

(۶). اساس: بنه پایی/ بنپایی.

(۷). اساس: هیچ مرغ به زینت طاووس نیست، با توجّه به تب تصحیح شد.

(۸). آج، مب، خروست.

(۹). اساس: عقابت، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد، دیگر نسخه بدلها: عنقات.

(۱۰). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۳۵۳): خرند.

(۱۱). اساس: از- ر، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). اساس: وز، با توجّه به تب تصحیح شد.

(۱۳). اساس: ندارد با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

صفحه : ۳۲

کدامان آرند؟ چون هیچ نه‌ای، و از اینکه همه در هیچ نه‌ای«۱»:

سیمرغ نه‌ای که بی تو نام تو برند طاووس نه‌ای که با تو در تو نگرند

بلبل نه که بر نوای تو«۲» جامه درند آخر تو«۳» چه مرغی و تو را با چه خورند
در روزگار سلیمان- علیه السلام- مردی«۴» در بازار مرغکی خرید که آن را«۵» هزار دستان گویند. اگر او را در نوا هزار دستان است، تو را در هوا هزار دستان بیش است«۶»، او را در نوا و تو را در بی نوایی. آن [مردآن]
«۷» مرغک را به خانه برد و آنچه شرط او بود از قفص«۸» و جای«۹» آب و علف«۱۰» بساخت و با آواز او مستأنس می‌بود.
یک روز مرغکی بیامد هم از جنس او«۱۱» بر قفص«۱۲» او نشست و چیزی به قفص«۱۳» او فرو گفت. آن مرغک نیز بانگ نکرد. مرد آن قفص«۱۴» برگرفت و پیش سلیمان آورد، گفت: یا رسول اللّه؟ اینکه مرغک ضعیف را به بهای گران خریدم«۱۵»، و به آنچه شرط اوست از جا و آب و علف«۱۶» قیام نمودم تا برای من بانگ کند. روزی چند بانگ کرد، مرغکی بیامد و چیزی به قفص«۱۷» او فرو گفت. اینکه مرغ گنگ شد. [از او]
«۱۸» بپرس تا چرا«۱۹» اوّل بانگ کرد و اکنون نمی‌کند! و آن مرغک چه گفت او را«۲۰»!
سلیمان- علیه السلام- قفص«۲۱» پیش خواست و آن مرغ را گفت: چرا بانگ نمی‌کنی! مرغک گفت: یا رسول اللّه؟ [من]
«۲۲» مرغی بودم هرگز دام و دانه صیّاد نادید، صیّادی بیامد و بر گذر من دامی بگسترد و دانه‌ای چند در آن دام فشاند«۲۳». من

---

(۱). اساس: با خطی متفاوت از متن نظم.

(۲). تب: بلبل تو نه‌ای که بر نوا.

(۳). اساس: کلمه زیر وصّالی رفته و به صورت «برگوکه» نو نویسی شده است، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شخصی.

(۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: او را.

(۶). تب: دستان است بلکه بیشتر.

(۷). اساس: کلمه زیر وصالی رفته و به صورت «پی هوا» دوباره نویسی شده، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲۱- ۱۷- ۱۴- ۱۳- ۱۲- ۸). لب: مر: قفس.

(۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر و.

(۱۰). مب، مر و دانه.

(۱۱). تب و.

(۱۵). همه نسخه بدلها بجز مب: بخریدم.

(۱۶). مر: جای و آب و دانه.

(۲۲- ۱۸). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۱۹). تب: که چرا.

(۲۰). تب: مرغک با وی چه گفت.

(۲۳). تب، لب، افشاند.

صفحه : ۳۳

چشم حرص باز کردم، دانه بدیـدم، چشم عبرت باز نکردم تا دام دیدمی«۱». به طمع دانه در دام شدم، به دانه نا رسیـده در دام افتادم، پای به دام بسته شد و دانه به دست نیامدم«۲» [۳۵۳- پ]

، [چنین باشد]

«۳»:

پروانه به طمع«۴» نور در نار افتد چون مرغ به طمع دانه در دام افتد«۵»

صیّاد مرا بگرفت از جفت و بچّه جدا کرد [و به بازار آورد]

«۶»، اینکه مرد مرا بخریـد و در زندان قفص«۷» باز داشت. من از سـر درد فرقت نالیدن گرفتم، او از سـر شهوت و غفلت سماع می‌کرد و از درد من«۸» بی خبر:«۹»

از درد دل محب حبیب آگه نیست می‌نالد بیمار و طبیب آگه نیست

آن مرغک بیامد«۱۰»، مرا گفت: ای بیچاره؟ چند نالی«۱۱» که سبب حبس تو اینکه«۱۲» ناله تو است؟ من عهد کردم که تا در اینکه زندان باشم [نیز]

«۱۳» ننالم. سلیمان بخندید و مرد را گفت«۱۴»، اینکه مرغک می‌گوید: عهد کرده‌ام [که]

«۱۵» تا در اینکه زندان باشم [نیز]

«۱۶» ننالم. مرد قفص«۱۷» پیش خواست و در او بکشید«۱۸» و مرغ را رها کرد و گفت:

---

(۱). همه نسخه بدلها بجز تب: بدیدمی.

(۲). همه نسخه بدلها: نیامد. (۱۵- ۶- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). اساس: بالای کلمه نوشته است: «ز بهر».

(۵). اساس: کلمه به صورت «آید» نو نویسـی گردیده است، نیز ضـبط کلمه در همه نسـخه بدلها بجز تب «آید» با توجّه به تب تصـحیح شـد. همچنین در صورتی که بیت در قالب مثنوی باشـد، قافیه مختل است، و نیز احتمال آن است که کلامی موزون و مسجّع باشد.

(۱۷- ۷). لب، مر: قفس.

(۸). همه نسخه بدلها بجز دب غافل و، دب غافل.

(۹). تب شعر.

(۱۰). تب و.

(۱۱). اسـاس: کلمه زیر وصّالی رفته و به صورت: «مگر نـدانی» دوباره نویسـی شـده است، با توجّه به تب و دیگر نسـخه بـدلها تصحیح شد.

(۱۲). تب: از، که بر اساس و دیگر نسخه بدلها مرجّح است. [.....]
(۱۶- ۱۳). اساس: ندارد، مب دیگر، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
(۱۴). مب: و گفت آن مرد را که.
(۱۸). اساس: درش بگشاد، با توجّه به تب تصحیح شد، مج، وز، دب، آج، لب، فق: در او بر کشید.

صفحه : ۳۴

من اینکه را«۱» برای آواز دارم«۲»، چون«۳» بانگ نخواهد کرد، من او را چه خواهم کرد [ن] «۴».

اینکه مثل«۵» تو است، تو مرغ اویی و دنیا قفص«۶» تو است. تو را در زندان قفص«۷» برای ناله تو می‌دارند«۸». اگر در اینکه قفص«۹» ناله نکنی، تو را بر او هیچ خطر نباشد، قُل ما يَعبَؤُا بِكُم رَبِّى لَو لا دُعاؤُكُم«۱۰».

قوله: فَصُرهُنَّ إِلَيكَ، نافع و إبن کثير و إبن عامر و عاصم و کسائى و ابو عمرو و يعقوب خواندند: به ضمّ «صاد» و در شاذّ ابو الاسود و ابو رجاء العطاردىّ و ابو عبد الرّحمن السلمى و حسن بصرى [و عكرمه] «۱۱» و اعرج و شيبه. و اينكه قراءت امير المؤمنين على- عليه السلام- است، و معنى آن است كه: ايشان را با خود چفسان«۱۲»، يقال: صرت الشّىء اصوره اذا املته، قال امرؤ القيس:

و افزع ميّال يكاد يصورها و عجز كدعص اثقلته البوائص

اى يميلها، و قال و الطّرماح:

عفائف الأذيال«۱۳» او ان يصورها هوى و الهوى للعاشقين صوور

و يروى صروع. و رجل اصور اذا كان مايل العنق، يقول العرب: انّى لأصور اليك اى مشتاق، و امراة صوراء و قوم صور، قال الشاعر«۱۴»:

اللّه يعلم انّا فى تلفتنا«۱۵» يوم الوداع الى جيراننا صور

اى مايلون. عطا و عطيّه و إبن زيد و مؤرّج گفتند معنى آن است كه: ضمّهنّ

---

(۱). دب، آج، لب، فق از.
(۲). اساس: داشتم، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد، مر: من اینکه مرغ را آزاد کردم: من او را از برای آواز دارم.
(۳). دب، آج، فق، مب، مر: چو مرا.
(۱۱- ۴). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.
(۵). دب، مب مثل.
(۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد.
(۹- ۷). لب، مر: قفس.

(٨). اساس: دارد، با توجّه به تب تصحیح شد.
(١٠). سوره فرقان (٢۵) آیه ٧٧.
(١٢). دب: چسفان.
(١٣). اساس: الاذراک، دیگر نسخه بدلها: عفائف الّا ذاک، با توجّه به چاپ شعرانی (ج ٢/ ٣۵۵) و منابع لغت تصحیح شد. [.....]
(١۴). تب شعر.
(١۵). اساس، وز، آج: تلقّینا، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

الیک و اجمعهنّ، یقال: صار یصور صورا، اذا جمع، و از اینکه جا جمله نخل را «صور» گویند، و جمله گاو کوهی را «صوار» گویند، قال الشاعر:

و جاءت خلعة«١» دهس صفایا یصور عنوقها احوی زنیم

ای یضمّ.

ابو عبیده و إبن الانباریّ گفتند، معنی آن است که: قطعهنّ، پاره پاره بکن ایشان را. و الصّور القطع، قال توبة الحمیر«٢»:

فلمّا جذبت الحبل اطّت«٣» نسوعه باطراف عیدان شدید اسورها

فأدنت لی الأسباب حتّی بلغتها بنهضی و قد [کاد]

«۴» ارتقائی«۵» یصورها

ای یقطعها و قال رؤبة:

رنا به الحکم فأعیا الحکما

ای قطعنا، و حمزه و خلف به کسر «صاد» خواندند«۶»، و در شاذّ علقمه و عبید بن عمیر و سعید بن جبیر و قتاده و طلحة بن مصرّف و یحیی بن وثاب و اعمش، و معنی آن است که: قطّعهنّ و مزقهنّ، یقال: صار الشّیء یصیره صیرا اذا قطعه و انصار اذا انقطع، قالت الخنساء«٧»:

فلو تلاقی الّذی لاقیته خضر«٨» [۴۵٣- ر] لظلّت الشّم«٩» منها و هی تنصار

ای تنقطع، و اینکه بیت لغز«١٠» از اینکه جاست که شاعر گفت«١١»:

و غلام رایته صار کلبا ثمّ فی ساعتین صار غزالا

ای قطع، فرّاء گفت: اینکه مقلوب است من صری [یصری]

«١٢» چنان که: عثا و

(۱، ۷). اساس، دب، لب، فق، مب: خلقه، تب، مج، مر: حلقه، و ز: حلفه، با توجّه به آج، و ضبط شعر در لسان العرب (ماده صور)، و تبیان (۲/ ۳۲۸) تصحیح شد.

(۲، ۱۱). تب شعر.

(۳). آج، لب: اتت.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به تب و ضبط بیت در طبری (۲/ ۵۲) تصحیح شد، مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: کاو.

(۵). تب: ارتفاعی.

(۶). همه نسخه بدلها: می‌خوانند.

(۸). تب: ابدا، آج، لب، دب، فق، مب، مر: ابدا خضرا.

(۹). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، لسان العرب (۴/ ۴۷۴): الشهب.

(۱۰). تب به معنی.

(۱۲). اساس: زیر وصّالی رفته، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

عاث و جذب و جیذ، قال الشّاعر«۱»:

یقولون انّ الشّام یقتل اهله فمن لی ان لم آته بخلود

تعرّب آبائی فهلّا صراهم من الموت ان لم یذهبوا و جدودی

ای قطعهم، آنگه آن را مقلوب کرد و گفت: صار. و در شاذّ از عبد اللّه عبّاس دو روایت است: یکی «فصرهنّ» به فتح «صاد» و کسر «را» و «ها» من التّصریهٔ و هی الجمع، و منه الشّاهٔ المصرّاهٔ للّتی یجمع لبنها فی ضرعها للبیع و هو تدلیس فی البیع.

و روایتی دگر: «فصرهنّ»، به ضمّ «صاد» و فتح «را» مشدّد من الصّرّ و هو الشّدّ و الجمع، و منه الصّرّهٔ.

و بر قول آنان که تفسیر به تقطیع کردند، در کلام«۲» تقدیم و تأخیری باشد، و تقدیر اینکه بود که: فخذ اربعهٔ من الطّیر الیک فصرهنّ، برای آن که [«الی» از صلهٔ]

«۳» اخذ باشد و از صلهٔ قطع نباشد، یقال: خذ هذا الیک، و لا یقال اقطع هذا الیک.

و بر قول آنان که تفسیر بر«۴» جمع و اماله کردند، در کلام محذوفی باشد، و تقدیر چنین بود: فخذ اربعهٔ من الطّیر فصرهنّ الیک ثمّ اذبحهنّ و [قطّعهنّ]

«۵» و فرّقهنّ ثمّ اجعل علی کلّ جبل. و اینکه جمله از کلام برای آن بیفگند که: ثُمَّ اجعَل عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنهُنَّ جُزءاً، بر او [دلیل است]

«۶»، اکتفا کردند [به ذکر]

«۷» اینکه از ذکر آن، چنان که یکی از ما گوید: خذ هذا الثّوب و اجعل علی کلّ رمح منه علما، و اینکه راست نیاید الّا بعد التّخریق و التّمزیق، و لکن در لفظ به اینکه حاجت نیست که از فحوی معلوم می‌شود.

و مراد به «کلّ» بعضی است اینکه جا، برای آن که به هر کوه در جهان پاره‌ای

---

(۱). تب شعر.

(۲). اساس: در حاشیه زیر وصّالی رفته و به صورت «کلمه» نو نویسی شده است، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۶- ۵- ۳). اساس: زیر وصّالی رفته است، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها: به.

(۷). اساس، دب: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

نرسد«۱»، و نه ابراهیم به آن جا رسد«۲»، و مثله قوله: وَ أُوتِیَت مِن کُلِّ شَیءٍ«۳» تُدَمِّرُ کُلَّ شَیءٍ بِأَمرِ رَبِّها«۴» یَأتِینَکَ سَعیاً، نصب او بر مصدر است لا من لفظ الفعل، و المعنی

---

(۱). تب: هر کوهی در جهان بترسد.

(۲). مج، وز، دب، فق، مب، مر: رسید.

(۳). سوره نحل (۲۷) آیه ۲۳.

(۴). سوره احقاف (۴۶) آیه ۲۵. مر، رسید.

(۵). اساس، تب: محرک الزّا، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). تب، مب را.

(۷). همه نسخه بدلها: تا من ایشان را.

(۸). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۹). تب، مج، وز: سرهای ایشان.

(۱۰). اساس: تن هر یکی بر سر او نهاد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها و مضمون عبارت تصحیح شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: ندارد. [.....]

(۱۲). اساس: ندارد، از تب افزوده شد، دیگر نسخه بدلها: آنگه.

(۱۳). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر ثمّ ادعهنّ.

یسعین الیک سعیا، و روا بود که مصدری بود در جای حال، و المعنی: یاتینک ساعیات، و شاید که تمییز بود برای آن که اتیان محتمل بود وجوه بسیار را از مشی و عدو و هروله و طیران فلمّا میّزه باحدها نصبه علی التّمییز و السعی العدو و الاسراع، و برای آن سعی گفت و طیّران نگفت که «مشی» و «سعی» در حجّت بلیغتر باشد و از شبهت بعیدتر.

و نضر بن شمیل«۱» گفت خلیل احمد را گفتم: پریدن مرغ را سعی گویند!

گفت: نه، گفتم پس چگونه گفت خدای تعالی: یأتینک سعیا! گفت تقدیر«۲» آن است که: یأتینک و انت تسعی سعیا، بر آن که سعی از فعل ابراهیم باشد، و در اینکه وجه بعدی«۳» و تعسفی هست.

وَ اعلَم أَنَّ اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ، و بدان که خدای تعالی عزیز است، و غالب، و لا یغلبه شیء، و حکیم است آنچه کند به حکمت [و

صلاح]

«۴» کند.

[سوره البقرة (۲): آيات ۲۶۱ تا ۲۷۴]

[اشاره]

مَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَموالَهُم فِي سَبِيلِ اللّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَت سَبعَ سَنابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللّهُ يُضاعِفُ لِمَن يَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۱) الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَموالَهُم فِي سَبِيلِ اللّهِ ثُمَّ لا يُتبِعُونَ ما أَنفَقُوا مَنًّا وَ لا أَذىً لَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم وَ لا خَوفٌ عَلَيهِم وَ لا هُم يَحزَنُونَ (۲۶۲) قَولٌ مَعرُوفٌ وَ مَغفِرَةٌ خَيرٌ مِن صَدَقَةٍ يَتبَعُها أَذىً وَ اللّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ (۲۶۳) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُبطِلُوا صَدَقاتِكُم بِالمَنِّ وَ الأَذى كَالَّذِي يُنفِقُ مالَهُ رِئاءَ النّاسِ وَ لا يُؤمِنُ بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفوانٍ عَلَيهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلداً لا يَقدِرُونَ عَلى شَيءٍ مِمّا كَسَبُوا وَ اللّهُ لا يَهدِي القَومَ الكافِرِينَ (۲۶۴) وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَموالَهُمُ ابتِغاءَ مَرضاتِ اللّهِ وَ تَثبِيتاً مِن أَنفُسِهِم كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبوَةٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَت أُكُلَها ضِعفَينِ فَإِن لَم يُصِبها وابِلٌ فَطَلٌّ وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۶۵) أَ يَوَدُّ أَحَدُكُم أَن تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِن نَخِيلٍ وَ أَعنابٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ لَهُ فِيها مِن كُلِّ الثَّمَراتِ وَ أَصابَهُ الكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفاءُ فَأَصابَها إِعصارٌ فِيهِ نارٌ فَاحتَرَقَت كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمُ الآياتِ لَعَلَّكُم تَتَفَكَّرُونَ (۲۶۶) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنفِقُوا مِن طَيِّباتِ ما كَسَبتُم وَ مِمّا أَخرَجنا لَكُم مِنَ الأَرضِ وَ لا تَيَمَّمُوا الخَبِيثَ مِنهُ تُنفِقُونَ وَ لَستُم بِآخِذِيهِ إِلّا أَن تُغمِضُوا فِيهِ وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۲۶۷) الشَّيطانُ يَعِدُكُمُ الفَقرَ وَ يَأمُرُكُم بِالفَحشاءِ وَ اللّهُ يَعِدُكُم مَغفِرَةً مِنهُ وَ فَضلاً وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۸) يُؤتِي الحِكمَةَ مَن يَشاءُ وَ مَن يُؤتَ الحِكمَةَ فَقَد أُوتِيَ خَيراً كَثِيراً وَ ما يَذَّكَّرُ إِلّا أُولُوا الأَلبابِ (۲۶۹) وَ ما أَنفَقتُم مِن نَفَقَةٍ أَو نَذَرتُم مِن نَذرٍ فَإِنَّ اللّهَ يَعلَمُهُ وَ ما لِلظّالِمِينَ مِن أَنصارٍ (۲۷۰)

إِن تُبدُوا الصَّدَقاتِ فَنِعِمّا هِيَ وَ إِن تُخفُوها وَ تُؤتُوهَا الفُقَراءَ فَهُوَ خَيرٌ لَكُم وَ يُكَفِّرُ عَنكُم مِن سَيِّئاتِكُم وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۷۱) لَيسَ عَلَيكَ هُداهُم وَ لكِنَّ اللّهَ يَهدِي مَن يَشاءُ وَ ما تُنفِقُوا مِن خَيرٍ فَلِأَنفُسِكُم وَ ما تُنفِقُونَ إِلَّا ابتِغاءَ وَجهِ اللّهِ وَ ما تُنفِقُوا مِن خَيرٍ يُوَفَّ إِلَيكُم وَ أَنتُم لا تُظلَمُونَ (۲۷۲) لِلفُقَراءِ الَّذِينَ أُحصِرُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ لا يَستَطِيعُونَ ضَرباً فِي الأَرضِ يَحسَبُهُمُ الجاهِلُ أَغنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعرِفُهُم بِسِيماهُم لا يَسئَلُونَ النّاسَ إِلحافاً وَ ما تُنفِقُوا مِن خَيرٍ فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۷۳) الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَموالَهُم بِاللَّيلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِيَةً فَلَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم وَ لا خَوفٌ عَلَيهِم وَ لا هُم يَحزَنُونَ (۲۷۴)

[ترجمه]

مثل«۵» آ [نا]

ن که هزینه کنند«۶» خواسته‌هایشان در ره خدای، چون مثل دانه‌ای است که برویاند هفت خوشه«۷»، در هر خوشه‌ای صد دانه باشد، و خدای دو چندان کند آن را که خواهد، و خدای فراخ عطا و داناست.

آنان که هزینه کنند مالهایشان«۸» در ره خدای، پس از پی نبرند«۹» آن را که نفقه کرده باشند«۱۰» منّتی و نه آزاری ایشان

---

(۱). اساس که کلمه نو نویس است: سهیل، با توجّه به تب تصحیح شد.

(۲). اساس: مراد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). مب: تعدّی.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). تب: مانند، آج، لب: داستان.

(۶). تب: نفقه کنند، آج، لب: صرف می‌کنند.

(۷). فق را.

(۸). مج، وز، دب: خواسته‌هاشان.

(۹). آج، لب، فق: از پی در نمی‌آرند.

(۱۰). آج، لب، فق، که داده‌اند.

را باشد، مزدشان نزدیک«۱» خدایشان، و نه ترسی بود برایشان و نه ایشان اندوهگن«۲» شوند.

سخنی نیکو و آمرزشی بهتر بود از صدقه‌ای که به دنبال آن باشد رنجی، و خدای بی نیاز«۳» و بردبار است.

ای آنان که گرویده‌ای به باطل مکنی صدقه‌هایتان به منّت و رنج چنان که آن کس که نفقه کند مالش را«۴» به ریای مردمان، و ایمان ندارد به خدا و روز باز پسین، مثلش«۵» چون مثل سنگی نرم است که بر او خاکی باشد برسد به او بارانی سخت«۶»، رها کند او را ساده«۷»، قادر نباشد بر چیزی از آنچه بیند و زند، و خدای ره ننماید گروه کافران را.

و مثل آنان که هزینه کنند خواسته‌هایشان طلب خشنودی خدای را و بر جای داشتن«۸» از خویشتن، چون مثل بستانی باشد بر بلندی که به او رسد بارانی بزرگ قطره، بدهد میوه‌یش«۹» دو بهره«۱۰»، اگر نرسد به او یاران بزرگ، خرد«۱۱» برسد، و خدای به آنچه می‌کنید بیناست.

---

(۱). تب، مج، وز، دب: بنزد.

(۲). تب، مج، وز، دب، آج، لب، فق: اندوهگین. [.....]

(۳). تب، مج، وز، دب: توانگر.

(۴). تب، مج، وز، دب: خواسته‌اش.

(۵). تب: پس مثل او، مج، وز، دب: مثل او.

(۶). لب، فق: بزرگ قطره.

(۷). تب، مج، وز، دب و سخت، لب، فق: پس بگذارد آن را پاک از غبار.

(۸). تب: بر جای بداشتن.

(۹). تب: خوردن باران، مج: میوه‌اش، وز: میوه‌ایش، آج، لب: بار خود را.

(۱۰). تب: دو چندان، آج، لب، فق: دو نوبت در یک سال پس.

(۱۱). تب: پس باران خرد قطره.

خواهد«۱» یکی از شما که باشد او را«۲» بستانی از«۳» درختان خرما«۴» و انگورها [که]

«۵» می‌رود از زیر آن جویها او را بود در آن جا از همه میوه‌ها، و به او رسد پیری، و او را فرزندانی باشد«۶» ضعیف، برسد«۷»

آن را بادی با گرد که در او آتشی باشد بسوزد آن را«۸»! همچنین بیان کند خدای برای شما حجّتها تا مگر شما اندیشه کنی.
ای آنان که گرویده‌ای، هزینه کنی از پاکهای«۹» آنچه می‌اندوزی«۱۰» و از آنچه بیرون آوردیم برای شما از زمین، و قصد مکنی پلید را«۱۱» که از او هزینه کنی، و نستانی«۱۲» شما«۱۳» مگر آنگه که چشم بر هم نهی«۱۴» در آن، و بدانی که خدای توانگر و ستوده است.
دیو«۱۵» وعده دهد شما را درویشی و فرماید به ناخوبی، و خدای وعده دهد شما را آمرزش، از او و افزونی«۱۶»، و خدای فراخ عطا و داناست.
بدهد حکمت آن را که خواهد، و هر که را بدهد«۱۷» حکمت او را

---

(۱). تب: آیا خواهد، آج، لب، فق: ای دوست می‌دارد.

(۲). آج، لب، فق: مر او را.

(۳). آج، لب، فق بهر خدا.

(۴). آج، لب، فق: خرمابنان.

(۵). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. [.....]

(۶). تب، مج، وز، دب: فرزندان باشند.

(۷). آج، لب، فق: پس رسد.

(۸). تب، مج، وز، دب، سوخته شود.

(۹). مج، وز: پاکها.

(۱۰). آج، لب، فق: اندوخته‌اید.

(۱۱). آج، لب، فق: قصد مکنید مال بد را.

(۱۲). تب: نیستید، آج، لب: نه آید به.

(۱۳). اساس: نفقه کنید، با توجّه به تب تصحیح شد، آج، لب، فق فرا گیرنده آن در حقوق خود.

(۱۴). آج، لب، فق، چشم خوابانیده دارید.

(۱۵). آج، لب، فق رانده.

(۱۶). آج، لب، فق: آمرزش از نزد خود و فزونی در مال.

(۱۷). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، معنی کلمه به صورت: «بدهند» مرجّح می‌نماید.

صفحه : ۴۱

داده باشند خیر بسیار، و اینکه اندیشه نکنند«۱» مگر خداوندان عقلها.
و آنچه نفقه کنی از هزینه‌ای یا نذر کنی از نذر پذیرفته‌ای«۲»، خدای داند آن را و نیست ظالمان را از یارانی.
اگر پیدا کنی صدقات«۳» نیک چیزی است آن و اگر پوشیده داری آن را و بدهی به درویشان، آن بهتر بود شما را و بپوشانیم از شما«۴» گناهانتان، و خدای به آنچه شما کنی داناست.
نیست بر تو«۵» ایمان ایشان«۶» و لکن خدای ره دهد«۷» آن را که خواهد و هر چه«۸» نفقه کنی از مالی«۹» برای خود کنی، و شما هزینه نمی‌کنی مگر طلب رضای خدای را، و آنچه هزینه کنی از مالی تمام بدهند به شما و شما را نقصان نکنند.

درویشانی را آنان که باز دارندشان در ره خدای نتوانند رفتن در زمین بپندارد ایشان را نادان توانگر از پرهیزیدن، بشناسی ایشان را به علامتشان، نخواهند از مردمان [بسختی]
«۱۰» و هر چه نفقه کنی از خیری«۱۱» خدای به آن داناست.

---

(۱). اساس که کلمه نو نویس است: اینکه و پند نپذیرند، با توجّه به تب تصحیح شد.
(۲). تب: یا نذری کنید از هر نذری، آج، لب، فق: باید برید آن پذیرفتنی در طاعت و معصیت. [.....]
(۳). تب: صدقه‌ها را.
(۴). مج از.
(۵). اساس: بر شما تو، با توجّه به تب لفظ «شما» زاید می‌نماید.
(۶). فق: راه یافتن ایشان.
(۷). تب: راه نماید.
(۸). تب: و آنچه.
(۹). تب: از نیکی
(۱۰). اساس: کلمه زیر وصّالی رفته است، از تب افزوده شد.
(۱۱). مج، وز، دب: نیکی، آج، لب: مال.

آنان که هزینه کنند خواسته‌هایشان به شب و روز- پنهان و آشکارا- ایشان را بود مزدشان بنزدیک خدایشان، و نه ترسی باشد برایشان و نه ایشان اندوهگن«۱» شوند.
قوله تعالی: مَثَلُ الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُم فِی سَبِیلِ اللّهِ الایهٔ، در آیت اضمارى و اختصارى هست و تقدیر آن است که«۲»: مثل صدقات الّذین ینفقون اموالهم، برای آن که آنچه ممثّل است به دانه‌ای که بکارند تا از او هفت خوشه بروید«۳» و [در]
«۴» هر خوشه‌ای صد دانه باشد، صدقه است که مرد بدهد نه دهنده صدقه است، و یا اضمار اسمی اینکه جا تقدیر باید کردن: مثل الّذین ینفقون اموالهم فی سبیل اللّه کمثل زارع حبّهٔ، برای آن که دهنده صدقه با زارع دانه ماند، و اینکه طریقتی است معروف عرب را فی حذف المضاف و اقامهٔ المضاف الیه مقامه، کقوله: وَ سئَلِ القَریَهَٔ«۵» وَ جاءَ رَبُّکَ«۶» أَنبَتَت، ای اخرجت، و اضافت انبات به حبّه کرد من حیث انّه یحصل عند بذر الحبّهٔ فی الإرض، و بر حقیقت از«۸» فعل خدای بود- جل جلاله.
سَبعَ سَنابِلَ، ابو عمرو و حمزه و کسائی ادغام کردند «تا» را در «سین»، انبت سبع، و باقی قرّاء اظهار کردند. حجّت آنان که ادغام کردند، آن است که گفتند که: «تا» و «سین» هر دو مهموسند و متعاقب باشند، چنان که شاعر گفت«۹»:

---

(۱). مج، وز: اندوهگین.
(۲). اساس که نو نویس است، تقدیره که، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۳). اساس که نو نویس است، بر آید، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۴). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
(۵). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. [.....]

(۶). سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲.

(۷). اساس: عبارت مخدوش است، تب: کنجد و نخود، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). همه نسخه بدلها: آن.

(۹). تب: قال الشّاعر- شعر.

صفحه : ۴۳

یا لعن«۱» اللّه بنی السعلاة

عمرو بن میمون«۲» شرار«۳» النّات

ای النّاس.

مِائَةُ حَبَّةٍ، ابو جعفر و اعشی تخفیف همز«۴» کنند «مائة» را هر کجا باشد.

اگر گویند: کسی ندید صد دانه در خوشه‌ای تا خدای به آن مثل زد«۵»، گوییم: ممتنع نباشد که بود در گاورس، [چه نوعی است در جاورس]

«۶» که در او صد دانه و بیشتر باشد.

وجه دیگر آن که: واجب نباشد که مثل و ممثول محقّق باشند، بل بر سبیل تقریب«۷» بود، چنان که یکی از ما گوید: فلان«۸» چون دیو است و چون غول است- و اگر چه او ندیده باشد دیو و غول را- و لکن استقباح«۹» و استهوال منظر را و استبشاع را، قال اللّه تعالی: طَلعُها کَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّیاطِینِ«۱۰» [۳۵۶- ر]

، و قال امرؤ القیس«۱۱»:

مسنونة زرق کأنیاب«۱۲» اغوال

وَ اللّهُ یُضاعِفُ لِمَن یَشاءُ، و خدای تعالی مضاعف کند آن را که خواهد. خدای تعالی حسنه را یکی به ده وعده داد فی قوله: مَن جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ عَشرُ أَمثالِها«۱۳»، و در اینکه آیت یکی به هفصد«۱۴» وعده کرد، و در آیت قرض به اضعاف مضاعفه وعده کرد.

ضحّاک گفت: هر که صدقه‌ای دهد، خدای تعالی او را در دنیا یکی را هفصد«۱۵» عوض بدهد و در آخرت یکی را دو هزار هزار«۱۶» عوض بدهد.

در خبر است که: یک روز امیر المؤمنین«۱۷»- علیه السلام- در حجره فاطمه شد، او را

---

(۱). لب: ما لعن، چاپ شعرانی (۲/ ۳۶۰): یلعّن.

(۲). اساس: مسعود، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها: لئام.

(۴). تب، آج، لب: همزه.

(۵). همه نسخه بدلها: بجز تب جواب.

(۶). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: چه نوعی هست از گاورس، اساس ندارد، از تب افزوده شد.

(۷). تب، وز، مب، مر: تقرّب.
(۸). تب کس.
(۹). تب: باستقباح.
(۱۰). سوره صافّات (۳۷) آیه ۶۵. [.....]
(۱۱). تب شعر.
(۱۲). اساس، تب: کانبات، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۱۳). سوره انعام (۶) آیه ۱۶۰.
(۱۵- ۱۴). تب، مب، مر: هفتصد.
(۱۶). همه نسخه بدلها بجز آج: دو هزار.
(۱۷). تب، دب، فق، مر علی، مب علی بن ابی طالب.

یافت«۱» که حسن و حسین را«۲» می‌خوابانید و ایشان نمی‌خفتند از گرسنگی، فاطمه گفت: یا بن عم رسول اللّه؟ بنگر تا چیزکی به دست آری برای اینکه کودکان که از گرسنگی بنمی خسبند«۳» و سه روز است تا طعام نخورده‌اند!
امیر المؤمنین«۴» از خانه به در آمد«۵» و بنزدیک عبد الرّحمن عوف شد«۶» و او را گفت: دیناری زر به قرض مرا ده. او«۷» در خانه رفت و کیسه‌ای بیرون آورد صد دینار صرخ«۸» در او کرده و گفت: بستان و هرگز عوض مده«۹»، امیر المؤمنین گفت: لا و اللّه، که اینکه از تو نستانم و قبول نکنم. گفت چرا! گفت: برای آن که از رسول- علیه السلام- شنیده‌ام که:
الید العلیا خیر من الید السفلی
، گفت: دست زبرین بهتر از دست زیرین باشد، یعنی دست دهنده به از دست گیرنده باشد، و من نخواهم که کسی را بر من دستی بود تا«۱۰» دست او از دست من بهتر باشد، و لکن یک دینار مرا ده بر سبیل قرض«۱۱»، و اینکه خبر از من بشنو، گفت بیار«۱۲».
گفت از رسول- علیه السلام- شنیدم که گفت:
۱۳» الصدقة عشرة« اضعاف و القرض ثمانیة عشر ضعفا
، صدقه یکی را«۱۴» ده باشد و قرض یکی را«۱۵» هژده«۱۶».
عبد الرّحمن«۱۷» دست در کیسه کرد و دیناری از آن جا برداشت و به امیر المؤمنین داد. او بستد«۱۸» و از آن جا بیامد تا به بازار چیزی خرد، مقداد اسود را دید- جالسا علی

---

(۱). اساس که نو نویس است: فاطمه را دید، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۲). تب علیهما السلام.
(۳). مب، مر: نمی‌خفتند.
(۴). تب علیه السلام، مج، وز، دب علی.
(۵). همه نسخه بدلها: از خانه بیرون آمد.
(۶). همه نسخه بدلها: آمد.

(۱۷- ۷). تب: عبد الرّحمن عوف.

(۸). همه نسخه بدلها بجز وز: سرخ. [.....]

(۹). اساس که نو نویس است: بستان خرج کن و باز مانده، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: یا .

(۱۱). اساس که نو نویس است: یک دینار زر به من ده به قرض، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). دب: بیان فرما، آج، لب، فق، مب، مر: بیان کن.

(۱۳). اساس: بعشرهٔ، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). تب، دب، آج، لب، فق، مر: صدقه را یکی.

(۱۵). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: و قرض را یکی.

(۱۶). مب: هیجده.

(۱۸). تب: امیر المؤمنین علیه السلام آن بستد، مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: و آن بستد.

قارعهٔ الطّریق، بر سر راه نشسته. امیر المؤمنین او را گفت: [ای مقداد]

«۱»؟ در اینکه وقت در چنین جای چرا نشسته‌ای! گفت: ضرورتی را. گفت: چیست آن! گفت: چند روز است تا طعامی نیافتم. گفت: چند روز است! گفت: چهار روز، آن دیناری که به قرض بستده بود«۲» به او داد و گفت: تو اولیتری که تو چهار روز است که چیزی نیافته‌ای«۳» و ما سه روز، مقداد آن بستد و برفت.

و امیر المؤمنین با مسجد رسول آمد، در شأن او و اینکه قصه«۴» آیت آمده بود که:

وَ یُؤثِرُونَ عَلی أَنفُسِهِم وَ لَو کانَ بِهِم خَصاصَةٌ«۵»، چون با رسول- علیه السلام- نماز شام بکرد. رسول- علیه السلام- گفت: یا علی؟ من امشب به خانه تو می‌آیم. او شرم داشت که رسول را گوید: در خانه ما«۶» چیزی نیست، گفت:

عزازهٔ و کرامهٔ یا رسول الله

، و برخاست و از پیش برفت و فاطمه را گفت: رسول خدای امشب به خانه ما می‌آید و در خانه چیزی نیست؟ بر اثر او رسول [۳۵۶- پ]

علیه السلام- در آمد و بنشست. فاطمه زهرا«۷»- علیها السلام- برخاست و در خانه شد و دو رکعت نماز کرد، در رکعت اوّل «الحمد» برخواند و «الم السجده»، و در دوم [رکعت]

«۸» «الحمد» و سورهٔ الانعام، و«۹» چون سلام بداد سر بر زمین نهاد و گفت: بار خدایا؟ از تو می‌خواهم به حقّ محمّد و آل محمّد که برای ما خوانی«۱۰» فرستی از آسمان تا ما از آن«۱۱» بخوریم و در شکر تو بیفزاییم.

سر برداشت جفنه‌ای دید از«۱۲» ثرید، و علیها عراق من لحم، و بر سر آن گوشت نهاده از استخوان«۱۳» جدا کرده، و دستاری بر سر آن نهاده که کسی مانند آن ندیده بود. از خانه

---

(۱). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۲). تب: ستده بود.

(۳). همه نسخه بدلها: نیافتی.

(۴). همه نسخه بدلها: او اینکه قصّه و.

(۵). سوره حشر (۵۹) آیه ۹. [.....]

(۶). تب، مب: من.

(۷). تب: فاطمهٔ الزهراء.

(۸). اساس: ندارد، از تب افزوده شد، مج: در دوم بر خواند، دب، و در رکعت دویم.

(۹). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۰). اساس که نو نویس است: طعامی، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). تب خوان.

(۱۲). اساس: آن ترید، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۳). وز: استخان.

صفحه : ۴۶

به در آمد و آب پیش«۱» رسول آورد تا رسول- علیه السلام- دست بشست، و امیر المؤمنین در او می‌نگرید تا [او]

«۲» چه خواهد کردن؟ آنگه در خانه رفت و آن جفنه بیرون آورد و در پیش ایشان بنهاد. رسول- علیه السلام- و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین از آن طعام می‌خوردند.

سایلی به در حجره فراز آمد و سؤال کرد. امیر المؤمنین دست فرار کرد«۳» تا پاره‌ای [از آن]

«۴» طعام به او دهد. رسول- علیه السلام- گفت [مه]

«۵»: یا علی؟ مکن [ای علی]

«۶» که اینکه سایل ابلیس است، خبر یافت که خدای ما را طعام بهشت فرستاده، خواست تا«۷» با ما شریک باشد، و طعام بهشت در دنیا همه«۸» هر کس [را]

«۹» نرسد.

امیر المؤمنین گفت: یا رسول اللّه؟ اینکه طعام از بهشت است! گفت: آری؟ [و]

«۱۰» خدای تعالی طعام بهشت به کس نفرستاد مگر [آن خوان که]

«۱۱» برای عیسی [مریم فرستاد]

«۱۲»، و اینکه جفنه برای ما.

امیر المؤمنین گفت: یا رسول اللّه؟ آن خوان که«۱۳» برای عیسی [بن مریم]

«۱۴» فرستاد چه [نوع بود و بر آن خوان چه طعام]

«۱۵» بود! گفت«۱۶»: [آن]

«۱۷» خوانی [بود که]

«۱۸» از زر سرخ، مکلّل به درّ و یاقوت و زمرّد، چهل گز در چهل گز [و]

«۱۹» آن را چهار پایه بود، و بر آن خوان«۲۰» پنج نان بود [و]

«۲۱» بر سر هر نانی ناری«۲۲» بود پوست باز کرده، و بر زبر«۲۳» هر ناری سیبی، [و]

«۲۴» از انواع ترها«۲۵» بر آن خوان همه چیزی بود- ما خلال الثّوم

---

(۱). همه نسخه بدلها بجز تب و مب: بیش.

(۲). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). مب: دست دراز کرد، وز: دست کرد. (۲۴- ۲۱- ۱۹- ۱۷- ۱۵- ۱۴- ۱۲- ۱۱- ۱۰- ۹- ۶- ۴). اساس: ندارد، با توجه به تب افزوده شد.

(۵). اساس: ندارد، از تب افزوده شد، وز: مبر، دب، لب، فق، مب، مر: صه.

(۷). تب: که. [.....]

(۸). اساس: به، با توجه به تب تصحیح شد، دب، آج، لب: هر کسی را.

(۱۳). اساس که نو نویس است: طعامی که خدای تعالی، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۶). اساس که نو نویس است: رسول گفت: با توجّه به تب تصحیح شد.

(۱۸). اساس: ندارد، از تب افزوده شد، دیگر نسخه بدلها: بود.

(۲۰). اساس و همه نسخه بدلها: آن جا، با توجّه به تب تصحیح شد.

(۲۲). تب در بالای کلمه افزوده: اناری.

(۲۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: زیر.

(۲۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها: ترها/ تره‌ها.

صفحه : ۴۷

و الجر جیر، مگر سیر و ککج، و برمیان آن سفره‌ای صرخ بود«۱»، و بر آن جا ماهیی«۲» برشته«۳»، بنزدیک سرش نمک نهاده و بنزدیک دنبالش سرکه نهاده، و به دستاری از دستارهای بهشت پوشیده. اصحاب عیسی حاضر آمدند و گفتند: تو را کشف اینکه باید کردن، او دست فراز کرد و آن دستار از روی خوان برگرفت، توانگران«۴» بدیدند«۵» حقیر آمد ایشان را از آن بنخوردند، گفتند: اندکی«۶» است.

عیسی- علیه السلام- ندا کرد و درویشان را بخواند تا از آن خوان می‌خوردند، چهل چاشت از آن بخوردند [تا چهار هزار یا چهل هزار مرد از آن بخوردند]

«۷»، هیچ بیمار«۸» نخورد که نه شفا یافت، و هیچ دیوانه نخورد و«۹» الّا به هوش آمد، و هیچ نابینا نخورد و الّا بینا شد، و هیچ مقعد نخورد و الّا به رفتن آمد، و هیچ پیر نخورد و«۱۰» و الّا برنا شد.

چون رسول- صلوات اللّه علیه و آله- و ایشان از آن فارغ شدند و دست بشستند، رسول- علیه السلام- گفت: اینکه جفنه بر گیر و همان جا که نهاده بود بنه«۱۱»، جفنه بر گرفت و با جای خود برد [۳۵۷- ر]

و بنهاد، [در حال]

«۱۲» به آسمان بردند و رسول- علیه السلام- و امیر المؤمنین با مسجد شدند و نماز خفتن بکردند.

[بر دگر روز]

«۱۳» امیر المؤمنین- علیه السلام- در مسجد نشسته بود، اعرابی بیامد بر ناقه‌ای نشسته و علی را از مسجد بیرون خواند«۱۴» و کیسه‌ای بزرگ به او داد«۱۵»، گفت:

اینکه بستان که تو راست و نا پیدا شد [امیر المؤمنین- علیه السلام]

«۱۶» بیامد و کیسه به رسول داد و او را بگفت«۱۷» که: [اینکه]

«۱۸» اعرابی به من داد و ناپیدا شد.

رسول- علیه السلام- سر آن کیسه بگشاد و [از پیش]

«۱۹» بریخت در آن جا هفصد«۲۰»

---

(۱). تب، سرخ نهاده، دیگر نسخه بدلها، سرخ بود.

(۲). همه نسخه بدلها: ماهی.

(۳). تب: بریان کرده بود.

(۴). تب چون آن.

(۵). تب در چشم ایشان.

(۶). همه نسخه بدلها: اندک. [.....]

(۷). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

(۸). تب و رنجوری از آن.

(۱۰- ۹). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۱). تب، مج، وز: و همان جا بنه که نهاده بود. (۱۹- ۱۸- ۱۶- ۱۳- ۱۲). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۱۴). اساس: بیرون طلبید، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۵). تب: بدو داد و.

(۱۷). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: داد و گفت.

(۲۰). تب، مب، مر: هفتصد.

صفحه : ۴۸

دینار بود. رسول- علیه السلام- گفت: یا علی؟ شناختی آن اعرابی را! گفت: نه، گفت: او«۱» جبریل بود، کنزی از کنزهای زمین [برای تو]

«۲» بیرون کرد، و خدای تعالی تو را به عوض آن یک دینار که به مقداد دادی بیست و چهار جزو [ثواب داد]

و خیر، از جمله«۳» آن دو معجّل بکرد، آن جفنه و اینکه کیسه، و بیست و دو در آخرت برای تو معدّ بکرد، آنچه«۴» چشمها چنان دیده نیست و گوشها چنان شنیده«۵» نیست، و بر خاطر هیچ بشر چنان گذشته نیست. امیر المؤمنین آن زر بر سخت«۶» هفصد«۷» دینار بود، گفت:

صدق اللّه جلّت عظمته حیث قال: مَثَلُ الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُم فِی سَبِیلِ اللّهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَت سَبعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللّهُ یُضاعِفُ لِمَن یَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ

آنگه از آن جا دیناری برداشت و با عبد الرّحمن عوف داد، و باقی بر اهل البیت و فقرای مهاجر«۸» و [انصار]

«۹» تفرقه کرد«۱۰».

وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ، و خدای تعالی فراخ عطاست، اگر بر اندکی بسیاری«۱۱» بدهد خزانه او را نقصان نرسد«۱۲» و داناست به اجزا و مقادیر اعمال و استحقاق ثواب و جزای آن«۱۳».

الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُم فِی سَبِیلِ اللّهِ- الایـهٔ، خدای- جلّ جلاله- چون در آیت مقدّم تحریص«۱۴» کرد بندگان را بر انفاق«۱۵» و بـذل مال در زکات و صـدقات و نفقات، در اینکه آیت باز نمود که: چگونه باید دادن تا آن را موقعی باشد، گفت: آنان که مال

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن.

(۲). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۳). مج به.

(۴). تب، آج، لب، فق، مب، مر: بکرد که هیچ.

(۵). دب، آج، لب، مر: شنوده، فق، مب: شنونده. [.....]

(۶). آج، لب، مر: آن زر بریخت، مب: آن کیسه بریخت.

(۷). تب، آج، مب، مر: هفتصد.

(۸). اساس که نو نویس است: مهاجران، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۱۰). اساس: قسمت کرد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). تب: اندک بسیار، مج: اگر بداند که بسیاری، دب، آج، لب، فق، مب، مر: اگر تو را اندک و بسیاری.

(۱۲). تب: نقصانی نباشد، مج، وز: نقصانی نکند، دب، آج، لب، فق: نقصان نکند، مب: چه نقصان کند.

(۱۳). تب: ثواب و جزایر آن، آج، لب: ثواب و حرمان، مب، مر: ثواب و جزا به آن.

(۱۴). مج، وز، آج: تحریض.

(۱۵). اساس: صدقات، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

هزینه کنند در راه خدای، و مال آنگه در ره خدای مصروف باشد که قصد و نیّت و ارادت تو، خدای باشد، و طلب رضای او. برای رضای حق باید نه برای ریای خلق، آنگه در راه [خدای]

«۱» باشد که برای خدای باشد، اوّل در مقدّمه نیّتی«۲» چنین باید که سابق«۳» بود بر آن، و در عقب آن رنجی نیاید«۴» از منّتی و اذیّتی، [اگر بدهی و]

«۵» منّت ننهی و«۶» بر سر ستاننده نزنی و رنج بر دل او ننهی از تو قبول کنند، و اگر هیچ به وقتی از اوقات بر سر او زنی هم در آن وقت بر روی تو زنند، [به منّت منکّد«۷» مکن و به اذیّت مکدّر مگردان]

«۸». کریم آن باشد که بدهد و منّت بر خود گیرد«۹»، نه آن که منّت برگیرنده نهد، [بدهد]

«۱۰» و عذر خواهد، چنان که [بزرگی]

«۱۱» گفت«۱۲»:

یعطی عطاء المحسن الخضل النّدی عفوا و یعتذر اعتذار المذنب

[و قال ال]

اخر«۱۳»:

یعطیک مبتدئا فان اعجلته اعطاک معتذرا کمن قد اجرما

کریم آن باشد که [یخفی و یعطی]

«۱۴»، عطا دهد و پوشیده دارد، بدهد و منّت ننهد، ببخشاید و ببخشد، به اوّل مطل ندهد و به آخر منّت ننهد، دعا نخواهد و جزا چشم ندارد و ثنا نجوید، و آنچه داده باشد با کس نگوید [۳۵۷- پ]

چنان که آن سر جوانمردان کرد: در شب بداد و به روز باز نگفت، شرط بر نهاد و منّت بر ننهاد، و شرط بر نهاد سایل را که کس را«۱۵» نگوید: لا نُرِیدُ مِنکُم جَزاءً وَ لا شُکُوراً«۱۶».

(۵- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نیّت.

(۳). مج: سابقه.

(۴). دب، آج، لب، فق: نه آید. [.....]

(۶). تب اگر.

(۷). مج، وز: منکده، دب: منکند. (۱۱- ۱۰- ۸). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۹). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر خود نهد.

(۱۲). اساس که نو نویس است العربیه، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۱۳). تب شعر.

(۱۴). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: یعطی و یخفی، مر: ندارد، با توجّه به تب افزوده شد.

(۱۵). مج، دب، لب، فق، مب، مر: ندارد.

(۱۶). سوره دهر (۷۶) آیه ۹.

و اصل «منّت» و «منّ» قطع بود من قولهم: حبل منین«۱»، ای ضعیف لأنّه سریع الانقطاع، و منه قوله تعالی: لَهُم أَجرٌ غَیرُ مَمنُونٍ«۲»، ای غیر مقطوع.

و گفته‌اند: اصل «منّت» نعمت بود، یقال: منّ علیه اذا انعم علیه، و منه قوله تعالی: هذا عَطاؤُنا فَامنُن«۳»، ای اعط، آنگه مستعمل شد تا ذکر نعمت را و اعتداد به آن را منّت خواندند.

و «اذی» رنج باشد، آن باشد که ذکر آن بسیار کند و پیش کسانی باز گوید که او را خوش نیاید، یا گوید«۴»: تا چند از اینکه سؤال تو و تو را خدای سیر تواند کردن و تو همیشه درویش خواهی بودن، و خدا مرا از تو برهاناد، و مانند اینکه کلمات مؤذیه.

ضحّاک گفت: عطا نادادن و منّت نانهادن به از آن [باشد]

«۵» که عطا«۶» دادن و منّت نهادن. عبد الرّحمن بن زید بن اسلم گفت: پدرم گفتی چون کسی را عطا دهی«۷» و دانی که سلام تو بر او گران خواهد آمدن، بر او سلام مکن.

راوی خبر گفت«۸»: زنی بنزدیک اسامه زید«۹» آمد و گفت: [من]
«۱۰» جعبه‌ای دارم«۱۱» تیری چند در او، مرا ره نمای به مردی که رفتن وی به جهاد برای خدای بود نه برای ریا، که اینکه مجاهدان«۱۲» بیشتر برای آن می‌روند تا از باغهای مردم«۱۳» میوه خورند. اسامهٔ إبن زید گفت: «لا بارک الله فیک و لا فی جعبتک آذیتهم قبل ان اعطیتهم»، پیش از آن که بدادی«۱۴» ایذا کردی، خدای تعالی حرام کرد منّت نهادن بر عطا، گفت: کس را نرسد که منّت نهد بر کسی در عطا، اینکه مرا رسد که بر بندگان خود منّت نهم برای آن که منّت خلقان«۱۵» تکدیر و تعییر باشد، و منّت خدای تنبیه و تذکیر باشد، و محمود

---

(۱). وز، دب، لب، فق، مب: متین.

(۲). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۸.

(۳). سوره ص (۳۸) آیه ۳۹.

(۴). تب: یا گویند، مب: باز گوید.

(۱۰- ۵). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۷). تب، مج، دب، آج، لب، فق، مب: عطائی دهی، مر: عطا کنی.

(۸). همه نسخه بدلها: گوید.

(۹). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: اسامهٔ بن زید.

(۱۱). همه نسخه بدلها و.

(۱۲). اساس که کلمه نو نویس است: مردان، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز تب: مردمان.

(۱۴). تب: بدهی.

(۱۵). تب: آن که خلقان را منّت.

ورّاق گوید«۱»:

احسن من کلّ حسن فی کلّ وقت و زمن

صنیعهٔ مربوبهٔ خالیهٔ من المنن

و انشد أبو ذر القراطیسی«۲»:

ما تمّ معروفک عند امرئ کلّفته للعرف اعظامکا

انّ من البرّ فلا تکذبن اکرام من اظهر اکرامکا

و المنّ للمنعم نقص فلا تستفسدن بالمنّ انعامكا

و العزّ فی الجود و بخل الفتی مذلّة(۳) احببت اعلامکا
و انشد ابو علیّ البصریّ:

و صاحب سلفت منه الیّ ید ابطا علیه مکافاتی فعادانی

لمّا تیقّن انّ الدّهر حاربنی ابدی النّدامة ممّا کان اولانی

افسدت بالمنّ ما قدّمت من حسن لیس الکریم اذا اعطی بمنّان
لَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم، «اجر»، نفعی باشد مستحقّ بر عمل، و برای آن گفت: «عند ربّهم»، تا ایمن باشد(۴) از آن که خلاف خواهد بودن یا تلف خواهد شدن، چه وعده از ملیء(۵) است و ودیعت بنزدیک امینی است.
و در خبر است که رسول- علیه السلام- گفت:
المنان بما یعطی لا یکلمه الله و لا ینظر الیه و لا یزکیه
، آن کس که چیزی بدهد و منّت بر نهد، خدای تعالی با او سخن نگوید و بدو نظر نکند [۳۵۸- ر]
، و او را تزکیه نکند.
وَ لا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ، بر او خوف و ترس نبود، بل ایمن باشد چنان که سایل را ایمن داشت از منّت، و اندوهگن(۶) نشود چنان که اندوهگن(۷) نکرد سایل را به اذیّت.
قَولٌ مَعرُوفٌ، سخنی نیکو یعنی ردّی جمیل و جوابی بوجه سایل را، و گفته‌اند: وعده نیکو. کلبی گفت: دعای نیکو، چنان که گوید: وسع اللّه علیک

---

(۱). تب شعر.
(۲). تب: ابو ذر القرطاسی، شعر.
(۳). دب، آج، لب: من ذلّة، فق، مب، مر: من قوله.
(۴). مج، وز: باشند.
(۵). مج، وز: ملیّ. [.....]
(۷- ۶). مج، وز: اندوهگین.

و اصلح اللّه شأنک، و کفاک المؤنة، و اغناک عن سؤال النّاس.
ضحّاک گفت: قول فی اصلاح ذات البین، یعنی چیزی گوید که از میان مردمان اصلاح با دید آید، [کما قال الشاعر فی هذا المعنی- شعر:

قد جئت ارجوا جودكم سائلا ما ذا تردّون على السائل

ان لم تنيلوه فقولوا له قولا جميلا بدل النّائل

وَ مَغفِرَةٌ]

«۱»، یعنی باز پوشد آنچه بداند از حال مردم، اگر مطلع شود بر حال کسی از فقر و فاقه و سوء الحال یا سایل با او بگوید آن حال بر او پوشیده دارد و افشا نکند.

کلبی و ضحّاک گفتند: مراد آن است که چون کسی بر او ظلمی کند از آن در گذرد و عفو کند او را، و گفته‌اند: مراد آن است که چون سایل سؤال کند و [تو]

«۲» او را رد کنی و چیزی«۳» ندهی، ربّما که از سر ضجارت«۴» و دلتنگی سخنی گوید که تو را از آن کراهت باشد، از سر آن در گذر و عفو کن او را«۵»، حق تعالی گفت: سخنی نیکو یا ردّی جمیل یا مغفرتی بر اینکه وجوه که گفته شد، خَیرٌ مِن صَدَقَةٍ یَتبَعُها أَذیً، بهتر باشد از صدقه‌ای که رنجی به دنبال«۶» آن باشد از منّتی و تعییری سایل را و عیبی و کلمتی موحش.

وَ اللّهُ غَنِیٌّ، و خدای بی نیاز است از صدقات بندگان، و اگر او خواهد همه خلق«۷» را غنی گرداند تا کسی را به کسی حاجت نباشد، و لکن توانگران را مال داد تا شاکر باشند، و درویشان را امتحان کرد تا صابر باشند، و ذلك قوله: وَ اللّهُ فَضَّلَ بَعضَکُم عَلی بَعضٍ فِی الرِّزقِ«۸».

عبد الرّحمن سلمی«۹» روایت کند که رسول- علیه السلام- گفت: چون سایل سؤال کند، قطع سؤال او مکنی تا از آن فارغ شود، آنگه جوابی کنی او را با وقار و لین،

امّا ببذل یسیر او بردّ جمیل

، یا به چیزی اندك که یا به ردّی نکو، که وقت باشد که

(۲- ۱). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۳). تب به وی.

(۴). تب: ضجرت.

(۵). تب: در گذری و عفو کنی.

(۶). تب: رنجی در عقب.

(۷). اساس که کلمه نو نویس است: تا کسی، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۱.

(۹). مج، وز، دب: عبد الرّحمن السلمی.

سایلی به شما آید که نه انسی باشد«۱» نه جنّی، تا بنگرند«۲» تا خود شما در نعمتی که خدای با شما کرده است چگونه می‌کنی؟ راوی خبر گوید که: امیر المؤمنین- علیه السلام- و خضر به هم رسیدند، امیر المؤمنین خضر را گفت: سخنی حکمت بگوی تا [از تو]

«۳» یاد گیرم. خضر- علیه السلام- گفت:
۴ ما احسن عطف الاغنیاء [علی الفقراء]
« رغبةً فی ثواب الله
، چه نیکوست شفقت توانگران بر درویشان رغبت ثواب خدای تعالی را.
امیر المؤمنین- علیه السلام- گفت: دانی که از آن نکوتر چیست! گفت: بگو، فرمود«۵»:
و احسن من ذلک تیه الفقراء علی الأغنیاء ثقةً بالله
، و نکوتر از آن تکبّر درویشان [است]
«۶» بر توانگران اعتماد بر خدای- عزّ و جلّ. خضر گفت: اینکه کلمه سزاوار«۷» آن است که به قلم زرّین بنویسند.
یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُبطِلُوا صَدَقاتِکُم بِالمَنِّ وَ الأَذی، حق تعالی در اینکه آیت به لفظ نهی مؤ [منان]
«۸»، [۳۵۸- پ]
را منع«۹» و زجر کرد از آن که صدقات خود تباه کنند به منّت یا به«۱۰» رنج، و تقدیر اینکه است که: ثواب صدقاتکم و اجور نفقاتکم.
و مراد از آیت آن است که: صدقه چنان دهی که خالی باشد از منّت و عاری باشد از اذیّت«۱۱»، [چه]
«۱۲» اگر نه چنین باشد خود موقعی ندارد و به موقع قبول نیفتد، و لکن از روی ظاهر به آن ماند که واقع شد و آنگه«۱۳» باطل شود«۱۴»، برای آن که اگر نه چنین باشد احباط بود، و احباط باطل است بنزدیک [ما به]
«۱۵» ادلّه‌ای که رفت و نیز آید- ان شاء اللّه.

---

(۱). همه نسخه بدلها و.
(۲). تب: بنگرد. (۱۵- ۸- ۶- ۳). اساس: در حاشیه افتاده است، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
(۵). تب: امیر المؤمنین- علیه السلام- گفت.
(۷- ۴)- همه نسخه بدلها: سزای. [.....]
(۹). همه نسخه بدلها: ندارد.
(۱۰). مر: یا زجر و.
(۱۱). تب: آذیت.
(۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
(۱۳). تب: آنگاه، مج: آنک/ آن که، چاپ شعرانی (۲/ ۳۶۶): آنکه، و در زیر نویس توضیح داده است: و حال آنکه.
(۱۴). همه نسخه بدلها: شد.

عبد اللّه عبّاس گفت: بالمن علی اللّه و الاذی للسائل، به آن که بر خدای منّت نهی وسایل را برنجانی. آنگه آن را مثلی زد، گفت: کَالَّذِی یُنفِقُ مالَهُ رِئاءَ النّاسِ، چنان«۱» که آن کس که مال خود نفقه و خرج کند به ریای مردمان تا مردم«۲» گویند: او کریم و سخی است. و نصب «رئاء» بر مفعول له است.
وَ لا یُؤمِنُ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ، و به خدا و«۳» قیامت ایمان ندارد«۴»، یعنی هم مرائی بود و هم منافق«۵»، مثل او با چه ماند، مثل

او يعنى مثل عمل او، كَمَثَلِ صَفْوانٍ، به سنگى«۶» نرم ماند. عَلَيهِ تُرابٌ، كه بر او خاكى باشد. فَأَصابَهُ وابِلٌ، بارانى بزرگ قطره«۷» بدو رسد، سنگ را ساده رها كند«۸» و هيچ خاك بر او نماند، چون حال بر اينكه جمله بود كس نتواند كه چيزى«۹» از خاك بر آن سنگ بدارد، منافقان و مرائيان همچنين باشند، عملشان«۱۰» با خاكى ماند بر سنگى نرم كه بارانى عظيم بر او آيد هيچ نماند«۱۱» [از خاك]

«۱۲» بر آن سنگ، همچنين عمل مرائى.

و دليل بر آن كه اينكه، دليل احباط نكند و اصحاب وعيد را به اينكه«۱۳» تمسكى نيست، و مراد از اينكه آيت و ما قبلها نفى وقوع و قبول است اوّلا، و قوله: وَ لا يُؤمِنُ بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ، ايمان ندارد به خدا و روز«۱۴» قيامت، و اتّفاق است كه آن كس كه ايمان ندارد به خدا و«۱۵» قيامت عمل او خود واقع نشود به موقع قبول، نه آن كه واقع شود.

---

(۱). اساس كه كلمه نو نويس است، همچنان، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۲). تب: مردمان.

(۳). تب، فق به.

(۴). اساس كه نو نويس است: ندارد ايمان، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۵). مج، وز، دب، آج، فق، مب، مر در عمل مرائى بود و در ايمان منافق، لب: همين عبارت را با خطى متفاوت از متن در حاشيه آورده است.

(۶). اساس كه نو نويس است: مثل سنگى، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها (با سنگى) تصحيح شد.

(۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر باشد و.

(۸). آج، لب، فق: رهاند. [.....]

(۹). همه نسخه بدلها: بر او نماند نتواند كس كه چون حال بر اينكه جملت بود چيزى.

(۱۰). مج، وز، دب، آج، لب، مر: عمل اينان.

(۱۱). اساس كه نو نويس است: بر او آيد و اثر نماند، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۱۲). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۱۳). اساس كه نو نويس است آيت، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها زايد مى‌نمايد.

(۱۴). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۵). تب روز.

صفحه : ۵۵

پس محبط شود. و «صفوان» [به تازى]

«۱» سنگ نرم باشد، چنان كه شاعر گفت«۲»:

مالى لديك كأنّى قد زرعت حصى فى عام جدب و وجه الارض صفوان

اما لزرعى ابّان فأحصده كما يكون لزرع النّاس«۳» ابّان

و اينكه لفظ هم واحد است و هم جمع. آن كه گفت جمع است، گفت:
واحدش «صفوانة» باشد«۴» به زيادت «تا»، و اينكه از باب تمر و تمرة باشد، و آن كه گفت: [جمع نيست]
«۵» واحد است، جمع او «صفىّ» گفت، قال الشّاعر«۶»:

واقع الطّير على الصّفى

و زهرى خواند: صفوان» و جمعه صفوان، كورشان و ورشان و كروان و كروان.

عَلَيهِ، اى على ذلك الصّفوان، بر آن سنگ نرم. تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ، «وابل»، باران«۷» سنگى باشد«۸»، و «وبال» ثقل بود و «وبيل» ثقيل بود، و «صلد» سنگى سخت نرم باشد، قال تأبّط شرّا«۹»:

و لست بجلب جلب رعد«۱۰» و قرّة و لا بصفا صلد عن الخير اعزل [۹۵۳- ر]

و آن زمين زمينى باشد كه نبات نروياند، و از سرها سرى باشد كه موى بر نيارد«۱۱»، قال رؤبة«۱۲».

لمّا راتنى خلق المموّه برّاق اصلاد الجبين الأجله

اينكه مثلى است آن كس را كه خاك بر آن سنگ كند و در«۱۳» بيابان رها كند، گمان برد كه هر گه كه او آن جا رسد آن خاك بر جاى«۱۴» باشد.

(۵- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶- ۲). اساس م، تب شعر.

(۳). تب: لزرع القوم.

(۴). همه نسخه بدلها: است.

(۷). تب: بارانى.

(۸). آج: سنگين باشد.

(۹). اساس م، تب شعر. [.....]

(۱۰). آج: ريح، لسان العرب (۱/ ۲۷۲): ليل عرا معزل لسان.

(۱۱). مج: بر نياورد، آج، لب، فق، مب، مر: بر نيايد.

(۱۲). اساس: الشاعر، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۱۳). اساس كه نو نويس است، سنگ نرم، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۱۴). همه نسخه بدلها: خاك آن جا.

صفحه : ۵۶

حق تعالى گفت: اينكه تمنّا محال است كه خاك از آن سنگ«۱» به باران اوّل زايل شده باشد، همچنين مرائى و منافق گمان برد كه عملى«۲» كرده است كه آن را فردا ثوابى خواهد بودن. چون به قيامت آيد، چيزى نيابد، چنان كه فرمود: وَ قَدِمنا إِلى ما عَمِلُوا مِن عَمَلٍ فَجَعَلناهُ هَباءً مَنثُوراً«۳»، بر آن تفسير كه گفته شد.

لا يَقدِرُونَ عَلى شَيءٍ مِمّا كَسَبُوا، اى على تحصيل«۴» شىء من ثواب ما كسبوا و عملوا، براى آن كه [عمل]
«۵» نه خداى را كرده باشند«۶»، و آن كه عمل نه خداى را كند«۷» [او را]
«۸» ثوابى نباشد.
عبد اللّه عبّاس روايت كند از رسول- عليه السلام- كه او گفت: چون روز قيامت باشد [در آن روز منادى]
«۹» ندا كند چنان كه اهل جمع بشنوند«۱۰»: كجاانـد آنان كه در دار دنيا مردمان را پرستيدنـد«۱۱»! ايشان را گو برويـد و مزد بستانيد«۱۲» از آنـان كه«۱۳» از براى ايشـان عمـل كرديـد كه من قبول نكنم عملى كه آن آميخته باشـد به چيزى از دنيـا و اهل دنيا.

راوى خبر گويـد: عبـد الوهّاب المزنىّ«۱۴» از آن كـه«۱۵» از او شـنيد«۱۶» كـه گفت به مـدينه رسـول- صـلى اللّه عليه و آله- رسـيدم و در مسجد رسول- صلى اللّه عليه و على آله- رفتم، ابو هريره را ديدم كه گفت: حدّثنى خليلى ابو القاسم، آنگه گريه بر او غلبه كرد«۱۷»، دگر باره گفت: حدّثنى خليل ابو القاسم، دگر باره گريه منع كرد«۱۸» او را، به بار سيوم«۱۹» بگفت«۲۰» و بگريست و برخاست تا برود. [من]
«۲۱» دست در دامن او زدم و

---

(۱). تب: كه آن حال.

(۲). اساس: عمل، با توجّه به تب تصحيح شد.

(۳). سوره فرقان (۲۵) آيه ۲۳.

(۴). مب: يحصل. (۹- ۸- ۵). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۶). تب، فق، باشد.

(۷). همه نسخه بدلها بجز تب: كرده بود.

(۱۰). تب كه.

(۱۱). مج، وز، لب، فق، مب، مر: پرسيدند. [.....]

(۱۲). اساس: كه ثواب آن را بستانيد، با توجّه به تب تصحيح شد.

(۱۳). مب: از مردمانى كه.

(۱۴). تب: عبد اللّه المزنى، مب: عبد اللّه الوهاب المزنى.

(۱۵). مب او را پرسيدند و.

(۱۶). مب: شنيدند.

(۱۷). اساس در محلّ نو نويس شده: غالب شده، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۱۸). اساس در محلّ نو نويس شده: غلبه كرد، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۱۹). مج، وز: سهام.

(۲۰). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: نگفت.

(۲۱). اساس: ندارد، مب: من برخاستم، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

گفتم: [من مردی]

«۱» غریبم، و آمدم تا حدیثی از احادیث«۲» رسول خدا- علیه السلام- بشنوم. تو سه بار حدیث آغاز کردی و بگریستی«۳» و اکنون می‌بروی، بگو تا رسول خدای چه حدیث کرد تو را! گفت: رسول- علیه السلام«۴»- گفت: روز قیامت مردی را بیارند، و او را گویند: نه ما در دنیا تو را مال«۵» بسیار دادیم«۶»؟ چه کردی با آن«۷»!

گوید: بار خدایا؟ صدقه دادم و نفقه کردم.

گویند او را: کردی، و لکن برای آن کردی تا گویند: فلان«۸» سخی است و کریم است، و بگفتند، تو را از آن چه سود!

دیگری را بیارند، و او را گویند: نه ما تو را قوّت و شجاعت دادیم؟ چه کردی!

گوید: بار خدایا؟ جهاد کردم و جان سبیل«۹» کردم. گویند: کردی، و لکن برای آن کردی تا گویند: فلان شجاع است و بگفتند: فما ذا یغنی عنک! تو را چه سود است از آن!

دیگری [را]

«۱۰» بیارند، گویند: نه ما تو را علم دادیم و فهم، در دنیا چه کردی!

گوید: بار خدایا؟ علم بیاموختم و مردمان را در آموختم و نشر کردم، گویند: کردی، و لکن برای آن کردی تا مردمان گویند: فلان عالم است [۳۵۹- پ]

، اینکه بگفتند، تو را از آن چه سود! آنگه بفرماید تا هر سه را به دوزخ برند.

وَ اللّٰهُ لا یَهدِی القَومَ الکافِرِینَ، گفت: خدای تعالی هدایت نکند کافران را به ره بهشت، یا لطفی نکند با ایشان که با مؤمنان کند، چه آنچه با مؤمنان کند با کافران نکند، چه اگر کند لطف نباشد ایشان را، و اینکه دلیل دیگر است بر آن که آیت در شأن کافران است تا در باب احباط، اصحاب وعید را تمسک نبود به آیت.

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). اساس: در محلّ نو نویس شده: از آن، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). اساس: در محلّ نو نویس شده: و نگفتی، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). تب، مب: رسول خدای. [.....]

(۵). اساس: زر، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). تب: نه ما تو را مال بسیار دادیم در دنیا.

(۷). تب مال، آن مرد.

(۸). تب کس.

(۹). وز: بسبیل.

(۱۰). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

صفحه : ۵۸

وَ مَثَلُ الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُمُ ابتِغاءَ مَرضاتِ اللّٰهِ، ای طلب رضاء اللّه، و نصب او بر مفعول له است، و «بغی» و «بغا» و «ابتغاء»، طلب باشد. و «مرضات» و «رضا» به یک معنی بود.

وَ تَثبِیتاً مِن أَنفُسِهِم، شعبی و کلبی و ضحّاک گفتند: تصدیقا من انفسهم، زکات دهند به دلخوشی و ثبات نفس و طیب قلب،

متيقّن«۱» به آن كه آنچه بدهند به از آن باشد كه بنهند.

سدّى و ابو صالح و ابو روق گفتند: تثبيتا، اى يقينا، مفضّل گفت: متيقّن باشند به آن كه حق تعالى«۲» عوض باز خواهد دادن.

قتاده گفت: احتسابا، براى خداى دهند توقّع ثواب او. يمان گفت: ثقة، استوار باشند و واثق به خداى تعالى. عطا و مجاهد گفتند: يتثبّتون«۳» اينكه يضعون«۴» اموالهم، انديشه كنند در آن كه مال به كه دهند و كه را مستحق يابند«۵». و حسن بصرى گفت: يكى از صحابه چون خواستى كه صدقه دهد، انديشه نيك بكردى، اگر ثواب«۶» خداى بودى بدادى، و اگر چيزى ديگر بدان آميخته شدى رها كردى.

سعيد جبير و ابو مالك گفتند: تحقيقا فى دينهم، از سر تحقيق دينى«۷» دهند [آنچه دهند]

«۸». إبن كيسان گفت: اخلاصا و توطينا لأنفسهم. يقين خود موطّن بكنند بر آن و دل بر آن بنهند.

زجّاج گفت: از سر آن دهند كه دانند كه ايشان را بر آن ثواب خواهد بودن.

و اصل كلمه من ثبّت فلانا اذا صحّحته و قوّيت عزمه«۹» و رايه على الامر، قال عبد اللّه بن رواحه«۱۰»:

فثبت اللّه ما آتاك من حسن تثبيت موسى و نصرا كالّذى نصروا

---

(۱). اساس: و تيقّن، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۲). همه نسخه بدلها: باشند كه خداى تعالى.

(۳). همه نسخه بدلها: يثبّتون.

(۴). اساس: يضعفون، وز، دب، آج، لب، فق: يصنعون، با توجّه به تب تصحيح شد.

(۵). تب: ياوند/ يابند.

(۶). اساس: براى، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۷). اساس كه نو نويس است: و يقين، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۸). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. [.....]

(۹). تب: عرفه.

(۱۰). تب شعر.

صفحه : ۵۹

كَمَثَلِ جَنَّةٍ، چون مثل بستانى است. فرّاء گفت: چون در بستان درخت خرما باشد، آن را جنّت خوانند، و چون در او رز باشد آن را فردوس خوانند. و اصل كلمت از «ستر» است، بوستانى پر درخت كه درختان او سايه افگند بر زمين آن را جنّت خوانند. و اصل الجنّ و الستر. و ديو را«۱» از اينكه جا جنّى خوانند، و سپر فراخ را جنّه خوانند، و ديوانگى را جنّة و جنون خوانند كه عقل بپوشد.

مجاهد خواند: كمثل حبّة، بالحاء و الباء.

بِرَبوَةٍ، عاصم و إبن عامر، و در شاذّ سلمى و عطاردىّ و حسن خوانند«۲» به فتح «را» اينكه جا و در سورة المؤمنين، و اينكه لغت تميم است. و نافع و إبن كثير و حمزه و كسائى و خلف و يعقوب و ابو عمرو و ابو جعفر و شيبه و اعمش و ايّوب، «بربوة»

خوانند«۳» [۳۶۰- ر]
به ضمّ «راء»، و اینکه لغت بیشتر عرب است.
و عبد اللّه عبّاس و ابو اسحاق سبیعی«۴» خوانند: «ربوة» به کسر «راء»، و اشهب العقیلیّ خواند: «رباوة» به کسر «را» با «الف»، و معنی جمله جای بلند بود و راست که آب بر او برود و چنان نبود که آب به سر او در شود، و چنان نبود که آب بر او نرسد. و اصل کلمه من ربا الشّیء«۵» یربوا اذا زاد باشد، و منه الرّبا فی البیع، و منه قوله تعالی: اهتَزَّت وَ رَبَت،«۶»، ای انتفخت، و تخصیص اینکه [زمین]
«۷» برای آن کرد که نباتش نکوتر باشد«۸».
أَصابَها وابِلٌ، به او رسد بارانی بزرگ قطره، سخت بسیار. فَآتَت أُكُلَها ضِعفَينِ، نافع و إبن کثیر و ابو عمرو: «اکلها» خوانند به تخفیف، و باقی به تثقیل، و آن میوه باشد، بدهد آن بستان میوه خود دو بهره، یعنی چندان که زمینی«۹» دیگر به دو سال بر دهد، آن به یک سال بر دهد، اینکه قول عطاء است. [عکرمه گفت: مراد آن است که در یک سال دو بار بر دهد]
«۱۰». و دیگران گفتند [مراد آن است]
«۱۱» که: دو

---

(۱). تب: دیوان را.

(۲). تب: خواندند.

(۳). دب: خواندند.

(۴). تب: ابو اسحق السبیعی.

(۵). آج، لب، فق، مب، مر: ربی الشّیء.

(۶). سوره حج (۲۲) آیه ۵. (۱۱- ۱۰- ۷). اساس که نو نویس است، ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). همه نسخه بدلها: نیکوتر بود.

(۹). تب، وز، دب، زمین.

چندان که دیگر زمینها دهد بعادت«۱». مفضّل گفت: «اکل» بسیار [ی]
«۲» چیزی بود«۳» که نافع بود آن را [که در او بود]
«۴»، یقال: ثوب کثیر الاکل، ای [کثیر]
«۵» الغزل.
فَإِن لَم يُصِبها وابِلٌ فَطَلٌّ، اگر وابل نبود طلّ. و اینکه«۶» باران ضعیف بود. زید اسلم«۷» گفت: به اینکه صفت که خدای تعالی گفت زمین مصر است، اگر بارانش نرسد بر دهد، و اگر رسد مضاعف شود. اینکه مثلی است که خدای تعالی زد مؤمن مخلص را در برابر اینکه«۸» مثل منافق مرائی به زمینی«۹» نیک بلند راست که بر او بستانی بود، آنگه باران رسد آن را یا وابل یا طلّ چنان که اینکه بستان بر آرد، و آن را ریع بود و اسباب نما و ذکا در او حاصل بود، لا محال«۱۰» آن را ثمره نیکو باشد، همچنین عمل مؤمن مخلص آن را به قیامت ثواب باشد، أَضعافاً مُضاعَفَةً«۱۱»، اگر اندک بود و اگر بسیار، چنان که آن بوستان را اگر وابل رسد و اگر طلّ.

وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِيرٌ، و خدای بدانچه شما کنی«۱۲» بیناست، یعنی عالم است تا جزای آن در خور آن بدهد.
أَ یَوَدُّ أَحَدُکُم أَن تَکُونَ لَهُ جَنَّةٌ- الایة، [اینکه آیت متّصل است]
«۱۳» بقوله تعالی:
لا تُبطِلُوا صَدَقاتِکُم بِالمَنِّ وَ الأَذی«۱۴»، حق تعالی برای مطابقت معنی را چون مثل منافق«۱۵» مرائی بگفت، خواست تا به«۱۶» عقب آن مثل مؤمن مخلص«۱۷» بگوید تا مطابقت ظاهر شود، دگر باره با سر حدیث مرائی رفت و عمل و صدقه او را مثل زد و تشبیه کرد به کسی چنین که در اینکه آیت وصف کرد او را، گفت: أَ یَوَدُّ أَحَدُکُم، خواهد و تمنّا کند و دوست دارد یکی از شما که او را بستانی«۱۸» بود از درختان خرما و انگور که«۱۹»

---

(۱). همه نسخه بدلها بجز مب و. (۱۳- ۵- ۴- ۲). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: باشد. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها بجز آج، لب: و آن.

(۷). همه نسخه بدلها: زید بن اسلم.

(۸). تب، مج، وز، دب، آج، لب، فق: ندارد.

(۹). تب: به زمین، مج، وز، مب، مر: بر زمین.

(۱۰). تب: لا محاله.

(۱۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۰.

(۱۲). تب، مج، وز، می‌کنید، دب، آج، لب، فق: می‌کنی.

(۱۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۴.

(۱۵). تب: منافقان.

(۱۶). تب: در.

(۱۷). تب را.

(۱۸). تب: بوستانی.

(۱۹). اساس: و، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۶۱

جویها در زیر درختان او«۱» می‌رود، و در آن جا از همه جنس میوه باشد«۲».
وَ أَصابَهُ الکِبَرُ، و پیری به او رسیده باشد، اینکه «واو» حال است«۳». وَ لَهُ ذُرِّیَّةٌ ضُعَفاءُ، و او را فرزندانی«۴» باشند«۵» ضعیف و عاجز، اینکه «واو» نیز [واو]
«۶» حال است.
آنگه به اینکه بستان [رسد]
«۷» إِعصارٌ، بادی سخت که خاک از زمین بردارد و بر طول در هوا برد بر شکل«۸» عمودی، قال الکمیت«۹» [۳۶۰- پ]
:

تسدی الرّیاح بها دبلا«۱۰» و تلحمه ذا معنق من رقاق التّرب موّار

فی منخل جاء من هیف یمانیهٔ بالسافیاء و فی غربال اعصار
و جمع اینکه لفظ اعاصیر بود، قال یزید بن المفرغ الحمیریّ«۱۱»:

اناس اجارونا فکان جوارهم اعاصیر من فسق«۱۲» العراق المبذر«۱۳»
و«۱۴» با اینکه باد آتشی بود. فَاحتَرَقَت، سوخته شود اینکه بستان، و وجه تشبیه آن است که: حق«۱۵» تعالی مثل زد عمل منافق را و صدقه او را به بستانی چنین، در حالی چنین که او از پیری و ضعف نتواند آن را عوض«۱۶» ساختن یا اعادت آن عمارت کردن، و نیز فرزندان او کوچک و ضعیف باشند و قوّت آن ندارند، آن تلف و هلاک شود چنان که صلاح نپذیرد، همچنین باشد عمل منافق، هیچ ثباتی و اصلی نباشد آن را، و او آنگه بداند که او را توبه و پشیمانی و عذر سود ندارد، یعنی روز قیامت که تکلیف نباشد و در توبه بسته بود، مستقبل«۱۷» را اقالت نکنند، و مستعتب را اعتاب«۱۸» نکنند.

---

(۱). اساس: آن، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۲). تب: بود.

(۳). تب، آج، لب، فق، مب، مر قوله تعالی.

(۴). آج، لب، فق، مر: فرزندان.

(۵). مج، وز، دب، فق، مر: باشد.

(۷- ۶). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). آج، لب، فق، مب، مر: برد مثل.

(۱۱- ۹). اساس م، تب شعر.

(۱۰). اساس: ذیلا، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). مب، مر: فتق، دب: فصو.

(۱۳). آج، لب، فق، مب، مر: المنذر، تفسیر طبری (۳/ ۷۸) مصراع دوم چنین است: اعاصیر من سوء العراق المنذّر.

(۱۴). چاپ شعرانی (۲/ ۳۷۱): فیه نار، و.

(۱۵). همه نسخه بدلها: خدای.

(۱۶). اساس: که نو نویس است: عمارتی، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۷). همه نسخه بدلها: مستقبل. [.....]

(۱۸). تب: اعقاب.

صفحه : ۶۲

کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الآیاتِ لَعَلَّکُم تَتَفَکَّرُونَ، خدای تعالی همچنین بیان کند آیاتش برای شما«۱» تا همانا شما«۲» اندیشه کنی«۳» در آن.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنفِقُوا مِن طَیِّباتِ ما کَسَبتُم، ای گرویدگان«۴» نفقه کنی از پاک و حلال آنچه کسب«۵» می‌کنی. نظیرش قوله تعالی: لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ«۶».

عبد اللّه مسعود گفت: مراد به طیّب، حلال است، دلیلش قوله تعالی: یا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَ اعمَلُوا صالِحاً«۷».

رسول- صلی اللّه علیه و آله- گفت:

ان الله تعالی قسم بینکم اخلاقکم کما قسم بینکم ارزاقکم و ان الله طیب لا یقبل الا طیبا

«۸»، گفت: خدای تعالی قسمت اخلاق شما بکرد چنان که قسمت ارزاق شما بکرد و خدای تعالی پاک است، جز پاک نپذیرد. هیچ بنده نباشد که مالی از حرام جمع کند و از آن«۹» صدقه دهد که آن صدقه از او مقبول باشد و اگر از آن نفقه کند«۱۰» برکت نباشد او را در آن، و اگر بگذارد زاد او بود«۱۱» تا به دوزخ، و خدای تعالی سیّئه به سیّئه محو نکند«۱۲»، سیّئه به حسنه محو کند و پلید را پلید«۱۳» محو نکند.

ما کَسَبتُم، آنچه اندوخته باشی. مفسران گفتند: مراد به کسب در آیت تجارت است یا صناعت.

عبید«۱۴» بن رفاعهٔ گفت: رسول- علیه السلام- بیرون آمد و گفت:

۱۵» یا معشر« التجار انتم فجار الا من اتقی و بر و صدق و قال بالمال هکذا و هکذا،

گفت: ای جماعت

---

(۱). همه نسخه بدلها: مردمان.

(۲). همه نسخه بدلها بجز تب: ایشان.

(۳). همه نسخه بدلها بجز تب، مر: کنند.

(۴). آج، لب، فق، مب، مر: گروندگان.

(۵). تب: مکسب.

(۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۹۲.

(۷). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۵۱.

(۸). اساس: که در اینکه کلمه نو نویس است، طیّب به قیاس با تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). آج، لب، فق، مب، مر مال.

(۱۰). مج، نکند.

(۱۱). تب: باشد.

(۱۲). مج، وز: اینکه جمله را ندارد، لب: کند.

(۱۳). تب، مج، وز، دب، مب، مر: پلید پلید را. [.....]

(۱۴). دب ربیعهٔ.

(۱۵). تب: معاشر.

بازرگانان؟ شما فاجرانی«۱» الّا آن که متّقی باشد و نیکوکار و راستگر«۲» که مال خرج می‌کند از اینکه جانب و از آن جانب.

قیس بن ابی غرزهٔ الغفاریّ گفت: ما را در عهد رسول- علیه السلام- در مدینه سمسار خواندندی. رسول- علیه السلام- آمد و

ما را نامی نهاد از آن بهتر، گفت:

۳» یا معشر« التجار،

ای جماعت بازرگانان؟

هذا البیع یحضره اللغو و الکذب و الیمین فشوبوه بالصدقة

، اینکه بیع، را لغو و دروغ و سوگند در وی شود، آن را با صدقه به یک جا بر آمیزی.

ابو امامة روایت کند که، رسول [۳۶۱- ر]

- علیه السلام- گفت: خیر ده جزو است، فاضلترین آن تجارت است چون حق بستاند و حق بدهد. و رسول- علیه السلام- گفت:

تسعة اعشار

روزی در تجارت است.

و عبد اللّه عبّاس روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: نبادا که«۴» موالی شما را«۵» غلبه کنند بر تجارت، ای جماعت قریش؟ که برکت در تجارت است و خداوندش درویش«۶» نشود الّا بازرگانی که سوگند خواره باشد.

ابو وائل گفت: یک درم از تجارت دوست‌تر دارم که ده«۷» درم از عطا. و رسول- علیه السلام- گفت: پاکتر آنچه مردم«۸» خورد از کسب او باشد و فرزند او«۹» [از کسب اوست]

«۱۰».

سعید بن عمیر«۱۱» گفت: رسول را- علیه السلام- پرسیدند که: از کسبهای مرد چه

---

(۱). تب، مج، وز، مب، مر: فاجرانید.

(۲). تب، آج، لب، فق، مب، مر: راستگو، مج، راستگیر، وز، دب: راستیگیر که بر اساس و دیگر نسخ مرجّح می‌نماید.

(۳). تب: معاشر.

(۴). تب، آج، لب، فق: سعی باید کرد که، مج، وز: نباد که، مب، مر: بیعی باید کرد.

(۵). تب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد.

(۶). اساس که در اینکه کلمه نو نویس است: خداوند خسران، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). اساس که در اینکه کلمه نو نویس است: ده، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: مرد.

(۹). اساس، دب، مب، مر: فرزندان او، با توجّه به تب تصحیح شد.

(۱۰). اساس: کلمه در زیر وصالی رفته است، با توجّه به تب افزوده شد.

(۱۱). تب، فق: سعید جبیر، آج، لب: سعید بن جبیر.

پاکتر«۱» است«۲»! گفت: آنچه به دست کند، و هر سعی«۳» که آن«۴» مبرور بود، یعنی حلال.

ابراهیم النّخعی به زنی بگذشت از قبیله مراد، و او«۵» دوک می‌رشت. او را گفت: یا امّ بکر؟ پیر شدی، وقت نیامد«۶» که اینکه از دست بیفگنی! گفت: چگونه بیفگنم، که من از امیر المؤمنین [علی]

«۷»- علیه السلام«۸»- شنیدم که گفت:

انه من طیبات الرزق

، که اینکه از روزیهای پاك است. وَ مِمّا أَخرَجنا لَکُم مِنَ الأَرضِ، و از آنچه ما از زمین بر آریم از انواع حبوب و ثمار.

جابر عبد اللّه انصاری گوید«۹» که: رسول- علیه السلام- در بستانی«۱۰» شد از آن امّ معبد، او را گفت: اینکه غرس«۱۱» کافری نشانده است یا مسلمانی! [امّ معبد]

«۱۲» گفت: یا رسول اللّه مسلمانی نشانده است. گفت: هیچ مسلمان نباشد که او غرسی نشاند«۱۳»، از آن جا آدمی یا چهار پایی یا مرغی بخورد و الّا او را صدقه‌ای می‌نویسند تا به روز قیامت.

و رسول- علیه السلام- گفت:

اطلبوا الرزق فی خبایا الإرض

، روزی طلب کنی«۱۴» در نهان خانه‌های زمین.

مالك دینار گفت در توریت خواندم: طوبی لمن اکل من ثمرهٔ یده«۱۵»، خنك آن را که او از میوه دست خود«۱۶» خورد.

---

(۱). دب: پاکیزه‌تر. [.....]

(۲). تب رسول علیه السلام.

(۳). مج، وز، دب: هر بیعی.

(۴). تب، مب: که او.

(۵). تب: و آن زن.

(۶). آج، لب، فق، مب: نه آمد.

(۷). اساس، وز، دب: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). اساس که نو نویس است و از رسول علیه السلام، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۹). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: گفت.

(۱۰). دب، به بستانی، آج، لب، فق، مب، مر: در بوستانی.

(۱۱). آج، لب، فق: غروس.

(۱۲). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۱۳). تب، آج، لب، دب، فق، مب، مر که.

(۱۴). اساس که در اینکه کلمه نو نویس است: یعنی طلب کنی روزی، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۵). مب: ثمرهٔ بیده. [.....]

(۱۶). تب، دب: دست خویش، مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: دست خویشتن.

وَ لا تَیَمَّمُوا الخَبِیثَ، إبن کثیر به تشدید «تا» خواند در اینکه لفظ و در اخوات او در همه قرآن، و آن سی و یك جایگاه است، «تا» محذو [ف باز]

«۱» آورد، آنگه ادغام کرد برای آن که در اصل «و لا تتیمّموا» بوده است به دو «تا»، یکی «تا» ی خطاب و یکی «تا» ی تفعل.

و عبد اللّه مسعود خواند: و لا تأمّموا، من الأم و هو القصد، و عبد اللّه عبّاس خواند:
«و لا- تیمّموا» به ضمّ «تا» و کسر «میم» اوّل من التّفعیل، یعنی«۲» لا- توجّهوا«۳»، پلید و حرام را روزی مسازی. و باقی قرّاء خواندند: «و لا تیمّموا» ای لا تقصدوا، یقال:
یمّمت فلانا و امّمته و تیمّمته اذا قصدته، قال میمون بن قیس الاعشی«۴»:

تیمّمت قیسا و کم دونه من الإرض من مهمه ذی شزن
براء بن عازب«۵» گفت: آیت در«۶» جماعت«۷» انصاریان آمد که چون مردمان خرما صدقه آوردندی«۸» بر خوشه‌های ایشان خوشه‌ها حشف و خرمای بد در آن میانه«۹» بیاوردندی و بنهادندی، و رسول- علیه السلام- فرموده بود تا رسنی بسته بودند در میان دو اسطوانه، آن خوشه‌ها از آن جا بیاویختندی [۳۶۱- پ]
. چون درویشان بیامدندی از آن جا بخوردندی، چون خیانت در آن«۱۰» آوردند و خرمای بد در میان تعبیه کردند«۱۱»، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، گفت: قصد آن مکنی که از«۱۲» پلید و بد و نفایت نفقه کنی در ره خدای.
عبد اللّه عبّاس گفت در اینکه آیت که، رسول- علیه السلام- گفت صحابه را:
ان لله فی اموالکم حقا
، خدای تعالی را در مالهای شما حقّی هست چون مال شما به حدّ آن حق رسد- یعنی به نصاب- زکات بدهی و رها مکنی. پس ایشان«۱۳» بیامدندی و

---

(۱). اساس: کلمه در حاشیه زیر وصّالی رفته است، از مج افزوده شد.
(۲). آج، لب، فق، مب، مر: اعنی.
(۳). همه نسخه بدلها بجز دب یعنی.
(۴). تب: میمون بن الاعشی القیسی، مج، وز: میمون بن قیسی الاعشی. تب شعر.
(۵). اساس: براء بن عازم، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۶). تب حقّ.
(۷). تب، مج، دب: جماعتی.
(۸). دب: بیاوردندی.
(۹). آج، لب، فق، مر: بد در میان.
(۱۰). تب، آج، لب، فق، مب، مر: در میان.
(۱۱). فق: کردندی.
(۱۲). تب، مج، وز، آج، لب، مب، مر: آن.
(۱۳). اساس که در اینکه کلمه نو نویس است: پس صحابه، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

صدقاتی که ایشان را بودی بیاوردندی و در مسجد بنهادندی، چون پر شدی«۱» رسول- علیه السلام- قسمت کردی.
روزی مردی بیامد«۲» و پاره‌ای خرمای بد بیاورد و بنهاد. چون رسول- علیه السلام- در آمد و آن دید گفت: اینکه خرمای بد

چیست و که آورده است!
بئس ما صنع صاحب هذا
، بد کرده است خداوند اینکه، و در بعضی الفاظ خبر چنین است که: [اما]
«۳»
ان صاحب هذا لیأکل الحشف یوم القیامهٔ
، خداوند اینکه را فردای«۴» قیامت هم حشف دهند، آنگه بفرمود تا آن خوشه خرما در آویختند«۵» تا هر که می‌دید ملامت می‌کرد آن را که«۶» آن آورده است«۷»، خدای تعالی به نهی کردن از اینکه معنی اینکه آیت فرستاد.
امیر المؤمنین علی- علیه السلام- گفت«۸»، و حسن و مجاهد و ضحّاک که«۹»:
جماعتی بودند که چون زکات یا صدقه خواستندی«۱۰» دادن بگزیدندی«۱۱» آنچه خیار بودی خود را باز گرفتندی، و آنچه رذال«۱۲» بودی صدقه را بنهادندی از هر جنسی، خدای تعالی اینکه آیت در حقّ ایشان بفرستاد تا از«۱۳» خرما حشف ندهند، و از حبوب زؤان«۱۴» و نوعی که بد باشد از آن، و از زرّ و سیم زیوف و نبهره«۱۵» ندهند.
وَ لَسْتُم بِآخِذِيهِ إِلَّا أَن تُغْمِضُوا فِيهِ، زهری خواند: الّا ان تغمضوا، به فتح «تا» و ضمّ «میم». و حسن بصری خواند: الّا ان تغمضوا به فتح «تا» و کسر «میم»«۱۶»، یقال: غمض یغمض [و یغمض]
«۱۷»، و قتاده خواند: الّا ان تغمّضوا [فیه]
«۱۸» من التّغمیض

---

(۱). تب: چون بسیار شدی.
(۲). همه نسخه بدلها: مردی بیامد روزی.
(۱۸- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
(۴). اساس که در اینکه کلمه نو نویس است: اینکه خرما را، آج، آب، فق، مب، مر: اینکه را روز، با توجّه به تب تصحیح شد.
(۵). دب: بیاویختند.
(۶). اساس که در اینکه کلمه نو نویس است: آن کس که: با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۷). همه نسخه بدلها: آورده بود.
(۸). مب: ندارد.
(۹). تب، مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: گفتند.
(۱۰). همه نسخه بدلها: خواستندی.
(۱۱). همه نسخه بدلها بجز تب، دب از.
(۱۲). مج، وز، دب، مب: زوال.
(۱۳). تب: تا آن، دب، تا از آن.
(۱۴). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. [.....]
(۱۵). آج: ناسره.
(۱۶). تب، وز، آج، لب، فق، مب، مر و اینکه دو لغتند.

(۱۷). اساس: مب: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۶۷

للمبالغه. و ابو مجلس«۱» خواند: الّا ان تغمضوا [فیه]
«۲»، به ضمّ «تا» و فتح «میم» علی معنی الّا ان تغمض«۳» لکم فیه، و اینکه همه در شواذّ است، و قراءت عامّه قرّاء اینکه است که: الّا ان تغمضوا، به ضمّ «تا» و کسر «میم» من الاغماض، و هو غضّ البصر و اطباق الجفن، قال رؤبهٔ:

ارّق عینیّ من الإغماض برق سری فی عارض نهّاض

و در معنی آیت چند قول گفتند: یکی آن که معنی آن است که چیزی به حق«۴» و صدقه مدهید«۵» که اگر به شما دهند نستانی الّا علی مسامحهٔ و مساهلهٔ. و اغماض العین کنایت و عبارت باشد از مساهلت و مسامحت«۶»، و در زبان«۷» ما هم چنین آید که گویند: به اندکی«۸» چشم بر هم ته، یعنی مسامحت کن«۹»، در بیع و جز بیع«۱۰» استعمال کنند هر کجا«۱۱» معنی مسامحت خواهند«۱۲»، و منه قول الطّرمّاح«۱۳»:

لم یفتنا بالوتر قوم و للضّیم«۱۴» رجال یرضون بالإغماض«۱۵»

و امیر المؤمنین«۱۶»- علیه السلام- گفت و براء بن عازب که: معنی آیت آن است که«۱۷» کسی را بر کسی حقّی [۳۶۲- ر] بود، و از اینکه جنس چیزی به او دهد، او چنان داند که«۱۸» بعضی حقّ او را اغماض کرده است، یعنی نقصان. یعنی چنان داند که حقّ خود بعضی بسته است و بعضی رها کرده، و اینکه به معنی نزدیک است به قول اوّل، و اینکه روایت«۱۹» عوفی است از عبد اللّه عبّاس.

و البی«۲۰» روایت کرد از او که: معنی آیت آن است که اگر شما را بر کسی«۲۱» دینی

---

(۱). کذا: در اساس، تب، آج، لب، مج، وز: ابو مجاهد، دب: ابو محلذ، فق، مر: ابو مجلس، مب: ندارد.

(۲). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). وز: یغمض.

(۴). همه نسخه بدلها بجز فق خدای.

(۵). دب: ندهی، آج: ندهند، فق، مب، مر: بدهند.

(۶). تب، مج، وز، دب، آج، لب، مب، مر: باشد عن المسامحهٔ و المساهلهٔ، فق: باشد من المساهلهٔ و المسامحه.

(۷). تب: زفان.

(۸). آج، لب، فق، مر: باید که.

(۹). همه نسخه بدلها و.

(۱۰). همه نسخه بدلها اینکه عبارت.

(۱۱). دب: هر جا که. [.....]

(۱۲). تب: خواهد.

(۱۳). تب شعر.

(۱۴). تب: و للضّمير.

(۱۵). وز در حاشيه اى المذلّة، دب اى بالذّلّة.

(۱۶). تب، مج، وز، دب على.

(۱۷). تب، دب اگر.

(۱۸). دب او.

(۱۹). تب است از.

(۲۰). همه نسخه بدلها بجز دب: و والبى.

(۲۱). تب: بر كسى دعوى باشد و حقّى و دينى.

صفحه : ۶۸

و حقّى بود«۱» اينكه بدهد بنستانى«۲» الّا آنگه كه وضع كنى چيزى از او و نقصان كنى، و بد به حساب نيك نستانى«۳».

حسن و قتاده گفتند: معنى آن است كه اگر اينكه جنس در بازار بينى كه مى‌فروشند بنستانى الّا آنگه كه بر شما ظلم كنند و حيف، و اينكه قول بنا بر قراءت خود كرد كه خواند: الّا ان تغمضوا فيه- على ما لم يسمّ فاعله، و [بر]

«۴» اء بن عازب نيز گفت: اگر كسى به هديّه به شما آرد شما نپذيرى الّا كه چشم بر هم نهى از شرم خداوندش.

و بر اينكه قول «اغماض»، كنايت باشد از شرم، و بر«۵» قولهاى ميانين عبارت باشد از نقصان، و معنى آن كه خداى تعالى گفت: آنچه خود را نمى‌پسندى«۶» چرا مرا مى‌پسندى«۷».

قولى ديگر آن است كه خداى تعالى گفت: اصحاب صدقات شريكان شمااند در مال، اگر همه نيك بود جز نيك نبايد دادن، و اگر همه بد بود [روا بود]

«۸» كه بد بدهى براى آن كه بر«۹» تو آن است، پس اگر مال بد بود و تو اغضا كنى بر آن و مسامحت، و حق خداى تعالى نيك بدهى به باشد، و اينكه قول خلاف ظاهر است لقوله: وَ لَسْتُم بِآخِذِيهِ، و نمى گويد: و لستم بمعطيه او بباذليه«۱۰».

وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ، و بدانيد«۱۱» كه خداى تعالى مستغنى است از صدقات شما اگر ندهى، و حميد است، يعنى حامد است سعى شما را اگر بدهى. و بر اينكه قول فعيل به معنى فاعل باشد، و گفته‌اند: فعيل به معنى مفعول است، يعنى«۱۲»

---

(۱). همه نسخه بدلها بجز دب: حقّى و دينى بود.

(۲). مب: نستانى.

(۳). مج، وز، لب، فق: بستانى، همه نسخه بدلها از او.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها بجز دب اينكه.

(۶). تب: دب: نپسندى.

(۷). دب، فق، مب، مر: مرا پسندى.

(۸). اساس: ندارد، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). اساس: نزد، با توجه به تب و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۱۰). اساس: بباذله، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۱۱). تب: ندارد، دیگر نسخه بدلها بجز دب: بدانی.

(۱۲). اساس: مفعول قول حمید، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۶۹

محمود است و پسندیده در افعالش«۱».

ابو شریح الکعبی«۲» گفت: چون مرا بینید«۳» که مال بـد به صدقه می‌دهم، مرا بند کنی و داغ نهی و بدانی که دیوانه شده‌ام، و اینکه ابو شریح از اصحاب رسول بود.

الشَّیطانُ یَعِدُکُمُ الفَقرَ، ای بالفقر، یقال: وعدته کذا و بکذا، امّا آن کس که گفت: وعدته کذا، و «با» حذف کرد، گفت: چنان است که شاعر گفت:

امرتک الخیر فافعل ما امرت به فقد ترکتک ذا مال و ذا نشب«۴»

یقال: وعدته بالخیر و الشّـر، امّا فی الخیر قوله تعالی: وَعَدَکُمُ اللّهُ مَغانِمَ کَثِیرَةً تَأخُذُونَها«۵»، و در شرّ قوله تعالی: النّارُ وَعَدَهَا اللّهُ الَّذِینَ کَفَرُوا«۶». چون ذکر خیر و شرّ نکنی و ذکر وعد کنی مطلق«۷»، استعمال او در خیر باشد و استعمال وعید در شرّ، یقال: فی الخیر وعدته و فی الشرّ او عدته، قال الشّاعر«۸»:

و انّی اذا اوعدته او وعدته لمخلف میعادی و منجز موعدی

و «فقر» سوء الحال و قلّة ذات الید باشد، «فقر» لغت است در وی«۹»، کالضّعف و الضّعف، و «فقیر» فعیل باشد به معنی مفعول، [ای مفقور]

«۱۰» یعنی مکسور فقار الظّهر، شکسته [۳۶۲- پ]

پشت باشد، و کذلک الفقر«۱۱»، قال الشّاعر«۱۲».

و اذا تلسننی السنها انّنی لست بموهون فقر

حق تعالی در اینکه آیت تحریص می‌کنـد مردم«۱۳» را بر صـدقات و نهی می‌کند«۱۴» از بخل، می‌گوید: شـیطان شما را وعده درویشی دهد«۱۵»، گوید: مال مدهی در زکات و

---

(۱). اساس: که در اینکه مورد نو نویس است: و پسندیده است، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). کذا: در اساس، تب، دب، دیگر نسخه بدلها: ابو شریح الکلبیّ.

(۳). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: بینی.

(۴). مج، وز، دب، آج، فق، مب، مر: نسب.

(۵). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۰.

(۶). سوره حج (۲۲) آیهٔ ۷۲. [.....]

(۷). تب، آج، لب، فق، مب، مر: ذکر وعده مطلق باشد، وز: ذکر وعد مطلقا باشد.

(۸). تب شعر.

(۹). تب: لغتی است در او.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). تب: لذلک الفقر، مج، وز، مب، مر: کذلک الفقیر.

(۱۲). تب: الفقر، شعر.

(۱۳). همه نسخه بدلها: مردمان.

(۱۴). تب، فق شما را، آج، لب: از بخل شما را.

(۱۵). تب: می‌دهد.

صدقه که پس درویش باشی«۱».

وَ یَأمُرُکُم بِالفَحشاءِ، ای بالبخل، شما«۲» را بخل فرماید.

مقاتل و کلبی گفتند: هر کجا در قرآن فحشاست مراد زنا است، مگر در اینکه آیت که مراد بخل است، شیطان تو را بخل فرماید و نفس امّاره میل به بخل کند، و آن کس که از آن آفت با سلامت است مفلح اوست، قال اللّه«۳» تعالی: وَ مَن یُوقَ شُحَّ نَفسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ المُفلِحُونَ«۴».

إبن مهدی روایت کند که: اعرابیی«۵» بیامد و عنان فضل بن یحیی بن خالد بگرفت و گفت«۶»:

الم تر انّ الجود من صلب آدم تحدّر«۷» حتّی صار فی راحة الفضل

تناسله الفضل بن یحیی بن خالد کذا کلّ معروف یصیر الی النّسل

فضل«۸» تیری«۹» در کمان نهاد تا به مرغی اندازد، اعرابی گفت«۱۰»:

و قوسک جود و النّدی و تر لها و سهمک فیه البشر فاقتل به«۱۱» فقری

فضل گفت: فقر تو به چند کشته شود«۱۲»! گفت: به صد هزار درم. بفرمود تا«۱۳» بدادند، ندما او را ملامت کردند و گفتند: اینکه چه اسراف است! او اینکه بیتها انشا کرد«۱۴»:

اذا جمعت مالا یدای و لم انل فلا انبسطت کفیّ و لا نهضت رجلی

ارونی بخیلا نال خلدا ببخله و هاتوا ارونی باذلا مات من هزل«۱۵»

علی اللّه اخلاف الّذی اتلفت یدی فلا«۱۶» مهلکی بذلی و لا مخلدی بخلی

---

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: نباشی.

(۲). همه نسخه بدلها بجز دب: و شما.
(۳). دب: قوله.
(۴). سوره حشر (۵۹) آیه ۹.
(۵). همه نسخه بدلها: اعرابی. [.....]
(۱۰- ۶). تب شعر.
(۷). اساس، تب، آج، فق، مب، مر: تجدّد، با توجّه به مج تصحیح شد.
(۸). همه نسخه بدلها: و فضل.
(۹). اساس که که در اینکه مورد نو نویس است: تیر، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۱۱). تب، آج، لب، فق، مب، مر: بها.
(۱۲). دب: به چند درم شکسته شود.
(۱۳). تب او را.
(۱۴). تب: بیتها بگفت، قال- شعر.
(۱۵). آج در حاشیه افزوده: من بذل.
(۱۶). تب، مج: و لا.

و غرض از اینکه حدیث«۱» بیتهای فضل است که لایق اینکه«۲» حال است، و اسحاق موصلی گوید هارون را«۳»:

و آمرة بالبخل قلت [لها اقصدی]
«۴» فذلک شیء ما الیه سبیل

اری النّاس اخوان الجواد و لا اری بخیلا له فی العالمین خلیل

و انّی«۵» رایت البخل یزری باهله«۶» فاکرمت نفسی ان یقال بخیل

عطای عطاء المکثرین تکرّما و مالی کما قد تعلمین قلیل

و من خیر حالات الفتی لو علمته اذا نال شیئا ان یکون ینیل

و کیف اخاف الفقر او احرم الغنی و رای امیر المؤمنین جمیل
هارون با جلساء خود نگرید و گفت: للّه درّ ابیات اتی بها اسحق ما اتقن اصولها و احسن وصولها، و اجود فصولها و ابرق نصولها، و اکثر محصولها. اسحاق گفت: نثر تو از نظم من بهتر است.
و گویند که«۷»: معاویه- علیه اللّعنة«۸»- به حجّ رفت و اهل مکّه و مدینه را عطا«۹» بسیار داد، کسان او ملامت کردند او را، او

گفت«۱۰»:

و ما انا مسرفا فی بذل مال يعوضنی ثناء العالمينا«۱۱»

و لو لا الجود ما اجتمعت قريش علی انّی امير المؤمنينا«۱۲»
و اشعار در اينكه معنی بسيار است«۱۳».
وَ اللّهُ يَعِدُكُم مَغفِرَةً مِنهُ وَ فَضلًا، و خدای تعالی وعده مغفرت می‌دهد«۱۴» شما را و فضل«۱۵»، [۳۶۳- ر]
آمرزش گناه بر سبيل كفارت از صدقاتتان. وَ فَضلًا، يعنی روزی
____

(۱). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر اينكه.
(۲). تب: ندارد.
(۳). تب: با هارون گويد، شعر.
(۴). اساس كلمه زير وصّالی رفته است، با توجّه به مج افزوده شده، تب: لها اقصری. [.....]
(۵). تب: فانی.
(۶). مر: لاهله.
(۷). همه نسخه بدلها: و گفتند سالی.
(۸). ديگر نسخه بدلها: ندارد.
(۹). تب: عطای.
(۱۰). تب: معاويه عليه اللّعنه گفت، شعر.
(۱۱). تب: العالمين.
(۱۲). اساس: امير الكافرينا، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.
(۱۳). تب، مب قوله تعالی.
(۱۴). تب: مغفرت وعده می‌دهد.
(۱۵). تب و، آج، لب، فق، مب، مر: از فضل و.

و عوض آنچه داده باشی عاجلا، در آجل«۱» مغفرت و در«۲» عاجل عوض.
دو وعده است: يكی از خدای«۳»، و يكی از شيطان. وعده شيطان متضمّن«۴» غرور باشد، و وعده خدای تعالی«۵» متضمّن سرور باشد. وعده شيطان وسواس و تخييل بود، وعده خدای تعالی وحی و تنزيل بود. وعده خدای تعالی«۶» به عوض و ثواب باشد، و وعده شيطان چون سراب بود«۷».
وعده خدای تعالی نور و فروغ«۸» باشد، و وعده شيطان زور و دروغ«۹» باشد. وعده خدای تعالی با اخلاف باشد از خلف- و آن عوض بود، و وعده شيطان با إخلاف بود از خلف- و آن خلاف بود.
خدای خلف دهد و شيطان خلاف كند، پس به وعده شيطان مغرور مشو كه او تو را دشمن است: إِنَّ الشَّيطانَ لَكُم عَدُوٌّ

فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا«۱۰»، [او تو را دشمن«۱۱» و تو او را دشمن]
«۱۲»: لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُم عَدُوٌّ مُبِينٌ«۱۳»، تو را با معصیت می‌خواند و به«۱۴» درویشی می‌ترساند و به وسوسه‌ات می‌رنجاند، و خدای تعالی تو را می‌نوازد و کار تو می‌سازد، وعده خوبت می‌دهد و مرتبه بلندت می‌نهد، شقاوت باشد از اینکه بگریختن و در آن«۱۵» آویختن.

شیطان در خویشتن مفلس است، تو را وعده افلاس می‌دهد، و خدای- جلّ جلاله- توانگر است و خداوند فضل، تو را وعده مغفرت و فضل می‌دهد.

وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ، و خدای فراخ عطا«۱۶» و داناست، به عوض بخل نکند، بدهد و بیش از داده تو دهد، داناست آنچه«۱۷» نهد به جای خود و به مقدار خود نهد.

---

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: در اینکه جا، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). تب، مج، وز، آج، لب: و به.

(۳). تب تعالی. [.....]

(۴). تب، مج، وز، آج، لب: ندارد.

(۵). تب: وعده رحمان.

(۶). آج، لب، فق، مب، مر چون.

(۷). همه نسخه بدلها: باشد.

(۸). تب، فق، مب، مر: و سرور.

(۹). تب، آج، لب، فق، مب، مر: شیطان کذب و زور.

(۱۰). سوره فاطر (۳۵) آیه ۶.

(۱۱). دب است.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۳). سوره یس (۳۶) آیه ۶۰، آج، لب، فق او.

(۱۴). آج، لب، فق، مب، مر: و از.

(۱۵). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: و بدان.

(۱۶). همه نسخه بدلها است.

(۱۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است، به آنچه، با توجّه به تب تصحیح شد. [.....]

صفحه : ۷۳

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ، حکمت به آن کس دهد که او خواهد. سدّی گفت:
مراد به حکمت نبوّت است. عبد اللّه عبّاس و قتاده و ابو العالیه گفتند: مراد علم قرآن است، ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مقدّم و مؤخّر و حلال و حرام.

ضحّاک گفت: مراد قرآن است و حفظ او و فهم معانی او، و گفت: در«۱» قرآن صد و نه آیت است از ناسخ و منسوخ، و هزار آیت است در حلال و حرام، و هیچ مؤمن را روا نبود که رها کند نا آموخته تا بنیاموزد«۲»، بیاموزی آن را تا چون اهل نهروان

نباشی.

مجاهد گفت: مراد علم فقه است، و هم او گفت به روایت إبن ابی نجیج که:

مراد اصابت قول و فعل است که مرد«۳» در آنچه کند و گوید مصیب باشد. إبن زید گفت: مراد عقل است. بعضی دگر گفتند: مراد معرفت است. ربیع انس گفت:

مراد ترس خداست، بیانش

قول رسول- علیه السلام: خشیة الله راس کل حکمة.

سهل بن عبد اللّه گفت: مراد به حکمت سنّت است. اهل اشارت گفتند: علم لدنّی است. بعضی دیگر گفتند: خدای«۴» را گواه کردن است بر جمیع احوال.

ابو عثمان النّهدیّ گفت: نور الهی است که فرق کند میان وسواس و الهام. و گفته‌اند:

مراد تجرید سرّ است از خلق برای حق. بعضی دگر گفتند: هی سرعة الجواب مع اصابة الصّواب [۳۶۳- پ]

. و اهل لغت گفتند در حدّ حکمت: کلّ فصل«۵» جزل من قول او فعل، و اصل او از منع باشد، و منه حکمة الدّابة، و منه قول الشّاعر«۶»:

بنی حنیفة احکموا سفهائکم

کنانی«۷» گفت: خدای تعالی پیغمبران را برای نصیحت خلقان فرستاد، و کتابها برای تنبیه دلهای ایشان، و حکمت برای«۸» سکون ارواح ایشان. پیغامبر دعوت می‌کند با امر خدای، و کتاب دعوت می‌کند به احکام او، و حکمت دعوت می‌کند با فضل او.

---

(۱). اساس: و گفتند، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). تب، مر: تا نیاموزد.

(۳). تب: که مراد.

(۴). تب تعالی.

(۵). تب، مج، وز، دب، آج، لب: فصل.

(۶). تب شعر.

(۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: کسائی، با توجّه به مج تصحیح شد، تب، مر: کیانی، لب، فق: کتابی.

(۸). آج، لب: حکمت را به.

صفحه : ۷۴

و امّا معنی

قول رسول- علیه السلام: کلمة الحکمة ضالة کل حکیم،

و

قوله- علیه السلام: الحکمة ضالة المؤمن

، یک«۱» معنی اینکه است که: مؤمن هر کجا حکمت بیند در او آویزد«۲»، بخواهد و بنویسد و یاد گیرد و [تعو]

«۳» یذ کند، پنداری«۴» گم شده اوست. و معنی دیگر آن که: کلمت حکمت اگر چه از سفیهی شنوی از حکیمی گم شده باشد، از اهلی افتاده باشد«۵» که نا اهلی گرفته باشد.
یعقوب خواند: «و من یؤت الحکمهٔ» به کسر «تا»، علی تقدیر: و من یؤته اللّه الحکمهٔ، و اعمش خواند: و من یؤته اللّه الحکمهٔ، و باقی قرّاء خواندند: «و من یؤت«۶» الحکمهٔ» بر فعل مجهول، و مفعول اوّل در او مضمر باشد، و ضمیر راجع با «من»، و محلّ او رفع باشد باسناد الفعل المجهول الیه، و «حکمهٔ»، منصوب است به آن که مفعول دوم «یؤت«۷»» است.
حسن بصری گفت: وَ مَن یُؤتَ«۸»فَقَد أُوتِیَ خَیراً کَثِیراً، «فا» برای جزای شرط آمد و «قد» همچنین، برای آن که هر کجا جزای فعل ماضی باشد «فا» باید و «قد»، کقول القائل«۱۱»: ان تکرمنی فلقد اکرمتك و ان شکرتنی فقد انعمت علیك.
فَقَد أُوتِیَ خَیراً کَثِیراً، او را خیر بسیار داده باشند، بنگر که آن چه خیر باشد که خدا«۱۲» آن را بسیار خواند، و جمله دنیا را اندک«۱۳» خواند فی قوله: قُل مَتاعُ الدُّنیا قَلِیلٌ«۱۴».
وَ ما یَذَّکَّرُ إِلّا أُولُوا الأَلبابِ، و اینکه اندیشه نکنند مگر خداوندان خرد. و

---

(۱). همه نسخه بدلها: یکی.
(۲). تب، مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: در آویزد.
(۳). کلمه در اساس زیر وصّالی رفته، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
(۴). دب که.
(۵). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: از اهلی گم شده باشد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۷- ۶). اساس: یؤتی، با توجّه به مج تصحیح شد. [.....]
(۸). تب، دب، آج، لب، مب: یؤتی، فق، مر: تؤتی.
(۹). همه نسخه بدلها بجز مب: حکمت.
(۱۰). تب، مب قوله تعالی.
(۱۱). تب شعر.
(۱۲). همه نسخه بدلها: خدای تعالی.
(۱۳). مج، وز: اندکی.
(۱۴). سوره نساء (۴) آیه ۷۷.
صفحه : ۷۵
گفته‌اند: «لبّ»، صافی عقل باشد«۱»، از عقل خاصّ‌تر است، و لبّ چیز«۲» مغز او باشد، و اگر عقل را لبّ خوانند سزاوار است برای آن که پوست قشر تن است، و سینه قشر دل است، و دل قشر عقل است. اگر آنچه در یک قشر باشد لبّ بود، آنچه در سه قشر باشد اولی و احری که لبّ بود، و اینکه بر سبیل تشبیه باشد.
وَ ما أَنفَقتُم مِن نَفَقَةٍ [۳۶۴- ر]
أَو نَذَرتُم مِن نَذرٍ، هر«۳» نفقه‌ای که کنی از آنچه خدای واجب«۴» کرد بر شما یا نذری که شما واجب«۵» کردی بر خود. و «نذر» عقد الشیء علی النّفس باشد، و آنگه منعقد باشد که گوید: للّه علی کذا«۶» ان کان کذا، خدای را بر من فلان چیز«۷» است از حجّ و روزه و نماز و صدقه اگر فلان [کار]

«۸» بباشد، بر اینکه اتّفاق اصحاب است و بیشتر فقها.

و بنزدیک بعضی اصحاب«۹» ما، «نـذر» منعقد شود، و اگر چه مطلق باشد، چنان که گوید: للّه علی کذا، و اگر چه نگوید: ان کان کذا، چون چنین گوید، [وفا]

«۱۰» واجب بود به آن، و اگر ذکر خدای نکند و گوید: علیّ کذا، او: «نذرت»، او:

«عاهدت نفسی»، و آنچه به اینکه«۱۱» ماند، وفا کردن به آن مستحبّ بود.

و «نـذر» بر وجوه«۱۲» باشـد: یکی آن بود که نـذر کنـد با خـدا بر ادای واجبات یا اجتناب«۱۳» بعضـی مقبّحات، یا فعل بعضی خیرات و طاعات، وفا به اینکه واجب بود و اینکه نذر طاعت باشد.

و نذر«۱۴» دیگر نذر معصیت بود، و آن چنان باشد که نذر کند با خدا که واجبی«۱۵»

---

(۱). آج، لب و.

(۴- ۲). تب، آج، لب، فق، مب، مر: چیزی.

(۳). همه نسخه بدلها: هر آن.

(۵). مج، وز، دب، آج، لب، مب: بواجب.

(۶). مج، وز و اگر چه بگوید، مر و اگر چه نگوید.

(۷). لب، فق: خیر.

(۸). اساس، مج، وز: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۹). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: علماء، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). تب: دب: بدین.

(۱۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: بر سه نوع، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: امتناع، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: امّا نوع، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۵). اسـاس که در اینکه مورد کلمه زیر وصّالی رفته و نو نویس است: که واجبات خود، با توجّه به تب و دیگر نسـخه بـدلها تصحیح شد.

صفحه : ۷۶

نکند [یا قبیحی]

«۱» بکند یا نذر کند که هر گه که او را معصـیتی میسر شود کاری کند از خیر، اینکه جمله نذر معصیت باشد، وفا کردن به او واجب نباشد.

و بعضی«۲» دگر آن بود که: نـذر کنـد بر کـاری از کارهـای مباح و حلال«۳» چون شـرکت و سفر«۴» و تجارت و صـناعت و تزوّج و تزویج، نگاه کند اگر صلاح باشد کردن آن وفا کردن به آن واجب بود، و اگر مصلحت نباشد«۵» کردن آن وفا کردن به آن واجب نبود، و در مخالفت آن کفّارت واجب نباشد. و به کفّارت یا بردهای آزاد کند یا شـصت مسکین را طعام دهد، یا دو ماه پیوسته روزه دارد بر سبیل تخییر، اینکه«۶» کفّارت نقض نذر باشد.

و اصل کلمت از خوف است، یقال: نذرت بالقوم اذا علمت بهم و بکیدهم فاستعددت لهم و انذرت فلانا اذا اعلمته«۷» بما تخوّفه به، و منه: [۳۶۴- پ]
النّذیر و المنذر، [برای آن که«۸» نذر بر«۹» آن زنده که ترسد که مبادا«۱۰» که تقصیر افتد در آن، و نذرت النّذر اذا عقدته علی نفسک]
«۱۱». و نذر و عهد و عقد متقارب المعنی است، و حکم«۱۲» نذر و عهد در شرع یکی است، قال الشّاعر«۱۳»:

هم ینذرون دمی و ان ذر ان لقیت بأن اشدّا
فَإِنَّ اللّهَ یَعلَمُهُ، «ما» مجازات راست فی نحو قولک: ما تصنع اصنع، هر نفقه‌ای که کنی یا نذری که ببندی«۱۴» خدای تعالی داند. و «فا» برای جزای شرط

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به تب افزوده شد.
(۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: و نوعی، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۳). همه نسخه بدلها کلمه «و حلال» را ندارد.
(۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: و بیع، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۵). همه نسخه بدلها: نبود.
(۶). اساس: آن، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۷). آج، لب، فق: اعلمته. [.....]
(۸). مج، وز، دب، آج، لب بند.
(۹). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: برای.
(۱۰). مج، وز، دب، آج، لب، فق: نبادا.
(۱۱). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
(۱۲). تب، آج، لب، فق، مب، مر هر دو اعنی، مج، وز: و معنی هر دو اعنی.
(۱۳). تب شعر.
(۱۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: کنید، مج، وز، آج، لب: ببندید، تب: بندید، دب: که کنی و بندی، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

آمد، چون جزای شرط جمله‌ای اسمی بود«۱» حاجت باشد به «فا» تقول: ما تصنع فانّی عالم به، و ان تفعل خیرا فانّی«۲» مجازیک«۳» علیه«۴».
وَ ما لِلظّالِمِینَ مِن أَنصارٍ، [انصار]
«۵»، جمیع نصیر باشد کشریف و اشراف، و حبیب و احباب، و قیاس جمع او بر فعلاء باشد، چون علماء و ظرفاء.
و قوله: فَإِنَّ اللّهَ یَعلَمُهُ، ردّ«۶» الی اقرب المذکورین، و مثله قوله: وَ الَّذِینَ یَکنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الفِضَّةَ وَ لا یُنفِقُونَها«۷»، اگر چه در پیش ذکر دو چیز رفته است، ردّ«۸» کنایت با نزدیکتر مذکور کرد، و اگر خواهی ردّ کنی با «ما» فی قوله«۹»: وَ ما أَنفَقتُم، و

مثله قوله«۱۰»: وَ ما أَنزَلَ عَلَيكَم مِنَ الكِتابِ وَ الحِكمَةِ يَعِظُكَم بِهِ«۱۱»، و لم يقل: بهما«۱۲».
إِن تُبدُوا الصَّدَقاتِ فَنِعِمّا هِيَ، اگر صدقات آشكارا دهى نيك چيز«۱۳» است آن. سبب نزول آيت آن بود كه پرسيدند از رسول- عليه السلام- كه: صدقه به سرّ دهى«۱۴» اوليتر بود يا آشكارا«۱۵»! خداى تعالى [اينكه]
«۱۶» آيت فرستاد و گفت: اگر صدقه آشكارا دهى نيك چيز است آن، و اگر پنهان دهى به درويشان آن بهتر باشد شما را.
و قوله: فَنِعِمّا«۱۷»، «نعم» در اصل نعم بوده است و «ما» نكره است غير موصوفه و لا- موصولة، و التّقدير: فنعم شيئا هى، على تقدير: فنعم الشّىء شيئا هى. و محلّ «ما» نصب است على التّميز فى نحو قولك: نعم رجلا زيد، و تقدير چنين باشد كه: نعم الرّجل رجلا- زيد، و مثله قوله تعالى: ساءَ مَثَلًا«۱۸»، اى ساء المثل مثلا. مَثَلُ القَومِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا«۱۹»، چون «ما» در آمد خواستند تا ادغام كنند تخفيف را، «ميم»«۲۰»

---

(۱). همه نسخه بدلها: باشد.

(۲). همه نسخه بدلها: فانا.

(۳). همه نسخه بدلها بجز تب: مجاز بك.

(۴). اساس كه در اينكه مورد نو نويس است: و قوله، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۵). اساس: ندارد، با توجّه به دب افزوده شد.

(۶). آج الكناية.

(۷). سوره توبه (۹) آيه ۳۴. [.....]

(۸). اساس كه در اينكه مورد نو نويس است: امّا، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۹). تب تعالى.

(۱۱- ۱۰). سوره بقره (۲) آيه ۲۳۱.

(۱۲). آج، فق: بها.

(۱۳). تب، دب، آج: چيزى.

(۱۴). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۵). همه نسخه بدلها بجز مر: باشكارا.

(۱۶). اساس: ندارد، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۷). همه نسخه بدلها هى.

(۱۹- ۱۸). سوره اعراف (۷) آيه ۱۷۶.

(۲۰). مج را، دب: تخفيف كردند و ميم را.

ساكن كردند و «عين» ساكن بود با اصل خود بردند كه «نعم» است على وزن فعل، و «ميم» كه لام الفعل است ساكن بكردند و آنگه ادغام كردند «نعمّا» شد.
و حسن بصرى بى ادغام خواند: فنعم ما، و ابو عمرو و نافع- نه«۱» به روايت ورش- و عاصم به روايت ابو بكر [۳۶۵- ر]
و ابو جعفر و شيبه خواندند: «فنعمّا«۲»» به كسر «نون» و اختلاس حركت عين بين الحركة و السكون، و در سورة النّساء همچنين

فی قوله: إِنَّ اللّهَ نِعِمّا یَعِظُکَم بِهِ«۳»، و مثله

قوله«۴»- علیه السلام: نعما بالمال الصالح للرجل الصالح.

و إبن عامر [و حمزه]

«۵» و کسائی و خلف خواندند: «فنعمّا»، به فتح «نون» و کسر «عین». و در شاذّ، اعمش«۶» و یحیی وثاب و إبن کثیر و یعقوب به کسر «نون» و «عین» خواندند، و در شاذّ طلحهٔ بن مصرّف و ایّوب.

وَ إِن تُخفُوها، و اگر باز پوشی. و «اخفا» پوشانیدن«۷» باشد، و اخفا نیز اظهار بود«۸»، و کلمت از اضداد است. و گفته‌اند: «اخفا» ستر«۹» باشد، و «اختفا» اظهار باشد- ذکره ثعلب. حق تعالی گفت: هر دو نیک باشد«۱۰» چون برای خدای بود، و لکن صدقه سرّ بهتر باشد.

و در خبر می‌آید که رسول- علیه السلام- گفت:

صدقهٔ السر تطفئ غضب الرب

، یعنی صدقه سرّ«۱۱» خشم خدای بنشاند، و در دگر خبر:

۱۲»۱۳» تطفئ الخطیئهٔ« کما تطفئ« الماء النار و تدفع سبعین بابا من البلاء

، گناه را بنشاند چنان که آب آتش را و هفتاد نوع بلا«۱۴» بگرداند.

____

(۱). دب، مب: ندارد.

(۲). تب، مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: فنعما.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۵۸. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها: قول النبیّ.

(۵). اساس: کلمه زیر وصّالی رفته است، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). دب و نخعی.

(۷). همه نسخه بدلها: پوشیدن.

(۸). همه نسخه بدلها: باشد.

(۹). فق، مر: سرّ.

(۱۰). تب: است.

(۱۱). تب: پنهان.

(۱۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: الذّنوب (در حاشیه: الذّنب)، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۳). تب: یطفئ.

(۱۴). تب، آج، لب، مر، فق را.

صفحه : ۷۹

ابو هریره روایت کند که«۱» رسول- علیه السلام«۲»- گفت: فردای قیامت خدای تعالی هفت«۳» کس را در سایه عرش سایه«۴» کند آن جا که سایه نبود«۵» جز سایه عرش:

اوّل امام عادل را، دوم جوانی که او«۶» در طاعت خدای تعالی پرورده شده باشد.

و مردی که او را دل به مسجد باشد. و دو مرد [را]
«۷» که با یکدیگر دوستی کنند برای خدای تعالی، مواصلتشان فی اللّه باشد و مفارقتشان فی اللّه. و مردی که او را زنی ذات جمال با خود دعوت کند به فساد، او«۸» رها کند«۹» او را برای خدای تعالی. و مردی که به دست راست صدقه‌ای دهد از دست چپ پوشیده دارد. و مردی که در خلوت خدای تعالی را یاد کند«۱۰» از ترس خدای بگرید.
وَ یُکَفِّرُ«۱۱» فَهُوَ خَیرٌ لَکُم، برای آن که او جزای شرط است و محلّ او جزم بود.

---

(۱). همه نسخه بدلها: از.

(۲). همه نسخه بدلها که او.

(۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: چند، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: جای، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد، مب: عرش بدارد و سایه.

(۵). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: که باشد، مب: که جز سایه عرش، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). دب: جوانی را که.

(۷). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). تب: ندارد.

(۹). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: دعوت کند و بعد از آن رها کند، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). آج، لب، فق، مب، مر و.

(۱۱). اساس، مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: نکفّر، با توجّه به تب و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۲). تب، مج، وز، آج، لب، فق، مر: گناه او شود، مب: گناهان او شود.

(۱۳). اساس: خوانند، با توجّه به تب تصحیح شد.

و قوله: مِن سَیِّئاتِکُم، «من» برای تبعیض است تا مکلّف مغری«۱» نشود به قبیح، و به اعتماد صدقه بر معصیت دلیری نکند«۲». و گفته‌اند: زیادت است. و بیشتر علما گفته‌اند«۳»: آیت«۴» در باب صدقه تطوّع است، برای آن که«۵» اجماع علما است که: زکات فریضه اظهارش اولیتر از اخفا باشد برای دو«۶» وجه: یکی برای نفی تهمت تا مردم نگویند«۷» اینکه مرد زکات نمی‌دهد«۸» فاسق است از او تبرا کنند. دون تا مردمان بینند«۹» به او اقتدا کنند، چنان که نماز فریضه در مسجد به جماعت فاضلتر [و اولیتر]
«۱۰» بود از آن که در خانه تنها، و نوافل در خانه اولیتر بود تا از ریا دورتر باشد.
و عمّار دهنی روایت کرد که از باقر- علیه السلام- که او گفت مراد بقوله تعالی: إِن تُبدُوا الصَّدَقاتِ، زکات فریضه است، وَ إِن تُخفُوها مراد صدقه تطوّع است، و اسم صدقه هر دو را شامل است فی قوله: إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلفُقَراءِ«۱۱».
سوید الکلبیّ روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او را«۱۲» پرسیدند از: جهر در قراءت و اخفات، گفت: آن«۱۳» چون صدقه است إِن تُبدُوا الصَّدَقاتِ فَنِعِمّا هِیَ وَ إِن تُخفُوها وَ تُؤتُوهَا الفُقَراءَ فَهُوَ خَیرٌ لَکُم. و اگر اینکه خبر درست بود، رسول- علیه

السلام- آنکه«۱۴» گفته باشد که مردم مخیّر بودند در قراءت از میان جهر و اخفات.

---

(۱). اساس، دب، فق، مب: معزی، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). اساس: نکنند، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). مج، وز، آج، لب، فق، مب: گفتند.

(۴). اساس: اینکه، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۵). اساس اینکه، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۶). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: چند، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها بجز تب که.

(۸). همه نسخه بدلها: زکات ندهد.

(۹). تب: ببینند، همه نسخه بدلها و.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). سوره توبه (۹) آیه ۶۰، همه نسخه بدلها و.

(۱۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: چون، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: که قراءة، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). چاپ شعرانی (۲/ ۳۸۲): درست بود از رسول علیه السلام [نزد]
آنکه.

عقبة بن عامر روایت کرد«۱» که رسول- علیه السلام- گفت:

۲»۳» المسر« بالقرآن کالمسر« بالصدقة، و الجاهر بالقرآن کالجاهر بالصدقة

، گفت«۴»: آن کس که قرآن خواند در سرّ چنان بود که آن کس که صدقه دهد به سرّ. و آن کس که به آواز بلند خواند، چنان بود که آن کس«۵» صدقه دهد آشکارا«۶».

علیّ بن طلحه روایت کرد از عبد اللّه عبّاس«۷» که او گفت: صدقه تطوّع را در سرّ بر صدقه آشکارا چندان تفاوت است که یکی از اینکه هفتاد ضعف آن باشد، و صدقه فریضه در سرّ بر«۸» علانیه به بیست و پنج ضعف افزون است، و همچنین جمله فرایض و نوافل. وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ خَبِیرٌ، و خدای به آنچه شما می‌کنی دانا و آگاه است.

لَیسَ عَلَیکَ هُداهُم، کلبی گفت: رسول- صلی اللّه علیه و علی آله- برفت تا عمره آرد- عمره‌ای که او را قضا شده بود- و اسماء بنت ابی بکر با او بود، و مادرش قتیله [۳۶۶- ر]

و جدّه‌یش«۹»، بیامدند و از او چیزی خواستند- و ایشان مشرک بودند. او گفت: من چیزی به شما ندهم تا دستوری با«۱۰» رسول خدای نبرم که شما بر دین ما نه‌ای«۱۱». آنگه دستوری با رسول خدای بود که شاید که اینان را چیزی بدهم! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. رسول- علیه السلام- گفت: آیت آمد به جواز اینکه، از صدقه سنّت چیزی به ایشان ده.

کلبی روایتی دگر«۱۲» آورد و گفت: جماعتی مسلمانان بودند که ایشان را خویشان و پیوستگان بودند از جهودان، و با ایشان مبرّت کردندی و برایشان نفقه کردندی. چون مسلمان شدند آن خیر و بر وصلت باز گرفتند«۱۳»، رسول- علیه السلام- را

گفتند که: شاید که چیزی به اینان دهیم! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

---

(۱). همه نسخه بدلها: روایت کند.

(۲). مب، مر: المس.

(۳). مب، مر: کالمسّ.

(۴). اساس: یعنی، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها که.

(۶). همه نسخه بدلها: صدقه آشکارا (تب: باشکارا) دهد و.

(۷). دب از رسول (ص) و آله.

(۸). دب: و.

(۹). تب، آج، لب، فق، مب، مر: جده‌اش.

(۱۰). تب: بنزد.

(۱۱). اساس: نه‌ی/ نه‌ای، تب، مر: نه‌اید.

(۱۲). تب، مج، وز، دب، فق: روایت دیگر.

(۱۳). آج، لب، باز گرفتندی.

سعید جبیر گفت: مسلمانان عادت داشتندی که صدقه به درویشان اهل ذمّت دادندی. چون درویشان مسلمانان«۱» بسیار شدند آن باز گرفتند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: لَیسَ عَلَیکَ هُداهُم.

وَ لکِنَّ اللّهَ یَهدِی مَن یَشاءُ، مراد به «هدی» در آیت توفیق و لطف است که به خدای تعالی تعلّق دارد که عند آن بنده ایمان آرد تا نزدیکتر باشد. اینکه بر رسول نیست، بر خداست، [و اینکه]

«۲» خود رسول نتواند کرد. و مراد به «هدی» بیان و دعوت نیست، که هدی«۳» بیان و دعوت بر رسول است.

عمر عبد العزیز روایت کند که یک روز«۴» عمر خطّاب پیری را دید از اهل ذمّت که بر در سرایی سؤال می‌کرد. عمر گفت: انصاف نیست که ما از تو جزیت می‌ستدیم تا جوان بدی، چون پیر شدی صدقه به تو ندهیم، آنگه اجرایی پدید کرد از بیت المال، خدای تعالی گفت: هدای مردمان که ایمان دارند یا ندارند«۵» بر تو نیست، و لکن خدای تعالی هدایت دهد از باب الطاف و توفیق آن را که خواهد.

وَ ما تُنفِقُوا مِن خَیرٍ فَلِأَنفُسِکُم، و آنچه شما نفقه کنی از مال برای خود کنی.

«ما» هم جزای است برای آن«۶» در جوابش «فا» باز آمد. وَ ما تُنفِقُونَ إِلَّا ابتِغاءَ وَجهِ اللّهِ، اینکه «ما» نفی است، و شما نفقه جز برای خدای نمی‌کنی«۷». و مراد به «وجه» در آیت رضای خداست.

وَ ما تُنفِقُوا مِن خَیرٍ یُوَفَّ إِلَیکُم، «ما» اینکه جا«۸» نیز مجازات راست، یُوَفَّ إِلَیکُم جزای اوست«۹» برای آن هر دو مجزوم است، و آن جا که «ما» [حرف]

«۱۰» نفی است، «نون» بر جای است، و اینکه دو جای ساقط است به جزم شرط و جزاء هر چه نفقه کنی از مال جزا«۱۱» و مکافات آن تمام بدهند شما را. وَ أَنتُم لا تُظلَمُونَ، ای

---

(۱). آج: مسلمان.

(۲). اساس: کلمه زیر وصّالی رفته است، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). چاپ شعرانی (۲/ ۳۸۳): هدای.

(۴). وز، آج، لب، فق، مب، مر: که روزی.

(۵). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: ایمان داری یا نداری. [.....]

(۶). تب که.

(۷). اساس: نکنی، تب، مج، وز، مب، مر: نمی‌کنید، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: جایگاه.

(۹). تب و.

(۱۰). اساس: ندارد، دب: حروف، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). مر: اجر.

صفحه : ۸۳

لا تنقصون، و هیچ نقصان نکنند شما را و بر شما هیچ ظلم نکنند و حقّتان باز نگیرند، من قوله تعالی: آتَت أُکُلَها وَ لَم تَظلِم مِنهُ شَیئاً«۱»، [۳۶۶- پ]

ای لم«۲» تنقص. و اینکه آیت لا بدّ مخصوص باشد به صدقه تطوّع، برای آن که زکات [واجب]

«۳» جز به مؤمنان مستبصر ظاهر ستر نشاید دادن از«۴» آنان که در آیت مذکورانند فی قوله: إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلفُقَراءِ وَ المَساکِینِ«۵»، مگر مؤلفهٔ قلوبهم که ایمان در حقّ ایشان معتبر نیست.

آنگاه«۶» قدیم- جلّ جلاله- بیان کرد که صدقه فریضه [و سنّت]

«۷» به که باید دادن و به که اولیتر بود، گفت: لِلفُقَراءِ الَّذِینَ أُحصِرُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ، و مبتدا در آیت«۸» محذوف است، و تقدیره«۹»: للفقراء الّذین احصروا فی سبیل اللّه حق واجب فی اموالکم، گفت: آن درویشان که ایشان محصر«۱۰» و عاجز و ممنوع«۱۱» باشند به ضعف و ابتلاء و شیخوخیّت«۱۲» و قلّت ذات الید از آن که کاری نتوانند کردن«۱۳» تا«۱۴» در زمین خدای بروند و ایشان فقرای مهاجریان«۱۵» بودند بنزدیک چهار صد مرد بودند، ایشان را در مدینه سرایی نبود و مسکنی و ملکی و ضیعتی و عشیرتی و مالی و صنعتی. همه روز و شب در مسجد بودندی، اگر کسی ایشان را کاری فرمودی بکردندی و الّا همه روز در مسجد نشسته«۱۶» بودندی و گاهگاهی«۱۷» استخوان خرما کوفتندی«۱۸» برای شتر مردمان،

---

(۱). سوره کهف (۱۸) آیه ۳۳.

(۲). اساس: ما، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). اساس که کلمه نو نویس است: و، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). سوره توبه (۹) آیه ۶۰.

(۶). اساس که کلمه نو نویس است: پس، با توجّه به تب تصحیح شد، دیگر نسخه بدلها: آنگه.

(۸). اساس که کلمه نو نویس است: مبتدا خبرش، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۹). همه نسخه بدلها: و تقدیر آن است که. [.....]
(۱۰). تب، دب: محصور.
(۱۱). اساس که کلمه نو نویس است: و درمانده، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۱۲). مب، مر: مشخوخیت.
(۱۳). تب، دب: نتواند کردن، مج، وز: توانند کردن، آج، لب، فق، مب، مر: تواند کردن.
(۱۴). لب، مج، وز: یا ، فق: با (بدون نقطه).
(۱۵). فق: مهاجران.
(۱۶). اساس که کلمه نو نویس است: مدینه، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۱۷). همه نسخه بدلها: گاه گاه.
(۱۸). همه نسخه بدلها بجز تب، دب: گرفتندی.

و قرآن می‌آموختندی، و وقتی که رسول ایشان را در سریّتی بفرستادی برفتندی، ایشان اصحاب صفّه بودند، خدای تعالی قوم را تحریض«۱» کرد بر مواسات ایشان«۲»، هر کس را که چیزکی«۳» فاضل بودی از عشا به ایشان آوردی.
عکرمه روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که: یک روز«۴» رسول- علیه السلام- به«۵» اصحاب صفّه بگذشت و آن فقر و مسکنت ایشان دید«۶»، گفت: هر کس از امّت من که بر اینکه حال باشد که شمایی«۷»، و به آن«۸» حال راضی و قانع«۹» باشد، او فردای قیامت«۱۰» در بهشت از رفیقان من باشد.
در خبر«۱۱» می‌آید که: یک روز«۱۲» عمر خطّاب«۱۳» هزار دینار فرستاد به سعید بن عامر، [او]
«۱۴» آن بستد [و]
«۱۵» با خانه آمد دلتنگ و اندهگن«۱۶». اهل او«۱۷» او [را]
«۱۸» گفتند: تو را چه بوده است! مگر«۱۹» حادثه‌ای افتاد! گفت: بلی، و سخت حادثه‌ای؟ آنگه آن هزار دینار«۲۰» آن جا بیفگند«۲۱» گفت: اینکه به من داده‌اند، برخیز و آن پیرهن«۲۲» کهنه بیار.
[او]
«۲۳» برفت و پیرهن«۲۴» [کهنه]
«۲۵» بیاورد پاره پاره کرد آن را، و آن زر به«۲۶» صرّه‌ها در بست و پیش خود بنهاد و همه شب نماز می‌کرد و می‌گریست. بامداد بیامد و بر سر راه

---

(۱). دب، لب، فق، مب، مر: تحریص.
(۲). اساس که کلمه نو نویس است تا، لب، مب و، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.
(۳). دب، مب: چیزی.
(۴). تب: که روزی.
(۵). اساس که کلمه نو نویس است: بر، مب: با، توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۶). آج، لب، فق، مب، مر: بدید.
(۷). مب: هر کس که از امت من باشد بر اینکه حال که شمایید.
(۸). تب: بدان.
(۹). مب: و شاکر.
(۱۰). همه نسخه بدلها: ندارد.
(۱۱). مج، وز، دب: در خبری، تب، آج، لب، فق، مر: و در خبری، مب: و در خبر.
(۱۲). همه نسخه بدلها: عبارت «یک روز» را ندارد.
(۱۳). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: عمر بن الخطّاب. (۲۵- ۲۳- ۱۸- ۱۵- ۱۴). اساس: ندارد، با توجّه به تب افزوده شد.
(۱۶). تب: اندوهناک، مج، وز، دب، لب، مب، مر: اندوهگین.
(۱۷). اساس: اهل البیت، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۱۹). آج، لب، فق، مب، مر: همانا.
(۲۰). مج، وز، دب زر، آج، لب، فق، مر را.
(۲۱). دب، مب و. [.....]
(۲۲). تب، مج، وز، دب: پیراهن.
(۲۴). تب، آج، لب، فق، مر: پیراهن، تب: پیراهنی.
(۲۶). مب: در.
صفحه : ۸۵
بنشست و آن صرّه‌ها می‌داد به درویشان تا جمله بداد.
آنگه گفت«۱» از رسول«۲» شنیدم که او گفت«۳»: روز قیامت درویشان مهاجریان«۴» در عرصات قیامت آینـد«۵»، فریشتگان ایشان را گویند: به حسابگاه آیید«۶» تا حساب باز دهید«۷». گویند: ما را چیزی نبود تا حساب آن باز دهیم. ایشان را به بهشت برنـد پیش از توانگران به پانصـد سـال، تـا مردی از جمله توانگران در میـان ایشان شود، خواهـد که با ایشان به بهشت رود«۸»، فریشتگان بیایند و دست او گیرند«۹» و او را از آن میان بیرون آرند. عمر خواست تا من آن مرد باشم. به خدای که من نخواهم که همه دنیا مرا بود و من آن مرد باشم.
قوله«۱۰»: أُحصِرُوا فِی سَبِیلِ اللّه، ای حبسوا و منعوا«۱۱»، یقـال: احصـره المرض، و حصـره العـدوّ. فِی سَبِیلِ اللّه، ای فی طاعهٔ اللّه«۱۲». لا یَستَطِیعُونَ ضَرباً فِی الأَرضِ، ای سیرا فیها. ایشان نتوانند که در زمین بروند به سفری و تجارتی و طلب معاشی. و ضرب در زمین، [۳۶۷- ر]
کنایت باشد از سیر شدید سریع کما قال«۱۳» تعالی: وَ آخَرُونَ یَضرِبُونَ فِی الأَرضِ یَبتَغُونَ مِن فَضلِ اللّهِ«۱۴»، و قوله: إِذا ضَرَبتُم فِی الأَرضِ«۱۵»، قال الشّاعر:

قلیل المال تصلحه فیبقی و لا یبقی الکثیر مع الفساد

لحفظ المال ایسر من بغاه«۱۶» و ضرب فی البلاد بغیر زاد

قتادة گفت معنی آن است که: خود را باز داشته باشند«۱۷»، در راه خدا«۱۸»، و جهاد و عبادت«۱۹»

---

(۱). دب که.

(۲). همه نسخه بدلها بجز تب خدای.

(۳). اساس که کلمه نو نویس است: که چون، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). وز، مب: مهاجران.

(۵). آج، لب، فق، مب، مر و.

(۶). مج، وز، دب: آیی/ آیید.

(۷). دب، آج، لب، فق، مب: دهی/ دهید.

(۸). فق و.

(۹). تب: بگیرند، وز: برگیرند.

(۱۰). تب، مب تعالی.

(۱۱). مب، مر: احبسوا ای منعوا. [.....]

(۱۲). تب قوله تعالی.

(۱۳). مب اللّه.

(۱۴). سوره مزّمّل (۷۳) آیه ۲۰.

(۱۵). سوره نساء (۴) آیه ۱۰۱.

(۱۶). تب، مج: نفاه.

(۱۷). مج، وز: باز داشته.

(۱۸). تب: خدای تعالی.

(۱۹). دب و.

خود را بر آن وقف کرده باشند، از آن با سفر و تجارت و طلب معاش«۱» نپردازند.

إبن زید گفت: از آن که [بسیار]

«۲» جهاد کرده باشند در زمین سیر نتوانند کردن که به هر جهت که بروند همه جهان«۳» دشمن ایشان باشند.

سعید جبیر گفت: اینان آنان بودند که با رسول«۴» به جهاد رفتند مجروح و مبتلا و زمن شدند، نتوانستند جایی«۵» برفتن«۶». و کسائی اینکه قول«۷» اختیار کرد برای آن که محصر ممنوع بیماری و زمانت بباشد، و محصور«۸» ممنوع دشمن [باشد]

«۹». و الحصر و الاحصار، المنع، و منه الحصار، و منه الحصر لاحتباس البطن.

قوله تعالی: یَحسَبُهُمُ الجاهِلُ، حمزه و عاصم و ابو جعفر در همه قرآن «یحسب» خوانند«۱۰» به فتح «سین»، و اینکه اختیار حسن«۱۱» و اعمش و شیبه است، و باقی قرّاء به کسر «سین» خوانند«۱۲»، و هر دو لغت است. و روایت کرده‌اند که: فتح، لغت رسول است- علیه السلام.

عاصم بن لقیط روایت کرد از پدرش که گفت: من وافد بنی المنتفق«۱۳» بودم.

چون بر رسول«۱۴»- علیه السلام- فرود آمدیم، شبان را بخواند و گفت: گوسفندی«۱۵» برای اینان بکش. آنگه گفت:
۱۶» لا تحسبن انا انما ذبحناها« من اجلکم
، اینکه لغت به فتح «سین» گفت، به کسر«۱۷» نگفت. گفت: مپنداری که اینکه برای شما کشتم، و لکن

---

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: روزی، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: جماعتی، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها علیه السلام.

(۵). تب: جانبی.

(۶). مر: نتوانستن، به جایی رفتن. [.....]

(۷). اساس: کلمه مخدوش است و به صورت «قراءت را» خوانده می‌شود، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). تب، آج، لب، فق، مب، مر و.

(۹). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۱۲- ۱۰). دب: خواندند.

(۱۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است و شعبی، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۱۳). کذا: در اساس، دب: تب: بنی المثقف، مج: بنی المنیف، وز: بنی المنتف، آج، فق، مب، مر بنی المنفق، لب: المفق، آج در حاشیه افزوده: بنی المصطلق.

(۱۴). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: بر رسول.

(۱۵). مج، وز، آج، فق: گوسپندی، مر بیار، دب را.

(۱۶). مج، وز، مر: اذبحناها.

(۱۷). تب، مج سین.

صفحه : ۸۷

ما را صد گوسفند«۱» هست، هر گه که یکی بیفزاید بکشیم تا صد بیش نباشد.

«الجاهل»، یعنی آن که ایشان را و احوال ایشان«۲» نداند، گمان برد که ایشان توانگراند از آن که ایشان کس را سؤال نکنند، و اگر کنند الحال نکنند در سؤال.

و «التّعفّف»، التّفعّل من العفّة، و عفّ عن کذا اذا کفّ عنه، و تعفّف تکلّف الکفّ، قال رؤبة:

عفّ عن اسرارها بعد الغسق

محمّد بن المفضّل گفت: بلند همّتی«۳» ایشان را منع کند که جز از خداوند خود سؤال کنند و حاجت خواهند، و اینکه علوّ همّت کاری عظیم است و در هر کس نیابند«۴»، و آن را که آن باشد خود گمان برد که از او توانگرتر«۵» در جهان«۶» کس نیست، دنیا و حطام او در چشم او وقعی ندارد و چیزی نسنجد از سر همّت خود. اگر به پادشاه نگرد رعیّت بیند او را، امیر بنزدیک او همان و حشم بنزدیک«۷» او همان. از اینکه جا قدیم- جلّ جلاله- رسول خود را مدح کرد که شب معراج چون

کون و کاینات بر او عرض کردند، از بلند همّتی [۳۶۷- پ]

به گوشه چشم با هیچ ننگرید«۸»، عرش با عظمت و کرسی با سعت«۹» و لوح با بسطت و قلم با جریت و بهشت با نعمت و دوزخ با سطوت، نه به اینکه طمع کرد و نه از آن بشکوهید، لا جرم قرآن مجید [ش]

«۱۰» چنین ستود که: ما زاغَ البَصَرُ وَ ما طَغی«۱۱». و آنها«۱۲» که در دور دولت او بودند، اقتدا بدو کردند و همّت بلند داشتند از آن که از هر کسی بل«۱۳» از هر خسی چیزی خواهند که در آن، وضع قدر ایشان باشد، و عمر بر فقر و فاقه به سر می‌بردند«۱۴» و بدان«۱۵» راضی بودند، چنان که

____

(۱). مج، وز، آج، فق: گوسپند.

(۲). فق را.

(۳). تب ایشان.

(۴). اساس: نباشد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۵). تب: تونگرتر.

(۶). مج، آج، لب، فق، مب، مر: در همه جهان.

(۷). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: ببر.

(۸). دب و.

(۹). مب: با وسعت.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). سوره نجم (۵۳) آیه ۱۷.

(۱۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: و هر، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: یا ، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). همه نسخه بدلها: به سر بردند.

(۱۵). تب: بر آن.

صفحه : ۸۸

محمّد بن حازم گفت:

لطیّ یوم و لیلتین و لبس طمرین بالیین

ایسر«۱» من نعمهٔ لقوم اغضّ منها جفون عینی

و له ایضا:

اشدّ من فاقهٔ و جوع مقام حرّ علی خضوع

فاطلب غنى«۲» ما بقدر«۳» قوت و انت بالمنزل الرّفیع

و لا ترد ثروۀ بمال ینال بالذّلّ و الخشوع

و ارحل«۴» اذا اجدبت بلاد عنها الی الرّیف و الرّبیع

لعلّ دهرا مضی بنحس یکرّ بالسعد فی الرّجوع
و در اینکه معنی«۵» بسیار گفته‌اند، و لکن جا معتر و نکوتر از آن که«۶» قاضی ابو الحسن علیّ بن عبد العزیز الجرجانیّ گفت، کس نگفته است«۷»، من قصیدته«۸»:

و ما زلت منحازا«۹» بعرضی جانبا من الذّلّ اعتدّ الصّیانۀ مغنما

اذا قیل هذا مشرب قلت قد اری و لکن نفس الحرّ«۱۰» تحتمل الظّما

انهنها«۱۱» عن بعض ما لا یشینها مخافۀ اقوال العدی فیم او لما

فأصبح عن عیب اللّئیم مسلّما و قد رحت فی نفس الکریم مکرّما

فاقسم ما عزّ امرؤ حسنت له مسامرۀ الاطماع ان بات معدما

بقولون لی فیک انقباض و انّما راوا رجلا«۱۲» عن«۱۳» موقف الذّل محجما

اری«۱۴» النّاس من داناهم«۱۵» هان عندهم و من اسلمته عزّۀ النّفس«۱۶» اکرما

---

(۱). مج، آج، فق، مب، مر: آنس.
(۲). تب، مج، وز، لب، فق، مب، مر: عنی.
(۳). همه نسخه بدلها بجز دب: قدر. [.....]
(۴). تب، لب: و ارجل.
(۵). اساس که در اینکه مورد نو نویس است شعر، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.
(۶). تب: گفته‌اند، نیکوتر از.
(۷). تب: الجرجانی نگفته‌اند.

(۸). تب: شعر.

(۹). تب، مر: منجازا.

(۱۰). آج قد.

(۱۱). تب، لب، فق، مر: ازهنها، مج: انهنها، وز: انههنا، آج: انزهها، مب: ازهبا.

(۱۲). تب: ارجلا

(۱۳). اساس: من، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). تب: لدی.

(۱۵). مج، وز، آج، داراهم، لب، فق، مب، مر: داراها.

(۱۶). تب: عزّۀ النّاس.

صفحه : ۸۹

و لم اقض حقّ العلم ان کان کلّما بدا طمع صیّرته لی سلّما

و لم ابتذل فی خدمۀ العلم مهجتی لأخدم من لاقیت لکن لاخدما

ء اشقی به غرسا و اجنیه ذلّۀ اذا فاتّباع الجهل قد کان اجزما

و لو انّ اهل العلم صانوه صانهم و لو عظّموه فی النّفوس لعظّما

و لکن اذلّوه«۱» فهان و دنّسوا محیّاه بالأطماع حتّی تجهّما

و انّی اذا ما فاتنی الأمر لم ابت اقلّب کفّی اثره متندّما

و لکنّه ان جاء عفوا قبلته و ان مال لم اتبعه هلا و لیتما

و اقبض خطوی عن حظوظ کثیرۀ«۲» اذا لم انلها وافر«۳» العرض مکرما

و اکرم نفسی ان اضاحک عابسا«۴» و ان اتلقّی بالمدیح مذمّما

و کم طالب رقّی بنعماه لم یصل الیه و ان کان الرّئیس المعظّما

و ما کل برق لاح لی یستفزّنی و لا کلّ اهل الارض ارضاه منعما

و لكن اذا ما اضطرّنی«۵» الامر لم ازل اقلّب فكری منجدا ثمّ متهما

الی ان اری من لا اغضّ«۶» بذكره اذا قلت قد اسدی علیّ و انعما

فكم نعمهٔ كانت علی الحرّ نقمهٔ و كم مغنم یعتدّه«۷» الحرّ مغرما

و ما ذا عسی الدّنیا و ان جلّ خطبها ینال«۸» به من صیر الصّبر معصما
تَعرِفُهُم بِسِیماهُم، حمزه و كسائی به اماله خوانند«۹» و باقی به تفخیم. و «سیما» مقصور و «سیمیاء«۱۰»» ممدود علامت باشد، و اصل او از سمه است، و آن علامت باشد. مجاهد گفت: علامتی كه«۱۱» ایشان را به آن«۱۲» بشناختند تواضع بود و خشوع.
ربیع و سدّی گفتند: اثر جهد و درویشی بود. ضحّاك گفت [۳۶۸- ر]
: زرد رویی و نحافت اندام. إبن زید گفت: خلق جامگی. یمان گفت: سكینه و وقار با

---

(۱). همه نسخه بدلها: اذا لوه. [.....]

(۲). تب، مج: غریبهٔ.

(۳). دب: وافد، مب، مر: واقر.

(۴). دب: عطبسا.

(۵). وز: ما اضطرانی.

(۶). تب: اغضّ.

(۷). وز: یقیده.

(۸). آج: تنال.

(۹). دب: خواندند.

(۱۰). تب، دب، مب: سیماء.

(۱۱). همه نسخه بدلها: علامت ایشان كه.

(۱۲). مج، وز: باز بشناختند.

نحول و هزال. ثوری گفت: [شادمانی]
«۱» ایشان به درویشی. بهری دگر گفتند از اهل اشارت: غیرت ایشان بود بر درویشی. ابو عثمان گفت: ایثار آنچه دارند با مساس«۲» حاجت بهری«۳» دگر گفتند: طیبت«۴» قلب و بشاشت روی و اظهار تجمّل.
لا یَسئَلُونَ النّاسَ إِلحافاً، عطا گفت: چون غدا داشتندی عشا نخواستندی، و چون عشا داشتندی غدا بخواستندی«۵».
اهل معانی«۶» گفتند معنی آیت آن است كه: لا یسئلون النّاس بوجه من الوجوه لا الحافا و لا غیر الحاف، و اینكه چنان بود كه یكی از ما گوید: قلّ ما رأیت مثله، معنی آن باشد كه: ما رأیت مثله، و كذا قوله تعالی: فَقَلِیلًا ما یُؤمِنُونَ«۷»، و ایشان اندك و

بسیار ایمان نیاوردند، قال الشّاعر«۸»:

علی«۹» لا حب لا یهتدی بمناره
و اینکه طریقه مستقصی برفت فی قوله تعالی: وَ یَقتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیرِ الحَقِّ«۱۰» و الحاح [و الحاف]
«۱۱» لجاج باشد و استقصا، و اشتقاق او من لحف الجبل و هو خشونته باشد، در طلب خشونت کار بندد.
إبن سیرین روایت کند از ابو ذرّ غفاریّ- رحمهٔ اللّه علیه- که رسول- علیه السلام- گفت: هر که چهل درم دارد و سؤال کند او ملحف بود، یعنی الحاح کننده باشد در سؤال. و حسن بصری گفت: هر که پنجاه درم دارد توانگر بود.
ابو هریره روایت کند که رسول- علیه السلام- گفت: مسکین نه آن باشد که او را یک لقمه یا دو لقمه طعام از تو برگرداند، درویش و«۱۲» مسکین آن مرد متعفّف باشد که

(۱۱- ۱). اساس: کلمه زیر وصّالی رفته است، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
(۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: وجود، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۳). همه نسخه بدلها: بعضی. [.....]
(۴). اساس، مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: طیب، با توجّه به تب تصحیح شد.
(۵). کذا: در اساس و مج، دیگر نسخه بدلها: نخواستندی.
(۶). وز: معنی.
(۷). سوره بقره (۲) آیه ۸۸.
(۸). تب: نیاوردند، مصراع، دیگر نسخه بدلها: و قال الشّاعر.
(۹). مب: و قال علی.
(۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۶۱.
(۱۲). تب: ندارد.
صفحه : ۹۱
برگش نبود که سؤال کند، و راهش«۱» بندهد«۲» که حال خود با تو بگوید«۳»، نمی‌خوانی:
لا یَسئَلُونَ النّاسَ إِلحافاً.
هم او روایت کرد که، رسول- علیه السلام- گفت: خدای تعالی دوست دارد که اثر نعمت او بر بنده [اش]
«۴» بیند، و کاره باشد اظهار بؤس و حاجت را. و مرد«۵» علیم و متعفّف را [دوست دارد]
«۶»، و فاحش پلید زفان«۷» بسیار سؤال ملحف«۸» را دشمن دارد.
قبیصهٔ بن مخارق گوید«۹»: نزدیک رسول آمدم در دیتی که بر ما لازم بود، گفت: باش بنزدیک ما تا دیت«۱۰» بدهیم، یا «۱۱» معاونت کنیم تو را بر آن«۱۲». و بدان که کس را حلال نباشد که سؤال کند الّا به یکی از اینکه سه سبب«۱۳»: امّا دیتی که«۱۴» لازم باشد و او قوّت ندارد [که آن دیت بدهد]
«۱۵»، سؤال کند تا [آن]
«۱۶» دیت بگذارد، آنگه نیز سؤال نکند«۱۷»، و کسی«۱۸» که او را احتیاجی رسد و مالش تلف شود او سؤال کند تا کفافی از

عیش بیابـد، پس امساک کنـد و نیز سؤال نکنـد، و کسـی که درویش باشـد«۱۹» و او را چیزی نبـود و سه کس از قـوم او بر درویشی او گواهی دهند او نیز سؤال کند تا قوامی از عیش به دست آرد«۲۰» آنگه نیز سؤال نکند. و آنچه بیرون از

---

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: رویش، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). فق: ندهند، مب: ندهد.

(۳). تب: که حال خود گوید.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به تب افزوده شد.

(۵). تب: مردم.

(۶). اساس در اینکه مورد زیر وصّالی رفته است، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۷). همه نسخه بدلها: زبان.

(۸). اساس، آج، لب، فق، مب، مر: محلف، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). مب که.

(۱۰). آج، فق: دیتت.

(۱۱). اساس، مر: تا، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). تب، دب: به آن،

(۱۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: چیز، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). آج، لب، فق، مب، مر بر او.

(۱۵). اساس و همه نسخه بدلها بجز تب: ندارد، با توجّه به تب افزوده شد.

(۱۶). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۷). مج، کند، دب: نکنند: آج، وز، لب، فق، مب: بکند.

(۱۸). مب: و آن کس.

(۱۹). تب، آج، لب، فق، مب، مر: بود.

(۲۰). تب: از عیش بیابد پس. [.....]

صفحه : ۹۲

اینکه باشد از سؤال حرام است، خداوندش حرام خورده باشد آنچه از آن خورد.

ابو سعید خدری گفت«۱»: ما را سالی نکبتی رسید، من برخاستم«۲» و پیش رسول خدای رفتم بر آن که تا«۳» او را سؤال کنم و از او چیزی خواهم. رسول- علیه السلام- اوّل که حدیث کرد چون مرا دید«۴»، اینکه بود که گفت:

من استعف اعفه الله و من استغنی اغناه الله و من سألنا لم ندخر عنه شیئا [نجده]

«۵»، هر که عفّت کند خدای تعالی او را عفیف گرداند، یعنی هر که سؤال نکند خدای [تعالی]

«۶» او را از سؤال مستغنی کند«۷»، و هر که خویشتن از مردم«۸» بگزیراند«۹» خدای تعالی او را توانگر کند. [۳۶۸- پ]

و هر که از ما چیزی خواهد که ما را باشد بر او بخل نکنیم. من گفتم: اینکه که رسول- علیه السـلام- گفت، کار بندم و سؤال نکنم و تعفّف کنم تـا خـدای تعـالی مرا مسـتغنی کنـد از سؤال، و از رسول- علیه السـلام- هیـچ«۱۰» نخواسـتم و خدای تعالی

کفایت کرد، پس از آن چندان مال پدید آمد ما را که ما و قوم ما در آن غرق«۱۱» شدیم، و نیز حاجت نبود کسی را از ما سؤال کردن.

و رسول- علیه السلام- گفت:

۱۲» ان الله کره لکم ثلاثا قیل و قال و کثرة و السؤال و اضاعة المال و نهی عن عقوق الامهات و واد« البنات و من منع وهات

، گفت:

خدای تعالی کاره شد از شما سه چیز را: گفت و گوی«۱۳» و سؤال بسیار کردن و مال ضایع کردن، و نهی کرد«۱۴» از عصیان مادر، و زنده در گور کردن دختران را«۱۵»، و از نادادن«۱۶» و گرفتن.

---

(۱). تب: گوید.

(۲). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: برخواستم.

(۳). تب، وز، مج، آج، لب، فق، مب: مر: ندارد.

(۴). تب، فق، مر: اوّل حدیث که کرد رسول علیه السلام که مرا دید، مج، مر، آج، لب: اوّل حدیثی که کرد رسول علیه السلام چون مرا دید.

(۶- ۵). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). تب: گرداند.

(۸). همه نسخه بدلها: مردمان.

(۹). همه نسخه بدلها بجز تب: بگریزاند.

(۱۰). آج، لب، فق، مب، مر چیز.

(۱۱). مب: غرقه.

(۱۲). آج: وئودة.

(۱۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است، اوّل گفت، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). همه نسخه بدلها بجز تب، دب: نهی کردن.

(۱۵). همه نسخه بدلها: و در گور کردن دختران زنده. [.....]

(۱۶). وز: و از آنان دادن، دب: و ربا دادن.

صفحه : ۹۳

و رسول گفت- صلّی اللّه علیه«۱»: دست نعمت خدای تعالی بالای«۲» همه دستهاست، آنگه [گفت]

«۳»: دست دهنده و بخشنده زور«۴» است، و دست خواهنده و گیرنده زیر است تا به قیامت. و هر که چیزی خواهد و او را حاجت نباشد، آن سؤال او روز قیامت بر روی او خراشیدگیها و جراحتها شود. گفتند: یا رسول اللّه؟ چه مقدار باشد که مرد به آن مستغنی بود از سؤال! گفت: پنجاه درم یا بهای آن از زر.

و رسول- علیه السلام- گفت:

۵» لا تزال المسألة بالعبد حتی یلقی الله و ما فی وجهه مضغة« لحم

، گفت سؤال بنده را به جایی آرد که چون با پیش خدای شود بر روی او هیچ گوشت نبود«۶» و هر که او را نفسی بود«۷» و

خواهـد که نفیس باشـد نفاست کند، اعنی بخل کند به نفس خود و تکرّم کند از سؤال لئیمان، که سؤال به اوّل مذلّت است، و بـه میـانه خـوف منـع، و به آخر یـا منـع یـا منّت، و هیـچ آدمی که او را نفسـی باشـد خـود را در اینکه معرض ننهـد، إبن قسـام گوید«۸»:

[لا تطلبنّ الی]
«۹» صدیق حاجهٔ من عفّ خفّ علی قلوب العالم

انت المسوّد ما رزقت کفایهٔ فاذا طلبت ذللت ذلّ الخادم
و لابی عبد اللّه الازدی«۱۰»:

ابا هانی لا تسئل النّاس و التمس بکفّیک فضل اللّه و اللّه اوسع

فلو«۱۱» تسئل النّاس التّراب لأوشکوا اذا قلت هاتوا ان یملّوا فیمنعوا«۱۲»
و لابی هفان البصری«۱۳»:

اقسم باللّه لرضخ«۱۴» النّوی و شرب [ماء]
«۱۵» القلب المالحهٔ

اعزّ للإنسان من حرصه و من سؤال الأوجه الکالحهٔ

---

(۱). همه نسخه بدلها بجز تب و اله.
(۲). تب، مج، وز: زبر، دب، آج، لب، فق، مب، مر: زور.
(۳). اساس: ندارد، با توجّه به تب افزوده شد.
(۴). مج، آج، لب، فق، مب، مر: زبر.
(۵). اساس که نو نویس است، مزغه، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۶). اساس که نو نویس است: نباشد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۷). تب: باشد. (۱۳– ۱۰– ۸). تب شعر.
(۱۵– ۹). اساس که نو نویس است: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
(۱۱). اساس که نو نویس است: فلا، با توجّه به مج تصحیح شد.
(۱۲). تب: فیمنع.
(۱۴). تب: لرضع.

فاستغن باليأس و كن ذا غنى«۱» مغتبطّا بالصّفقة الرّابحة

الزّهد عزّ و التّقى سودد و رغبة النّفس لها فاضحة

من يكن الدّنيا به برّة فانّها يوما له ذابحة
و لمحمود الوراق«۲»:

للنّاس مال ولى مالان مالهما اذا تحارس اهل المال حرّاس

مالى الرّضا بالّذى اصبحت املكه و مالى اليأس ممّا يملك النّاس
و للشّافعى«۳»:

امتّ مطامعى فأرحت نفسى فانّ النّفس ما طمعت تهون

و احييت القنوع و كان ميتا و فى احيائه عرض مصون

اذا طمع احلّ بقلب عبد علته مذلّة و علاه هون
و اينكه معنى بسيار گفته‌اند. و امير المؤمنين«۴»- عليه السلام- نكو«۵» گفته است:
اليأس حر و الرجاء عبد
، نوميدى آزاد است و اميد بنده.
وَ ما تُنفِقُوا مِن خَيرٍ، «ما» مجازات راست«۶»، براى آن «فا» در جوابش آمد، و آنچه نفقه كنى از خير، يعنى مال [۳۶۹- ر] . فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلِيمٌ، خداى به آن«۷» عالم است تا بر آن جزا دهد به حسب استحقاق.
الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَموالَهُم بِاللَّيلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِيَةً«۸»، مجاهد روايت كند از عبد اللّه عبّاس كه او گفت: آيت در«۹» امير المؤمنين على [عليه السلام]
«۱۰» آمد كه او چهار درم داشت: يكى به شب بداد«۱۱» و يكى به روز، و يكى پنهان و يكى آشكارا، [خداى تعالى اينكه آيت فرستاد و از او باز گفت كه: آنان كه مالهاى خود نفقت كنند

---

(۱). تب: ذاغنا. [.....]

(۲). تب: لمحمود ورّاق شعر.

(۳). اساس رحمه الله، كه با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها زايد مى‌نمايد، تب: قال الشافعى شعر.

(۴). تب علی.

(۵). تب: نیز، آج، لب: نیکو.

(۶). مج: مجازات است.

(۷). مج، وز: خدای تعالی بدان.

(۸). مج، آج، لب، فق، مب، مر الایة.

(۹). تب شأن.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). اساس که نو نویس است: صدقه کرد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

به شب و روز پنهان و آشکارا]

«۱»، حالت مرد«۲» اینکه دو حال باشد: از«۳» سرّ و علانیه، و وقت اینکه دو باشد که مردم در او بود از شب و روز، حق تعالی باز گفت که: او بر«۴» اینکه دو حال خود و در اینکه دو وقت از اینکه خیر خالی نیست، لا جرم به عاجل اینکه ثنا بستند، و به آجل«۵»: فَلَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم، و او به امثال اینکه«۶»، آیات متضمن به مدح و ثنا بسیار دارد.

ابو اسحاق روایت کرد از یزید بن رومان که گفت: ما نزل فی احد من القرآن ما نزل فی علیّ بن ابی طالب«۷»، از قرآن آنچه در حقّ امیر المؤمنین علی«۸» آمد در حقّ هیچ کس نیامد. و بدان منگر که درم به عدد چهار بود که او داد، که حق تعالی آن را مالها خواند برای آن که از سر اخلاص و صفای عقیدت بود، برای اینکه رسول- علیه السلام- گفت:

سبق درهم مائة الف درهم

[گفت]

«۹»: یک درم باشد«۱۰» که سابق [بود]

«۱۱» صد هزار درم را. گفتند: یا رسول اللّه؟ و آن کدام درم باشد که یکی از او صد هزار را سابق بود! گفت: مردی دو درم دارد، یکی بهتر بگزیند و برای خدا بدهد، و مردی مال بسیار دارد از عرض«۱۲» آن مال صد هزار درم بدهد، آن یک درم او بهتر باشد که صد هزار درم«۱۳» اینکه.

إبن [جبیر]

«۱۴» روایت کند«۱۵» از ضحّاک که اصحاب صفّه را حاجتی ماسّ پیدا شد. عبد الرّحمن عوف مالی بسیار بیاورد«۱۶» و برایشان صرف کرد، و [در شب]

«۱۷»

---

(۱). اساس، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آج، لب، فق، مب، مر بر.

(۳). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد.

(۴). اساس که نو نویس است: در، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۵). آج، لب آن.

(۶). همه نسخه بدلها بجز تب، دب امثال.

(۷). همه نسخه بدلها گفت.

(۸). همه نسخه بدلها بجز دب علیه السلام. (۱۷- ۱۱- ۹). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز تب: بود.

(۱۲). آج: عوض.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز دب: ندارد.

(۱۴). اساس: ندارد، تب: إبن جویبر، دب، آج: إبن جویر، لب، فق، مب، مر: إبن جوهر، با توجه به مج و وز افزوده شد.

(۱۵). اساس که نو نویس است: روایت است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۶). مج: بر آورد.

امیر المؤمنین علی بیامد و ایشان را وسقی خرما آورد- و وسقی شصت صاع بود«۱»- دوست‌ترین اینکه دو صدقه بنزدیک خدای تعالی صدقه امیر المؤمنین علی بود، و در باب او اینکه آیت آمد که: الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُم«۲»- الایۀ.

و بعضی دگر مفسران گفتند: آیت در حقّ مرابطان آمد که اسبان«۳» در راه خدای و جهاد کفّار باز بستند و برایشان نفقه می‌کردند به شب و روز پنهان و آشکارا.

عبد اللّه بن عریب روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: شیطان گرد سرایی نگردد که در آن جا اسبی تازی [بسته] «۴» بود«۵».

و از ابو ذر غفاریّ روایت کردند که«۶»: روزی اسبی چند دید نکو، گفت:

خداوندان اینکه اسبان آنانند که خدای تعالی در حقّ ایشان گفت: الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُم بِاللَّیلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً.

عبد اللّه الصّنعانیّ روایت کند«۷» از عبد اللّه عبّاس که او گفت: الایۀ نزلت فی علف الخیل، آیت در باب علف اسبان فرود آمد«۸».

ابو شریح روایت کند«۹» از ابو الفقیه که او گفت: هر [کس]

«۱۰» که«۱۱» اسبی در ره خدای [تعالی]

«۱۲» باز بندد، به هر موی که از آن اسب بیفتد«۱۳»، حق تعالی او را حسنه‌ای«۱۴» بنویسد. و ابو هریره هر کجا اسبی فربه بدیدی، اینکه آیت بخواندی، و چون اسبی لاغر دیدی نخواندی«۱۵».

اسماء بنت یزید روایت کند که رسول- علیه السلام- گفت: هر که او اسبی در ره خدای«۱۶» باز بندد و بر او نفقت کند احتساب را سیری و گرسنگی و سیرابی و تشنگی و بول و روث آن است روز قیامت در ترازوی او بود، و معنی آن است که: به

(۵- ۱). همه نسخه بدلها: باشد.

(۲). همه نسخه بدلها باللّیل سرّا و علانیۀ.

(۳). آج، لب، فق، مر: که ایشان، مب: که ایشان اسبان. [.....]

(۱۲- ۱۰- ۴). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
(۱۱- ۶). اساس با خطی متفاوت از متن و در بالای کلمه افزوده: رسول.
(۹- ۷). همه نسخه بدلها: کرد.
(۸). تب او.
(۱۳). مج، وز: بیوفتد.
(۱۴). مج، وز، آج، لب، فق، مب: حسنه.
(۱۵). مج، وز، آج، لب، فق: نبخواندی، مر: نگفتی.
(۱۶). تب عزّ و علا، دیگر نسخه بدلها تعالی.

صفحه : ۹۷

هر حالتی از حالات آن اسب خدای تعالی منفقش را صدقه‌ای«۱» می‌نویسد.

مکحول روایت کرد که«۲» رسول- علیه السلام«۳»- گفت: آن کس که بر اسب جهاد نفقت کند، همچنان [۳۶۹- پ] بود که دست به صدقه گشاده.

فَلَهُم أَجرُهُم، اخفش گفت: چون اسم موصول را صله [ای که آید]
«۴» به فعل آید در خبر مبتدا «فا» در آید، برای آن که کلام متضمّن شرط باشد، و تقدیر چنین بود که:
من انفق فلهم اجرهم. و «اجر» برای آن گفت تا بدانند که رنج ایشان ضایع نیست.

و عِندَ رَبِّهِم برای آن گفت: تا بدانند که فایت نیست. وَ لا- خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا- هُم یَحزَنُونَ برای آن گفت تا واثق«۵» باشند بر آن«۶» که ایشان را ثواب خواهد بودن و عقاب نخواهد بودن، از مضرّت عقاب«۷» ایمن باشند اینکه جا خایف باشند که: إِنّا نَخافُ مِن رَبِّنا«۸» و: یَخافُونَ یَوماً«۹» تا آن جا ایمن باشند که: فَوَقاهُمُ اللّهُ شَرَّ ذلِکَ الیَومِ«۱۰» و اینکه جا حزین باشند که دانند که:
ان الله یحب کل قلب حزین
، و: إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الفَرِحِینَ«۱۱»، تا آن جا نباشند که: وَ لا هُم یَحزَنُونَ.

و قول آنان که گفتند: آیت در باب اسب«۱۲» مجاهدان آمد هم به امیر المؤمنین علی لا یقتر است، برای آن که آن مقاسات و مکابدت که در ره خدای او کرد کس نکرد، [و]
«۱۳» اگر اسب مجاهد«۱۴» را برسد، مرد مجاهد«۱۵» را بهتر رسد«۱۶»، و اگر آنچه به چهار پای دهند اینکه موقع دارد آن واقع‌تر باشد که به مؤمنی دهند- و اللّه اعلم [بمراده]
«۱۷».

---

(۱). اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر: صدقه.
(۲). همه نسخه بدلها: از.
(۳). همه نسخه بدلها که او.
(۴). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
(۵). تب و استوار، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا استوار و واثق.

(۶). همه نسخه بدلها: به آن. [.....]

(۷). دب: عذاب.

(۸). سوره دهر (۷۶) آیه ۱۰.

(۹). سوره نور (۲۴) آیه ۳۷.

(۱۰). سوره دهر (۷۶) آیه ۱۱.

(۱۱). سوره قصص (۲۸) آیه ۷۶.

(۱۲). تب: اسبان.

(۱۳). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۴). همه نسخه بدلها بجز تب: مجاهدان.

(۱۵). آج، لب، فق، مب، مر آن.

(۱۶). اساس که نو نویس است: چون نرسد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۷). اساس که نو نویس است، ندارد، با توجه به تب و مج افزوده شد.

صفحه : ۹۸

[قوله تعالی]

«۱»:

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۷۵ تا ۲۸۱]

[اشاره]

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبا لا يَقُومُونَ إِلّاَ كَما يَقُومُ الَّذِی يَتَخَبَّطُهُ الشَّيطانُ مِنَ المَسِّ ذلِكَ بِأَنَّهُم قالُوا إِنَّمَا البَيعُ مِثلُ الرِّبا وَ أَحَلَّ اللّهُ البَيعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا فَمَن جاءَهُ مَوعِظَةٌ مِن رَبِّهِ فَانتَهی فَلَهُ ما سَلَفَ وَ أَمرُهُ إِلَی اللّهِ وَ مَن عادَ فَأُولئِكَ أَصحابُ النّارِ هُم فِيها خالِدُونَ (۲۷۵) يَمحَقُ اللّهُ الرِّبا وَ يُربِي الصَّدَقاتِ وَ اللّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ كَفّارٍ أَثِيمٍ (۲۷۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ لَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم وَ لا خَوفٌ عَلَيهِم وَ لا هُم يَحزَنُونَ (۲۷۷) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِيَ مِنَ الرِّبا إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ (۲۷۸) فَإِن لَم تَفعَلُوا فَأذَنُوا بِحَربٍ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِن تُبتُم فَلَكُم رُؤُسُ أَموالِكُم لا تَظلِمُونَ وَ لا تُظلَمُونَ (۲۷۹) وَ إِن كانَ ذُو عُسرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلی مَيسَرَةٍ وَ أَن تَصَدَّقُوا خَيرٌ لَكُم إِن كُنتُم تَعلَمُونَ (۲۸۰) وَ اتَّقُوا يَوماً تُرجَعُونَ فِيهِ إِلَی اللّهِ ثُمَّ تُوَفّی كُلُّ نَفسٍ ما كَسَبَت وَ هُم لا يُظلَمُونَ (۲۸۱)

[ترجمه]

آنان که خورند«۲» ربا را بر نخیزند مگر چنان که برخیزد آن کس بزده باشد«۳» او را دیو از دیوانگی، آن به آن باشد«۴» که ایشان گفتند«۵» فروختن چون ربا باشد، و حلال کرد خدا فروختن«۶» و حرام کرد ربا«۷»، هر که«۸» آید بدو پندی از پروردگارش باز ایستد او را بود آنچه گذشت«۹» و کار وی با خداست، و هر که با سر آن شود«۱۰» ایشان اهل دوزخ‌اند در آن جاودانه«۱۱» باشند.

ببرد خدای ربا [را]

«۱۲» و بپرورد«۱۳» صدقه‌ها را، و خدای دوست ندارد هر کافری«۱۴» بزهکار را.

آنان که ایمان آورند«۱۵» و کارهای نیکو کنند«۱۶» و به پای دارند«۱۷» نماز [را]

«۱۸» و بدهند«۱۹» زکات ایشان را بود مزد [ایشان]

«۲۰» نزدیک خدای ایشان، و نه ترسی بود بر ایشان و نه [ایشان]

«۲۱» اندوهگن«۲۲» شوند.

ای آنان که بگرویده‌ای بترسید از خدا و رها کنید آنچه بماند از ربا اگر«۲۳» ایمان دارید.

---

(۱). اساس که نو نویس است، ندارد، با توجّه به تب و مج افزوده شد.

(۲). تب، آج، لب، فق: می‌خورند.

(۳). آج، لب، فق: آن که ناقص عقل گرداند. [.....]

(۴). تب، مج، وز: است.

(۵). تب، به حقیقت که.

(۶). تب را.

(۷). تب: به سود دادن را.

(۸). تب: پس هر که.

(۹). تب: بگذشت.

(۱۰). اساس که نو نویس است: هر که باز گردد: با توجّه به تب، مج، وز تصحیح شد.

(۱۱). تب: جاوید، مج، وز: همیشه، آج، لب، فق: جاودانه. (۲۱- ۲۰- ۱۸- ۱۲). اساس: ندارد، با توجه به تب، مج افزوده شد.

(۱۳). اساس که نو نویس است: بیفزاید، با توجه به تب، مج، وز تصحیح شد.

(۱۴). آج، لب، فق: ناگرویده.

(۱۵). تب، مج، وز: آوردند.

(۱۶). مج: آج، لب، فق: کردند.

(۱۷). مج: به پای داشتند. [.....]

(۱۹). آج، لب، فق: دادند.

(۲۲). مج، وز، آج، لب: اندوهگین.

(۲۳). تب شما.

صفحه : ۹۹

اگر نکنید بدانی«۱» به کارزاری از خدا و رسولش، و اگر توبه کنید شما راست سرمایه«۲» شما، ستم نکنید [شما]

«۳» و بر شما ستم نکنند«۴».

و اگر باشد درویشی«۵»، مهلت دهید تا به دست فراخی«۶» و اگر صدقه کنید«۷» بهتر بود شما را اگر دانید«۸».

و بترسید از روزی که شما را باز برند در او«۹» با خدای، پس تمام بدهند«۱۰» هر تنی را آنچه کرده باشد، و برایشان ستم

نکنند«۱۱».

قوله: الَّذِينَ يَأكُلُونَ الرِّبا«۱۲»، حق تعالى گفت: آنان كه ربا خورند. و «ربا» در لغت عرب زيادت بود، قال اللّه تعالى: وَ ما آتَيتُم مِن رِباً لِيَربُوَا فِي أَموالِ النّاسِ فَلا يَربُوا عِندَ اللّه«۱۳»، اى لا يزيد، و قال عزّ من قائل: فَإِذا أَنزَلنا عَلَيهَا الماءَ اهتَزَّت وَ رَبَت«۱۴»، اى ارتفعت و انتفخت، و آن نيز از روى ظاهر زيادتى باشد و در شرع هم زيادت باشد جز كه زيادت بر رأس المال را ربا خوانند و هر«۱۵» زيادات«۱۶» را ربا نخوانند، و اينكه از اسماء مخصوصه باشد كالصّوم و الحج.

بدان كه خلافى نيست از«۱۷» ميان اهل اسلام در تحريم ربا، و صادق-

---

(۱). آج، لب، فق: دانا شويد.

(۲). آج، لب، فق: اصل سرمايه مالهاى.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به تب، مج، وز افزوده شد.

(۴). آج، لب، فق: و ستم مكنيد برايشان.

(۵). تب: باشد خداوند درويشى، آج، لب، فق: خداوند تنگ دستى.

(۶). تب: فراخ دستى، آج، لب، فق: هنگام توانگرى.

(۷). تب: صدقه دهيد.

(۸). تب: كه دانيد.

(۹). تب: شما را با او برند.

(۱۰). آج، لب، فق: تمام داده شود.

(۱۱). اساس كه نو نويس است: و ايشان نشوند ستم كرده، با توجّه به تب مج، وز، تصحيح شد. [.....]

(۱۲). مج، وز، دب: الرّبا.

(۱۳). سوره روم (۳۰) آيه ۳۹.

(۱۴). سوره حج (۲۲) آيه ۵، سوره فصّلت (۴۱) آيه ۳۹.

(۱۵). تب، دب، آج، لب، فق، دگر.

(۱۶). تب، دب: زيادت.

(۱۷). همه نسخه بدلها: ندارد.

صفحه : ۱۰۰

عليه السلام- گفت: يك درم ربا بنزديك خداى تعالى عظيمتر است از هفتاد بار زنا كردن همه با محرم خود از مادر و خواهر، و آنچه از آن حاصل شود حرام باشد و رد«۱» بايد كردن«۲» با خداوندش، اگر خداوندش را نشناسد [به]

«۳» صدقه بدهد براى او، و چون خداوندش را«۴» شناسد و مال ندارد كه به او دهد، يا «۵» حلالى بخواهد«۶» از او اگر حلالش كند يا مصالحت كند با او بر چيزى.

و ربا نباشد ميان پدر و فرزند و«۷» ميان بنده و خداوند، و نه از ميان زن و شوهر«۸»، و نه از ميان مسلمان«۹» و اهل حرب، براى آن كه مال ايشان غنيمت است«۱۰»، و از ميان مسلمان«۱۱» و اهل ذمّت ربا باشد براى آن كه مال ايشان غنيمت نيست.

و ربا نباشد الّا در مكيلات و موزونات بنزديك ما و«۱۲» ابو حنيفه و اصحابش و اهل عراق، و مذهب شافعى و اهل حجاز آن

است که: ربا نباشد الّا در اثمان از زر و سیم، و در مأکول و مشروب. و«۱۳» مذهب مالك آن است که: ربا در آن باشد که قوت را شاید و به قوت بخورند، و در اثمان ربا نگویند«۱۴».

و آنچه مکیل یا موزون باشد بیع«۱۵» آن درست نباشد چون جنس یکی بود«۱۶» الّا مثلا بمثل«۱۷» یدا بید. و تفاضل در او ربا بود و حرام باشد، مثال او چنان که دیناری به دیناری و درمی به درمی، و چهار یکی«۱۸» گندم با«۱۹» چهار یکی«۲۰» گندم یا به جو، برای آن که جو و گندم در اینکه باب چون یك جنس باشد و جز بنقد نشاید و بنسیه«۲۱» روا

(۲- ۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: و واجب است رد کردن، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). اساس که نو نویس است: و اگر او را، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). دب: باید که.

(۶). مج، وز: تا حلالی نخواهد.

(۷). تب، آج، لب، فق، مب از.

(۸). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: شوی.

(۹). تب: مسلمانان. [.....]

(۱۰). همه نسخه بدلها: باشد.

(۱۱). تب، دب، آج، لب، فق: مسلمانان.

(۱۲). تب، مج، وز، فق، مب بنزدیك.

(۱۳). آج، لب، فق، مب، مر در.

(۱۴). تب، دب: نگوید.

(۱۵). دب از.

(۱۶). دب: باشد.

(۱۷). اساس که نو نویس است با خطی متفاوت از متن و، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۲۰- ۱۸). تب: چاریکی.

(۱۹). تب، مج، وز: به.

(۲۱). اساس که نو نویس است: نسبه، با توجّه به تب، مج، وز، دب تصحیح شد.

صفحه : ۱۰۱

نبود، و تفاضل در او روا نبود لا نقدا و لا نسیئة.

و چون جنس مختلف شود تفاضل روا بود، چنان که دو«۱» درم نقره به دیناری، یا درمی نقره به دو دینار، و لکن چون«۲» بنقد نشاید بنسبه روا نبود، و کیله‌ای گندم به دو کیله«۳» گاورس«۴» یا برنج یا جنسی دیگر که نه گندم یا جو باشد«۵» روا بود بنقد، و بنسیه«۶» روا نبود.

و آنچه کیل و وزن در آن نشود تفاضل در او روا بود، چنان که جامه‌ای به دو جامه و بنده‌ای به دو بنده و اسپی به دو اسپ بنقد، و بنسیه روا نبود«۷»، و اگر هر یکی را علی حدة از آن قیمتی«۸» بکنند و به قیمت بخرند و بفروشند به احتیاط نزدیکتر

باشد.
و بیع گوسپند به گوشت و رطب به خرما روا نبود. بیع نان به گندم روا باشد سر به سر به نقد، و به نسیه روا نبود و تفاضل نشاید در او. و حکم آرد و پست یکی باشد، و حکم شیر و کره و گاو«۹» روغن«۱۰» یکی باشد در آن معنی که بیعش روا نبود جز سر به سر و دست به دست.
و بیع گوشت به گوشت- اگر چه«۱۱» جنس متّفق بود- روا نباشد الّا سر به سر و دست به دست، و چون جنس مختلف شود تفاضل روا بود بنقد، و بنسیه نشاید به هیچ وجه. و جمله مکیلات«۱۲» [۳۷۰- پ]
و موزونات و معدودات را بیع روا نبود به گزاف، و تفاضل در روغنها روا نبود چون اصل از یک جنس باشد، و چون جنس مختلف شود روا بود بنقد.
و انواع خرما بمثابت یک جنس باشد، تفاضل در او روا نبود. و حکم انواع

---

(۱). مج، وز: ده.

(۲). تب، دب، آج: جز.

(۳). آج، لب، فق، مر: کاله. [.....]

(۴). تب: جاورس.

(۵). تب: نه گندم باشد و نه جو باشد.

(۶). اساس که نو نویس است: نسیه، با توجّه به تب، مج، وز، دب تصحیح شد.

(۷). تب در حاشیه افزوده: ظ بود.

(۸). تب، مج، وز، آج، مب، مر: قیمت، لب، فق: قسمت.

(۹). آج، فق: کره گاوو. گاو روغن روغن گاو.

(۱۰). تب: مج، وز: رو کن.

(۱۱). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، با توجّه به تشریح مطلب در جمله‌های بعد «چه» زائد می‌نماید.

(۱۲). مج، وز، دب، لب، فق، مر: و به هیچ وجه مکیلات.

میویز«۱» هم اینکه است«۲» هم«۳» از یک جنس باشد در اینکه باب، و آنچه معدود باشد زیادت در او نشود بیع او متفاضل روا بود، و لکن به شرط آن که نقد باشد، و فروع اینکه و شعبش در کتب فقه مشروح باشد و اینکه قدر کفایت است [اینکه جا] «۴».
حمزه و کسائی ربا خوانند به اماله برای کسره«۵» «را» و باقی قرّاء به تفخیم، و اگر چه لفظ قرآن در اکل است مراد معامله«۶» و بیع و شرا«۷» و تعاطی است و اگر چه آن کس وقت را«۸» نخورد برای آن که مکیل و موزون باشد از مأکولات غرض از او اکل بود، و کذلک الحکم فی اغلب الاثمان.
لا ـ یَقُومُونَ، بر نخیزند، یعنی روز قیامت از گورها الّا چنان که آن کس«۹» بر خیزد که شیطان او را بزده باشد و بیفگنده و در پای گرفته. و اصل «خبط» ضرب باشد و وطئ، و منه خبط الورق من الشّجر للغنم، و فلان یخبط خبط العشواء، ای یطأ. و ناقة خبوط [گویند]

«۱۰» شتری باشد که مردم«۱۱» را لگد زند و در پای گیرد، و قال زهیر:
رایت المنایا خبط عشواء من تصب تمته و من تخطئ یعمّر فیهرم
مِنَ المَسِّ، از دیوانگی، یقال: مسّ الرّجل و الس«۱۲» فهو ممسوس و مألوس اذا جنّ. و اصل کلمت از «مسّ» باشد که لمس دست بود، برای آن که ایشان اعتقاد چنان کردند که دیوانه را«۱۳» دیو بزند و به دست گیرد.
قتاده گفت معنی آیت آن است که: آکل«۱۴» ربا فردا«۱۵» قیامت دیوانه بر خیزد از گور.

---

(۱). تب، آج، لب، فق، مب، مر: مویز، مج، وز: میوه.

(۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: هم یکی بود چون، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). اساس: همه، با توجّه به تب، مج، وز تصحیح شد.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). تب: کسر. [.....]

(۶). تب: ندارد، دب است.

(۷). تب: شری.

(۸). آج: وقتی آن را.

(۹). دب که.

(۱۰). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). تب: گویند شتری که لگد زند و مردم.

(۱۲). تب: ظاواملس.

(۱۳). اساس که نو نویس است: که مرد را، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). تب: اهل.

(۱۵). همه نسخه بدلها: فرادی.

ابو سعید خدریّ روایت کند«۱» در حدیث معراج که رسول- علیه السلام- گفت:
شب معراج که مرا به آسمان بردند جماعتی را دیدم شکمهایشان«۲» بر آماهیده«۳»، هر شکمی چند خانه بزرگ بر رهگذر آل فرعون افتاده، و آل فرعون را«۴» هر بامداد و شبانگاه بر دوزخ عرضه [می]
«۵» کنند چنان که حق تعالی گفت: النّارُ یُعرَضُونَ عَلَیها غُدُوًّا وَ عَشِیًّا«۶».
ایشان می‌آمدند بمانند شتران مست مهار گسسته، هیچ سنگی و کلوخی و درختی پیش نیامدی و الّا ایشان پای بر آن نهادندی [و]
«۷» پست کردندی. چون به ایشان رسیدندی، ایشان خواستندی که از راه ایشان«۸» برخیزند چندان که جهد کردندی نتوانستندی، و هر گه که برخاستندی«۹» [با جای]
«۱۰» افتادندی تا ایشان در آمدندی و اینکه قوم را در پای گرفتندی و پست کردندی، در آمدن و شدن همچنین می‌کردندی و آل فرعون می گفتند: اللّهم لا- تقم الساعهٔ ابدا، بار خدایا قیامت بر مینگیز هرگز، من گفتم«۱۱»: یا جبریل؟ اینکه افتادگان

کیند«۱۲»! گفت: [اینان]

«۱۳» آنانند که در دنیا ربا خوردندی.

لا یَقُومُونَ إِلّا کَما یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیطانُ مِنَ المَسِّ، گفتم آل فرعون چرا می‌گویند: «اللّهم لا تقم الساعهٔ ابدا»! گفت: برای آن که خدای تعالی ایشان را وعده چنین داد که«۱۴»: یَومَ تَقُومُ السّاعَةُ أَدخِلُوا آلَ فِرعَونَ أَشَدَّ العَذابِ«۱۵».

ابو هریره روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: شب معراج که مرا به آسمان بردند جماعتی را دیدم با شکمهای بزرگ پر از ماران چنان که از بیرون شکم

---

(۱). اساس که نو نویس است: گفت: با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). تب: شکمها دریده.

(۳). مج، وز، آج، لب، مب، مر: بر آماسیده.

(۴). تب دیدم. [.....]

(۷- ۵). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۴۶.

(۸). اساس که نو نویس است: از جای، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). اساس، تب، لب، دب، مب، مر: برخواستندی، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). تب: محمّد گفت.

(۱۲). همه نسخه بدلها: که‌اند.

(۱۳- ۱۰). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۴). آج، لب: وعده داده است چنین که.

(۱۵). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۴۶.

صفحه : ۱۰۴

ایشان می‌شایست دیدن آنچه در اندرون بود، و آن ماران احشاء شکم ایشان می‌خوردند. من گفتم: یا «۱» جبریل؟ اینان کنید«۲»! گفت: هؤلاء آکلهٔ الرّبا، اینان ربا خوارانند.

ذلِکَ بِأَنَّهُم قالُوا إِنَّمَا البَیعُ مِثلُ الرِّبا. حق تعالی باز نمود که: اینکه برای آن است که ایشان ربا حلال داشتند و گفتند: بیع همچون رباست [۳۷۱- ر]

که در اینکه جا سود است و در آن سود است، چیزی به دیناری بخریم و به دو بفروشیم رواست، چرا روا نیست که دیناری بدهم و دو بستانیم، و اگر چه متاعی در میان نیست؟ حق تعالی رد کرد برایشان و گفت: اینکه تحلیل و تحریم به مصالح تعلّق دارد، و شما مصالح و عواقب امور نشناسید«۳»، خدای تعالی بیع حلال کرده است و ربا حرام، برای آن که در اینکه مصلحت است و در آن مفسده از وجهی که شما ندانید«۴».

بعضی دگر گفتند: مراد آن است که اهل جاهلیّت چون ایشان را بر کسی دینی بودی و آن کس نداشتی، بیامدی و گفتی: مرا مهلتی بده تا [در]

«۵» مال زیادت کنم، چنین کردندی. چون رسول- علیه السلام- بیامد و«۶» گفت: اینکه نشاید کردن«۷»، گفتند [اگر]

«۸»: متاعی به او فروشیم«۹» تا مدّتی به بهایی که کم از آن ارزد روا بود!
گفت: بلی. گفتند: پس بیع هم رباست«۱۰»، چون اینکه رواست«۱۱» آن نیز روا بود. خدای تعالی بر ایشان رد کرد که اینکه نه کاری است که مقائیس را در او راه«۱۲» بود، بیع برای آن حلال است که من حلال کردم، و ربا برای آن حرام است که من حرام کردم.
فَمَن جاءَهُ مَوعِظَةٌ مِن رَبِّهِ فَانتَهی، هر که [را]
«۱۳» موعظتی و پندی و تذکیری به او آید از خدای تعالی، و او باز ایستد از آن، فَلَهُ ما سَلَفَ، آنچه گذشته باشد خدای تعالی او را عفو کند، یعنی هر که«۱۴» توبه کند، خدای تعالی اسقاط عقاب کند از او و

---

(۱). همه نسخه بدلها: ای.
(۲). تب، دب، آج، لب: که‌اند.
(۳). آج، لب، فق: نشناسی/ نشناسید.
(۴). دب، آج، لب، فق: ندانی/ ندانید.
(۸- ۵). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]
(۶). دب: ندارد.
(۷). همه نسخه بدلها: نشاید.
(۹). تب: متاعی باز فروشم.
(۱۰). تب: ربا باشد.
(۱۱). تب، مج، وز، آج، لب، فق، مر: روا باشد.
(۱۲). همه نسخه بدلها: مجال.
(۱۳). اساس و همه نسخه بدلها بجز تب: ندارد، از تب افزوده شد.
(۱۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: و اگر، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
صفحه : ۱۰۵
گذشته با روی او نیاورد. و برای آن فعل به لفظ تذکیر گفت که نظر به معنی کرد، و تقدیر آن است که: وعظ و«۱» ذکر.
سدّی گفت: مراد به موعظه «قرآن» است، و لفظ قرآن مذکّر«۲» است، و عرب چنین بسیار کند، قال اللّه تعالی: إِلّا مَن رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذلِکَ خَلَقَهُم«۳» ...، اراد الرّحم«۴» او الفضل لا لفظ الرّحمهٔ، و قال الشّاعر«۵»:
ما هذه الصوت. و ذهب الی الصّیحهٔ. و بعضی [دگر]
«۶» گفتند: مراد به «موعظه» نهی است، بیانش قوله تعالی: فَانتَهی فَلَهُ ما سَلَفَ، قبل النّهی و امره الی اللّه بعد النّهی. چون توبه کرد و باز ایستاد«۷» و آنچه از پیش«۸» نهی کرد او راست، و آمرزگار او«۹» خداست، پس نهی کرد«۱۰»، اگر دگر کند کار او به خدای تعلّق دارد«۱۱»، خواهد عفوش کند خواهد عقوبت کند«۱۲». و گفته‌اند: مراد آن است که اگر خواهد توفیقش دهد تا بر توبه بماند، و اگر خواهد خذلان کند«۱۳» تا توبه تباه کند. و گفته‌اند: مراد آن است که کار او با خداست در آنچه امر کند یا نهی کند یا حلال کند یا حرام کند، از اینکه معانی چیزی به بنده تعلّق ندارد، چنان که محمود ورّاق گفت«۱۴»: الی اللّه کلّ الامر فی کلّ خلقه و لیس الی المخلوق شیء من الامر بیانه قوله تعالی: لَیسَ لَکَ مِنَ الأَمرِ شَیءٌ«۱۵»- الایهٔ.

---

(۱). مج، وز: فهو. (۲). مب، مر: مذکور. (۳). سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۹. (۴). اساس که کلمه نو نویس است: الرّحمه، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). تب شعر. (۶). اساس: کلمه در زیر وصّالی رفته است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۷). اساس که کلمه نو نویس است: باز ایستد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). همه نسخه بدلها: آنچه پیش از. (۹). تب: او امروز کار او با، مج، وز، دب: و امر و کار او با. (۱۰). تب، مج، وز: ندارد، دب: پس از نهی. (۱۱). تب: کار او با خدای است. (۱۲). مج، وز، دب، آج، لب، فق او را. (۱۳). همه نسخه بدلها بجز تب او را. (۱۴). تب: محمود ورّاق رحمهٔ اللّه گوید. (۱۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۸، همه نسخه بدلها أَو يَتُوبَ عَلَيهِم أَو يُعَذِّبَهُم صفحه : ۱۰۶

وَ مَن عادَ، و هر که عود کند«۱» و پس از«۲» تحریم و آمدن موعظه با سر ربا دادن و«۳» خوردن شود- مستحلّا له، و حلال دارد آن را ایشان اصحاب و اهل دوزخند و آن جا باشند همیشه، و برای آن، تقدیر استحلال کردیم که در آیت اینکه معنی هست فی قوله تعالی: ذلِكَ بِأَنَّهُم قالُوا إِنَّمَا البَيعُ مِثلُ الرِّبا- چنان که بیانش برفت، و دگر ادلّه عقلی و شرعی که دلیل می‌کند بر انقطاع عقاب فساق اهل صلات. ابو هریره روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: ربا هفتاد باب است، آسانترین بنزدیک خدای تعالی چون نکاح مادر باشد. عبد اللّه مسعود گفت: رسول- علیه السلام- لعنت کرد آن«۴» را که ربا خورد، و آن را که او را دهد تا بخورد، و آن را که نویسد و گواه شود. ابو هریره گفت از رسول- علیه السلام- که: چون خدای تعالی خواهد که شهری هلاک کند، علامتش آن بود که ربا در میان ایشان آشکارا«۵» شود. عبد اللّه مسعود [۳۷۱- پ]

گفت از رسول- علیه السلام- که: ربا اگر چه بسیار بود عاقبت اندک شود، و ذلك قوله تعالی: يَمحَقُ اللّهُ الرِّبا، و اصل المحق النقصان و الاهلاك و اذهاب البركهٔ، و محاق ماه از اینکه جا باشد در شب آخرین ماه که چنان«۶» ناقص شود که نتوان دیدن«۷». عبد اللّه عبّاس گفت: معنی يَمحَقُ اللّهُ الرِّبا، آن است که از سبب ربا، خدای تعالی از زکات و صدقه و قربات و برّ و صله رحم که او کند نپذیرد، مثله قوله تعالی: فَلا يَربُوا عِندَ اللّهِ«۸». وَ يُربِي الصَّدَقاتِ، ای یکثرها یقال: ربا«۹» الشّیء اذا زاد، و اربیته انا ای زدته، مراد آن است که: کار بر عکس آن«۱۰» است که تو به ظاهر می‌بینی یا می‌شناسی، برای

---

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: هر که باز گردد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). تب: ندارد. (۳). تب و ربا. (۴). دب: او. (۵). مب: پیدا. [.....]

(۶). وز: چونان، آج، لب، فق، مب، مر: چون. (۷). مج، وز، فق، مب: بدیدن. (۸). سوره روم (۳۰) آیه ۳۹. (۹). مج، وز الی. (۱۰). آج، لب، مب، مر: اینکه.

صفحه : ۱۰۷

آن که تو در ربا زیاده می‌بینی و در صدقه نقصان، و [کار]

«۱» بر عکس اینکه است، ربا نقصان است به معنی، و اگر چه به ظاهر، زیادت است، و صدقه به معنی، زیادت است و اگر چه به ظاهر، نقصان است، [و]

«۲» رسول- علیه السلام- گفت: لا ینقص مال من صدقهٔ ، هیچ مال به زکات و صدقه بنکاهد. وَ يُربِي الصَّدَقاتِ، خدای تعالی صدقات [بدارد و]

«۳» بپرورد و بیفزاید و به برکت کند«۴»، و ثواب بر آن مضاعف کند. وَ اللّهُ يُضاعِفُ لِمَن يَشاءُ«۵». ابو هریره روایت کند از

رسول- صلی اللّه علیه و آله- که [او]
«۶» گفت: خدای تعالی صدقات نپذیرد و«۷» از آن الّا آن که پاک بود بپذیرد و او [را]
«۸» بستاند از دهنده، و به دست راست بستاند، و اینکه عبارتی باشد از تولّا آن به ذات خود و از کرامت آن، و آن را می‌پرورد چنان که یکی از شما [اسپ]
«۹» کرّه خود را«۱۰» می‌پرورد تا یک لقمه را«۱۱» چندان کند که کوه احد، و تصدیق اینکه در کتاب خدای تعالی هست و در دو آیت، فی قوله: أَ لَم یَعلَمُوا أَنَّ اللّهَ هُوَ یَقبَلُ التَّوبَةَ عَن عِبادِهِ وَ یَأخُذُ الصَّدَقاتِ«۱۲» یَمحَقُ اللّهُ الرِّبا وَ یُربِی الصَّدَقاتِ. یحیی معاذ«۱۳» گفت: هیچ دانه‌ای نشناسم که بر کوههای دنیا بسنجد الّا دانه‌ای که [در]
«۱۴» صدقه باشد. در خبر است که: بنده یک لقمه نان یا یک خرما یا نیم خرما به صدقه بدهد، حق تعالی آن را می‌پرورد و می‌افزاید«۱۵» تا چندان شود که کوه احد. روز قیامت

(۱۴- ۶- ۲- ۱). اساس: کلمه زیر وصّالی رفته است، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). اساس: کلمه زیر وصالی رفته است، با توجه به تب افزوده شد، آج، لب، فق، مب، مر: بدهد و. (۴). همه نسخه بدلها بجز تب: بکند. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۱. (۷). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۸). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. (۹). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). تب: کرّه خود، وز، آج، لب: کرّه خورد را، مب: یکی کرّه است خورد را. (۱۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: تا آن که، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]
(۱۲). سوره توبه (۹) آیه ۱۰۴. (۱۳). تب: یحیی بن معاذ. (۱۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: میفزاید.
صفحه : ۱۰۸
خداوند آن صدقه بنزدیک«۱» ترازو«۲» آید و حساب او بر آرند«۳» و کفّه حسنات او از طاعت سبک باشد، آن مرد فرو ماند. حق تعالی آن صدقه او بیارد«۴» و در کفّه حسناتش نهد، کفّه گران بار شود و بر کفّه سیئات بچربد«۵»، بنده گوید: بار خدایا؟ اینکه طاعت گران چیست که من خویشتن را نمی‌دانم طاعتی چنین«۶»؟ حق تعالی گوید: اینکه آن نیم خرماست که تو فلان روز برای من به صدقه دادی«۷»، من اینکه را برای تو می‌پروردم«۸» تا به وقت درماندگی تو را فریادرس باشد«۹». وَ اللّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ کَفّارٍ أَثِیمٍ، و خدای تعالی دوست ندارد هیچ کافری را به تحریم ربا که مستحل ربا بود. اثیم، ای مأثوم، بزهکاری که مستعمل آن بود [پس]
«۱۰» به استحلال، کافر شود، [و]
«۱۱» به استعمال، مأثوم«۱۲». إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ، قدیم تعالی«۱۳» چون ذکر آنان کرد که ایشان ربا دهند و ربا خورند و حلال دارند و ذکر عقوبت ایشان کرد، در [مطابقه آن و]
«۱۴» مقابله آن ذکر مؤمنان کرد که نماز به پای دارند و زکات مال بدهند، ایشان را مزد و ثواب بود بنزدیک خدای تعالی، و بر ایشان ترس و اندوه نبود [تا آن خیر باشد ایشان را]
«۱۵» و از آن بلیّت ایمن باشند«۱۶». یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِیَ مِنَ الرِّبا إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ، عطا و عکرمه گفتند: آیت در عبّاس عبد المطّلب آمد و عثمان عفان، و آن چنان«۱۷» بود که

---

(۱). دب آن. (۲). تب: ترازوی. (۳). تب: بدارند. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: بیاورد. (۵). تب: بچسبد. (۶). اساس که کلمه

زیر وصالی رفته و مخدوش است: را چنین نمی‌دانم، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). همه نسخه بدلها: بدادی. (۸). همه نسخه بدلها بجز تب، دب، مر: می‌پرورانیدم. (۹). اساس که نو نویس است: تو را به فریاد رسد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۵- ۱۴- ۱۱- ۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). تب گردد قوله تعالی. [.....]

(۱۳). اساس که نو نویس است: حق تعالی، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۶). تب قوله تعالی. (۱۷). همه نسخه بدلها: آن.

صفحه : ۱۰۹

ایشان خرمان بسیار بسلف«۱» خریده بودند، [۳۷۲- ر]

و«۲» چون وقت محلّ در آمد مطالبه کردند، ایشان گفتند: اگر حقّ شما بدهیم چیزی به ما بنماند«۳» و ما بی برگ مانیم، آنچه شما راست نیمه«۴» بستانید و نیمه دیگر مضاعف کنید«۵» تا دگر سال بدهیم، چنین کردند. رسول- علیه السلام- [چون]

«۶» بشنید، نهی کرد، و خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و ایشان آن را انقیاد«۷» کردند و سرمایه بستدند. سدّی گفت: آیت در عبّاس و خالد ولید آمد، و ایشان هر دو انباز بودند، در جاهلیّت ایشان سلف کردندی و ربا دادندی در بنی عمرو بن عمیر«۸»، و ایشان قومی بودند از ثقیف، چون اسلام در آمد«۹»، ایشان را مالی عظیم جمع شده بود«۱۰» بر ایشان خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. رسول- علیه السلام گفت: هر ربایی«۱۱» که در جاهلیّت داده‌اند من وضع کردم، و اوّل ربا که وضع می‌کنم ربای عمّ من است عبّاس عبد المطّلب«۱۲»، و هر خونی که در جاهلیّت کرده‌اند من وضع کردم، و اوّل خونی که وضع می‌کنم خون ربیعة بن الحارث بن عبد المطلب [است]

«۱۳» پسر عمّ من، و او را قبیله هذیل کشته بودند«۱۴». مقاتل گفت: آیت در چهار برادر ثقفی آمد: مسعود و عبد یالیل و حبیب و ربیعه، و ایشان پسران عمرو بن عمیر بن عوف الثّقفیّ بودند، و ایشان از بنو المغیره وام ستدندی و ربا گرفتندی از ایشان. چون [اسلام]

«۱۵» در آمد و رسول- علیه السلام- طایف بستد و با ثقیف صلح کرد و ایشان ایمان آوردند، اینکه چهار برادر نیز ایمان

---

(۱). اساس: سلف، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). همه نسخه بدلها: ندارد. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نماند. (۴). تب، دب، فق: نیمه. (۵). مج، وز، دب، آج، لب: کنی/ کنید. (۶). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجّه به تب افزوده شد. (۷). اساس که نو نویس است: رها، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). دب، آج، لب، فق، مب: بنی عمرو و بنی عمیر. (۹). اساس که نو نویس است: آوردند، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). اساس که نو نویس است: جمع شد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). همه نسخه بدلها: ربا. [.....]

(۱۲). تب، وز، دب: عبّاس بن عبد المطّلب. (۱۵- ۱۳). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۴). همه نسخه بدلها و.

صفحه : ۱۱۰

آوردند. چون وقت محلّ بود مطالبه مال کردند، ایشان گفتند: ما در اسلام ربا ندهیم، و خدای تعالی و پیغامبر- علیه السلام- ربا وضع کرده است از مسلمانان، ما به هیچ حال شقی‌ترین مردمان«۱» نخواهیم بودن به اینکه کار، به حکومت پیش عتّاب بن اسید شدند- و او عامل رسول بود بر مکّه. عتّاب نامه‌ای نوشت بر رسول«۲»- علیه السلام- و اینکه حدیث به فتوی کرد و از

رسول- علیه السلام- بپرسید، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد«۳»، و رسول- علیه السلام- فرمود«۴» تا به او نوشتند که: خدای تعالی وضع می‌فرماید، وضع باید کردن. حق تعالی گفت: ای مؤمنان؟ از خدای بترسید«۵» و از عقاب«۶» او حذر کنید«۷» [و رها کنید]

«۸» آنچه شما را مانده است بر مردمان از ربا اگر مؤمنید. بیان کردیم که از اینکه«۹» فعل که «ذر» و «دع» است، جز مستقبل و امر و نهی نیاید«۱۰»، ماضی نیاید و مصدر نیاید«۱۱» و فاعل و مفعول نیاید. حسن بصری خواند: «ما بقی»، به فتح «قاف» علی فعل، و اینکه لغت طیّ است که ایشان جاریه را جارات گویند و ناصیه را ناصات گویند. و در رضی و بقی، رضی و بقی گویند، قال شاعرهم«۱۲»: لعمرک ما اخشی التصعلک ما بقی علی الإرض قیسیّ یسوق الأباعرا و بعضی اهل معانی گفتند: معنی آن است فی قوله«۱۳»: إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ. ای اذ کنتم مؤمنین، و کذلک فی قوله: وَ أَنتُمُ الأَعلَونَ إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ«۱۴»، ای اذ کنتم، و آنچه ایشان از آن بگریخته‌اند«۱۵» آن لازم نیست، و آن آن است که پنداشتند که اینکه

---

(۱). اساس که نو نویس است: مردم، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). تب، دب: برسول. (۳). همه نسخه بدلها: فرستاد. (۴). تب، مج، وز، دب: بفرمود. (۵). دب، آج، لب، فق: بترسی/ بترسید. (۶). مب، مر: عتاب. (۷). دب، آج، لب، فق: حذر کنی/ حذر کنید. (۸). اساس: ندارد: با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰- ۹). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها: چاپ شعرانی (۲/ ۴۰۱) دو. (۱۱). آج، لب، فق: نیامد. (۱۲). تب شعر. [.....]

(۱۳). تب تعالی. (۱۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۹. (۱۵). اساس که نو نویس است: بگریختند، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۱۱

جا شکّی لازم آید بر گوینده، و شکّ بر او روا نیست- تبارک و تعالی- و اینکه لازم نیست برای آن که یکی از ما گوید: اینکه کار روا مدار اگر مسلمانی و اگر خدای«۱» دانی، غرض او در اینکه حدیث تذکیر خدای باشد او را و حرمت مسلمانی، نه آن که او شاک باشد [۳۷۲- پ]

در اسلام آن کس«۲». فَإِن لَم تَفعَلُوا فَأذَنُوا، ای اعلموا، اگر نکنید و فرمان نبرید بدانید و آگاه باشید«۳»، یعنی اگر نکنی«۴» آنچه شما را گفتند«۵» از رها کردن باقی ربا، فَأذَنُوا، قراءت عامّه قرّاء فَأذَنُوا است به «الف» وصل، من اذن یأذن. و حمزه خواند و عاصم«۶» به روایت ابو بکر: فأذنوا من الایذان، ای اعلموا انفسکم او غیرکم، یقال: اذن الشّیء یأذن اذنا و اذنا اذا سمعه«۷» و علمه، و اذنته ای اعلمته. و اصل کلمه از اذن باشد که گوش است، برای آن که ایذان ایقاع فی الاذن باشد. بِحَربٍ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ، یعنی اگر اینکه، کار نبندید«۸» و از سر استحلال ربا بنروید، آگاه باشید«۹» که شما محارب خدا و رسولید«۱۰»، و خدای و پیغامبر محارب شمااند، یعنی شما به اینکه دلیری و جرات که می‌کنید«۱۱» بر خدای و رسولش با ایشان کالزار«۱۲» می‌کنی. سعید جبیر گفت از عبد اللّه عبّاس که: روز قیامت ربا خوار«۱۳» را گویند: خذ سلاحک للحرب ، سلاح بر گیر تا با خدای کالزار«۱۴» کنی.

---

(۱). تب را. (۲). تب، مب قوله تعالی. (۳). همه نسخه بدلها بجز تب: اگر نکنی و فرمان نبری بدانی و آگاه باشی. (۴). تب: نکنید. (۵). اساس: گفته‌اند، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). وز و کسائی. (۷). اساس که نو نویس است: علمه، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). تب: نبندید (بدون نقطه)، مج، وز، آج، لب، فق، مر: بندی، دب:

نبندی. (۹). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: بنروی، آگاه باشی، دب بِحَربٍ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ (۱۰). مج، وز، دب، آج، لب، مر: رسولی/ رسولید، تب: محارب خدایید و از آن رسول. (۱۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق: می‌کنی/ می‌کنید. [.....]
(۱۴- ۱۲). تب، مج، وز، دب، آج، فق: کار زار. (۱۳). مج، وز، آج، لب، فق، مب: ربا خواران، دب، ربا خواران.

صفحه : ۱۱۲ و البی«۱» روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که او گفت: هر [کس]
«۲» که او اصرار کند بر ربا، بر امام مسلمانان«۳» است که استتابهٔ کند او را [یعنی]
«۴» توبه بر او عرضه«۵» کند، اگر توبه کند«۶» و الّا گردنش بزنند. اهل معانی گفتند: بِحَربٍ مِنَ اللّهِ، حرب خدای با او آتش دوزخ باشد، و حرب رسول به«۷» تیغ جهاد«۸» باشد«۹». وَ إِن تُبتُم فَلَكُم رُؤُسُ أَموالِكُم، و اگر توبه کنی از ربا به هر حال از سرمایه نقصانی نبود شما را، سرمایه شما شما را بود«۱۰». لا تَظلِمُونَ وَ لا تُظلَمُونَ، شما ظلم نکنید«۱۱» بر ایشان به خواستن ناحق، و ایشان نیز نباید که بر شما ظلم کنند و سرمایه‌تان بندهند«۱۲». ابان و مفضّل روایت کنند«۱۳» از عاصم [به]
«۱۴» ضم «تا» ی اوّل و فتح دوم«۱۵»، چنان که فعل اوّل مجهول باشد و دوم«۱۶» مستقیم بر عکس قراءت عامه قرّاء، نه بر شما ظلم کنند و نه شما«۱۷» ظلم کنید. وَ إِن كانَ ذُو عُسرَةٍ، «کان» بر دو وجه باشد: یکی تامّه و یکی ناقصه. معنی«۱۸» تامّه آن بود که در او معنی حدث باشد، چنان که«۱۹» کانت الکاینه و کان کذا اذا وجد، قال الشّاعر«۲۰»:

---

(۱). همه نسخه بدلها: و والبیّ. (۱۴- ۴- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). اساس، دب آن، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۵). تب، دب، مر: عرض. (۶). تب: توبه کرد. (۷). همه نسخه بدلها: ندارد. (۸). تب، آج، لب، فق، مب، مر: و جهاد. (۹). تب قال اللّه تعالی. (۱۰). تب قوله تعالی. (۱۱). دب، آج، لب، فق: مکنی/ مکنید. (۱۲). دب، فق، مب، مر: ندهند، همه نسخه بدلها و. (۱۳). اساس که نو نویس است: کردند، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]
(۱۶- ۱۵). آج، لب، فق، مب، مر: دویم. (۱۷). اساس که نو نویس است نیز، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۱۸). اساس که نو نویس است: کان، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۹). اساس که نو نویس است: چون، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲۰). تب شعر.

صفحه : ۱۱۳

اذا کان الشّتاء فادفئونی فانّ الشّیخ یهدمه الشّتاء ای اذا حدث«۱». و ناقصه آن باشد که در او معنی حدث نبود، بل معنی حدث در خبر بود، چنان که: کان زید منطلقا. وَ إِن كانَ ذُو عُسرَةٍ، ای وجد ذو عسرهٔ، اگر چنان که درویشی باشد، فَنَظِرَةٌ، ای انتظار [او انظار]
«۲». و ابی کعب و عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه مسعود خواندند: و ان کان ذا عسرهٔ، بر تقدیر اضمار اسم، و معنی آن بود که: و ان کان الغریم«۳» ذا عسرهٔ. و ابان بن عثمان خواند: و من کان ذا عسرهٔ، و اعمش خواند: و ان کان معسرا. و «عسرت» درویشی و تنگدستی«۴» باشد. و اعسر الرّجل، درویش شد مرد، و ایسر«۵»، توانگر شد. فَنَظِرَةٌ، «فا» به جواب شرط باز آمد، و اینکه صیغت خبر است و معنی امر، المعنی فانظروه، مهلت دهید او را، و تقدیر کلام اینکه است که: فعلیه نظرهٔ، ای انظار و امهال. و حسن و قتاده و عطاردیّ خواندند: فناظرهٔ، ای منتظرهٔ. و عطاء إبن ابی رباح خواند: فنظرهٔ، ساکنهٔ الظّاء، و آن مصدر باشد، امّا من النّظر [الّذی]
«۶» هو الانتظار، و امّا اسم انظار و امهال باشد«۷». إِلى مَيسَرَةٍ، نافع خواند و عطا و شیبه و حمید و إبن محیصن: میسرهٔ، به ضمّ

«سین». و باقی قرّاء به فتح «سین»، [خواندند]
«۸»، و مجاهد و ابو سراح«۹» خواندند«۱۰»: الی میسره، به ضمّ «سین» و اضافت با «ها» ی ضمیر، یعنی الی غناه و سعته. حق تعالی گفت: اگر درویشی باشد او را مهلت باید دادن [۳۷۳- ر]
تا به

____

(۱). دب: احدث. (۲). اساس: کلمه زیر وصّالی رفته، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). وز: الغرائم. (۴). تب: دست تنگی. (۵). تب، فق الرّجل. (۶). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). تب قوله تعالی. (۸). اساس: ندارد، با توجّه به تب افزوده شد. (۹). تب، آج، فق، مر: ابو سراج. [.....]
(۱۰). تب، مر: خوانند، مج، وز، آج، لب، فق: خواند.

صفحه : ۱۱۴ وقت آن که خدای تعالی بر او فراخ کند و میسر شود او را، و اعمش روایت کرد از عاصم از زر حبیش«۱» از عبد اللّه مسعود که او خواند: فناظروه الی میسوره، و مطالبه غریم با ظهور اعسار او مکروه است. و شافعی گفت حقوق بر دو ضرب«۲» باشد: یکی آن که عوض چیزی باشد که در دست او«۳» آمده باشد از دینی و بهای متاعی و مانند اینکه. اگر [مرد] «۴» دعوی اعسار کند او را گواه باید برای آن که اصل یسار اوست از آنچه داشت چون«۵» دعوی کند که نمانده بر غریم باشد«۶». دوم«۷» آن که: از آن عوضی«۸» بسته نباشد چون مهر و ضمان و آنچه بدین ماند چون دعوی اعسار کند بر صاحب«۹» حق گواه باشد که او مال دارد اگر«۱۰» گواه نبود او سوگند خورد، علی اعساره، برای آن که اصل در حقّ آدمی فقر است و نابودن مال. چون حالت«۱۱» غنی از او معلوم نباشد بر اصل حکم کنند تا آنگه که یسارش معلوم شود. و حسن بصری گفت: قول قول اوّل«۱۲» باشد در دعوی اعسار یا سوگند. و بر«۱۳» غرما آن باشد که مال و یسار او بر او درست کنند به بیّنه. و ابو حنیفه گفت: چون حق بر او درست شود و دعوی اعسار کند حاکم او را باز دارد دو ماه، و از پس او در سرّ تفحّص احوال او بکند«۱۴». اگر درست شود که چیزی ندارد دست از او بدارند، و اگر معلوم شود که چیزی دارد از او بستاند، و بنزدیک ما و«۱۵» شافعی، باز ندارند او را«۱۶»، الّا پس از آن

____

(۱). تب، فق، مر: زر بن حبیش. (۲). اساس که نو نویس است: وجه، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). همه نسخه بدلها حاصل. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). اساس در حاشیه افزوده: غریم. (۶). تب: چون دعوی کند او را گواه باید که مانده نیست، بر او گواه باشد، مج، وز، دب، لب، مر: چون دعوی کند که مانده نیست بر او گواه باشد، مب: چون دعوی کند که بر او مانده نیست، گواه باشند. (۷). مب، مر: دویم. (۸). مب که باید. (۹). مج، وز و. (۱۰). مب: چون. (۱۱). تب: حال. (۱۲). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: او. (۱۳). تب: در. [.....]
(۱۴). تب، مب: نکنند. (۱۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق بنزدیک. (۱۶). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: برو حبس نیست، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۱۵ که معلوم شود که دارد و دفع می‌کند. و دلیل بر اینکه، حدیث ابو سعید الخدری که گفت: مردی را در مدینه وام بر آمد«۱» او را پیش رسول آوردند اعسار کرد. رسول- علیه السلام- گفت: غریمان او را: خذوا ما وجدتم و لیس لکم الا ذلک «۲»، آنچه دارد بستانید و جز اینکه نرسد شما را. و نیز ظاهر آیت فَنَظِرَةٌ إِلی مَیسَرَةٍ، و التّقدیر«۳»: فعلیه، ای علی صاحب الحقّ انظاره الی میسرة، بر صاحب حقّ است که او را رها کند، الی ان یوسع اللّه علیه، و اگر نیک مسلمانی کند و نیکو معاملتی

و حقّ صاحب حق بر دارد و به در سرای او برد مستحقّ مزد«۴» و ثواب عظیم شود. سعید جبیر«۵» روایت کرد از عبد اللّه عبّاس از رسول- صلی اللّه علیه و آله- که او گفت که: هر که او حقّ غریمش بر گیرد و به در سرای او برد همه جانوران زمین بر او صلوات«۶» فرستند یعنی او را دعا کنند و همه ماهیان دریا«۷»، و خدای تعالی به هر گامی که بر دارد«۸» برای او در بهشت درختی بنشاند [و گناهانش بیامرزد،]

«۹» و اگر دارد و مطل و مدافعه«۱۰» کند ظالم باشد، لقوله- علیه السلام: مطل الغنی ظلم ، گفت: وام سپوختن«۱۱» مرد. توانگر ظلم باشد، و چون معلوم شود که ندارد و معسر است«۱۲»، صاحب حق او را مهلت دهد و بر او سختی نکند«۱۳». ابو هریره روایت کند از رسول- علیه السلام- که گفت: من انظر معسرا او وضع. له اظله الله تحت ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله «۱۴»، هر که مهلت دهد وام دار«۱۵» درویش. را یا از مال او چیزی وضع کند، خدای تعالی او را سایه کند در زیر سایه عرش آن

---

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: مردی در مدینه وام داشت، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). همه نسخه بدلها گفت. (۳). اساس که نو نویس است: تقدیر، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). اساس که نو نویس است: مزد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). تب: ابو سعید خدری. (۶). مج، وز، دب، فق: صلاة. (۷). تب: دریاه. (۸). تب: و به هر گامی که بر دارد، خدای تعالی. (۹). با توجّه به تب: افزوده شد، دیگر نسخه بدلها: گناهش بیامرزد. (۱۰). تب: و دفع و مطل. (۱۱). وز، دب، آج، لب، فق، مب: سوختن، مر: دوختن. [.....]

(۱۲). همه نسخه بدلها و. (۱۳). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر ثواب باشد. (۱۴). تب، وز، دب، آج، لب، مب، فق، مر گفت. (۱۵). تب، مج، وز و.

روز که سایه نباشد مگر سایه عرش. عبد اللّه عمر روایت کند«۱» که رسول- علیه السلام- گفت: هر که خواهد که دعای او اجابت کنند و غمهایش«۲» کشف کنند باید که بر معسر سختی نکند. حذیفه یمان«۳» روایت کند که، روز قیامت بنده را بیارند او گوید: بار خدایا«۴»؟ در عمر خود خویشتن را عملی صالح نمی‌دانم جز آن که مرا در دنیا مالی دادی، من درویشان را به وام دستگیری کردم«۵»، چون نداشتند که قضا کنند بر ایشان سختی. نکردم. خدای تعالی گوید [۳۷۳- پ]

: من اولیترم که تو را دست گیرم«۶» که. در مانده‌ای فتجاوزوا عن عبدی ، از بنده من در گذاری. ابو مسعود الانصاریّ گفت: گواهی دهم که حذیفه اینکه حدیث از رسول- علیه السلام- شنید. بریده روایت کند از رسول- علیه السلام- که گفت: هر که او وام دار معسر«۷» را. مهلت دهد به هر روزی صدقه بنویسند او را«۸» [و هر که مهلت دهد او را خدای تعالی. او را صدقه بنویسد«۹» هر روزی بمانند آن که او را بر او باشد]

«۱۰» بمانند آن مال که او را بر آن غریم باشد. [من گفتم: ای رسول اللّه اوّل فرمودی به هر روزی صدقه بنویسند او را، دگر باره گفتی بمانند آن که او را بر او باشد«۱۱» هر روز صدقه بنویسند او را! گفت: بلی. اوّل پیش اجل«۱۲» گفتم، دوم پس اجل«۱۳»]

«۱۴» جابر بن عبد اللّه انصاری به در سرای وام داری شد که بر او وامی«۱۵» داشت تا

---

(۱). تب، دب، آج، لب، فق، مر: کرد. (۲). تب، مر: و غمهای او، مج، وز، دب، مر، آج، لب، مب، فق: غمهای او را. (۳). همه نسخه بدلها، بجز دب: حذیفة بن الیمان. (۴). همه نسخه بدلها من. (۵). تب، دب: و من درویشان را دستگیری کردم و آج،

لب، فق، مب، مر: من بر درویشان دستگیری کردم و. (۶). تب: دستگیری کنم. (۷). مج، وز: وام دارد معسر، دب: وام داری معسر، لب، مب: وام دار و معسر. (۸). تب: به هر روزی که مهلت داده باشد، خدای تعالی او را صدقه بنویسد. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: بنویساند. (۱۰). اساس: افتادگی دارد، از وز افزوده شد. [.....]

(۱۱). فق، مب، مر: آن که بر او باشد. (۱۲). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: پیش از اجل. (۱۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: پس از اجل. (۱۴). اساس: افتادگی دارد، از تب افزوده شد. (۱۵). تب: بروی وام.

صفحه : ۱۱۷

تقاضای کند او را. مرد«۱» روی از او پنهان کرد و بیرون نیامد، او برفت و جایی بنشست تا مرد گمان برد که او برفت. آنگه بیرون آمد. جابر او را گفت: چرا روی از. من پنهان می‌کنی و حقّ من نمی‌دهی! گفت: برای آن که شرم می‌دارم و معسرم چیزی ندارم تا از حقّ تو بیرون آیم. گفت: به خدای بر تو که نداری! گفت: به خدای بر من که ندارم«۲». دست در آستین کرد و قباله او برون آورد و پیش او بینداخت و برفت. عبد اللّه جعفر گوید از رسول- علیه السلام- که او گفت: خدای تعالی با وام دار است تا قضای دین کردن«۳» ما دام تا نه در کراهت خدای صرف کرده باشد. عبد اللّه جعفر هر روز خازن و و کیل«۴» خود را گفتی بروی و وامی بستانی برای. ما، که من نخواهم که هیچ شب بخسبم و الّا خدای با من باشد از آن خبر که«۵» از. رسول- علیه السلام- شنیدم. ابو هریره روایت کند که رسول- علیه السلام- گفت: هر که او وامی بستاند و نیّت آن کند که قضا نکند«۶» او دزد باشد. ابو قتاده روایت کرد که جنازه‌ای بیاوردند و بنهادند تا رسول- علیه السلام- بر او. نماز کند. رسول- علیه السلام- صحابه را گفت: بر او نماز کنی که من بر او نماز نمی‌کنم، گفتند: چرا یا رسول اللّه! گفت: برای آن که بر او وام است. ابو قتاده گفت: من ضمان کردم که وام او بگذارم«۷». رسول- علیه السلام- گفت: به تمام و کمال! گفتم: به تمام و کمال. رسول- علیه السلام- بر او نماز کرد. ابو قتاده گفت: وامی که بر او بود هفده یا هژده«۸» درم بود. ابو موسی اشعری روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: هیچ گناهی [نیست]

«۹» عظیمتر بنزدیک خدای تعالی پس از کبایر گناه از آن که مرد بمیرد و بر

---

(۱). تب وام دار. (۲). تب جابر عبد اللّه الانصاری، دب جابر. (۳). تب: تا قضای دین به گردن او باشد. (۴). تب: کیّال. (۵). همه نسخه بدلها، بجز دب من. (۶). همه نسخه بدلها، بجز تب آن را. (۷). وز: بگزارم. (۸). لب: هیژده، مب: هجده. (۹). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. [.....]

صفحه : ۱۱۸

ذمّت«۱» او وامی باشد مردم«۲» را که آن را وجه قضا نبود. انس مالك روایت کرد که رسول- علیه السلام«۳»- گفت: ایاکم و الدین فانه هم باللیل و مذلة بالنهار. و در خبر است که: فردای قیامت دو بنده پیش خدای شوند که یکی را بر یکی حقّی باشد، صاحب حق به وام دارد در آویزد و گوید: [بار خدایا؟ بفرمای تا حقّ من. بدهد. خدای تعالی گوید: که از عهده حقّ او به در آی«۴». گوید:]

«۵» بار خدایا من از عهده حقّ او چگونه برون توانم آمدن«۶»، و آنچه حقّ اوست بر من، ندارم. حق تعالی. گوید: بنده«۷» هیچ ممکن باشد که او را عفو کنی! بنده گوید بار خدایا نکنم که حقّ من باز گرفت. حق تعالی گوید: اکنون با او باش تا حقّ تو بدهد. ایشان ساعتی توقّف کنند. گرمای قیامت در ایشان کار کند و تشنگی بر ایشان غالب شود، حق تعالی بفرماید [۳۷۴- ر] تا حجاب بر دارند از میان آن بنده«۸» و بهشت و منازل و درجات و عرفات بهشت پیدا شود ایشان را و نسیم بهشت بر ایشان

جهد«۹». مرد صاحب حق گوید: بار خدایا؟ اینکه درجات و غرفات و منازل کراست! حق تعالی گوید: بنده‌ای راست که حقّ دارد [بر کسی]

«۱۰» و آن کس از قضای حقّ او عاجز باشد او را عفو کند و حقّ خود به او رها کند. آن بنده گوید: بار خدایا؟ بر من گواه باش که«۱۱» حقّ خود را«۱۲» رها کردم. حق تعالی گوید.«۱۳» تو حقّ خود رها کردی من اولیترم«۱۴» که حقّ خود بر بنده خود رها کنم. درست در«۱۵» دست یکدیگر نهید«۱۶» و به بهشت روید. وَ اتَّقُوا یَوماً تُرجَعُونَ فِیهِ إِلَی اللّهِ، ابو عمرو و یعقوب و سلّام و ابو بحریه«۱۷»

---

(۱). همه نسخه بدلها: در گردن. (۲). همه نسخه بدلها: مردمان را. (۳). همه نسخه بدلها: بجز مر: از رسول- علیه السلام- که. (۴). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب بنده. (۵). اساس: افتادگی دارد، از تب آورده شد. (۶). تب: از عهده حقّ او چگونه به در آیم. (۷). فق را، مب: ای بنده. (۸). تب: اینکه بنده، مج، وز، میان بنده. (۹). همه نسخه بدلها آن. (۱۰). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز تب من. (۱۲). مج: که من خود را حق بر او، دب، آج، لب، فق: به او، مب، مر: بر او. (۱۳). همه نسخه بدلها: چون. (۱۴). مر: اولایم. [.....]

(۱۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر. (۱۶). تب: زنید. (۱۷). اساس، مج، وز: ابو بحر به (بدون نقطه)، تب، مب، مر: ابو بحیره، دب: ابو یحیی.

خواندند«۱»: ترجعون به فتح «تا» و کسر «جیم» اعتبار به قراءت ابیّ و اتّقوا یوما تصیرون فیه الی اللّه، و دیگر قرّاء «ترجعون» خواندند«۲»، علی الفعل المجهول«۳» اعتبارا«۴» به قراءت عبد اللّه مسعود: و اتّقوا یوما تردّون فیه الی اللّه. معنی قراءت اوّل آن است که، حق تعالی گفت: بترسید از روزی که در آن روز با پیش خدا شوید«۵». و قراءت دوم معنی آن است که از خدای بترسی در روزی که در آن روز شما را با پیش خدا برند. و «رجع» هم لازم باشد و هم متعدّی«۶»، و فرق از میان ایشان به مصدر پیدا شود که مصدر لازم «رجوع» باشد و مصدر متعدّی «رجع». و معنی آیت و رجوع و رجع با خدای معنی آن دارد که ایشان را با جایی برند که در آن جای کس را حکمی و امری نباشد جز خدای را- عزّ و جلّ. و امّا معنی رجوع در آیت با آن که ایشان از قبضه قدرت حقّ بیرون نیند«۷»، آن است که: عرب ذهاب را- و اگر چه بر سبیل ابتدا باشد«۸»- رجوع و عود خوانند، چنان که شاعر گفت«۹»: فان تکن الایّام احسن مرّة الیّ فقد عادت لهنّ ذنوب«۱۰» المعنی: فقد ظهرت لهنّ ذنوب، [و اینکه طریقه و]

«۱۱» و کلام در اینکه«۱۲» باب مستقصی برفت. ابو صالح روایت کند از عبد اللّه عبّاس که«۱۳» گفت: چون«۱۴» آیت فرود آمد، جبریل- علیه السلام- گفت، خدای تعالی می‌فرماید که: اینکه آیت«۱۵» بر سر دویست و هشتاد آیت از سورة البقرة بنه. عبد اللّه عبّاس گفت: اینکه آخر آیتی است که از قرآن فرود

---

(۱). تب، مج، وز، دب، مب: خوانند، مر: خوانده‌اند. (۲). تب، مج، وز، دب، فق، مب، مر: خوانند. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر خوانند. (۴). همه نسخه بدلها: اعتبار. (۵). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: با پیش خدای تعالی برند. (۶). همه نسخه بدلها رجع باز آمد و رجع باز آورد. (۷). همه نسخه بدلها: نه‌اند. (۸). همه نسخه بدلها آن را. (۹). تب شعر. (۱۰). اساس که کلمه نو نویس است: ذهوب، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه

بدلها افزوده شد. [.....]

(۱۲). همه نسخه بدلها: در او. (۱۳). همه نسخه بدلها بجز تب، مب: او. (۱۴). تب اینکه. (۱۵). تب را.

صفحه : ۱۲۰

آمد، و به روایت دیگر از او: آن است که آخر آیت از قرآن آیت ربا بود. مفسّران گفتند: چون خدای تعالی اینکه آیت فرستاد که«۱»: إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُم مَیِّتُونَ«۲»، رسول- علیه السلام- گفت: لیت شعری متی یکون ذلک، کاشکی«۳» بدانستمی که چون«۴» خواهد بودن؟ خدای تعالی آیت فرستاد: إِذا جاءَ نَصرُ اللّهِ وَ الفَتحُ«۵». چون اینکه سورت آمد، رسول- علیه السلام- چون اینکه آیت«۶» بخواندی، [پیش تکبیر]

«۷» گفتی: سبحان الله و بحمده استغفر الله و اتوب الیه. گفتند: یا رسول اللّه؟ پیش از اینکه نمی‌گفتی. گفت: نعیت الی نفسی، خبر مرگ من با من رسید«۸»، آنگه بگریست. گفتند: یا رسول اللّه؟ از مرگ می‌بگریی«۹»! و خدای تعالی تو را بیامرزیده است«۱۰» آنچه کرده‌ای و«۱۱» خواهی کردن. رسول- علیه السلام- گفت: هول مطّلع کجاست و تنگی گور و ظلمت لحد و اهوال قیامت! رسول- علیه السلام- پس از نزول اینکه«۱۲» سورت یک سال دیگر بماند، پس از آن خدای«۱۳» آیت فرستاد: لَقَد جاءَکُم رَسُولٌ مِن أَنفُسِکُم- الی آخرها. و رسول- علیه السلام- پس از آن شش ماه بزیست، آنگه به حجّ وداع رفت و در راه [اینکه آیت]

«۱۴» فرود آمد: یَستَفتُونَکَ قُلِ اللّهُ یُفتِیکُم فِی الکَلالَةِ«۱۵». چون باز گشت در منصرف او به غدیر خم رسید، فرود آمد«۱۶»: یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغ ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ«۱۷».

---

(۱). همه نسخه بدلها بجز تب گفت. (۲). سوره زمر (۳۹) آیه ۳۰. (۳). مج، وز: کاشک تا من، تب، کاشکی دانستمی، مب: کاشکی من دانستمی، دیگر نسخه بدلها: کاشکی تا من. (۴). همه نسخه بدلها: که کی. (۵). سوره نصر (۱۱۰) آیه ۱. (۶). همه نسخه بدلها بجز فق، چون قراءت. (۷). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها: با من دادند. (۹). تب، مب: می گویی، مج، وز: نمی گریزی، دب، آج، لب، فق، مر: می گریزی. (۱۰). مج، مر: تو را آمرزنده است. [.....]

(۱۱). مب و آنچه. (۱۲). آج: نزول آیت و، دب، لب، فق، مب، مر: نزول آیت. (۱۳). وز، مب اینکه. (۱۴). اساس ندارد، از تب افزوده شد. (۱۵). سوره مائده (۵) آیه ۱۷۶. (۱۶). مب اینکه آیت قوله تعالی، آج، لب، دب، فق که. (۱۷). سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

صفحه : ۱۲۱

چون پیغام بگزارد«۱»، و قایم مقام فرو داشت- چنان که شرحش بیاید در جای خود- ان شاء اللّه- و هم در آن منزل بود که«۲» آیت آمد: الیَومَ أَکمَلتُ لَکُم دِینَکُم«۳»- الایة. پس از آن هشتاد [و دو]

«۴» روز [۳۷۴- پ]

بر آمد«۵» آیت ربا آمد«۶»، پس از آن اینکه آیت که«۷»: وَ اتَّقُوا یَوماً تُرجَعُونَ فِیهِ إِلَی اللّهِ، و اینکه آخر آیتی است که از قرآن فرود آمد، و رسول- علیه السلام- پس از آن بیست و یک روز بزیست. إبن جریج گفت: نه روز، مقاتل گفت: هفت روز، و فرمان خدای به او رسید روز دوشنبه سیم«۸» ربیع الاوّل وقت زوال سال یازدهم«۹» هجرت. ثُمَّ تُوَفّی کُلُّ نَفسٍ ما کَسَبَت، پس تمام بدهند هر نفسی را آنچه کرده باشد. وَ هُم لا یُظلَمُونَ، و ایشان را هیچ ظلم و نقصان نکنند. قوله تعالی:

[سوره البقرة (۲): آيات ۲۸۲ تا ۲۸۶]

[اشاره]

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا تَدايَنتُم بِدَينٍ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكتُبُوهُ وَ لِيَكتُب بَينَكُم كاتِبٌ بِالعَدلِ وَ لا يَأبَ كاتِبٌ أَن يَكتُبَ كَما عَلَّمَهُ اللّهُ فَليَكتُب وَ ليُملِلِ الَّذِى عَلَيهِ الحَقُّ وَ ليَتَّقِ اللّهَ رَبَّهُ وَ لا يَبخَس مِنهُ شَيئاً فَإِن كانَ الَّذِى عَلَيهِ الحَقُّ سَفِيهاً أَو ضَعِيفاً أَو لا يَستَطِيعُ أَن يُمِلَّ هُوَ فَليُملِل وَلِيُّهُ بِالعَدلِ وَ استَشهِدُوا شَهِيدَينِ مِن رِجالِكُم فَإِن لَم يَكُونا رَجُلَينِ فَرَجُلٌ وَ امرَأَتانِ مِمَّن تَرضَونَ مِنَ الشُّهَداءِ أَن تَضِلَّ إِحداهُما فَتُذَكِّرَ إِحداهُمَا الأُخرى وَ لا يَأبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا وَ لا تَسئَمُوا أَن تَكتُبُوهُ صَغِيراً أَو كَبِيراً إِلى أَجَلِهِ ذلِكُم أَقسَطُ عِندَ اللّهِ وَ أَقوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدنى أَلّا تَرتابُوا إِلّا أَن تَكُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدِيرُونَها بَينَكُم فَلَيسَ عَلَيكُم جُناحٌ أَلّا تَكتُبُوها وَ أَشهِدُوا إِذا تَبايَعتُم وَ لا يُضارَّ كاتِبٌ وَ لا شَهِيدٌ وَ إِن تَفعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُم وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللّهُ وَ اللّهُ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ (۲۸۲) وَ إِن كُنتُم عَلى سَفَرٍ وَ لَم تَجِدُوا كاتِباً فَرِهانٌ مَقبُوضَةٌ فَإِن أَمِنَ بَعضُكُم بَعضاً فَليُؤَدِّ الَّذِى اؤتُمِنَ أَمانَتَهُ وَ ليَتَّقِ اللّهَ رَبَّهُ وَ لا تَكتُمُوا الشَّهادَةَ وَ مَن يَكتُمها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلبُهُ وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸۳) لِلّهِ ما فِى السَّماواتِ وَ ما فِى الأَرضِ وَ إِن تُبدُوا ما فِى أَنفُسِكُم أَو تُخفُوهُ يُحاسِبكُم بِهِ اللّهُ فَيَغفِرُ لِمَن يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشاءُ وَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ (۲۸۴) آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنزِلَ إِلَيهِ مِن رَبِّهِ وَ المُؤمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَينَ أَحَدٍ مِن رُسُلِهِ وَ قالُوا سَمِعنا وَ أَطَعنا غُفرانَكَ رَبَّنا وَ إِلَيكَ المَصِيرُ (۲۸۵) لا يُكَلِّفُ اللّهُ نَفساً إِلّا وُسعَها لَها ما كَسَبَت وَ عَلَيها مَا اكتَسَبَت رَبَّنا لا تُؤاخِذنا إِن نَسِينا أَو أَخطَأنا رَبَّنا وَ لا تَحمِل عَلَينا إِصراً كَما حَمَلتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبلِنا رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ وَ اعفُ عَنّا وَ اغفِر لَنا وَ ارحَمنا أَنتَ مَولانا فَانصُرنا عَلَى القَومِ الكافِرِينَ (۲۸۶) «۱۰»

[ترجمه]

ای آن کسانی که«۱۱» بگرویده‌ای چون

---

(۱). تب، آج، لب، فق، مر: بگـذارد، مب: گذارد. (۲). تب اینکه. (۳). سوره مائده (۵) آیه ۳. (۴). اساس که نو نویس است: نـدارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). اساس که نو نویس است: شـد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). همه نسخه بدلها بجز تب، دب، مر: بر آمد. (۷). تب، دب، آج، لب، فق، مر: آیت آمـد، مج، وز: اینکه آمد. [.....]

(۸). تب: سوم، مـج، وز: سهام. (۹). همه نسخه بدلها از. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز مب: ان لا. (۱۱). تب، مـج، وز، دب: ای آنان که.

صفحه : ۱۲۲ بستانی وامی«۱» تا به وقتی معیّن بنویسی آن را و بایـد که بنویسـد میان شـما دبیری به داسـتان«۲» و سـر باز نزند دبیری از آن که بنویسـد چنان که آموخته باشـد«۳» او را خـدا بنویسـد و املا کنـد آن کس که بر او حقّ باشـد و بپرهیزد«۴» از خدای [خود]

«۵» که پروردگار اوست، و نقصان نکنـد«۶» از آن چیزی«۷»، اگر باشـد آن که بر او حق بود نادان یا کوچک یا نتوانـد«۸» املا کند او، باید که املا کند ولیّش«۹» به داستان«۱۰»، و بر گیری دو گواه از مردان شما، اگر نباشند دو مرد یک مرد«۱۱» و دو زن از آن کسان که بپسندید«۱۲» از گواهان تا چو«۱۳» فراموش کند یکی از ایشان، با یاد«۱۴» دهد یکی از ایشان دیگری را، و باز

نایستند«۱۵» گواهان چون بخوانندشان، و ملال منمایی«۱۶» از آن که بنویسی«۱۷» کوچک یا بزرگ تا به وقتش«۱۸»، آن شما را به دادتر باشد نزدیک خدا و راست‌تر در گواهی و نزدیکتر به آن که شک نکنی«۱۹» مگر که باشد بازرگانی حالی«۲۰» که می‌گردانی میان شما که نباشد بر شما«۲۱» گناهی که ننویسی«۲۲» آن را و گواه برگیرید چون بیع کنی«۲۳» و نباید که زیان کند«۲۴» دبیر«۲۵» و گواه«۲۶»، و اگر کنی، آن فسق است به شما، بترسی از خدا و می‌آموزد شما را خدا، و خدای به همه چیزی داناست.

---

(۱). آج، لب، فق: چون معامله کنید که در آن دینی بود. (۲). کذا در اساس، تب، آج، لب، فق: براستی، مج، وز، دب: براستان. (۳). آج، لب، فق: آموزانید. (۴). تب: و بترس. (۵). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. (۶). مج، وز: مکن. (۷). تب پس. (۸). تب و طاقت ندارد که. (۹). تب: ولی او. (۱۰). تب، آج، لب، فق: براستی، مج، وز: براستان. [.....]
(۱۱). تب، مج، وز، فق: دو مرد، مردی. (۱۲). فق، آج، لب: پسندیده دارید. (۱۳). مج، وز: چون. (۱۴). مج، وز: تا یاد. (۱۵). تب، مج، وز، دب: و نباید که منع کنند، فق: و نباید که نافرمانی کنند. (۱۶). تب: و ملال منمایند، آج، لب، فق: ملول مشوید. (۱۷). تب: بنویسند. (۱۸). تب: به وقت او. (۱۹). تب: شک نکنند، آج، لب، فق: در شک نیفتند. (۲۰). تب: مال. ۲۱. بزه و. (۲۲). آج، لب: که ننویسند. ۲۳. آج، لب، فق: خرید و فروخت کنی. (۲۴). مج: زیان کنند، آج، لب، فق: و باید که گزند رسانیده نشود. [.....]
(۲۵). تب، مج، وز را. ۲۶. تب، فق: و نه گواه.

صفحه : ۱۲۳

و اگر باشی بر سفر«۱» و نیابی دبیر«۲» گروها«۳» گرفته، اگر ایمن باشد بهری از شما بهری«۴»، بدهد آن که او را امین داشته باشند«۵» زنهارش، و گو بترس از خدای خود و پنهان مکنی گواهی، و هر که پنهان کند بزهکار است دل او، و خدای به آنچه می‌کنی داناست. خدا راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است، و اگر آشکار کنی«۶» آنچه در تنهای شماست یا پنهان کنید«۷» شمار کند شما را بدان خدای«۸»، بیامرزد آن را که خواهد و عقوبت کند آن را که خواهد، و خدای بر همه چیز«۹» تواناست. بگروید«۱۰» پیغمبر بدانچه فرو فرستاده‌اند«۱۱» به او از خدایش، و گرویدگان همه گرویدند به خدا و فریشتگانش و کتابهایش و پیغامبرانش، ما جدا نکنیم«۱۲» میان یکی از پیغامبران«۱۳»، گفتند: شنیدیم«۱۴» و فرمان بر داریم آمرزش ده خدای«۱۵» ما و به«۱۶» تو است باز گشتن.

---

(۱). تب: سفری، آج، لب، فق: بر حالت سفر. (۲). تب، مج، وز، آج، لب، فق: نویسنده‌ای. (۳). آج، لب: گروهانی است. (۴). آج، لب، فق را. (۵). آج، لب، فق: ایمن دانسته باشد. (۶). آج، لب، فق: پیدا کنید. (۷). آج، لب آن را. (۸). تب، آج، لب، فق پس. (۹). تب، مج، وز، آج، فق: چیزی. (۱۰). آج، لب، فق: ایمان آورد. (۱۱). آج، لب، فق: فرستاده شد. (۱۲). آج، لب: می‌گویند فرق نمی‌نهیم. [.....]
(۱۳). آج، لب، فق او و. (۱۴). آج، لب، فق: شنودیم فرمای خدای را. (۱۵). آج، لب، فق: بیامرز ما را ای پروردگار ما. (۱۶). آج، لب، فق: و با حکم.

صفحه : ۱۲۴ بر ننهد«۱» خدا هیچ نفس«۲» را مگر توانایی او«۳»، او راست آنچه کرد و بر اوست آنچه کند«۴». خدای ما؟ مگیر ما را اگر فراموش کنیم یا خطا کنیم، خدای ما؟ منه بر ما گرانی چنان که نهادی بر آن کسان که پیش از ما بودند، خدای ما؟

بار منه ما را آنچه توانایی نیست ما را به آن، عفو کن«۵» از ما و بیامرز ما را و ببخشای بر ما، تو خداوند مایی«۶»، یاری دهد ما را بر گروه نا گرویدگان. قوله تعالی: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُم بِدَینٍ- الایة، عبد اللّه عبّاس گفت: چون خدای- جلّ جلاله- ربا حرام کرد«۷» سلّم حلال کرد تا آنان که از آن«۸» باز مانند«۹» ایشان را عوض باشد به از آن که هم مقصود [و]

«۱۰» منفعت حاصل بود و هم مضرّت [و]

«۱۱» معصیت مندفع، گفت: ای گرویدگان«۱۲»؟ إِذا تَدایَنْتُم بِدَینٍ، چون دین دهی«۱۳» یکدیگر را، و تفاعل [از]

«۱۴» میان جماعت باشد، چون: تقابل و تضارب و تمانع و جز آن. إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی، تا به وقتی معیّن، و دان فلان فلانا یدینه دینا اذا اعطاه الدّین فهو دائن، و المعطی مدین و مدیون، و قوله: تَدایَنْتُم، وام و نسیه و سلّم در او داخل باشد و هر حقّی که مؤجّل باشد، و آنچه مؤجّل نباشد آن را «حالّ» خوانند و «عین» خوانند، و برای آن گفت: «بدین»، تا«۱۵» اشتباه نباشد به مجازات، برای آن که اینکه تفاعل اگر مبهم بگذاشتی ملتبس شدی به آن که از «دین» است نه از «دین»، پس قید زد و بیان کرد تا احتمال برخیزد و پیدا شود که از دین است نه از دین- که جزا باشد- و گفته‌اند«۱۶»: بر سبیل تأکید است، چنان که گفت:

---

(۱). تب: بار برنهد. (۲). تب، مج، وز: کس، آج، لب، فق: تنی. (۳). تب، مج، وز: مگر طاقتش. (۴). تب، مج، وز: آنچه اندوخت. (۵). آج، لب: گذران. (۶). آج، لب، فق: تو متولی امور مایی. (۷). تب: بحرام کرد. (۸). آج در بالای کلمه افزوده است: ربا. (۹). همه نسخه بدلها: باز ماندند. (۱۴- ۱۱- ۱۰). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. [.....]

(۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: گرونده‌گان. (۱۳). تب: چون بستانی دینی. (۱۵). همه نسخه بدلها: که. (۱۶). مج، وز پس، تب، دب، آج، لب، فق، مر که.

صفحه : ۱۲۵ وَ لا طائِرٍ یَطِیرُ بِجَناحَیهِ ...«۱»، و قوله: فَسَجَدَ المَلائِکَةُ کُلُّهُم أَجمَعُونَ«۲»، و: تِلکَ عَشَرَةٌ کامِلَةٌ«۳» [۳۷۵- پ]

. فَاکتُبُوهُ، بنویسی آن را که داده باشی اگر قرض باشد و اگر بیع سلّم«۴» برای آن که تا در او شکی و شبهتی و خلافی و جحودی نرود«۵». خلاف کردند در اینکه امر که بر وجوب است یا ندب. مذهب اهل ظاهر آن است که: [بر]

«۶» وجوب است، و اینکه اختیار محمّد جریر طبری است. و مذهب ما و دگر فقها آن است که: [اینکه امر]

«۷» بر سبیل استحباب و ندب«۸» است. آنان«۹» که وجوب گفتند، تمسک کردند به حدیث ابو موسی که روایت کرد از رسول- علیه السلام- که«۱۰» گفت: سه کس را خدای تعالی دعا اجابت نکند. مردی که دینی به کسی دهد و گواه بر نگیرد، و مردی که مالی به سفیهی دهد، و شنیده باشد قول خدای«۱۱» تعالی: وَ لا تُؤتُوا السُّفَهاءَ أَموالَکُمُ«۱۲» فَإِن أَمِنَ بَعضُکُم بَعضاً فَلیُؤَدِّ الَّذِی اؤتُمِنَ أَمانَتَهُ«۱۵» ...، و اینکه قول شعبی است. آنگه حق تعالی بیان آن کتابت«۱۶» بکرد، گفت: وَ لیَکتُب بَینَکُم کاتِبٌ بِالعَدلِ. حسن بصری به کسر «لام» خواند، و اینکه «لام» امر غایب است چون پیش

---

(۱). سوره انعام (۶) آیه ۳۸. (۲). سوره ص (۳۸) آیه ۷۳. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر از.
(۵). همه نسخه بدلها و. (۷- ۶). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها: سنت. (۹). همه نسخه بدلها: و آنان. (۱۰). تب، مج، وز او. (۱۱). اساس که نو نویس است: قوله، مب: که قوله، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۱۲). سوره نساء (۴) آیه ۵. (۱۳). تب: بد خوی، دب، آج، لب، فق، مب: بد خواهد. (۱۴). اساس: ندارد، با توجّه به تب و

دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۳. (۱۶). اساس که نو نویس است: کاتب، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۲۶

او حرفی نباشد و ابتدا خواهی کنی به آن«۱» لا بدّ مکسور باید، و اگر پیش او حرفی بود «واو» یا «فا» یا جز آن، عرب بیشتر بر آنند که تسکین کنند برای تخفیف«۲» را. و معنی آن است که: چون چنین بود کاتبی«۳» عدل باید که«۴» اینکه نوشته«۵» دین از میان داین و مدین«۶» یا بایع و مشتری بنویسد بحقّ و عدل و داستان«۷» چنان که در آن جا حیفی و ظلمی و زیادتی و نقصانی نباشد، و تقدیم و تأخیر اجل نباشد، و چیزی نباشد که حقّ صاحب حقّی از ایشان باطل کند«۸»، چنان که ایشان ندانند. وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْیَکْتُبْ، و نباید که ابا کند نویسنده از آن که بنویسد«۹» چنان که خدای تعالی آموخته باشد او را، برای آن که در عهد رسول- علیه السلام- نویسندگان اندک بودند خصوصا آنان که اینکه دانستند نوشتن. و علما خلاف کردند در آن که اینکه نوشتن بر نویسنده واجب است یا نه«۱۰» [و تحمّل شهادت بر گواه واجب است یا نه. گروهی]

«۱۱» گفتند: واجب است، و اینکه قول مجاهد است و ربیع و مذهب اهل ظاهر. و حسن بصری گفت: واجب بود آن جا که حقّ کسی ضایع خواهد شدن و کسی دگر نبود که بنویسد، امّا چون دگر کس باشد بر او معیّن نبود. و [بر]

«۱۲» مذهب ما و بیشتر فقها واجب نیست«۱۳»، اگر بنویسد متبرّع باشد، و اگر اجرتی خواهد [بر آن]

«۱۴» او را رسد. و ضحّاک گفت: واجب بود، و لکن منسوخ شد بقوله: وَ لا یُضَارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهِیدٌ. سدّی«۱۵» گفت: واجب باشد بر او«۱۶» در حال فراغ.

---

(۱). همه نسخه بدلها: به او. (۲). اساس که نو نویس است: آن حرف، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کاتب. (۴). همه نسخه بدلها: تا. (۵). تب: نبشته. (۶). اساس که کلمه نو نویس است: مدیون، با توجّه به ضبط تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها. (۸). اساس که کلمه نو نویس است: شود، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). تب: نویسد. [.....]

(۱۰). اساس که نو نویس است: نیست، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴- ۱۱). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. (۱۳). همه نسخه بدلها بجز تب و. (۱۵). همه نسخه بدلها: و سدّی. (۱۶). تب و.

صفحه : ۱۲۷

وَ لْیُمْلِلِ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ، و املا کند آن کس که بر او حقّ باشد، یعنی مقرّ مدیون که وام ستده باشد یا سلّم فروخته. و «املا» و «املال» دو لغت‌اند صحیح فصیح، یقال: املی و املّ بمعنی، قال اللّه تعالی: فَهِیَ تُمْلی عَلَیْهِ بُکْرَةً وَ أَصِیلًا«۱». و اصل [۳۷۶- ر]

. «املال»«۲»، اعادة الشّیء مرّة بعد اخری باشد، و الحاح کردن، قال الشّاعر: الا یا دیار الحیّ بالسبعان املّ علیها بالبلی الملوان ای الحّ، و اصل او هم از املال است که ملال انگیختن باشد برای آن که چون یک بار پس از دیگر املا کند ملال انگیزد. آنگه حق تعالی تخویف کرد صاحب کتاب را که املا می‌کند، یعنی مقرّ که بر کاتب املا کند«۳»، گفت: باید«۴» از خدای بترسد و از آنچه حق باشد بر او چیزی نقصان نکند«۵». و اینکه برای آن گفت که آنان که در آن عهد بودند، کتابت و قراءت ندانستند. و «بخس»، نقصان باشد و به دو مفعول تعدّی کند، یقال: بخسه حقّه اذا نقصه. فَإِنْ کانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیهاً، اگر

املا کننـده که مقرّ باشـد به دین، و حق بر ذمّت او باشـد جاهل بود و«۶» املا نداند کردن، اینکه قول مجاهد است. ضـحّاک و سـدّی گفتنـد: مراد به «سـفیه» اینکه جا طفل کوچک است، و اصل «سـفه»، خفّت باشـد، و قال الشّاعر: نخاف ان تسـفه احلامنا فنخمل الدّهر مع الخامل ای تخفّ. أَو ضَعِیفاً، یا پیری خرف. [سدّی]

«۷» و إبن زید گفتند: عاجزی کم عقل«۸». أَو لا یَستَطِیعُ أَن یُمِلَّ هُوَ، یا نتواند که او به نفس خود املا کند از خرسی یا عیبی یا لکنتی یا عجمتی یا زمانتی یا حبسی که نتواند حاضر شدن بنزدیک کاتب«۹».

---

(۱). سوره فرقان (۲۵) آیه ۵. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: املا- (۳). تب: املا می کند. (۴). تب، مج، وز تا، دیگر نسخه بدلها که. (۵). آج و افزون. (۶). همه نسخه بدلها: ندارد. (۷). اساس: کلمه زیر وصالی رفته است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹- ۸). تب قال الله تعالی. [.....]

فَلیُملِل وَلِیُّهُ بِالعَدلِ، باید که ولیّ او و قیّم به کار او و آن که با او اولیتر باشد املا کند به عدل و داسـتان«۱» و راستی. آنگه بیان کرد که به اینکه قناعت نبایـد کردن تا گواه بر گیرد و دو گواه را از جمله مردان که اهل گواهی باشـند«۲». اینکه «سین» طلب راست، کالاسـتفهام و الاستعلام و الاستخبار، ای اطلبوا منهما الشّهادة. مِن رِجالِکُم، یعنی مردان بالغ آزاد که نه کودک باشند و نه بنده، و اینکه مذهب ابو حنیفه است و سفیان و مالک [و شافعی]

«۳» و بیشـتر فقهـا، و مـذهب شـریح و إبن سـیرین آن است که: گـواهی بنـده در دین مقبول باشـد، و«۴» بنزدیـک ما هم چنین باشد«۵»، حریّت شـرط نیست در قبول شـهادت، و انّمـا«۶» آنچه شـرط است ایمـان است و عـدالت. و ابو ثور و عثمـان البتّی و شریح و انس بن مالک و إبن سیرین با ما موافقند«۷» در اینکه، و تمسک فقها باضافه فی قوله: مِن رِجالِکُم، در آنچه آزادی«۸» شرط است معتمـد نیست، برای آن که ایشان نیز با ما مضافند، چنان که حق تعالی گفت: وَ الصّالِحِینَ مِن عِبادِکُم وَ إِمائِکُم«۹». فَإِن لَم یَکُونا رَجُلَینِ، اگر دو مرد نباشـند، یعنی اگر گواه دو مرد نباشـند. و اسم «کان» مضمر است، و تقدیره«۱۰»: فان لم یکن الشّاهدان رجلین فَرَجُلٌ«۱۱»، «فا» برای جزای شـرط«۱۲» آمـد. امّـا رفع «رجـل» محتمـل است چهار وجه را: یکی فلیکم رجل و امراتان، دوّم: فلیشهد رجل و امراتان، سیم«۱۳»: فالشّاهد رجل و امراتان، چهارم: فرجل و امراتان یشهدون«۱۴»، اول اسم «کان» باشد مقدّر، دوم فاعل فعلی محذوف باشد، سیم«۱۵» خبر مبتدای [۳۷۶- پ]

مقدّر باشد، چهارم مبتدا باشد

---

(۱). مج، مب: راستان. (۲). چاپ شعرانی (۲/ ۴۱۱) و استشهدوا شهیدین. (۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسـخه بـدلها افزوده شد. (۴). مب اینکه. (۵). همه نسـخه بدلها بجز تب: است. (۶). تب، دب، فق، مب: امّا. (۷). مب: موافقت کردند. (۸). اساس که نو نویس است: از ما، با توجّه به تب و دیگر نسـخه بدلها تصحیح شد. (۹). سوره نور (۲۴) آیه ۳۲، تب قـال اللّه تعالی. (۱۰). همه نسـخه بدلها: تقدیر اینکه است. (۱۱). آج و امراتان. (۱۲). تب: برای شرط و جزا. (۱۵- ۱۳). تب: سیوم، مج، وز: سهام. (۱۴). تب: تشهدون. [.....]

و خبرش محـذوف. و اجمـاع فقهـاست در آن که: گـواهی زنـان بـا مردان در«۱» دین و مـال«۲» مقبول«۳» باشـد. آنگـه در ما دون«۴» مال خلاف کردند. مالک و اوزاعی و شافعی و ابو عبید«۵» و ابو ثور و احمد حنبل گواهی زنان با مردان الّا در«۶» مال

روا ندارند. و ابو حنیفه و اصحابش و سفیان ثوری گواهی زنان با مردان در همه چیزی روا دارند الّا در حدود و«۷» قصاص. و بنزدیک ما گواهی زنان بر سه ضرب است: ضربی آن که به هیچ حال«۸» نشنوند [سواء]
«۹» اگر مرد با ایشان باشد و اگر نه، و آن در طلاق و رؤیت هلال بود. و ضرب دوم«۱۰» آن که: گواهی ایشان بشنوند«۱۱»، و اگر چه مردان با ایشان نباشند، و آن چیزی بود که به زنان تعلّق دارد و مردان را در آن رایی«۱۲» نبود، چون بکارت و کارهایی«۱۳» که به زنان و اندام زنان تعلّق دارد. و گواهی چهار زن بشنوند در وصیّت و میراث کودک که از مادر جدا شده باشد زنده، و اگر سه زن گواهی دهند گواهی ایشان مقبول بود در نصف و ربع میراث و وصیّت، و اگر دو زن باشند در نیمه، و اگر یکی بود در ربع، و گواهی قابله تنها بشنوند در ربع میراث مستهلّ اعنی کودک زنده. عند عدم مردان باشد اینکه جمله. فامّا ضرب سیم«۱۴» آن بود که: گواهی ایشان«۱۵» با مردان بشنوند، و آن چند جای است: منها الرّجم، که چون سه مرد و دو زن بر کسی گواهی دهند به زنا، و«۱۶» محصن

---

(۱). تب: و مردان با. (۲). اساس که نو نویس است: و عقل، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). تب: دین مال مقتول. (۴). تب، وز: در دون. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ابو عبیده. (۶). تب: بر. (۷). تب: در حد و در. (۸). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: که گواهی: با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). دب: دیم، مب، مر: دویم. (۱۱). تب: نشنوند. (۱۲). همه نسخه بدلها: نظر. (۱۳). تب: کاری. (۱۴). تب، آج، لب: سیوم، مج، وز: سهام. [.....]
(۱۵). اساس که نو نویس است: زنان، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۶). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: و او، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها، «او» زاید می‌نماید.

صفحه : ۱۳۰

باشد، رجم باید کردن او را. و اگر دو مرد و چهار زن گواهی دهند بشنوند و لکن رجم نکنند، حدّ زنند حدّ«۱» زانی. و اگر یک مرد«۲» و شش زن گواهی دهند«۳» [قبول نکنند]
«۴» و همه را حدّ مفتری بزنند. و گواهی زنان در قتل و قصاص بشنوند چون مردان با ایشان باشند، همچنان که در اموال. اگر مردی و دو زن گواهی دهند بر قتل و [بر]
«۵» جراح مقبول باشد. و در دین چون مردی گواهی دهد و دو زن بشنوند، چون دو زن گواهی دهند یا یک مرد، مدّعی سوگند خورد تا به جای یک گواه باشد و حاکم به آن حکم کند، و اینکه مذهب اهل البیت است خاصّ. مِمَّن تَرضَونَ مِنَ الشُّهَداءِ، یعنی آنان که مرضی باشند در دیانت و امانت و کفایت، و مراد آن است که مسلمان باشند و ظاهر ستر و مرتکب چیزی نباشند از قبایح، و اخلال نکنند به واجبات اینکه معنی عدالت«۶» است در گواهی. عمر خطّاب«۷» گفت: هر که اظهار خیر کند، ما به او ظنّ خیر بریم، و بر آن دوست داریم او را، و هر که اظهار شرّ کند، [ما]
«۸» به او گمان بد بریم و او را بر آن دشمن داریم. و چون مرد بر همسایه و رفیق و خویشاوند خود ثنا گوید، شکّ مکنی در صلاح او. نخعی گفت: هر که از او تهمتی و ریبتی«۹» پیدا نشود، او عدل باشد، [و]
«۱۰» شعبی گفت: هر که مطعون نباشد در بطن و فرج، او عدل بود. حسن بصری گفت:

---

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: بر آن، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). اساس گواهی دهد،

با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۳). اساس بشنوند، با توجّه به تب، مج، وز، زاید می‌نماید. (۴). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. (۶- ۵). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: عدل، مج، وز: عدله. (۷). تب، مج، وز، مب، مر: عمر بن الخطّاب، آج، لب: امیر المؤمنین علیه السلام. (۱۰- ۸). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). مج: ریبتی و شبهتی.

صفحه : ۱۳۱

هر که از او خزیی ندانند«۱»، او عدل باشد. و رسول- صلی اللّه علیه و آله گفت: ۲» لا یجوز شهادهٔ خاین و لا خائنهٔ [۷۷۳- ر] و لا محدود و لا ذی حقد علی اخیه و لا مجرب علیه شهادهٔ زور و لا القانع مع اهل البیت [یعنی]

« الخادم لهم ، گفت: گواهی خاین و حدّ زده و حقود کینور«۳» بر برادر مسلمان، و نه آن که او را به گواهی دروغ آزموده باشند، و نه آن که در سرای مرد خدمت او کند، گواهی اینان مقبول نباشد«۴». شافعی گفت: گواه را ده شرط باید تا گواهی او مقبول باشد: باید که«۵» آزاد بود«۶» و بالغ و مسلمان و عدل، و عالم باشد به آن گواهی که دهد، و به آن گواهی جرّ منفعت خود نکند و نه دفع مضرّت، و معروف نباشد بکثرهٔ الغلط و ترک المروّهٔ، و از میان او و میان مشهود علیه عصبیّت نباشد، و گواهی زنان بر انفراد- آن جا که گفتیم- مقبول باشد بنزدیک شافعی در عیوبی«۷» که بر عورات زنان باشد، و در استهلال کودک و رضاع و ولادت. و ابو حنیفه نیز در اینکه مسائل موافقت کرد، الّا در رضاع که در رضاع گواهی زنان بر انفراد روا نداشت. امّا صفت گواهی و آن که مرد کی شاید که«۸» گواهی دهد: طاووس روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که گفت: رسول را«۹» علیه السلام- پرسیدند از گواهی، که کی دهند و چگونه دهند! گفت: آفتاب می‌بینی«۱۰»! گفتند: بلی. گفت: هر گه که همچنان دانی که آفتاب روشن، گواهی دهید«۱۱» و الّا رها کنی«۱۲». عبد اللّه عبّاس روایت کرد از رسول- علیه السلام- که گفت: اکرموا الشهود فان الله یستخرج بهم الحقوق و یدفع بهم الظلم ، گواهان را اکرام کنی که خدای تعالی

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خیری بدانند. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). اساس: کینور/ کینه‌ور، مب: کینه ورز. (۴). همه نسخه بدلها و. [.....]

(۸- ۵). همه نسخه بدلها: تا. (۶). همه نسخه بدلها: باشد. (۷). دب، فق، مب، مر: عیوب. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفت از رسول. (۱۰). تب، مر: آفتاب را می‌بینید. (۱۱). همه نسخه بدلها: بده. (۱۲). همه نسخه بدلها: رها کن.

صفحه : ۱۳۲ حقها به ایشان بیرون آرد، و ظلم به ایشان باز دارد. در خبر می‌آید«۱» که: پس از کارزار«۲» بصره روزی عبد اللّه بن قفل التّیمیّ بر«۳» امیر المؤمنین علی«۴» بگذشت درعی پوشیده، امیر المؤمنین- علیه السلام- گفت: هذه درع طلحهٔ اخذتها غلولا یوم البصرهٔ «۵»، اینکه درع طلحه است که تو روز کارزار«۶» بصره به خیانت گرفته‌اند، او انکار کرد و گفت: بینی و بینک الحاکم الّذی رضیته للنّاس، از میان من و تو حاکمی حکم کند که تو او را برای حکومت مردم بنشانده‌ای- یعنی شریح. آنگه پیش شریح رفتند. امیر المؤمنین- علیه السلام- بر او دعوی کرد، شریح گواه خواست. امیر المؤمنین حسن علی را بیاورد تا گواهی داد. شریح گفت: به یک گواه حکم نکنم. او قنبر را بیاورد [تا گواهی داد]

«۷»، گفت: به گواهی بنده حکم نکنم. امیر المؤمنین- علیه السلام- گفت: قبحک الله من حاکم لقد جرت فی حکمک ثلاث مرات ، در اینکه حکم سه بار جور کردی: اوّل آن که از امام گواه خواستی، و امام مأمون باشد از او گواه نخواهند، دگر آن که گفتی: به گواهی حسن تنها حکم نکنم، و رسول- علیه السلام- به گواهی خزیمه ثابت حکم کرد و او را ذو الشّهادتین خواند«۸»، دگر گفتی: به گواهی بنده حکم نکنم، ندانی که گواهی بنده برای خواجه مقبول باشد بر او مقبول نباشد؟ ندانی

[۳۷۷- پ]
که رسول- علیه السلام- به گواهی من تنها حکم کرد آن روز که بر خالد ولید گواهی دادم، و گفت: گواهی مردی قرشی«۹» به گواهی هفت مرد باشد که نه از قریش بود«۱۰»، و گواهی تو ای علی به گواهی هفت قرشی«۱۱» است، و خدای تعالی مردی قرشی«۱۲» را قوّت هفت مرد داد که نه از قریش باشند، و تو را قوّت هفت قرشی«۱۳» داد، به خدا که دگر حکم نکنی از میان دو

---

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: است، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶- ۲). دب، لب: کالزار. (۳). همه نسخه بدلها: با. (۴). تب، فق، مر علیه السلام. (۵). همه نسخه بدلها گفت. (۷). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). اساس که نو نویس است، در حاشیه افزوده، از آن گفتند، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۹). تب: مرد قرشی، آج، لب، فق: قریشی. (۱۰). تب: باشد، دیگر نسخه بدلها: باشند. (۱۳- ۱۲- ۱۱). آج، لب، فق: قریشی.

صفحه : ۱۳۳

کس و الّا«۱» مرا خبر دهی. قوله: أَن تَضِلَّ إِحداهُما، حمزه خواند: «ان تضلّ» به کسر «الف» علی الشّرط. فَتُذَكِّرَ به رفع«۲»، و «تضلّ»«۳» جزم باشد به «ان»، و لکن ظاهر نمی‌شود برای ادغام، و رفع «تذکّر» برای «فا» است، کقولک: ان تکرمنی فاکرمک، علی تقدیر: فانا اکرمك. و دگر قرّاء به فتح «ان» خوانند و نصب «تضلّ» و «تذکر» به عمل آن. و در معنی آن چند قول گفتند: سیبویه گفت: محلّ آن جرّ است به «لام» مقدّر، و تقدیره«۴»: لان تضلّ، برای آن که چون ضال شود، یعنی ناسی و ضلال اینکه جا به معنی نسیان است، یکی از ایشان آن دیگر«۵» را یاد دهد«۶». و اگر چه غرض ضلال«۷» نیست اذکار است به حکم آن که اذکار عند ضلال باشد که نسیان است آن را چون معروض«۸» و مقصود، [کرد]

، چنان که یکی از ما گوید: اعددت الخشبهٔ ان یمیل الحایط فادعمه. و غرض از اعداد چوب میل دیوار نباشد، دعم و به باز گرفتن او باشد، و لکن چون دعم عند میل باشد میل را غرض کرد. و فرّاء گفت: از جمله مقدّم مؤخّر کلام است و معنی بر تقدیم و تأخیر مستقیم شود، چنان که یکی از ما گوید: یعجبنی ان یسأل سائل فیعطی، به عجب آرد مرا که سائل چیزی خواهد بدهندش. و اعجاب در عطا باشد در سؤال سایل نباشد، پس تقدیر آیت اینکه است که«۹»: ان تذکّر احدیهما الاخری ان ضلّت، برای آن که تا یاد دهد یکی دیگر را اگر«۱۰» فراموش کند، و مثله قوله:

---

(۱). اساس: تا، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است را، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۳). تب و دیگر نسخه بدلها محل و تضل. (۴). همه نسخه بدلها: تقدیر اینکه است. (۵). تب، مج، وز: از ایشان آن یکی اینکه دیگر، دب، آج، لب، فق، مب مر: از ایشان از یکی اینکه دیگر. (۶). همه نسخه بدلها: یاد دهند. (۷). اساس که نو نویس است: اضلال، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). تب، مج، وز: مفروض، چاپ شعرانی (۲/ ۴۱۵): مغروض. (۹). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۰). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: که، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۳۴ وَ لَو لا أَن تُصِيبَهُم مُصِيبَةٌ بِما قَدَّمَت أَيدِيهِم فَيَقُولُوا رَبَّنا لَو لا أَرسَلتَ إِلَينا رَسُولًا«۱» فِي كِتابٍ لا يَضِلُّ رَبِّي وَ لا يَنسى«۳». و اصل «ضلال» هلاك بود- چنان که برفت«۴». عاصم الجحدری خواند: ان تضلّ إحداهما علی الفعل المجهول به

ضم «تا» و فتح «ضاد»، و زید اسلم خواند: فتذاكر من المذاكرة. و إبن كثير و يعقوب و قتيبه خواندند: فتذكر، به تخفيف «كاف» من الاذكار، و باقى قرّاء به تشديد «كاف» خواندند«۵». و «ذكّر» و «اذكر» بمعنى واحد، چنان كه نزل و انزل، و اكرم و كرّم، و اينكه متعدّى باشد به دو مفعول، يقال: ذكّرته الشّىء، قال الشّاعر: تذكّرنيه الشّمس عند طلوعها و تعرض ذكراه اذا غربها افل [و سفيان بن عيينه گفت: اينكه كلمت از «ذكر» است نه از «ذكر»، و معنى آن است كه: چون دو زن گواهى دهند به جاى يك مرد باشد، پس ما دام تا زن يكى بود گواهى او را اثر نبود. چون زنى ديگر با او يار شود، حكم آن دو زن«۶» حكم يكى مرد باشد. پس به منزلت آن بود كه آن زن اينكه زن را مذكّر بكرده بود، به معنى آن كه گواهى او در حكم گواهى مردان آورد. و در اينكه قول بعدى هست براى آن كه اينكه تذكير«۷» با نسيان نسبت ندارد]

«۸». قوله«۹»: وَ لا يَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا، بعضى مفسران گفتند: اينكه در تحمّل شهادت است، يعنى نبايد كه«۱۰» كسى را خوانند تا گواه شود بر كسى او امتناع كند«۱۱»، و اينكه قول آن كس است كه گفت: تحمّل شهادت«۱۲» واجب باشد [۳۷۸- ر]

، و اينكه قول معتمد نيست.

---

(۱). سوره قصص (۲۸) آيه ۴۷. [.....]

(۲). آج، لب، فق، مب، مر: اينكه. (۳). سوره طه (۲۰) آيه ۵۲. (۴). تب: چنان كه در پيش ذكر رفت. (۵). تب، مج، وز: خوانند. (۶). همه نسخه بدلها بجز تب: حكم ايشان. (۷). وز، دب، آج، لب، فق، مب: تذكّر. (۸). اساس: ندارد، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). تب تعالى. (۱۰). تب: تا. (۱۱). همه نسخه بدلها: او ابا كند و امتناع. (۱۲). دب، آج، لب، فق: تحمّل الشّهادة.

صفحه : ۱۳۵ قتاده و ربيع گفتند: سبب نزول [آيت]

«۱» آن بود كه چون مردى را كارى افتادى در قبيله بزرگ مى‌گرديدى«۲» تا كسى گواه شود، كس گواه نشدى، خداى تعالى آيت فرستاد و نهى كرد مردمان را از آن كه«۳» ابا كنند از تحمّل شهادت. شعبى گفت: اگر كسى دگر باشد كه گواه شود او مخيّر است در تحمّل شهادت، خواهد گواه شود و خواهد نشود، و چون كسى دگر نباشد كه گواه شود واجب است او را تحمّل شهادت كردن. و عطا و عطيّه و بيشتر مفسران گفتند: او مخيّر است در تحمّل شهادت، خواهد گواه شود، و خواهد نشود. ابو مرّه«۴» گفت: حسن بصرى را پرسيدم«۵» از اينكه مسأله، گفت: تو مخيّرى، خواهى گواهى شو«۶» خواهى مشو. بعضى دگر مفسران گفتند: آيت در اقامت شهادت است و اداى آن، و اينكه قول مجاهد و عطا و عكرمه و سعيد جبير و ضحّاك و سدّى است، و امر به اقامت شهادت على الوجوب باشد الّا عند عذرى واضح يا ضرورتى مانع. و عامر گفت: مرد«۷» چندان مخيّر است«۸» تا گواه نشود«۹»، چون گواه شد«۱۰» در اداى گواهى مخيّر نباشد«۱۱». حسن بصرى و سدّى گفتند: آيت وارد است در هر دون معنى در تحمّل و اداء و از اينكه مانعى نيست، و اينكه در فايده عامتر است«۱۲». وَ لا تَسْئَمُوا، ملال«۱۳» و ضجارت منماى، يقال: سئمت الشّىء اسأم«۱۴» سأمة، قال زهير«۱۵»: سئمت تكاليف الحيوة و من يعش ثمانين حولا لا ابا لك يسئم و قال لبيد: و لقد سئمت من الحيوة و طولها و سؤال هذا النّاس كيف لبيد

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به تب و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). تب: مى‌گردندى، ديگر نسخه بدلها، مى‌گرديدندى. (۳). تب گواهى را. [.....]

(۴). کـذا: در اساس با تب، آج، لب، فق، مر: إبن جریر، مـج، وز، دب: ابو حرم، مر: إبن حریم. (۵). همه نسخه بدلها بجز تب: پرسیدند. (۶). همه نسـخه بدلها و. (۷). دب، آج، لب، فـق، مب، مر: مردان. (۸). مب، مر: مخیراند. (۹). همه نسخه بدلها بجز مب: نشد. (۱۰). مب: شدند. (۱۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: نیست، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). تب قال اللّه تعالی. (۱۳). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: املال. (۱۴). همه نسخه بدلها بجز تب: اسأمه. (۱۵). تب شعر.

صفحه : ۱۳۶

قوله: أَن تَکتُبُوهُ، «ان» در محلّ نصب است بوقوع الفعل علیه، التّقـدیر: لا تسأموا کتابته. صَغِیراً«۱»، کـان الحقّ أَو کَبِیراً، اگر حق اندك بود و اگر بسیار. و نصب «صغیر» و «کبیر» شاید تا به اضمار«۲» «کان» بود چنین که گفتیم، و شایـد که نصب او بر حال بود من «الهاء» فی قوله: أَن تَکتُبُوهُ، [ای ان]

«۳» تکتبوا الحقّ و حال باشد از مفعول به«۴». إِلی أَجَلِهِ، ای وقت محلّه. و «اجل» وقت باشد و [دین]

«۵» مؤجّل موقّت باشـد. ذلِکُم أَقسَطُ عِنـدَ اللّهِ، «ذا» اشارت است و «کاف» خطاب، یعنی آن، ای«۶» جماعت مخاطبان«۷» بدادتر بود و بعدلتر. و القسط، العدل. و قسط، نصیب باشد برای آن که بهره باشد به عدل و راستی، و اقسط اذا عدل، و قسط اذا جار، و گفته‌اند: اصل کلمه از جور است، و اقسط، ای ازال«۸» الجور. و القسط اسم للاقساط. وَ أَقوَمُ لِلشَّهادَةِ، و راست‌تر«۹» باشد در اقامه شهادت. وَ أَدنی أَلّا«۱۰» إِلّا أَن تَکُونَ تِجارَةً حاضِرَةً، جمله قرّاء به رفع «تجارة» خواندند«۱۷»، و وجه او آن است که: اسم «کان» باشد، و «کان» تامّه بود، و معنی آن باشد که: الا ان تحصل و توجد تجارة حاضرة.

---

(۱). تب و ان. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: شاید که، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]
(۵- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به تب افزوده شد. (۴). تب قال تعالی. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: یعنی ای آن. (۷). همه نسخه بدلها اقسط عند اللّه. (۸). تب: اذا ازال، دیگر نسخه بدلها: اذا ازال. (۹). تب: راستر. (۱۰). اساس: ان لا، با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۱۱). تب: نیفتیـد، آج، لب، فـق، مب، مر: نه اوفـتی. (۱۲). مـج، وز: طول. (۱۳). دب، آج، لب، فـق، مب، مر: نماند. (۱۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: رحمتش، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۵). همه نسخه بدلها: تا. (۱۶). تب: خدای تعالی با بندگان. (۱۷). مج، وز: خوانند. [.....]

صفحه : ۱۳۷

بعضـی دگر گفتنـد: «کان» ناقصه است، و «تجارة» اسم اوست، و «حاضـرة» صـفت او، و تُدِیرُونَها خبر اوست در محلّ نصب. و عـاصم خوانـد: إِلّا أَن تَکُونَ تِجارَةً، بر آن«۱» که اینکه خبر «کان» باشـد و اسم «کان» مقـدّر«۲»، و التّقـدیر: الّا ان تکون التّجارة تجارة حاضـرة او المبایعة تجارة حاضرة، و انشد الفرّاء«۳»: للّه قـومی ایّ قوم لحرة«۴» اذا کان یوما ذا کواکب اشـنعا ای اذا کان الیوم یومـا، و انشـد ایضـا: أ عینیّ هلّا تبکیان عفاقا اذا کان طعنا«۵» بینهم و عناقا ای اذا کـان الامـر طعنا بینهم. حق تعالی گفت: اینکه نوشـتن برای آن می‌باید تا حقّ کسی بر کسی ضایع نشود چون تجارتی باشد حاضر دست بدست که متاع«۶» بدهد و بها بنقد بستاند، به نوشتن«۷» حاجت نباشد. چون چنین بود، حاجت نبود به نوشـتن، اگر بنویسی«۸» بر شما حرجی و بزه‌ای نبود. وَ أَشـهِدُوا إِذا تَبـایَعتُم، و گواه برگیری چون مبـایعت کنی«۹». ضـحّاك گفـت: هـذا عزم مـن اللّه واجب، اینکه عزمی است یعنی واجب است بر هر چه باشـد از انـدك و بسیار بنقـد و نسیه، و لو علی باقة بقل، و اگر بر دسته تره«۱۰» باشـد، و اینکه مذهب اصحاب«۱۱» ظـاهر است و اختیـار جریر طبری«۱۲». دیگران گفتنـد: امر اسـتحباب و نـدب است، و اینکه قول بیشتر مفسـران و

جمله«۱۳» فقهاست. و ابو سعید خدریّ«۱۴» گفت«۱۵»: تعلّق به امانت دارد، اگر مرد امین باشد به اشتهار«۱۶» حاجت نبود، و اگر«۱۷» امین نباشد اشهاد باید کردن.

____

(۱). تب: برای آن. (۲). همه نسخه بدلها باشد. (۳). تب شعر. (۴). آج: بجرّۀ. (۵). آج: ظعنا. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: متاعی. (۷). تب: نبشتن. (۸). تب: بنویسد. (۹). تب: یعنی چون مبایعت کنید گواه برگیرید. (۱۰). فق: تره. (۱۱). اساس: اهل، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۴۱۸): إبن جریر طبری. (۱۳). اساس که نو نویس است: عامّه، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴). تب: ابو سعید الخدریّ. [.....]

(۱۵). تب اگر. (۱۶). اساس: باشتهاد، تب: به شهادت، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۷). تب مرد.

صفحه : ۱۳۸

وَ لا یُضَارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهِیدٌ، اصل کلمه «یضارر» بوده است یا «یضارر» علی اختلاف المفسّرین، پس ادغام کرده‌اند «را» را [در «را»]

«۱» برای تخفیف، و تحریک آخر کلمه برای ادغام کرده‌اند، و اختیار فتحه لکونها اخفّ الحرکات کرده‌اند«۲». امّا معنی آیت، بعضی مفسّران گفتند تقدیر آن است که: و لا یضارر کاتب و لا شهید، باید تا اضرار نکند«۳» دبیر و گواه«۴». اضرار دبیر آن بود که چیزی نویسد«۵» که بر او املا نکرده باشند یا «۶» زیادت و نقصان کند، یا در اجل تقدیم و تأخیر کند. و اضرار گواه آن باشد [۳۷۹- ر]

که گواهی به خلاف راستی دهد، یا «۷» براستی گواهی پنهان کند، و اینکه قول طاووس و حسن و قتاده و إبن زید است. بعضی دگر بر فعل مجهول حمل کردند و گفتند: تقدیر اینکه است«۸»: و لا یضارر کاتب، دبیر و گواه و اضرار نکنند«۹»، اضرار ایشان آن بودی«۱۰» که مردی بیامدی و دبیر«۱۱» را گفتی: چیزی بنویسی برای من، و گواه را گفتی: گواه شو. ایشان گفتندی: ما مشغولیم«۱۲»، کسی دیگر را بگو، او بنه رفتی«۱۳» و الحاح کردی و گفتی: خدای تو را فرموده است، و تو را واجب است، و برایشان تشنیع کردی. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و نهی کرد از اینکه معنی، و دلیل اینکه تأویل قراءت عمر است و ابیّ کعب و عبد اللّه مسعود: و لا یضارر، به اظهار تضعیف علی ما لم یسمّ فاعله. و ابو جعفر«۱۴»، «و لا یضار» مجزوم مخفّف خواند. و اینکه ضعیف باشد برای آن که اینکه جمع ساکنین بود

____

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). تب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: کردند. (۳). همه نسخه بدلها: نکنند. (۴). آج را. (۵). اساس: نویسنده، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). دب، لب، فق، مب، مر: تا. (۷). مج، وز، دب، لب، فق، مب، مر: تا. (۸). اساس که نو نویس است: تقدیره، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). همه نسخه بدلها بجز وز: ندارد. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز تب: بود. (۱۱). مج، وز، دب، آج، لب، مب، مر: دبیری. [.....]

(۱۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: برو و، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). بنه رفتی/ بنرفتی. (۱۴). همه نسخه بدلها خواند.

صفحه : ۱۳۹

علی [غیر]
«۱» حدّه- و اینکه مسأله [را]
«۲» بیان برفته است پیش از اینکه. و حسن بصری خواند: «و لا یضارّ» به کسر «را» ی مشدّد«۳». وَ إِن تَفعَلُوا، و اگر بکنی اینکه اضرار، فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُم، ای خروج عن امر اللّه، از فرمان خدای بیرون آمده باشی. وَ اتَّقُوا اللّهَ، از خدای بترسی و از عذاب«۴» و عقاب او، [و از معاصی او]
«۵» احتراز کنی تا مستحقّ عقاب او نشوی. وَ یُعَلِّمُکُمُ اللّهُ، و خدای تعالی شما را احکام شرعی می‌آموزد از آنچه صلاح دین و دنیای شما در آن است، و آنچه شما را باید کردن یا نباید کردن، برای آن که عالم است به اینکه«۶» مصالح و جز اینکه، و او به همه چیز عالم است«۷»، وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ. وَ إِن کُنتُم عَلی سَفَرٍ، حق تعالی از جمله احکام اینکه باب حالتی دیگر را شرح داد، گفت: اگر [چنان که]
«۸» شما بر سفر باشی. وَ لَم تَجِدُوا کاتِباً، و کسی را نیابی که چیزی نویسد، و آلت نوشتن نیابی«۹» از قلم و دوات و کاغذ، و خواهی که«۱۰» مال ضایع نشود رهنی بستانی برای وثیقه را. عبد اللّه عبّاس خواند: و لم تجدوا کتابا. و ضحّاک خواند: و لم تجدوا کتّابا، جمع کاتب. فَرِهانٌ مَقبُوضَةٌ، إبن کثیر و ابو عمرو خواندند، و عبد اللّه عبّاس و ابراهیم و زرّ حبیش و مجاهد: «فرهن» بضمّ الرّاء و الهاء، و عکرمه و منهال بن عمرو خواندند: «فرهن»، بضمّ الرّاء و سکون الهاء، و باقی قرّاء: «فرهان»، و هو جمع رهن کنعل و نعال، و بغل و بغال، و کبش و کباش، و کعب و کعاب. و رهن جمع الرّهان و هو جمع الجمع قاله الفرّاء و الکسائی.

(۸- ۵- ۲- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). تب قال اللّه تعالی. (۴). همه نسخه بدلها: ندارد. (۶). تب: بدین. (۷). اساس که نو نویس است: چیزی داناست، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). تب: ندارید. (۱۰). همه نسخه بدلها: تا.

و ابو عبید«۱» گفت: جمع رهن باشد، و در کلام عرب هیچ اسم نیست علی فعل، و جمعه علی فعل الّا هشت حرف، و هی: حلق و حلق، [۳۷۹- پ]
و سقف و سقف، و قلب النّخل«۲» و قلب، و جدّ للحظّ و جدّ«۳»، و ثطّ«۴»، و فرس و رد و خیل ورد، و نسر و نسر«۵» و رهن و رهن، و قال الا خطل: و الحارث بن ابی عوف ابحن به حتی یعاوده العقبان و النّسر و انشد الفرّاء: تّی اذا بلّت حلاقیم الحلق و ابو عمرو گفت: اختیار «فرهن» برای آن است تا به رهان که مصدر است و معنی مراهنهٔ بود ملتبس نشود، و انشد لقعنب«۶» بن امّ صاحب: بانت سعاد و امسی دونها عدن و غلقت«۷» عندها من قبلک الرّهن تخفیف و تثقیل هر دو لغت است، ککتب و کتب، و رسل و رسل. و اجماع است که رهن درست نبود الّا به قبض، کقوله تعالی: فَرِهانٌ مَقبُوضَةٌ، و«۸» اگر چه در آیت رهن در سفر گفته است«۹»، خلاف نیست که در حضر درست باشد، و رسول علیه السلام- طعامی بخرید به نیست از جهودی، و درع خود بنزدیک او گرو نهاد. و مجاهد گفت: روا نبود الّا در سفر عند عدم کاتب. فَإِن أَمِنَ بَعضُکُم بَعضاً، یعنی اگر مستدین و من علیه الدّین امین باشد و صاحب حق را به قول و امانت او وثاقت باشد [و]
«۱۰» رهن نخواهد از او و گمان نیکو برد به او، باید تا او نیز خلاف نکند و امانت به جای آرد، چون او را امین داشتند به وقت خود آنچه میان ایشان باشد از امانت بگذارد. فَلیُؤَدِّ الَّذِی اؤتُمِنَ، و همزه برای

---

(۱). فق، مب، مر: ابو عبیده. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: النّحل. (۳). همه نسخه بدلها بجز تب: جدّه. (۴). مب: شط و جمعه شط. [.....]

(۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، در معاجم لغت جمع نسر، انسر آمده است. (۶). فق: للقعنب، لسان العرب (۱۳/ ۱۸۹): قعنب. (۷). آج، لب، فق، مب: علّقت، لسان العرب (۱۳/ ۱۸۹): غلقت. (۸). اساس: زیر وصّالی رفته است، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). تب: گفته‌اند. (۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۴۱

ضمّه«۱» ما بعد «واو» نوشتند، و چون ما بعد همزه کسره بود، « یا » نویسند، نبینی که در «او ائتمن»، «واو» برای کسره ما بعد « یا » نوشتند«۲»، و باید تا از خدای بترسد [و]

«۳» در آنچه او را امین داشته باشند خیانت نکند. آنگه به وعظ گواهان باز آمد و گفت: وَ لا تَکْتُمُوا الشَّهادَةَ، و گوایی«۴» که دانی پنهان مکنی. و ابو عبد الرّحمن السلمی به « یا » خواند. آنگه«۵» وعید آنان گفت که گوایی پنهان کنند، گفت«۶»: وَ مَن یَکتُمها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلبُهُ، و هر که پنهان باز کند گواهی«۷» او را دلش بزهکار بود، برای اینکه«۸» حوالت بزه با دل کرد که کتمان«۹» فعل دل است و در دل پنهان باز کند، یعنی عزم کند علی الکتمان و الامساک عنها، چنان که گفت: بما کسبت یداک«۱۰»، و: بِما قَدَّمَت أَیدِیکُم«۱۱». و ابراهیم بن ابی عبله«۱۲» خواند: فانّه اثم قلبه، ای جعل قلبه اثما. وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ عَلِیمٌ، و خدای تعالی داناست به آنچه شما می‌کنی. علما گفتند: خدای تعالی در اینکه سورت پانصد حکم بیان کرد، از جمله آن بیست و پنج حکم در اینکه آیت است، یکی: إِذا تَدایَنتُم بِدَینٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکتُبُوهُ، گفت: [۳۸۰- ر]

چون دینی به کسی دهی بنویسی. دؤم«۱۳» گفت: باید تا دبیری از میان شما آن بنویسد به عدل [چنان که]

«۱۴» از جانبی بر جانبی ظلم نباشد.

---

(۱). اساس: کلمه مخدوش است، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها آورده شد. (۲). با توجّه به قاعده صرفی کتابت همزه به نظر می‌رسد که کاتب در اینکه جا مرتکب اشتباه شده است و می‌باید جمله اینکه طور باشد: «ضمّه ما قبل «واو» نوشتند و چون ما قبل همزه کسره بود «یاء» نویسند. نبینی که در «و ائتمروا» برای کسره ما قبل « یا » نوشتند. (۳). اساس: ندارد: با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷- ۴). همه نسخه بدلها: گواهی. (۵). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: گفت پس از آن که، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). تب: ندارد، مب که. (۸). تب، مج، وز، دب، آج، لب: آن. (۹). وز، دب، فق، مر دل. [.....]

(۱۰). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، در صورتی که اشاره به آیتی از آیات قرآنی باشد، باید چنین می‌بود: بِما کَسَبَت قُلُوبُکُم‌سوره بقره (۲) آیه ۲۲۵ یا آیتی مثل: فَبِما کَسَبَت أَیدِیکُم سوره شوری (۴۲) آیه ۳۰. (۱۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۲، نیز سوره انفال (۸) آیه ۵۱. (۱۲). تب، دب: ابراهیم بن ابی عیله. (۱۳). فق، مب، مر: دویم. (۱۴). اساس: کلمه زیر وصّالی رفته است، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۴۲ سه‌ام«۱»: کاتب را وعظ کرد تا امتناع نکند از آن که چنان نویسد که خدای تعالی فرمود. چهارم گفت«۲»: دبیر احوال تو و ستد و داد تو نداند تو را املاـ باید کردن که حق بر گردن تو است تا به اقرار و اعتراف تو نویسد آنچه نویسد. پنجم: مدین را که وام می‌ستاند یا سلّم می‌فروشد، او را وعظ کرد«۳»، گفت: از خدای بترس و در حال املا کردن بخسی و

نقصانی به حقّ صاحب حق را مده. ششم گفت: همه کس از اینان نه آن باشد که املا داند کردن، بعضی از اینان سفیه و کم عقل«۴» و نا بالغ و ضعیف و عاجز باشند از املا، باز نمود که ایشان را ولیّی باید که نیابت کند از ایشان در اینکه معنی [و]
«۵» املا کند. آنگه گفت: او نیز باید تا در آنچه می‌گوید و می‌کند«۶» عدل کند، آنگه گفت حکم هفتم آن است که: کار مقرّ«۷» و مقرّ له و نویسنده راست نشود که باشد که در آن خلافی رود، دو گواه باید از مردان. هشتم گفت: اگر جایی باشد که دو مرد حاضر نباشند«۸»، یک مرد و دو زن باشند، بیان کرد که: گوای«۹» دون زن به جای یک مرد باشد، چنان که در بسیاری احکام شرعی حکم«۱۰»، دو زن حکم مردی«۱۱» باشد، و یک زن در حکم نیمه مردی باشد فی الحدّ و الشّهادة و المیراث و غیر ذلک. نهم، بیان کرد که: هر مردی و هر زنی گواهی را نشاید مگر که مرضیّ باشند و پسندیده و ظاهر ستر و نکو سیرت. دهم، بیان کرد علّت اینکه را که [چرا]
«۱۲» چنین باید: أَن تَضِلَّ إِحداهُما، تا اگر

---

(۱). تب: سیوم، آج، لب، فق، مب: سیم. (۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۴۲۰) اگر. (۳). مب که. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: کم عقلند. (۵). اساس: زیر وصالی رفته است، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). مب حق باشد. (۷). همه نسخه بدلها: بمقرّ. (۸). مب گواهی. (۹). همه نسخه بدلها: گواهی. [.....]
(۱۰). مب اینکه. (۱۱). همه نسخه بدلها: یک مرد. (۱۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

از اینکه دو زن یکی را فراموش شود، آن که یاد دارد آن را یاد دهد که فراموش کرده باشد. یازدهم گفت: چون تحمّل شهادت کرده باشد، و مرد صاحب حق را حاجت بود به اقامت آن، نباید که ابا کند از اقامت آن. دوازدهم گفت: برای آن که حق اندک بود نباید که نویسنده ملال نماید و حقیر دارد و گوید: اینکه قدر خطر آن ندارد که بنویسند و گواه شوند، بل آنچه حق باشد اگر چه اندک بود«۱» با او هم آن کنند که اگر بسیار بود«۲». سیزدهم، باز نمود که: اگر چنین کنند بنزدیک خدای تعالی عادلتر بود. چهاردهم گفت«۳»: در باب گوای«۴» راست‌تر بود. پانزدهم گفت: نزدیکتر بود به آن که گواه به شک نیفتد«۵»، باز نمود که: اینکه همه از کتابت و استشهاد و تحمّل شهادت و اقامت آن و صفت«۶» گواهان آن جا باید که بیعی به نسیه یا به سلّم یا قرضی و دینی مؤجّل باشد اگر چنان که معاملتی و تجارتی بود میان شما دست بدست آن جا حاجت نباشد
[۳۸۰- پ]
به نوشتن. شانزدهم«۷» باز نمود که: اگر چه در تجارت حاضر کتابت نباید، گواه باید. هفدهم گفت: نباید که گواه و دبیر به کس اضرار کند یا کسی به ایشان اضرار کند. هژدهم باز نمود که: هر که«۸» اینکه کند و روا دارد فاسق بود. نوزدهم: بر کار بستن اینکه جمله ایشان را پند داد که: وَ اتَّقُوا اللّهَ. بیستم باز نمود که: اینکه جمله احکام از تعلیم خدای دانند و اعلام رسول از آن جمله نیست که به مقاییس استخراج توان کردن، چه اینکه به مصالح تعلّق دارد، و مصالح آن داند که عواقب داند، و عواقب آن داند که به همه چیزها عالم باشد، و آن خداست- جلّ جلاله.

---

(۱). نسخه تب از اینکه جا به بعد چند صفحه‌ای افتادگی دارد. (۲). همه نسخه بدلها: بودی. (۳). همه نسخه بدلها اینکه. (۴). همه نسخه بدلها: گواهی. (۵). همه نسخه بدلها بجز تب شانزدهم. (۶). لب: وصف. (۷). لب، فق، مر: هفدهم، مب: هفتدهم.

(۸). آج، لب، فق، مب، مر: که آن کس که.

صفحه : ۱۴۴

بیست و یکم گفت: اگر چنان که حالت حالت سفر باشد، و مرد بر جناح سفر بود، و دبیر یا آلت به دست نیاید، و وثیقه و استظهار باید، فَرِهانٌ مَقبُوضَةٌ، به دست [گرو]

«۱» ی بدهد تا صاحب حق بستاند. بیست و دوم، باز نمود که: اینکه حالی است که به اختلاف معاملان«۲» مختلف شود«۳» اگر تو را بر کسی امان باشد و گرو نستانی رواست. بیست سهام«۴» گفت: ظنّ آن مرد نیکو گمان در حقّ خود خطا مکن، او تو را امین می‌شناسد، تو خویشتن را خاین مساز، ادای امانت به جای آر و از خدای بترس. بیست چهارم گفت: چون گواهی«۵» در گردن تست و حقّی از آن غیری به آن زنده خواهد شدن و اگر پنهان کنی حقّ او تباه خواهد شدن، زنهار آن گوای«۶» نباید که نهان کنی«۷». بیست و پنجم [گفت]

«۸»: اگر کنی دلت که امیر همه اعضاست او خاین و آثم و فاجر شود، چون او معلوم گشت دیگر اعضایت را چه حرمت ماند و از اعمال تو هیچ چیز بر من«۹» پوشیده نیست که من به اعمال و افعال و احوال تو عالمم. قوله: لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ، حق تعالی چون [اینکه]

«۱۰» جمله احکام شرعی بیان کرد باز نمود که: آنچه من فرمودم تو را نه برای آن فرمودم که مرا به آن حاجتی بود، و برای«۱۱» نفع و صلاح تو فرمودم چه همه ملك آسمان و زمین مراست. اهل علم خلاف کردند در عموم و خصوص آیت فی قوله: وَ إِن تُبدُوا ما فِی أَنفُسِکُم أَو تُخفُوهُ یُحاسِبکُم بِهِ اللّهُ. بعضی گفتند: خاصّ است در کتمان شهادت، خدای تعالی گفت: اگر چیزی آشکارا کنی یا پنهان کنی در دل از کتمان شهادت،

---

(۱). اساس: کلمه زیر وصّالی رفته است، با توجه به مج افزوده شد. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: معاملات. (۳). تب: ندارد، دیگر نسخه بدلها و. [.....]

(۴). وز، آج، لب: بیست و سهام، فق، مب: بیست و سیم. (۶- ۵). تب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: گواهی. (۷). مج، وز، دب، لب، فق، مب، مر: گواهی پنهان نکنی. (۸). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارند، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). همه نسخه بدلها بجز تب: تو بر من هیچ. (۱۰). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۱۱). وز تو و، دب، آج، لب، فق، مب، مر تو و برای.

صفحه : ۱۴۵ من فرو نگذارم و به حساب در آرم، بیانش«۱»: وَ لا تَکتُمُوا الشَّهادَةَ، و اینکه قول شعبی است و عکرمه و مجاهد و روایت مقسم از عبد اللّه عبّاس. بعضی دیگر گفتند: مراد به اینکه، موالات کافران است و تولّای ایشان، [بیانش]

«۲» قوله تعالی فی سورة ال عمران: قُل إِن تُخفُوا [۳۸۱- ر]

ما فِی صُدُورِکُم أَو تُبدُوهُ یَعلَمهُ اللّهُ«۳»، و اینکه قوله مقاتل است و واقدی، و بعضی دگر از علما گفتند: آیت عام است و لکن حکم او منسوخ است، و سبب نسخ او آن بود که: چون اینکه آیت آمد، ابو بکر و عمرو عبد الرّحمن عوف و معاذ جبل و جماعتی صحابه پیش رسول آمدند و گفتند: ای رسول اللّه؟ در همه قرآن هیچ آیت نیامد که سخت‌تر است بر ما از اینکه آیت، یکی از ما چیزهایی در دل گیرد از حدیث النّفس و امانی که اگر همه دنیا و را باشد«۴» او نخواهد که آن نباشد«۵»، و خدای تعالی می‌گوید: شما را بر آن حساب خواهد بودن، هلاك شدیم ما. رسول- علیه السلام- گفت: چنین است صلاح دانی که آن گوی«۶» که بنی اسرایل گفتند: سمعنا و عصینا! گفتند: نه یا رسول اللّه؟ ما می گوییم: سمعنا و اطعنا، خدای تعالی

آیت فرستاد«۷»: لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفساً إِلّا وُسعَها«۸»، و اینکه آیت به آن منسوخ بکرد. پس رسول- علیه السلام- گفت: ان اللّه تجاوز لامتی ما حدثت به انفسها ما لم تکلم به او تعمل به، گفت: خدای تعالی از امّت من در گذراند«۹» آنچه نفس ایشان به آن حدیث کند ما دام تا بنگویند و یا بنکنند، و اینکه قول عبد اللّه مسعود است و ابو هریره و عایشه و عبد اللّه عبّاس و عطا و سعید جبیر و محمّد بن سیرین و محمّد کعب و قتاده و کلبی. و سعید بن مرجانه گفت: بنزدیک عبد اللّه عمر حاضر بودم، اینکه آیت بر خواند و

---

(۱). مب قوله تعالی. (۲). اساس، تب: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۲۹.
(۴). مب و امّا. (۵). مج، وز: بباشد. (۶). مج، وز، دب، آج، لب: گویی/ گویید. (۷). مب که قوله. [.....]
(۸). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۶. (۹). تب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: در گذرانید.

گفت: اگر خدای«۱» ما را به اینکه بگیرد ما هلاک شدیم. آنگه بگریست به آواز بلند. من اینکه حکایت با عبد اللّه عبّاس بگفتم، او گفت: رحم اللّه ابا عبد الرّحمن، ندانست که اینکه حکم منسوخ است بقوله: لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفساً إِلّا وُسعَها«۲»، کار وسوسه و تکلیف از مکلّفان بر داشتند، و کار با قول و عمل افتاد، و اینکه قول ضعیف است برای چند وجه را: اوّل آن که: نسخ در اخبار نشود، مگر خبری«۳» که متضمّن امر و نهی باشد، امّا چون خبر محض باشد، نسخ را در او مجال نبود. دگر آن که: از حکیم نیکو نبود که تکلیف ما لا یطاق کند فی حال من الاحوال و لو ساعهٔ واحدهٔ، با تظلّم«۴» متظلّمان و استغاثه مستغیثان منسوخ کند. امّا قوله تعالی: وَ إِن تُبدُوا ما فِی أَنفُسِکُم أَو تُخفُوهُ یُحاسِبکُم بِهِ اللَّهُ، متناول باشد اعتقادات و ارادات و کراهات را که امر و نهی به آن تعلّق دارد. فامّا آنچه در مقدور بنده نیاید من خطور الشّیء بالبال و آنچه از باب تمنّی و شهوات باشد، و تکلیف متناول نبود آن را، آن در تحت اینکه آیت نیاید و از اینکه خارج بود لدلالهٔ العقل، و به هیچ حال مقتضی عقل برای خبر واحد رها نکنند. فَیَغفِرُ لِمَن یَشاءُ، آن را که خواهد بیامرزد از آنان که مستحقّ عقاب«۵» باشند [۳۸۱- پ]
، و اینکه دلیل کند که خدای را تعالی هست که عفو کند گناهکار را. وَ یُعَذِّبُ مَن یَشاءُ، و عذاب کند آن را که خواهد و اگر مستحق را عذاب کردن از مواجب«۶» بودن تعلیق آن کردن به مشیّت نیکو نبودی، چه کاری«۷» به مشیّت باز بندند که فاعل در آن مخیّر بود، خواهد کند و خواهد نکند. و عقاب فساق بنزدیک اهل وعید چنین نیست، و آنچه گفتیم [در آن که]
«۸» آیت محکم است و منسوخ نیست قول قومی است از اهل معانی که گفتند: دل را نیز فعلی هست که حوالت بدوست فی قوله تعالی: بِما کَسَبَت قُلُوبُکُم«۹»، پس قدیم-

---

(۱). تب: افتادگی دارد، دیگر نسخه بدلها تعالی. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۶. (۳). مج، وز، فق: چیزی. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به ظلم. (۵). مج: عذاب. (۶). لب: از او واجب. (۷). مج، وز، دب، آج: کار. (۸). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۵.

جلّ جلاله- هر عاملی بر عملش سواء اگر به دل کرده باشد و اگر به جوارح، بر آن واقف«۱» کند و در حساب آرد، آنگه آن را که خواهد عفو کند و آن را که خواهد عقوبت و ذلک قوله: إِنَّ السَّمعَ وَ البَصَرَ وَ الفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنهُ مَسؤُلًا«۲»، و

اینکه معنی قول حسن و ربیع و قیس بن ابی حازم و روایت ضحّاک از عبد اللّه عبّاس است«۳». بعضی دگر گفتند: خدای تعالی بنده را بر همه فعلی از افعال محاسبه کند و مؤاخذه، جز آن که هر آنچه«۴» از آن به قول و عمل کرده باشند آن را به قیامت عقوبت کند اگر توبه نکنند، و آنچه بدان همّت کرده باشند به دل یا عزم کرد«۵» بر آن از معصیت، آن را جز به بیماری«۶» و مصائب و آفات و جز آن«۷» کند. و روایت کردند خبری از عایشه از رسول- علیه السلام- که گفت: در اینکه آیت اینکه متابعت خدای باشد بنده را بدانچه بدو رسد از تبی یا «۸» نکبتی یا تبهی«۹» که در دست او شود و چیزی که در گریوان«۱۰» طلب کند نیابد«۱۱» در آستین باشد تا بدانستن«۱۲» غمی به دل او رسد تا مؤمن چون با پیش خدای شود از گناه پاکیزه باشد. چنان که زر سرخ از کوره زرگر بیرون آید، و اینکه«۱۳» بر وجه کفّارت بود آن گناه را، و بیان اینکه قول رسول [است]

«۱۴»- علیه السلام- که گفت: ۱۵» لا یصیب المؤمن نصب و لا وصب و لا مخمصة حتّی الهمّ یهمّه« و لا اذی الّا کفّر اللّه به من خطایاه، گفت: مؤمن را هیچ رنجی و دردی و گرسنگی نرسد تا آن چیز که او را غمگین کند، و الّا خدای تعالی به کفّارت گناهانش کند.

____

(۱). مج: وقف. (۲). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۶. (۳). همه نسخه بدلها: ندارد، ظاهرا کلمه «است» در اساس هم نو نویس است. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها بجز تب: هر چه. (۵). همه نسخه بدلها بجز تب: کرده. (۶). همه نسخه بدلها بجز تب، وز: جزاء بیماری. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: احزان. (۸). همه نسخه بدلها بجز تب: و. (۹). فق، مب: تبهتی، دب: تبهمی. (۱۰). گریوان/ گریبان. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نباید. (۱۲). چاپ شعرانی (۲/ ۴۲۴): تا بدان سبب. (۱۳). مج، وز: و بر اینکه: دیگر نسخه بدلها: و به اینکه. (۱۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۱۵). مج، وز، دب، آج، فق، مر: بهمّه، مج، وز روایة.

مجاهد گفت: و ان تبدوا ما فی انفسکم من الیقین او تخفوه من الشّک، و اگر اظهار کنی آنچه در نفسهای شماست از یقین یا پنهان«۱» کنی از شکّ. و«۲» صادق جعفر بن محمّد- علیهما السّلام- گفت: و اگر اظهار کنی آنچه در دل داری از اسلام یا پنهان کنی، یعنی ایمان. و هم از او روایت است که: آنچه اظهار کنی از عمل«۳» یا پنهان کنی از عزم و ارادت و نیّت فعل، ۴» اما حدیث النفس فلا یدخل« فی التکلیف ، بیانه: لا یُؤاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغوِ فِی أَیمانِکُم وَ لکِن یُؤاخِذُکُم بِما کَسَبَت قُلُوبُکُم«۵».

عبد اللّه بن المبارک گفت: از سفیان ثوری پرسیدم که خدای تعالی [۳۸۲- ر]

بنده را به همّت بگیرد«۶»! گفت: بلی چون عزم باشد. عمرو بن جریر گفت: در ایّام«۷» برنایی روزی عزم کردم بر کاری ناشایست. در راه که می‌رفتم، به حلقه واعظی برسیدم، اوّل سخن«۸» که گفت- چون فراز رسیدم- اینکه بود که: اینکه عزم معصیت کرده و در دل پنهان کرده، آن که دل آفرید نهان«۹» دل داند. چون من اینکه شنیدم، مرا غش افتاد و بیفتادم«۱۰» بی هوش، فما افقت الّا عن توبة، با هوش نیامدم الّا از توبه. در خبر است که: در بنی اسرایل سالی قحط بود، مردی در بیابان می‌گذشت تلهای ریگ می‌دید، می‌گفت: چه بودی اگر اینکه همه آرد بودی و مرا بودی تا به درویشان دادمی؟ حق تعالی وحی کرد به پیغامبر روزگار را، گفت: بگو آن مرد را که من از دل تو صدق دانستم، از تو قبول کردم آنچه در دل آوردی. زید بن اسلم گفت: مردی را دیدم که بر«۱۱» محافل علما می‌گردید و می‌گفت: هیچ کسی هست که مرا راه نماید بر عملی از

اعمال خیر که من از آن خالی نباشم

---

(۱). لب: یا نهان، آج، مب: تا نهان. (۲). مب حضرت، دب امام. [.....]

(۳). تب: ندارد، دیگر نسخه بدلها جوارح. (۴). همه نسخه بدلها بجز تب، فق: مدخل. (۵). سوره بقره (۲) آیهٔ ۲۲۵. (۶). لب: نگیرد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: در هنگام. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سخنی. (۹). دب، مر: پنهان. (۱۰). مج، وز: بیوفتادم. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: در.

که مراد می‌باید که یک ساعت بر من نگذرد که من به عبادت مشغول نباشم؟ علما او را گفتند: حاجت تو آسان است تا طاعت توانی کردن می کن، چون فتوری تو را در یابد یا شاغلی«۱» پدید آید، عزم کن و نیّت، تا تو را همچنان که عمل کرده باشی بنویسند، فانّ العازم کالعامل، که عازم چون عامل بود، و هذا معنی قول النّبی علیه السلام: نیهٔ المؤمن خیر من عمله ، برای آن که عمل را فتور در یابد«۲» و نیّت را فتوری«۳» در نیابد. محمّد بن علیّ الباقر- علیهما السلام- گفت: تبدوا ما فی انفسکم من الافعال الظاهرهٔ ، آنچه«۴» آشکار کنی و مردم ببینند و از تو دانند. «او تخفوه»«۵» یا پنهان«۶» از مردمان که خدای داند [از تو]

«۷» و مردمان ندانند، ۸» یحاسبکم به الله العاید علی افعالکم« و العارف باحوالکم. و در خبر می‌آید که: روز قیامت بنده‌ای را در قیامت آرند و صحیفه عمل«۹» او در دست او نهند، او نامه باز کند، در اوّل صحیفه حجّی بیند مقبول مبرور، ساعتی در آن می‌نگرد و اندیشه می کند، مرد حجّ کرده نباشد. حق تعالی گوید: بر خوان صحیفه عملت. او گوید: بار خدایا سهو و غلط بر تو روا نیست، من در دار دنیا حجّ نکردم، و اینکه جا حجّی«۱۰» مقبول نوشته است؟ حق تعالی گوید: تو حجّ نکردی، و لکن فلان روز یاد داری که قافله حاجّ«۱۱» می گذشت، تو آب در چشم بگردانیدی و گفتی«۱۲»: کاشک«۱۳» تا من استطاعت داشتمی تا با اینان برفتمی. من از تو صدق دانستم، در دیوان تو حجّ بنوشتم.

---

(۱). مب، مر تو را. (۲). همه نسخه بدلها: فتوری در آید. (۳). همه نسخه بدلها: فتور. (۴). مب: هر آنچه. (۵). اساس: و تخفوه، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۶). اساس: تا بنهان، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۸). اساس که نو نویس است: افعالهم، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مب، مر: اعمال. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: حج. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: حجّاج. (۱۲). همه نسخه بدلها: می گفتی. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کاشکی.

در خبر می‌آید که: فردای قیامت خدای تعالی گوید: هذا یوم تبلی السرائر و تخرج الضمائر ، اینکه روزی است که سرها در او آشکارا کنند و ضمایر در او بیرون آرند، و دبیران من بر شما [۳۸۲- پ]

آن نوشته‌اند از عمل شما که ظاهر بود ایشان را، و مطّلع بر سرایر من بودم«۱»، آنچه ایشان ننوشتند من دانم، امروز خبر دهم شما را و حساب کنم شما را بر آن تا بدانی که مثقال ذرّه‌ای از عمل شما از من فرو نشده است. آنگاه بیامرزم آن را که خواهم، و عذاب کنم آن را که خواهم. امّیا مؤمنان را خبر دهد بدان و بیامرزدشان اظهار فضل را، و امّا کافران را خبر دهد

بدان، و عقوبت کندشان بر آن«۲» اظهار عدل را، و اینکه معنی قول ضحّاک است و ربیع و عوفی و والبی از عبد اللّه عبّاس، و دلیل بر اینکه آن است که گفت: «یحاسبکم»، و نگفت «یعاقبکم»، و حساب جز عقاب باشد، حساب ثابت باشد و عقاب ساقط. و قتاده روایت کند از صفوان بن المحرز که گفت: با عبد اللّه عمر بودم در طوافگاه. مردی آمد و از او پرسید که: ای پسر عمر؟ از رسول- علیه السلام- چه شنیده‌ای در نجوی! گفت شنیدم که رسول- علیه السلام- گفت: روز قیامت حق تعالی بنده را به عرش خود نزدیک کند و گناهان او با او به سرّ تقریر می‌کند، می‌گوید: بنده من؟ یاد داری فلان روز فلان گناه کردی، و فلان روز فلان گناه کردی! او می‌گوید: بار خدایا؟ همه«۳» همچونین است که می‌فرمایی و«۴» من کردم. حق تعالی گوید: بنده من؟ آن همه بر تو بپوشیدم و فریشتگان را بر آن اطّلاع ندادم، اکنون بیامرزیدم تو را«۵» و عفو کردم، با مؤمنان چنین خطاب کند، و با کافران و منافقان بر ملاء خلق علی رءوس الاشهاد ندا کند که: هؤُلاءِ الَّذِینَ کَذَبُوا عَلی رَبِّهِم أَلا لَعنَةُ اللّهِ عَلَی الظّالِمِینَ«۶». فَیَغفِرُ لِمَن یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَن یَشاءُ، ابو جعفر و إبن عامر و عاصم و یعقوب خوانند به رفع هر دو فعل، و باقی قرّاء به جزم خوانند، رفع علی تقدیر: فهو یغفر، و جزم

---

(۱). دب، آج، لب، مب، مر و. (۲). همه نسخه بدلها: لفظ «بر آن» را ندارد. (۳). مج، وز: ندارد. (۵- ۴). همه نسخه بدلها: ندارد. (۶). سوره هود (۱۱) آیه ۱۸.

بر عطف علی قوله: یُحاسِبکُم بِهِ اللّهُ. و طاووس روایت کرد از عبد اللّه عبّاس: فَیَغفِرُ لِمَن یَشاءُ، بیامرزد آن را که خواهد بر«۱» گناه بزرگ، و عذاب کند آن را که خواهد بر«۲» گناه کوچک، برای آن که هر دو حقّ اوست، لا یُسئَلُ عَمّا یَفعَلُ وَ هُم یُسئَلُونَ«۳». وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ، و خدای تعالی بر همه چیز قادر است. قوله: آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنزِلَ إِلَیهِ مِن رَبِّهِ«۴»، عبد اللّه عبّاس روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: شب معراج که مرا به آسمان بردند، چون به سدره منتهی«۵» رسیدم، مرا سه تحفت دادند: نماز پنج«۶»، و خواتیم سورة البقره، و آمرزش آنان که به خدای شرک«۷» نیارند از امّت من. عقبة بن عمرو گفت: خدای تعالی«۸» دو آیت فرو فرستاد از کنزهای بهشت، [۳۸۳- ر]
خدای تعالی تقریر«۹» کرد آن را پیش از آن که خلق را آفرید به دو هزار سال، هر که از پس نماز خفتن بخواند، همچنان باشد که همه شب به نماز ایستاده، و آن آمَنَ الرَّسُولُ است تا به آخر سورت. نعمان بن بشیر«۱۰» روایت کند که رسول- علیه السلام- گفت که: خدای کتابتی فرمود نوشتن پیش از آن که آسمان و زمین آفرید [به دو
«۱۱» هزار سال، و آن دو آیت است که ختم سورة البقره کرد به آن«۱۲»، هیچ سرای نبود که سه شب اینکه آیات در او بخوانند«۱۳» که شیطان گرد آن گردد. و رسول- علیه السلام- گفت: در آخر سورة البقره [آیاتی است
«۱۴» که هم قرآن است و هم دعاست، و هم رضای خداست. و در خبر است که رسول را- علیه السلام- گفتند: از خانه ثابت بن قیس بن

---

(۱). همه نسخه بدلها: ندارد. [.....]
(۲). همه نسخه بدلها: به. (۳). سوره انبیا (۲۱) آیه ۲۳. (۴). همه نسخه بدلها الایة. (۵). لب: سدرة المنتهی. (۶). آج وقت، دب نماز، مب، مر: پنجگانه. (۷). دب: شریک. (۸). همه نسخه بدلها تعالی. (۹). مج، وز، دب: تقدیر، آج، لب، فق، مب، مر: تقدیم. (۱۰). اساس: بشر، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴- ۱۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر

نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). مب و. (۱۳). مج، وز: نخوانند.

صفحه : ۱۵۲ شماس نوری می‌برآید«۱» چون چراغی تابان، گفت: همانا او سورهٔ البقره می‌خواند. او را گفتند: چه می‌خوانی به شبها در سرای! گفت: آخر سورهٔ البقرهٔ: آمَنَ الرَّسُولُ. و در خبر است که اینکه دو آیت شب معراج فرود آمد بر رسول- علیه السلام- در زیر عرش، چون حق تعالی گفت: یا محمّد؟ سل تعط ، بخواه تات بدهند«۲»، گفت: التحیات لله و الصلوات الطیبات الطاهرات المبارکات ، جوابش دادند که: السلام علیك ایها النبی و رحمهٔ الله و برکاته. رسول- علیه السلام- موافقت را گفت: [السلام علینا و علی عباد اللّه الصّالحین ، گفت]

«۳»: ۴» اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریك له و اشهد انّ محمدا عبده و رسوله« ، خدای تعالی فرو«۵» فرستاد«۶»: امن الرسول بما انزل الیه من ربه ، گفت: ایمان آورد رسول- علیه السلام- به آنچه خدای تعالی به او فرستاد. وَ المُؤمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ، و مؤمنان همه ایمان آوردند به خدای. «امن» گفت، و «آمنوا» نگفت حملا علی اللّفظ دون المعنی، برای آن که لفظ [«کل»]

«۷» موحّد اللّفظ مجموع المعنی است، قال اللّه تعالی: کُلٌّ قَد عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسبِیحَهُ«۸» ... و در جمع گفت: کُلٌّ إِلَینا راجِعُونَ«۹»، وَ کُلٌّ أَتَوهُ داخِرِینَ«۱۰». حمزه و کسائی و خلف خوانند و عبد اللّه عبّاس و عکرمه و اعمش: «و کتابه» علی الواحد، و باقی قرّاء علی الجمع: «و کتبه». امّا وجه جمع ظاهر است، و وحدان«۱۱» دو وجه دارد: یکی آن که مراد به کتاب قرآن است، و وجهی دگر آن که واحد گفت در جای جمع، عرب گوید: کثر«۱۲» اللّبن و کثر«۱۳» الدّرهم و الدّینار فی ایدی النّاس، قال اللّه تعالی:

---

(۱). مب، مر: نوری بر می‌آید. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا بدهند. [.....]

(۷- ۳). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج، لب، فق اشهد ان علیا ولیه و وصیه. (۵). آج، لب، فق، مر: به او. (۶). مج، وز که. (۸). سوره نور (۲۴) آیه ۴۱. (۹). سوره انبیا (۲۱) آیه ۹۳. (۱۰). سوره نمل (۲۷) آیه ۸۷. (۱۱). مج، وز: و وحدانی، دب: واحدانی، آج، لب، فق، مب، مر: و واحد آن. (۱۳- ۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کثیر.

صفحه : ۱۵۳

فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِیِّینَ مُبَشِّرِینَ وَ مُنذِرِینَ وَ أَنزَلَ مَعَهُمُ الکِتابَ«۱» ...، و لم یقل «الکتب». وَ رُسُلِهِ، جمع رسول باشد، و حسن بصری خواند: «و رسله» به سکون «سین» لتوالی الحرکات. و یك روایت از نافع آمده است: و کتبه و رسله. لا نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِن رُسُلِهِ، در ایمان تفریق نکنیم«۲» میان رسولان، نگوییم«۳»: نُؤمِنُ بِبَعضٍ وَ نَکفُرُ [۳۸۳- پ]

بِبَعضٍ«۴» ...، [۳۸۳- پ]

چنان که جهودان گفتند. و یعقوب خواند«۵»: «لا یفرّق» ردّا علی لفظ الکلّ، او علی الرّسول- علیه السلام. و در کلام «قول» محذوف است، و تقدیر آن است«۶»: و قالوا لا نفرق بین احد، و عرب حذف بر«۷» قول بسیار کنند، و در قرآن از اینکه بسیار است، و منها قوله: وَ المَلائِکَةُ یَدخُلُونَ عَلَیهِم مِن کُلِّ بابٍ، سَلامٌ عَلَیکُم«۸»، ای: یقولون«۹» سلام علیکم، و قوله: وَ لَو تَری إِذِ المُجرِمُونَ ناکِسُوا رُؤُسِهِم عِندَ رَبِّهِم رَبَّنا ...«۱۰»، ای یقولون ربّنا، و قوله: وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَولِیاءَ ما نَعبُدُهُم«۱۱» ...، ای قالوا ما نعبدهم، و امثال اینکه بسیار است. و در مصحف عبد اللّه مسعود چنین است که: لا یفرقون«۱۲»، بر اینکه وجه به تقدیر محذوف حاجت نباشد، و «بین» از میان دو کس باشد یا بیشتر، و برای آن گفت: «بین احد»، و نگفت بین آحاد، که لفظ احد در جای جمع به کار دارند، قال اللّه تعالی: فَما مِنکُم مِن أَحَدٍ عَنهُ حاجِزِینَ«۱۳»، و قال النّبیّ- علیه السلام: ما احلّت الغنائم لاحد سود الرّؤس غیرکم، و قال رؤبة: اذا امور النّاس دیکت دوکا لا یرهبون احدا رأوکا وَ قالُوا سَمِعنا وَ أَطَعنا، فرمان«۱۴» تو

شنیدیم«۱۵» و مطیع رای توایم، خلاف آن که جهودان گفتند: سَمِعنا وَ عَصَینا«۱۶».

---

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۳. (۲). همه نسخه بدلها از. (۳). مج، وز: بگوییم. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۰. (۶- ۵). مب که. [.....]

(۷). همه نسخه بدلها: ندارد. (۸). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۳

و ۲۴. (۹). مج، وز: ام یقولون. (۱۰). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۲. (۱۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۳. (۱۲). وز: لا نفرّقون، دب، آج، لب، مب، مر: لاـ تفرّقون. (۱۳). سوره حاقّه (۶۹) آیه ۴۷. (۱۴). مج، وز: حکم. (۱۵). همه نسخه بدلها: بشنیدیم. (۱۶). سوره بقره (۲) آیه ۹۳.

صفحه : ۱۵۴ حکیم بن جابر«۱» روایت کند که: جبریل- علیه السلام- آمد به رسول و اینکه آیت آورد و گفت: خدای تعالی بر تو و امّت تو ثنا گفت، اکنون بخواه تا بدهند. او به تلقین خدای تعالی سؤال کرد. غُفرانَکَ رَبَّنا، و نصب او بر مصدر بود، و تقدیر اینکه است که: اللّهمّ اغفر لنا غفرانا، کما قال: کِتابَ اللّهِ عَلَیکُم«۲». و مثال «غفرانک» در نصب و تقدیر او سبحانک است، ای«۳» نسبّحک تسبیحا، و گفته‌اند: مفعول به است و تقدیر آن که: نسئلك غفرانک، بار خدایا ما از تو آمرزش می‌خواهیم. وَ إِلَیکَ المَصِیرُ، و باز گشت ما با تو است، یعنی با جایی که در آن جا کس را حکم نباشد مگر تو را. خدای تعالی پس از اینکه بیان کرد فساد قول آنان که تکلیف ما لا یطاق روا دارند، گفت: لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفساً إِلّا وُسعَها، تکلیف نکند خدای هیچ کس را الّا [به]

«۴» وسع و طاقت او، و «وسع» نام چیزی باشد که واسع بود بر مرد و مضیّق نبود بر او، و مثال او وجد و جهد«۵» باشد. و گفته‌اند: وسع طاقت باشد، و گفته‌اند: دون طاقت باشد و جاری مجری ضرورت است که خدای تعالی ما را تکلیف کمتر از وسع و آلت و قدر«۶» ما کرده است که یکی از ما قدرت هفده رکعت نماز بیش دارد در شبان روز«۷»، و در سال«۸» یک ماه روزه«۹»، و در عمر یک بار حج با وجود استطاعت. و ابراهیم بن ابی عبله خواند: الّا وسعها«۱۰»، علی الفعل، ای وسعها امره، او علی تقدیر: ما وسعها اللّه«۱۱»، آنگه [۳۸۴- ر]

ما حذف کرد. قومی مفسران گفتند: مراد حدیث نفس است، چنان که برفت فی قوله: وَ إِن تُبدُوا ما فِی أَنفُسِکُم أَو تُخفُوهُ«۱۲». و اگر اینکه روایت درست باشد«۱۳»، گمان برده باشند

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: حکیم بن خالد. (۲). سوره نساء (۴) آیه ۲۴. (۳). مج، وز: انّی. (۴). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها: جدّ و جهد. (۶). همه نسخه بدلها: قدرت. (۷). مر: شبانه روز. (۸). آج، فق، مب، مر: سالی. (۹). فق دارد. (۱۰). مر: وسعها. (۱۱). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۴. (۱۳). همه نسخه بدلها بجز تب همانا ایشان.

صفحه : ۱۵۵ که حدیث نفس و وسوسه و تمنّیا در اینکه جمله است، خدای تعالی آیت فرستاد و گفت: اینکه«۱» در تکلیف نیست از آن جا که در وسع نیست تا نفی گمان ایشان کند، و نظیر او در معنی: ما جَعَلَ عَلَیکُم فِی الدِّینِ مِن حَرَجٍ«۲» ...، و قوله: یُرِیدُ اللّهُ بِکُمُ الیُسرَ وَ لاـ یُرِیدُ بِکُمُ العُسرَ«۳» ...، و: لاـ یُکَلِّفُ اللّهُ نَفساً إِلّا ما آتاها«۴». سفیان عیینه را از اینکه آیت پرسیدند، گفت: لاـ یکلّف اللّه نفسا الّا یسرها«۵» لاـ عسرها و لم یکلّفها طاقتها و لو کلّفها طاقتها لبلغ المجهود منها، گفت:

خواری و آسانی تکلیف کرد خدای تعالی، و تکلیف نکرد هیچ کس را طاقت او، چه اگر تکلیف طاقت کردی مکلّف«۶» به رنج افتادی، پس تکلیف دون طاقت کرد«۷». آنگه بیان اینکه جمله کرد و تقریر«۸» عدل خود در حسابی«۹» که او را با بندگان هست، گفت: لَها ما کَسَبَت، گفت: او راست آنچه کرد از خیر. و «کسب» در لغت هر فعلی باشد که به او جرّ منفعت کنند، برای اینکه مرغان صید کننده را کواسب خوانند، قال لبید: بس کواسب ما یمنّ طعامها و دون اینکه تفسیر که گفتیم که اهل لغت دانند و شناسند معقول نیست. وَ عَلَیها مَا اکتَسَبَت، و بر اوست آنچه کند از فعل بد. و فعل و افتعل اینکه جا به یک معنی است، و لکن برای قرینه «لها» آن را بر خیر تفسیر دادیم، و برای «علیها» اینکه را بر شرّ حمل کردیم. لَها ما کَسَبَت، او راست خیر و ثواب و نفع آنچه او کرده باشد. و «علیها»، و بر اوست و زر و وبال و عقوبت آنچه کرده باشد. و «ها» راجع است با «نفس». پس از اینکه هیچ عاقل را شبهه نماند در آن که جزا بر«۱۰» عمل است، و خدای. جلّ جلاله- با

---

(۱). همه نسخه بدلها بجز تب: آن. (۲). سوره حج (۲۲) آیه ۷۸. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵. (۴). سوره طلاق (۶۵) آیه ۷. (۵). مج و. [.....]

(۶). اساس: تکلیف، تب: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: بود، تب: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). اساس: تقدیر، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). اساس که نو نویس است: حساب، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: اینکه، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

مکلّفان کار بر وفق عمل ایشان خواهد کردن از عدل، از آن گذشته الّا فضل نماند«۱»، از هر دو گذشته جز ظلم نماند، و او- جلّ جلاله- از آن متعالی است. رَبَّنا لا تُؤاخِذنا، حق تعالی به لفظ مفاعله گفت و اگر چه از خداست تعالی پس چنان که معاقبه. و اهل معانی در هر دو لفظ گفتند که: چون مکلّف به اختیار بد«۲» خویش کارهایی کند که مستحق«۳» عقوبت شود، و اگر آن نکردی او را مؤاخذت و عقوبت نبودی، پس چنانستی که: اعان علی نفسه، پس پنداری که اینکه فعل- اعنی معاقبت و مؤاخذت- میان او و خداست، برای آن بر لفظ مفاعله گفت. إِن نَسِینا، اگر فراموش کنیم. «نسیان» ضدّ ذکر باشد. کلبی گفت: بنی اسرایل هر گه که چیزی فراموش کردندی از آنچه ایشان را فرموده بودند، یا خطایی کردندی، خدای طعامی یا شرابی بر ایشان حرام کردی. [۳۸۴- پ]

و اگر اینکه قول«۴» درست باشد بر وجه تغیّر مصلحت باشد نه بر وجه عقوبت، که عقوبت مضرتی محض باشد مستحق مقارن با استخفاف و اهانت. امّا فوت منافع از باب عقوبت نباشد، چه اگر چنین بود ما و پیغامبران و فریشتگان یک ساعت از عقوبت خالی نباشیم، که هیچ نفع نیست که خدای تعالی کرده است با ما و الّا بیش از آن و به از آن مقدور«۵» است در هر وقتی از اوقات. و بعضی دگر گفتند: نسیان به معنی ترک است، چنان که گفت: نَسُوا اللّهَ فَنَسِیَهُم«۶» ...، ای ترکوا طاعته فترکهم من الثّواب. أَو أَخطَأنا، یقال: خطیء فلان یخطأ خطأ«۷» و خطأ اذا تعمّد، قال الشّاعر: عبادک یخطأون و انت ربّ بکفّیک المنایا لا تموت و اخطأ اذا لم یصب، بهری اینکه فرق کردند که شنیدی بین خطیء«۸» و أخطأ. و بعضی دگر گفتند: هر دو به یک معنی باشد، و اولیتر آن باشد که خطایی بود

---

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است، ندانند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مج، وز: بر، دیگر

نسخه بدلها: ندارد. (۳). آج عقاب و. (۴). دب: اینکه قضیه و وجه، آج، لب، فق، مب، مر: اینکه وجه. (۵). چاپ شعرانی (۲/ ۴۳۰) خدا. (۶). سوره توبه (۹) آیه ۶۷. (۷). همه نسخه بدلها: ندارد. (۸). همه نسخه بدلها: خطأ.

که نه عمد باشد، برای آن که بر عفو آن«۱» که بر سبیل عمد باشد قطعی نیست. إبن زید گفت: إِن نَسِينا، اگر فراموش کنیم چیزی از واجبات و فرایض«۲»، او اخطأنا، یا ارتکاب کنیم چیزی از محرّمات. عبد اللّه عمر شنید از مردی که می‌گفت: اللّهمّ اغفر لی خطایای، بار خدایا خطاهای من بیامرز. او گفت: ای مرد از خدای خواه تا عمدت بیامرزد که خطایا خود مغفور است، و آن نیز وجهی نیک است که گناه را بر اطلاق اگر عمد باشد اگر سهو خطا خوانند، برای آن که خلاف صواب باشد. نافع روایت کرد از عبد اللّه عمر«۳» که رسول- علیه السلام- گفت: رفع عن امّتی الخطاء و النّسیان و ما استکرهوا علیه، از امت من برداشتند خطا و نسیان و آنچه ایشان را بر آن اکراه کنند. رَبَّنا وَ لا تَحمِل عَلَينا إِصراً. بعضی مفسران گفتند: عهدا او«۴» میثاقا، بار خدایا بر ما منه عهدی و میثاقی- یعنی تکلیفی- که ما به آن قیام به دشخواری«۵» توانیم کردن، پس ما را به آن مؤاخذه باشد چنان که جهودان را، بیانش قوله: وَ أَخَذتُم عَلى ذلِكُم إِصرِي«۶» ...، ای عهدی، و اینکه قول مجاهد«۷» و عطا و قتاده و ضحّاک و ربیع و مقاتل و سدّی و کلبی و إبن جریج است. و بعضی دگر گفتند: مراد به «اصر» ثقل است، بار خدایا بار گران در تکلیف بر ما منه چنان که بر آنان نهادی که پیش ما بودند، و آن آن بود که در اخبار می‌آید که: خدای تعالی در شبان روز«۸» پنجاه نماز بر امّت موسی نهاد، و ایشان را به زکات ربع مال فرمود دادن، و چون جامه‌شان پلیدی رسیدی«۹» ببایستی بریدن و نمازشان جز در مسجد روا نبودی، و چون آب نیافتندی، تیمّم روا نبودی ایشان را. و چون گناهی

---

(۱). چاپ شعرانی (۲/ ۴۳۰): غفران. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها بجز تب تو. (۳). مب: عبد اللّه عبّاس. (۴). اساس: و، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). مج، وز: قیام دشوار، مب، مر: قیام به دشواری. (۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۸۱. (۷). همه نسخه بدلها است، اساس: کلمه خط خوردگی دارد. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شبان روزی. (۹). مج، وز: جامه را پلیدی برسیدی، دب، آج، لب، فق، مب: جامه را پلیدی رسیدی، مر: جامه را پلیدیی رسیدی.

بکردندی، علامت آن گناه بر روی ایشان پدید آمدی. و چون در سرای به معصیتی مشغول شدندی [۳۸۵- ر]

، بر در آن سرای به خطّی روشن پیدا شدی که: فلانان«۱» در اینکه سرای فلان کار می‌کنند، و اینکه قول عطا و مالك بن انس و مؤرّج و قتیبی و إبن الانباریّ است، دلیلش قوله تعالی: وَ يَضَعُ عَنهُم إِصرَهُم وَ الأَغلالَ الَّتِي كانَت عَلَيهِم«۲». إبن زید گفت: لاـ تحمل علینا ذنبا لا توبة منها و لا كفّارة لها، ما را به گناهی ابتلا مکن که آن را توبه و کفّارت«۳» نبود. و اصل کلمه عقد و احکام باشد، یقال: بینی و بینه آصرة رحم و ما یأصرنی علیه، ای ما یعطفنی، و للشّافعی- [رحمة]

«۴» اللّه علیه: اذا لم یکن لامرء نعمة لدیّ و لا«۵» بیننا اصرة و لا لی فی ودّه حاصل و لا نفع دنیا و لا آخرة و أفنیت عمری علی بابه ف «تلك اذا کرّة خاسرة»«۶» رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ، اینکه دعایی است که غرض از او عبادت ماست، که اگر ما اینکه دعا نکنیم خدای تعالی خود اینکه بکند، و لکن در اینکه دعا کردن ما را عبادت«۷» بود، چنان که حق تعالی گفت: قال«۸» رَبِّ احكُم بِالحَقِّ«۹». در معنی آیت خلاف کردند. بعضی مفسران گفتند: عام است در جمله تکلیف ما لا یطاق، و اینکه قول قتاده و ضحّاک و سدّی و إبن زید است. و بعضی دگر گفتند: مراد حدیث النّفس و وسوسه است. بعضی دگر

گفتند: غلمه است و هی شدّة الشّهوة. ابو ادریس خولانی گفتی«۱۰»: اللّهم اعذنی و اصحابی هؤلاء من شرّ الغلمة فانّها«۱۱»

---

(۱). همه نسخه بدلها: فلان. (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷. (۳). مج، وز: و گناه. (۴). در اساس کلمه بعمد محو شده است، با توجّه به مج افزوده شد. (۵). مج: و لما. (۶). اشاره است به سوره نازعات (۷۹) آیه ۱۲. [.....]

(۷). همه نسخه بدلها: عبادتی. (۸). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط قرآن مبنای کار ما: قال. (۹). سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۱۲. (۱۰). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: گفت، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). چاپ شعرانی (۲/ ۴۳۱): فانّهما.

ربّما جرّت الی جهنّم، باز خدایا مرا و اینکه قوم را از شرّ غلمه نگاه دارد که باشد که مردم را به دوزخ برد. و بعضی دیگر گفتند: مراد محبّت است. بعضی دیگر گفتند: مراد عشق است. یکی از جمله صالحان نام او خبّاب«۱» گفت: به مجلس ذو النّون مصری حاضر آمدم در فسطاط«۲» مصر، حزر«۳» کردم حاضران را که هفتاد هزار مرد بودند. او در محبّت خدای سخن گفت، [یاز]

«۴» ده جنازه بر گرفتند. یکی از جمله مریدان او برخاست«۵» و گفت«۶»: محبّت خدای تعالی گفتی، در محبّت مخلوقان چیزی بگو. آهی بزد و دست نهاد و پیرهن«۷» چاك کرد و گفت: آه غلقت رهونهم، و استعبرت عیونهم، حالفوا السهاد«۸»، و فارقوا الرّقاد«۹»، قلیلهم طویل و نومهم قلیل، احزانهم لا- تنفد، و همومهم لا تفقد، امورهم عسیرة، و دموعهم غزیرة، باکیة عیونهم. قریحة جفونهم، عاداهم الزّمان و الاهل و الجیران. یحیی معاذ گفت: اگر عذاب قیامت به دست من بودی عشّاق را عذاب نکردمی، برای آن که گناه ایشان اضطراری بود نه اختیاری. اصمعیّ گفت: در بغداد دیوانه‌ای را دیدم سخت زرد روی«۱۰»، نحیف اندام، کودکان رسنی در گردن او [۳۸۵- پ]

کرده و او را رنجه می‌داشتند. چون مرا دید گفت: یا اصمعیّ؟ صف لی بعض ما یعذّب اللّه به اهل النّار فی النّار، وصف بکن برای من بعضی آنچه خدای تعالی اهل دوزخ را در دوزخ بدان عذاب کند. من وصف آن می‌کردم، گفت: و اللّه لو عذّبهم بالحبّ و الرّقباء و الهجر لکانوا فی اشدّ من عذاب النّار، به خدای که اگر ایشان را به محبّت و رقیبان و هجر عذاب کردی، در سخت‌تر از عذاب دوزخ بودندی«۱۱».

---

(۱). دب: خبان. (۲). مج، وز، دب، مر: قسطاط. (۳). وز، مب، مر: حرز. (۴). در اساس کلمه زیر وصالی رفته است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). وز: بر پای خاست، دیگر نسخه بدلها: بر پای خواست. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر در. (۷). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: پیراهن. (۸). وز: اشهاد، دب، آج، لب، فق، مب، مر: الشّهادة. (۹). وز: الرّفاد، مب: الرّفاده، دب، آج، لب، فق، مر: الرّقادة. [.....]

(۱۰). همه نسخه بدلها و. (۱۱). همه نسخه بدلها آنگه گفت.

لو کان مالک عالما«۱» بجوی الهوی و فعاله فی اضلع العشّاق ما عذّب الکفّار الّا بالهوی و إن استغاثوا غاثهم بفراق و دیگری گفت در اینکه معنی. دخول النّار للمهجور خیر من الهجر الّذی هو یتّقیه لأن دخوله فی النّار أدنی عذابا من دخول النّار فیه و بعضی دگر گفتند: مراد مسخ است و بگردانیدن صورت با صورتی دگر، چنان که در امّت پیشین کرد. و بعضی دگر گفتند:

مراد شماتت اعداست، و انشد إبن الاعرابیّ: کلّ المصائب قد تمرّ علی الهوی«۲» فتهون«۳» غیر شماتة الحساد انّ المصائب تنقضی أیّامها و شماتة الاعداء بالمرصاد و بعضی دگر گفتند: مراد فرقت و قطیعت است. و حکما گفته‌اند: قطع الاوصال اهون من قطع الوصال. و نظام گفت: لو کان للبین صورة لراع القلوب و لهدّ الجبال، و لجمر الغضا اقلّ توهّجا منه، و لو عذّب اللّه اهل النّار بالفراق لاستراحوا الی ما فیه من العذاب، گفت: اگر فراق را صورت بودی دلها بترسانید«۴» و کوهها را بیران کردی«۵»، و آتش تاغ از داغ فراق آسانتر است، و اگر خدای تعالی اهل دوزخ را به فراق عذاب کند، عذاب دوزخ بر ایشان آسان آید. و اعف عنّا، ما را عفو بکن. و اصل «عفو» محو باشد، یقال: عفا الرّسم اذا انمحی«۶»، بار خدایا تقصیرهای ما در گذار. وَ اغفِر لَنا، و گناهان ما بیامرز. و ارحمنا، بر«۷» ما ببخشای که ما به نجات نرسیدیم«۸» مگر به رحمت تو. و گفته‌اند: عفو کن ما را از مسخ، و بیامرز ما را از خسف، و رحمت کن بر ما از قذف.

---

(۱). اساس: لو ان مالک عالم، با توجّه به وز تصحیح شد. (۲). همه نسخه بدلها: علی الفتی. (۳). مج، آج: فیهون، وز، دب، لب، فق، مب، مر: فهون. (۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: بترسیدی، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). فق، مب: ویران کردی. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اذا انمحی. (۷). همه نسخه بدلها: و بر. (۸). همه نسخه بدلها: نرسیم.

و گفته‌اند: ما را عفو بکن از«۱» اقوال و بیامرز ما را از افعال، و رحمت کن بر ما از ضمایر و اسرار. و گفته‌اند: اعف عنّا، عفو کن از صغایر و بیامرز ما را«۲» کبایر، و رحمت کن بر ما از سوء سرایر. انت مولینا، که تو خداوند مایی [۳۸۶- ر]
و سیّد و ناصر مایی و به ما تو اولیتری. و «مولی» معانی بسیار دارد: به معنی ناصر باشد، و به معنی سیّد باشد، و به معنی همسایه باشد، و به معنی معتق باشد، و به معنی معتق باشد، و به معنی پسر عم باشد، و به معنی هم سوگند باشد، و به معنی بنده باشد، و به معنی اولی باشد. و اصل در او اینکه است برای آن که مرجع همه معانی اینکه است، قال اللّه تعالی: مَأواکُمُ النّارُ هِیَ مَولاکُم«۳» ...، ای اولی بکم. و استقصای کلام در اینکه، در جای خود بیاید- ان شاء اللّه- در سورة المائده. فَانصُرنا عَلَی القَومِ الکافِرِینَ، ما را نصرت ده بر کافران. سعید جبیر گفت از عبد اللّه عبّاس که او گفت: چون بنده اینکه آیت بخواند، چون به اینکه جا رسد«۴»: غُفرانَکَ رَبَّنا«۵»، خدای تعالی گوید: غفرت لک، بیامرزیدم تو را. چون گوید: رَبَّنا لا تُؤاخِذنا إِن نَسِینا أَو أَخطَأنا، خدای تعالی گوید: لا اؤاخذکم«۶»، مؤاخذت نکنم شما را. چون گوید: رَبَّنا وَ لا تَحمِل عَلَینا إِصراً، حق تعالی گوید: لا احمل علیکم، بار گران بر شما ننهم. چون گوید: رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ، حق تعالی گوید: لا احملکم، ننهم بر شما چیزی که طاقت آن نداری. چون گوید: وَ اعفُ عَنّا، گوید: عفوت عنکم، عفو بکردم از شما.

---

(۱). مب اعمال و. (۲). همه نسخه بدلها از. (۳). سوره حدید (۵۷) آیه ۱۵. (۴). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر که. [.....]
(۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵. (۶). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: لا اتخذکم، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

 چون گوید: وَ اغفِر لَنا، گوید: غفرت لکم، بیامرزیدم شما را. چون گوید: وَ ارحَمنا، گوید: رحمتکم، بر شما رحمت کردم. چون گوید: فَانصُرنا عَلَی القَومِ الکافِرِینَ، گوید: نصرتکم علیهم، شما را نصرت کردم بر کافران. معاذ جبل چون اینکه آیت بخواندی و سورت ختم کردی، گفتی: آمین. و در معنی او دو قول گفته‌اند: یک قول آن است که معنی اینکه

است که: بـار خـدایا؟ بشـنو و اجـابت کن. و یـک قول آن است که: نـامی است از نامهای خـدای- عزّ و جلّ. و در او دو لغت است: مدّ و قصر، و در هر دو لغت «میم» مخفّف است، و بیرون از نماز روا باشد و در نماز روا نباشد- و اللّه ولیّ التّوفیق.

صفحه : ۱۶۳

سـورهٔ آل عمران سـوره آل عمران«۱» مـدنی است، و عـدد آیـات او دویست است، و کلمـاتش سه هزار و چهار صـد و هشـتاد کلمت است، و چهارده هزار و پانصد و بیست و پنج حرف است. و روایت است از عبد اللّه عبّاس که رسول- صـلی اللّه علیه و آلـه- گفت: هر که او سـوره آل عمران بخوانـد، خـدای و فریشـتگان بر او صـلات«۲» فرستد«۳» تـا آفتاب فرو شـدن. و زرّ بن حبیش روایت کند از ابی کعب که رسول- صلی اللّه علیه و آله- گفت: هر که او سورت آل عمران بخواند، [۳۸۶- پ]

به هر آیتی امـانیش بدهنـد. تبر پـل دوزخ. عبـد اللّه مسعود روایت کرد که: هر که سورت آل عمران بخوانـد، او توانگر است. راوی خبر گوید از رسول- علیه السـلام- که او گفت: البقره و ال عمران بیاموزی که آن دو ستاره تابان است«۴»، فردای قیامت بیاینـد بر صورت دو فریشـته و شـفاعت کننـد خواننـده‌شـان را تا به بهشـتش برنـد. و در خبر است که: هر که سورهٔ البقرهٔ و ال عمران بخواند در شب آدینه، فردای قیامت او را دو پر بدهند تا بر صراط بپرد«۵».

---

(۱). مب، مر: اینکه سـوره. (۲). فق، مب، مر: صـلوات. (۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق: فرسـتند. (۴). همه نسخه بدلها و. (۵). مب، مر ان شاء اللّه تعالی، چاپ شعرانی (۲/ ۴۳۴) چون طیور، نسخه تب تا اینکه جا افتادگی داشت.

صفحه : ۱۶۴

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۱ تا ۹]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ الم (۱) اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الحَیُّ القَیُّومُ (۲) نَزَّلَ عَلَیکَ الکِتابَ بِالحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یَدَیهِ وَ أَنزَلَ التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ (۳) مِن قَبلُ هُـدیً لِلنّاسِ وَ أَنزَلَ الفُرقانَ إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ اللّهِ لَهُم عَذابٌ شَدِیدٌ وَ اللّهُ عَزِیزٌ ذُو انتِقامٍ (۴) إِنَّ اللّهَ لا یَخفی عَلَیهِ شَیءٌ فِی الأَرضِ وَ لا فِی السَّماءِ (۵) هُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُم فِی الأَرحـامِ کَیفَ یَشـاءُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ (۶) هُوَ الَّذِی أَنزَلَ عَلَیـکَ الکِتـابَ مِنهُ آیـاتٌ مُحکَمـاتٌ هُنَّ أُمُّ الکِتـابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم زَیغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنهُ ابتِغـاءَ الفِتنَـهِٔ وَ ابتِغـاءَ تَـأوِیلِهِ وَ مـا یَعلَمُ تَأوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَ الرّاسِـخُونَ فِی العِلمِ یَقُولُونَ آمَنّا بِهِ کُلٌّ مِن عِنـدِ رَبِّنا وَ ما یَـذَّکَّرُ إِلاّ أُولُوا الأَلبابِ (۷) رَبَّنا لا تُزِغ قُلُوبَنا بَعدَ إِذ هَدَیتَنا وَ هَب لَنا مِن لَدُنکَ رَحمَهًٔ إِنَّکَ أَنتَ الوَهّابُ (۸) رَبَّنا إِنَّکَ جامِعُ النّاسِ لِیَومٍ لا رَیبَ فِیهِ إِنَّ اللّهَ لا یُخلِفُ المِیعادَ (۹) «۱»

[ترجمه]

[به نام خدای بخشاینده مهربان]

«۲» خـدای که نیست خـدای مگر او زنـده و پاینـده. فرو فرسـتاد«۳» بر تـو قرآن بـدرستی راست دارنـده«۴» آن را«۵» که پیش اوست«۶»، و فرو فرستاد توریت و انجیل«۷» پیش از اینکه برای بیان«۸» مردمان [را]

«۹» و فرو فرسـتاد قرآن. «۱۰» آنان که کافر شدنـد به آیتهای خـدای، ایشان را عـذابی بود سـخت، و خدای غالب است و کینه

کش [۳۸۷- ر]
. خدای پوشیده نبود«۱۱» آنان بر او چیزی در زمین و نه در آسمان. او آن است که می‌نگارد«۱۲» شما را در رحمها«۱۳» چنان که خواهد، نیست خدای«۱۴» مگر

---

(۱). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. (۲). آج، لب، فق اسم سورت است یا غیر آن. (۳). آج، لب، فق بتدریج. (۴). آج، لب، فق: حال آن که باور دارنده است. (۵). آج، لب، فق: مر آن کتاب را. (۶). آج، لب، فق: که پیش از وی بوده. (۷). مج، وز، دب: فرو فرستاد کتاب موسی و کتاب عیسی. [.....]
(۸). مج، وز، دب و لطف. (۹). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجه به تب افزوده شد. (۱۰). تب، آج، لب بدرستی که. (۱۱). تب: بدرستی که بر خدای پوشیده نیست، مج، وز، آج، لب، فق: پوشیده نشود. (۱۲). آج، لب، فق: که صورت کند. (۱۳). آج، لب، فق: جایگاههای بچگان آن مادران. (۱۴). آج، لب، فق: هیچ خدای نیست.
صفحه : ۱۶۵ او، غالب است و محکم کار. [۳۸۷- پ]
او آن است که فرو فرستاد بر شما قرآن، [از او آیتهایی هست محکم]
«۱» که آن اصل کتاب است و دیگر متشابهات«۲»، امّا آنان که در دلهای ایشان کژی بود پی گیری کنند«۳» متشابه را از آن طلب«۴» فتنه را و طلب«۵» تأویلش را«۶»، و ندانند تأویل مگر خدای، و پا بر جایان در علم می‌گویند بگرویدیم به آن، همه از نزدیک خدای ماست و اندیشه نکند مگر خداوندان عقل«۷». خدای ما بر مگردان دلهای ما پس از آن که راه دادی ما را، و بده ما را از نزدیک تو رحمت«۸»، بدرستی که تو بخشنده‌ای«۹». خدای ما تو جمع کننده«۱۰» مردمانی برای روزی که شک نیست در آن، که خدای خلاف میعاد نکند«۱۱». کلبی گفت و ربیع أنس که: اینکه آیات که در اوّل اینکه سورت است تا به قصّه مباهله در وفد نجران فرود آمد، و ایشان شصت«۱۲» مرد بودند، چهارده مرد با ایشان بودند از اشراف ایشان، و از آن چهارده سه مرد پیشوای و مقدّم بودند، عاقب«۱۳» بود و او

---

(۱). اساس: در اینکه مورد زیر وصّالی رفته است، تب: نا خواناست، از مج افزوده شد. (۲). مج، وز، دب: متشابه، آج، لب: محتمل و متشابه. (۳). اساس: پی گری کند، با توجه به مج تصحیح شد. (۴). مج: طلبد، آج، لب، فق: جستن. (۵). آج، لب، فق: و برای جستن. (۶). آج، لب، فق: عدول از ظاهر. (۷). تب: خردها. [.....]
(۸). تب، مج، وز، آج، لب، فق: بخشایشی. (۹). تب: دهنده، آج، لب بخشنده بر کمالی، فق: بخشنده‌ای بر کمال. (۱۰). تب: بهم آرنده‌ای، آج، لب، فق: گرد آورنده. (۱۱). تب، آج، لب: خلاف نکند وعده را. (۱۲). مج، وز، دب، آج: شست. (۱۳). دب، آج، لب، فق با ایشان.
صفحه : ۱۶۶

امیر قوم بود و صاحب مشورت ایشان، و نام او عبد المسیح بود. و سیّد بود [۳۸۸- ر]
، و نام او أیهم«۱» بود، او صاحب رحلشان بود. و ابو حارثه بن علقمه حبر و عالمشان بود، و صاحب مدارشان، و بنزدیک ملوک روم و ترسایان موقعی عظیم داشت، و کتب اوایل برخوانده بود و مردی متعبّد بود و مجتهد. در مدینه آمدند نماز دیگر با جامه‌های نیکو، و به یک روایت جامه‌های دیبا پوشیده، مردمانی با جمال و آراسته، اصحاب رسول- علیه السلام- گفتند: ما ندیدیم وفدی چونین در مسجد رسول آمدند- علیه السلام- و او نماز دیگر بکرده بود. بنشستند و ساعتی در مسجد تأمّل

می کردند، وقت نماز ایشان در آمد، برخاستند و دستوری خواستند و نماز خود بکردند روی به مشرق کرده«۲»، رسول- علیه السلام- گفت: اسلام آری«۳». گفتند: ما اسلام آورده‌ایم پیش از آن که تو را دیدیم«۴». گفت: دروغ می گویی، اسلام چگونه باشد با آن که خدای را فرزند گوید«۵» و صلیب پرستد«۶» و گوشت خوک خورد؟ گفتند: پس که بود عیسی! گفت: پیغامبر خدا بود و بنده خدا. گفتند: هیچ بنده مخلوق را دیدی«۷» بی پدر! رسول- علیه السلام- گفت: از قدرت خدای بدیع«۸» نیست اینکه، و لکن ندانی«۹» که فرزند به پدر ماند! گفتند: بلی. گفت: ندانی«۱۰» که خدای را تعالی مثل و مانند نیست، و ندانی«۱۱» که عیسی زنده‌ای بود فناپذیر! و خدای زنده‌ای است که«۱۲» نمیرد، و نمی‌دانی«۱۳» که خدای تعالی حافظ خلقان است و خالق ایشان است! عیسی اینکه تواند کردن! گفتند: نه. گفت: نمی‌دانی«۱۴» که خدای تعالی [را]

«۱۵» هیچ چیز بر او پوشیده نشود در آسمان

---

(۱). اساس: بهم، آج، لب، مب، مر: الهم، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). وز: کرد. (۳). آری/ آرید. (۴). مب، مر: بینیم. (۵). آج، لب: گویید. (۶). وز، لب، مر: پرستید. (۷). دیدی/ دیدید. (۸). چاپ شعرانی (۲/ ۴۳۵): بعید. [.....]

(۱۱ - ۱۰ - ۹). ندانی/ ندانید، همه نسخه بدلها: نمی‌دانی. (۱۲). مب هرگز. (۱۴ - ۱۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: نمی‌دانید، با توجّه به دب تصحیح شد. (۱۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۶۷

و زمین! گفتند: بلی. گفت: نه عیسی از آن هیچ نداند! گفتند: نه. گفت: نمی‌دانی«۱» که خدای تعالی صورت عیسی«۲» در رحم مادر بنگاشت چنان که خواست! گفتند: بلی. گفت: نمی‌دانی«۳» که خدای تعالی مستغنی است از طعام و شراب و حدث، و عیسی طعام و شراب خورد و [او را]

«۴» حدث بود«۵». ایشان گفتند: همچونین است. گفت: نمی‌دانی«۶» که«۷» عیسی از مادر بزاد و«۸» کوچک بود«۹» چون دگر کودکان، آنگه به غذا و تربیت بزرگ شد چون دگر کودکان! گفتند: بلی. رسول- علیه السلام- گفت: چون اقرار دادی«۱۰» به اینکه، چگونه [گویی]

«۱۱» عیسی [فرزند]

«۱۲» خداست! خدای تعالی اوایل سورت آل عمران بفرستاد تا به سر هشتاد و اند«۱۳» آیت. قوله تعالی: الم، اللَّهُ، آنچه در حروف مقطّع گفته‌اند و در الم برفت به استقصا در اوّل سورة البقره فلا معنی لإعادته. ابو جعفر یزید بن القعقاع خواند: «الم» مفصول، و جمله حروف تهجّی چنین خواند. و باقی قراء موصول خواندند. وجه تحریک او بصریان گفتند: برای«۱۴» جمع ساکنین را تحریک کردند او را، و تحریک به فتحه برای آن کردند که سبکتر حرکتی است. کوفیان گفتند«۱۵»: نقل کردند حرکت [۳۸۸- پ]

همزه را با «میم». و آن کس که وقف کرد، گفت: برای آن که حروف مبنی باشد، و اصل او سکون بود، آنگه ابتدا کرد به «اللّه» لا- بدّ همزه قطع بایست کردن، اگر چه همزه وصل است، چنان که شاعر گفت: التسمعنّ وشیکا فی دیارکم اللّه اکبر یا ثارات عثمانا

(۶- ۳- ۱). نمی‌دانی/ نمی‌دانید. (۲). مب، مر را. (۱۱- ۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). اساس که نو نویس است: کرد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر چون. (۸).

همه نسخه بدلها: ندارد. (۹). دب و. (۱۰). دادی/ دادید. (۱۲). اساس، مج، وز: ندارد، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۳). فق، مر: و دو. [.....]

(۱۴). مج، وز ها. (۱۵). دب، آج، لب، فق، مر و.

و وجهی دیگر آن است که گروهی خود روا می‌دارند که همزه وصل قطع کنند، چنان که شاعر گفت]

«۱»: اذا جاوز الإثنين سرّ فانّه بنث و تكثير الوشاة قمين. اللّه مرفوع است به ابتداء، و لا إِلهَ إِلَّا هُوَ، در جای خبر اوست، و الحَيُّ القَيُّومُ، صفت اوست. نَزَّلَ عَلَيكَ الكِتابَ بِالحَقِّ، ابراهيم بن ابی عبله خواند به تخفيف: نزل عليك الكتاب بالحقّ، چنان که فعل لازم باشد و کتاب فاعل. برای آن گفت: «نزل»، که خدای تعالی آيت از پس آيت و سورت از پس سورت فرستاد، و تفعيل تکثير فعل باشد، و مراد به «کتاب» قرآن است باتّفاق. بِالحَقِّ، بدرستی و راستی. مُصَدِّقاً، به راست دارنده، و نصب او بر حال است [از مفعول]

«۲». لِما بَينَ يَدَيهِ، آن را که پيش اوست از«۳» کتابها و پيغامبران و شرايع ايشان. وَ أَنزَلَ التَّوراةَ وَ الإِنجِيلَ، برای آن در حقّ توريت و انجيل «انزال» فرمود و «تنزيل» نگفت که، آن کتابها به يک بار فرود آمد. و اصل «توريت» بنزديک بصريان «و وريهٔ» بوده است علی وزن فوعله مثل دوخله و حوقله، «واو» اوّل را «تا» کردند، و « يا » ی مفتوحهٔ را «الف» کردند توراهٔ گشت، و در کتبت«۴» « يا » نوشتند، تا دانند که اصل او « يا » بوده است. کوفيان گفتند«۵»: وزن او تفعله است مثل توصيهٔ و توفيهٔ، « يا » را با «الف» کردند چنان که طیّ کنند که: جاريهٔ«۶» جاراهٔ گويند، و ناصيهٔ را ناصاهٔ گويند. و اصل او من وری الزّند اذا خرج ناره، چون آتش بيرون آيد از آتش زنه وری گويند، قال اللّه تعالی: أَ فَرَأَيتُمُ النّارَ الَّتِي تُورُونَ«۷»، ای تخرجونها من الزّند، قال اللّه تعالی:

(۲ - ۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). اساس: به صورت «آن» هم خوانده می‌شود. (۴). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: کتب، وز: کتبه. (۵). مج اصل توريهٔ است علی، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر اصل او توريهٔ است علی. (۶). چاپ شعرانی (۲/ ۴۳۷) را. (۷). سوره واقعه (۵۶) آيه ۷۱، اساس: تورونها، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجيد تصحيح شد.

فَالمُورِياتِ قَدحاً«۱». پس برای آتش توريت خواند که نور و ضياء است، اينکه قول فرّاء است و بيشتر علما. مؤرّج گفت«۲»: اصل آن توريهٔ است، و آن کتمان و تعريض باشد، و منه الحديث«۳» کان رسول اللّه- صلی اللّه عليه و« آله: اذا اراد سفرا ورّی بغيره ای عرّض بغيره ، چون سفری خواستی کردن، رسول- عليه السلام- نمودی که جای دگر می‌روم تا کافران کيد نتوانستندی کردن، برای [آن که]

«۴» توريت بيشتر معاريض و تلويحات است، و گفته‌اند: توريت به عبرانی «توروتو» باشد، و معنيش شريعت باشد. و انجيل، افعيل باشد من النّجل و هو الخروج، بيرون آمدن باشد، و فرزند را از اينکه جا «نجل» خوانند که از شکم مادر بيرون آيد، و قال الاعشی: أنجب أزمان والده به إذ نجلاه فنعم ما نجلا برای آتش چنين خواند که خدای تعالی حقّی و شرعی مندرس به او بيرون آورد. و گفته‌اند: [۳۸۹- ر]

هو من النّجل، اصل او از نجل است و آن فراخ چشمی باشد، يقال: طعنهٔ نجلاء و عين نجلاء، ای واسعهٔ، برای آتش چنين

خواند که آن شرعی بود که خدای تعالی بر ایشان موسع کرد، و گفته‌اند: به سریانی انگلیون باشد. و حسن بصری انجیل خواند به فتح «الف» و باقی قرّاء به کسر. مِن قَبلُ، کوفیان گویند: رفع بر غایت است، و بصریان گفتند: مبنی است بر ضمّ بنای عارض، قال زهیر و ما بک من خیر أتوه فانّه توارثه آباء آبائهم قبل هُدیً لِلنّاسِ، و برای آن لفظ تثنیه نگفت- و اگر چه او صفت توریت و انجیل است- برای آن که مصدر است، و مصدر را تثنیه و جمع نکنند. و محلّ او نصب است بر حال. و «هدی» را در آیت حمل توان کردن بر بیان و بر لطف، و گفته‌اند: مصدر است به معنی اسم فاعل یعنی هادی، کما قال تعالی: إِن أَصبَحَ ماؤُکُم غَوراً«۵» ...، ای غایرا.

____

(۱). سوره عادیات (۱۰۰) آیه ۲. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: گفته‌اند، با توجّه به مج تصحیح شد. (۳). وز علی. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). سوره ملک (۶۷) آیه ۳۰.

وَ أَنزَلَ الفُرقانَ، و اینکه لفظ مصدر است چون سبحان و غفران و قربان، و مراد اسم فاعل است برای مبالغه را مصدر آورد، یعنی بغایت فرق کننده است از میان حقّ و باطل. سدّی گفت: در کلام تقدیم«۱» و تأخیری هست، و تقدیر اینکه است: و انزل التوریهْ و الانجیل و الفرقان هدی للنّاس، تا «هدی» حال باشد از هر سه کتاب. و گفته‌اند: مراد نصرت است به فرقان، برای آن که نصرت از آسمان آید و فرق کند بین الحقّ و الباطل و المؤمن و الکافر. إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ اللّهِ- الایهْ، آنان که به خدای کافر شوند ایشان را عذابی«۲» سخت باشد. خدای تعالی در اینکه حجّتها وعید کرد کافران را که در آیات و حجج او تأمّل نکنند و به آن منتفع نشوند. وَ اللّهُ عَزِیزٌ ذُو انتِقامٍ، آنگه بیان کرد که«۳»: کافران اینکه«۴» اصرار بر کفر که می‌کنند، مرا در آن عجزی و نقصی نیست و غضاضتی، که من عزیزم و غالبم، و اگر چه امروز تعجیل عقوبت نمی‌کنم برای مصلحت تکلیف را، از من فایت نخواهد شدن، در قبضه قدرت منند، انتقام کشم از ایشان به حسب استحقاق ایشان. إِنَّ اللّهَ لا یَخفی عَلَیهِ شَیءٌ فِی الأَرضِ وَ لا فِی السَّماءِ، آنگه بیان کرد که مقادیر آنچه ایشان مستحقّند از اجزاء ثواب«۵» و عقاب بر افعال و اقوال ایشان بر من پوشیده نیست، که من عالم الذّاتم و هیچ چیز نباشد در آسمان و زمین از جلیل و حقیر و صغیر و کبیر و نهان و آشکارا که بر من پوشیده بود. آنگه گفت: با کمال عالمی کمال قادری است مرا، تا آنچه دگر قادران نتوانند من توانم، و آنچه دگر عالمان ندانند من دانم. من در رحم بر آب«۶» صورت نگارم، همه مصوّران عالم در وقت نگاشتن صورت از آن احتراز کنند، سر قلم از آب نگاه دارند تا متفشّی«۷» نشود، و از تاریکی احتراز کنند تا نقش مشوّش نشود. من از

____

(۱). اساس: تقدیر، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]
(۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: عذاب، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). همه نسخه بدلها اینکه. (۴). مج، وز، دب را. (۵). مب، مر: جزای ثواب. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: رحم بدان. (۷). مج: متنشی.

کمال قادری در سه ظلمت: فِی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ«۱» ...، ظلمت شب و ظلمت رحم و ظلمت شکم«۲» بر آب چنین«۳» صورت بدیع نگارم که مصوّران از آن [۳۸۹- پ]
«۴» عاجز و حیران مانند«۵»، در بعضی نگاشتگان از قلم قدرت او شاعر می‌گوید- شعر: مثالک«۶» بالصّین لمّا رأوه أرباب حذق بنقش الصّنم غدوا عاکفین علی وضعه فعضّوا البنان و رضوا القلم اینکه بیتها بعضی اهل عصر نقل کرده است«۷» از اینکه

دو بیت پارسی، که شاعر می گوید- نظم: از روی تو نسختی به چین بردستند آن جا که دو صد بتکر«۸» چابک دستند در پیش مثال روی تو بنشستند انگشت گزیدند و قلم بشکستند بتگر به آلت من بت نگارد«۹»، قدرت از من و محلّ قدرت از من و اسباب آلات از من، و اگر آن نباشد نتواند. آنگه خود بتراشد و خود بنگارد و خود بپرستد. هیچ عاقل اینکه روا دارد که تراشیده«۱۰» خود پرستد، و نگاشته«۱۱» خود را بندگی کند، و نشانده خود را خدمت کند؟ آنگه ایشان به آلت صورتی بر آرند بی معنی، من بی آلت صورتی چنین بر آرم با چندین معانی. از پاره‌ای پیه چشمی بینا سازم، و از پاره‌ای استخوان گوشی«۱۲» شنوا سازم، و از پاره‌ای گوشت زبانی گویا بر آرم«۱۳»، و از قطره‌ای خون دل دانا پدید آرم، سبحان من بصّرک«۱۴» بشحم و اسمعک بعظم و انطقک بلحم و اعلمک بقطرة دم.

---

(۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۶. (۲). همه نسخه بدلها مادر. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: شکم مادر تو را به چنین. (۴). یک برگ از نسخه اساس نو نویس است و فاقد اعتبار، متن از مج اختیار شد. (۵). مب: فرو مانند. (۶). اساس که نو نویس است: عشالک، با توجه به مج تصحیح شد. (۷). اساس که نو نویس است و، با توجّه به مج زاید می‌نماید. (۸). اساس، آج، لب، فق، مب، مر: پیکر، با توجّه به مج تصحیح شد. [.....]

(۹). مج، وز و. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: تراشنده. (۱۱). مب: نگارنده. (۱۲). اساس که نو نویس است: گوشتی، با توجّه به مج تصحیح شد. (۱۳). اساس که نو نویس است: گردانم، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴). چاپ شعرانی (۲/ ۴۳۹): أبصرک.

صفحه : ۱۷۲ تن تو بر مثال کوشکی بیافریدم همه بنّایان«۱» عالم اساس و قاعده قوی نهند، و هر چه بالاتر می‌روند می کاهند تا بایستد«۲»، من به خلاف اینکه کردم قاعده تو از ساقهای باریک نهادم، آنگه هر چه بالاتر بود سطبرتر«۳» کردم، تا بدانی که چنان که نگارنده منم، دارنده منم، به من استاده است نه بعضی به بعضی، تا بدانند که چنان که فعل من با فعل کس نماند، من با کس نمانم. بنای آن کوشک بر اینکه دو ساق باریک نهادم، هیچ بنّا بنا بر دو ستون ننهد، بر چهار ستون نهد، آنگه هر چه بالاتر سطبرتر«۴» تا به رانها و کفل. آنگه از جوف تو قصری مجوّف کردم و در او از صدر تو ملکی ساختم و از دل تو در او سریری نهادم. و بر آن سریر- [لا بل]

«۵» در سر آن سریر- از تامور دلت امیری نشاندم، آن تامور مأمور من است و آمر تو«۶» است و امیر تن است، و امّا مصالح و مفاسد تو است. اماره امارت او«۷» آن است که تا او نفرماید چشم نبیند و تا [او]

«۸» اشارت نکند گوش نشنود، تا او نخواهد زبان نگوید، تا او نگوید«۹» بینی نبوید و تا او نجوید پای نپوید«۱۰»، و تا او نپذیرد دست نگیرد، او«۱۱» امیری امین است و صاحب اقطاعی مطاع است، چون او را در صدر ملک بنشاندم، از دیده تو او را دیده بانی کردم، و از گوش تو جاسوسی ساختم او را، و از زبان تو صاحب خبری و ترجمانی، و از دست تو خدمتگاری، و از پای تو بریدی. او پادشاه و اینان رعیّت، او امیر و اینان حشم، او پیشوا و اینان متابع. حق تعالی از حکمت«۱۲» خود روا نداشت که هفت عضو تو بی رئیسی بگذارد«۱۳»،

---

(۱). مج، وز: بنا ان، دب، لب، فق: بنّاءان. (۲). دب، لب، فق، مب، مر: باشد. (۴- ۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق: ستبرتر. (۵). اساس: کلمه محو شده است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). چاپ شعرانی (۲/ ۴۴۰): و از تو. (۷). مج: تو. (۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). اساس که نو نویس است تا بو نکند، با توجّه به مج و

دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. [.....]

(۱۰). اساس، مب، مر: نشود، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). اساس، آج، لب، فق، مب، مر: و، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). مج: حکم. (۱۳). اساس که نو نویس است و، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

صفحه : ۱۷۳

کی«۱» روا دارد که هفت اقلیم بی امامی رها کند؟ زمانه را امام باید، و رعیّت را راعی، و گوسفند را شبان، و تو مکلّف به آن که بشناسی که [از]

«۲» اصول اسلامی اصلی است، و از قواعد ایمان«۳» قاعده، من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتهٔ جاهلیهٔ ، چنین فرمود«۴»- صلوات اللّه علیه«۵»- که: هر کس که بمیرد و امام زمانه را نشناسد مردن او مردن جاهلیان«۶» باشد که نه در اسلام بودند. در اینکه خبر دو دلیل است بر دو اصل از اصول«۷» ما: یکی آن که، زمانه از امام خالی نباشد، برای آن که تا امام نباشد شناختنش واجب نباشد. و دیگر، دلیل است بر آن که«۸» معرفت امام از اصول دین است، که اگر نه چنین بودی نگفتی [علیه السلام]

«۹» که: هر که نشناسد او را مردن او مردن کافران بود. [قوله]

«۱۰»: یُصَوِّرُکُم فِی الأَرحامِ کَیفَ یَشاءُ، در رحم صورت نگارد چنان که خواهد، یکی را سیاه و یکی را سفید«۱۱»، و یکی زشت و یکی نیکو، و یکی دراز و یکی کوتاه، یکی نر«۱۲» یکی ماده«۱۳»، یکی سعید«۱۴» یکی شقی، یکی کریم و یکی لئیم، یکی خوشخو«۱۵» و یکی بدخو، چنان که خواهد و مصلحت داند، فَتَبارَکَ اللّهُ أَحسَنُ الخالِقِینَ«۱۶» لِلّهِ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ یَخلُقُ ما یَشاءُ یَهَبُ لِمَن یَشاءُ إِناثاً وَ یَهَبُ لِمَن یَشاءُ الذُّکُورَ أَو یُزَوِّجُهُم ذُکراناً وَ إِناثاً«۱۷». لا إِلهَ إِلّا هُوَ، جز آن«۱۸» خدای خدایی نیست که قادر بود بر اینکه و امثال اینکه تا

---

(۱). اساس به صورت: «کجا» هم خوانده می‌شود، مج، وز: ندارد. (۲). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۳). اساس که نو نویس است: اینان، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آج مهتر عالمیان. (۵). مج، وز و علی آله. (۶). اساس، آج، لب، فق، مب، مر: جاهلان، با توجّه به مج تصحیح شد. (۷). اساس که نو نویس است: احوال، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). وز، دب، بدان که. (۱۰- ۹). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). مج، وز، دب، آج،: سپید. [.....]

(۱۲). مب و. (۱۳). مب، مر و. (۱۴). همه نسخه بدلها و. (۱۵). لب: خوشخوی. ۱۶؟ سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴. (۱۷). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۹

و ۵۰. (۱۸). مج، وز: او.

صفحه : ۱۷۴ مستحق آن باشد از عبادتی«۱» که او هست، و اگر«۲» چه نام خدای بر او اجرا کنند هر نام که بی معنی باشد و نه باستحقاق بود زور بود، و چون نام زور بود کار مزدور«۳» بود، و چون کار مزدور«۴» بود صاحبش مزوّر بود، پس بت مزوّر است و بت پرست مزوّر. اگر بت پرست مزوّر باشد، بت تراش چه باشد؟ برای آن که بت پرست اینکه نام بر نهد، بت خدای نشود و مسیلمه محمّد نشود، و کاذب صادق نباشد، و باطل به تسمیه حق نشود، و نشیب به هوا فراز نگردد و علی هذا فقس، و همه بر اینکه قیاس می‌کن اگر از اهل قیاسی. العَزِیزُ الحَکِیمُ، عزیز است به تسمیه آنان که نام او بر دیگران نهند یا بدون او معبودی دیگر پرستند، او را مذلّتی حاصل نشود، و حکیم است آنچه کند به حکمت و صواب کند. هُوَ الَّذِی أَنزَلَ عَلَیکَ

الکِتابَ، او آن خدایی است که کتاب قرآن بر تو که محمّدی فرو فرستاد، هر چه حق تعالی در قرآن قرآن را به آن خواند و«۵» وصف کرد از انزال«۶» و تنزیل و وحی و کلام و کتاب و آنچه مانند اینکه است همه دلیل حدوث«۷» است، هیچ مخیل قدیم«۸» نیست. آنگه وصف کرد اینکه کتاب«۹» و آیات او را تفصیل داد و قسمت کرد بر دو نوع، [۳۹۰- ر]
گفت: مِنهُ آیاتٌ مُحکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ، از اینکه کتاب«۱۰» آیاتی محکم هست، و محکم آن باشد که مراد از ظاهرش مفهوم شود. و امّ الکتاب است، یعنی اصل کتاب است. و «امّ» در کلام عرب اصل باشد چنان که مکّه را امّ القری گویند، [و]
«۱۱» سر را امّ الدّماغ گویند، و لوح محفوظ را امّ الکتاب گفت، و«۱۲» رایت را که لشکر را مفزع با او بود آن را ام گویند، و مادر را که مفزع

---

(۱). مج، وز: عبادت. (۲). اساس که نو نویس است: لکن، با توجّه به مج تصحیح شد. (۴- ۳). کذا، در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۴۴۱): مزوّر. (۵). مج، وز: ندارد. (۶). اساس که نو نویس است: انزال، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). مج: حدیث. (۸). همه نسخه بدلها بجز وز: قدم. [.....]
(۹). مر را. (۱۰). اساس که نو نویس است و، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۱۱). اساس که نو نویس است: ندارد، از مج افزوده شد. (۱۲). مج، وز، دب، لب، فق: او.

صفحه : ۱۷۵ کودکان باشد و مرجع ایشان با او بود ام از اینکه جا گویند«۱»، و اینکه فعل باشد به معنی مفعول، و اصل کلمه از«۲» أمّ باشد و آن قصد بود، پس هر مقصودی مرجوع را امّ گویند، و برای آن امّ خوانند آن را که رجوع متشابه با او باشد و حمل متشابه بر او کنند، و مفزع در حلّ اشکال او باشد، و برای آن گفت که: «امّ الکتاب»، و لم یقل: امّهات الکتاب بالجمع، برای آن که اینکه آیات در اینکه حکم چون یک آیت است. و وجهی دیگر آن است که: اشارت به حکم است و هو الاحکام، محکمی آیت، حکمی است که اصل کتاب است و رجوع در اینکه باب اعنی فی ردّ المتشابه الیه و حمله علیه با او باشد. و وجهی دیگر آن است که: هر آیتی از او امّ است و اصل است، [کما قال اللّه تعالی]
«۳» وَ جَعَلنَا ابنَ مَریَمَ وَ أُمَّهُ آیَةً«۴» ...، ای کلّ واحد منهما ...، و کما قال اللّه تعالی: وَ الَّذِینَ یَرمُونَ المُحصَناتِ ثُمَّ لَم یَأتُوا بِأَربَعَةِ شُهَداءَ فَاجلِدُوهُم ثَمانِینَ جَلدَةً«۵» ...، ای فاجلدوا کلّ واحد منهم ثمانین جلدةً. وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ، «اخر» جمع اخری باشد و از باب لا ینصرف است، و سببهای منع صرف او صفت است و عدل او که«۶» معدول است از اواخر«۷». و کسائی گفت: برای آن که او جمعی است که بر وزن او واحد نیست، پس او در جمع است سببی مکرر باشد. و بعضی دیگر نحویان گفتند: اینکه جمع را حمل بر واحدش کردند که واحد او اخری است و آن منصرف نیست. مُتَشابِهاتٌ، و متشابه آن باشد که مراد در او متشبه«۸» باشد مراد از ظاهرش ندانند، و اقوال علما در اینکه حکم«۹» و متشابه مختلف است. قتاده و ضحّاک و ربیع و سدّی گفتند: محکم ناسخ باشد که بر او عمل باید کردن، و متشابه منسوخ بود«۱۰» که به

---

(۱). مب: دانند. (۲). اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن، با توجّه به مج تصحیح شد. (۳). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۵۰. (۵). سوره نور (۲۴) آیه ۴. (۶). مج، وز، دب، آج، لب، فق: و عدل که او. (۷). فق: آخر، دب: از او اواخر. (۸). مج، وز، مب: مشتبه. (۹). مج، وز: علما در محکم، دب، آج، لب، فق: در اینکه محکم. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز وز، مب، مر: باشد. [.....]

صفحه : ۱۷۶

او ایمان بایـد آوردن و به«۱» او کـار نبایـد کردن، و اینکه روایت عطیّه است از عبـد اللّه عبّاس. و روایت علیّ ابی طلحه«۲» از عبـد اللّه عبّاس آن است که: محکمات قرآن حلال و حرام و حـدود و احکام و فرایض است که آن را کار بایـد بسـتن و ایمان بایـد آوردن، و متشابه امثال و مواعظ و مقـدّم و مؤخّر است که در آن جا چیزی نبود که کار بایـد بسـتن. و ابو اسـحاق روایت کرد از عبـد اللّه عبّاس که او گفت: مثـال آیـات متشابه چنان است که در سورهٔ الانعام گفت قوله: قُل تَعالَوا أَتلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُم عَلَیکُم«۳»- تـا به آخر سه آیت. متشـابه آیـاتی است که سـوره بنی اسـرایل است من قوله: وَ قَضـی رَبُّکَ أَلّا تَعبُدُوا إِلّا إِیّاهُ وَ بِالوالِدَینِ إِحساناً«۴» ...، و چنان که در سورهٔ البقرهٔ و سورهٔ الاعراف، و آنچه مقربان آن را متشابه خوانند لاشـتباه بعضـها ببعض علی القـاری حفظا، و آنچه اینکه شـکل«۵» نـدارد محکـم باشـد. محمّـد بن جعفر بن الزّبیر گفت: محکم آن باشـد که محتمل نباشد الّا یک وجه را، و متشابه آن بود که محتمل آن«۶» بود وجوه را. بعضی دیگر گفتند: محکم آن باشد که علما تأویل آن دانند، و متشابه آن بود که تأویل [آن]

«۷» جز خـدای تعـالی ندانـد، کـالخبر عن قیام الساعهٔ، چنان که خبر قیامت، و باران که کی بارد، و بچّه که در شـکم مادر چه باشد، و آن که فردا چه شود«۸»، و هر کس چند بماند، و کی میرد«۹»، و کجا میرد«۱۰»، و آنچه اخبار غیب است. إبن کیسان گفت: محکم آن باشد که در او اندیشه بسـیار نباید کردن تا معنی مفهوم شود، و متشابه آن بود که معنی او الّا به نظر و اندیشه نتوان دانستن، و اینکه

____

(۱). همه نسـخه بدلها: بر. (۲). مـج، وز: علی بـن ابی طلحه، آج، لب: علی بن طلحه. (۳). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۱. (۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۲۳. (۵). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۴۴۳): مشکل. (۶). همه نسخه بدلها: ندارد. (۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، از مج افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها: چه باشد. (۱۰- ۹). وز: می‌رود.

صفحه : ۱۷۷

نزدیک است به آن که ما گفتیم. و بعضـی دگر گفتنـد: محکم آن بود که در او خلاف نباشد، و متشابه آن بود«۱» که خلاف کننـد در او علما، و هر یکی قولی گویند به خلاف آن دیگر. ابو عثمان گفت: محکم فاتحهٔ الکتاب است که نماز روا نباشد الّا به او. و محمّـد بن الفضـل گفت: محکم سورهٔ الاخلاص است که در او جز توحیـد نیست، و متشابه قـدر است. بـدان که قرآن همه محکم است از یک وجه، و هم«۲» متشـابه است از یک وجه. و از یک وجه بهری محکم است و بهری متشابه. امّا آن که جمله محکم است، قوله: الر«۳» لا یَأتِیهِ الباطِلُ مِن بَینِ یَدَیهِ وَ لا مِن خَلفِهِ«۶»، و آن که جمله متشـابه است چنان که گفت قوله: کِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِیَ«۷»، و معنی آن که: یشـبه بعضه بعضـا فی الاحکـام و الاعجاز و انتفاء و التّناقض عنه، بهری با بهری مانـد در احکـام و اعجـاز و نفی نقض از او. و بهری محکم است و بهری متشـابه بر اینکه معـانی که گفته شـد، و اینکه است جواب آن کس که گویـد: در قرآن آیـات متنـاقض است، نبینی که در یک آیت گفت: قرآن جمله محکم است، و در یک آیت گفت: جمله متشابه است، و در یک آیت [گفت]

«۸»: بهری محکم است و بهری متشابه. و روایت دیگر از عبـد اللّه عبّاس آن است که: متشابه قرآن حروف التّهجی است که در اوایـل سـورت است، و آن آن«۹» بود که جمـاعتی از جهودان«۱۰» بنزدیـک رسول- صـلی اللّه علیه و آله- آمدنـد چون حییّ اخطب [۳۹۰- پ]

و کعب اشرف و مانند

---

(۱). مر: باشد. (۲). مج، وز: همه. (۳). مج، وز: ندارد، اساس و دیگر نسخه بدلها: الم، با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۴). سوره هود (۱۱) آیه ۱. (۵). مر: باطل. [.....]

(۶). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۴۲. (۷). سوره زمر (۳۹) آیه ۲۳. (۸). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). مر: اینکه. (۱۰). مر: یهودان.

صفحه : ۱۷۸

ایشان، و گفتند: ای محمّد؟«۱» شنیدیم که از جمله«۲» آنچه فرو [د]

«۳» آمد بر تو «الم» است. به خدای بر تو که چنین است و اینکه منزل است بر تو، گفت: چنین است، گفت«۴»: اگر اینکه درست است، چنان می‌نماید که ملك امّت تو هفتاد و یک سال باشد، و اینکه از حساب جمّل گفت که «الف» یکی باشد، و «لام» سی و «میم» چهل، جمله هفتاد و یک باشد. آنگه گفت: یا محمّد؟ از اینکه جنس دگر هست! گفت: بلی«۵»، «المص»، گفت: اینکه بیشتر است از آن، اینکه سد و شست«۶» و یک سال است، و لکن دگر هست! گفت: آری، «الر». گفت: اینکه بیشتر است، اینکه دویست و سی و یک سال است. دگر هست! گفت: آری، «المر» گفت: اینکه بیشتر است، اینکه دویست و هفتاد و یک«۷» است، بر ما مشتبه شد، ندانیم تا بر کدام گیریم! بر کمتر یا بر بیشتر! و ما به اینکه ایمان نیاریم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد«۸»: هُوَ الَّذِی أَنزَلَ عَلَیکَ الکِتابَ مِنهُ آیاتٌ مُحکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ. فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم زَیغٌ، ای میل عن الحقّ، یقال: زاغ یزیغ اذا مال، امّا آنان که در دل ایشان زیغی باشد، یعنی میلی و کژی از حق، و قیل شکّ، گفته‌اند مراد شکّ است. فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنهُ، به دنبال آن«۹» شوند که متشابه است، چرا «ابتغاء الفتنة«۱۰»»، برای طلب فتنه و طلب تأویلش. خلاف کردند در آن که مراد به اینکه آیت کیست! ربیع گفت: وفد نجرانند که ایشان با رسول- علیه السلام- در عیسی خصومت کردند و گفتند: نه تو می‌گویی«۱۱» عیسی کلمه خدا بود و روح او! گفت: بلی. گفتند: ما را اینکه بس است، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

---

(۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق ما. (۲). مب قرآن. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: گفتند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). وز، دب: آری. (۶). همه نسخه بدلها: صد و شصت. (۷). همه نسخه بدلها بجز مج، وز سال. (۸). مب، مر قوله. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: او. [.....]

(۱۰). اساس گفتند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). مر که.

صفحه : ۱۷۹

کلبی گفت: مراد جهودانند که خواستند که از حروف تهجّی استخراج مدّت ملك امّت محمّد کنند به طریق حساب جمّل. إبن جریج گفت: مراد منافقانند. حسن بصری گفت: خارجیانند. قتاده چون اینکه آیت بخواندی و اینکه جا«۱» رسیدی، گفتی«۲» حروریانند [و صابیان]

«۳». بعضی دگر گفتند: جمله مبتدعانند. عایشه گفت: رسول- صلی اللّه علیه و آله- اینکه«۴» جمله بخواند و گفت: چون آنان را بینی از اینکه امّت که طلب تأویل متشابه کنند و به متشابهات قرآن تعلّق و تمسك کنند و بر آن جدل کنند، ایشان آنانند که خدای تعالی ایشان را خواست«۵»، از ایشان احتراز کنی و با ایشان منشینی. ابتِغاءَ الفِتنَةِ، ای طلب الشرك، اینکه«۶» برای

طلب فتنه کنند، و «فتنه» اینکه جا شرک است علی قول الرّبیع و السدّی و إبن الزّبیر و مجاهد، بیانه قوله: و الفتنة اشدّ من القتل«۷». و بعضی دگر از مفسران گفتند: مراد لبس و اضلال است و تخلیط. و اصل کلمه امتحان و اختبار باشد در لغت، یقال: فتنه بکذا ای امتحنته به«۸». وَ ابتِغاءَ تَأوِیلِهِ، ای تفسیره [۳۹۱- ر]
و معناه و ما یؤول الیه المعنی، تأویل آن باشد که معنی با او شود، و اصل او از اول باشد و أول رجوع باشد. و در عرف اهل علم تفسیر فرقی هست میان تفسیر و تأویل، که بیان«۹» معنی آیات محکم را تفسیر گویند، و بیان معنی آیات متشابه و دگر«۱۰» وجوه و احتمالات او را تأویل گویند، و حق تعالی لفظ تأویل در باب متشابه اطلاق کرد. حق تعالی باز نمود که: اینکه قوم«۱۱» دست از محکم بدارند و به دنبال متشابه در افتند به علّت طلب تأویل، و غرض ایشان

---

(۱). مب: بدین جا. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: گفت، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). اساس: محو شده است، با توجّه به آج افزوده شد، مج، وز: سایبیان، دب، لب، فق، مر: سابیان. (۴). همه نسخه بدلها آیه. (۵). همه نسخه بدلها به اینکه آیت. (۶). آج، لب، فق، مب، مر از. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۱. (۸). آج، لب، امتحنه. (۹). همه نسخه بدلها: تأویل کشف. (۱۰). اساس: به صورت «ذکر» هم خوانده می‌شود. (۱۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ایشان، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

[فتنه]

«۱» باشد. و گفته‌اند: طلب عاقبت و ما یؤول الیه امره از«۲» حدیث حساب جمّل و مدّت ملک امّت رسول از آن استخراج کردن«۳»- چنان که برفت- بیانش: ذلِکَ خَیرٌ وَ أَحسَنُ تَأوِیلًا، ای عاقبة، و نصب هر دو اعنی «ابتغاء»«۴» بر مفعول له است. آنگه حق تعالی گفت: تأویل آن من دانم، وَ ما یَعلَمُ تَأوِیلَهُ إِلَّا اللّهُ، تأویل آن جز خدای نداند، و آنان که در علم ثابت قدم باشند و پای بر جای باشند. من دانم و آن کسی که از من داند، راسخان علم [علم]
«۵» از او گرفته باشند، در علم ثابت قدم باشند، در علم قدمی و قدمی دارند، در آن دست و پای دارند، از دست بسطت و از پای ثبات، آنچه گویند از بصیرت گویند. مفسران در نظم آیت و حکم او«۶» خلاف کردند: عروة بن الزّبیر گفت و عایشه و طاووس عن إبن عبّاس که: «واو» فی قوله: وَ الرّاسِخُونَ فِی العِلمِ، «واو» استیناف است و وقف کردند عند قوله: إِلَّا اللّهُ، و گفتند: کلام تمام شد اینکه جا، و معنی آیت آن است که تأویل آیات«۷» متشابه کس نداند مگر خدای- عزّ و جلّ. فامّا راسخان علم گویند: آمَنّا بِهِ، چنان که «و الرّاسخون» مبتدا باشد، و «یقولون» خبر او بود. آنگه تفسیر متشابه بر علم ساعت و فنای دنیا و خروج دجّال و خروج یأجوج و مأجوج است«۸» و خروج مهدی و علم روح و علوم«۹» غیب دادند«۱۰»، گفتند: اینکه چیزها آن است که کس نداند مگر خدای، و چون راسخان علم از اینکه قاصرند، به زبان عجز و قصور می گویند: آمَنّا بِهِ، ما ایمان آوردیم به اینکه جمله از محکم و متشابه، همه از نزدیک خداست هم محکم و هم متشابه. و گفتند: ممتنع نباشد که چیزهایی بود که خدای تعالی به علم آن مستأثر بود و

---

(۱). در اساس کلمه محو شده است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]
(۲). دب، آج، لب، فق: و آن. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: کردند. (۴). اساس و تأویلا، با توجّه به وز، مج زاید می‌نماید. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). همه نسخه بدلها: آن. (۷). اساس: آیت، با توجّه به مج

تصحیح شد، آج، لب، دب، فق، مر و. (۸). همه نسخه بدلها: ندارد. (۹). مج: علم. (۱۰). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: دانند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۸۱

ما را تکلیف نکرده باشد دانستن آن، چه مصلحت در اجمال و اهمال آن باشد، چون روح و وقت قیام الساعهٔ، و آنچه یاد کرد فی قوله: إِنَّ اللّهَ عِندَهُ عِلمُ السّاعَةِ وَ یُنَزِّلُ الغَیثَ«۱»- الایهٔ. و اگر تفسیر متشابه«۲» اینکه کنند، اینکه قول قریب باشد، و اینکه قول اختیار کسائی و فرّاء و مفضّل بن سلمه و محمّد بن جریر است. و گفتند: دلیل اینکه قول قراءت عبد اللّه مسعود است: ان تأویله الّا عند اللّه و الرّاسخون فی العلم [۳۹۱- پ]

یقولون آمنا به. و در قراءت ابیّ و عبد اللّه عبّاس چنین است که: و یقول الرّاسخون فی العلم آمنّا به. و قولی دگر در نظم آیت آن است که مجاهد گفت و ربیع و محمّد بن جعفر الزّبیر«۳» و قتیبی که«۴»: «واو» فی قوله: «و الرّاسخون» «واو» عطف است، و معنی آیت آن است که خدای تعالی گفت: تأویل متشابه کس نداند مگر من که خداام«۵» و راسخان ثابت قدمان در علم. و قوله: یَقُولُونَ، در محلّ حال باشد از ایشان، و معنی آن بود که: ایشان دانند و با آن که دانند می‌گویند: آمَنّا بِهِ، تا مدح باشد ایشان را به دو وجه: یکی تحصیل علم به متشابه، یکی انقیاد و استسلام، و مثال آیت در«۶» آن که «یقولون» حال افتاد فی موضع قائلین قوله تعالی: لِلفُقَراءِ المُهاجِرِینَ الَّذِینَ أُخرِجُوا مِن دِیارِهِم وَ أَموالِهِم«۷» ...، چیست آن که ایشان راست، آن که«۸» پیش از اینکه آیت گفت: ما أَفاءَ اللّهُ عَلی رَسُولِهِ مِن أَهلِ القُری فَلِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی القُربی وَ الیَتامی وَ المَساکِینِ وَ ابنِ السَّبِیلِ«۹» ...، آنگه گفت: لِلفُقَراءِ. الایهٔ، آنگه گفت: وَ الَّذِینَ تَبَوَّؤُا الدّارَ وَ الإِیمانَ«۱۰» ...، یعنی و للّذین تبوّءوا الدّار و الایمان، آنگاه گفت: وَ الَّذِینَ جاؤُ«۱۱» یَقُولُونَ رَبَّنَا اغفِر لَنا«۵» ...، می‌گویند: بار خدایا بیامرز ما را، ای قائلین. همچنین در«۶» آیت ما راسخون«۷» علم با آن که تأویل متشابه دانند، می‌گویند: آمَنّا بِهِ، و اینکه مثالی روشن است، و مثال او از شعر عرب قول یزید بن مفرّغ فی عبد له یسمّی بردا قد باعه ثمّ ندم علی بیعه، فقال: و شریت بردا لیتنی من بعد برد کنت هامه من هامهٔ تدعوا صدی بین المشقّر فالیمامه الرّیح تبکی شجوها و البرق یلمع فی الغمامه. «واو» فی قوله: «و البرق»، «واو» عطف است، و «یلمع»، در جای حال است، و معنی آن است که: و البرق ایضا یبکیه لا معا فی الغمامهٔ، و اگر نه چنین گویند معنی تباه شود، [برای آن که اگر«۸» و البرق به ابتدا کنند و یلمع خبر او کنند، معنی ندارد، چه برق از ابر همیشه لمعان زند. آنگاه اینکه حدیث اجنبی شود از آنچه مراد شاعر است در غرض او و معنی، فاسد. پس اینکه قول بهتر است]

«۹» و به ظاهر لاـ یقتر است. دگر آن که خدای- جلّ جلاله- اینکه کتاب به لغت عرب فرستاد، بِلِسانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ«۱۰»، در او الغاز و تعمیه نیست«۱۱»، و گفت:

---

(۱). همه نسخه بدلها بجز مج، وز: یعنی. (۲). دب: مهاجرین. (۳). همه نسخه بدلها: بر اجماع بلا خلاف. (۴). مج، دب: مستحق نی‌اند، چاپ شعرانی (۲/ ۴۴۶): مستحق خمس نه‌اند. (۵). سوره حشر (۵۹) آیه ۶. (۶). مب اینکه. [.....]

(۷). همه نسخه بدلها بجز مب: راسخان. (۸). مج، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها آورده شد. (۹). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها آورده شد. (۱۰). سوره شعر (۲۶) آیه ۱۹۵. (۱۱). اساس: است، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۸۳

کِتابٌ أَنزَلناهُ إِلَیکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الأَلبابِ«۱»، [۳۹۲- ر]

و گفت: تِلكَ آياتُ الكِتابِ المُبينِ«۲»، و گفت: بِكِتابٍ«۳» اتَّبِعُوا ما أَنزِلَ إِلَيكَم مِن رَبِّكَم«۹»، و متابعت آنچه ندانند چگونه کنند. دگر آن که: [چون]

«۱۰» راسخان علم تأویل متشابه ندانند، و جز راسخان نیز ندانند، چه فرق باشد میان راسخ و ناراسخ! و چه فایده«۱۱» بود وصف ایشان در اینکه جایگاه به رسوخ و ثبوت قدم در علم! چه آنان که جاهل باشند و در علم هیچ پایه ندارند، در اینکه معنی با ایشان راست‌اند. پس آیت از معنی بشود«۱۲». دگر آن که: از عهد رسول- علیه السلام- الی یومنا هذا ندیدیم که مفسران در آیتی از آیات قرآن در تفسیر و تأویل و کلام در وجوه علوم و انواع آن رها کردند و گفتند: نه علم ماست، و تفسیر اینکه آیت جز خدای نداند، تا حروف مقطّع را در او اق [وال]

«۱۳» بسیار گفتند. و عبد اللّه عبّاس چون اینکه آیت خواندی، گفتی: انا من الرّاسخین فی العلم الّذین یعلمون تأویل المتشابه، گفت: من از [آن]

«۱۴» راسخان علمم که تاویل متشابه [دانند. و مجاهد گفت: من از جمله آنانم که تأویل متشابه]

«۱۵» دانم.

---

(۱). سوره ص (۳۸) آیه ۲۹. (۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۱. (۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها: ضبط قرآن مجید: بکتاب. (۴). سوره اعراف (۷) آیه ۵۲. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۶). دب، لب، فق، مب: بداند. (۷). مب می گوید. (۸). همه نسخه بدلها: اقوال. (۹). سوره اعراف (۷) آیه ۳. [.....]

(۱۰). اساس: کلمه زیر وصالی رفته است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). مب: فاییده. (۱۲). همه نسخه بدلها: آن معنی نشود. (۱۵- ۱۴- ۱۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۸۴ و بر آن«۱» وجه که گفتم، لفظ متشابه [محمول]

«۲» بود علی احد الاقوال المشروحهٔ، از آن قولها که گفتیم، و بر وجه اوّل الّا آن یک قول نباشد که حمل بر علم غیب کنند، و لفظ متشابه در عرف به اینکه لایق است که ما گفتیم از مفسران نه به علم غیب. و وجهی دیگر آن که: در آیت، مرتضی علم الهدی- قدّس اللّه روحه- گفت: بر آن طریقه که «واو» استیناف باشد نه بر آن وجه که ایشان گفتند، و آن آن است که آیات متشابه بیشتر آن بود که محتمل بود وجوه بسیار را، چون: هدی و ضلال و مانند آن، بر مأوّل آن باشد که هر وجه که محتمل بود در لغت و مطابق بود ادلّه عقل را و آیات محکم را، بگوید و قطع نکند علی مراد اللّه. پس قدیم- جلّ جلاله- گفت: تأویل آیت یعنی آن وجه معیّن«۳» که مراد من است که من بیان نکرده‌ام کسی«۴» را برای صلاحی را«۵» آن کس نداند مگر من، و اینکه وجهی نکوست در تفسیر اینکه آیت- و اللّه اعلم بمراده. قوله: وَ الرّاسِخُونَ فِی العِلمِ، «رسوخ» ثبوت باشد، و رسخ اذا ثبت، و کذلک رصخ کالصّراط و السراط، و المسلوخ و المصلوخ، قال الشّاعر: لقد رسخت فی القلب منّی مودّهٔ لسلمی ابت ایاتها«۶» أن تغیّرا [۲۹۳- پ]

مفسران خلاف کردند در آن که اینکه راسخان که بودند! بعضی گفتند: مؤمنان اهل کتابند، چون عبد اللّه سلام و جز او و از امثال او. و در تفسیر اهل البیت هست که: مراد به راسخان علم اهل البیت رسولند- علیه و علیهم السلام- از آنان که علم ایشان از علم رسول باشد، و علم رسول از تلقین جبریل، و علم جبریل از لوح محفوظ، و کتابت لوح محفوظ از قبل ربّ العزّه. عجب از آنان که روا دارند که تأویل متشابه جهودان دانند، و روا بود که ایشان در اینکه باب معطوف باشند بر نام خدای، و اهل البیت رسول نشاید که دانند و اینکه پایه دارند؟ و هل هذا الّا محض العناد. انس مالک روایت کند و ابو الدّرداء و ابو امامه که:

از رسول- علیه السلام-

---

(۱). همه نسخه بدلها: بر اینکه. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: معتبر. (۴). همه نسخه بدلها: کس. (۵). همه نسخه بدلها: ندارد. (۶). آج: ازمانها.

صفحه : ۱۸۵ پرسیدند که راسخان علم که باشند! گفت: من بر یمینه و صدق لسانه و استقام قلبه و عف بطنه و فرجه فذلک الراسخ فی العلم ، گفت: آن باشد که سوگندش راست بود، و زبانش صادق بود، و دلش مستقیم بود، و بطن و فرجش عفیف، و اینکه صفت معصومان است. و انس مالک گفت: راسخ علم آن بود که [داند و به آنچه داند کار بندد و متابع علم باشد. و بعضی علما گفتند که: راسخ علم آن بود که]

«۱» در او چهار خصلت بود: تقوا و پرهیزگاری در آنچه میان او و خدای باشد، و تواضع از میان او و خلقان، و زهد میان او و دنیا، و جهاد از میان او و میان نفس خود، و اینکه هم از سیرت معصومان است. لا- جرم چون در علم ثابت قدم بود، کس وصف علم و عالم«۲» چنان که او کرد نکرد. کمیل زیاد«۳» گوید: یک روز امیر المؤمنین علی- علیه السلام- دست مرا«۴» گرفت و با خود می‌برد تا مرا«۵» از کوفه بیرون برد. چون به صحرا شدیم آهی سرد بر آورد از دلی گرم و«۶» گفت: یا کمیل انّ هذه القلوب اوعیهٔ فخیرها اوعاها، اینکه دلها وعاءهاست، آن به بود که«۷» [نگاهدارنده‌تر]

«۸» بود، فاحفظ عنّی ما اقول لک، نگاه دار آنچه تو را می‌گویم: ۹«۱۰«۱۱«۱۲» النّاس ثلاثهٔ فعالم« ربّانی و متعلّم علی طریق« نجاهٔ و همج رعاع اتباع کلّ ناعق یمیلون مع کلّ ریح لم یستضیئوا بنور العلم و لم یلجؤوا الی رکن وثیق. یا کمیل؟ العلم یحرسک و انت تحرس المال، و المال تنقصه« الانفاق و العلم یزکوا علی الانفاق، محبّهٔ العالم« دین یدان به و به تکملهٔ الطّاعهٔ فی حیاته

(۸- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها: علما. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کمیل بن زیاد. (۴). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: من. [.....]

(۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: گرفت و مرا. (۶). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: آهی کشید از سر اندوه پس، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: اینکه دلها ظرفهاست و بهترین آنها، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). همه نسخه بدلها: عالم. (۱۰). کذا در اساس و همه نسخه بدلها. نهج البلاغه تصحیح دکتر صبحی سالم افست قم. ص ۴۹۶

«سبیل». (۱۱). مج، وز، دب، آج: ینقصه. (۱۲). آج، لب: العلم.

صفحه : ۱۸۶

اللهو جمیل الاحدوثهٔ بعد موته، و العلم حاکم و المال محکوم علیه.} ۱«۲» یا کمیل؟ مات خزان الاموال و هم احیاء و العلماء باقون ما بقی الدّهر: اعیانهم مفقودهٔ، و امثالهم فی القلوب موجودهٔ. ها« ها؟ انّ ها هنا لعلما جما- و اشار بیده [الی]

« صدره- لو اصبت له حملهٔ؟ بلی اصبت لقنا غیر مأمون- فی کلام طویل الی ان قال: ۳«۴» اللّهم بلی: لا تخلوا الارض من حجّهٔ لک علی خلقک امّا ظاهرا [۳۹۳- ر]

مغلوبا او خائفا مغمورا کیلا« تبطل حججک و بیّناتک و اینکه اولئک. اولئک الأقلون عددا الأعظمون قدرا بهم یحفظ اللّه حججه حتّی یودعوها قلوب اشباههم. هجم بهم العلم علی حقایق الایمان فاستلانوا« روح الیقین فانسوا بما استوحش منه

الجاهلون و استلانوا ما استوعره المترفون. صحبوا الدّنيا بابدان ارواحها معلقة بالمحلّ الاعلی، اولئك خلفاء اللّه فی ارضه و حججه علی عباده. گفت«۵»: مردمان سه نوعند: عالم است و متعلّم، عالمی ربّانی و متعلّمی بر طریق نجات. و از اینکه هر دو در گذشته همج و رعاعند که بر سر آب آید که چون خسک«۶» خشک شود طعمه آتش را شاید، به دنبال هر آوازی بروند و با هر بادی که بجهد میل کنند، به نور علم روشنایی نجسته باشند، و در علم، التجابه رکنی استوار نکرده باشند. ای کمیل؟ علم پاسبان تو بود و تو پاسبان مال باشی. و مال از نفقت«۷» بکاهد و علم از نفقت«۸» بیفزاید. دوست داری عالم«۹» دین است که به آن خدای را پرستند، و کمال طاعت به آن بود در حیات، و ذکر و ثنای نکو به آن بود پس وفات. علم حاکم است و مال محکوم.

---

(۱). مج، وز، دب: هاوها. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). نسخه اساس در بالای کلمه آورده است: لئلا. (۴). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، نهج البلاغ: و باشروا. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفتند. (۶). همه نسخه بدلها: ندارد. (۸– ۷). نفقت/ نفقه. [.....]

(۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: علم.

صفحه : ۱۸۷

یا کمیل؟ خازنان مال در آن حال که زنده باشند مرده‌اند، و عالمان آنگه که مرده باشند زنده [اند]

«۱» تا جهان بماند ایشان بمانند اشخاص ایشان مفقود باشد«۲»، و مثال«۳» ایشان در د [لها]

«۴» موجود. آنگه گفت: های های؟ اینکه جا علمی«۵» بسیار هست اگر کسی را یابم که بر گیرد و [تحمّل]

«۶» کند- و اشارت کرد به دستها«۷» به سینه خود در حدیثی دراز که در وصف اهل روزگار و عالمان وقت خود بکرد- تا در آخر کلام گفت: بار خدایا؟ زمین خالی نباشد از حجّتی از آن تو بر خلق، امّا ظاهر«۸» مغلوب یا خایف«۹» مغمور«۱۰»: ظاهر مغلوب چون او که اوّل ائمة«۱۱» است، و خائف مغمور چون فرزندش که آخر ائمّه است برای آن که تا حجّتهای تو باطل نشود، کجااند ایشان! ایشان به عدد اندکند و به [قدر و]

«۱۲» منزلت بزرگند. خدای تعالی به ایشان حجّتهای«۱۳» خود نگاه دارد تا در دل اشباه خود نهند، علم، ایشان را بر حقایق ایمان واقف کرده باشد، ایشان را راحت«۱۴» یقین خوش آمده باشد، مستأنس باشند به آنچه جاهلان از آن مستوحش باشند، و آنچه مترفان منعمان«۱۵» را درشت آید ایشان را نرم بود، صحبت ایشان با دنیا به«۱۶» تنهایی بود که جانها از تن معلّق بود به محلّ اعلی، ایشان خلفای خدا باشند در زمین و حجج او بر بندگانش. آنگه گفت: آه شوقا الی رؤیتهم ، ای یا سه به دیدار ایشان؟ آن کس که [اینکه]

«۱۷» داند بر تو راسخ نباشد، و آن که اینکه نداند شنیدن و فهم کردن بر تو هم راسخ

(۶– ۴– ۱). در اساس کلمه زیر وصّالی رفته است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). دب: باشند. (۳). مب، مر: امثال. (۵). در اساس که کلمه نو نویس است: علم، با توجّه به مج تصحیح شد. (۷). اساس که نو نویس است: به دست خود، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). دب، آج، لب، فق، مب: ظاهری. (۹). دب، آج، لب، مر: خایفی. (۱۰). اساس که کلمه نو نویس است: مستور، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). اساس که کلمه نو نویس است و آج، لب، فق، مب، مر: امّت، با توجّه به مج تصحیح شد. (۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده

شد. (۱۳). اساس که نو نویس است: حجت و بیّنات، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: راحتی. (۱۵). مب: منعم. [.....]
(۱۶). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۷). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
صفحه : ۱۸۸

باشد و هم ناسخ. راسخ علم، آن باشد که به تأویل [۳۹۳- پ]
متشابه عالم بود نه آن که محکم بر او مشتبه بود«۱»، آن که بر تأویل شمشیر زند با آن راست بود که محکم تیغ در گلو«۲» باید کردن، منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله ، گفت: از شما مردی باشد که بر تأویل قرآن همچنان کار زار«۳» کند که من بر تنزیلش کردم. هر کسی گفت: من هستم یا رسول اللّه گفت: نه و لکن«۴» خاصف النّعل آن است که نعل پای من می‌پیراید، اگر او نعل پای من پیراید من تاج سر او پیرایم. نگاه کردند امیر المؤمنین از حجره به در می‌آمد«۵»، نعل رسول به دست گرفته که نیک بکرده بود، فکان علیّ للنّعل خاصفا، و کان النّبیّ لمدحه واصفا، و کان فی الحرب ریحا عاصفا و لأعداء اللّه قاصما قاصفا. یَقُولُونَ آمَنّا بِهِ، می‌گویند: بار خدایا؟ ما به متشابه ایمان داریم. کُلٌّ مِن عِندِ رَبِّنا همه از نزدیک خداست محکم و متشابه، و ناسخ و منسوخ، و مجمل و مفصّل. وَ ما یَذَّکَّرُ إِلّا أُولُوا الأَلبابِ، اینکه اندیشه خداوندان عقل کنند. خواجه عقل ندارد و اگر دارد به کار ندارد، و «لبّ» هر چیز خالص«۶» و صافی آن باشد، و مغز چیزها«۷» «لبّ» گویند که نفع در آن است. عقل را به آن تشبیه کردند و آن را لبّ نام نهادند. رَبَّنا لا تُزِغ قُلُوبَنا، در کلام محذوفی هست، تقدیر آن است: و یقولون ای الرّاسخون فی العلم: ربّنا، بار خدای ما؟ بمگردان و بمچفسان«۸» دلهای ما، یعنی آن الطافی که دلهای ما به آن مستقیم باشد و از حق مایل نشود از ما باز مگیر. و «زیغ» اینکه میل باشد، و ازاغت امالت، و معنی آن است که گفتیم. اگر گویند: اینکه چه دعا باشد! گوییم: خدای تعالی ما را تکلیف کرد که اینکه دعا کنیم، و اگر چه خدای تعالی [بی]«۹» دعای ما اینکه بکند چنان که فرمود ما را که:

---

(۱). اساس که در اینکه کلمه نو نویس است: باشد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). دب، مب: گلوی او، آج، لب، فق، مر: گلوی. (۳). دب: کالزار. (۴). همه نسخه بدلها: و لکنّه. (۵). مج: به در آمد. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر است. (۷). همه نسخه بدلها را. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بمخسبان. (۹). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
صفحه : ۱۸۹

قال«۱» فَلَمّا زاغُوا أَزاغَ اللّهُ قُلُوبَهُم«۵». و روا بود که ازاغت خود عبارت بود از جزای زیغ، ای جازاهم اللّه بزیغهم، کما قال تعالی: وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللّهُ«۶». بَعدَ إِذ هَدَیتَنا، پس از آن که ما را به ایمان هدایت کردی از الطاف و توفیق و تسهیل سبیل و بیان و نصب ادلّت و ازاحت علّت و آنچه اسباب و مقدّمات است وَ هَب لَنا مِن لَدُنکَ رَحمَةً، و ما را از خزاین رحمت خود مدد فرست که تو بخشنده و بخشاینده‌ای. گفتند: مراد به «رحمت» در آیات«۷» توفیق و توقیف است. ای ثبتنا«۸» علی الایمان و الهدی. ضحّاک گفت: مراد تجاوز و عفو و آمرزش است، و صادق- علیه السلام- گفت: لزوما لخدمتک، مراد لزوم خدمت درگاه اوست بر وجه سنّت بخلاف بدعت. امّ سلمه گوید: رسول- علیه السلام- در دعا بسیار گفتی: اللهم مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی دینک ، ای گرداننده دلها و چشمها، دل من بر دین خود بدار«۹» گفتند: یا رسول اللّه دل بگردد! گفت: آری، ۱۰» ما خلق اللّه من قلب آدمی الّا و هو بین اصبعین من اصابع الرّحمن ان شاء ازاغه و ان شاء [اقامه]

«، گفت: دل هیچ

----

(۱). اساس و همه نسخه بدلها: قل، با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۲). سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۱۲. (۳). دب، اگر دعا ندانند کردن، آج، لب، فق، مب، مر: اگر آن دعا ندانند کردن. [.....]

(۴). مج، وز، سهام، دب، آج، لب، فق، مب، مر: سیم. (۵). سوره صف (۶۱) آیه ۵. (۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۵۴. (۷). همه نسخه بدلها: آیه. (۸). اساس: به صورت «تثبیتا» هم خوانده می‌شود. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر بدان، مج، وز، ندارد. (۱۰). اساس: کلمه زیر وصّالی رفته است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۹۰

آدمی نیست و الّا از میان دو انگشت از انگشتهای خداست، و اینکه کنایت باشد از [سهولت]

«۱» تقلیب آن بر او، چنان که یکی از ما گوید: هذا الامر فی یدی و فی اصبعی و فی خنصری، و اینکه کار به دست من است و در انگشت من است و در کمینه انگشتهای«۲» من است. چون خواهد که مبالغه کند از قدرت خود بر آن و سهولت آن بر او. و دگر وجه‌ها گفته‌اند، اگر جای حاجت باشد [گفته شود- ان شاء اللّه]

«۳». آنگه گفت: ۴» نسئل اللّه ان لا- یزیغ قلوبنا بعد اذ هدانا« و ان یهب لنا من لدنه رحمةً انّه هو الوهاب ، ما از خدای می‌خواهیم تا دل ما ثابت دارد و بنگرداند پس از هدایت، و ما را رحمت دهد و آمرزش که او بخشنده است، و تفسیر آن است که بگفتیم. امّ سلمه گفت، من گفتم: یا رسول اللّه؟ مرا دعایی بیاموزی«۵» که نافع باشد [مرا]

«۶»! گفت: بلی، بگو: اللّهم ربّ النّبی محمّد اغفر لی ذنبی و اذهب غیظ قلبی و اجرنی من مضلّات الفتن ما احییتنی. و گفته‌اند: قلب را برای آن نام قلب کردند«۷» لسرعة تقلبه، برای آن که زود گرده«۸» باشد، و رسول- علیه السلام- گفت: ۹»۱۰» مثل القلب کمثل ریشة بارض فلاة فی یوم عاصف تقلّبها« الرّیح ظهرا لبطن«، مثل دل آدمی چون پر مرغی است به زمین بیابان در روز باد سخت که باد آن را از اینکه روی بر آن روی می‌گرداند. ابو عبیده روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: دل فرزند آدم چون گنجشکی است در روز«۱۱» هفت رنگ بگردد. [و رسول- علیه السلام- گفت: ۱۲» لقلب إبن آدم اسرع تقلّبا« من القدر اذا استجمعت غلیا ، گفت: دل فرزند آدم زودتر«۱۳» گردد از دیگ در آن حال که نیک به جوش در آید]

.«۱۴»

(۶- ۳- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: انگشت، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). مج: هدیتنا. (۵). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: بیاموزید، مج، وز: نیاموزی، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳- ۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است که، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۸). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: زود گرد. (۹). مج، وز: یقلّبها. [.....]

(۱۰). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: ظهر البطن. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: روزی. (۱۲). دب: تقلبها، آج: تقلیبا. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مر گرم.

صفحه : ۱۹۱

ربنا انّک جامع النّاس، بار خدایا تو مردمان را جمع کنی برای روزی که در آن روز شک نیست، یعنی روز قیامت که خلقان

اوّل و آخر مجموع باشند در آن روز، چنان که [گفت]

«۱»: ذلِکَ یَومٌ مَجمُوعٌ لَهُ النّاسُ وَ ذلِکَ یَومٌ مَشهُودٌ«۲»، و قال تعالی: فَکَیفَ إِذا جَمَعناهُم لِیَومٍ لا رَیبَ فِیه«۳» ...، و چنان که گفت: اللّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ لَیَجمَعَنَّکُم إِلی یَومِ القِیامَةِ لا رَیبَ فِیه«۴» ...، و برای آن گفت شک نیست در او- و اگر چه کافران در او شک کردند- که بر حقیقت و بدرستی خواهد بودن، [۳۹۴- پ]

و اینکه مبالغه باشد از صحّت وقوع و وجود کار. آنگه عدول کرد از خطاب به غیاب، گفت: إِنَّ اللّهَ، و نگفت: انّک، عرب را عادت باشد که از خطاب به غیاب شوند، و اینکه نوعی از فصاحت باشد در کلام ایشان، قال کثیر: اسیئی بنا او احسنی لا ملومة لدینا و لا مقلیّة ان تقلّت و نگفت: ان تقلّیت. و قال تعالی: هُوَ الَّذِی یُسَیِّرُکُم فِی البَرِّ وَ البَحرِ حَتّی إِذا کُنتُم فِی الفُلکِ وَ جَرَینَ بِهِم«۵» ...، و مانند اینکه در قرآن و کلام عرب بسیار است. إِنَّ اللّهَ لا یُخلِفُ المِیعادَ، خدای تعالی خلف میعاد نکند. و «میعاد»، مفعال. باشد من الوعد، کالمیقات من الوقت. و اصل اینکه بنا در آلت باشد، کالمفتاح و المغلاق [و المقلاد]

«۶» و المقلات و ما اشبه ذلک. قوله تعالی:

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۱۰ تا ۲۰]

[اشاره]

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَن تُغنِیَ عَنهُم أَموالُهُم وَ لا أَولادُهُم مِنَ اللّهِ شَیئاً وَ أُولئِکَ هُم وَقُودُ النّارِ (۱۰) کَدَأبِ آلِ فِرعَونَ وَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم کَذَّبُوا بِآیاتِنا فَأَخَذَهُمُ اللّهُ بِذُنُوبِهِم وَ اللّهُ شَدِیدُ العِقابِ (۱۱) قُل لِلَّذِینَ کَفَرُوا سَتُغلَبُونَ وَ تُحشَرُونَ إِلی جَهَنَّمَ وَ بِئسَ المِهادُ (۱۲) قَد کانَ لَکُم آیَةٌ فِی فِئَتَینِ التَقَتا فِئَةٌ تُقاتِلُ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ أُخری کافِرَةٌ یَرَونَهُم مِثلَیهِم رَأیَ العَینِ وَ اللّهُ یُؤَیِّدُ بِنَصرِهِ مَن یَشاءُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَعِبرَةً لِأُولِی الأَبصارِ (۱۳) زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ البَنِینَ وَ القَناطِیرِ المُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الفِضَّةِ وَ الخَیلِ المُسَوَّمَةِ وَ الأَنعامِ وَ الحَرثِ ذلِکَ مَتاعُ الحَیاةِ الدُّنیا وَ اللّهُ عِندَهُ حُسنُ المَآبِ (۱۴) قُل أَ أُنَبِّئُکُم بِخَیرٍ مِن ذلِکُم لِلَّذِینَ اتَّقَوا عِندَ رَبِّهِم جَنّاتٌ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها وَ أَزواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضوانٌ مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِالعِبادِ (۱۵) الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا إِنَّنا آمَنّا فَاغفِر لَنا ذُنُوبَنا وَ قِنا عَذابَ النّارِ (۱۶) الصّابِرِینَ وَ الصّادِقِینَ وَ القانِتِینَ وَ المُنفِقِینَ وَ المُستَغفِرِینَ بِالأَسحارِ (۱۷) شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ وَ المَلائِکَةُ وَ أُولُوا العِلمِ قائِماً بِالقِسطِ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ (۱۸) إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللّهِ الإِسلامُ وَ مَا اختَلَفَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ إِلاّ مِن بَعدِ ما جاءَهُمُ العِلمُ بَغیاً بَینَهُم وَ مَن یَکفُر بِآیاتِ اللّهِ فَإِنَّ اللّهَ سَرِیعُ الحِسابِ (۱۹) فَإِن حاجُّوکَ فَقُل أَسلَمتُ وَجهِیَ لِلّهِ وَ مَنِ اتَّبَعَنِ وَ قُل لِلَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ وَ الأُمِّیِّینَ أَ أَسلَمتُم فَإِن أَسلَمُوا فَقَدِ اهتَدَوا وَ إِن تَوَلَّوا فَإِنَّما عَلَیکَ البَلاغُ وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِالعِبادِ (۲۰)

[ترجمه]

آنان«۷» که کافر شدند سود ندارد«۸» از ایشان مالهایشان و نه فرزندانشان«۹» از خدا چیزی«۱۰» و ایشان«۱۱» هیزم دوزخ باشند«۱۲».

(۶- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). سوره هود (۱۱) آیه ۱۰۳. (۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۲۵. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۸۷. (۵). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۲. (۷). آج، لب، فق: بدرستی که آنان. (۸). آج، لب، فق،

باز ندارد. (۹). مج: اولادهای ایشان، وز: فرزند ایشان، دب، آج، لب، فق: فرزندان ایشان. (۱۰). آج، لب، فق را. (۱۱). مج: و آن گروه، آج، لب، فق ایشانند. [.....]

(۱۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: هیزم یعنی آتش دوزخاند، آج، لب، فق: ایشانند آتش انگیز آتش، با توجّه به مج و وز تصحیح شد.

صفحه : ۱۹۲ چون خوی«۱» قوم فرعون و آنان که پیش از«۲» ایشان بودند به دروغ داشتند آیات ما، بگرفت ایشان را خدای به گناهانشان، و خدای سخت عقوبت است. بگو آنان را که کافر شدند غلبه کنند شما را و جمع کنند شما را با«۳» دوزخ، و بد بستر«۴» است آن«۵». بد شما را دلیل در«۶» دو گروه که به هم رسیدند، گروهی کالزار«۷» می‌کنند«۸» در راه خدای، و دیگری کافرند می‌دیدند ایشان را دو چندان«۹» به دیدار چشم، و خدای قوّت دهد به یاریش آن را که خواهد در اینکه«۱۰» عبرتی هست خداوندان چشمها«۱۱» را. [۳۹۵- پ]

آراسته شد مردمان«۱۲» را دوستی شهوتها از زنان و پسران و مالهای بسیار تمام کرده از زر و سیم و اسپان بعلامت«۱۳» و چهار پایان و کشت«۱۴»، آن متاع زندگانی دنیاست، و خدای بنزدیک اوست نیکوی«۱۵» باز گشتن.

---

(۱). مج، وز، دب: عادت، آج، لب، فق: عادت ایشان چون عادت. (۲). مج، وز، دب: ندارد. (۳). مج: در، دب: بر. (۴). آج، لب، فق: گستردنی. (۵). مج بد شما را. (۶). مج، وز: باشد شما را، آج: لب، فق: به حقیقت هست شما را ای جهودان معجزه در حقیقت رسالت محمّد در. (۷). مج، وز، آج، لب، فق: کارزار. (۸). مج، وز: می‌کردند. (۹). مج: دو چند اینان. (۱۰). مج، وز: در آن. (۱۱). آج، لب، فق: مر خداوندان بینایی دل. (۱۲). مج، وز: بیاراستند برای مردمان. (۱۳). مج، وز: علامت بر کرده، آج، لب: نشان کرده، فق: نشان کرده شده. [.....]

(۱۴). مج، وز: کشتزار، آج، لب، فق: کشاورزی. (۱۵). آج، لب، فق: نیکویی.

صفحه : ۱۹۳

بگو خبر دهم«۱» شما را به بهتر از اینکه شما را آنان«۲» را که پرهیزگار باشند نزدیک خدایشان بهشتهایی«۳» که می‌رود از زیر آن جویها، جاودان اندر«۴» آن جا و زنان«۵» پاکیزه«۶» و خشنودی از خدای، و خدای بیناست به بندگان. آنان که گویند، خدای ما؟ ما ایمان آوردیم، بیامرز ما را گناهان ما و نگاه دار ما را از عذاب دوزخ. [۳۹۶]

صبر کنندگان و راستیگران«۷» و نماز کنان«۸» و نفقه کنان«۹» و آمرزش خواهان«۱۰» به سحرگاهها«۱۱». گوای«۱۲» داد خدای که نیست خدای مگر او و فرشتگان و خداوندان علم ایستاده به دادستان«۱۳»، نیست خدای مگر او غالب«۱۴» محکم کار. [۳۹۶- پ]

دین«۱۵» در نزد«۱۶» خدای مسلمانی است و خلاف نکردند آنان که بدادند ایشان را کتاب مگر از پس آن که آمد به ایشان دانش بستم«۱۷» میان ایشان و هر که کافر شود به آیتهای

---

(۱). آج، لب، فق: بگو ای بیاگاهیم. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: آن کسانی را، با توجّه به مج تصحیح شد.
(۳). آج، لب، فق: بوستانهایی. (۴). مج، وز: همیشه باشند. (۵). مج، وز: زنانی. (۶). آج، لب، فق: پاک از عیبهای زنان. (۷). مج: راستگاران، وز: دب: راستگیران، آج، لب، فق: راست گویان در اقوال و افعال. (۸). آج، لب: و مداومت نمایندگان بر وظایف طاعت و اخلاص. (۹). دب، آج، لب، فق: کنندگان. (۱۰). مج، وز، دب، آج، لب، فق: خواهندگان. (۱۱). آج، لب:

به وقتهای پیش از صبح. (۱۲). مج، وز: گواهی داد، آج، لب: گواهی می‌دهد. [.....]
(۱۳). مج، وز، دب: به راستان، آج، لب: به دلایل قاطعه. (۱۴). مج و. (۱۵). آج، لب: بدرستی که دین. (۱۶). مج، وز، دب: دین بنزدیک. (۱۷). اساس: ستم، با توجّه به مج تصحیح شد.

صفحه : ۱۹۴ خدای، خدای زود شمار است. اگر خصومت کنند«۱»، با تو، بگو بسپردم روی خود خدای را«۲» و آنان که پی من دارند، و بگو آنان را که دادندشان کتاب و عرب ناخواننده را«۳»، اسلام آوردید«۴» اگر اسلام آورند«۵» راه یافتند، و اگر بر گردند بر تو رسانیدن است، و خدای بیناست به بندگان. قوله: إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا، آنان که کافر شدند و جحود کردند وحدانیّت مرا، و از آن جحود دل خود را پوششی ساختند گمان بردند که مال ایشان و فرزندان ایشان از ما«۶» غنا کند و بگزیراند«۷» که مرا و رضای مرا و اوامر من و مصالح خود به مال و فرزند بفروختند، فردا«۸» قیامت آن مال مار شود، و آن فرزند بند شود، و آن سیم بیم شود، و آن زر شر شود، و آن حسن حال و بال شود، و آن اقارب عقارب شوند، لا تَجزِی نَفسٌ عَن نَفسٍ شَیئاً«۹»، ای لا یغنی«۱۰»، هیچ کس«۱۱» از کسی غنایی و کفافی نکند، کسی از کسی دفع نکند و به جای او نباشد. آنچه«۱۲» تو به جای اویی یا برای او، یا بر رای او، فردا برای تو نباشد و بر رای تو نباشد. آن را که امروز به فدای ایشانی فردا خواهی«۱۳» تا به فدیت خود بدهی نستانند، یومئذ

---

(۱). آج، لب، فق: بس اگر حجت گویند. (۲). آج، لب، فق: بگو خالص گردانیدم عمل خود رای برای خدا. (۳). مج: عرب ناخوانده را، دب، عرب ناخواهنده را، آج، لب: آنان که نه اهل کتابند. (۴). مج، وز: اسلام آوردی، آج: ای فرمان بردارید.
(۵). مج: آوردید، وز: آوردند. (۶). همه نسخه بدلها: من (۷). اساس، وز، دب، آج، لب: بگزیراند، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). همه نسخه بدلها: فردای. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۲۳. [.....]
(۱۰). همه نسخه بدلها: تغنی. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: کس را. (۱۲). مج، وز: آن که: دیگر نسخه بدلها: آنگه. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر که، چاپ شعرانی (۲/ ۴۵۴): فردا که خواهی.

صفحه : ۱۹۵ یَوَدُّ المُجرِمُ لَو یَفتَدِی مِن عَذابِ یَومِئِذٍ بِبَنِیهِ، وَ صاحِبَتِهِ وَ أَخِیهِ، وَ فَصِیلَتِهِ الَّتِی تُؤوِیهِ، وَ مَن فِی الأَرضِ جَمِیعاً ثُمَّ یُنجِیهِ«۱»، پس از اینکه آیت معلوم شد که: خویشان غنا نکنند، و مال نیز غنا نکند که اگر مال و ملک دنیا کسی را باشد«۲» و خواهد که فدیت کند [۳۹۷- ر]
و خویشتن باز خرد، از او قبول نکنند و او را با او نفروشند. فَلَن یُقبَلَ مِن أَحَدِهِم مِلءُ الأَرضِ ذَهَباً وَ لَوِ افتَدی بِهِ«۳»، و شرم نداری که امروز به چرب و خشک ترازو خدای را بیازاری، و فردا به همه زمین پر از زر تو را باز نفروشند«۴». لَن تُغنِیَ عَنهُم أَموالُهُم، مالت فریاد نرسد، و فرزندانت دست نگیرند، اینکه هیچ از خدای غنا نکند. ابو عبد الرّحمن السلمی خواند: «لن یغنی» به « یا » برای آن که فعل مقدّم است، و حایلی هست میان فعل و فاعل. و حسن بصری خواند: «لن تغنی» به سکون « یا » چنان که شاعر گفت: کأنّ ایدیهنّ بالقاع القرق ایدی جوار یتعاطین الورق [و توانگری را برای آن غنی خوانند که غنا کند، یعنی کفاف و دفع فقر. مِنَ اللّهِ، ای من عذاب اللّه]
«۵». ابو عبیده گفت معنی آن است که: «عند اللّه»، بنزدیک خدای. وَ أُولئِکَ هُم وَقُودُ النّارِ، «وقود» [اسم]
«۶» آن چیز باشد که آتش به او بر افروزند، و «وقود» مصدر باشد، و مثله الوضوء للماء و الوضوء للفعل، و الطّهور و الطّهور، ایشان فردا«۷» قیامت هیزم دوزخ باشند، قال اللّه تعالی: وَقُودُهَا النّاسُ وَ الحِجارَةُ«۸»، و قال تعالی: إِنَّکُم وَ ما تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ«۹». کَدَأبِ آلِ فِرعَونَ، چون عادت آل فرعون. و وجه تشبیه آن است که: چنان که

---

(۱). سوره معارج (۷۰) آیه ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴. (۲). دب، آج، لب، فق، مر از آن دنیا. (۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۹۱. (۴). مج، وز، تو را به او نفروشند، آج، لب، فق، مب، مر: تو را با تو نفروشند. (۶- ۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج و اتفاق نسخه بدلها افزوده شد. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: فردای. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۲۴. (۹). سوره انبیا (۲۱) آیه ۹۸.

آل فرعون [را]

«۱» عند نزول عذاب و نعمت به ایشان مال و ملك ایشان از ایشان غنا نكرد، همچونین مال و فرزندان اینان از اینان غنا نكنند، و امّت سلف از كافران كه بودند چون عذاب به ایشان فرود آمد، هیچ دافع و مانع نبود ایشان را از خدای. امّا معنی «داب»، عبد اللّه عبّاس و عكرمه و مجاهد و ضحّاك و ابو روق«۲» و سدّی و إبن زید گفتند: كفعل آل فرعون، چون فعل آل فرعون و صنیع«۳» ایشان در باب كفر و تكذیب، یعنی جهودان همچنان كافر شدند كه آل فرعون. ربیع و كسائی و ابو عبیده گفتند: كسنّة«۴» آل فرعون، چون سنّت و طریقت آل فرعون. مقاتل گفت: كاشباه آل فرعون. اخفش گفت: كامر آل فرعون و شأنهم، چون كار آل فرعون. قطرب گفت: كحال آل فرعون. نضر بن شمیل و مبرّد گفتند: كعادة آل فرعون. زجّاج گفت: كاجتهاد«۵» آل فرعون، و اینكه اصل كلمت است یقال: دابت فی الامر اداب دابا اذا ادمنت العمل و تعبت فیه و اداب السیر اذا ادامه، و قال زهیر: لأرتحلن بالفجر ثمّ لأدابن الی اللّیل الّا ان یعرّجنی طفل سیبویه گفت: «كاف» در محلّ رفع است، و تقدیر آن است: دابهم مثل داب آل فرعون. وَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم، و آنان كه پیش ایشان بودند از كفّار امم ماضیه. كَذَّبُوا بِآیاتِنا فَأَخَذَهُمُ اللّهُ بِذُنُوبِهِم، [۳۹۷- پ]

تكذیب كردند به آیات ما و آن را دروغ داشتند و نگرویدند و تصدیق نكردند، لا جرم خدای تعالی ایشان را به گناه خود بگرفت و مؤاخذت كرد، نظیره قوله«۶»: فَكُلًّا أَخَذنا بِذَنبِهِ«۷»- الایة. وَ اللّهُ شَدِیدُ العِقابِ، و خدای سخت عقاب است در وقت عقوبت، چنان كه

---

(۱). اساس: زیر وصّالی رفته، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). اساس كه در اینكه مورد نو نویس است: ابو ورق، با توجّه به مج تصحیح شد. [.....]

(۳). آج، فق، مر: صنع، لب، مب: وضع. (۴). اساس كه در اینكه مورد نو نویس است: كداب، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). مج، وز: كاحوال. (۶). مر: قال اللّه تعالی. (۷). سوره عنكبوت (۲۹) آیه ۴۰.

واسع رحمت است در وقت مغفرت. قُل لِلَّذِینَ كَفَرُوا سَتُغلَبُونَ وَ تُحشَرُونَ، بگو ای محمّد كافران را كه شما را غلبه كنند مغلوب شوی عاجلا. وَ تُحشَرُونَ إِلی جَهَنَّمَ، و به آجل به دوزخ شوی تا اینكه جا مقهور باشی و آن جا معذّب. خَسِرَ الدُّنیا وَ الآخِرَةَ«۱» ...، نه دنیا داری و نه آخرت، دنیا كه معبود تو است از دست تو بستانند، و آخرت كه به او ایمان ندارند مدفوع شوند با آن به رغم خود. به بهشت بنگویند، لا جرم نبینند، به دوزخ ایمان ندارند لا جرم بچشند تا بدانند. حمزه و كسائی و خلف خوانند و یحیی و اعمش به « یا » در هر جایگاه بر مغایبه«۲». و باقی قرّاء به «تا» علی الخطاب. و هر دو رواست و جایز در عربیّت، برای آن كه چون مخاطب مواجه نبود و رسالت به او بر زبان كسی فرستند هر دو رواه بود، تقول العرب: قل لفلان انّك تعزّر و تؤدّب«۳»، و قل له انّه یعزّر و یؤدّب. مفسران خلاف كردند در آن كه مراد به آیت كیست؟ مقاتل گفت: مشركان

مکّه‌اند، و معنی آن است که: ای محمّد بگو کافران را که شما را روز بدر غلبه کنند و به قیامت به دوزخ برند. چون اینکه آیت آمد، رسول- علیه السلام- روز بدر کافران«۴» را گفت: ان الله تعالی غالبکم و حاشرکم الی جهنم ، خدای تعالی خبر داد که شما را غلبه خواهد کردن و حشر خواهد«۵» کردن به دوزخ، و دلیل اینکه قول قوله«۶» تعالی: سَيُهزَمُ الجَمعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ، بَلِ السّاعَةُ مَوعِدُهُم وَ السّاعَةُ أَدهى وَ أَمَرُّ«۷». و بعضی دیگر گفتند: مراد به آیت جهودانند. کلبی گفت از ابو صالح از عبد اللّه عبّاس که: چون رسول- علیه السلام- روز بدر مشرکان را غلبه کرد جهودان گفتند: به خدای که اینکه آن پیغامبر امّی است که ما را در توریت وعده کردند، و ما نعت و صفت او در کتاب خود یافته‌ایم، و رایت او منصور

---

(۱). سوره حج (۲۲) آیه ۱۱. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: در هر دو کلمه علی المغایبه، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). آج، لب: یعزز و یؤدّب. (۴). آج، فق، مب، مر مکّه. ح ۵- همه نسخه بدلها بجز مب، مر: ندارد. (۶). اساس: قال اللّه، با توجّه به مج تصحیح شد. (۷). سوره قمر (۵۴) آیه ۴۵ و ۴۶.

صفحه : ۱۹۸

است و مردود نیست، و خواستند تا به او ایمان آرند، باز گفتند: صبر کنی تا دیگر وقعه بنگریم، اگر دست او را باشد ایمان آریم. چون روز احد بود و اصحاب رسول را نکبتی رسید، شکّ آوردند و گفتند: اینکه نه آن پیغامبر است که ما گمان بردیم، و ایمان نیاوردند. و از میان ایشان و رسول- علیه السلام- عهدی بود تا به مدّتی، پیش از اجل و وقت انقضای مدّت، آن عهد تباه کردند. و کعب اشرف با شست«۱» سوار از جهودان به مکّه آمدند بنزدیک ابو سفیان و با او عهد بستند که دست یکی دارند در حرب رسول- علیه السلام. آنگه با مدینه آمدند، خدای تعالی [۳۹۸- ر]
در شأن ایشان اینکه آیت فرستاد. محمّد بن اسحاق گفت: چون رسول- علیه السلام- به بدر مشرکان را بشکست و با مدینه آمد، جهودان را جمع کرد در بازار بنی قینقاع و گفت: یا معشر الیهود احذروا من اللّه مثل ما نزل بقریش یوم بدر، از خدای بترسی که به شما نکبتی فرود آید چنان که به قریش فرود آمد روز بدر، و اسلام آری پیش از آن که عذاب خدای به شما رسد که شما می‌دانی که من پیغامبر خدااَم، و نام و نعت من در توریت خوانده‌ای، و خدای بر شما عهد گرفته است. جواب دادند و گفتند«۲»: نباد«۳» که تو ما را از عداد و از حساب ایشان شماری، قومی اغمار که ایشان را علمی و عهدی نبود به کالزار«۴»، ایشان را زبون گرفتی و برایشان فرصتی یافتی، گمان بری«۵» که ما چون ایشانیم، اگر با ما قتال کنی بدانی که ما چه مردمانیم؟ خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: بگو ای محمّد اینکه جهودان را که با اینکه همه فضول مغلوب شوی، و همه را به دوزخ حشر کنند. و «حشر» جمع باشد، و قیامت را محشر خوانند یعنی مجمع، و اینکه روایت عکرمه است و سعید جبیر از عبد اللّه عبّاس. و «جهنّم» از اسماء اعلام است دوزخ را، و اشتقاق او از جهنام است و آن چاهی بعید القعر باشد.

---

(۱). همه نسخه بدلها: شصت. (۲). همه نسخه بدلها یا محمّد. [.....]

(۳). دب: مبادا، آج، لب، فق، مب، مر: مباد. (۴). همه نسخه بدلها بجز دب: کار زار. (۵). بری/ برید.

صفحه : ۱۹۹

وَ بِئسَ المِهادُ، و بد بستر است آن یعنی دوزخ. خدای تعالی در اینکه آیت خبر داد ایشان را به غیب، و مخبر مطابق خبر آمد تا معجزه او باشد و دلیل صدق او کند و وعید کرد ایشان را در آخر آیت. قَد كانَ لَكُم آيَةٌ، «تا» ی تأنیث در فعل نیاورد و نگفت «کانت» با آن که آیت«۱» مؤنّث است برای دو وجه: یکی، ردّا الی المعنی و هو البیان، ای قد کان لکم بیان، چنان که شاعر

گفت: برهرهٔ رخصهٔ رودهٔ کخرعوبهٔ البانهٔ المنفطر و «منفطره» نگفت، برای آن که شاخ خواست، و فرّاء گفت: برای آن علامت تأنیث نیاورد که از میان فعل و اسم فاصله‌ای است بقوله: «لکم»، چنان که شاعر گفت: انّ امرءا غرّه منکنّ واحدهٔ بعدی و بعدک فی الدّنیا لمغرور و هر چه از اینکه معنی آید حکمش اینکه بود، گفت: شما را آیتی است و دلالتی بر صدق اینکه مقال که گفتیم: ستغلبون و تحشرون، و آیت و«۲» دلالت در چیست! فِي فِئَتَيْنِ، در دو فرقه و دو جماعت. و اصل کلمه من فاء یفیء اذا رجع باشد، و اینکه نام بر کالزاریان«۳» اجرا کنند برای آن که بعضی با بعضی شوند. یک فئه رسول بود و اصحابش- صلوات اللّه علیه و رضی عنهم، و یک فئهٔ مشرکان قریش بودند. التَقَتا، به یکدیگر رسیدند و در برابر یکدیگر بایستادند نزدیک [۳۹۸- پ]

. و «ملاقات» مقابله باشد با«۴» مقارنه«۵»، یعنی روز بدر. فِئَةٌ تُقاتِلُ فِي سَبِيلِ اللّهِ، یعنی رسول- علیه السلام- و اصحاب او، و ایشان سیصد و سیزده مرد بودند بر عدد اصحابان طالوت روز قتال جالوت«۶»، هفتاد و هفت مرد مهاجر بودند، و دویست و سی و شش مرد انصار بودند. و صاحب رایت رسول- علیه السلام- امیر المؤمنین بود، و روایت انصاریان سعد

---

(۱). مج، وز: ندارد. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۳). همه نسخه بدلها: کار زاریان. (۴). اساس: با، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). همه نسخه بدلها: مقاربه. (۶). همه نسخه بدلها و.

عباده داشت، و جمله شتر که در لشکرگاه رسول بود«۱»، هفتاد شتر بود و دو اسپ: یکی از آن مقداد اسود بود، و یکی از آن مرثد بن ابی مرثد. و از صلاح شش درع داشتند و هشت شمشیر، و آن روز جمله شهیدان اصحاب رسول چهارده«۲» مهاجر بودند و هشت انصاری. وَ أُخرى كافِرَةٌ، ای فرقه اخری، و فرقتی دیگر کافر بودند، و ایشان مشرکان مکّه بودند و رئیس ایشان عتبهٔ بن ربیعه«۳» بود، و مشرکان«۴» نهصد و پنجاه مرد بودند و صد اسپ داشتند. و اوّل کالزاری«۵» که رسول- علیه السلام- در او حاضر بود«۶» کالزار«۷» بدر بود، و سبب آن عیر ابو سفیان«۸» بود- چنان که قصّه آن در جای خود بیاید. و زهری خواند در شاذّ: «فئهٔ» به جرّ بر بدل، و إبن السمیقع خواند به نصب: «فئهٔ» علی المدح، و مجاهد خواند: «یقاتل» بالیاء ردا الی المعنی يَرَونَهُم، ابو جعفر و نافع و یعقوب خوانند، و در شاذّ حسن بصری و ابو رجاء و ابو بحریّه«۹» و شیبه و ایّوب: «ترونهم» به «تا»، بر اینکه قراءت خطاب با جهودان است، گفت: ای جماعت جهودان؟ شما مشرکان را دو چندان دیدی که مسلمانان را، و آن کس که به « یا » خواند خلاف کردند در او«۱۰»، بعضی گفتند: رؤیت مسلمانان را بود، یعنی مسلمانان«۱۱» مشرکان را دو چندان دیدند که خود را. آنگه عدد اندک بر عدد بسیار ظفر یافتند، اینکه آیت بود که خدای تعالی گفت: قَد كانَ لَكُم آيَةٌ. عبد اللّه مسعود گوید: به اوّل که در نگریدیم گمان بردیم که ایشان ششصد و

---

(۱). مج، وز جمله. (۲). همه نسخه بدلها مرد. (۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ربیع، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: و ایشان، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). همه نسخه بدلها بجز دب: کار زاری. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها: حاضر آمد. (۷). همه نسخه بدلها بجز دب: کار زار. (۸). مج، وز، دب، لب، غز ابو سفیان، آج، فق: غزا ابو سفیان، مب، مر: کارزار ابو سفیان. (۹). کذا: در اساس، مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: ابو بحرید، مر: ابو تحریه، چاپ شعرانی (۲/ ۴۵۸): ابو مخرمه. (۱۰). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: آیت، مب، مر: ندارد، با توجّه به مج و دیگر

نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: مسلمان، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۰۱

بیست«۱» و شش مرد باشند، بر ضعف ما هر چه«۲» ساعت بود در چشم ما حقیر [تر]

«۳» بودند تا«۴» گما [ن برد]

«۵» یم که کمتر از مااند. یکی می‌گفت: اینان هفتاد مرد باشند، دیگری او را می‌گفت: صد مرد [باشند]

«۶». چون کالزار«۷» تمام شد، اسیران را پرسیدیم که شما چند بودی! گفتند: هزار مرد. [و بعضی]

«۸» دگر گفتند: رؤیت راجع است با مشرکان در اوّل ملاقات، آنگه چنان که گمان بردند که مسلمانان دو چندانند که ایشان، یعنی مشرکان مسلمانان را با قلّت ایشان دو چند«۹» خویشتن [می‌دیدند چنانکه]

«۱۰» گفت: وَ إِذ يُرِيكُمُوهُم إِذِ التَقَيتُم فِي أَعيُنِكُم قَلِيلًا وَ يُقَلِّلُكُم فِي أَعيُنِهِم لِيَقضِيَ اللّهُ أَمراً كانَ مَفعُولًا«۱۱». اگر گویند: نه اینکه مؤدّی باشد [۳۹۹- ر]

با مذهب اشعری که ادراک معنی گوید تا«۱۲» مؤدّی بود با مذهب سوفسطائیان که ایشان را وثاقه نباشد به مدرکات، جواب آن است که گوییم: مراد آن است که ایشان گمان بردند که ایشان«۱۳» بیش از آنند از روی حزر و تخمین، نه از روی علم و یقین. و مراد به «رؤیت» در آیت نه ابصار است، نبینی که متعدّی است به دو مفعول، و آن که متعدّی باشد به دو مفعول، به معنی ظنّ باشد، و آن که قوّت اینکه است قراءت ابو عبد الرّحمن السلمیّ«۱۴»: «ترونهم» به معنی تظنونهم، نبینی که [یکی]

«۱۵» از ما چون جمعی بسیار را«۱۶» بیند یا لشکری، حزری کند گوید: همانا اینان«۱۷» هزار مرد

---

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: شصت، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). همه نسخه بدلها یک، چاپ شعرانی (۲/ ۴۵۸): هر چه بگذشت. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). مج: ما. (۱۵- ۱۰- ۸- ۶- ۵). اساس: زیر وصّالی رفته است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: کارزار. (۹). وز: دو چندان. (۱۱). سوره انفال (۸) آیه ۴۴. [.....]

(۱۲). همه نسخه بدلها: یا . (۱۳). آج، لب، فق، مب، مر: اینان. (۱۴). همه نسخه بدلها است. (۱۶). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۷). اساس: اینکه، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۰۲ باشند، و دیگری به خلاف آن حزر کند، و دیگری به خلاف آن گوید. و چون بنگرند نه چنان باشد که ایشان حزر کرده باشند. اینکه نه از سبب آن باشد«۱» که بعضی را ادراک کرده باشند و بعضی را ادراک نکرده باشند. آن کس که کم گوید، یا آن که بیشتر گوید به حزر، ادراک کسی کرده باشد که نبود، بل هر کسی از«۲» گمانی که برده باشند«۳» از سر آن گمان چیزی گوید«۴»، و اینکه از باب ادراک در چیزی نباشد. اگر گویند: حکمت«۵» در آن چه بود که مسلمانان یا «۶» مشرکان عدد به خلاف آن گمان بردند که بود! گوییم: آن که مسلمانان مشرکان را دو چند«۷» خود گمان بردند، و ایشان سه چندان بودند، غرض آن«۸» تقلیل عدد و تحقیر ایشان بود در چشم مسلمانان تا بد دل نشوند و به دلی قوی و امید [ی]

«۹» فسیح«۱۰» به کار زار«۱۱» مشغول شوند، ضعف و فشل در نیابد ایشان را. و امّا تقلیل مسلمان در چشم مشرکان برای آن بود که تا«۱۲» ایشان متهاون باشند به کار و اعداد نکنند و ساز کار زار بواجب به دست نیارند، و مبالات و اکتراث نکنند، و مسلمانان به حزم و احتیاط به کار زار مشغول شوند، اینکه نیز سبب ظفر مسلمانان باشد بر کافران. و امّا آن که [فرّاء گفت]

«۱۳»: یَرَونَهُم مِثلَیهِم، بر خود سؤال کرد که چرا «مثلیهم» گفت: و ایشان- اعنی مشرکان- سه چندان بودند که مسلمانان! برای آن که اینان سیصد و سیزده مرد بودند، و ایشان نهصد و پنجاه مرد، و از اینکه جواب داد که: اینکه چنان بود که مردی را در کاری سه مرد به کار بایند«۱۴» و یکی حاضر باشد،

---

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: آن است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مج: وز: آن. (۳). مر: باشد که بر اساس و نسخه بدلها مرجّح می‌نماید. (۴). همه نسخه بدلها بجز مر: گوید. (۵). مب: سبب. (۶). همه نسخه بدلها: با. (۷). وز: دو چندان. (۸). وز: از. (۱۳- ۹). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۱۰). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: فتح، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). دب: کالزار. (۱۲). دب، لب، فق، مب، مر: با. (۱۴). مج، وز، دب، آج، لب: یابند، فق، مب: مردمانند، مر: بیابند.

صفحه : ۲۰۳

گوید: احتاج الی مثلیه. آنگه اینکه دو مثل مضاف با اینکه یکی سه باشند، و اینکه تعسّف آن جا باشد که اینکه سخن محقّق بود، امّا چون مظنون و مخمّن«۱» باشد و بر سبیل حزر و مقاربه- نه بر سبیل تحقیق«۲»- اگر در گمان ایشان تفاوتی بود خلل نکند، برای آن که نه معلوم است [۳۹۹- پ]

مظنون است. و دلیل بر آن«۳» قوله: رَأیَ العَینِ، و «رأی» در رؤیت دل گویند، و «رؤیت» در دیدن چشم، و «رؤیا» در دیدن به خواب، و از اینکه کار گویند: لفلان رأی فی الفقه، و هذا رأی ابی حنیفهٔ، و هذا علی«۴» رأی الشّافعی. و رأی فقها از اجتهاد باشد و آن ادا نکند به علم، و انّما ادا به ظنّ کند بلا خلاف، و اینکه کلمه از ظاهر آیت قوّت آن جواب است که گفتیم سؤال اشاعره را و سوفسطائیان را، یقال: رأیت الشّیء بعینی رؤیهٔ، و بقلبی رأیا، و فی منامی رؤیا، قال الاعشی فی الرّأی. فلمّا رأی القوم من ساعهٔ من الرّأی ما ابصروه اکتمن و معنی آن که گفت- جلّ جلاله: رَأیَ العَینِ، مراد آن است که اوّل نظر باعینهم من غیر تأمّل و نظر صحیح فأدی الی ما عنّ لهم من الرّأی، از سر دست در نگریدند«۵» و گمان ایشان بر اینکه مقدار افتاد، فهذا معنی قوله: رَأیَ العَینِ وَ اللّهُ یُؤَیِّدُ بِنَصرِهِ مَن یَشاءُ، و خدای- عزّ و جلّ- به نصرت خود قوّت دهد آن را که خواهد تا بدانند که رسول- علیه السلام- قتال«۶» نه به لشکر«۷» و ساز و عدّت«۸» کردی، بل بتوفیق اللّه و نصره و تأییده. آن را که او نصرت کند منصور باشد، و آن را که او تأیید دهد مؤیّد باشد. و «تأیید» تفعیل باشد من الاید و هو القوّهٔ، دلیلش قوله: داوُدَ ذَا الأَیدِ«۹»، ای ذا القوّهٔ«۱۰». آن را که خواهد و جز آن را«۱۱» نخواهد که حکمت و مصلحت اقتضا کند،

---

(۱). دب، لب، فق، مب، مر: متحمن، آج، متخمن. (۲). مج، وز: تحقّق. (۳). همه نسخه بدلها: اینکه. (۴). مج، وز: و علی هذا. (۵). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: دیدند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). لب: قتالی. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: قتال بی لشکر. (۸). آج و آلت. (۹). سوره ص (۳۸) آیه ۱۷. (۱۰). چاپ شعرانی (۲/ ۴۶۰) من یشاء. [.....]

(۱۱). اساس که، با توجّه به مج زاید می‌نماید.

صفحه : ۲۰۴ اگر چه بر ایهام«۱» گفت، در حکمت مستنکر باشد که مشرکان را تأیید و نصرت دهد بر پیغامبرش. إِنَّ فِی ذلِکَ لَعِبرَهً، در اینکه عبرتی هست که گروهی بیایند مردی را از شهر خود برون کرده او به شب گریخته از شهر«۲» از دست ضعفای

آن شهر و سفهای ایشان که با ضعیفان نه بس بود نتوانست مقام کردن، در شب بگریخت و پنهان به شهری دیگر آمد، جماعتی ضعفا بی ساز و برگ و بی عدد و عدد«۳» از پی او بیامدند در مساعدت او هجرت کردند از آن جا جماعتی انصار به نصرت او برخاستند از اینان بی برگتر و بی سازتر. آنگه کاروانی از آن رؤسای مکّه با عزّت و منعت می‌آمد، حق تعالی اینکه ضعیفان بینوایان را فرمود که بروی«۴» و آن کاروان بیاری«۵». برفتند هر سه یا چهار مرد بر شتری نشسته«۶»، سلاح ایشان چوبها بود و بیشتر پیاده. مشرکان بیامدند تنگ هزار مرد با ساز و آلت و عدّت و مدد و قوّت دل و صاحب حقّی که«۷» کاروان ایشان بود. چون اینان را بدید [ند]

«۸» در چشم ایشان هیچ نیامد- علی احد القولین- یا بسیار و بزرگ و با شکوه آمد- علی القول الاخر- در کالزار«۹» رفتند. بس وقت نرفت که اینکه گدایان ضعیفان«۱۰»، آن رؤسا [۴۰۰- ر]

و شجاعان را بکشتند، و مالشان به غنیمت برگرفتند، و سلاحهاشان بستدند و منصور و مظفّر با غنیمت و کاروان با مدینه آمدند، اینکه جای اعتبار باشد خداوندان عقل را. إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبرَةً لِأُولِي الأَبصارِ. زُيِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ، حق تعالی گفت: چون حدیث بدر و حدیث عیر«۱۱»

---

(۱). اساس: ابهام (بدون نقطه)، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها آورده شد، چاپ شعرانی (۲/ ۴۶۰): ایهام. (۲). همه نسخه بدلها: به شب از شهر گریخته. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عدّت. (۴). بروی/ بروید. (۵). بیاری/ بیارید. (۶). همه نسخه بدلها: یا چهار بر شتری. (۷). آج، لب، فق، مب، مر با: چاپ شعرانی (۲/ ۴۶۰): صاحب حقیکه (۴) با ...، و در زیر نویس آورده است: کار آزموده حنکه به معنی آزمودگی است، و حقیکه تصحیف آن است. (۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). همه نسخه بدلها بجز لب: کارزار. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: ضعیف. (۱۱). آج، عبرت.

صفحه : ۲۰۵ بگفت، ذمّ دنیا کرد تا صحابه رسول میل به دنیا و حطام او نکنند، و از پس آن ذکر بهشت کرد تا همه همّت در آن بندند، قوله: زُيِّنَ لِلنّاسِ. خلاف کردند در آن که مزیّن کیست: حسن بصری گفت: شیطان است برای آن که کار شیطان اینکه است، و خدای- جلّ جلاله- چندان که«۱» گفت مذمّت دنیا گفت و تزهید در وی، هم او تزیین و ترغیب نکند. زجّاج گفت: مزین خداست، بدان معنی که خلق شهوت کرد و طباع به او مایل آفرید، چنان که گفت: إِنّا جَعَلنا ما عَلَى الأَرضِ زِينَةً لَها«۲» ...، و اینکه وجه هم نکوست و از اینکه منع نیست. ابو علی گفت: هر چه از آحن حسن است مزیّن آن خداست، و آنچه قبیح است مزیّن آن شیطان است، و اینکه قول سدید«۳» است. حق تعالی گفت: بیاراستند برای مردمان حُبُّ الشَّهَواتِ، دوستی شهوتها. و مراد به «شهوت» در آیت مشتهاست و آنچه شهوت به او تعلّق دارد، برای آن که شهوت محبوب نباشد«۴» مشتهی محبوب باشد. و «شهوات» جمع شهوت باشد، و تحریک عین الفعل برای آن کرد در جمع تا فرق باشد میان اسم و صفت، که آنچه اسم باشد عین جمعش متحرّک«۵» باشد، کتمره و تمرات«۶»، و جمره و جمرات، و زفره و زفرات، و آنچه صفت باشد بر وفق وحدان باشد، کضخمه و ضخمات، و عبله و عبلات«۷». اگر عین الفعل حرف علّت باشد «واو» یا « یا »، اگر چه اسم [بود] «۸» نحو بیضات و جوزات«۹»، برای آن که حرکت بر حرف علّت گران باشد.

---

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: چنان که، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). سوره کهف (۱۸) آیه ۷. [.....]

(۳). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۴۶۱): سدی. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۵). مج، وز، دب،

آج، لب، فق: محرك. (۶). اساس که در اینکه مورد نو نویس است به صورت: «کثمره و ثمرات» هم خوانده می‌شود. (۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: غلبه و غبلات، با توجّه به مج تصحیح شد. (۸). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۹). آج: نحو بیضه و بیضات و جوزه و جوزات.

صفحه : ۲۰۶

و «شهوت» معینی باشد که ایجاب صفت مشتها«۱» کند، و از جمله اعراض مخصوصه است که قدیم تعالی مختصّ است به قدرت بر آن، و از جمله اصول نعم است، و شهوت به چیزهایی که نیل مشتهای آن ممنوع است عقلا و شرعا از باب ابتلا و امتحان است، پس شهوت بعضی نعمت است و بعضی محنت، اعنی امتحان برای تکلیف. آنگه حق تعالی اینکه مشتهیات را که مجمل بگفت و از او به شهوت عبارت کرد، تفصیل داد گفت: مِنَ النِّساءِ، از زنان. و برای آن تقدیم کرد ایشان را که سبب افتتانند و حبایل شیطانند چنان که گفت:- علیه السلام-: النّساء حبایل الشّیطان، و همچونین«۲» گفت: لا یخلونّ رجل بامرأة فانّ ثالثهما الشیطان، نباید که هیچ مردی با زنی به خلوت بنشیند که سوم«۳» ایشان شیطان است، پس ایشان گاه دام شیطان باشند، و گاه پیشرو شیطان باشند، و گاه خود شیطان باشند: انّ النّساء شیاطین خلقن لنا نعوذ باللّه من شرّ الشّیاطین [۴۰۰- پ]

اعشی بنی مازن«۴» زنی داشت، برخاست و برفت تا برای او طعامی آرد، چون باز آمد زن بر جای نبود. برخاست و به شکایت او پیش رسول آمد و گفت: یا مالك الملك«۵» و دیّان العرب الیك أشکو ذربة من الذّرب خرجت ابغیها الطّعام فی رجب فخلّعتنی بنزاع و هرب أخلفت العهد و لطّت بالذّنب و هنّ شرّ غالب لمن غلب رسول- علیه السلام- گفت: مه لا- تقل مالك الملك فانّ اللّه مالك الملك؟ آنگه اینکه مصراع باز پسین تکرار می‌کرد و باز می‌گفت: هنّ شرّ غالب لمن غلب و آکل المرار زنی داشت، زن به او خیانتی کرد فقتلها و انشأ یقول: کلّ انثی و ان بدا لك منها آیة الحبّ حبّها خیتعور«۶» انّ من غرّه النّساء بودّ بعد هند لجاهل مغرور

---

(۱). اساس: مشتهی/ مشتها. (۲). همه نسخه بدلها: همچنین. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: سیم. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: اعشی بن مازن. (۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، لسان العرب (۱/ ۳۸۶): یا سید النّاس. (۶). کذا: در اساس، مج، وز، آج: منجنون قال آخر، دیگر نسخه بدلها: کلمه مشوّش است و تصحیف شده.

صفحه : ۲۰۷

حلوة اللّفظ و اللّسان و مرّ کلّ شیء أجنّ منها الضّمیر و لقیس الرّقیات: انّ النّساء کأشجار نبتن معا فیهنّ«۱» مرّ و بعض النّبت مأکول انّ النساء اذا نهّین«۲» عن خلق فکلّ ما قیل لا یفعلن مفعول و لابی سعید الضّریر فی هذا المعنی: لا تأمنن أنثی جنابك«۳» و اعلمن انّ النّساء لحومهن مقسم الیوم عندك دلّها و حدیثها وغدا لغیرك کفّها و المعصم کالدّار تسکنها و تصبح ظاعنا و یحلّها من بعد من لا تعلم و لبعضهم فی هذا الباب: تمتّع بها ما ساعفتك«۴» و لا- تکن جزوعا اذا بانت فسوف تبین و ان هی أعطتك اللّیان فانّها لغیرك من خلّانها ستلین و ان حلفت لا ینقض النّأی عهدها فلیس لمخضوب البنان یمین قوله: وَ الْبَنِینَ، جمع «إبن» باشد، و اینکه را جمع سلامت خوانند در حال رفع به «واو» باشد، کما قال تعالی: المالُ وَ الْبَنُونَ«۵». و در حال نصب و جرّ به « یا »- چنان که در اینکه آیت هست. و اصل «بنو» بوده است و جمع تکسیرش «ابناء» کقنوا و اقناء، و حنو و احناء، چون لام الفعل از او بیفگندند «الف» در آوردند. راوی خبر گوید که: رسول- علیه السلام- اشعث قیس را گفت: تو را از دختر حمزه فرزند هست! گفت: [۴۰۱- ر]

پسری دارم که اگر بدل آن جفنه‌ای ثرید بودی که من به مهمانان«۶» دادمی دوست‌تر داشتمی. رسول- علیه السلام- گفت:

چرا چونین می گویی: ۷» انّهم لثمرة القلوب و قرّة الاعین و انّهم مع ذلک مجبنة« مبخلة محزنة، ایشان میوه دلند و روشنایی چشمند، و با اینکه همه جای بد دلی و بخیلی و اندوهند. وَ الْقَناطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ، جمع قنطار باشد. و در قنطار خلاف کردند:

---

(۱). دب، آج، لب، فق: فهنّ، دیگر نسخه بدلها نا خواناست. [.....]

(۲). آج: اذا انهین. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: جنانک. (۴). آج: عانقتک، لب، فق: عصک، مب، مر: عفیک. (۵). سوره کهف (۱۸) آیه ۴۶. (۶). مج، وز: مهمان. (۷). مج، وز، دب، آج، فق: لمجنبه.

صفحه : ۲۰۸

ربیع انس گفت: مال بسیار باشد بر هم نهاده. إبن کیسان گفت: مال بی اندازه باشد. ابو عبیده گفت: عرب قنطار را حد ننهادند«۱». و ابو صالح روایت کرد از ابو هریره که رسول- علیه السلام- گفت: قنطاری دوازده هزار اوقیّه باشد. یزید الرّقاشیّ گفت: من با جماعتی در نزدیک انس مالک شدیم، او را گفتیم: یا با حمزه؟ از رسول- علیه السلام- چه شنیده‌ای در قیام اللّیل! گفت: رسول- علیه السلام- گفت: هر کس که او در شبی پنجاه آیت قرآن بر خواند، او را در جمله غافلان ننویسند. و چون صد آیت بر خواند چنان باشد که شبی تا روز عبادت کرده، و هر که دویست آیت بخواند، حقّ قراءت قرآن گذارده باشد، و هر که پانصد آیت [بخواند]

«۲» تا هزار«۳» چنان باشد که قنطاری زر به صدقه داده باشد. ما گفتیم: قنطاری چند باشد! گفت: هزار دینار. معاذ جبل گفت: قنطاری هزار و دویست اوقیّه باشد، و مانند اینکه روایت است از عبد اللّه عمر و ابی کعب از رسول- علیه السلام. ضحّاک گفت: هزار و دویست مثقال باشد، و مانند اینکه حسن بصری روایت کرد از رسول- علیه السلام- و به روایتی دیگر از انس از رسول- علیه السلام- که گفت: قنطاری دو هزار دینار باشد. سعید جبیر و عکرمه گفتند: صد هزار، و صد من، و صد رطل، و صد مثقال، و صد درم باشد. و گفتند: چون اسلام آمد در مکّه صد مرد بودند که هر یکی قنطاری زر داشتند«۴». ابو صالح گفت: رطل باشد. حکم گفت: قنطاری چندانی [زر]

«۵» باشد که از زمین تا آسمان. ابو نضرة گفت: پوست گاوی پر از زر یا سیم باشد. سعید بن المسیّب و قتاده گفتند: هشتاد هزار دینار باشد. مجاهد گفت: هفتاد هزار دینار باشد. شریک گفت: چهل هزار دینار باشد. حسن بصری گفت: قنطاری دیت مردی مسلمان باشد«۶»- هزار دینار یا ده هزار

---

(۱). وز، دب، آج، لب: ننهاد. (۵- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مج، وز: یا هزار. (۴). لب: داشتند. (۶). مب: بود.

صفحه : ۲۰۹

درم. و والبی گفت از عبد اللّه عبّاس: هزار دینار یا دوازده هزار درم دیت مردی مسلمان«۱». ابو حمزة الثّمالی گفت: هشت هزار دینار باشد، و سدّی گفت: چهار هزار دینار باشد. و در بعضی کتب آمد که: قنطار ضیاع و عقار باشد، و اصل کلمه [۴۰۱- پ]

از احکام است. و پل را از اینکه جا قنطره گویند که محکم کرده باشند. قتاده گفت: مقنطره«۲» مالی منضّد بر هم نهاده درهم بیجا رده«۳» باشد. یمان گفت: در زمین نکنده«۴» باشد. سدّی گفت: مضروب منقوش باشد. فرّاء گفت: مضعّفه باشد چنان که قنطار سه هزار باشد و مقنطره نه هزار، و علی هذا الحساب. و ابو عبیده گفت: مفعّله من القنطار چنان که ألف مؤلّف. مِنَ

الذَّهَبِ وَ الفِضَّةِ، از زر و سیم، گفته‌اند: زر را برای آن ذهب خوانند که یذهب و لا یبقی، و سیم را برای آن فضّه خوانند لأنّها تنفضّ ای تتفرّق. وَ الخَیلِ المُسَوَّمَةِ، «خیل» لفظ جنس است، کالجنّ و الانس، و الابل از«۵» لفظ خود واحد ندارد و واحدش فرس باشد. و علما در معنی «مسوّمه» خلاف کردند. مجاهد گفت و سعید جبیر و ربیع که: چرنده باشد، و عطیّه از عبد اللّه عبّاس هم اینکه گفت، و حسن بصری گفت: در مرغزار گردد، یقال: سامت الخیل تسوم و اسمتها انا و سوّمتها تسویما فهی مسوّمة، قال اللّه تعالی: فِیهِ تُسِیمُونَ«۶»، و قال الاخطل: مثل إبن بزعة او کاخر مثله اولی لک إبن مسیمة الأجمال. یعنی، راعیة الابل.

---

(۱). مب، مر بود. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: مقنطر، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). مج: بجا آورده، وز، دب، آج، لب، فق: بجارده. [.....]
(۴). اساس که نو نویس است، مر: فکنده، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر: اینکه، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۶). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰.

مجاهد گفت: المطهّرة«۱» الحسان«۲»، اسبان تمام خلق نکو، و لیث گفت: نگاشته از نکویی. سدّی گفت: الرّائعة، ای المعجبة حسنا، مردم را به حسن و جمال به عجب آرد«۳». حسن بصری و ابو عبیده گفتند و اخفش«۴»: المعلّمة، بعلامت کرده، یعنی بداغ کرده. قتاده گفت: بشیات و علامات معروف. مبرّد گفت: اسپان معروف. إبن کیسان گفت: اسپان ابلق، و مرجع جمله اقوال با دو قول است: یکی من السماء و هی العلامة، و یکی من السوم و هو الرّعی، یقال: سوّمت الخیل اذا اعلمتها، [قال اللّه تعالی]

«۵»: بِخَمسَةِ آلافٍ مِنَ المَلائِکَةِ مُسَوِّمِینَ«۶»، و قال النّابغة: بسمر«۷» کالقداح مسوّمات علیها معشر أشباه جنّ و قال اعشی باهلة: و فرسان الحفاظ بکلّ ثغر یقولون المسوّمة العرابا إبن زید گفت: المسوّمة المعدّة«۸» للحرب، آن باشد که برای کارزار«۹» به دست نهاده باشند، چنان که لبید گفت: و لعمری لقد بلی بکلیب کلّ قرن مسوّم للقتال و در بعضی تفسیرها آمده«۱۰» که: مراد به «مسوّمة» همالیج‌اند، یعنی«۱۱» اسپان رهوار. بعضی دیگر از مفسران گفتند: ذات شیاة معروفة کالغرّة و التّحجیل، یعنی«۱۲» اسپان«۱۳» اغرّ محجّل، پیشانی و دست و پای سفید«۱۴». و عرب اینچنین اسبان [هم]

«۱۵»

---

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، تفسیر قرطبی (۴/ ۳۴) المطهّمة، طبری (۳/ ۲۰۴): معلمه ... المطهّمة ایضا. (۲). اساس، مب، مر، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). دب، لب، فق، مب، مر: تعجّب آرد. (۴). همه نسخه بدلها: و ابو عبیده و اخفش گفتند. (۱۵- ۵). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۵. (۷). آج: و ضمر. (۸). اساس که نو نویس است: مقدمه، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۹). لب: کالزار. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز مر: آمد. (۱۱). مج، وز: بعضی. [.....]
(۱۲). مج، وز: ندارد. (۱۳). مج، آج، فق، مر: اسپانی. (۱۴). مج، وز: سپید.

مستحسن دارند و هم مبارک، و إبن نباته شاعر در قصیده گفت«۱» وصف«۲» اغرّ و محجّل- و قد ابدع فیه: یا ایّها الملک الّذی

عزمـاته من خلقه و رواعجوه«۳» من رائه قـد جاءنی الطّرف الّذی اهـدیته هادیه یعقـد ارضه بسـمائه متجلّلا و البرق من اسـمائه متبرقعـا و الحسـن من اذوائه«۴» فکأنمـا لطـم الصّبـاح جـبینه فـاقتصّ منـه فخـاض فی احشـائه و هـم او گویـد هم اینکه معنی در قصـیده‌ای دیگر: و ادهم یسـتمدّ اللّیل منه و یطلع بین جبهته الثّریّا سـری نحو الصّباح یطیر مشیا و یطوی فجوهٔ الافلاک طیّا فلمّا خـاف و شـک البین منه تشبّث بالقوایم و المحیّا ابو جعفر المـداینیّ روایت کنـد از قاسم بن الحسن بن الحسن«۵» از پدرش از جدّش امیر المؤمنین علی- علیه السـلام- از رسول- صـلّی اللّه علیه و آله- که او«۶» گفت: چون خدای تعالی خواست تا اسـپ بیافریند باد جنوب را گفت: من از تو خواهم خلقی آفرید«۷» یعنی آن فریشتگان را«۸» که بر باد جنوب موکّل باشند، خلقی که عزّ اولیاء و دوسـتان من باشـند و مذلّت دشمنان من«۹» و جمال اهل طاعت من، فریشـتگان گفتنـد: بار خدایا؟ فرمان تو راست، حق تعالی از باد جنوب اسپی بیافرید. آنگه گفت«۱۰»: من تو را غریب آفریدم، و خیر در پیشانی تو بستم و غنیمتها مجموع بود بر پشت«۱۱» [تو]

«۱۲» خداوند تو را بر تو مهربان کردم، و تو را پرنده‌ای بی پر

---

(۱). آج در. (۲). مـج، وز اسپی. (۳). آج: روائه، مـج، وز، دب: رواؤه. (۴). آج: متبرقعا و البـدر من اکفائه. (۵). اساس که نو نویس است: قـاسم بن حسن از، بـا توجّه به مـج، وز تصـحیح شـد. (۶). همه نسـخه بـدلها: ندارد. (۷). مـج، وز: خلقی خواهم آفریـد، دب، آج، لب، فق، مب: خلقی خواهم آفرید-، مر: خلقی می‌خواهم. (۸). مج، وز: ندارد. (۹). مج باشند. (۱۰). اساس که نـو نـویس است، دب، آج، لب، فق، مب، مر: گویـد، بـا توجّه به مـج، وز تصـحیح شـد. (۱۱). مـج، وز: غنیمتهـا بر پست‌تر مجموع بود. [.....]

(۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۲۱۲ کردم، فأنت للطّلب و انت للهرب، تو را برای طلب دارند و برای هرب دارند، من بر پشت تو مردانی را سوار کنم که تسبیـح و تهلیل و تحمید و تکبیر من کنند«۱»، و توبه تسبیـح و تهلیل ایشان تسبیـح و تهلیل کنی. آنگه گفت: هیچ تسبیح و تهلیل نباشد که او بشنود و الا او نیز [۴۰۲- ر]

بمانند آن جواب دهد. آنگه گفت«۲»: چون فریشتگان صفت اسپ بشنیدند [و]

«۳» خلقتش«۴» بدیدنـد گفتنـد: بار خـدایا؟ ما فریشـتگان توییم، تسبیـح و تحمید می گوییم، نصـیب ما چیست! حق تعالی برای ایشان اسپان«۵» ابلق بیافرید گردنهاشان«۶» چون گردنهـای شتران بختی، چون اسپ را بر«۷» زمین فرسـتاد و پایهای او بر زمین قرار گرفت صـهیل کرد، حـق تعـالی، گفت: برکت بر تـو بـاد، از«۸» جـانوری کـه من به صـهیل تـو مشـرکان را ذلیل کنم، و گوشـهایشان پر کنم، و دلهاشـان بترسـانم. چون خـدای تعـالی چیزها بر آدم عرضه کرد، گفت: بگزین آنچه خواهی. او اسـپ بگزید، خدای تعالی گفت: عزّ خود و عزّ فرزندان خود اختیار کردی، تا زنده باشند برکت من بر تو باد و برایشان، از خلق هیچ نیافریـدم که بنزدیک من محبوبتر است از تو و اینکه که تو اختیار کردی. و ابو هریره روایت کنـد که رسول- علیه السـلام«۹»- گفت: ۱۰«۱۱» الخیر« معقود بنواصی الخیل« الی یوم القیمهٔ ، خیر در پیشانی اسپان بسته است تا به روز قیامت. انس«۱۲» روایت کرد که: هیـچ چیز بر رسـول- علیه السـلام«۱۳»- محبوبـتر نبـود از زنـان بر گرفته که اسپ«۱۴». ابـو ذر غفـاریّ روایت کرد از رسول- علیه السلام«۱۵»- که گفت: هیچ اسب تازی

---

(۱). اسـاس که نو نویس است، آج، لب، فق، مب، مر: می کننـد، بـا توجّه به مـج، وز، تصـحیح شـد. (۲). مـج، وز: ندارد. (۳).

اساس: نـدارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۱۵- ۴). اساس: خلقش، با توجّه به مج، وز تصـحيح شد. (۵). مج، وز: اسپانى. (۶). مب: گردنهايشان. (۷). آج، لب، مب: به. (۸). وز، دب: آن. (۹). اساس: ص و اله، با توجّه به مج، وز تصحيح شد. (۱۰). آج، فق: الخيل. (۱۱). آج، لب: بنواصـى صيها الخير، فق: بنواصيها الخير (۱۲). مب: انس مالك. (۱۳). اساس: ص، با توجّه به مج، وز تصحيح شد. [.....]

(۱۴). مج، وز: ساده (!): اصل عربى حديث به نقل از تفسير قرطبى (۴/ ۳۳) چنين است: لم يكن احبّ الى رسول اللّه صلى اللّه عليه و سلّم بعد النّساء من الخيل.

صفحه : ۲۱۳

نباشد و الّا مأذون بود«۱» كه هر بامـداد بگويـد: بار خدايا؟ مرا به كسـى ده كه بنزديك او از همه اهل و مال او دوست‌تر باشم. ابو وهب روايت كنـد كه رسول- عليه السـلام- گفت: اسپان باز بنديد«۲» و گرد از پيشـانى ايشان پاك كنيـد«۳» و چيزى در گردن ايشان بنديد«۴»، و زه كمان نبايـد. و اسپ«۵» كه دارى«۶» يا كميت اغرّ محجّل بايـد يا اشـقرى اغرّ محجّل يا ادهمى اغرّ محجّـل. و رسول- عليه السـلام- گفت: ۷» يمن الخيل فى اشـقرها« ، خجسـتگى اسـپان در اشقر«۸» اسـت. و در خـبر است كه: رسول- عليه السـلام- اسپ اشـكل را مكروه داشتى، و اشكل آن باشد كه يك دست او يا «۹» يك پاى او سفيد بود«۱۰» و سه مطلق، [يا يكى]

«۱۱» مطلق بود و سه محجّل. [و]

«۱۲» ابو هريره روايت كرد كه رسول- عليه السـلام- گفت: اسپان، خداوند ايشان را از سه روى باشد: يكى را [«اجر» بود يكى را «وزر» بود]

«۱۳» يكى را «ستر». امّا آن [را]

«۱۴» كه اجر بود: مردى بود كه اسپى بـاز بنـدد در راه خـداى تعالى، يا فرو گـذارد آن«۱۵» را در گيـاه زارى به چرا«۱۶» براى جهاد بهر رفتنى و چره«۱۷» كردنى و خوردنى و شربت«۱۸» آب كه باز خورد خداوندش را حسـناتى بنويسـند. و امّا آن را كه «ستر» باشد مردى بود كه اسپى باز بندد براى تجمّل و تعفّف و

---

(۱). اساس كه نو نويس است: نبود، وز: نباشد بود، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۴- ۲). دب، آج، لب، فق: باز بنـدى/ باز بنديد. (۳). دب، آج، لب، فق: پـاك كنى/ پاك كنيـد. (۵). مر: اسپى. (۶). مـج، وز: داريد. (۷). مج، وز، دب، آج، لب، فق: شـقرها. (۸). مج، وز: اشـقر آن. (۹). دب، آج، لب، فق: بـا. (۱۰). مـج، وز: محجّل بود. (۱۱). اساس، مب، مر: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسـخه بدلها افزوده شد. (۱۴- ۱۳- ۱۲). اساس، آج، لب، فق، مب، مر: نـدارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۱۵). اساس كه نو نويس است: او، با توجّه به مج و ديگر نسـخه بدلها تصحيح شد. (۱۶). همه نسخه بدلها: ندارد. [.....]

(۱۷). اساس: جر، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۱۸). مج، وز: شربه‌اى، مب: شربتى.

صفحه : ۲۱۴ حقّ خداى«۱» تعالى در رقاب«۲» و ظهور آن فراموش نكند. امّا«۳» آن كس«۴» كه او را «وزر» باشد، مردى باشد كه اسپى بـاز بنـدد براى فخر و ريا و معادات اهل اسـلام. و خبّاب بن الأرتّ روايت كنـد از«۵» رسول- عليه السـلام- كه گفت اسپان سه‌اند: فرس للرّحمن و فرس للإنسان و فرس للشيطان. امّا آنچه خداى راست، اسپى باشد كه در راه«۶» خداى براى جهاد كفّار باز بندند. و امّا آنچه آدمى راست، اسپ«۷» كه مردى«۸» دارد براى نسل [و]

«۹» بچّه. و امّا آنچه شیطان راست، اسپی باشد که بر او گرو بندند و قمار بازند. و قوله: وَ الأنعامِ، جمع «نعم»، و آن شتر و گاو و گوسفند بود، و «نعم» اسمی است مر جمع را، و از«۱۰» لفظ خود واحد ندارد، کالقوم و الرّهط و النّفر. وَ الحَرثِ، زرع یعنی کشت«۱۱» و بذر کردن«۱۲». ذلِکَ مَتاعُ الحَیاةِ الدُّنیا، اینکه متاع زندگانی دنیاست، یعنی اینکه جمله که بر شمرد همه«۱۳» تمتّع زندگانی دنیاست«۱۴»، اینکه سراست که دنیاست، و «دنیا» تأنیث ادنی«۱۵» باشد، نزدیکتر، برای آن که صفت سراست«۱۶» و «دار» مؤنّث باشد. وَ اللّهُ عِندَهُ حُسنُ المَآبِ، خدای را بنزدیک او حسن المآب است. و «مآب» مرجع باشد من آب یؤوب اذا رجع، بازگشتنگاه نکو آن جاست که: فِیها ما تَشتَهِیهِ [۴۰۲- پ]
الأَنفُسُ وَ تَلَذُّ الأَعیُنُ«۱۷» ...، آنچه تو آرزو ندانی کردن، فیها ما لا عین

---

(۱). اساس که نو نویس است: حق، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مج، وز: ندارد. (۳). مج، وز: و اما. (۴). اساس که نو نویس است را، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۵). مج: گفت از. (۶). مج، وز: ره. (۷). مج، وز، مر: اسپی. (۸). مج، وز، دب، آج، لب، فق: مرد. (۹). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۱۰). اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۱۱). مج، وز: یعنی زرع و کشت. (۱۲). وز: برز کردن. [.....]
(۱۳). آج، لب، مب، مر: هم. (۱۴). مج، وز: ندارد. (۱۵). کذا در اساس، آج، وز، مج، دب. (۱۶). اساس که نو نویس است: تثنیه است، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۷). سوره زخرف (۴۳) آیه ۷۱.

صفحه : ۲۱۵
رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر} ، آن که به خوف و انقطاع مشوب نباشد، و اینکه برای آن گفت که تا از اینکه فانی مکدّر دست بداری، و چشم بدان باقی صافی داری. قُل أَ أُنَبِّئُکُم بِخَیرٍ مِن ذلِکُم، بگو ای محمّد خبر دهم شما را به بهتر از اینکه که ذکرش برفت: مِنَ النِّساءِ وَ البَنِینَ- تا به آخر آیت. لِلَّذِینَ اتَّقَوا، برای متّقیان و پرهیزگاران«۱» خدا ترسان. عِندَ رَبِّهِم، بنزدیک خدای ایشان- جلّ جلاله و عمّ نواله«۲» وَ جَنّاتٌ تَجرِی، بوستانها«۳» که در زیر آن جویها می‌رود، یعنی در زیر درختان آن جویها«۴» می‌رود. در خبر چنین است که: جویهای بهشت، تجری فی عین فی غیر اخادید من الارض، در شکافته زمین نرود«۵» بل روی زمین رود و متفرّق نشود. اوّل گفت جایی که مرجع ایشان بود بوستانهای پر درخت است که سایه آن زمین بپوشد. آنگه گفت: در زیر درختهایش«۶» آب«۷» روان است که از جمله متنزّهات«۸» دنیا که چشم را سود دارد و روح را راحت بود، سبزی«۹» بود و آب روان، آنگه سبزی«۱۰» نباشد بی ثمره از انواع میوه‌ها«۱۱» در او باشد، آنگه نزدیک باشد تا تو را رنج نرسد. قُطُوفُها دانِیَةٌ«۱۲»، آنگه به خوف انقطاع منغّص نبود. خالِدِینَ فِیها، در آن جا همیشه باشند، اینکه لذّت چشم است دیگر چه باشد ایشان را! وَ أَزواجٌ مُطَهَّرَةٌ، زنانی که جفت ایشان باشند«۱۳»، جفت گفت تا فایده سازگاری دهد. آنگه گفت نه چون زنان دنیا باشند در بند اعذار«۱۴»، بل«۱۵» مطهّر«۱۶» باشند از بول و غایط و حیض و استحاضه و نفاس. آنگه آنچه بهتر«۱۷» از اینکه همه باشد خشنودی خدای باشد که خدای از ایشان خشنود باشد و ایشان

---

(۱). مب، مر و. (۲). مج، وز: عبارت «عند ربهم ... و عم نواله» را ندارد. (۳). مج، وز: آج، لب، فق: بوستانهای. (۴). مب که.
(۵). لب: رود، فق، مب: برود. (۶). مج، وز: درختانش. (۷). مج، وز: آبها. (۸). وز، مب: منزّهات، لب، فق، مر: منسرحات.
(۱۰- ۹). مر: سبزه. [.....]
(۱۱). اساس و همه نسخه بدلها: میوها/ میوه‌ها. (۱۲). سوره حاقّة (۶۹) آیه ۲۳. (۱۳). فق: زنانی باشند. (۱۴). مج، وز: اعزار.
(۱۵). مر: بلکه. (۱۶). لب: مطهّره. (۱۷). مج، وز: به.

از خدای- رَضِیَ اللّهُ عَنهُم وَ رَضُوا عَنهُ«۱». جمله قرّاء «رضوان» خوانند بکسر الرّاء، مگر ابو بکر عن عاصم که او به ضم «را» خواند در همه قرآن و آن لغت قیس عیلان است. و آن دو لغت است: کالعدوان و العدوان و الطّغیان و الطّغیان. در خبر است از عطاء بن یسار از ابو سعید خدریّ که رسول- علیه السلام- گفت، خدای تعالی اهل بهشت را گوید: ای اهل بهشت؟ ایشان گویند: لبیک ربنا و سعدیک و الخیر فی یدیک فیقول هل رضیتم ، راضی شدید از من! گویند: بار خدایا؟ چگونه راضی نشویم و تو ما را آن دادی که کس را ندادی. حق تعالی گوید: من شما را از اینکه بهتر و فاضلتر بدهم. ایشان گویند: خدایا؟ به از اینکه چه باشد! گوید: خشنودی من چنان که با او خشم«۲» نباشد هرگز. گفته‌اند در بهشت چند چیز است به از بهشت: یکی رضای خداست و یکی خلود بهشت است و یکی جوار محمّد و آل محمّد است. الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا، محلّ او شاید که جر باشد ردّا علی قوله: لِلَّذِینَ اتَّقَوا. و شاید که رفع باشد علی خبر المبتدا، ای هم الّذین، و اولیتر آن بود که صفت «للّذین» باشد. یَقُولُونَ رَبَّنا، آنان که گویند: بار خدای ما؟ إِنَّنا آمَنّا، ایمان که در دل دارند«۳» بر زبان رانند تا هم مؤمن باشند«۴» هم مسلمان، که اسلام به زبان باشد و به انقیاد و استسلام. آنگه چشم دارند به آن که چون قدم در دایره ایمان دارند و دست در رسن معرفت زده باشند و زبان به ثنای او و جوارح به خدمت او در کار دارند«۵»، آمرزش او توقّع کنند، از سر آن دلیری گستاخ وار بگویند: فَاغفِر لَنا ذُنُوبَنا، گناهان ما بیامرز، وَ قِنا عَذابَ النّارِ، و ما را از عذاب دوزخ نگاه دار. الصّابِرِینَ، محلّ او از اعراب دو وجه را محتمل است: یکی جر، حملا علی قوله: لِلَّذِینَ اتَّقَوا، تا صفت متّقیان باشد که ذکر ایشان برفت. و وجهی دیگر نصب، علی المدح، کانّه تعالی ابهم ثمّ فسر، فقال «الصّابرین» علی تقدیر اعنی الصّابرین.

---

(۱). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۹

و هفت مورد دیگر. (۲). مج، وز: ما آن چشم. (۳). آج و. (۴). مج، وز: باشد. (۵). مج، وز و.

و «صبر» حبس نفس باشد، علی ما یکره. و صبر از سه گونه بود: صبر بر طاعت، و صبر از معصیت و صبر بر مصیبت. اما صبر بر طاعت آن بود که خویشتن به بند او بسته دارد اوقات نماز را مراقبت کند و روزه فریضه و سنّت را به صبر و احتمال مشقّت تلقّی کند و بر زکات و حجّ و جهاد، نفس«۱» موطّن کند و از معاصی خویشتن«۲» باز گیرد و چون مصیبتی رسد او را بگوید که: إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ«۳» تا از جمله صابران باشد. وَ الصّادِقِینَ، اوّل صدقی که باشد«۴» او را صدق ایمان باشد، مصدّق باشد خدای را، تا آن جا که گوید: رَبَّنا إِنَّنا آمَنّا ...، در اینکه گفتار«۵» صادق باشد. آنگه احتراز کند از آن که در گفتار او تفاوت و کما بیش«۶» رود، که در خبر است که چون مرد یک بار و دو بار [راست بگوید]

«۷» به راست گفتن معروف شود، حتی یکتب عند الله صدیقا ، تا بنزدیک خدای تعالی نام او را در جریده صدّیقان بنویسند. و چون یک دو بار دروغ بگوید، عادت شود او را تا بنزدیک خدای تعالی او را از جمله کذّابان بنویسند. قتاده گفت: صدقت نیّاتهم و استقامت قلوبهم و السنتهم، فصدقوا فی السرّ و العلانیهٔ، گفت: نیّت ایشان راست باشد، و دلهاشان مستقیم باشد، و زبانهاشان لا جرم در سرّ و علانیه صادق باشند«۸»، در دل با خدای راست گویند«۹» و در ظاهر به زبان با خلقان راست گویند و راست روند و راست باشند، هیچ کژی«۱۰» در گفتار و کردار به اقوال و اعمال خود راه ندهند«۱۱». وَ القانِتِینَ، مطیعان باشند و نماز کنندگان. و اختلاف اقوال در «قانت» گفته شد فی قوله: وَ قُومُوا لِلّهِ قانِتِینَ«۱۲»المُستَغفِرِینَ بِالأَسحارِ، و به وقت سحر استغفار کنند. مجاهد و قتاده و ضحّاک و کلبی گفتند: نماز کنندگان باشند، یعنی نماز شب کنان، بیانش قوله تعالی: کانُوا

قَلِیلًا مِنَ اللَّیلِ ما یَهجَعُونَ، وَ بِالأَسحارِ هُم یَستَغفِرُونَ«۴»، زید بن اسلم گفت: آنان باشند که نماز بامداد به اوّل وقت، چون صبح دوم«۵» باشد، بگذارند«۶». إبن کیسان گفت: آنان باشند که نماز بامداد به جماعت کنند. حسن بصری گفت: در شب نماز کنند تا به وقت سحر، آنگه در وقت سحر به استغفار مشغول باشند. راوی خبر گوید که: عبد اللّه عمر همه شب نماز کردی، آنگه گفتی: ای نافع؟ وقت سحر هست! گفتی: نه. با سر نماز شدی، تا آنگه که گفتی: وقت سحر است، به استغفار مشغول شدی تا صبح بر آمدن. آنگه نماز بامداد کردی. ابراهیم بن خاطب گفت: در مسجد رسول- صلّی اللّه علیه و آله«۷»- نماز می‌کردم، از گوشه مسجد آوازی شنیدم که [می]

«۸» گفت: رب امرتنی فأطعتك و هذا سحر فاغفر لی، بار خدایا مرا امر کردی طاعت داشتم، و اینکه وقت سحر است، اگر از کرم روی«۹» دارد مرا بیامرز، گفت: نگا کردم عبد اللّه مسعود بود. انس مالك روایت کند که، رسول- صلی اللّه علیه و آله- گفت خدای تعالی«۱۰»

---

(۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق: علیه السلام. (۲). مر: پهلوی. (۳). اساس: ندارد، به قیاس با مج و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۴). سوره ذاریات (۵۱) آیات ۱۶

و ۱۷. (۵). فق: صادق. [.....]

(۶). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، با همین املا. (۷). مج، وز، آج، لب، فق: علیه السلام. (۸). اساس، مب، مر: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). اساس، فق، مب، مر: روا، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). مب می.

صفحه : ۲۱۹

گوید: من همّت کنم به عذاب اهل زمین، چون به عمارت کنندگان خانه خودم نگرم، و نماز شب کنندگان، و آنان که با یکدیگر برای من دوستی کنند، و آنان که در وقت سحر استغفار کنند، عذاب [از]

«۱» اهل زمین بردارم. امّ سعد روایت کند که رسول- علیه السلام«۲»- گفت: خدای تعالی سه آواز دوست دارد: آواز خروس«۳»، و آواز آن کس که قرآن خواند، و آواز آنان که در وقت سحر استغفار کنند. در خبر هست«۴» که داود- علیه السلام- از جبرئیل- علیه السلام- پرسید که: کدام وقت فاضلتر است! گفت: ندانم، الّا آن است که وقت سحر عرش خدای تعالی بجنبد. سفیان ثوری گفت: خدای«۵» را- جلّ جلاله- بادی است که آن را باد صبحی گویند [که]

«۶» وقت سحر بجهد، و ذکر و«۷» استغفار ذاکران و مستغفران به خدای«۸» بردارد. و هم سفیان ثوری گفت: چون نیمه اوّل باشد از شب، منادی ندا کند«۹»: اینکه القانتون! جماعتی برخیزند و نماز کنند، چندان که خدای خواهد. چون نیمه [شب]

«۱۰» باشد، منادی ندا کنند که: اینکه المستغفرون، [۴۰۳- پ]

کجااند ذاکران«۱۱»! برخیزند و نماز کنند. چون وقت سحر باشد ندا کنند که: اینکه المستغفرون، [۴۰۳- پ]

کجااند استغفار کنندگان! ایشان برخیزند و استغفار کنند. چون صبح بر آید، ندا کنند که: اینکه الغافلون، غافلان کجااند! بر خیزند چنان که مردگان از گورها برخیزند. در جمله وصایای لقمان«۱۲» پسرش را، وصیّت کرد که: ای پسر؟ نباید که خروس«۱۳»

---

(۱). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۲). اساس: ص، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۳). وز:

خروه یعنی خروس. (۴). اساس: خبرست، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۵). مج، وز، مب تعالی. (۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۷). اساس، مب، مر: ذکر او، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). مج: خدایی. (۱۰-۹). اساس که نو نویس است: منادی کنند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]
(۱۱). چاپ شعرانی (۲/ ۴۷۱) ایشان. (۱۲). دب که. (۱۳). مج، وز: خروه.

از تو زیرکتر«۱» باشد که«۲» به وقت سحر بر خیزد و استغفار کند، و تو خفته باشی. در تفسیر اهل البیت هست«۳» که: آیت در امیر المؤمنین علی است- علیه السلام. امّا الصّابِرِینَ فنظیره فی قوله: وَ الصّابِرِینَ فِی البَأساءِ وَ الضَّرّاءِ وَ حِینَ البَأسِ«۴». و امّا الصّادِقِینَ فنظیره: وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدقِ وَ صَدَّقَ بِه«۵». و امّا القانِتِینَ فنظیره فی قوله: أَمَّن هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیلِ ساجِداً وَ قائِماً«۶». و امّا المُنفِقِینَ فنظیره قوله: الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُم بِاللَّیلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً«۷». و امّا المُستَغفِرِینَ بِالأَسحارِ فنظیره قوله: کانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیلِ ما یَهجَعُونَ، وَ بِالأَسحارِ هُم یَستَغفِرُونَ«۸». و اهل اشارت گفتند«۹»: الصّابِرِینَ فی الاهوال، وَ الصّادِقِینَ فی الاقوال، وَ القانِتِینَ فی الاحوال، وَ المُنفِقِینَ للاموال، وَ المُستَغفِرِینَ بالاسحار. قوله تعالی: شَهِدَ اللّهُ- الآیه. بدان که قرآن اگر چه همه شریف و فاضل است، آیاتی است که شریفتر و پر فضلتر، و خواندن آن را ثواب بیشتر است، منها آیة الکرسی، و آیة الشّهادة، و آیة الملک، و آیة السخرة و مانند اینکه، از آخر سورة البقرة و [آخر]
«۱۰» سورة آل عمران و [آخر]
«۱۱» سورة الحشر، و فضل هر یک بر جای خود بیاید- ان شاء اللّه تعالی. انس مالک روایت کند از رسول- صلّی اللّه علیه و آله- که گفت: هر که او اینکه آیت برخواند و در آخرش بگوید: و انا علی ذلک من الشاهدین، خدای تعالی به عدد هر حرفی فرشته‌ای را بیافریند تا برای او استغفار [می]
«۱۲» کنند و آمرزش می‌خواهند«۱۳» تا به روز قیامت.

---

(۱). اساس که نو نویس است: بزرگتر، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). همه نسخه بدلها: ندارد. (۳). اساس: است، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۴). سوره بقرة (۲) آیه ۱۷۷. (۵). سوره زمر (۳۹) آیه ۳۳. (۶). سوره زمر (۳۹) آیه ۹. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۴. (۸). سوره ذاریات (۵۱) آیات ۱۶
و ۱۷. (۹). فق: گفته‌اند. (۱۲- ۱۱- ۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۱۳). مج، وز، فق: استغفار می‌کند و آمرزش می‌خواهد. [.....]

خبری دیگر در فضل اینکه آیت«۱»، رسول- علیه السلام«۲»- گفت: هر که اینکه آیت بخواند خدای تعالی هشت در بهشت بر روی«۳» او بگشاید و هفت در دوزخ به روی او در بندد«۴». خبر سیم«۵» در فضل اینکه آیت، رسول- علیه السلام- گوید: شب معراج که مرا به آسمان بردند، مردی را دیدم که«۶» هشت در بهشت به«۷» روی او بسته، چون باز گردیدم [هشت]
«۸» در بهشت دیدم بر روی او گشاده، جبرئیل را گفتم: سبب چیست! گفت: تا تو برفتی، او شَهِدَ اللّهُ بر خواند«۹»، خدای تعالی درهای بهشت بر روی او بگشاد به برکت خواندن اینکه آیت«۱۰». خبر چهارم، ابو غالب القطان گفت: آمدم به کوفه«۱۱» به تجارت، در همسایگی اعمش فرود آمدم«۱۲»، در آخر شب اینکه آیت می‌خواند [و باز پس می‌خواند]
«۱۳» و در آخرش می‌گفت: و انا اشهد بما شهد اللّه تعالی به و استودع اللّه هذه الشّهادة و هی لی عند اللّه ودیعة حتی یؤدّیها

الیّ فی«۱۴» القیامة. با خویش«۱۵» گفتم: همانا چیزی شنیده باشد در اینکه آیت«۱۶». دیگر«۱۷» روز پیش او رفتم«۱۸» او را گفتم: دوش آیة الشّهادة می‌خواندی و در آخر او کلماتی می گفتی، در آن چیزی شنیده‌ای! گفت: بلی. گفتم: مرا روایت کنی«۱۹». گفت: نکنم تا یک

---

(۱). اساس که نو نویس است حضرت، با توجّه به مج، وز زاید می‌نماید. (۲). اساس که نو نویس است: ص، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۳). مج، وز، دب، آج، لب: ندارد، مر: بروی. (۴). مج، وز، دب: دوزخ بر او بندد. (۵). مج، وز، آج، لب: سهام. (۶). مج، وز، دب، آج، لب، فق: ندارد. (۷). مب: در. (۸). اساس، مب، مر: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر: می‌خواند، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به برکت خواندن شهد اللّه، مج، وز: ندارد. (۱۱). همه نسخه بدلها: به کوفه آمدم. (۱۲). وز: فرود آمدیم. (۱۳). اساس، وز، مر: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۴). آج یوم. [.....]
(۱۵). همه نسخه بدلها: خویشتن. (۱۶). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۷). مج، وز: بر دگر، دیگر نسخه بدلها: بر دیگر. (۱۸). مج، وز و. (۱۹). همه نسخه بدلها: کن.

صفحه : ۲۲۲ سال خدمت در سرای من نکنی، و من کارهای خود تمام کرده بودم و بر سر راه بودم، بارها بگشادم و مقام کردم یک سال، چون سال سر آمد«۱»، گفتم: یا «۲» شیخ؟ سال تمام شد، گفت: حدّثنی«۳» ابو وائل عن عبد اللّه بن مسعود انّه قال سمعت النّبیّ- علیه السلام«۴»- گفت: از پیغامبر«۵» شنیدم که گفت: هر که اینکه آیت [۴۰۴- ر]
بخواند و از پی او اینکه کلمات بگوید، حق تعالی گوید: عبدی وفیت بعهدی و ادیت الی امانتی و هی التوحید و انا اولی من وفی بالعهد افتحوا له ابواب الجنان فیدخلها من ایها شاء ، بنده من؟ به عهد من وفا کردی و امانت من ادا کردی، و آن توحید است، و من اولیتر که به عهد خود وفا کنم. ملائکتی«۶»، فرشتگان من؟ درهای بهشت بر او بگشایید«۷» تا از هر دری که خواهد در بهشت شود. خبر پنجم در فضل اینکه آیت، رسول- علیه السلام«۸»- گفت: هر که اینکه آیت بخواند در میانه شب، آواز او حجابها می‌درد و آسمانها می‌برد تا به زیر عرش رسد، آنگه حق تعالی بفرماید تا اینکه آیت در صحیفه عمل او بنویسند، در میان طاعات«۹» او همچنان تابد که ماه در میان ستارگان. خبر ششم، رسول- علیه السلام«۱۰»- گفت: دو فرشته«۱۱» در هوا به یکدیگر رسیدند، یکی دیگری«۱۲» را گفت: از کجا می آیی! گفت«۱۳»: از [بر]
«۱۴» بنده عاصی، که امروز همه [روز]
«۱۵» معصیت می کرد [و]
«۱۶» خدای را می آزرد«۱۷»، و اینک دیوان عمل او سیاه به

---

(۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق: بر آمد. (۲). همه نسخه بدلها: ای. (۳). اساس، دب، فق، مب، مر: حدیث، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰- ۸- ۴). اساس: ص، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). اساس که نو نویس است: از حضرت رسول ص، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). دب، آج، لب، فق و. (۷). مج، وز، دب، آج، لب، فق: بگشای/ بگشایی بگشایید. (۹). اساس، مب، مر: طاعت، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). دب: فرشته. [.....]
(۱۲). مج، وز، دب، آج، لب، فق: دیگر. (۱۳). اساس که نو نویس است: که، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۶- ۱۵- ۱۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۷). مب: می‌آزردانید.

صفحه : ۲۲۳

گناه تا«۱» آسمان می‌برم. آن«۲» فرشته دیگر«۳» گفت: و عجب آن است که من براتی به نام او از آتش دوزخ به زمین می‌برم؟ اینکه فرشته بعجب«۴» بماند و گفت: چرا چنین آمد؟ گفت: چون تو بیامدی، او«۵» «آیة الشّهادة» بخواهد، خدای تعالی گفت: من گناه [و]

«۶» معصیتش در کار ایمان و معرفتش کردم. خبر هفتم، در خبر هست«۷» که خدای در بعضی کتب انزله کرد که«۸»: ای بنده [من]

«۹»؟ مرا بنزدیک تو سرّی است، و تو را بنزدیک من سرّی، سرّ من به نزدیک تو توحید من است، و سرّ تو بنزدیک من گناهان و معاصی تو است، چون سرّ من نگاه داشتی و ضایع نکردی، من اولیتر«۱۰» که سرّ تو پوشیده دارم و کس را بر آن اطّلاع ندهم. خبر هشتم آن است که، روایت کردند که روزی واعظی بر منبر می گفت«۱۱»: هر کس«۱۲» اینکه آیت بخواهد، خدای تعالی او را هزار حسنه بنویسد و هزار سیّئه بسترد [۴۰۴- پ]

و هزار درجه برفیع«۱۳» کند. بعضی حاضران را عجب آمد. آن شب بخفت، در خواب دید که قایلی او را گفت: یاد داری که غریمان بر تو جمع شدند و تو چیزی نداشتی که به ایشان دهی! بیتی چند گفتی موسی حازم را، در او گفتی. اتونی جمیعا یطلبون حقوقهم فمنّینهم ما عند موسی بن«۱۴» حازم او تو را گفت: و امت چند است! گفتی: سی هزار دینار. گفت: من می‌دهم، از آن عجب نداشتی، از اینکه عجب می‌داری؟ مرد از خواب در آمد و توبه کرد و پشیمان شد. خبر نهم، در خبر می‌آید که هر کس که او گوید: اللّهم انّی اشهدك و اشهد ملائكتك و حملة عرشك و سكّان سماواتك و جميع خلقك بأنّی اشهد ان لا اله الّا

---

(۱). مج، وز: به، فق، مر: با. (۲). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: اینکه. (۳). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: ندارد. (۴). اساس: متعجّب، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۵). مج، وز، دب، لب: و. (۹- ۶). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۷). اساس: است، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۸). مج: انزله هست که. (۱۰). مب: اولیترم، مر: اولی‌ام. (۱۱). مج، وز، دب، منبری گفت، فق: بر بالای منبر می گفت. [.....]

(۱۲). مب، وز که. (۱۳). دب، فق: ترفّع، آج، لب، مر: ترفیع. (۱۴). اساس: موسی اینکه.

صفحه : ۲۲۴ اللهانت و انّ محمّدا عبدك و رسولك و انّ الأنبياء قد بلّغوا و نصحوا،} چهار بار اینکه کلمات بخواند، خدای تعالی او را براتی«۱» از دوزخ بنویسد. خبر دهم در فضل اینکه آیت، در خبر می‌آید که: مردی برنا بیامد- چنان که عادت زور آزمایان باشد- هفت سنگ«۲» سنگی«۳» بر گرفت و بیفراشت و بینداخت، با هر یک بگفت: اشهد یا حجر انّی اشهد ان لا اله الّا اللّه. چون شب در آمد بخفت، در خواب دید که قیامت برخاسته است، و خلقان را در صعید سیاست بداشته‌اند، و حساب ایشان می کنند. نامه او به دست او دادند و حساب او بر آوردند، سیّآتش به حسنات«۴» بیفزود. او را سوی دوزخ بردند، چون به در دوزخ بردند او را، کوهی عظیم بیامد و حایل شد. به دری دیگرش بردند، کوهی دیگر بیامد و حایل شد، تا همچونین«۵» به هفت در دوزخ بگردانیدند او را، هر جایی کوهی منع کردی، خزنه دوزخ گفتند: شما را با اینکه بنده چیست! گفتند: اینکه مرد ما را گواه کرد بر آن که خدای یکی است، ما«۶» رها نکنیم که او را به دوزخ برند. اینکه جا اشارتی است، و آن آن است که: اگر مردی سنگی را گواه کرد«۷» بر آن که خدای یکی است، به وقت حاجت گوای«۸» باز نگرفت«۹» و رها نکرد که او

را به دوزخ برنـد، هفتاد سال است تا خـدای را گواه می‌کنی بر توحید او، گمان بری که به وقت درماندگی رهات کند؟ قوله: شَهِدَ اللّهُ، کلبی گفت سبب نزول آیت آن بود که: دو حبر از احبـار شـام به«۱۰» مـدینه آمدنـد، با یکدیگر گفتند: نیک ماند اینکه مدینه به مهاجر پیغامبر آخر زمان. چون به مسجد در آمدند و رسول را- علیه السـلام- بدیدند او را به صفات و علامات بشناختند، گفتند: یا محمّد؟ ما را مسأله‌ای هست، اگر جواب دهی ایمان آریم.

---

(۱). دب اینکه جـا، آج، لب: بنجات. (۲). مج، وز: ندارد. (۳). آج: سنگین. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: حسـناتش. (۵). همه نسخه بدلها: همچنین. (۶). آج، لب، فق، مب که کوهـها هستیم، مر که کوههاییم. (۷). همه نسخه بدلها: گواه گیرد. (۸). همه نسخه بدلها: گواهی. (۹). مج، وز، دب، لب: باز بگرفت. (۱۰). دب، آج، لب: با.

صفحه : ۲۲۵ اخبرنا عن اعظم شهادهٔ«۱» فی کتاب اللّه، ما را خبر دهـد از عظیمتر گوایی«۲» که در کتاب خدای هست، [۴۰۵- ر]

خدای تعالی«۳» اینکه آیت بفرسـتاد. در شاذّ ابو نهیک و ابو الشّـعثاء خوانند، شـهداء اللّه، علی تقدیر: هم شـهداء اللّه، یعنی آن صـابران و صادقـان- که ذکر ایشـان در آیت برفت- گواهـان خداانـد بر خلقان. و دگر قرّاء خواندنـد: شَـهِدَ اللّهُ، علی الفعل. و مهلّب خوانـد: شـهد اللّه، بنصب علی الحال و المـدح. مفسـران در معنیش خلاف کردنـد، مجاهـد گفت: حکم اللّه، حکم کرد خدای تعالی. فرّاء و ابو عبیده گفتند: قضی اللّه. مفضّل گفت: اعلم اللّه. بعضی دگر گفتند: بیّن اللّه، خدای تعالی بیان کرد. إبن کیسان گفت: شـهد اللّه بتـدبیره العجیب و صـنعه المتقن و اموره المحکـهٔ انه لا اله الّا هو، گفت: خدای گوایی«۴» داد به تدبیر عجیـب و صـنع محکـم و افعـال متقن که: او یکی است. و اینکه چنـان است که بعضـی خطبـا گفتنـد«۵»: سل الإرض من شـق انهـارک و غرس اشـجارک و جنی ثمـارک! فـان لـم یجبـک حـوارا اجابتـک اعتبـارا، از اینکه زمین بـپرس که: جویهـایت که بشکافت، و درختـانت که نشاخت«۶» و میوه‌هـات کـه به بر آورد«۷»! اگر به زبـان محـاورتت جواب ندهـد، به زبـان اعتبارت جواب دهـد، و ابو العتاهیهٔ گفت«۸»: الا انّنا کلّنا بائـد و ایّ بنی آدم خالـد و بـدؤهم کان من ربّهم و کلّ الی ربّه عائـد و للّه فی کلّ تحریکهٔ و تسکینهٔ ابدا شاهد«۹» و فی کلّ شـیء له آیهٔ تدلّ علی انّه واحد بعضـی اعراب را گفتند: ما الدّلیل علی انّ للعالم صانعا، چه دلیل است بر آن

---

(۱). ج، لب، فق، مر: شهادات. [.....]

(۲). مب: نـدارد، دیگر نسـخه بدلها: گواهی. (۳). عبـارت «خـدای تعـالی» در اساس تکرار شـده است، با توجّه به مـج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۴). همه نسخه بدلها: گواهی. (۵). مر: گفته‌اند. (۶). دب: نشانده، آج، لب، فق، مب، مر: نشاند، نیز در اساس کلمه به صورت «نشانـد» هم ضـبط شده است. (۸- ۷). آج شعر. (۹). کـذا: در اساس و همه نسـخه بدلها، دیوان ابی العتاهیه. (بیروت ۱۳۸۴/ ۱۹۶۴)، ص ۱۲۲: و فی کلّ تسکینهٔ شاهد.

صفحه : ۲۲۶

که اینکه عالم را صانعی هست! گفت: البعرهٔ تدلّ علی البعیر، و آثار القدم تدلّ علی المسیر، فهیکل علوی بهذه اللّطافهٔ، و مرکز سفلیّ بهـذه الکثافهٔ اما تدلّان علی صانع خبیر! گفت: بعر«۱» دلیل بعیر است، و آثار قـدم دلیل مسـیر است، هیکلی«۲» علوی با اینکه لطـافت و مرکزی«۳» سـفلی بـا اینکه کثافت دلیل صانعی خبیر«۴» دانـا نکنـد؟ و در خبر است که: ابو شـاکر الـدّیصانیّ با جماعتی زنادقه بیامدند«۵» و در موسم حـج صـادق را گفت«۶»: یـا بن رسول اللّه؟ انّـک لأحـد النّجوم الزّواهر و آباؤک کانت

بـدورا بواهر، و امّهاتـک کـانت عقیلاـت عبـاهر، و اذا ذکر العلمـاء فبک تثنی الخناصـر. خبرنا ایّها البحر الزّاخر: ما الـدّلیل علی حدوث العالم! گفت«۷»: تو از جمله ستارگان تابان یکی ای«۸»، و پدران تو هر یک ماهی تابنده [۴۰۵- پ]
بودنـد، و مادرانت کرایم بودند. و چون ذکر علما کنند انگشت کهتر به تو مهتر بجنبانند«۹»، یعنی اوّل تو بر انگشت آخر آیی. اینکه دریـایی موج زننـده؟ ما را خبر ده که: دلیل چیست بر حـدث«۱۰» عـالم! صادق- علیه السـلام- خایه مرغی بخواست و بر دست نهاد، و گفت: ۱۱» هذا حصن ملموم داخله غرقی رقین تلیف« به کالفضّهٔ السائلهٔ و الذّهبهٔ المایعهٔ، ثمّ انّها تنفلق عن صورهٔ کالطّاووس، أ داخله شـیء غیر ما عرفت! فقال: لا، قال: هـذا هو الـدّلیل علی حـدث العالم، آن خایه مرغ بر دست نهاد و گفت: اینکه حصنی است مصهرج«۱۲» اندرون او پوستکی است تنک، در او [دو مایع چون]
«۱۳» زر و سیم گداخته، آنگه شکافته شود از صورتی چون طاووس، چیزی دگر در او شد جز آن که می‌دانی!

---

(۱). همه نسـخه بدلها: بعرهٔ. (۲). لب، مب، مر: هیکل. (۳). همه نسـخه بدلها: مرکز: ظاهرا در نسخه اساس: حروف «ی» بعدها افزوده شـده است. (۴). آج، لـب، فـق، مر: چنین. (۵). در نسـخه اساس کلمه به صورت «بیامـد» هم خوانـده می‌شود. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: گفتند. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفتند. [.....]
(۸). مـج، وز، دب: یـک، آج، لب، فق، مر: تابانی. (۹). آج در حاشـیه نوشته: بخسبانند. (۱۰). دب: حـدثی، لب، مر: حدوث. (۱۱). مب، مر: یطیق. (۱۲). آج، لب، فـق، مب، مر مصـهرجه. (۱۳). اساس: نـدارد، با توجّه به مـج و دیگر نسـخه بدلها افزوده شد.

گفت: نه. گفت: اینکه دلیل است بر حدث«۱» عالم. گفت: یا بن رسول اللّه؟ نیکو گفتی و دانستی که ما نپـذیریم الّا آن که به چشم بینیم و به گـوش بشـنویم و به بینی ببـوییم و به دهـان بچشـیم و به دست بپسـاییم«۲». صادق- علیه السـلام- گفت: اینکه حواسّ پنـج است، و اینکه هیـچ سود نـدارد بی دلیل عقل، چنان که ظلمت بی چراغ نتوان بریـد، همچونین به حواسّ اسـتدلال نتوان کردن، به شاهد بر غایب الّا به دلیل عقل. عبد اللّه عبّاس خواند: شهد اللّه انّه. ابو عبیده«۳» [و مفضل]
«۴» گفتند: وجه [آن است]
«۵» که معنی شهادت قول باشد و ما [بعد]
«۶» قول مکسور باشـد همزه «انّ». مفضّل گفت: معنی شـهادت خـدای، اعلام باشـد، و معنی شـهادت فریشـتگان و مؤمنان اقرار باشد، بیانش قوله تعالی: قالُوا شَـهِدنا عَلی أَنفُسِنا«۷» ...، ای اقررنـا، چنان که صـلات را معنی مختلف باشـد به اختلاف فاعلان، صلات از خـدای رحمت باشد«۸» و از فرشـتگان«۹» اسـتغفار و از مـا دعـا. حق تعالی گفت: گواهی داد خـدای و فریشـتگان و خداونـدان علم بر وحـدانیّت خـدای: أَنَّهُ لاـ إِلهَ إِلّا هُوَ، به آن که جز او خـدایی نیست، و چون کار چنین باشـد«۱۰» گواهان از اینکه باشند، و قدر الشّهادهٔ«۱۱» قدر الشّهود، یکی از جمله«۱۲» بزرگان گوید«۱۳»: شهدت شهادهٔ لا شکّ فیها بأنّ اللّه لیس له شریک و انّ محمّدا صلّی علیه بدین الحق ارسله الملیک و خسرو هانی گوید«۱۴»:

---

(۱). لب: حدوث. (۲). وز: بساییم، دب، آج، لب، فق: بستانم. (۳). مـج، وز: ابو عبید. (۶- ۵- ۴). اساس که مطلب در حاشیه نوشـته شده زیر وصّالی رفته است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). سوره انعام (۶) آیه ۱۳۰. (۸). اساس که در اینکه مورد نو نویس است، است، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۹). اساس که نو نویس است خدای، با توجّه به مج، وز،

دب، زاید می‌نماید. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر حال. [.....]
(۱۱). همه نسخه بدلها بجز وز و. (۱۲). لب، فق، مب، مر حسن یمانی. (۱۳). مج، وز و حسن هانی. (۱۴). همه نسخه بدلها: ندارد.

صفحه : ۲۲۸

عیون من لجین فی جفون من الرّیحان زیّنها الملیک باحداق الینا ناظرات کأنّ نضارها ذهب سبیک علی قضب الزّمرد شاهدات بأنّ اللّه لیس له شریک [۴۰۶- ر]

چون سخن در توحید می‌رود، مدّعی و حاکم و گواه اوست: یک الخصام [و انت الخصم و الحکم]

«۱» رسول- علیه السلام- بیامد و دعوی کرد که: من فرستاده اویم و او را همتا و انباز نیست. گفتند: گواه تو کیست بر آن که فرستاده اویی! گفت: بار خدایا؟ اینکه کافران از من گواه می‌خواهند. گفت: من گواه توام، وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَستَ مُرسَلًا قُل کَفی بِاللّهِ شَهِیداً بَینِی وَ بَینَکُم«۲». گفتند: به یک گواه کار بر نیاید، حق تعالی گفت: گواهی با من گواهی می‌دهد که علم کتاب به نزدیک اوست، وَ مَن عِندَهُ عِلمُ الکِتابِ«۳»، و آن پسر بو طالب«۴» است. مخالفان گفتند: جهودانند، و موافقان گفتند: آن است که جهودان از تیغ او بهری به دین در آمدند، و بهری به روی«۵» در آمدند و بهری جزیه پذیرفتند. بی انصاف مردی، تا گواهی«۶» اوت نباید گفتن، جهودی«۷» اختیاری کردی، تا ولایت قضای اوت«۸» نباشد گفتن جهودی«۹» اختیار کردی آن را که رسول«۱۰» اقضی خواند، خواجه را برگ نیست که به گوایش«۱۱» بدارد، گوای«۱۲» خداست بر تو، شئت ام ابیت، گوای«۱۳» مقبول الشّهادهٔ و حاکمی«۱۴» نافذ الحکم. یا شاهد اللّه علیّ فاشهد آمنت بالواحد ربّ احمد

---

(۱). اساس: زیر وصّال رفته است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳- ۲). سوره رعد (۱۳) آیه ۴۳. (۴). همه نسخه بدلها: ابو طالب. (۵). مج، وز، مب، مر: به دیم، دب: به دم، دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۶). همه نسخه بدلها: گواهی. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۸). همه نسخه بدلها: اویت. (۹). دب را. (۱۰). همه نسخه بدلها علیه السلام. (۱۱). مج: به گواهیش دب: به گواهی هش، دیگر نسخه بدلها: گواهش. [.....]
(۱۲). همه نسخه بدلها: گواه. (۱۳). مج، وز، آج، لب: گواهی. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: حاکم.

صفحه : ۲۲۹

من ضلّ فی الدّین فانّی مهتدی دعبل علیّ خزاعیّ چون به در مرگ رسید، کاغذی بر گفت و«۱» بر آن [جا]
«۲» نوشت: اعد اللّه یوم یلقاه دعبل ان لا اله الّا هو یقولها مخلصا عساه بها یرحمه فی القیامهٔ اللّه اللّه مولاه و النّبیّ و من بعدهما فالوصیّ مولاه و وصایت کرد که با او در کفن پیچند، همچنان کردند. چون او را دفن کردند، شب در خواب دیدند او را و گفتند: ما فعل اللّه بک، خدای با تو چه کرد! گفت«۳»: رحمنی بتلک الابیات، به آن ابیات بر من«۴» رحمت کرد. رسول را گفتند: تو را گواه باید، ما خدای را نشناسیم، و گواهی پسر عمّت نپذیریم، که او از تو است. گفت: هر چه انگشت برآن نهی گواه من است بر صدق دعوی من. راوی خبر گوید که: با رسول بودم در بعضی راهها، اعرابیی پیش ما بر افتاد. رسول او را بپرسید که: تو از کدام قبیله‌ای! گفت: از فلان قبیله. گفت: کجا می‌روی! گفت: که با قبیله می‌روم، گفت: هل لک فی خیر یصحبک الیها، رغبت کنی به خیری که در صحبت تو با قبیله تو آید! گفت: و ما ذاک، آن چیست! گفت: تشهد ان لا اله الّا اللّه و انّی رسول اللّه، گوای«۵» دهی که خدای یکی است [۴۰۶- پ]

و من رسول اویم. اعرابی گفت: و من یشهد لک علی هذا، که گواهی«۶» دهد تو را بر اینکه! رسول- علیه السلام- نگاه کرد،

درختی«۷» سمره«۸» دید عادی بر کنار آن بیابان خشک گشته،

---

(۱). اساس که نو نویس است اینکه سه بیت، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مر: گفتی. (۴). مب: ابیات مرا. (۶- ۵). همه نسخه بدلها: گواهی. (۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: درخت، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). اساس که در اینکه مورد نو نویس است را، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

صفحه : ۲۳۰

گفت: آن درخت مرا گواهی«۱» دهد. مرد را عجب آمد، رسول گفت: یا اعرابی؟ برو آن درخت را پیش من خوان گو«۲»: رسول خدای تو را می‌خواند. اعرابی برفت و گفت: ایّتها الشّجرة أجیبی [رسول اللّه]

«۳»، اجابت کن رسول خدا را؟ درخت بر خویشتن بجنبید«۴» و عروق خود از زمین بر کند، و جعلت تخدّ الارض خدّا، و زمین می‌شکافت تا پیش رسول آمد و بایستاد. رسول خدای- علیه السلام- گفت: بم تشهدین ایّتها الشّجرة ، به چه گوای«۵» می‌دهی ای درخت! گفت: اشهد ان لا اله الّا اللّه و انّک رسول اللّه ، گوای«۶» می‌دهم که: خدای یکی است و تو رسول«۷» اویی. اعرابی گفت: درختی تو را گوای«۸» می‌دهد، من اولیتر«۹» که گوای«۱۰» دهم: اشهد ان لا اله الّا اللّه و انّک رسول اللّه، [و اسلام آورد]

«۱۱». وَ أُولُوا الْعِلْمِ، خداوندان علم گوای«۱۲» می‌دهند. مفسران خلاف کردند در آن که [اینکه]

«۱۳» خداوندان علم که‌اند! بعضی مفسران گفتند: مراد انبیااند، پیغامبران خدای بر آن«۱۴» گوای«۱۵» می‌دهند. إبن کیسان گفت: صحابه رسولند از مهاجر و انصار. مقاتل گفت: احبار اهل کتابند، آنان که ایمان آوردند، چون عبد اللّه سلام و مانند او. سدّی و کلبی گفتند: علمای مؤمنانند. در تفسیر اهل البیت می‌آید که: أُولُوا الْعِلْمِ امیر المؤمنین علی- علیه السلام- است [بیانه]

«۱۶» قوله: وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ«۱۷»، و اگر علمای اهل اسلام یا علمای اهل کتاب یا مهاجر و انصار صحابه، آیت محتمل باشد ایشان را اولیتر که اگر از

---

(۱). کذا در اساس که نو نویس است: گواهی/ گوای. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: و بگو که، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۳). اساس، ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). مب: بپیچید. [.....]

(۱۵- ۱۲- ۱۰- ۸- ۶- ۵). همه نسخه بدلها: گواهی. (۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: فرستاده، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). دب: اولیترم. (۱۶- ۱۳- ۱۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۴). همه نسخه بدلها: اینکه. (۱۷). سوره رعد (۱۳) آیه ۴۳.

صفحه : ۲۳۱

صحابه شماریش«۱»، راس و رئیس«۲» ایشان است، و اگر از اهل البیت«۳» گوی، اوّل و پیشوای ایشان است، و اگر از علمای ایمان گویی او مقدّم ایشان است، و اگر احبار اهل کتاب گویی او به کتاب ایشان از ایشان عالمتر است«۴»، «۵»«۶» [و اللّه]

« و ثنیت« لی الوسادة لحکمت بین اهل التّوریة بتوریتهم و اهل الانجیل بانجیلهم و اهل الزّبور بزبورهم و اهل القرآن بقرآنهم حتّی یزهوا کلّ کتاب من هذه الکتب، و یقول یا ربّ انّ علیا قد قضی بقضائک- فی حدیث طویل. و اینکه آیت در عطف او

بر فریشتگان مانند آن اینکه است که خدای تعالی گفت: فَإِنَّ اللّهَ هُوَ مَولاهُ وَ جِبرِیلُ وَ صالِحُ المُؤمِنِینَ«۷» ...، قدیم- جلّ جلاله- علما را بر فریشتگان عطف کرد از عظم قدر و رفعت منزلت ایشان را و عالمی خدای را- جلّ جلاله- از اسماء حسنی و صفات علیاست. و علما اعلام اسلامند و چراغهای زمین‌اند و امان«۸» اهل زمانند. جابر عبد اللّه انصاری روایت کند از رسول- علیه السلام- که گفت: ساعة من عالم یتّکی علی فراشه ینظر فی علمه خیر من عبادة العابد [۷۰۴- ر]

سبعین عاما، گفت: یک ساعت از عالمی که بر بستر خود تکیه کند و در علم خود می‌نگرد«۹» بهتر است از عبادت عابدی که هفتاد سال خدای را پرستد. حمید طویل روایت کند از انس مالک از رسول- علیه السلام- که گفت«۱۰»: ۱۱» تعلموا العلم فانّ تعلّمه حسنة و مدارسته تسبیح و البحث عنه« جهاد و تعلیمه من لا یعلمه

---

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: شمارند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: رئیس و راس، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). دب شماری و. (۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است چنان که فرمود: با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). مج، وز، دب، آج، لب، فق: لوثنی. (۷). سوره تحریم (۶۶) آیه ۴. (۸). مج، وز: امامان. [.....]

(۹). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: و نظر کند در علم، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: انس مالک که رسول صلّی اللّه علیه و آله گفت. (۱۱). اساس که نو نویس است: عنها، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۳۲ اللهصدقة، و تذکیره لأهله قربة، لأنّه معالم الحلال و الحرام و منار سبل الجنّة و النّار.} و الانیس فی الوحشة، و الصّاحب فی الغربة، و المحدّث فی الخلوة و الدّلیل فی السراء و الضّرّاء و السلاح علی الاعداء و القرب عند الغرباء. یرفع اللّه به اقواما فیجعلهم فی الخیر قادة یقتدی بهم و یقتصّ آثارهم و یرمق اعمالهم و یقتدی بافعالهم و ینتهی الی آرائهم. ۱» و ترغب الملائکة فی لحقتهم« و بأجنحتها تمسحهم، و فی صلاتهم تستغفر لهم و کلّ رطب و یابس یستغفر لهم حتّی حیتان البحر و هو امّها و سباع الارض و انعامها و السماء و نجومها. ۲»۳» الا- و انّ العلم حیاة القلب علی العمی و نور الابصار من الظّلم و قوّة الابدان من الضّعف یبلغ بالعبد منازل الاحرار و مجالس الملوک و الفکر فیه یعدل بالصّیام و مدارسته بالقیام و به یعرف الحلال و الحرام و یوصل الارحام، امام العمل و العمل تابعه، یلهم« السعداء و یحرم« الاشقیاء. گفت: علم بیاموزی که آموختن علم حسنه است، و درس او تسبیح است، و بحث [از]

«۴» او جهاد است، و آموختن آن را که نداند صدقه است، و با یاد دادن اهلش«۵» قربت و تقرّب به خدای است، برای آن که علم معالم حلال و حرام است، و علامت راههای بهشت و دوزخ است. در وحشت انیس است، و در غربت رفیق است و در خلوت محدّث است، در سرّاء و ضرّاء و نیک و بد دلیل است، و بر دشمنان سلاح است، و بنزدیک غربا تقرّب است. خدای تعالی به او رفیع بکند قومی را و ایشان را در خیرات پیشرو کند«۶» که به

(۲- ۱). مج، وز: خلقتهم، آج، لب، فق، مب، مر: خلقهم، بحار الانوار انتشارات دار الکتب الاسلامیه، «کتاب العلم» (۱/ ۱۷۱): خلّتهم. (۳). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، بحار الانوار به نقل از امالی شیخ طوسی: (۱/ ۱۷۱): یلهمه ... یحرمه. (۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر را.

(۶). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: پیشرو گرداند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۳۳

ایشان اقتدا کنند و بر پی ایشان بروند و به اعمال ایشان نگرند، و به افعال ایشان اقتدا کنند و با رای ایشان شوند«۱». فریشتگان در حلقت«۲» ایشان رغبت کنند و پرهای خود در ایشان مالند، و در نماز برای ایشان استغفار کنند، و هر تر و خشکی بر ایشان آمرزش خواهد تا ماهیان دریا و هوامّ آب«۳»، و سباع زمین و انعام و چهار پا«۴»، و آسمان با ستارگان. الا؟ و علم حیات دل است بر نابینایی، و نور چشم است از ظلمت و تاریکی، و قوّت تن است از ضعف، بندگان را به پایه آزادان رساند و به مجالس ملوک افگند. اندیشه‌ی«۵» در او برابر روزه روز باشد، و درس او برابر قیام شب باشد. حلال و حرام به او شناسند، و رحم بدو پیوندند. پیشرو عمل است [۴۰۷- پ]

و عمل تابع او [ست]

«۶»، نیکبختان را«۷» الهام دهند و بدبختان را از او محروم کنند. قائِماً بِالقِسطِ، نصب او بر حال است از شَهِدَ اللّهُ، معنی آن است که: گواهی داد خدای در آن حال که [او]

«۸» قائم به قسط است. و «قسط» عدل باشد«۹» و نصیب راست باشد، و اینکه اصل کلمت است. و «عدل» را برای اینکه«۱۰» قسط خوانند که راستی باشد و معنی آن که عادل«۱۱» است برای آن که از شرط گواه آن است که عدل باشد، چه اگر عدل نباشد«۱۲» گواهی او مقبول نبود. ای عجب در گواهی خدا عدالت شرط است، در حکومت حاکم تو عدالت شرط نیست؟ اگر گواه عدل باید حاکم اولیتر که عدل باشد«۱۳»، حکّام و شهود عدول بایند«۱۴»، و تو را از آن عدول نشاید کردن. بنگر که اللّه تعالی عدل با توحید چگونه مقرون کرد تا آن جا که بر توحید گواهی می‌دهد عدل به شرط کرد، و در معرض حال بر آورد تا بدانی که عدل از اوصاف مدح است او را، پس توحید بی عدل مطرد نیست

---

(۱). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۲). همه نسخه بدلها: حلقه. (۳). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۴۷۸): آن. (۴). همه نسخه بدلها بجز مر: چهار پای. (۵). آج، وز: اندیشه، دیگر نسخه بدلها: اندیشه. (۸- ۶). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۹- ۷). مج، وز: است، مر: به عدل باشد. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز دب: آن. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز آج: عالم. (۱۲). همه نسخه بدلها: نبود. (۱۴- ۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: باشد.

صفحه : ۲۳۴ چنان که می‌بینی تا دانی که موحّد عدلی«۱» باید. و در مصحف عبد اللّه مسعود: «القائم«۲» بالقسط» است، آن صفت باشد و اینکه حال«۳»، و در اصطلاح متکلّمان حال و صفت هر دو یکی بود«۴» و در اصطلاح نحویان از میان حال و صفت فرق باشد«۵»، [و فرق آن بود که]

«۶» صفت لازم باشد و حال معترض، تقول: جاءنی زید الظّریف، «ظرف» از صفات لازمه«۷» باشد. در حقّ زید، و: جاءنی زید راکبا، «رکوب» در حال مجیء باشد و صفت تابع موصوف بود«۸» فی احواله در تعریف و تنکیر و تأنیث و تذکیر و وجوه«۹» اعراب، و حال جز نکره منصوب نباشد. فرّاء گفت: حال صفت بوده است، الّا آن است که «الف» و «لام» از او باز کردند«۱۰»، و تقدیر اینکه بود که: القائم بالقسط، چنان که گفت: وَ لَهُ الدِّینُ واصِباً«۱۱»، و تقدیر آن است که: و له الدّین الواصب. و اهل معانی گفتند معنی آن است که«۱۲»: قائِماً بِالقِسطِ، ای مدبّرا له، کما یقال: فلان قایم بأمر فلان، ای متعهد له مدبّر لأموره، فلان به کار فلان قایم است، یعنی تعهّد او می‌کند و تدبیر کارهای او«۱۳»، و قیل: قائما بالقسط، ای مجازیا لاعمال«۱۴» العباد

بالعدل، بندگان را به عدل پاداشت دهد و بسزا جزا کند. لا إِلهَ إِلّا هُوَ، گفتند برای آن تکرار کرد که اوّل جاری مجرای دعوی بود، از اینکه جا گواهی با او مقرون کرد، و دوم حکم است که گواهی به موقع خود افتاد، و هذا من کلام المذکّرین.

---

(۱). مر: عدل. (۲). مر: القیام. (۳). همه نسخه بدلها باشد. (۸- ۴). همه نسخه بدلها: باشد. (۵). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: فرق باشد میان حال و صفت، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: لازم. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: وجوب. (۱۰). مج: ندارد، آج، لب، فق، مب، مر: گردید. [.....]

(۱۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۵۲. (۱۲). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: تعهّد کارهای او می‌کند و تدبیر او، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها عبارت تصحیح شد. (۱۴). فق، مب، مر: بالاعمال.

صفحه : ۲۳۵ و از صادق- علیه السلام- روایت کردند که او را پرسیدند از اینکه مسأله، گفت: اوّل تقریر توحید است، و دوم توقیف«۱» و تعلیم است. اوّل گفت: من یکی‌ام، دوم گفت: بگو که من یکی‌ام، چنان که خود را وصف کردم«۲»، و عزیز و حکیمم، غالب و محکم کار. إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّهِ الإِسلامُ، دین بنزدیک خدای اسلام است. کسائی خواند: «انّ الدّین» به فتح همزه [انّ]

«۳» ردّا علی الاوّل فی قوله: شَهِدَ اللّهُ. و باقی قرّاء خواندند: «انّ» به کسر«۴» بر ابتدا. و«۵» اسلام تن بدادن و انقیاد کردن و در سلّم آمدن باشد، چنان که اشتی و اصاف و اربع و اخصب و اجدب، اذا دخل فی [۴۰۸- ر]

الشّتاء و الصّیف و الرّبیع و الخصب و الجدب. قتاده گفت فی قوله: إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللّهِ الإِسلامُ، گفت«۶»: شهادة ان لا اله الّا اللّه، و ایمان آوردن به آنچه رسول آورد از نزدیک خدا، و اینکه دین خداست که شرع لنفسه برای خود نهاد پیغامبران را بر آن فرستاد و اولیای خود را به آن فرمود و جز از آن نپذیرد از بندگان خود، و جزا ندهد بندگان را مگر بر آن. وَ مَا اختَلَفَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ، بعضی مفسران گفتند: کتاب توریت است و اینکه قول ربیع است. و محمّد بن جعفر گفت: مراد انجیل است، و جبّائی گفت: مراد«۷» جنس است، یعنی آنان که ایشان را کتابهای مقدّم دادند از توریت و انجیل. ربیع گفت: چون موسی را وفات نزدیک آمد، هفتاد حبر را بخواند از احبار بنی اسرایل و توریت به ایشان سپرد، و یوشع بن نون را بر ایشان خلیفه کرد. چون از ایشان قرنی دو سه بگذشت«۸»، ایشان با یکدیگر خلاف کردند و خونها ریختند، و اینکه پس از

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: توفیق. (۲). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۴۷۹) العزیز الحکیم. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵- ۴). همه نسخه بدلها: ندارد. (۶). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: کی، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). همه نسخه بدلها: ندارد. (۸). کذا در اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر، مج، وز: بگذشتند.

صفحه : ۲۳۶

آن بود که علم توریت و بیان احکام توریت به ایشان آمد. بَغیاً بَینَهُم، ای ظلما و طلبا للملک و الرّیاسة، برای طلب ملک و ریاست. و «بغی» طلب باشد در لغت، و در عرف و شرع طلب چیزی کردن باشد بنا حق. و «باغی» گویند آن [را]

«۱» که بر امام به در آید، و البغاء الطّلب، و البغاء الزّنا، قال اللّه تعالی: وَ لا تُکرِهُوا فَتَیاتِکُم عَلَی البِغاءِ«۲». محمّد بن الزّبیر گفت: آیت در ترسایان نجران آمد که خلاف کردند در عیسی، و مراد به کتاب انجیل است. مِن بَعدِ ما جاءَهُمُ العِلمُ،

پس از آن که علم انجیل به ایشان آمد و بیان کرده در [او]

«۳» وحدانیّت خدای تعالی و عبودیّت عیسی- علیه السلام. بَغیاً بَینَهُم، یعنی به ظلم و بغی، و تعدّی کردند اینکه که کردند. وَ مَن یَکفُر بِآیاتِ اللّهِ، و هر که به آیتهای«۴» خدا کافر شود و بیّنات و دلایل او، فَإِنَّ اللّهَ سَرِیعُ الحِسابِ، خدای- عزّ و جلّ- زود شما راست، بس بر نیاید که اینها را با پیش خود برد«۵»، و شمارشان بر آرد، و حق برایشان بنشاند، و آنچه مستحقّ آنند از عقاب از ایشان بستاند، و وجوهی که در «سریع الحساب» گفته‌اند در سورة البقرة گفته شد. فلا معنی لإعادته. کلبی گفت: آیت در جهودان و ترسایان آمد چون مسلمانی رها کردند و اختیار جهودی و ترسایی کردند، خدای تعالی گفت: اهل کتاب- یعنی اینکه دو فرقه- خلاف نکردند در ملّت یکدیگر الّا بعد از آن که علم به ایشان آمد که دین حق، مسلمانی است، نظیره قوله تعالی: وَ ما تَفَرَّقَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ إِلّا مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَیِّنَةُ«۶». قوله: فَإِن حَاجُّوکَ، ای خاصموک، اگر با تو خصومت کنند یعنی جهودان و ترسایان. و خصومت ایشان آن بود که گفتند: ای محمّد؟ اینکه جهودی و ترسایی نسب است ما را، و تو ما را به اینکه نسب می‌خوانی«۷» و دین ما اسلام است، خدای تعالی

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). سوره نور (۲۴) آیه ۳۳. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها: به آیات. (۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق، آرد، مب، مر: دارد. (۶). سوره بیّنه (۹۸) آیه ۴. (۷). دب: نسبت می‌خوانی، فق: نسبت خوانی، دیگر نسخه بدلها: نسب خوانی.

اینکه آیت بفرستاد [و]

«۱» گفت: بگو ای محمّد اگر شما به دعوی مسلمانی بی معنی«۲» قناعت کرده‌ای«۳» یا اختیار جهودی«۴» و ترسایی بر مسلمانی کرده‌ای، من اسلام آوردم [۴۰۸- پ]

و تن بدادم و انقیاد کردم«۵». فَقُل أَسلَمتُ وَجهِیَ لِلّهِ، و برای آن روی را اختصاص داد که شریفترین اعضاست و حواسّ پنج«۶» بر اوست، و چون روی خاضع و فرو نهاده شد کاری را دگر اعضا نتواند تا ابا کند«۷». وَ مَنِ اتَّبَعَنِ، و آنان که پسروان منند هم اینکه کردند که من کردم از استسلام و انقیاد. و گفته‌اند: مراد به «وجه» نیّت است و قصد، چنان که شاعر گفت: استغفر اللّه ذنبا لست محصیه ربّ العباد الیه الوجه و العمل و گفته‌اند: «وجه» جانب و جهت است، و آن نیز هم بر«۸» مجاز باشد چنان که گویند: خرجت لوجه کذا، ای لجانبه«۹»، و منه قوله: یُرِیدُونَ وَجهَهُ«۱۰» ...، یعنی جانبه بمعنی رضاه، و کذا قوله: إِلَّا ابتِغاءَ وَجهِ رَبِّهِ الأَعلی«۱۱»، و اینکه به استقصاء در سورة البقره برفت. بعضی قرّاء خواندند«۱۲»: «و من اتّبعنی» به اثبات « یا » بر اصل، و باقی قرّاء خواندند«۱۳»: [بلایاء اکتفاء]

«۱۴» بالکسرة عنها، کما قال: فهو المهتد، قال الشاعر: کفّاک کفّ ما تلیق درهما جودا و اخری تعط بالسیف الدّما و از حق او آن است که تعطی گوید برای آن که در کلام جازمی نیست. وَ قُل لِلَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ، اهل کتاب را بگو، وَ الأُمِّیِّینَ، یعنی عرب را- و

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). وز: دعوی مسلمانی ای یعنی. (۳). فق، مب، مر: کرده. (۴). مر: یهودی. (۵). اساس که نو نویس است: دگر نمودم، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). آج، لب،

مب، مر: پنجگـانه. (۷). اساس که نو نویس است: دگر اعضا ابا نتوانـد کرد، با توجّه به مـج و دیگر نسـخه بـدلها تصـحیح شد. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: نـدارد. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: لجـانب کـذا. (۱۱- ۱۰). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۸، آج، لب، فق، مب، مر: یُرِیدُونَ وَجهَ اللّه [.....]

(۱۲). سوره لیـل (۹۲) آیه ۲۰. (۱۳). همه نسـخه بدلها: خوانند. (۱۴). در اساس کلمه محو شـده است، با توجّه به مـج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۲۳۸

عرب را پیش از رسول- علیه السـلام- امّی خواندنـد- برای آن که ایشـان را کتـاب نبود، بر اصل ولادت امّهات مانـده بودنـد، ایشان را نسبت«۱» با مادر کردند. أَ أَسلَمتُم، لفظ اسـتفهام است و معنی تقریر، اسـلام آورده هستی! و اهل معانی گفتند: اینکه استفهام و تقریر در معرض امر است، چنان که یکی از ما گوید: [تو]

«۲» فلان کار خواهی کردن و الّا بگو تا دانم«۳»، و غرض او امر باشـد و ملامت او بر ابطاء آن، چنان که حق تعالی گفت: فَهَل أَنتُم مُنتَهُونَ«۴»، یعنی انتهوا. فَإِن أَسلَمُوا فَقَدِ اهتَدَوا، و اگر اسـلام آرنـد مهتدی و ره«۵» یافتهانـد. چون رسول- علیه السـلام- اینکه آیت برایشان خوانـد، ایشان گفتنـد: اسـلمنا، اسـلام آوردیم. جهودان را گفت: در عیسـی چه گویی! او را پیغامبر خـدا و کلمه«۶» او شناسی! گفتنـد: نه. ترسایـان را گفت: عیسـی را بنـده و آفریـده و طاعت دارنـده خداشناسـی! گفتنـد: معاذ اللّه که عیسـی بنده باشد. رسول- علیه السـلام- گفت: پس دروغ گفتی اینکه که گفتی: «اسـلمنا»، که اسلام آن«۷» دارد که در اینکه که من گفتم خلاف نکنـد، خـدای تعالی گفت: وَ إِن تَوَلَّوا، اگر اینان قبول نکننـد و اعراض کنند و از فرمان تو برگردند، فَإِنَّما عَلَیکَ البَلاغُ، بر توهم اینکه رسانیـدن است، آن دگر از احوال«۸» و اعمال بندگان به«۹» من است که من«۱۰» بصیر و عالمم به ایشان و به عواقب کار ایشان و به مقادیر استحقاق اعمال ایشان از ثواب و عقاب خود جزا دهم و به حقّ ایشان رسم«۱۱».

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۲۱ تا ۲۷]

[اشاره]

إِنَّ الَّذِیـنَ یَکفُرُونَ بِآیـاتِ اللّهِ وَ یَقتُلُـونَ النَّبِیِّینَ بِغَیرِ حَـقٍّ وَ یَقتُلُـونَ الَّذِینَ یَـأمُرُونَ بِالقِسطِ مِنَ النّـاسِ فَبَشِّرهُم بِعَـذابٍ أَلِیمٍ (۲۱) أُولئِکَ الَّذِینَ حَبِطَت أَعمالُهُم فِی الـدُّنیا وَ الآخِرَةِ وَ ما لَهُم مِن ناصِـرِینَ (۲۲) أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِـیباً مِنَ الکِتابِ یُدعَونَ إِلی کِتابِ اللّهِ لِیَحکُمَ بَینَهُم ثُمَّ یَتَوَلّی فَرِیقٌ مِنهُم وَ هُم مُعرِضُونَ (۲۳) ذلِکَ بِأَنَّهُم قالُوا لَن تَمَسَّنَا النّارُ إِلاّ أَیّاماً مَعدُوداتٍ وَ غَرَّهُم فِی دِینِهِم مـا کانُوا یَفتَرُونَ (۲۴) فَکَیفَ إِذا جَمَعنـاهُم لِیَومٍ لا ـ رَیبَ فِیهِ وَ وُفِّیَت کُـلُّ نَفسٍ مـا کَسَـبَت وَ هُم لا یُظلَمُونَ (۲۵) قُلِ اللّهُمَّ مالِکَ المُلکِ تُؤتِی المُلکَ مَن تَشاءُ وَ تَنزِعُ المُلکَ مِمَّن تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَن تَشاءُ وَ تُـذِلُّ مَن تَشاءُ بِیَـدِکَ الخَیرُ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۲۶) تُولِجُ اللَّیلَ فِی النَّهارِ وَ تُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیلِ وَ تُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ وَ تُخرِجُ المَیِّتَ مِنَ الحَیِّ وَ تَرزُقُ مَن تَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ (۲۷)

[ترجمه]

آنان که کافر شوند«۱۲» به آیتهای

____

(۱). اساس که نو نویس است: نسبشان با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مج، وز، مب: دانیم. (۴). سوره مائده (۵) آیه ۹۱. (۵). همه نسخه بدلها: راه. (۶). مر: کلیم. (۷). مب، مر معنی. (۸). مب و افعال. (۹). آج، لب، فق، مر: ندارد، مب: بر. (۱۰). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۱). مج و دیگر نسخه بدلها قوله تعالی. [.....]

(۱۲). مج: شدند، آج، لب، فق: می‌شوند.

صفحه : ۲۳۹

خدای و بکشند«۱» پیغمبران را بنا حق«۲» و کارزار کنند با«۳» آنان«۴» که فرمایند«۵» به عدل«۶» از مردمان مژده ده ایشان را به عذابی دردناک. [۴۰۹- ر]

ایشان آنانند که ضایع شد عملشان«۷» در دنیا و آخرت و نباشد ایشان را یاری«۸». نبینی«۹» آنان را که دادندشان بهره از کتاب«۱۰» می‌خوانند ایشان را با کتاب«۱۱» خدای تا حکم کند میان ایشان، پس برگردند گروهی از ایشان و ایشان برگردیده بودند. اینکه برای آن است که گفتند«۱۲»: به ما نرسد آتش مگر روزهای«۱۳» شمرده«۱۴» و بفریفت ایشان را در دینشان آنچه به دروغ می‌بافتند«۱۵». [پس]

«۱۶» چگونه باشد که جمعشان کنیم«۱۷» برای روزی که نیست شکّ در آن امر، و تمام بدهند«۱۸» هر کسی را از آنچه کرده باشند«۱۹» و برایشان ستم نکنند. بگو ای

____

(۱). آج، لب، فق: می‌کشند. (۲). آج، لب، فق: را بی شبهه استحقاق. (۳). اساس که نو نویس است. بکشند، آج، لب، فق: و می‌کشند، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۴). اساس که نو نویس است را، با توجّه به مج، وز زاید می‌نماید. (۵). آج، لب، فق: می‌فرمایند. (۶). آج، لب، فق: براستی. (۷). آج، لب، فق: که باطل است کارهای ایشان. (۸). آج، لب: و نیست ایشان را هیچ یارانی. (۹). آج: امی نگرستی، فق: اگر ننگریستی. (۱۰). آج، لب، فق: توریت. (۱۱). آج، لب، فق: سوی نامه. (۱۲). آج، لب، فق هرگز. (۱۳). آج، لب، فق: چند روزی. [.....]

(۱۴). مج بچند. (۱۵). آج، لب، فق: می‌نمایند. (۱۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۱۷). مج، وز: چون جمع کنند ایشان را، آج، لب، فق: چون گرد آریم ایشان را. (۱۸). مج، وز: تمام بدهد، آج، لب، فق: تمام داده شود. (۱۹). مج، وز: کرده باشد.

صفحه : ۲۴۰

خدای«۱» خداوند پادشاهی، بدهی پادشاهی به آن که خواهی و بستانی پادشاهی از آن که خواهی، و عزیز کنی آن را که خواهی و ذلیل کنی«۲» آن را که خواهی، به دست«۳» تو است نیک که تو بر هر«۴» چیزی توانایی. در آری«۵» شب«۶» در روز و در آری روز«۷» در شب و بیرون آری«۸» زنده از مرده«۹»، و بیرون آری«۱۰» مرده از زنده، و روزی دهی آن را که خواهی بی«۱۱» شمار. قوله تعالی: إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآياتِ اللَّه، آنان که کافر شدند به آیات و علامات و حجج و بیّنات خدای تعالی، یعنی کتابها«۱۲» که خدا فرستاد و حجّتها«۱۳» که در آن جا انگیخت و پیدا کرد. و گفته‌اند که: مراد به کتاب قرآن است، و مراد به اینکه کافران، جهودان«۱۴» و ترسایانند. و بیان کردم که: «کفر» جحود به دل باشد. وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ، و پیغامبران را کشند«۱۵» بنا حق، و اگر چه کشتن پیغامبران جز بنا حق نباشد. و بیان کردیم که: اینکه طریقتی است عرب را معروف در کلام ایشان، مثل قولهم: فلان لا يرجى خيره، و قلّ ما رايت مثله. و استقصاء کلام در اینکه آیت برفت در سورهٔ

البقرة. وَ يَقتُلُونَ الَّذِينَ يَأمُرُونَ بِالقِسطِ. حمزه خواند: «و يقاتلون»، و حسن بصری خواند: «و يقتّلون» به تشديد على تكثير الفعل. مقاتل گفت: مراد ملوك بنى اسرائيل‌اند. إبن جريح و معقل بن ابى مسكين«۱۶» گفتند: اينكه جماعتى بودند كه

---

(۱). آج، لب، فق: بار خداى. (۲). آج، لب، فق: خوار مى گردانى. (۳). مج، وز نيكى، آج، لب، فق: بقدرت. (۴). مج، وز: همه. (۵). مج، وز: در آورد، آج، لب، فق: در مى‌آورى. (۶). آج، لب را. (۷). مج، وز، فق را. (۱۰- ۸). مج، وز: بيرون آورد، آج، لب، فق: بيرون مى‌آورى. [.....]

(۹). آج، لب، فق چون حيوان از بيضه. (۱۱). مج: بغير. (۱۲). آج، لب: كتابهايى. (۱۳). دب: حجّتهايى. (۱۴). مر: يهودان. (۱۵). مب، مر: كشتند. (۱۶). آج، لب، فق، مب، مر: مفضل بن ابى بكر.

وحى به ايشان نيامد و لكن اتباع انبيا بودند، چون پيغامبران دعوت كردندى آن كفّار و ظلمه، ايشان را بكشتندى، اينان انكار كردندى و امر معروف كردندى، اينان بودند كه مردمان را به عدل [۴۰۹- پ]

فرمودندى، [اينكه]

«۱» كفّار ايشان را نيز بكشتندى على قراءة من قرا: وَ يَقتُلُونَ. و آن كس كه خواند: «و يقاتلون»، معنى آن بود كه با ايشان كارزار«۲» كردندى. ابو عبيده جرّاح روايت كند از رسول- عليه السلام- كه از او پرسيدند كه: ایّ النّاس اشدّ عذابا يوم القيامة، روز قيامت كه را عذاب سخت‌تر بود! گفت: ۳» [من قتل نبيّا]

«، آن كس كه او پيغامبرى را بكشد. گفتند: پس از آن! گفت: آن كس كه او كسى را بكشد كه امر معروف و نهى منكر كند، آنگه اينكه آيت بر خواند وَ يَقتُلُونَ الَّذِينَ يَأمُرُونَ بِالقِسطِ مِنَ النّاسِ فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ أَلِيمٍ- الى قوله: وَ ما لَهُم مِن ناصِرِينَ. آنگه گفت: بنى اسرايل چهل و سه پيغامبر را بكشتند در اوّل روز، پس از آن صد و دوازده مرد برخاستند از عبّاد بنى اسرايل به امر معروف و نهى منكر بر آنان كه ايشان را كشته بودند، ايشان را نيز در آخر روز بكشتند، و ايشان آنند كه خداى تعالى وصف كرد ايشان را در اينكه آيت، و آيت در ايشان فرستاد. عبد اللّه مسعود روايت كرد از رسول- عليه السلام- كه او گفت: بئس القوم قوم«۴» يقتلون الّذين يأمرون بالقسط من النّاس، بئس القوم قوم لا- يأمرون بالمعروف و لا ينهون عن المنكر، بئس القوم قوم يمشى المؤمن بينهم بالتّقيّة، بد قومى«۵» باشند قومى كه كسى را كه امر معروف كند و نهى منكر بكشند، و بد قومى باشند كه امر معروف و نهى منكر نكنند، و بد قومى باشند كه مؤمن در ميان ايشان به تقيّه زندگانى كند. فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ أَلِيمٍ، بشارت ده ايشان را به عذاب«۶» سخت. و اصل «بشارت»

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج، لب. كالزار. (۳). اساس كه نو نويس است: الّذين، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۴). آج، المؤمنون، ديگر نسخه بدلها: المؤمنين. (۵). اساس: قوم، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۶). مج، وز، دب، فق، مب: عذابى.

 در لغت«۱» چيزى«۲» باشد كه اثر آن از سرور و حزن بر بشره پيدا شود، و لكن در عرف در سرور و خبر«۳» خير مستعمل است، و در عذاب و محنت استعمالش مجاز بود. و «فا» براى آن آورد كه كلام متضمّن شرط و جز است، و تقديره: من كان كذلك فبشرهم. أُولئِكَ الَّذِينَ حَبِطَت أَعمالُهُم، اى بطلت، ايشان آنان باشند كه عمل ايشان باطل بود. و حبط يحبط لغت است، و در شاذ ابو واقد و الجرّاح خواندند: به فتح «با»، و اصل كلمه من الحبط، و آن آن بود كه شتر گياهى بد

بخورد«۴» شکمش بیاماهد«۵» از آن و هلاک شود، پس بر مجاز در هلاک و بطلان عمل استعمال کردند، و منه قول النّبی- علیه السلام: انّ ممّا ینبت الرّبیع ما یقتل حبطا او یلمّ. و معنی قوله تعالی: فِي الدُّنيا وَ الْآخِرَةِ، یعنی در دنیا کفر و نفاق ایشان ظاهر کند مردمان را تا ایشان را بر آن مدح نکنند، و در آخرت ایشان را بر آن ثواب ندهند، برای آن که نه بر وجه مأمور به کرده«۶» باشند. وَ ما لَهُم مِن ناصِرِينَ، و ایشان را در قیامت یاری و شفیعی نبود«۷». أَ لَم تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ، نبینی آنان را که ایشان را نصیبی دادند از کتاب یعنی جهودان«۸». و کتاب «توریت» است، و برای آن گفت که: نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ، که علم توریت بتمامی ندانستند. يُدعَونَ إِلى كِتابِ اللّهِ، ایشان را با کتاب خدای می‌خوانند«۹». در اینکه «کتاب» خلاف کردند. بعضی مفسران گفتند: قرآن است. جویبر«۱۰» گفت از ضحّاک از عبد اللّه عبّاس که: خدای تعالی قرآن را به حاکم کرد از«۱۱» میان رسول- علیه السلام- و از میان جهودان«۱۲» [۴۱۰- ر]
قرآن برایشان حکم کرد، از قرآن عدول [و اعراض]
«۱۳» کردند. و قتاده هم اینکه گفت.

---

(۱). اساس کلمه به صورت «فقه» هم خوانده می‌شود. [.....]
(۲). دب: خبری. (۳). اساس که نو نویس است: دو چیز، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۴). مب و. (۵). آج: بیاماسد. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: می‌کرده. (۷). همه نسخه بدلها: نباشد. (۸). مر: کتاب یهودان. (۹). وز و. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: جبیر. (۱۱). دب: و در. (۱۲). مر: یهودان. (۱۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۲۴۳

سدی گفت: رسول- علیه السلام- [جهودان را]
«۱» با اسلام خواند. نعمان بن اوفی گفت: یا «۲» محمّد؟ نحاکمک الی الاحبار، به حکومت بر احبار رویم. رسول- علیه السلام- گفت: بل نحاکم الی القرآن ، به حکومت به قرآن رویم. ایشان می‌گفتند: به احبار رویم، و رسول- علیه السلام- می‌گفت: به قرآن رویم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. عکرمه گفت از عبد اللّه عبّاس که: رسول- علیه السلام- در مدرسه جهودان رفت و ایشان را دعوت کرد به اسلام. عمرو بن الحارث گفت: تو بر کدام دینی ای محمّد! گفت: من بر دین ابراهیمم. گفت: ابراهیم جهود«۳» بود. رسول- علیه السلام- گفت: در توریت بخلاف اینکه است، بیایی تا به حکومت بر توریت رویم، ابا کردند و سرباز زدند، خدا [ی تعالی]
«۴» اینکه آیت فرستاد. بر اینکه قول، «کتاب» توریت باشد. کلبی گفت از ابو صالح از عبد اللّه عبّاس که: زنی و مردی زنا کردند در عهد رسول- علیه السلام- از اهل خیبر، و در میان قوم خود شریف بودند، و در توریت حکم ایشان رجم بود، برخاستند و بنزدیک«۵» رسول آمدند، امید آن را که بنزدیک او تخفیفی بود اینکه حکم [را]
«۶»، و بپرسیدند. رسول- علیه السلام- رجم فرمود ایشان را. نعمان بن اوفی و عمرو بن الحارث گفتند: جرت علینا، بر ما ظلم کردی برایشان رجم نیست. رسول- علیه السلام- گفت: دروغ گفتی، برایشان رجم است و در توریت هم چنین است، گفتند: نیست، توریت بیاوردند و بنهادند و گفتند: انصاف بدادی ای محمّد. رسول- علیه السلام- گفت: در میان شما توریت که [بهتر]
«۷» داند! گفتند: مردی اعور هست«۸» به فدک باشد، او را إبن صوریا گویند. کس فرستادند و او را به مدینه آوردند پیش رسول- علیه السلام. او را گفت: تو عالمترین جهودانی«۹» به توریت!

---

(۱). اساس: کلمه زیر وصّالی رفته، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها: ای. [.....]
(۳). مر: یهود. (۷- ۶- ۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). همه نسخه بدلها بجز مب: و بر. (۸). دب، آج، لب، مب که. (۹). مب: تو علم توریت بهتر دانی و عالمترین جهودانی، مر: یهودانی.

صفحه : ۲۴۴ گفت: چنین گویند«۱». رسول- صلّی اللّه علیه و آله«۲»- توریت پیش«۳» خواست و او بنشست و توریت می‌خواند. چون به آیت رجم رسید، دست بر وی نهاد و بپوشید و بر نخواند. عبد اللّه [سلام]
«۴» برخاست و دست او از آن جا بر داشت و آن آیت بر خواند. رسول- علیه السلام- گفت: بدانستی«۵» که حکم آن است که من کردم، و توریت مطابق قول من است، و در توریت چنین بود که: مرد محصن و زن محصنه چون زنا کنند«۶» و بیّنه برایشان بایستد، ایشان را رجم باید کردن. و اگر زن آبستن بود رها کنند تا بار بنهد آنگه رجم کنند او را. رسول- علیه السلام- بفرمود تا آن هر دو«۷» جهود را رجم کردند. جهودان«۸» آن به حقدی«۹» کردند، و خدای تعالی در اینکه قصّه اینکه آیت بفرستاد: أَ لَم تَرَ إِلَى الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الكِتابِ، یعنی عبد اللّه صوریا و نعمان بن اوفی و عمرو بن الحارث. یُدعَونَ إِلى كِتابِ اللّهِ، یعنی توریت. لِیَحكُمَ بَینَهُم فی الرّجم. ثُمَّ یَتَوَلّى فَرِیقٌ مِنهُم بعد علمهم انّها فی التّوریة، پس گروهی از آن بر گردیدند پس از آن که دانستند که«۱۰» آیت در توریت است. وَ هُم مُعرِضُونَ، ای عادلون ناكبون. ذلِكَ بِأَنَّهُم قالُوا لَن تَمَسَّنَا النّارُ إِلّا أَیّاماً مَعدُوداتٍ، یعنی اینکه [که]
«۱۱» کردند و گفتند و اینکه جرات«۱۲» که نمودند برای آن بود که ایشان گفتند- یعنی جهودان که: آتش به ما نرسد الّا روزهای شمرده. بیشتر مفسران برآنند [۴۱۰- پ]
که: چهل روز خواستند مثل ایّام عبادت عجل«۱۳»، و حسن بصری گفت: هفت روز خواستند«۱۴». بعضی دگر گفتند: کنایت

---

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: بلی، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مج، وز، دب، آج، لب: علیه السلام. (۳). اساس که نو نویس است آن مرد، با توجّه به و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۴). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۵). بدانستی/ بدانستید. (۶). اساس: کند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). آج، لب، فق: آن مرد جهود، مر: آن مرد یهود. (۸). مر: یهودان. (۹). آج، لب، فق، مب: به حقد، مر: حقد. [.....]
(۱۰). آج، لب، فق، مب، مر آن. (۱۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). وز: جره. (۱۳). آج: عبادة العجل، لب، فق، مب، مر: عباد العجل. (۱۴). آج، لب، مب: خواستندی.

صفحه : ۲۴۵ است از روزگار اندک منقطع، برای آن که آنچه معدود بود«۱» برسد. وَ غَرَّهُم فِی دِینِهِم، «غرور» اطماع باشد در آنچه صحیح نبود، و غرّه یغره غرورا، و الغرور الشّیطان، و الغرّ الّذی لم یجرّب الامور و الغرارة الغفلة، و الغرارة لأنّها تغرّ بما فیها، و الغرر الخطر و غرّ الطّایر فرخه اذا زقّه غرّا، و الغر غرة تدویر الماء فی الحلق، و ایشان را بفریفت و مغرور بکرد در دینشان آن فریه و دروغ که گفتند. و الافتراء الکذب، و اصله القطع، یقال: فری یفری اذا قطع الأدیم علی«۲» وجه الصّلاح، [و افراه]
«۳» اذا قطعه علی وجه الفساد، و انّه لیفری الفریّ ای یأتی بالعجب«۴» الدّاهیة«۵». و خلاف کردند در آن دروغ که ایشان را مغرور بکرد. بعضی گفتند: اینکه بود که در اینکه آیت خدای تعالی حکایت کرد از ایشان که: لَن تَمَسَّنَا النّارُ إِلّا أَیّاماً مَعدُوداتٍ. بعضی«۶» دگر گفتند قولهم«۷»: نَحنُ أَبناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ«۸» ...، آن که«۹» گفتند: ما پسران خدا و دوستان اوییم«۱۰».

فَكَيفَ إِذا جَمَعناهُم، «كيف» سؤال باشد از حال و محلّ او رفع است براى آن كه خبر مبتداى است محذوف«۱۱»، اى حالهم شديدة عجيبة فى الشّدّة و السوء بحيث يسئل عنها، و«۱۲» إِذا جَمَعناهُم لِيَومٍ لا رَيبَ فِيهِ، چگونه باشد حال ايشان چون ما ايشان را جمع كنيم«۱۳» براى روزى كه در آن شكّى نيست.

---

(۱). مج و ديگر نسخه بدلها زود. (۲). اساس: فى، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۳). اساس كلمه زير وصالى رفته است، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: ان يأتى العجب. (۵). كذا: در اساس و همه نسخه بدلها، معاجم لغت اينكه ضبط را تأييد نمى‌كنند (!). (۶). همه نسخه بدلها: و بعضى. (۷). آج، لب، فق، مر: قوله، مب: قوله تعالى. (۸). سوره مائده (۵) آيه ۱۸. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آنگه. [.....]

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز دب: پسران خداييم و دوستان خداييم. (۱۱). دب: خبر مبتداى محذوف است. (۱۲). مج، وز، دب: ندارد. (۱۳). اساس كه در اينكه مورد نو نويس است: چون جمعشان كنند، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

فرّاء گفت: «لام» به معنى «فى» است، اى فى يوم براى آن كه حروف«۱» صفات بعضى قايم باشد مقام بعضى، و اينكه قول«۲» ضعيف است. و درست آن است كه: «لام» بر جاى«۳» خود است، و معنى آن است كه: لجزاء يوم و لعقاب يوم، چنان كه يكى از ما گويد كسى را: اعددتك«۴» ليوم الهياج«۵»، [اى لقتال يوم الهياج]

«۶». وَ وُفِّيَت كُلُّ نَفسٍ ما كَسَبَت، و تمام بدهند جزا هر نفسى را آنچه كرده باشد«۷»، يعنى جزاى آنچه كرده باشد هر نفسى را، اگر مؤمن بود و اگر كافر، و اگر برّ بود و اگر فاجر، آنچه مستحقّ باشد آن را از جزا، اگر خير بود و اگر شرّ. وَ هُم لا يُظلَمُونَ، و بر ايشان ظلم نكنند و حقّشان«۸» باز نگيرند از ثوابشان«۹» و زيادت آنچه مستحقّ باشند نكنند با ايشان از عقاب. عبد اللّه عبّاس گفت: اوّل رايت كه بر دارند آن روز [رايت]

«۱۰» جهودان«۱۱» باشد، و خداى تعالى ايشان را بر سر جمع رسوا بكند، و آنكه بفرمايد تا ايشان را به دوزخ برند. قُلِ اللّهُمَّ مالِكَ المُلكِ، ابو هريره روايت كند از رسول- عليه السلام- كه او گفت: چون خداى تعالى خواست كه «فاتحة الكتاب» و «آية الكرسىّ» و «شهد اللّه» و قُلِ اللّهُمَّ مالِكَ المُلكِ به زمين فرستد، و ايشان [را]

«۱۲» از عرش مجيد آويخته بودند گفتند: [بار]

«۱۳» خدايا؟ ما را به زمين خواهى فرستادن به سراى زلّت و معاصى، و ما از عرش پاكيزه«۱۴» آويخته‌ايم!

---

(۱). اساس كه نو نويس است: حرف، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۲). مج، وز: قولى. (۳). اساس: بجاى، با توجّه به مج، وز تصحيح شد. (۴). اساس كه نو نويس است: اعددت، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۵). اساس، مب، مر: الميهاج، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۶). اساس: كلمات زير وصّالى رفته و نا خواناست، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). دب: باشند. (۸). مج، وز، دب، آج، لب، فق: حقّ ايشان، مب، مر: حقّ ايشان را. (۹). اساس: ثواب، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۱۳- ۱۲- ۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۱۱). مر: يهودان. (۱۴). اساس: مجيد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

خدای تعالی گفت: هیچ بنده«۱» نباشد که شما«۲» را بخواند در عقب هر نمازی«۳» فریضه، و الّا او را در حظیره قدس جای دهم بر آن«۴» [۴۱۱- ر]
وجه که باشد، و به چشم رحمت«۵» بدو نگرم«۶» هر روز [ی]
«۷» هفتاد بار هر روز هفتاد حاجتش بروا کنم«۸» کمینه آن مغفرت و آمرزش، و او را با پناه گیرم از هر دشمنی، و نصرت دهم او را بر آن دشمن، و او را از بهشت هیچ منع نباشد الّا مرگ. معاذ جبل گفت: روزی از روزهای آدینه خواستم تا«۹» به نماز آدینه آیم به مسجد رسول- علیه السلام. مردی جهود«۱۰» را بر من قدری گندم بود، و او بر راه من نشسته بود تا مرا مطالبت کند. یک دو بار بیرون«۱۱» آمدم و هر بار به احتراز از او باز گردیدم تا نماز آدینه از من فوت شد با رسول- علیه السلام. چون رسول- صلّی اللّه علیه و آله«۱۲»- مرا دید گفت: یا معاذ؟ چرا به نماز آدینه«۱۳» نیامدی! گفتم: یا رسول اللّه؟ سبب اینکه«۱۴» بود. رسول- علیه السلام- گفت: یا معاذ؟ خواهی که تو را چیزی بیاموزم که اگر چندان که در زمین گنجد تو را وام باشد«۱۵»، خدای- عزّ و جلّ- از تو قضا کند! گفتم: آری یا رسول اللّه. گفت: قُلِ اللّهُمَّ مالِكَ [المُلكِ]
«۱۶» بر خوان الی قوله: بِغَیرِ حِساب، آنگه بگو: ۱۷»۱۸»۱۹» ۲۰»۲۱»۲۲» یا « رحمن« الدّنیا و« الاخرة و رحیمهما تعطی ما« تشاء منها« و تمنع ما تشاء منها« فاقض عنّی دینی. من اینکه یاد گرفتم و می‌خواندم. قتاده گفت: سبب نزول آیت آن بود که رسول- علیه السلام- از خدای خواست

---

(۱). دب، آج، لب، فق: بنده‌ای. (۲). مب: آن. (۳). دب: نماز. (۴). مج، وز، دب: برای. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: مرحمت. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: بر او نگاه کنم. (۷). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). دب، آج، فق، مب، مر: روا کنم. (۹). اساس به صورت: «کی/ که» هم خوانده می‌شود. (۱۰). مر: یهود. (۱۱). آج، لب، فق: برون. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: علیه السلام. [.....]
(۱۳). اساس که نو نویس است: به مسجد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴). آج، لب، فق، مب آن. (۱۵). مب به برکت آن. (۱۶). اساس: ندارد، با توجّه به ضبط قرآن مجید و همه نسخه بدلها افزوده شد. (۱۷). کذا: در اساس، مج و دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۱۸). دب: الرّحمن، رحمن. (۱۹). آج، لب، فق، مب، مر رحیم. (۲۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: من. ۲۱، ۲۲. کذا در اساس، مج، وز، تب، آج، لب، مر: منهما.
صفحه : ۲۴۸

تا ملک روم و پارس«۱» به امّت او دهد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد«۲». عبد اللّه عبّاس و انس مالک گفتند: چون رسول- علیه السلام- فتح مکّه بکرد، امّت را وعده داد ملک روم و پارس«۳» منافقان و جهودان«۴» گفتند: محمّد را مکّه و مدینه بس نیست تا تمنّای ملک پارس و روم می‌کند! خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. عبد اللّه بن عمرو بن عوف روایت کرد عن ابیه عن جدّه که، رسول- صلّی اللّه علیه و آله«۵»- عام الاحزاب به اشارت سلمان بفرمود تا گرد مدینه خندق کردند، و هر چهل گز از آن به ده مرد صحابی داد. سلمان- رحمة اللّه علیه«۶»- بنزدیک مهاجر آمدی و گاه به بر«۷» انصار شدی و گاه بر اوس و گاه بر خزرج، و ایشان را نشاط می‌دادی و تحریض می‌کردی. مهاجر گفتند: سلمان از ماست، و انصار گفتند: سلمان از ماست، و اوس و خزرج همچنین، تا از میان ایشان خصومتی عظیم پدید آمد«۸»، و آنچه به دست داشتند بینداختند و سلاح بر گرفتند. خبر به«۹» رسول آمد، رسول- علیه السلام- برخاست و بیامد و گفت: شما را چه بوده است! گفتند: یا رسول اللّه؟ اختلفنا فی سلمان، ما را در سلمان خلاف افتاد«۱۰». ما می‌گوییم: از ماست، و ایشان می‌گویند: از ماست. رسول- علیه السلام-

گفت: اینکه چه دعوی است که در سلمان می‌کنی«۱۱»! سلمان نه از شماست«۱۲» نه از ایشان«۱۳»، سلمان از ماست، اهل البیت«۱۴».

---

(۱). مب: و ملک فارس. (۲). دب، آج، لب، فق، مب و. (۳). همه نسخه بدلها بجز فق: ملک پارس و روم. (۴). مر: یهودان.
(۵). اساس که در اینکه مورد نو نویس است و متن مخدوش، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها آورده شد. [.....]
(۶). مب: علیه الرّحمه. (۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: گاهی نزد، مب، مر: گاه بنزدیک، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). آج، لب، مب، مر: بر آمد. (۹). آج، لب، فق، مب: بر. (۱۰). همه نسخه بدلها: در سلمان خلاف افتاد ما را، که بر متن مرجّح می‌نماید. (۱۱). مب، مر: می‌کنید. (۱۲). دب، مب، مر و. (۱۳). آج، لب، فق سلمان منّا. (۱۴). مب، مر: نه از ایشان، سلمان منّا اهل البیت سلمان از ماست.

صفحه : ۲۴۹

ای عجب اینکه حال با حال تو نیک می«۱» ماند، چون فردای قیامت در عرصات آیی با بار گناه، آدم که تو را بیند روی بگرداند، نوح که تو را بیند اعراض کند، ابراهیم که تو را بیند تبرّا کند، رسول که تو را بیند سر در پیش افگند. چون نظر رحمت«۲» در آید و توقیع سعادت به نام آن بنده بر آید، آدم گوید«۳»: فرزند من است، نوح گوید«۴»: بر شریعت [۴۱۱- پ] من است، ابراهیم گوید«۵»: بر ملّت من است، مصطفی گوید«۶»: از امّت من است، حق تعالی گوید: اینکه چه دعاوی مختلف است، بنده بنده من است. عمرو بن عوف گوید: من و سلمان و حذیفهٔ بن الیمان و نعمان بن مقرّن المزنیّ با شش انصاری در چهل گز«۷» بودیم و به کار خود مشغول بودیم. سنگی پدید آمد بزرگ و سخت که آهن ما«۸» بر آن کار نکرد. ما سلمان را گفتیم: یا سلمان؟ رسول را از اینکه سنگ خبر ده تا چه فرماید، آهن بر او کار نمی‌کند، رها کنیم یا «۹» از خط در گذریم! که معدل«۱۰» نزدیک است که ما روا نداریم که از خطّی که رسول کشیده باشد تعدّی کنیم. ای عجب صحابه رسول از خط کشیده رسول تعدّی نکردند، چه دلیر مردی تو بر خدای و پیغامبر«۱۱» که از خطّ [و حدّ]
«۱۲» ایشان پای بیرون نهاده‌ای. سلمان بیامد و رسول را خبر داد«۱۳». رسول [علیه السلام]
«۱۴» برخاست«۱۵» و به کنار خندق آمد و در آن سنگ نگرید. آنگه کلنگ از دست سلمان بستد و خود به خندق

---

(۱). همه نسخه بدلها: ندارد. (۲). مب: به نظر سعادت و رحمت. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می‌گوید. (۵- ۴). همه نسخه بدلها: می‌گوید. (۶). وز، دب، آج، لب، فق، مر: می‌گوید. [.....]
(۷). وز: در چهل کرد، آج، لب، فق، مب: در عمارت چهل گز، مر: در عمارت خندق. (۸). مج: آهن، چاپ شعرانی (۲/ ۴۸۸): آهنها. (۹). مج، وز، آج، لب، فق، مر: تا. (۱۰). چاپ شعرانی (۲/ ۴۸۸) ح ش ۱: یعنی جای عدول کردن و پیچاندن خندق. (۱۱). اساس که نو نویس است: رسول، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). وز: بداد. (۱۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۵). دب، لب، مب، مر: برخواست.

صفحه : ۲۵۰

فرو شد و یک زخم برد، آن سنگ بشکافت و ثلثی از او بشکسته شد، و نوری از آن جا بتافت که جمله مدینه نور بگرفت، پنداشتی چراغی است در خانه‌ای تاریک [و]

«۱» رسول- علیه السلام- تکبیر کرد تکبیر«۲» فتح. و مسلمانان تکبیر کردند. آنگه ضربه‌ای«۳» دیگر بزد و ثلثی دیگر از سنگ بشکست، نوری عظیم پیدا شد که جمله مدینه«۴» بگرفت و رسول- علیه السلام- تکبیر کرد«۵». و به زدن سیم«۶» جمله سنگ برداشت و نور پیدا شد، رسول- علیه السلام- تکبیر«۷» کرد و سلمان دست رسول گرفت«۸» و رسول- صلّی اللّه علیه و آله- بر بالا بر آمد. سلمان گفت: یا رسول اللّه؟ امروز [ما]

«۹» عجایبی دیدیم که مانند آن ندیدیم هرگز. رسول- علیه السلام- گفت: بلی، چون ضربت اوّل بزدم و آن نور پیدا شد، در میان«۱۰» آن نور کوشکهای حیره و مداین کسری به من نمودند. کأنها ابیات الکلاب، پنداشتی خانه‌های سگان است. و جبریل مرا خبر داد که: امّت من بر آن ظفر یابند. آنگه ضربت دوم«۱۱» بزدم و نور«۱۲» پیدا شد. در آن جا کوشکهای قیصر از زمین روم مرا پیدا شد، پنداشتی خانه‌های سگان است، و جبریل مرا خبر داد که امّت من بر آن ظفر یابند. آنگه ضربت سیوم«۱۳» بزدم و نور«۱۴» پیدا شد. در آن جا کوشکهای صنعاء یمن«۱۵» به من نمودند، کانها ابیات الکلاب، و جبریل مرا خبر داد که امّت من بر آن ظفر«۱۶» یابند«۱۷». مسلمانان شادمانه«۱۸» شدند به اینکه بشارت و وعده ظفر و گفتند: الحمد للّه موعد

(۹- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). مب: بتکبیر. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: ضربتی. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر نور. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: تکبیر فتح بکرد، وز، دب، آج و مسلمانان تکبیر کردند. [.....]

(۶). وز، دب، آج: سهام. (۷). وز، دب فتح. (۸). دب: بگرفت. (۱۰). وز، دب، آج، لب، فق: میانه. (۱۱). مج: دوام، آج، لب: دویم. (۱۲). وز: و آن نور، دب: و آن نور دیدی که، آج، فق، مب: و آن نور که دیدی، مر، لب: و آن نوری که دیدی. (۱۳). مج، وز، آج، لب، سهام، فق، مب، مر: سیم. (۱۴). مب: و آن نور که دیدی، مر: نوری. (۱۵). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۶). مج: ظاهر، وز، دب: طاهر، آج، لب، فق: ظافر. (۱۷). مج، وز، دب، بباشند، آج، لب، فق: باشند. (۱۸). مب، مر، لب: شادمان، دب: شاد.

صفحه : ۲۵۱

صدق وعدنا النّصر بعد الحصر، سپاس خدای را که ما را پس از حصر وعده نصر داد«۱». منافقان گفتند: عجب نیست کار شما؟ از خوف خندق«۲» می کنی و از شهر بیرون نمی‌توانی شدن، و اینکه چنین تمنّا [ها]

«۳» ی باطل می کنی، خدای تعالی اینکه«۴» آیت فرستاد که«۵»: وَ إِذ یَقُولُ المُنافِقُونَ وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللّهُ وَ رَسُولُهُ إِلّا غُرُوراً«۶»، و اینکه آیت فرستاد برای حسم مادّه تعجّب ایشان. قوله: اللّهُمَّ نحویان خلاف کردند در اینکه «میم» که در آخر اینکه کلمت است. بصریان گفتند: معنی «اللّهم»، یا اللّه است چون حرف ندا از اوّل [اینکه]

«۷» کلمه بیفگند«۸» دو حرف در آخر او آورد«۹»، و آن [۴۱۲- ر]

«میم» مشدّد است، و کوفیان گفتند: تقدیر اینکه است که: یا اللّه امّ«۱۰»، ای یا اللّه«۱۱» امنا بخیر، ای اقصدنا به. و گفتند: دلیل بر آن که چنین است، آن است که عرب جمع می کند میان حرف ندا و «میم» مشدّد، و اگر بدل او بودی جمع نکردندی بین البدل و المبدل، قال الشاعر«۱۲»: انّی اذا ما حدث المّا اقول یا اللّهم یا اللّهمّا و انشد الفراء: و ما علیك ان تقولی کلّما سبّحت«۱۳» او صلّیت«۱۴» یا اللّهمّا ردد علینا شیخنا مسلّما و مذهب بصریان در اینکه باب درست‌تر است. ابو رجاء العطاردیّ گفت: اینکه «میم» که در آخر «اللّهمّ» است، جامع است هفتاد نام را که اوّلش «میم» است، چون: ملك و مالك و محیی و

ممیت و منعم و محسن و مفضل، پس چنان است که آن کس که خدای را با اینکه نام«۱۵» بخواند، به

---

(۱). دب: دادی. (۲). مر: خندقی. [.....]

(۷- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵- ۴). همه نسخه بدلها: ندارد. (۶). سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۲. (۸). دب: بیفگننـد، مب، مر: بیفگندند. (۹). مـج، وز، آج، لب، فـق، مب، مر: در آخر او عـوض آورد، دب: حرف در آخر آورد. (۱۰). مج، وز، آج، لب، فق، مر: که اللّهام. (۱۱). مج، آج، لب، باللّه. (۱۲). همه نسخه بدلها: و شاعر گفت. (۱۳). مج: صبحت، آج، لب، فق، مب، مر: اصبحت. (۱۴). لسان العرب (۱۳/ ۴۷۰): صلّیت او سبّحت. (۱۵). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد.

 هفتاد نام بخوانده«۱». بدان که ما«۲» را ملک خوانند و مالک خوانند، امّا مالک الملک جز خدای را نخوانند«۳»، [حدیث]

«۴» اعشی [که]

«۵» رسول را مدح کرد و گفت: یا مالک الملک و دیان العرب رسول- علیه السلام- او را نهی کرد و گفت: مه فانّ اللّه مالک الملک«۶» برفت. و در خبر است«۷» که رسول- علیه السلام- شنید از کسی که کسی را آواز می‌داد، می گفت: یا شهنشاه«۸»؟ رسول- علیه السلام- نهی کرد و گفت: مه لا- تقل فانّ اللّه مالک الملوک، پادشاه پادشاهان خداست. و در خبر هست«۹» که خدای تعالی در بعضی کتب انزله کرد: ۱۰»۱۱» انا ملک الملوک« و مالک الملوک« قلوب الملوک و نواصیهم بیدی فان العباد اطاعونی جعلتهم علیهم رحمهٔ و ان العباد عصونی جعلتهم علیهم عقوبهٔ فلا- تشتغلوا بسبّ الملوک و لکن توبوا الی اعطفهم علیکم، گفت: من پادشاه پادشاهانم و مالک پادشاهانم، دلهای پادشاهان و مویهایی پیشانی«۱۲» ایشان به دست من است، اگر بندگان من طاعت من دارند پادشاهان را بر ایشان رحمت«۱۳» کنم، و اگر بندگان من در من«۱۴» عاصی شوند، پادشاهان را بر ایشان عقوبت کنم. شما دل در پادشاهان مبندید«۱۵»، و لکن به کسی میل کنید«۱۶» از ایشان که بر شما مهربانتر بود. و نصب او برای آن است که منادای مضاف است. تُؤتِی المُلکَ مَن تَشاءُ، بگو«۱۷» ای خداوند خداوندان؟ ملک به آن کس«۱۸» دهی که تو

---

(۱). دب، آج: خوانده باشد. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: مردم، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). آج، لب، فق، مب، مر و. [.....]

۴، ۵- اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). اساس در حاشیه و اینکه باستقصاء، چاپ شعرانی (۲/ ۴۸۹) از پیش. (۷). وز، آج، لب: فـق، مب، مر: هست. (۸). مج، وز: شاهنشاه. (۹). دب: است. (۱۰). دب، مب: مالک. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: الملک. (۱۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: و نواحی، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). همه نسخه بدلها: رحیم، که بر متن مرجّح می‌نماید. (۱۴). دب: و اگر بر من، دیگر نسخه بدلها: و اگر در من. (۱۵). دب، آج، لب، فق: مبندی/ مبندید. (۱۶). دب، آج، لب، فق: کنی/ کنید. (۱۷). مج، وز که. (۱۸). دب: با کسی، دیگر نسخه بدلها: به آن کسی. [.....]

خواهی، و از آن بستانی که«۱» خواهی. مجاهد و سعید جبیر گفتند: مراد به اینکه «ملک»، ملک نبوّت است، یعنی پیغامبری آن

را دهی که خواهی، و آن را که خواهی از ملک پیغامبری به مرگ معزول کنی. کلبی گفت: تؤتی الملک من تشاء، یعنی محمّد و اصحابش، و تنزع الملک ممّن تشاء، یعنی روم و عجم و سایر امم. سدّی گفت: تؤتی الملک من تشاء من الانبیاء، و تنزع الملک ممّن تشاء من الجبابرة، از جبّاران بستانی به بندگان مطیع دهی. بعضی دیگر گفتند: [تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممّن تشاء]

«۲»، از ابلیس و لشکرش بستانی، و به آدم و فرزندانش دهی. بعضی دیگر گفتند: از طالوت بستانی و به داود دهی، بیانه قوله: وَ آتاهُ اللّهُ المُلکَ وَ الحِکمَةَ«۳». بعضی دگر گفتند: از داود بستانی و به سلیمان دهی. [بعضی دگر گفتند«۴»- اگر چه حشو است: از سلیمان بستانی«۵» به صخر دهی، و «صخر»، نام آن دیو بود که انگشتری سلیمان بستد و بر جای او بنشست، و آن ترّهاتی که قصّاص آوردند- که بعضی در جای خود بیاید و بطلانش گفته شود- گفته شود- ان شاء اللّه]

«۶». محمّد ورّاق گفت: تؤتی الملک من تشاء، یعنی ملک نفس و قهر هو و غلبه او، چنان که سلیمان را داد، که در خبر آمده است که در مطبخ او هر روز چهل هزار گاو خرج [۴۱۲- پ]

شدی بیرون گوسفند«۷» و دگر حیوانات«۸»، او از کسب دست خود به دو نان جوین«۹» قناعت کردی، و جامه بر هم پیراستی و سر افکنده رفتی به. خشوع و خضوع، و در مسجد شدی بنگریدی تا کجا درویشی نشسته است، به پهلوی او بنشستی و گفتی: مسکین جالس مسکینا، درویشی است با درویشی نشسته.

---

(۱). آج، لب، فق، مب، مر تو. (۶- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به قرآن مجید و ضبط مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۵۱. (۵- ۴). دب و. (۷). وز، آج: گوسپند. (۸). آج، لب، فق، مب، مر و. (۹). آج، لب، فق، مب: جوی، مر: جو.

صفحه : ۲۵۴ وَ تَنزِعُ المُلکَ مِمَّن تَشاءُ، و ملک از آن که خواهی بستانی تا مقهور هوای نفس شود، و هوا بر او غالب شود، [هوا پرست شود]

«۱»، چنان که گفت: أَ فَرَأَیتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ«۲»، پادشاه آن است که بر«۳» خود پادشاه است: ملکت نفسی فذاک ملک ما مثله للانام«۴» ملک فصرت حرّا بملک نفسی فما لخلق علیّ ملک [و الاخر]

«۵». من ملک النّفس فحرّ ما هو و العبد من یملکه هواه بعضی دیگر گفتند: «ملک» عافیت«۶» است، قال اللّه تعالی: و جعلکم ملوکا«۷» ...، قیل: اراد اصحاء، و در مثل هست که: تن درستی پادشاهی است. و رسول- علیه السلام- گفت: ۸«۹» من اصبح امنا فی سربه معافی« فی بدنه« عنده قوت یومه فکانّما حیزت له الدّنیا بحذافیرها، گفت«۱۰»: هر که در روز آید ایمن در راهش تن درست و قوت روز دارد پندار«۱۱» که ملک دنیا جمله او راست. و گفته‌اند: ملک قناعت است. رسول- علیه السلام- گفت: ۱۲«۱۳«۱۴» ملوک الجنّة من امتی القانع یوما بیوم فمن اوتی ذلک فلم یقبله بقبوله« و لم یصبر علیه تشکرا« قصر عمله« و قلّ عقله، گفت: پادشاهان بهشت قانعان به قوت باشند، روز به روز هر«۱۵» کس را که اینکه بدهند و قبول نکند به شکل، و صبر نکند بر آن عملش قاصر باشد و عقلش اندک«۱۶».

---

(۱). اساس، وز: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۳. (۳). فق نفس و تن، مب، مر سر نفس و تن. (۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است، الامام، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). اساس که نو نویس است: عامه، با توجّه به

مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۲۰. [.....]

(۸). مج: معافیا. (۹). آج، لب، فق، مب، مر و. (۱۰). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۱). کذا: در اساس و مج، دیگر نسخه بدلها: پندارد. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۳). اساس: بشکر، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴). لب: علمه. (۱۵). اساس که در اینکه مورد نو نویس است آن، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۱۶). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: عقلش کم بود، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۵۵ عبد اللّه مبارک گفت: در نزدیک«۱» سفیان ثوری شدم به مکّه، بیمار بود و داروی«۲» خورده بود، و اندوهی می‌بود او را. گفتم: چه بوده است تو را! گفت: بیمارم و داروی«۳» خورده‌ام. گفتم: پیازی هست! بفرمود تا بیاوردند، بشکستم و گفتم: ببوی، باز گیر آن ببوی«۴» باز گرفت«۵»، عطسه چندش فراز آمد و گفت: الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِینَ«۶»، و ساکن شد«۷» مرا گفت: یا بن المبارک فقیه و طبیب. گفتم: دستور باشی«۸» که مسأله چند بپرسم! گفت: بپرس. گفتم: اخبرنی ما النّاس، مرا بگوی تا مردم کیست! گفت: فقیهان. گفتم: پادشاهان کیستند! گفت: زاهدان. گفتم: اشراف کیستند! گفت: پرهیزگاران. گفت: غوغا کیستند! گفت: آنان که گردند و احادیث«۹» نویسند برای آن تا مال مردمان«۱۰» خورند. گفتم: سفلگان که‌اند! گفت: ظالمانند، آنگه وداعش کردم. مرا گفت: یابن المبارک؟ اینکه خبر و مانند اینکه نگاه دار که امروز ارزان است پیش از آن که گران شود به بها نیابند. بعضی دگر گفتند: مراد «ملک» بر ابلیس است و قهر او، چنان که خدای تعالی از او حکایت کرد که او مردانی را که پای در طاعت او ننهند«۱۱» استثنا کرد و از حزب خود بیرون آورد، آن جا که گفت: إِلّا عِبادَکَ مِنهُمُ المُخلَصِینَ«۱۲»، و رسول- علیه السلام- گفت: ۱۳» انّ الشّیطان یجری من« إبن آدم مجری الدّم، شیطان [۴۱۳- ر]
از بنی آدم چنان رود که خون، یعنی وسواس او چنان به رگهای او بشود که خون رود.

---

(۱). اساس که نو نویس است: بنزدیک، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). وز، دب. دارو، مب، مر: دارویی.
(۳). مج، وز، دب: دارو، مب، مر: دارویی. (۴). وز: گفتم ببوی، او ببوید و. (۵). مج: آن ببوی باز. [.....]

(۶). سوره فاتحة الکتاب (۱) آیه ۲. (۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: چون خلاص شد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). کذا: در اساس، مج، وز، آج، لب، فق، دب: دستوری دهی، مب: دستور باشد، مر: دستوری باشد. (۹). اساس شنوند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۱۰). اساس که نو نویس است: مردم، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). مج، فق، مب، مر: نهند. (۱۲). سوره حجر (۱۵) آیه ۴۰. (۱۳). وز: عن.

صفحه : ۲۵۶

بعضی دگر«۱» گفتند: تُؤتِی المُلکَ«۲»، ملک معرفت است، چنان که سحره«۳» فرعون را داد. وَ تَنزِعُ المُلکَ مِمَّن تَشاءُ، چنان که با بلعام باعورا کرد، و اینکه بر تأویل توفیق و خذلان«۴» باشد. بعضی دیگر«۵» گفتند: قیام اللّیل است، شب برخاستن«۶» و در شب کار معاد ساختن، من خاف ادلج و من ادلج بلغ المنزل، هر که ترسد شبگیر کند و هر که شبگیر کند به منزل رسد. شبلی گفت: هو الاستغناء«۷» باللّه عمن سواه«۸»، آن است که به خدا مستغنی باشی«۹» از جز خدا. واسطی گفت: چون ابناء [دنیا و ملوک]

«۱۰» به ملک فخر آوردند«۱۱»، حق تعالی باز نمود که: ملک عاریت«۱۲» است بر کس«۱۳» بنماند، هر روز جای دیگر باشد. حسن بصری چون حدیث دنیا رفتی، به اینکه بیت تمثّل کردی: الیوم عندک دلّها و حدیثها و غدا لغیرک کفّها و المعصم بهلول مجنون من«۱۴» عقلاء المجانین بود«۱۵»، در عرفات هودج هارون الرّشید«۱۶» دید که«۱۷» می‌آوردند و مردم را می‌زدند

و می‌راندند«۱۸». بر بالای رفت و آواز داد و گفت: ای

____

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و بعضی دیگر، مج: و بعضی دیگر. (۲). اساس من تشاء، با توجّه به ضبط مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۳). وز: شجره. (۴). دب کرده. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: دیگر. (۶). مج: دشب خاستن/ در شب خاستن، دب، لب، مب، مر: شب خواستن، دیگر نسخه بدلها: شب خاستن. [.....]

(۷). مج: الاستعلاء. (۸). اساس که نو نویس است: عن النّاس، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). اساس که نو نویس است: باشد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). در اساس کلمه زیر وصّالی رفته است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). اساس: آورند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). دب: بر عاریت. (۱۳). دب: به کسی، لب، مر: بر کسی. (۱۴). اساس: از، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۵). مب و. (۱۶). فق را. (۱۷). مج: ندارد. (۱۸). دب، آج، لب، فق: ندارد.

پادشاه مغرور؟ بشنو اینکه حدیث. هارون«۱» سر از هودج بیرون کرد و بهلول را بدید، گفت: بیار تا چه داری«۲»، گفت: حدّثنی فلان عن فلان عن إبن مسعود انّه قال:۳» رایت رسول اللّه- صلّی اللّه علیه و آله- ها هنا« علی حمار و لم یکن ضرب و لا طرد. گفت: رسول خدای را دیدم در اینکه جای«۴» بر خری«۵» نشسته [و]

«۶» ضرب و طردی«۷» نبود [کس را]

«۸» نمی‌زدند و نمی‌راندند. او را پیش خواند و گفت: یا بهلول؟ عظنی، مرا پند«۹» ده. گفت: ۱۰»۱۱» انّ الّذی« فی یدک کان فی ید غیرک ثمّ انتقل الیک و عن قریب ینتقل [عنک]

« الی غیرک، گفت: اینکه ملک«۱۲» که [تو]

«۱۳» می‌بینی که«۱۴» در دست تو است در دست دیگری بود، از او به تو انتقال کرد«۱۵»، و عن قریب«۱۶» از تو به دیگری انتقال کند«۱۷». إبن العمید در آخر عمر به اینکه بیتها مولع بود: دخل الدّنیا اناس قبلنا [رحلوا عنها]

«۱۸» و خلّوها لنا و دخلناها کما قد دخلوا و نخلّیها لقوم بعدنا بعضی دیگر گفتند مراد ملک امامت است، چنان که گفت:

____

(۱). مب: هارون الرشید. (۲). اساس، دب، چه می گویی، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۳). مج، وز: هاهنا. (۴). اساس که نو نویس است: جایگه، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). اساس که نو نویس است: دراز گوشی، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸- ۶). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۷). اساس که نو نویس است با او، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۹). اساس، دب: پندی، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). فق، مب، مر: ان الدنیا، لب: ان الدینی. (۱۱). اساس، دب: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: ملکی. (۱۸- ۱۳). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۴). اساس: و، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۵). آج، لب، فق، مب، مر: انتقال یافت، مج، دب: انتقال افتاد. (۱۶). اساس که نو نویس است: و باشد که، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۷). دب: افتاد، آج، لب، فق، مب، مر: افتد. [.....]

فَقَد آتَینا آلَ إِبراهِیمَ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ وَ آتَیناهُم مُلکاً عَظِیماً«۱»، «کتاب» قرآن است، و «حکمت» نبوّت، و «ملک عظیم» ملک امامت. عجب از گروهی که گویند: ملک دنیا [با امر دنیا]
«۲» به امر خداست، تا خدا دهد«۳» و خدا ستاند، و ملک دین که امامت است به دست ماست، ما«۴» به آن کس دهیم که ما خواهیم، و [از آن بستانیم که ما خواهیم. ملک دو است: یکی ملک دنیا«۵»، یکی ملک آخرت]
«۶» و هر یکی را وصفی است«۷» یکی را به عظم«۸» و یکی را به کبر«۹»، هر دو به امیر المؤمنین علی- علیه السلام- ارزانی داشتند تا ملک اینکه سرایش«۱۰» به ملک آن سرای مقرون باشد. ملک دنیا ملک امامت است که: وَ آتَیناهُم مُلکاً عَظِیماً«۱۱»، و ملک عقبی ملک بهشت است، وَ مُلکاً کَبِیراً«۱۲». و من له ملک کبیر ناعم فی الخلد لا ینکره فی هل اتی وَ تَنزِعُ المُلکَ مِمَّن تَشاءُ، از دشمنان او بستاند به دوستان او دهد، از ایشان بستاند به استخفاف و به اینان دهد به استحقاق، تِلکَ الجَنَّةُ الَّتِی نُورِثُ مِن عِبادِنا مَن کانَ تَقِیًّا«۱۳»، از اشقیا بستاند«۱۴» به اتقیا دهد. در خبر می«۱۵» آید که [۴۱۳- پ]
هیچ بنده و پرستار مکلّف نباشد در دنیا، و الّا خدای تعالی به نام او در بهشت«۱۶» و دوزخ«۱۷» جایی آفریده باشد. چون بنده آن کند که بدان مستحقّ دوزخ شود از کفر و معاصی، او را به دوزخ برد، و جای او در بهشت

---

(۱). سوره نساء (۴) آیه ۵۴. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۳). مج: تا دهد، آج، لب، فق، مب، مر: خدا دهد. (۴). اساس، دب: تا، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). اساس: هست، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: را تعظیم. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: تکبیر. (۱۰). اساس، دب، آج، لب، فق: سریش، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). سوره نساء (۴) آیه ۵۴. (۱۲). سوره دهر (۷۶) آیه ۲۰. (۱۳). سوره مریم (۱۹) آیه ۶۳. (۱۴). فق، مر و. [.....]
(۱۵). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۶). مب جایی. (۱۷). مب: و در دوزخ.

به میراث به مرد مطیع مؤمن دهد. و چون بنده اختیار ایمان و طاعت کند، جای او به دوزخ به کافران ارزانی دارد، اینکه خبر بیان اینکه قول است. وَ تُعِزُّ مَن تَشاءُ، عزیز کنی آن را که خواهی و ذلیل کنی آن را که خواهی. عزیز کنی، یعنی«۱» محمّد را و اصحابش را تا در مکّه شدند با فتح و ظفر، پس از آن که از آن جا بگریختند ممتحن و مضطرّ. [وَ تُذِلُّ مَن تَشاءُ]
«۲»، و ذلیل کنی«۳» کفّار قریش را تا در بدر مقهور و مغلوب شدند و سرهاشان ببرید [ند]
«۴» و در قلیب بدر انداختند«۵». و گفتند: تُعِزُّ مَن تَشاءُ، عرب را و مسلمانان را به مقدم رسول- علیه السلام- وَ تُذِلُّ مَن تَشاءُ، ملوک پارس و روم را. [و گفته‌اند: تُعِزُّ مَن تَشاءُ، بالتّوفیق«۶» للطّاعة و الایمان، وَ تُذِلُّ مَن تَشاءُ، بالخذلان و الحرمان«۷»]
«۸». و گفته‌اند: تُعِزُّ مَن تَشاءُ بالملک، وَ تُذِلُّ مَن تَشاءُ بالهلک«۹»، آن را که خواهی به تخت«۱۰» مملکت بر آری، و آن را که خواهی به چاه مهلکت فرو بری. ابو بکر ورّاق گفت«۱۱»: تُعِزُّ مَن تَشاءُ بقهر النّفس و غلبة الهوی، وَ تُذِلُّ مَن تَشاءُ بالتّخلیة بینه و بین الهوی. کنانی گفت: تُعِزُّ مَن تَشاءُ بقهر الشّیطان وَ تُذِلُّ مَن تَشاءُ بالتّخلیة بینه و بین الشّیطان. اینکه را دست گیری و آن را دست زنی، اینکه را بر جای بداری و آن را از پای در آری. آن به فضل کنی، و اینکه به عدل کنی. آنگه کلام در اینکه اقوال همین«۱۲» باشد که کلام فی قوله: یُضِلُّ مَن یَشاءُ وَ یَهدِی مَن یَشاءُ«۱۳»، چون حق تعالی آن اطلاق کرد علی تأویل، اینکه بر اطلاق شاید

---

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: اعنی. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها از قرآن مجید افزوده شد. (۳). مج، وز، دب، عبارت «ذلیل کنی» را ندارد، آج، لب، فق، مب، مر آن را که خواهی یعنی. (۴). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۵). اساس که نو نویس است: اندازند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). همه نسخه بدلها بجز مج، دب: بالتّوفیق. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: بالحرمان و الخذلان. (۸). اساس، دب: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). مر: بالهلاک. (۱۰). مر و جاه و. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: گوید. [.....]

(۱۲). مج: همان. (۱۳). سوره نحل (۱۶) آیه ۹۳.

کردن علی تأویل. و گفته‌اند: تُعِزُّ مَن تَشاءُ بالقناعهٔ و الرّضا، وَ تُذِلُّ مَن تَشاءُ بالحرص علی حطام الدّنیا. قانع عزیز است و طامع ذلیل. در کلام امیر المؤمنین است: الطّامع فی وثاق الذّل، گفت: مرد طامع در بند مذلّت است، و هم او گفت«۱»: الیأس حرّ و الرّجاء عبد، [گفت]

«۲»: نومیدی آزاد است و امید بنده [است]

«۳». و هم او گفت«۴»: ۵«۶» الحرّ عبد ما« طمع و العبد حرّ اذا [ما]

« قنع، [گفت]

«۷»: آزاد بنده است تا در بند طمع است، و بنده آزاد است تا در سعت قناعت است- شعر: دع الحرص علی الدّنیا و فی العیش فلا تطمع و لا تجمع من المال فلا تدری لمن تجمع فإنّ الرّزق مقسوم و سوء الظّن لا ینفع فقیر کلّ ذی حرص غنیّ کلّ من یقنع وهب منبّه گفت: عزّ و توانگری برون آمدند و در عالم ملک خود جولان کردن گرفتند«۸»، قناعت از پیش ایشان بر افتاد از پای در آمدند و بیفتادند. عیسی مریم- علیهما السلام- اصحابش«۹» را گفت: شما از پادشاهان توانگرتری. گفتند: چگونه، که ایشان ملک دنیا دارند و ما قوت نداریم! گفت: شما هیچ نداری و آسوده‌ای«۱۰»، و ایشان بهره تمام از دنیا دارند و هیچ آسایش نیست ایشان را. شافعی گوید: الا یا نفس ان ترضی بقوت فأنت عزیزهٔ ابدا غنیّهٔ دعی عنک المطامع و الأمانیّ فکم امنیّهٔ جلبت منیّهٔ و لاخر«۱۱»:

(۴- ۱). اساس که نو نویس است: فرمود، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷- ۳- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). اساس که نو نویس است: اذا، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). اساس: ندارد، از مج، وز افزوده شد. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: جولان کردند. (۹). اساس که در اینکه قسمت نو نویس است: اصحاب خود را، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). مج: آسوده‌اه. (۱۱). مج: و الاخر.

افادتنی القناعهٔ کلّ عز و هل عزّ اعزّ من القناعهٔ فصیرها لنفسک راس مال [۴۱۴- ر]

و صیر بعدها«۱» التّقوی بضاعهٔ و رسول- علیه السلام- گفت: ۲«۳» من قنع شبع« [و من لا یقنع لا یشبع]

«، قانع اگر چه گرسنه است سیر است، و طامع اگر چه سیر است گرسنه است، مالی که آن را نهایت نیست و قناعت است، القناعهٔ مال لا ینفد و گفته‌اند: تعزّ من تشاء بالظّفر و الغنیمهٔ، و تذلّ من تشاء بالقتل و الجزیهٔ و الهزیمهٔ، آن را که خواهد عزیز کند به ظفر و غنیمت، چون رسول- علیه السلام- و اهل البیتش«۴»: وَ اعلَمُوا أَنَّما غَنِمتُم مِن شَیءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ«۵»- الایهٔ. و آن

را که خواهد ذلیل کند به قتل و جزیه و هزیمت تا بهری را بکشند«۶» و بهری را جزیه بر نهند«۷»، حَتّی یُعطُوا الجِزیَةَ عَن یَدٍ وَ هُم صاغِرُونَ«۸». بِیَدِکَ الخَیرُ، [خیر]

«۹» به دست تو است، یعنی به فرمان تو است و در قبضه قدرت تو است، کس بر او قادر نباشد. بدون تو. هر خیر«۱۰» که در جهان هست«۱۱» همه از اوست، امّا بنفسه و امّا«۱۲» بواسطهٔ، برای آن که آن خیر«۱۳» که دیگرانت دهند هم از او شناس که از او به ایشان رسید، و آن که از ایشان به تو، یا به امر او یا به توفیق او. و به اینکه آیت استدلال نتوان کردن بر آن که شرّ به خدای نیست، برای آن که«۱۴» دلیل الخطاب باشد، و دلیل الخطاب معتمد نیست.

---

(۱). اساس که نو نویس است: بعد ذی، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۲). اساس هر که قانع شد سیر شد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). وز، لب، اهلیتش، دیگر نسخه بدلها: اهل بیتش. [.....]

(۵). سوره انفال (۸) آیه ۴۱. (۶). دب: بکشتند. (۷). مب، مر: جزیه نهند، دیگر نسخه بدلها: بر نهادند. (۸). سوره توبه (۹) آیه ۲۹. (۹). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). اساس، مب: چیز، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). اساس، دب: است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). اساس، دب: او، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). مج: چیز. (۱۴). اساس آن، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

صفحه : ۲۶۲ و بعضی علما گفتند: مراد در آیه خیر و شرّ است، برای آن که مرجع معنی فی قوله: بِیَدِکَ الخَیرُ، با قدرت است، و قدیم- جلّ جلاله- بر خیر و شرّ قادر است، و لکن به خیر اکتفا کرد از [ذکر]

«۱» شرّ، برای آن که خیر بهتر و غالبتر است، چنان که گفت: سَرابِیلَ تَقِیکُمُ الحَرَّ«۲» ...، و انّما اراد الحرّ و البرد. إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ، که تو بر همه چیز«۳» قادری«۴» دلیل آن است که بر خیر و شرّ قادر باشد. تُولِجُ اللَّیلَ فِی النَّهارِ، شب در روز بری و روز در شب آری«۵». دو قول گفتند: یکی آن که شب به روز در آری و روز به سر شب، یعنی گاه شب آری و گاه روز [آری]

«۶»، چنان که گفت: جَعَلَ لَکُمُ اللَّیلَ وَ النَّهارَ«۷». اذا لیلهٔ هزمت یومها اتی بعد ذلک یوم فتی قولی دگر آن است که: ساعت شب در روز می‌آرد و ساعات روز در شب، از اینکه می‌کاهد و در آن می‌فزاید«۸» تا روز با پانزده ساعت آرد و شب با نه ساعت، و همچنین از روز می‌کاهد«۹» و در شب می‌فزاید«۱۰» تا روز با نه ساعت آرد و شب با پانزده ساعت«۱۱»، هر چه از شب بکاهد در روز فزاید«۱۲» و هر چه از روز بکاهد در شب فزاید«۱۳»، نظیره: یُکَوِّرُ اللَّیلَ عَلَی النَّهارِ وَ یُکَوِّرُ النَّهارَ عَلَی اللَّیلِ«۱۴». چون آفتاب به حمل آید، شب، و روز راست شوند«۱۵»، و چون به میزان آید همچنین، چون به سرطان آید غایت درازی روز بود، چون به جدی آید غالب درازی شب بود«۱۶».

---

(۱). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۸۱. (۳). همه نسخه بدلها بجز دب: چیز. (۴). لب، فق، مب، مر و. [.....]

(۵). اساس با خطی متفاوت از متن در اینکه، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۷). سوره قصص (۲۸) آیه ۷۳. (۸). وز، دب، مب: می‌افزاید. (۹). اساس که نو نویس است: کم می‌کند:

وز: بکاهد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). اساس، دب: می‌افزاید، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). دب، مب، مر و. (۱۲). اساس، دب، مر: افزاید، مب: بفزاید، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). اساس، دب، مر: افزاید، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴). سوره زمر (۳۹) آیه ۵. (۱۵). مب: آرد. (۱۶). مب: آید، همه نسخه بدلها بجز دب نظیره: یکور اللیل علی النهار و یکور النهار علی اللیل صفحه : ۲۶۳

وَ تُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ، زنده از مرده به در آری و مرده از زنده. عبد اللّه مسعود گفت و سعید جبیر و مجاهد و قتاده و ضحّاک و سدّی«۱»، مراد آن است که: حیوان از نطفه بر آرد و نطفه از حیوان. عکرمه و کلبی گفتند: مرغ از خایه بر آرد و خایه از مرغ پدید آرد. ابو مالک گفت: درخت از استخوان میوه بر آرد، و استخوان میوه از درخت و خوشه از دانه بر آرد و دانه از خوشه [۴۱۴- پ]

. حسن بصری گفت مؤمن از کافر پدید آرد و کافر از مؤمن، و گفت: مؤمن زنده دل است، و کافر مرده دل، دلیلش: أَ وَ مَن کانَ مَیتاً فَأَحیَیناهُ«۲». معمر روایت کند از زهری که: رسول- علیه السلام- در نزدیک بعضی زنان خود رفت، زنی حاضر بود نکو«۳» جامه نکو«۴» هیأت«۵». پرسید که اینکه کیست! گفت«۶»: احدی خالاتک، یکی است از جمله خالگان«۷» تو. گفت: خالگان«۸» من به اینکه شهر غریب باشند، کدام خاله است [اینکه]

«۹»! گفت«۱۰»: خاله«۱۱» بنت الأسود بن عبد یغوث. رسول- علیه السلام- گفت: ۱۲» سبحان اللّه« الّذی یخرج الحیّ من المیّت، و اینکه زن [زنی]

«۱۳» صالحه بود و پدرش کافر بود. فرّاء گفت معنی آن است که: پاک از پلید بیرون آرد و پلید از پاک. اهل اشارت گفتند: حکمت از دل کافر به در آرد«۱۴» تا در او قرار نگیرد، و سقطت و هفوت از زبان عارف. وَ تَرزُقُ مَن تَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ، و روزی دهی«۱۵» آن را که خواهی«۱۶» بی شمار. نافع«۱۷» و کسائی و حمزه و حفص به تشدید « یا » خوانند«۱۸» از «میّت»، و باقی قرّاء

---

(۱). دب که، مب را. (۲). سوره انعام (۶) آیه ۱۲۲. [.....]

(۳). مب، مر: نیکو. (۴). آج، فق، مب، مر: نیکو. (۵). اساس و همه نسخه بدلها: هیئت/ هیأت. (۱۰- ۶). اساس: گفتند، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۸- ۷). دب: خالتان. (۹). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). اساس و دیگر نسخه بدلها: خالده. (۱۲). مج، وز، دب: ندارد. (۱۳). اساس، مر ندارد، آج، لب، فق، دب، مب: زن، با توجّه به مج، وز افزوده شده. (۱۴). مر: به در آید. (۱۵). اساس که نو نویس است: دهد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۶). اساس که نو نویس است: خواهد: با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۷). آج، لب، فق، مب، مر: و نافع. (۱۸). اساس، مر: خواندند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

صفحه : ۲۶۴ به تخفیف خوانند: «میت»«۱»، و آن دو لغت است، [یقال: «میت» و «میت»]

«۲»، کسیّد و سید و هین و هین، و لین و لین. و «ایلاج» ادخال باشد، و «ولوج» دخول [باشد]

«۳»، و «الولیجة» بطانة الرّجل، قال اللّه تعالی: وَ لَم یَتَّخِذُوا مِن دُونِ اللّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لَا المُؤمِنِینَ وَلِیجَةً«۴». و اصل «میّت»، میوت بوده است من مات یموت، چنان که «سیّد» سیود بوده است من ساد یسود. و بعضی علما فرق کردند بین المیت و المیت، گفتند: «میت»- به تخفیف- آن باشد که در او حیات نباشد، و «میّت» آن باشد که در او حیات بوده باشد، پس بشود، و بعضی [دگر]

«۵» گفتند: لاـ فرق بینهما، و گفتند: دلیل بر آن که فرقی نیست میان ایشان، آن است که شاعر جمع کرد میان هر دو لغت به یك معنی، [و هو إبن الرّعلاء«۶» الغسانیّ]

«۷» فی قوله: لیس من مات فاستراح بمیت انّما المیت میّت الأحیاء [انّما المیت من یعیش«۸» کئیبا«۹» کاسفا باله قلیل الرّجاء«۱۰»]

«۱۱». قوله تعالی: [سوره آل‌عمران (۳): آیه ۲۸]

لا یَتَّخِذِ المُؤمِنُونَ الکافِرِینَ أَولِیاءَ مِن دُونِ المُؤمِنِینَ وَ مَن یَفعَل ذلِکَ فَلَیسَ مِنَ اللّهِ فِی شَیءٍ إِلاّ أَن تَتَّقُوا مِنهُم تُقاةً وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفسَهُ وَ إِلَی اللّهِ المَصِیرُ (۲۸)

[ترجمه]

---

(۱). اساس: میت خوانند بتخفیف، با توجّه به مج، وز تصحیح شد، آج، لب، فق، مب، مر: بتخفیف میت. (۳- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). سوره توبه (۹) آیه ۱۶. (۵). اساس: ندارد، آج، لب، فق، مب، مر: دیگر، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۶). اساس که در اینکه قسمت نو نویس است عبارت حذف شده است، همه نسخه بدلها: و هو العلاء، چاپ شعرانی (۲/ ۴۹۷): و هو العلاء، التبیان فی تفسیر القرآن (۲/ ۴۳۲): إبن الرّعلاء الغسانی، مجمع البیان (۱/ ۴۲۶): إبن رعلة الغسانی، لسان العرب (۲/ ۹۱): عدی بن الرّعلاء، با توجّه به متن تبیان و لسان العرب تصحیح شد. (۷). اساس: ندارد، با توجّه به نسخه مج و مآخذ تفسیر و لغت افزوده شد. (۸). مج: من العیش، وز، من تعیش، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها کلمه آورده شد. (۹). مج: کیسا، دیگر نسخه بدلها: کئیبا، لسان العرب (۲/ ۹۰): شقیا، انتخاب متن با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلهاست. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز مج: الرّخاء، با توجّه به مج و ضبط لسان العرب (۲/ ۹۰): آورده شد. (۱۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۲۶۵ «۱» نباید که گیرند مؤمنان کافران«۲» را دوستان جز از گرویدگان، و هر که کند آن«۳»، نیست از خدای در چیزی مگر که ترسی«۴» از ایشان ترسیدنی، بترساند«۵» شما را خدای از«۶» خود، و با خداست بازگشت«۷». قوله تعالی: **لا یَتَّخِذِ المُؤمِنُونَ الکافِرِینَ**، عبد اللّه عبّاس گفت: جماعتی«۸» انصاریان با جماعتی«۹» جهودان«۱۰» دوستی می‌کردند چون: عمرو بن الحجاج و سلام بن أبی الحقیق و قیس بن زید و می‌خواستند که ایشان را در دین به فتنه آرند. رفاعة بن المنذر و عبد اللّه بن جبیر و سعید بن خیثمه ایشان را از آن نهی کردند، قول ایشان«۱۱» بنشنیدند، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. مقاتلان گفتند: آیت در حاطب بن أبی بلتعه [۴۱۵- ر]

آمد و جماعتی از صحابه رسول که با اهل مکّه اظهار مودّت می‌کردند و نامه می‌نوشتند به ایشان«۱۲»، تا در خبر می‌آید که: چون رسول- علیه السلام- خواست تا به مکّه رود اینکه حدیث پوشیده می‌داشت، و می‌خواست تا اهل مکّه ندانند تا ناگاه رسول آن جا رود. حاطب بن ابی بلتعه نامه‌ای نوشت به اهل مکّه و ایشان را خبر داد از عزم رسول- علیه السلام- و انذار کرد ایشان را، و نامه به زنی سیاه داد«۱۳» از اهل«۱۴» مکّه که به مدینه آمده بود به سؤال کردن. او نامه بستد و در میان موی خود پنهان کرد و برفت. جبریل آمد و رسول را خبر داد. رسول- علیه السلام- امیر المؤمنین علی را و زبیر عوّام را گفت: از پس او بروی و نامه از او بستانی، و بگفت که: او«۱۵» به کدام راه می‌رود. ایشان برفتند و او را در یافتند. اوّل زبیر به او رسید و او را تهدید کرد و گفت:

---

(۱). اساس، وز: آج، لب، فق، مب، مر: تقاۀ. (۲). مج، وز: گیرند گرویدگان نا گرویدگان. (۳). لب، فق: کند آن را پس. (۴). آج، لب، فق: مگر ترسید شما. [.....]

(۵). مج، وز، آج، لب، فق: می‌ترساند. (۶). آج، لب، فق غضب. (۷). آج، لب، فق: و با جزای خداست بازگشتن. (۹- ۸). آج: جماعت. (۱۰). مر: یهودان. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر را. (۱۲). مج: با ایشان. (۱۳). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: و نامه به زنی داد سیاه. (۱۴). لب: از اهلی. (۱۵). همه نسخه بدلها بجز دب: ندارد.

نامه‌ای که داری به من ده. او بگریست و سوگند خورد که نامه ندارد. برگردید و علی را گفت: او می‌گرید و می‌گوید که نامه ندارم و سوگند می‌خورد«۱»، برگرد تا برویم و رسول را خبر دهیم. امیر المؤمنین- علیه السلام- گفت: ای عجب رسول ما را خبر داد به وحی از قیل خدای که او نامه دارد، و ما را فرمود که نامه از او بستانی، و تو می‌گویی نامه ندارد؟ آنگه بیامد و او را گفت: اینکه نامه که داری به من ده«۲»، و الّا برهنه‌یت کنم«۳» و نامه از تو بستانم«۴» و گردنت بزنم. اینکه بگفت و تیغ بر کشید، زن گفت: یا علی«۵»؟ اگر لا بدّ است روی بگردان تا نامه تو را دهم. آنگه نامه از [میان]

«۶» موی بگرفت و به امیر المؤمنین علی- علیه السلام- داد. علی- علیه السلام- نامه بستد، و با پیش«۷» رسول- علیه السلام- آورد. رسول- علیه السلام- بلال را بفرمود تا آواز داد که الصّلاۀ جامعۀ، صحابه در مسجد حاضر شدند و رسول- علیه السلام- بر«۸» منبر شد و خطبه«۹» کرد و گفت: من از خدای تعالی در خواسته‌ام تا خبر من بر اهل مکّه پوشیده دارد تا من ناگاه در مکّه شوم«۱۰»: اکنون از جمله شما کسی اینکه نامه به اهل مکّه نوشته است، و ایشان را از عزم من خبر داده است، خداوند نامه«۱۱» بر خیزد و اقرار دهد و الّا وحی او را رسوا بکند«۱۲»، یک دو بار بگفت، کس«۱۳» بر نخاست«۱۴»، و به بار سیؤم«۱۵» گفت«۱۶» من بگویم که کیست خداوند اینکه نامه.

---

(۱). مج، آج، فق، مر: گفت: او می‌گرید و سوگند می‌خورد، وز، دب، لب، مب: گفت: او می‌گوید و سوگند می‌خورد. (۲). همه نسخه بدلها: مراده. (۳). مج، وز، آج، لب، فق: برهنه بکنم، دب: برهنت بکنم، مب، مر: برهنه‌ات کنم. (۴). مب: و آن نامه بستانم. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها بجز دب: ای علی. (۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: و بنزدیک، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). مب بالای، مر: در. (۹). وز: خبطه. (۱۰). مج، وز: شدم. (۱۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق باید تا، مب، مر: خداوند اینکه نامه باید که. (۱۲). دب: رسوا خواهد کرد. (۱۳). همه نسخه بدلها: کسی. (۱۴). اساس که نو نویس است: بر نخواست، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۱۵). مج، وز، دب، آج، لب: سهام، فق، مب، مب، مر: سیم. (۱۶). مر که.

حاطب بن ابی بلتعه بر پای خاست و چون درخت بید می‌لرزید و گفت: یا «۱» رسول اللّه؟ اینکه نامه من نوشتم«۲»، و به آن خدای که تو را بحق به خلقان فرستاد که نه از سر نفاقی«۳» کردم، و مرا از پس اسلام نفاق نیست، و از پس یقین شکّ نیست، و لکن مرا در مکّه قبیله‌ای و قرابتی هست«۴»، اندیشه کردم که اگر دست ایشان را باشد بر ما، اینکه نامه و سیلتی بود مرا به ایشان، برای اینکه کردم. یکی از جمله صحابه«۵» گفت: یا «۶» رسول اللّه؟ دستور باش«۷» تا گردنش بزنم که منافق است! رسول- علیه السلام- گفت: نباید، که او از اهل بدر است، و لعل الله اطلع اطلاعۀ فغفر لهم ، و همانا«۸» خدای تعالی اطّلاعی

کرده باشد، و ایشان را بیامرزیده«۹»، و لکن ۱۰» [اخرجوه من المسجد]
« ، [۴۱۵- پ]
و لکن از مسجدش بیرون کنید«۱۱». مردم دست به پشت‌ها می‌نهادند«۱۲» و او را می‌انداختند، و او با پس می‌نگرید تا مگر رسول- علیه السلام- رحمت کند، او را باز خواند. چون به در مسجد رسید، رسول- علیه السلام- گفت: باز آریدش«۱۳»، او را باز آوردند، گفت: یا حاطب؟ تو را عفو کردم، توبه کن که دگر«۱۴» مانند اینکه نکنی، خدای تعالی به نهی ایشان اینکه آیت فرستاد: لا يَتَّخِذِ المُؤمِنُونَ الكافِرِينَ [أَولِياءَ]
«۱۵»- الایة. ابو صالح روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که: آیت«۱۶» در منافقان آمد- عبد اللّه ابیّ

---

(۱). مج، وز، آج، لب، فق: ای. (۲). دب، مب: نوشته‌ام. [.....]
(۳). لب: نفاق. (۴). همه نسخه بدلها بجز وز و دب: نیست. (۵). اساس: اصحاب، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: ای. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: دستور باشد. (۸). مر تا. (۹). مج، وز: آمرزیده. (۱۰). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق: از مسجدش به در کنید، مر: از مسجد به درش کنید. (۱۲). اساس که نو نویس است و مب، مر: دست به دستها می‌نهادند، با توجّه به مج، وز تصحیح شد، دب، لب: دست به پشت او می‌نهادند، آج: دست به پشت اوها می‌نهادند، چاپ شعرانی (۳/ ۳): دست به پشت اوها می‌زدند. (۱۳). مج، وز: باز آرش، مب، مر: باز آرید. (۱۴). مج، وز، آج، لب، فق: توبه کن و دگر، مب، مر: توبه کن که دیگر. (۱۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها، از قرآن مجید افزوده شد. (۱۶). آج، لب، فق، مب، مر اینکه. [.....]
صفحه : ۲۶۸

سلول و اصحابش- که ایشان با جهودان«۱» و مشرکان دوستی می‌کردند امید آن را تا«۲» کار رسول [را]
«۳» توهینی باشد«۴»، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و«۵» مؤمنان را نهی کرد از مثل فعل ایشان. ضحّاک گفت از عبد اللّه عبّاس که«۶»: آیت در عبادة بن صامت«۷» آمد و او مردی«۸» مؤمن متّقی بود از اهل بدر، و او را حلفایی«۹» بودند از جهودان«۱۰». چون رسول- علیه السلام- روز احزاب از مدینه به در می‌آمد«۱۱»، گفت: یا رسول اللّه؟ اگر فرمایی تا اینکه جماعت را که خلفای«۱۲» من‌اند، پانصد مرداند، ایشان را بیارم تا یار ما باشند بر کافران، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. و اگر بر عموم حمل کنند«۱۳» تا جمله داخل باشند از مذکوران در اینکه اقوال و نامذکوران اولیتر باشد، خدای تعالی نهی می‌کند مؤمنان را از آن که با کافران دوستی کنند، تو را از ایشان تبرّا می‌باید کردن، چگونه تولّا کنی، و آنگه دعوی دوستی کسی کنی! با دشمن او دوستی چگونه کنی! دوستی حقیقت نباشد الّا آنگه که با دوست او دوست باشی و با دشمن او دشمن«۱۴». وَ مَن يَفعَل ذلِكَ، و هر که آن کند یعنی دوستی کافران، فَلَيسَ مِنَ اللّهِ فِي شَيءٍ، از خدای در هیچ نباشد، یعنی از دین خدای، یا از رحمت خدای، یا از رضای خدای، علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه. سدّی گفت: لیس من ولایة اللّه فی شیء، از ولایت خدای در هیچ نیست و خدای از او بیزار است، آنگه حالتی استثناء کرد از آن، گفت«۱۵»: إِلّا أَن تَتَّقُوا مِنهُم تُقاةً، الّا که از ایشان ترسی ترسیدنی. یعقوب خواند«۱۶»، و در شاذّ مجاهد و حمید و

(۱۰- ۱). مر: یهودان. (۲). اساس: که، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد. (۴).

مب، مر: به امید آن که در کار رسول خللی پیدا شود. (۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: ندارد. (۶). مب اینکه. (۷). مب: عباده انصاری، دیگر نسخه بدلها: عباده صامت. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: مرد. (۹). وز، دب، لب، فق، مب، مر: خلفایی. (۱۱). مج: به در آمد. (۱۲). وز، دب، لب، فق، مب، مر: خلفای. (۱۳). مب: حمل کنی. (۱۴). آج، لب، فق، مب، مر: دشمن باشی. (۱۵). همه نسخه بدلها: ندارد. [.....]
(۱۶). همه نسخه بدلها: و یعقوب.

صفحه : ۲۶۹

ضحّاک و ابو رجاء و حسن بصری [خواندند]
«۱»: «تقیّهً» علی وزن بقیّهً، و حمزه و کسائی و خلف خواندند: «تقاهً»«۲» به اماله برای مجاورت « یا »، و اینکه جمله الفاظ مصادر است، یقال: تقیته تقاهً و تقی و تقیّهً و تقوی و اتّقیت اتّقاء. و اینکه لفظ که در آیت هست مصدری است نه از بنای فعل، کما قال«۳» تعالی: وَ اللّهُ أَنبَتَکُم مِنَ الأَرضِ نَباتاً«۴»، و قال القطامیّ فی صفهً غیث: و لاح بجانب الجبلین منه رکام یحفر التّرب احتفارا و قال«۵» تعالی: وَ تَبَتَّل إِلَیهِ تَبتِیلًا«۶»، خدای تعالی مؤمنان را نهی کرد از آن که با کافران موالات و مصافات کنند، الّا در حالی که کافران را قوتی باشد و مسلمانان را [۴۱۶- ر]
ضعفی. آنگه اظهار مودّت و موافقت کنند و با ایشان بسازند برای دفع مضرّت، و اینکه حدیث در عقل مقرّر است و در شرع، قرآن مجید به آن ناطق است، و در صحابه جماعتی بر آن عمل کردند چون: عمّار یاسر- رحمهً اللّه علیه- و جز او، تا خدای تعالی در حقّ او بفرستاد: إِلّا مَن أُکرِهَ وَ قَلبُهُ مُطمَئِنٌّ بِالإِیمانِ«۷» و اینکه از جمله آن است که مخالفان بر ما عیب کنند و طعن زنند، اعنی تقیّهً، و فرمان خدای تعالی در اینکه آیت بدو ناطق و در«۸» عقل واجب، پس طاعن بر اینکه طاعن است«۹» بر عقل و شرع و قرآن و اخبار و صحابه رسول. و صادق را- علیه السلام- از تقیّه پرسیدند، گفت: التّقیّهً دینی و دین آبائی، [گفت]
«۱۰»: تقیّهً دین من است و دین پدران من، و از پدران او یکی پیغامبر«۱۱» است- علیه السلام- مخالفت دین ایشان همانا نیکو نباشد، و حدیث عمّار یاسر در جای خود گفته شود- ان شاء اللّه«۱۲» و به الثقهً.

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها بجز مر: تقیهً. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: قال اللّه. (۴). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۷. (۵). دب، مب، مر: قال اللّه. (۶). سوره مزّمل (۷۳) آیه ۸. (۷). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۶. (۸). دب: و بر. (۹). دب و. (۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: سیّد عالم، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). مب، مر تعالی.

صفحه : ۲۷۰

إبن«۱» المسیّب روایت کند که مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول اللّه؟ به فریاد من رس که«۲» هلاک شدم؟ گفت: چه کردی! گفت: قریش مرا بگرفتند و عذاب کردند، و گفتند: تو را ناسزا گوی«۳». من آنچه ایشان«۴» خواستند بگفتم. رسول- علیه السلام- گفت: کیف کان قلبک ، دلت چگونه بود! گفت: کاره بود آن را. گفت: اگر دگر باره به دست ایشان افتی و تو را مثل اینکه حال افتد مثل آنچه«۵» گفتی بگو، اینکه حدیث سه بار تکرار کرد. عبد اللّه مسعود گفت: خالطوا النّاس و صافحوهم بما یشتهون و دینکم لا تکلمونه«۶»، گفت: با مردم بسازی«۷» و مخالطه کنی و با ایشان مصافحه کنی و دست در دست ایشان نهی«۸» تا«۹» آنچه ایشان خواهند، و دین را رخنه مکنی. با کافران مخالطت شرط است و با مؤمنان مخالصت«۱۰».
اینکه را به زبان نگاه دار«۱۱»، و او را به دل دوست دار«۱۲». دلت برای جرّ منفعت ثواب«۱۳» با اینکه باید، و زبان برای دفع

مضرّت«۱۴» با او. صعصعهٔ بن صوحان- رحمهٔ اللّه علیه- اسامهٔ زید«۱۵» را گفت: پدر تو مرا از تو دوست‌تر داشت، و من تو را از فرزند خود دوست تر«۱۶» دارم، و تو را وصیّت می‌کنم به دو خصلت: خالص المؤمن و خالق الکافر، با مؤمن دوستی خالص کن و با کافر به خلق خوش زندگانی کن که کافر از تو به خوی«۱۷» خوش راضی شود. و صادق- علیه السلام- گفت: تقیّه واجب است و وقت باشد که من شنوم که

---

(۱). همه نسخه بدلها: و إبن. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها من. (۳). دب: گوییم، آج، مب، مر: گویم. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۵). همه نسخه بدلها بجز دب: آن که، دب: مثل اینکه حال که. (۶). مج، دب: تکلمنه، وز: تکلمه، لب: تکلمون. ضبط «لا تکلموه» مناسبتر می‌نماید. (۱۲- ۷). اساس، مب، مر: بسازید: با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). اساس، مب، مر: مج، وز، مب، مر، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مج، وز، دب: یا . (۱۰). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: موافقت، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۱۱). وز، مب، دارد، مر: دارید. (۱۳). آج آجل. (۱۴). آج، لب، فق، مب، مر عاجل. (۱۵). دب: اسامهٔ بن زید. (۱۶). مب: دوستر/ دوست‌تر. [.....]

(۱۷). آج، لب، فق، مب، مر: خلق.

کسی مرا دشنام [می]

«۱» دهد، من از او«۲» پنهان می‌شوم تا مرا نبینند که به شرم بر افتد. و صادق- علیه السلام- گفت: الرّیاء مع المؤمن شرک و مع المنافق فی داره عبادهٔ، [گفت]

«۳»: ریا کردن با مؤمن شرک است و با منافق در سرای او عبادت، و شاعر گوید: و دارهم ما دمت فی دارهم و ارضهم ما کنت فی ارضهم هشام«۴» بن سالم گوید که: چون صادق- علیه السلام- از دنیا برفت، من و محمّد بن [۴۱۶- پ]

«۵» النّعمان صاحب الطّاق و ابو جعفر الأحول و جماعتی از اصحابان«۶» صادق- علیه السلام- بودیم، و مردم چنان گمان بردند«۷» که عبد اللّه بن جعفر- که پسر مهترین بود- امام و قایم مقام پدر اوست. مادر نزدیک او شدیم و او را گفتیم: یابن رسول اللّه؟ اگر مردی دویست درم دارد«۸» بر او زکات آن چند باشد! گفت: پنج درم. گفتیم«۹» که«۱۰»: صد درم دارد! گفت: دو درم«۱۱» نیم. ما گفتیم«۱۲» یابن رسول اللّه؟ مرجیان چنین نمی‌گویند. گفت: من ندانم تا مرجیان چه می‌گویند. از«۱۳» نزدیک او بیرون آمدیم آیس، و دانستیم که«۱۴» امام نیست برای قلّت علم او به شرع، در گوشه‌ای بنشستیم و با یکدیگر می‌گفتیم در سرّ که: ما کجا رویم و با کی فزع کنیم! الی المرجیهٔ، ام الی المقدریّهٔ، ام الی الزّیدیه، ام الی المعتزلهٔ. در اینکه میانه پیری او دور پدید آمد که ما او را نمی‌شناختیم«۱۵»، اشارت کرد به ابو جعفر الاحول و او را بخواند. ما هیچ شک نکردیم که از جمله عیون و جواسیس

(۳- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). مب: و من می‌شنوم و از او. (۴). همه نسخه بدلها: و هشام. (۵). نسخه اساس در اینکه جا پایان می‌پذیرد، از اینکه به بعد مج به عنوان نسخه اساس با دیگر نسخه بدلها مقابله و مقایسه می‌گردد و کاستیها افزوده می‌شود، نیز از اینکه پس برگ شماری صفحات بر اساس نسخه مج صورت گرفته است (برگ ۲۲۰- ر از نسخه مج به عنوان ۴۱۷- ر اساس شماره گذاری شد). (۶). آج، لب، فق، مب، مر: اصحاب. (۷). آج، لب،

فق، مب، مر: می‌بردند. (۸). مب، مر: درم داشته باشد. (۹). آج، لب، فق، گفتم. (۱۰). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: اگر. (۱۱). دب، فق، مب و. (۱۲). مب: من گفتم. (۱۳). همه نسخه بدلها: ما از. (۱۴). همه نسخه بدلها او. [.....]
(۱۵). همه نسخه بدلها و.

صفحه : ۲۷۲ ابو منصور«۱» دوانیقی است که او را در اینکه وقت جاسوسان بودند تا خود«۲» شیعه«۳» صادق جعفر بن محمّد- علیهما السلام- بنزدیک که شوند، و قایم مقام جعفر که باشد؟ من گفتم: إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ«۴»، کار افتاد و لکن شما بروید«۵» که او مرا می‌خواند تا شما نیز هلاک نشوید«۶»، و من خایف و اندیشناک در پی او ایستادم. مرا بیاورد تا به در سرای موسی جعفر«۷»- علیهما السلام- و آن جا بنشاند و به خادمی سپرد و او در سرای شد. ساعتی بود یکی به در آمد که در آی. من در سرای شدم، راست که چشمش بر من افتاد مبتدا«۸» گفت: الیّ الیّ لا الی الجبریّهٔ و لا الی القدریّهٔ و لا الی المرجیهٔ و لا الی الزّیدیهٔ و لا الی المعتزلهٔ. من رفتم و«۹» پیش او بنشستم، او را گفتم: یا بن رسول اللّه؟ پدرت با جوار رحمت خدای انتقال کرد. گفت: آری. گفتم: یابن رسول اللّه؟ به مرگ مرد! گفت: بلی. گفتم: ما را رجوع با کیست پس از او! [گفت]
«۱۰»: ان شاء اللّه ان یهدیک هداک. گفتم: یا بن رسول اللّه؟ برادرت عبد اللّه دعوی امامت می‌کند. گفت: ۱۱» عبد اللّه یرید ان لا« یعبد اللّه، او نمی‌خواهد که خدای پرست باشد. گفتم: جعلت فداک فمن لنا بعده، امام ما کیست پس از پدرت! گفت: ان شاء اللّه ان یهدیک لهداک. گفتم: یا بن رسول اللّه، تو امامی پس از پدرت! گفت: من اینکه نمی گویم، با خویشتن گفتم: هیچ فایده‌ای حاصل نشد مرا. گفتم: یا بن رسول اللّه؟ ا علیک امام، بر تو امام«۱۲» هست! گفت: نه. چون اینکه سخن از او بشنیدم، چندان«۱۳» هیبت او در دل«۱۴» آمد و اعظام و اجلال او

---

(۱). کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها، صحیح: ابو جعفر منصور. (۲). چاپ شعرانی (۳/ ۶) بیند که. (۳). لب: شیعت. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶. (۵). دب، آج، لب، فق: بروی/ بروید. (۶). دب، آج، لب، فق: نشوی/ نشوید. (۷). دب: موسی بن جعفر. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: افتاد مرا گفت. (۹). مر در. (۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). دب: لا یرید ان. (۱۲). مب: امامت: مر: امامی. (۱۳). همه نسخه بدلها: چندانی. [.....]
(۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر من.

صفحه : ۲۷۳

که وصف ندانم کردن. گفتم: یا بن رسول اللّه؟ دستور باشی«۱» تا مسایلی و مشکلاتی که مرا هست از تو بپرسم چنان که از پدرت پرسیدمی! گفت: بپرس از هر چه خواهی. من از او بسیار مسایل پرسیدم. همه را جواب گفت. آنگه گفت: علیک بالکتمان فان اذعت فهو الذّبح، پوشیده دار و الّا کشتن بود. گفتم: یا بن رسول اللّه؟ شیعه پدرت فرو مانده‌اند. دستور باشی«۲» که ایشان را هدایت کنم بنزدیک تو! گفت: اگر کسی باشد که از او رشدی بینی، اوّل از او عهد و پیمان بستان بر کتمان و تقیّه، چه اگر آشکارا کنند اینکه حدیث ذبح باشد، و اشار بیده الی حلقه، و به دست اشاره کرد به حلق. من بیرون آمدم و اصحاب را دیدم. مرا گفتند: ما وراک! چیست از پس تو! گفتم: الهدی، ره راست. و قصّه با او بگفتم. آنگه بتدریج اصحابان«۳» صادق- علیه السلام- بنزدیک او می‌شدند، تا بر او جمع شدند. و اینکه خبر برای اینکه آوردم تا بدانند که سیرت ائمه ما- علیهم السلام- در عهد ظلمه بنی امیّه و بنی العبّاس تقیّه بوده است الا عند ایناس الأمن و الرّشد. وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفسَهُ، ای ایّاه، خدای«۴» تعالی تحذیر می کند شما را از خود یعنی از عقاب و معاصی خود، علی حذف المضاف و اقامهٔ المضاف الیه مقامه. و «نفس» و «ذات» و «عین» و «شیء» یکی باشد، و نفس شیء و عین و ذات او خود او باشد، چنان که اعشی گفت: یوما

بأجود نائلا منه اذا نفس البخيل تجهّمت سؤالها ای البخيل. وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ، و بازگشت با خداست، و مورد او مورد«۵» وعید و تهدید است.

---

(۱). مب: دستور باشد. (۲). مب، مر: دستور باشد. (۳). آج، لب: اصحاب. (۴). همه نسخه بدلها: و خدای. (۵). دب: بمورد.

 قوله تعالی:

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۲۹ تا ۳۴]

[اشاره]

قُل إِن تُخفُوا ما فِی صُدُورِکُم أَو تُبدُوهُ یَعلَمهُ اللّهُ وَ یَعلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۲۹) یَومَ تَجِدُ کُلُّ نَفسٍ ما عَمِلَت مِن خَیرٍ مُحضَراً وَ ما عَمِلَت مِن سُوءٍ تَوَدُّ لَو أَنَّ بَینَها وَ بَینَهُ أَمَداً بَعِیداً وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفسَهُ وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالعِبادِ (۳۰) قُل إِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحبِبکُمُ اللّهُ وَ یَغفِر لَکُم ذُنُوبَکُم وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۳۱) قُل أَطِیعُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوا فَإِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الکافِرِینَ (۳۲) إِنَّ اللّهَ اصطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبراهِیمَ وَ آلَ عِمرانَ عَلَی العالَمِینَ (۳۳) ذُرِّیَّةً بَعضُها مِن بَعضٍ وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۳۴)

[ترجمه]

بگو اگر پنهان دارید«۱» آنچه در سینه‌های«۲» شماست، یا آشکارا کنید، داند آن خدای، و داند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است. و خدای«۳» بر هر چیز«۴» تواناست. آن«۵» روز که یابد هر کسی«۶» آنچه کرده باشد از«۷» نیکی حاضر کرده و آنچه«۸» کرده باشد از بدی خواهد«۹» که اگر میان آن و میان او غایتی باشد دور«۱۰»، و حذر می‌دهد خدا شما را«۱۱» از خود، و خدای مهربان است به بندگان. بگو که اگر شما«۱۲» دوست دارید خدای را، پیروی کنید مرا تا دوست دارد شما را خدای، و بیامرزد شما را گناهان شما، و خدای آمرزنده و بخشنده است«۱۳». بگو فرمان برید خدای را و پیغامبر او را، اگر بر گردید خدای دوست ندارد کافران را. خدای برگزید آدم را و نوح را و اولاد«۱۴» ابراهیم«۱۵» و آل«۱۶» عمران را بر جهانیان. و فرزندانی بهری از بهری«۱۷»، و خدای

---

(۱). آج، لب، فق: نهان دارید. (۲). وز، آج، لب، فق: در دلهای. (۳). اساس: و اللّه، با توجّه به وز، آج، لب، فق، تصحیح شد. (۴). آج، لب، فق: همه چیزی. (۵). آج، لب، فق: در آن. (۶). آج، لب، فق: هر تنی. (۷). آج، لب، فق: از هر. (۸). آج، لب، فق: و آن را. [.....]

(۹). آج، لب، فق: دوست دارد. (۱۰). آج، لب: که اگر آنستی که میان نفس و میان آن روز بودی مسافتی دور. (۱۱). آج، لب: و می‌ترساند شما را خدای. (۱۲). آج، لب، فق: بگو اگر هستید شما که. (۱۳). آج، لب: و خدای آمرزگار است مهربان. (۱۶- ۱۴). آج، لب، فق: و فرزندان. (۱۵). وز: و آل ابراهیم و فرزندان او را. (۱۷). آج، لب، فق: و فرزندانی که برخی از آن از نسل برخی‌اند.

شنوا و داناست«۱». قدیم- جلّ جلاله- چون رخصت داد در کتمان حق و مساعدت کافران به ظاهر، برای دفع مضرّت را باز نمود که: اگر کسی اینکه معنی کار بندد نه برای خوف و عذر«۲» اضطرار، بل برای مساعدت و موافقت و مصافات و مخالصت دوستی با کافران، و گمان برد که آن بر خدای تعالی پوشیده بماند به خلاف آن است، تو بگو ای محمّد: إِن تُخفُوا ما فِی صُدُورِکُم، که اگر پوشیده داری آنچه در دل داری یا اظهار کنی، خدای داند. کلبی گفت: معنی آن است که اگر آنچه با رسول می‌گویی، اگر از سر زبان می‌گویی و اگر از میان جان می‌گویی از اخلاص و نفاق، خدای داند برای آن که او عالم الذّات است، عالم است به جمیع معلومات بر هر«۳» وجهی که صحیح بود که معلوم بود، برای آن که صفت نفس با صحّت واجب باشد، و چون متعلّق بود اختصاص ندارد به بعضی متعلّقات دون بعضی. وَ یَعلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ، و هر چه در آسمان و زمین هست آن«۴» پنهان و آشکارا داند. و جمله اینکه و بیشتر از اینکه داخل باشد تحت آنچه ما بگفتیم. و فعل اوّل مجزوم است به جزای شرط، و دوم مرفوع است بر استیناف برای آن که عطف صورت نمی‌بندد اینکه جا لفساد المعنی معه، برای آن که عالمی او- تعالی- موقوف نباشد بر اخفا و اظهار ایشان. و تقدیر آن است که: و هو یعلم ما فی السموات، و نظیره قوله تعالی: قاتِلُوهُم یُعَذِّبهُمُ اللّهُ بِأَیدِیکُم«۵»- الایهٔ. الی ان قال: وَ یَتُوبُ اللّهُ عَلی مَن یَشاءُ«۶» ...، و کذا قوله: فَإِن یَشَإِ اللّهُ یَختِم عَلی قَلبِکَ وَ یَمحُ اللّهُ الباطِلَ وَ یُحِقُّ الحَقَّ«۷» ...، بالرّفع، و معنی آیت آن است که: چون معلوم شد که در آسمان

---

(۱). آج، لب، فق: شنواست دانا به استحقاق هر یک از خلایق. (۲). دب و. (۳). آج، لب، فق: ندارد. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: از. (۵). سوره توبه (۹) آیه ۱۴. (۶). سوره توبه (۹) آیه ۱۵. [.....]
(۷). سوره شوری (۴۲) آیه ۲۴.

و زمین هیچ [بر]
«۱» خدای تعالی پوشیده نماند، چگونه پوشیده بود احوال شما در موالات کفّار، و آن که شما با ایشان مساعدت از دل یا از زبان کنی؟ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ، و خدای تعالی بر همه چیز«۲» قادر است. برای آن گفت تا بدانند که اینکه تأخیر عذاب و مهلت و انظار مستحقّ«۳» عذاب نه برای عجز می‌کند، و لکن لنوع من المصلحهٔ المقتضیهٔ لذلک فی التّکلیف، برای آن تا مکلّفان ممکّن باشند و ممهّل باشند، و ایشان را بر خدای تعالی حجّت نبود، بل حجّت خدای را باشد برایشان. یَومَ تَجِدُ کُلُّ نَفسٍ ما عَمِلَت مِن خَیرٍ مُحضَراً، و نصب او«۴» بر فعلی مقدّر«۵» باشد، کأنّه قال: اذکروا و خافوا یوم. و گفته‌اند: نصب او بر ظرف است از معنی آیت مقدّم«۶»، برای آن که آیت اوّل متضمّن وعید است و تهدید، کأنّه قال تعالی: ما اوعدتکم«۷» به فی الایهٔ المتقدمهٔ انّما یقع و یکون یوم القیمهٔ. و گفته‌اند«۸» قوله: وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفسَهُ، و گفته‌اند من قوله: وَ إِلَی اللّهِ المَصِیرُ. گفت: یاد کنید«۹» و فراموش مکنید«۱۰» تا بدانید«۱۱» که اینکه وعیدها- که ذکر آن سابق شد- در روزی خواهد بودن که هر نفسی آنچه کرده باشد از خیر و شر، و نفع و ضرّ، و نیک و بد، و طاعت و معصیت، و حسنه و سیئه حاضر یابد، نظیره قوله تعالی: وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً«۱۲». جمله قرّاء خوانند«۱۳»: «محضرا» بفتح الضّاد علی انّه مفعول، و در شاذّ عبید بن عمیر«۱۴» خواند«۱۵»: «محضرا»«۱۶» علی انّه فاعل علی معنی انّ عمله«۱۷» یحضره للجزاء من

---

(۱). اساس، وز: ندارد، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). دب: همه چیزها. (۳). کذا: در اساس: دیگر نسخه

بدلها: مستحقّان. (۴). چاپ شعرانی (۳/ ۹): نصب یوم. (۵). اساس: مصدر، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). همه نسخه بدلها متقدّم. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: ما وعدتکم. (۸). دب من. (۹). وز، دب: یاد کنی/ یاد کنید. (۱۰). وز، دب: مکنی/ مکنید. (۱۱). وز، دب، آج، لب: تا بدانی/ تا بدانید. (۱۲). سوره کهف (۱۸) آیه ۴۹. (۱۳). وز، آج، لب، فق، مب، مر: خواندند. [.....]

(۱۴). اساس: عمیر بن حمید، آج، لب، فق، مب، مر، چاپ شعرانی (۳/ ۹): عبید بن عمرو، با توجّه به وز، دب تصحیح شد. (۱۵). اساس: خواندند، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۶). اساس: محضر، با توجّه به وز، دب تصحیح شد. (۱۷). آج: علمه.

الحضور او یحضره من الحضر و هو العدو، یعنی عمل او را به حاضر کند آن جا برای جزا، و یا بتازد او را برای جزا. و «ما» فی قوله: ما عَمِلَت، روا باشد که موصوله بود، و روا باشد که مصدری بود، ای عملها علی معنی جزاء عملها. و قوله: وَ ما عَمِلَت مِن سُوءٍ رواه باشد«۱» که موصوله بود، و روا بود که مجازات را باشد. اگر موصوله باشد، «واو» عطف بود و محلّ او نصب بود«۲». اگر «ما» مجازات باشد در «تودّ» دو وجه است: روا باشد جزم علی الجزاء و رفع علی الاستیناف، کقول الشّاعر: و ان اتاه خلیل یوم مسئلهٔ یقول لا غایب مالی و لا حرم و «تودّ» من الودادهٔ، یعنی تمنّا کند که از میان او [و]

«۳» میان آن عمل بد که کرده بود. أَمَداً بَعِیداً. غایتی و مسافتی دور باشد. و «امد» غایت باشد، قال اللّه تعالی: فَطالَ عَلَیهِمُ الأَمَدُ«۴» ...، و قال النّابغهٔ: الّا لمثلک [۷۱۴- پ]

او من انت سابقه سبق الجواد اذا استولی علی الأمد سدّی گفت: امدا بعیدا، ای مکانا بعیدا، یعنی راهی دور. مقاتل گفت: ما بین«۵» المشرق و المغرب، نظیره قوله: یا لَیتَ بَینِی وَ بَینَکَ بُعدَ المَشرِقَینِ«۶». حسن بصری گفت: تمنّای آن کند که کاشک تا هرگز آن عمل پیش او نیافریدندی«۷»، نظیره قوله: یا لَیتَنِی لَم أُوتَ کِتابِیَه، وَ لَم أَدرِ ما حِسابِیَه«۸». وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفسَهُ وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالعِبادِ، ای رحیم من الرّافهٔ و هی الرّحمهٔ. قُل إِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللّهَ- الایهٔ. حسن بصری و إبن جریج گفتند: در عهد رسول

---

(۱). دب: ما روا باشد. (۲). دب، آج، لب و. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). سوره حدید (۵۷) آیه ۱۶. (۵). اساس: بین، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۸. (۷). وز: آن عمل با پیش او بیافریدندی، دب، آج: آن عمل با پیش او نیاوردندی، لب، فق، مب، مر: افتادگی دارد. (۸). سوره حاقّه (۶۹) آیه ۲۵ و ۲۶.

جماعتی دعوی کردند که ما خدای را دوست داریم. گفتند: یا محمّد؟ انّا نحبّ ربّنا، ما خدای را دوست داریم. حق تعالی گفت: دوستی را علامتی باشد، و آن آن بود که از فرمان دوست به در نیایند«۱»، و دوست او را دوست دارند«۲». اینکه محمّد دوست من است، اگر شما«۳» در اینکه دعوی راستی گیرید«۴»، متابعت او کنید«۵» تا من نیز شما را دوست دارم، و الّا دعوی باشد بی بیّنت، و دعوی بی بیّنت باطل بود. یا مدّعی الحبّ لمولاه من ادّعی صحّح معناه من ادّعی شیئا بلا شاهد لا بدّ ان تبطل دعواه ای عجب اگر«۶» پاشنه کفیده«۷» را دوست داری، پای او هوای او بیرون ننهی، دعوی دوستی خدای می‌کنید، و یک ذرّه پای در رضای او بر جای نداری«۸»: تعصی الاله و انت تظهر حبّه هذا محال فی القیاس بدیع لو کان حبّک صادقا لأطعته انّ المحبّ لمن یحبّ مطیع کسی که دعوی دوستی مخلوقی کرد و او را وفات رسید، اینکه مدّعی خویشتن را ملامت می‌کند،

ما«۹» چرا چون او برفت«۱۰»، اینکه در مساعدت او نرفت«۱۱» می‌گوید: الیس عجیبا ان طواک ید البلی برغمی ما بین الصّفایح و التّرب و ینشرنی روح الحیاۂ و ادّعی هواک فیا سحقا لدعوای فی الحبّ دیگری گفت: مساعدت و موافقت من در دوستی با دوست من تا آن جاست که اگر مرده باشم و سالیان بر خاک من گذشته و او مرا آواز دهد، یا جوابش دهم یا کوفی«۱۲» از گور من او را جواب دهد تا آواز و«۱۳» گفت او بر زمین نیفتد: و لو انّ لیلی الأخیلیّۂ سلّمت علیّ و دونی تربۂ و صفایح

---

(۱). آج، لب، مر: نه آیند. (۲). آج، لب، فق، مب، مر و دشمن او را دشمن. [.....]

(۳). اساس را، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۴). دب: گویی، آج: گویید. (۵). دب: کنی. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۷). مب، مر: عجب باشد که بنده‌ای. (۸). مب: نمی‌گذاری. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: تا. (۱۰). آج، لب، فق، مب و. (۱۱). آج، مب: بنرفت. (۱۲). آج: بومی. (۱۳). اساس: او، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

لسلّمت تسلیم البشاشۂ اوزقا الیها صدی من جانب القبر صایح اینکه بیتها توبۂ بن الحمیّر راست. گویند: از اتّفاقات عرب یکی آن بود که اینکه توبه- که گوینده آن بیتهاست- فرمان یافت، و او را دفن کردند، و مدّتی بر اینکه بر آمد. یک روز شوهر لیلی اخیلیّه با لیلی از جایی«۱» می‌آمدند به سر گور توبۂ بن الحمیّر برسیدند. آن مرد را اینکه بیتها یاد آمد. لیلی را گفت: بحقّی علیک، به حقّ من بر تو که بروی و بر گور توبۂ بن الحمیر سلام کنی تا دروغ او پیدا شود در آن که گفت«۲»: لسلّمت تسلیم البشاشۂ اوزقا الیها صدی من جانب القبر صایح لیلی گفت: رها کن، شاعری از سر سودای خود چیزی بگفت آن را حقیقتی نباشد. بر او سخت کرد«۳» و سوگند داد. لیلی اشتر پیش راند و آواز داد«۴»: السلام علیک یا توبۂ بن الحمیر، اتّفاق«۵» چنان افتاد که در گور شکافی بود، و در آن شکاف کوفی آشیانه«۶» کرده«۷»، چون آواز لیلی اخیلیّه بشنود از آن جا بپرید و آوازی کرد«۸»، شتر لیلی از آواز و پرواز [آن]

«۹» مرغ برمید و لیلی را بیفگند و بر جای«۱۰» بمرد و گور او همان جا در پهلوی گور او بنهادند. ضحّاک گفت از عبد اللّه عبّاس که: رسول- علیه السلام- بنزدیک قریش آمد و ایشان در مسجد الحرام بتان را می‌پرستیدند، و بتان را بیاراسته بودند [و]

«۱۱» گوشوارها«۱۲» در گوش کرده، ایشان را ملامت کرد [و]

«۱۳» گفت: شرم ندارید«۱۴»، دین پدر خود ابراهیم و اسماعیل رها کرده‌اید و جمادی را می‌پرستید«۱۵» که در او نفعی و ضرری«۱۶» نیست.

---

(۱). آج، لب، فق: جانبی. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: گفته. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: سخت گفت: چاپ شعرانی (۳/ ۱۲): سخت گرفت. [.....]

(۴). آج، لب، فق گفت، مب، مر و گفت. (۵). اساس: اتفاقا، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). لب: آشیان. (۷). دب: کرده بود. (۸). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۱۳- ۱۱- ۹). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). دب: بر جایگاه، آج، لب، فق، مر: و در جای. (۱۲). دب: گوشوار. (۱۴). دب، مب: مر که. (۱۵). دب، آج، لب، فق: می‌پرستی. (۱۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ضرّی.

ایشان گفتند: ما اینها را به دوستی خدا می‌پرستیم: لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللّٰهِ زُلْفى«۱» ...، تا ما را به خدا نزدیک گردانند، خدای تعالی

اینکه آیت فرستاد [و]
«۲» گفت: اگر شما طلب چیزی می‌کنید«۳» که شما را به خدای نزدیک گرداند، متابعت من کنید«۴» تا خدای تعالی شما را دوست دارد که من اولیترم به تعظیم از اینکه اصنام که من رسول خدایم. ابو صالح گفت از عبد اللّه عبّاس که: آیت در جهودان آمد، چون گفتند: نَحنُ أَبناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ«۵» ...، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: اگر در اینکه دعوی راستی گیرید«۶» متابعت رسول من می‌کنید«۷». رسول- علیه السلام- آیت«۸» بر جهودان خواند، ابا کردند. محمّد بن جعفر بن الزّبیر گفت: آیت در ترسایان نجران آمد که ایشان گفتند: ما عیسی را که می‌پرستیم و تعظیم می‌کنیم، برای دوستی خدای می‌کنیم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد که: اگر عیسی را برای دوستی من- علی زعمکم- عبادت می‌کنید«۹»، رسول مرا که محمّد است متابعت کنید«۱۰». رسول- علیه السلام- اینکه آیت برایشان خواند. عبد اللّه ابی سلول منافق اصحابش را گفت: نبینید«۱۱» که محمّد دوستی خود چون دوستی خدای می‌دارد، و ما را می‌فرماید که: او را همچنان دوست داریم که ترسایان عیسی را؟ خدای تعالی به جواب ایشان اینکه آیت فرستاد: قُل أَطِیعُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوا فَإِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الکافِرِینَ. بدان که محبّت از باب ارادت باشد«۱۲»، ارادتی باشد متعلّق به نفع غیری یا تعظیم«۱۳» او، و معنی محبّت او«۱۴» خدای را تعالی اراده طاعت و فرمانبرداری او باشد،

---

(۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۳. (۲). اساس: ندارد: با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). دب، آج، لب، فق: می‌کنی. [.....]
(۴). دب: کنی. (۵). سوره مائده (۵) آیه ۱۸. (۶). دب: راستی گری، آج، فق: راستی گیری، لب: راستی کنی و گیری. (۷). دب، آج، لب: رسول من کنی. (۸). دب: اینکه آیت. (۹). دب، آج، لب، فق: می‌کنی/ می‌کنید. (۱۰). دب، آج، لب، فق: کنی/ کنید. (۱۱). دب، آج، لب، فق: نبینی/ نبینید. (۱۲). دب، مب، مر: ندارد. (۱۳). دب: بتعظیم. (۱۴). آج، لب، فق: یعنی محبّت ما.

و محبّت او ما را ارادت او باشد و«۱» ثواب و نفع ما را، و محبّت ما یکدیگر را [۴۱۸- ر]
اراده نفع«۲» و خیر باشد در حقّ محبوب. امّا اینکه لفظ را در او خلاف کردند، و محبّت برای اشتباهش به میل طباع جاری مجرای شهوت باشد فی تعلقها بالذوات الباقیة، از اینکه جا گویند: احببت زیدا، و لا یقولون اردت زیدا، و چون تعلّق به حوادث دارد خود بر حقیقت خویشتن باشد، و احببت فلانا فهو محبوب، اینکه مفعول نه از بنای فعل باشد و کلام عرب بر اینکه است. و زجّاج گفت از کسائی که: حببت فلانا فهو محبوب آمده است، و احبّه«۳» فهو محبّ، کما قال عنتره: و لقد نزلت فلا تظنّی غیره عندی«۴» بمنزلة المحبّ المکرم. و فرّاء گفت: حببت لغتی متروک است، و لفظ او اینکه است که هذه لغة قد ماتت، گفت: مرده است اینکه لغت، یعنی حببت. و شک نیست که متروک است مستعمل در فعل احببت است و در مفعول او محبوب علی خلاف القیاس آمد. و یُحبِبکُمُ اللّهُ، مجزوم است به جزای شرط. و رسول- علیه السلام- گفت: از شرایط و علامات ایمان: الحب فی الله و البغض فی الله ، آن است که دوستی و دشمنی برای خدا کنی. و رسول- علیه السلام- گفت: اذا اراد احدکم ان یجد حلاوة الایمان فلیحبّ المرء لا یحبّه الّا للّه ، گفت: چون بنده خواهد که حلاوت ایمان در دل خود بیابد«۵»، آن را که دوست دارد جز برای خدا دوست ندارد. و رسول- علیه السلام- گفت: شرک در امّت من پوشیده‌تر است از رفتن مورچه خرد«۶» در شب سیاه بر سنگ نرم، و کمینه او آن است که: مرد کسی را دوست دارد بر ظلمی یا دشمنش دارد

بر عدلی، و دین هست«۷» الّا دوستی و دشمنی! آنگه اینکه آیت برخواند: قُل إِن كُنتُم تُحِبُّونَ اللّهَ- الایة.

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۲). مب: ضرّ. (۳). وز، آج، لب، فق: فاحبّه. [.....]
(۴). کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها، تفسیر قرطبی (۴/ ۶۰) و تبیان (۲/ ۴۳۸): منّی. (۵). دب: بیاود/ بیاید. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خورد. (۷). آج: نیست.

صفحه : ۲۸۲

وَ يَغفِر لَكُم ذُنُوبَكُم عطف است بر آن تا خدای تعالی شما را دوست دارد و گناهانتان«۱» بیامرزد. وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ، که خدای تعالی آمرزنده گناه است و بخشاینده بر«۲» گناهکار. قُل أَطِيعُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ، بگو ای محمّد که طاعت دارید«۳» و فرمان برید«۴» خدای را و رسول«۵» را. و «طاعت» امتثال امر یا «۶» اراده باشد و رتبت معتبر باشد«۷» میان مطیع و مطاع، بر عکس آن که«۸» میان آمر و مأمور باشد. حق تعالی طاعت رسول با طاعت خود برابر کرد«۹»، و رسول- علیه السلام- طاعت علی با طاعت خود برابر کرد، و در احادیث بسیار از روات مخالف و مؤالف، منها، از آن جمله حدیثی که روایت کرد عمر بن مالک«۱۰» عن فضالة بن عبید عن احدهما. علیهما السلام- اعنی ابا جعفر و ابا عبد اللّه، مراد صادق و باقر«۱۱» باشد از اینکه، و برای آن اینکه خبر از جمله اخباری که در اینکه معنی هست اختیار کرده شد که اینکه خبری است متضمّن سبب نزول اینکه آیات را، و آن آن است که چون خدای تعالی اینکه آیت فرستاد که: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الأَمرِ مِنكُم«۱۲» ...، رسول- صلّی اللّه علیه و آله- خطبه کرد«۱۳» گفت: ۱۴»«۱۵» ایّها النّاس انّ اللّه امرکم« ان تطیعوه فی نبیّه و تطیعونی فی وصیّی و وزیری و خلیفتی فی حیاتی و ولی الامر من« بعد وفاتی و خیر من اخلف بعدی علیّ بن ابی طالب الا و من اطاع علیّا فقد اطاعنی و من اطاعنی اطاع اللّه، و من فارق علیّا فقد فارقنی و من فارقنی فقد فارق اللّه، و من فارق اللّه فعلیه لعنة اللّه، گفت خدای تعالی شما را فرمود که: طاعت او را دارید«۱۶» در حقّ من و طاعت من دارید«۱۷» در باب وصیّ و

---

(۱). وز، مر: گناهانشان، آج، لب، فق را. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: داری/ دارید.
(۴). آج، لب، فق، مب، مر: بری/ برید. (۵). آج، لب، فق، مب، مر او. (۶). آج، لب، با، مب: و باراده. (۷). اساس و، زائد می‌نمود، با توجّه به سایر نسخ تصحیح شد. (۸). دب از. (۹). دب: مقابله کرد. (۱۰). دب: عمرو بن مالك. [.....]
(۱۱). مب علیهما السلام. (۱۲). سوره نساء (۴) آیه ۵۹. (۱۳). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۱۴). اساس: یأمرکم، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۵). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۷- ۱۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: داری/ دارید.

صفحه : ۲۸۳

وزیر و خلیفه من در حیات من و خداوند امامت از پس وفات من، و بهینه هر کس که او را رها کنم و آن علی ابو طالب«۱» است. الا و هر که طاعت او دارد طاعت من داشته باشد، و هر که طاعت من دارد طاعت خدای داشته باشد، و هر که از او مفارقت کند از من مفارقت کرده باشد، و هر که از من مفارقت کند از خدای مفارقت کرده باشد- یعنی از دین خدا- و هر که از خدا مفارقت بکند لعنت خدا بر او باد«۲». پس از آن روزی اوس«۳» بن بشر التّیمیّ علی را گفت: ابیتم یا بنی هاشم الّا المخاریق«۴»، ای بنی هاشم شما الّا حیله چیزی دیگر نکنی، ای بنی هاشم چرا شما به ولایت مخصوصید«۵» دون ما! امیر المؤمنین گفت: ۶»«۷» و ابیت یا اوس« الّا من کذب«، تو ای اوس«۸» الّا دروغ ندانی انّ اللّه اختارنا ذریة ابراهیم ، خدای تعالی ما

را که فرزندان ابراهیمیم«۹» برگزید. اوس«۱۰» گفت: و ما نیز از فرزندان آدمیم و زنگیان و نوبیان«۱۱» از فرزندان سام بن نوح«۱۲» اند- و اینان دو پیغمبر«۱۳» مرسل بودند. علی- علیه السلام- برفت و رسول را خبر داد به آنچه میان ایشان رفت. رسول- علیه السلام- گفت: و اللّه لا ازجره الّا بالوحی، به خدای که من زجر او [جز]
«۱۴» به وحی نکنم. در حال جبریل می«۱۵» آمد و گفت: خدایت سلام می‌کند، و اینکه آیات«۱۶» آورد: قُل أَطِیعُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوا فَإِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الکافِرِینَ، إِنَّ اللّهَ اصطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبراهِیمَ وَ آلَ عِمرانَ عَلَی العالَمِینَ، ذُرِّیَّةً بَعضُها مِن بَعضٍ وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ.

---

(۱). مب، مر: علی بن ابی طالب. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: باشد. (۸- ۳). آج، لب، فق، مب، مر: اویس. (۴). آج، لب، الّا المحال، لب، فق: الّا المحار. (۵). وز، دب، مخصوصی/ مخصوصید، مب: مخصوص آیید. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: اویس. (۷). کذا در اساس، دیگر نسخه بدلها: الّا الکذب. (۹). اساس، دب، ابراهیم، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۱۰). مب، مر: اویس. (۱۱). اساس: او بیان، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). دب، آج، لب: حام بن نوح. (۱۳). وز، دب: پیغامبر. (۱۴). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۵). دب، مر: ندارد. (۱۶). مب، مر: آیت.

صفحه : ۲۸۴

صادق بن جعفر بن محمّد- علیهما السلام- در تفسیر آیت گفت: ۱» قل اطیعوا اللّه فیما امرکم و الرّسول فیما اکّد علیکم فان تولّوا عن ولایتنا فانّ اللّه لا یحبّ الکافرین بالآیات فینا انّ اللّه اصطفی آدم و نوحا للولایة و لم یصطف اولادهما و آل ابراهیم و ال عمران ردّا علی اوس« ، گفت: طاعت خدای دارید«۲» در آنچه فرمود، و طاعت رسول را در آنچه مؤکّد کرد بر شما اگر بر گردید«۳» از ولایت ما. خدای دوست ندارد کافران را به آیاتی که در حقّ ماست. خدای تعالی آدم را و نوح را برگزید و فرزندان ایشان را برنگزید، و آل ابراهیم و آل عمران را برگزید ردّ بر اوس«۴» تیمی. و معنی اینکه آیات [۴۱۸- پ] نظم نمی‌پذیرد تا سبب نزول او معلوم نمی‌شود، و مخالفان [ما]
«۵» تا اینکه قول نباید گفتن، از ظاهر عدول کردند و گفتند: مراد به آل ابراهیم خود ابراهیم است، و به آل عمران خود عمران است و بیتی آوردند: و لا تبک میتا بعد میت احبّه علیّ و عبّاس و آل ابی بکر یعنی ابا بکر. و خلاف نیست که ظاهر قرآن رها نکنند الّا عند ضرورتی، و لا ضرورة ههنا الّا نصب العداوة لآل محمّد، پس آیت را حمل بر ظاهر باید کردن. إِنَّ اللّهَ اصطَفی، و هو افتعل من الصّفوة و هی الاختیار «ط»«۶» مقلوب است از «تای» افتعال برای مطابقت «صاد» را. و «اصطفی» و «اجتبی» و «اختار»، به یک معنی باشد. آدَمَ، برگزید آدم را که ابو البشر است، نوح را که شیخ الانبیاست و اولوا العزم است و مبعوث به کافّه خلق، و آل ابراهیم و هو محمّد- صلّی اللّه علیه و علی آله- و اینکه به او اولیتر است که از میان اینان لقب مصطفی او راست- صلوات اللّه علیه و علی آله. وَ آلَ عِمرانَ، قولی آن است که: مراد موسی بن عمران است، و قولی دگر آن است که در اخبار اهل البیت است و تفاسیر ایشان که: مراد به ال عمران امیر المؤمنین

---

(۱). مب، مر: اویس. (۲). دب، مب: داری/ دارید. (۳). دب، آج، لب، مب: برگردی/ برگردید. (۴). مب، مر: اویس. (۵). اساس: ندارد، دب: را، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). اساس، مب: تا، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۸۵ علی است، و عمران نام ابو طالب است فی التّوریت. پس اوّل گزیده از آل ابراهیم رسول است- علیه و علی«۱» آله السلام- چنان که انس مالک روایت کرد که: جماعتی از بنی کنده دعوی کردند«۲» که رسول- علیه السلام- از ایشان است. اینکه حدیث به رسول رسید، گفت: إبن«۳» عبّاس و ابو سفیان گفتند چون به یمن شدند، ما از پدران خود انتقال نکنیم«۴»، ۵» انا محمّد بن عبد اللّه بن عبد المطّلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصیّ بن کلاب بن مرّة بن کعب بن لؤیّ بن غالب بن فهر بن مالک بن النّضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معدّ بن عدنان بن« ادد بن المهیسع بن نبت بن سلامان بن قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم. و ما افترق النّاس فرقتین الّا جعلنی اللّه فی الخیر منهما خرجت من ابویّ من نکاح و لم اخرج من سفاح من لدن آدم حتّی انتهیت الی ابی و امّی، گفت: مردمان به دو فرقه نشدند الّا من در بهینه ایشان بودم و از هر پدر و مادر که آمدم به نکاح آمدم [به سفاح نیامدم]

«۶» از آدم تا به پدر و مادر خود. آنگه گفت: بدانید«۷» که خدای تعالی از فرزندان ابراهیم اسماعیل را بر گزید، و از فرزندان اسماعیل بنی کنانه را و از بنی کنانه قریش را، و از قریش بنی هاشم را، و از بنی هاشم مرا، ۸» فأنا خیرکم نفسا و خیرکم ابا [و امّا]

«. اصطَفی آدَمَ، آدم را برگزید برای خلافت و گفت: إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرضِ خَلِیفَةً«۹» ...، تا بدانی که هر که خلیفه او باشد گزیده او باشد، آن را که گزیده او بود به خلافت در بدایت کار فرشتگان را در پیش او به سجده آورد«۱۰»، آن را که گزیده او بود به خلافت بهترین پیغامبران اگر فرشتگان او را سر بر خط نهادند، تو اینکه را گردن ننهی!

---

(۱). آج، لب: ندارد. [.....]

(۲). آج، لب: روایت کردند. (۳). اساس: کلمه به صورت: «اینکه» هم خوانده می‌شود. (۴). مرحوم شعرانی عبارت: «إبن عباس ... انتقال نکنیم» را در نسخه‌ها زاید تشخیص داده‌اند. رک: تفسیر روض الجنان و روح الجنان (۳/ ۱۵) زیر نویس. (۵). اساس، آج، لب اد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۸- ۶). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). دب، آج، لب، فق: بدانی/ بدانید. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۳۰. (۱۰). دب: به سجده فرمود.

صفحه : ۲۸۶

«نوح» را برگزید تا به دعای او زمین از دشمنان خدا پاک شد«۱». رَبِّ لا تَذَر عَلَی الْأَرضِ مِنَ الکافِرِینَ دَیّاراً«۲»، اینکه را برگزید تا به تیغ او زمین از کافران پاک شد. حق تعالی چون خواست که زمین را پاک کند در عهد نوح از آسمان آب فرستاد که موجب تطهیر، آب پاک است. چون در عهد رسول خداست تا زمین پاک کند سبب آن هم آب کرد. از آن خلقی آفرید و تولّای اینکه کار به دست او کرد: خَلَقَ مِنَ الماءِ بَشَراً«۳». و آل عمران بر قول عامّه مفسران موسی است و هارون تا موسی به عصا زمین از سحر پاک کرد. اینکه زمین از سحره که اصل سحر بودند به تیغ پاک کرد. اگر عصای موسی سحر فرو برد تیغ اینکه ساحران«۴» را فرو برد. و اگر هارون موسی را خلیفه بود«۵»، اینکه محمّد را بمنزلت هارون بود موسی را، جز آن که هارون پیغامبر بود، و از پس رسول ما پیغامبر نبود، انت منّی بمنزلة هرون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی. حسن بصری گفت: مراد به آل عمران عیسی مریم است که مریم دختر عمران بود. بر اینکه قول عیسی [را]

«۶» برگزید تا مبشّر مقدم او باشد: وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِن بَعدِی اسمُهُ أَحمَدُ«۷»، و مقدّمه لشکر فرزند او باشد که مهدی امّت است، آن جا آیت بشارت«۸» بود و اینکه جا رایت بشارت باشد. و آل ابراهیم بلا خلاف محمّد است و اهل البیت او که«۹» فرزندان ابراهیم خلیل‌اند. معروف بن خرّ بوذ روایت کرد از جماعت«۱۰» تابعین که عبد اللّه عبّاس گفت: سالی در موسم حاجّ

مردم را حدیث می‌کردم، مردی را دیدم در هیأت اعرابی عمامه سیاه در سر بسته، هر گه من خبری روایت کردم او خبری روایت کرد. چون فارغ شد

---

(۱). دب: پاك کرد. (۲). سوره نوح (۲۶) آیه ۷۱. (۳). سوره فرقان (۲۵) آیه ۵۴. (۴). مب: کافران. (۵). لب: کرد. (۶). اساس، وز: ندارد، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۷). سوره صف (۶۱) آیه ۶. (۸). اساس: اشارت، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). دب، فق از. (۱۰). دب، مب: جماعتی.

صفحه : ۲۸۷

گفت: «۱»«۲» معاشر النّاس من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی فأنا اونبّئه باسمی، انا جندب بن جنادة البدریّ الغفاریّ، انا صاحب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله- سمعته یقول فی هذا المکان- و الا- صمّت اذنای: انّ اللّه اصطفی ادم و نوحا و ال ابرهیم و ال عمران علی العالمین، ذرّیّة بعضها من بعض و اللّه سمیع علیم. فأمّا الذرّیّة فمن نوح و الال من ابرهیم، و السلالة من اسمعیل و العترة« الهادیة و الذرّیّة الطّاهرة من محمّد- صلّی اللّه علیه و آله- و الصّدّیق الاکبر علیّ بن ابی طالب، فأیّتها الامّة المتحیّرة بعد نبیّها لو قدّمتم من قدّمه اللّه و رسوله و اخرتم من اخّره اللّه و رسوله، لما عال ولیّ اللّه و لا طاش سهم فی سبیل اللّه و لا- اختلفت« الامّة بعد نبیّها الّا کان تأویله عند اهل البیت فذوقوا بما کسبتم، وَ سَیَعلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبُونَ «۳».

گفت: از رسول- علیه السلام- [۴۱۹- ر]

[شنیدم]

«۴» که در اینکه موقف اینکه آیت بخواند و گفت: امّا «ذریت» از نوح است«۵»، و «آل» از ابراهیم، و «سلاله» از اسماعیل، و عتره هادیه و ذرّیّه طاهره از محمّد- صلّی اللّه علیه و علی آله- و صدّیق اکبر علیّ بن ابی طالب است. ای امّت متحیر؟ از پس پیغامبر اگر تقدیم کردی«۶» آن را که خدای و پیغامبر او را تقدیم کرد، و باز پس داشتی«۷» آن را که خدای و پیغامبر باز پس پشت«۸» داشت، دوست خدای محتاج نشدی«۹»، و هیچ تیر در راه خدای خطا نرفتی، و امّت از پس پیغامبر در هیچ چیز خلاف نکردند«۱۰» الّا تأویل آن بنزدیك اهل البیت باشد. بچشی و بال آنچه«۱۱» کردی، و بدانند ظالمان که باز گشت ایشان چگونه باشد. ذُرِّیَّةً بَعضُها مِن بَعضٍ، اینکه فرزندانی‌اند بهری از بهری. در خبر می‌آید که حسن عسکری را پرسیدند از اینکه آیت، گفت«۱۲»: انا من الزّکیّ

---

(۱). دب، مر: العزّة. (۲). وز، مب، مر: لا- اختلف. (۳). سوره شعرا (۲۶) آیه ۲۲۷. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). اساس، وز، لب، فق: تو چیست، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد، مر: او آدم و نوح است. (۶). کردی/ کردید ۷. داشتی/ داشتید، وز: داشتن. (۸). دب، مب: باز پس. (۹). مب، مر: تشدید. (۱۰). وز، دب: نکردندی. [.....]

(۱۱). اساس باشد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۱۲). اساس: گفتند، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۸۸

اللهعلیّ بن محمّد، و الزّکی من الهادی محمّد بن علی، و الهادی من الرّضا علیّ بن موسی، و الرّضا من الکاظم موسی بن جعفر،

و الکاظم من الصّادق جعفر بن محمّد، و الصّادق من الباقر محمّد بن علیّ، و الباقر من السجّاد زین العابدین، و السجّاد من الشّهید المظلوم الحسین بن علیّ،} و چون به ذکر حسین علی رسید گریه بر او افتاد«۱»، آنگه گفت: ۲» السلام علی الشّهید المظلوم، السلام علی السیّد المرحوم، السلام علی الحقّ« المکتوم و الحسین بن علیّ من ابیه امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب- علیهم السلام. وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ، قوله: ذُرِّیَّةً، قول آن است: بر وزن فعلیّه است، کقمریة من ذرء اللّه، الخلق، ای خلقهم، و اینکه اختیار زجّاج است. و قولی دیگر آن است که: اصل او ذرّورة علی وزن فعلوله، پس برای کراهت تکریر«۳» «را»، «را» ی دوم«۴» را « یا »«۵» کردند، آنگه «واو» را هم « یا » گردانیدند«۶» برای « یا »، آنگه ادغام کردند فصار ذرّیة. و نصب را، اخفش گفت بر حال است، و زجّاج گفت علی البدل. وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ، و خدای تعالی شنواست اقوال اینان را و دانا به احوال و اسرار اینان، برای آن برگزید ایشان«۷» که از حال ایشان عصمت معلوم بود. و قولی دگر آن است«۸»: سمیع علیم لما تقوله«۹» امرَأَتُ عِمرانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرتُ لَکَ ما فِی بَطنِی مُحَرَّراً. قوله عزّ و جلّ:

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۳۵ تا ۴۱]

[اشاره]

إِذ قالَتِ امرَأَتُ عِمرانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرتُ لَکَ ما فِی بَطنِی مُحَرَّراً فَتَقَبَّل مِنِّی إِنَّکَ أَنتَ السَّمِیعُ العَلِیمُ (۳۵) فَلَمّا وَضَعَتها قالَت رَبِّ إِنِّی وَضَعتُها أُنثی وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما وَضَعَت وَ لَیسَ الذَّکَرُ کَالأُنثی وَ إِنِّی سَمَّیتُها مَریَمَ وَ إِنِّی أُعِیذُها بِکَ وَ ذُرِّیَّتَها مِنَ الشَّیطانِ الرَّجِیمِ (۳۶) فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أَنبَتَها نَباتاً حَسَناً وَ کَفَّلَها زَکَرِیّا کُلَّما دَخَلَ عَلَیها زَکَرِیَّا المِحرابَ وَجَدَ عِندَها رِزقاً قالَ یا مَریَمُ أَنّی لَکِ هذا قالَت هُوَ مِن عِندِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَرزُقُ مَن یَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ (۳۷) هُنالِکَ دَعا زَکَرِیّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَب لِی مِن لَدُنکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ (۳۸) فَنادَتهُ المَلائِکَةُ وَ هُوَ قائِمٌ یُصَلِّی فِی المِحرابِ أَنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحیی مُصَدِّقاً بِکَلِمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ سَیِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِیًّا مِنَ الصّالِحِینَ (۳۹) قالَ رَبِّ أَنّی یَکُونُ لِی غُلامٌ وَ قَد بَلَغَنِیَ الکِبَرُ وَ امرَأَتِی عاقِرٌ قالَ کَذلِکَ اللّهُ یَفعَلُ ما یَشاءُ (۴۰) قالَ رَبِّ اجعَل لِی آیَةً قالَ آیَتُکَ أَلّا تُکَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَةَ أَیّامٍ إِلّا رَمزاً وَ اذکُر رَبَّکَ کَثِیراً وَ سَبِّح بِالعَشِیِّ وَ الإِبکارِ (۴۱)

[ترجمه]

چون«۱۰» گفت زن عمران: خداوند من؟

---

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: افتاد. (۲). اساس: السیّد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). مب: تکرّر. (۴). مب، مر: دویم. (۵). اساس: یارا، با توجّه به وز و معنی جمله جا به جا شد. (۶). دب: کردند. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۸). دب که (۹). اساس، دب، مب: بقوله: لب، مر: بقوله، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). آج، لب، فق: یاد کن آن وقت را که.

[من]

«۱» پذرفتم برای تو آنچه«۲» در شکم من است آزاد کرده، بپذیر از من که تو شنوا و دانایی. چون بهار بنهاد«۳» گفت: بار

خدایا من بار نهادم به او ماده«۴»، و خدا داناتر است به آنچه بار نهاد، و نیست نر«۵» چون ماده«۶»، و من نام نهادم او را مریم، و من پناه او با تو دهم و فرزندانش«۷» از دیو رانده. بپذیرفت«۸» او را خدای بپذرفتنی نیکو و برویانید او را رویانیدنی نیکو«۹»، و باز گذاشت او را زکریّا، هر گه در شدی بر او زکریّا در محراب یافتی بنزدیک او روزی. گفت«۱۰»: ای مریم؟ از کجا آمد تو را [اینکه]

«۱۱»! گفت: او از نزدیک خداست که خدا روزی دهد آنرا که خواهد بغیر شمار. آن جا بخواند«۱۲» زکریّا خدایش را، گفت: خدای من بده مرا از نزدیک خود فرزندی پاکیزه که شنونده دعایی. ندا کردند او را فریشتگان و او ایستاده بود نماز می‌کرد«۱۳» در محراب که خدای مژده می‌دهد تو را به

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به وز افزوده شد. (۲). آج، لب، فق: آن را که. [.....]

(۳). آج، لب، فق: پس آنگاه که نهاد آن مادینه را که در شکم داشت. (۴). اساس: چون ماده، با توجّه به وز تصحیح شد. (۵). آج، لب، فق: نرینه. (۶). آج، لب، فق: مادینه. (۷). وز: و فرزندش. (۸). وز: بپذیرفت. (۹). اساس: «و برویانید ... نیکو» را ندارد، از وز افزوده شد. (۱۰). آج، لب، فق: گفتی. (۱۱). اساس: ندارد، با توجّه به وز افزوده شد. (۱۲). اساس: بخاند، با توجّه به وز تصحیح شد. (۱۳). اساس: نماز کرد، آج، لب، فق: نماز می‌گذارد، با توجّه به وز تصحیح شد.

صفحه : ۲۹۰

یحیی راست دارنده به کلمتی«۱» از خدا و مهتری و پارسایی و پیغامبری از نیکان. گفت: ای خداوند من؟ چگونه باشد مرا فرزندی«۲» و به من رسید«۳» بزرگی، و زن من نازاینده است، [گفت]

«۴»: خدای همچنین کند آنچه خواهد. [۴۱۹- پ]

گفت: خدای من کن«۵» مرا نشانی. گفت: نشانی«۶» تو آن است که سخن مگویی با مردمان سه روز«۷» مگر به اشاره، و یاد کن خدایت را بسیاری، و تسبیح کن«۸» به شبانگاه و بامداد. قوله: إِذ قالَتِ امرَأَتُ عِمرانَ، «اذ» ظرف زمان گذشته باشد، و در عامل او چند قول گفتند: اخفش و مبرّد گفتند: فعلی مضمر است، و التّقدیر اذکر اذ قالت. زجّاج گفت: عامل در او «اصطفی آدم» و اینکه بعید است. رمّانی گفت: عامل در او «سمیع علیم» است. و اینکه قریبتر است از قول زجّاج. و ابو عبیده گفت: «اذ» زیادت است، و هذا ابعد الوجوه. و زن عمران مادر مریم بنت عمران است مادر«۹» عیسی- علیه السلام- و نام او حنّه بنت قاقود بن قبیل«۱۰» بود. و امّا عمران: عبد اللّه عبّاس و مقاتل گفتند: هو«۱۱» عمران بن ماثان بود و نه پدر موسی بود، چه از میان اینکه عمران و آن عمران که پدر موسی بود هزار [و]

«۱۲» هشصد«۱۳»

---

(۱). اساس: کلمه، با توجّه به وز تصحیح شد. (۲). وز: پسری، آج، لب، فق: کودکی. (۳). آج، لب، فق: و حال رسید به من. [.....]

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به وز افزوده شد. (۵). آج، لب، فق: پدید کن. (۶). وز، آج، لب، فق: نشان. (۷). آج، لب، فق: شبان روز. (۸). آج، لب، فق: و نماز گزار یا تسبیح گوی. (۹). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، تفسیر قرطبی (۴/ ۶۵): جدّة. (۱۰). کذا در اساس، وز: قاقور بن قبیل، دب، مب: قارور بن قبیل، آج، لب، فق، مر: فاقور بن قبیل، تفسیر قرطبی (۴/ ۶۵): فاقود بن قنبل، تفسیر طبری (۳/ ۲۳۵): فاقوذ بن قتیل. (۱۱). وز، آج، لب، فق، مب، مر: و هو. (۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به وز

و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۳). دب، مب: هشتصد.

صفحه : ۲۹۱

سال بود. و فرزندان ماثان رؤسا و علما و احبار بنی اسرائیل بودند. محمّد بن اسحق گفت: هو عمران بن اشهم بن امون بن میشا بن حزقیا«۱» از فرزندان سلیمان بن داود بود. یاد کن ای محمّد- چون گفت زن عمران که حنّه بود: بار خدایا من با تو نذر کردم و پذرفتم«۲». و «نذر» آن باشد که مرد بر خویشتن چیزی به واجب کند مشروط یا نامشروط، به آن که گوید: للّه علیّ کذا ان کان کذا، در اینکه خلاف نیست که اینکه نذر واجب است، در مطلق خلاف است که نذری«۳» منعقد باشد یا نباشد. نزدیک سیّد مرتضی علم الهدی نذر نباشد«۴»- و قد مضی الکلام فیه. بار خدایا«۵»؟ بار تو نذر کردم و اینکه بچّه که در شکم دارم او را محرّر کردم به نذر، و اینکه لفظ در لغت و شرع یک معنی دارد. امّا در لغت چنان که اعشی گفت: عشیت«۶» للیلی«۷» بلیل جرورا و طالبتها و نذرت النّذورا [و جمیل گفت]

«۸»: فلیت رجالا فیک قد نذروا دمی و همّوا بقتلی یا بثین لقونی و امّا در شرع قال اللّه تعالی حکایهٔ عن مریم: فَقُولِی إِنِّی نَذَرتُ لِلرَّحمنِ صَوماً«۹»، ای اوجبت علی نفسی. و رسول- علیه السلام- گفت: من نذر ان یطیع الله فلیطعه و من نذر ان یعصیه فلا یعصه ، گفت: هر که نذر کند که طاعت خدای دارد، باید تا وفا کند. و آن کس که نذر کند که معصیت کند، باید تا معصیت نکند. مُحَرَّراً، در «محرّر» چند قول گفتند: یکی آن که آزاد کردم او را از خدمت

---

(۱). آج، لب، فق، مر: حرف، مب: حزف. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: پذیرفتم. (۳). دب: نذر. [.....]

(۴). اساس: باشد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر من. (۶). اساس، وز: کلمه به صورت «غشیت» هم خوانده می‌شود. (۷). اساس، وز، آج، لب، فق، مب، مر: لیلی، با توجّه به دب تصحیح شد. (۸). اساس، وز، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد، با توجّه به دب افزوده شد. (۹). سوره مریم (۱۹) آیه ۲۶.

صفحه : ۲۹۲ خویشتن، من قولهم: حرّرت المملوک فحرّ هو«۱»، ای صار حرّا. و قولی دیگر: جعلته خالصا صافیا لعبادهٔ اللّه و خدمهٔ المسجد و الکنیسهٔ، من قولهم: حرّرت الکتاب اذا صحّحته و هذّبته و اخلصته من الخطأ و اللّحن، او را خالص بکردم و مجرّد خدمت خانه خدای را و عبادتگاه را تا جز آن کاری نکند. قولی دیگر آن است که: او را وقف کردم بر خدمت عبادتگاه. و اصل کلمه اخلاص باشد. و رجل حرّ از اینکه جاست، و طین حرّ، گلی خالص باشد که در او سنگ و ریگ نباشد. و نصب او بر حال است. و ایشان را عادت بودی که از جمله عبادات و قربات فرزندان خود بر خدمت خانه خدا و مساجد و عبادتگاهها وقف کردندی تا آن می‌رفتی و آب می‌زدی و هیچ از آن جا مفارقت نکردی جز عند حاجتی، تا آنگه که بالغ شدی او را مخیّر کردندی، گفتندی: خواهی بباش و خواهی برو. اگر برفتی منع نکردندی و بر آن حرجی نبودی، و اگر اختیار خدمت و مقام کردی بعد البلوغ رها کردندی تا همچنان می‌بودی، و پس از آن او را خیار نبودی اگر خواستی تا برود روا نبودی. و هیچ کس نبودی از انبیا و علما و الّا از فرزندان او یکی و دو محرّر بودندی، و اینکه تحریر در فرزندان نرینه بودی و دختران از اینکه مسلّم بودندی، هم برای صیانت ایشان از مردان، و هم برای صیانت عبادتگاه از اعتذاری«۲» که زنان را باشد از حیض و نفاس. و سبب اینکه آن بود که دو خواهر بودند یکی به حکم زکریّا بود، یکی به حکم عمران. آن که به حکم زکریّا بود اشباع نام بود مادر یحیی، و آن که به حکم عمران بود حنّه بود مادر مریم. و حنه را فرزند نمی‌بود تا«۳» پیر شد، و ایشان اهل البیتی بودند از خانه پیغمبری«۴» و علم، یک روز در زیر درختی نشسته بود. مرغی را دید که بچه را زقّه می کرد«۵»، او را آرزوی فرزند خاست«۶» از خدای تعالی فرزند خاست«۷»، و نذر کرد با خدا که اگر خدای او را فرزندی

دهد آن فرزند را محرّر کند و بر خدمت خانه خدای

----

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: فحرّر هو. (۲). دب: اعذاری. (۳). آج، لب، فق، مب، مر که. (۴). دب: پیغامبری. (۵). مر: می‌داد. (۶). مر: فرزند شد، دب، لب، مر: فرزند خواست. (۷). وز، دب: خواست.

صفحه : ۲۹۳

وقف کند او را. بس«۱» بر نیامد که بار بر گرفت به مریم. شوهر خود را گفت- عمران را: تو دانی که من نذر کرده‌ام که اینکه فرزند را محرّر کنم! عمران گفت: خطا کردی، اینکه تعجیل نبایست«۲» کردن«۳»، چه گویی اگر دختری باشد! نه اینکه کار بنه شاید، و تو بزهکار شوی. او هنوز بار ننهاده بود که عمران با پیش خدای شد، و او«۴» در حال نذر اینکه دعا کرد که: فَتَقَبَّل مِنِّی، بار خدایا از من بپذیر اینکه نذر که کردم. إِنَّکَ أَنتَ السَّمِیعُ العَلِیمُ، ای السمیع للدّعاء العلیم بمصالح العباد و الإماء، تو شنونده دعایی و عالمی به مصالح بندگان و پرستاران. اسماء بنت زید«۵» گفت: چون خدیجه- رضی اللّه عنها- به فاطمه بار گرفت«۶»، گفت: بار خدایا؟ تو دانی که من از زن عمران بهترم [و محمّد از عمران بهتر است]

«۷» مرا اینکه«۸» اولاد«۹» را محرّر کردم. خدای تعالی وحی کرد به رسول [۴۲۰- ر]

که خدیجه را بگو: لا عتاق قبل الملك خلی بینی و بین صفیتی فإنی املکها هی ام الائمۀ عتیقتی من النار ، گفت: بگو که عتق پیش از ملك نباشد، دست بدار از میان من و او که صفیّه و گزیده من است، و مادر امامان است، و آزاد کرده من است از دوزخ. خدیجه گفت: دلم خوش است اگر چه دختر«۱۰» است چون مادر امامان است. فَلَمّا وَضَعَتها، چون بار بنهاد به آن مولود. تأنیث برای آن گفت که مولود بر حقیقت مؤنّث بود. و گفته‌اند: روا باشد که «ها» راجع بود با «ما»، برای آن که او صالح است، واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنّث را، و قول اوّل ظاهرتر است. چون بنگرید دختری بود، بر سبیل عذر می‌گوید: بار خدایا من امید چنان داشتم که پسری باشد، نرینه‌ای باشد که صلاحیت خدمت خانه تو دارد. آنگه اعتراضی است من کلام اللّه بین کلامها، اعنی: وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما وَضَعَت،

----

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: بسی. [.....]

(۲). آج، لب، فق، مب، مر: نبایستی. (۳). مب گفت. (۴). وز را. (۵). اساس: اسما بن زید، دب، آج، لب، فق، مب، مر: اسماء بنت یزید، با توجه به وز تصحیح شد. (۶). وز، فق: بار بر گرفت. (۷). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: من اینکه. (۹). همه نسخه بدلها: مولود. (۱۰). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: دختر.

صفحه : ۲۹۴ یعنی او اینکه می‌گفت نه بر وجه اعلام خدای، چه خدای- جلّ جلاله- عالمتر بود به آنچه او بزاد. اینکه بر قراءت عامّه قرّاء است. فأمّا بر قراءت آن کس که به ضمّ «تا» خواند علی اخبارها من نفسها: وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما وَضَعَت، جمله کلام زن باشد، و فصلی نبود، و اینکه قراءت إبن عامر است و یعقوب و ابو بکر عن عاصم. وَ لَیسَ الذَّکَرُ کَالأُنثی، و نر چو«۱» ماده نباشد در اینکه مقصود که مرا هست از خدمت مسجد برای عورتی و ضعیفی و عذرهایی که زنان را«۲» باشد. وَ إِنِّی سَمَّیتُها مَریَمَ، و من او را مریم نام نهادم، و مریم به لغت ایشان عابده و خادمه باشد. و در خبر هست که: مریم- علیها السلام- نکوتر زنان روزگار خود بود. و ابو هریره روایت کند از رسول- علیه السلام- که گفت«۳»: حسبک من نساء العالمین اربع: مریم بنت عمران، و آسیۀ امراۀ فرعون، و خدیجۀ بنت خویلد، و فاطمه بنت محمّد، گفت: بس باد تو را از زنان عالم چهار: مریم دختر عمران، و آسیه زن«۴» فرعون، و خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمّد- صلوات اللّه علیه و علیهنّ. وَ إِنِّی أُعِیذُها- یقال:

عاذ الرّجل بفلان و اعـذته به من كذا اذا اجرته منه: عوذ و عياذ، پناه با كسى دادن باشد. و اعاذهٔ كسـى را به پناه و جوار كسـى بردن- او را و فرزند او را به پناه«۵» خداى مى‌برم«۶» از شرّ ديو ملعون و الرّجيم و المرجوم«۷» باللّعنهٔ و الشّهب. ابو هريرهٔ روايت كرد از رسـول- صـلّى اللّه عليه و آله- كه گفت: هيـچ مولود«۸» نباشـد و الّا چون بزايـد شـيطان دست در او مالد، و كودك از مسّ شـيطان بانگ دارد مگر مريم را و عيسـى را به دعاى حنّه مادر مريم. آنگه گفت: اگر شما نيز خواهيد، براى فرزندان خود بخوانيد: وَ إِنِّي أُعِيذُها بِكَ وَ ذُرِّيَّتَها مِنَ الشَّيطانِ الرَّجِيمِ. قتاده گفت: هيچ كودك«۹» نباشد. كه نه شيطان بر او طعنى زند وقت آن كه بزايد، مگر مريم را و عيسى را كه خداى تعالى حجابى پديد كرد ميان ايشان و شيطان.

---

(۱). دب، فق، مب: چون. (۲). مب مى. (۳). آج، لب، فق و. (۴). اساس: امراهٔ، با توجّه به وز تصـحيح شـد. (۵). آج، لب: با پناه. [.....]

(۶). دب: پناه بر خـدا برم. (۷). اساس: الملعون، با توجّه به وز و ديگر نسـخه بـدلها تصـحيح شد. (۸). مب: مولودى. (۹). وز: كودكى.

 وهب منبّه گفت: چون عيسـى- عليه السلام- از مادر جدا شد، بتان عالم نگونسار شدند. شياطين بر ابليس آمدند و گفتند: دوش حادثه«۱» افتاد كه بتان نگونسار شدند. ابليس گفت: من ندانم كه چه بوده است؟ آنگه در آفاق بگرديد چيزى نيافت، تا آن جا رسـيد كه عيسـى- عليه السلام- بود. او را يافت و فرشتگان گرد او در آمده«۲»، باز گشت و شياطين را گفت: دوش پيغامبرى از مادر جـدا شده است، و كم مولودى باشد كه از مادر بزايد كه من«۳» آن جا حاضر نباشم جز اينكه كودك. پس از اينكه عبادت اصـنام را بازار نباشد، و شما بر بنى آدم از جهت خفّت و عجلت«۴» راه يابيد«۵». فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ، بپذرفت خداى تعالى مريم را- به آن«۶» كه زن بود گمان چنين بردند كه [او]

«۷» خـدمت عبادتگاه را نشايـد- به قبولى نكو. و «قبول» مصـدرى است لا من لفظ هـذا الفعل، و زن او فعول است بفتح الفاء و چنين كم آمـد، معـدود بنـايى چنـد آمـد: كـالولوع و الوروع. امّـا قياس مصادر بر اينكه وجه آن است كه مضـموم الفاء باشـد، كالدّخول و الخروج و القعود و الحلول و مصدر اينكه فعل كه مذكور است «تقبّل» باشد، جز كه مخالف آورد چنان كه گفت: أَنبَتَكُم مِنَ الأَرضِ نَباتاً«۸»، و چنـان كه قطـامىّ گفت: و خير الأـمر مـا اسـتقبلت منه و ليس بأن تتبعه اتباعا و قال آخر: ان شـئتم تعاودنا عوادا و لم يقل: تعاودا، و مانند اينكه برفت. وَ أَنبَتَها نَباتاً حَسَـناً، و برويانيد«۹» او را رستنى نكوهم از اينكه باب است، و قياس چنان واجب كرد كه انباتا گفتى«۱۰»، و مفضّل گفت تقدير آن است: و انبتها فنبتت

---

(۱). آج، فق: حادثه/ حادثه‌اى. (۲). مب، مر: بر آمده. (۳). مب، مر در. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عجز. (۵). دب، آج، لب، فق: راه يابى/ راه يابيـد. (۶). آج، لب، فق، مب: بـا آن. (۷). اساس: نـدارد، با توجّه به وز و ديگر نسـخه بدلها افزوده شد. (۸). سـوره نوح (۷۱) آيه ۱۷. (۹). دب: برويانـد. (۱۰). اساس: گفتا، دب: نـدارد، با توجّه به وز و ديگر نسـخه بدلها تصـحيح شد. [.....]

نباتا حسـنا، و همچنين گفت فى قوله: وَ اللّهُ أَنبَتَكُم مِنَ الأَرضِ«۱» فنبتّم«۲» نباتا. و ضـحاك گفت از عبد اللّه عبّاس: معنى قبول چنين است كه او را توفيق داد تـا ره نيـك بختـان سپرد. وَ أَنبَتَهـا نَباتـاً حَسَـناً، يعنى او را تمام خلق راست انـدام آفريـد. وَ كَفَّلَها زَكَرِيّا، إبن كثير و نـافع و عـاصم به روايت ابو بكر و ابو عمرو و إبن عـامر و يعقوب خواندنـد به تخفيف «فا» و رفع «زكريّا» بر

فاعلیّت، چنان که فعل زکریّا را باشد، یعنی زکریّا او را کفالت کرد و در خویشتن پذرفت. و باقی قرّاء به تشدید خواندند. و نصب «زکریّا» بر آن که مفعول به باشد، و فعل، فعل خدای- جلّ جلاله- باشد متعدّی به دو مفعول، و معنی آن بود که: خدای- جلّ جلاله- او را با زکریّا گذاشت. مفسران گفتند: چون حنّه بار به مریم بنهاد او را در خرقه پیخت«۳» و بیاورد و در مسجد پیش احبار و علما بنهاد- و ایشان [۴۲۰- پ]
سد نه و حجبه بیت المقدّس بودند- چنان که امروز بنی شیبه سدنه کعبه‌اند- گفت: بر گیرید اینکه نذیره را، یعنی آن که نذر در حقّ او آمد. زکریّا گفت: من اولیترم به او، برای آن که خاله او در خانه من است. احبار گفتند: ما بدین راضی نباشیم که اگر به خاله رها کردندی به مادرش رها کردندی، و در او منافسه و مناقشه کردند برای آن که عمران امامی بود در میان ایشان و صاحب قربان ایشان بود، هر کسی رغبت کرد که تولّای تربیت فرزند او کند. [چون]
«۴» گفتا گوی«۵» بسیار شد، قرار دادند بر قرعه که قرعه بر افگنند«۶»، هر کس که نام او به قرعه بر آید به اوش«۷» دهند و ایشان بیست و نه مرد بودند، برفتند و هر یکی تیری بتراشید«۸» و نام خود بر او نقش کرد«۹» و به کنار جوی اردن«۱۰» آمدند و تیرها در آب

---

(۱). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۷، آج، لب، فق، مب، مر نباتا. (۲). دب: فنبتهنّ. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: پیچید. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). وز، لب: گفتگوی: دب، مب، مر: گفت و گوی. (۶). مب، مر: بیفگنند. (۷). وز: به او سر، مب: باویش. (۸). دب، آج، فق، مب، مر: بتراشیدند، لب: بتراشیدن. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کردند. (۱۰). اساس: ار ردن، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

انداختن گرفتند، همه تیرها به آب فرو شد مگر تیر زکریّا که بر سر آب بماند. سدّی گفت: تیرها در آب انداختند، همه آب ببرد مگر تیر زکریّا که بر سر آب ایستاده بماند. چون حال چنین بود، دست بداشتند و او را به زکریّا تسلیم کردند. و الکافل و الکفیل واحد یقال: کفل فلان لفلان بکذا و تکفّل به، قال الشّاعر: هو«۱» لضلال الهوامی«۲» کافل و حجّت آنان که به تخفیف خواندند، قوله تعالی: أَیُّهُم یَکفُلُ مَریَمَ«۳»، و قوله تعالی«۴»: هَل أَدُلُّکُم عَلی أَهلِ بَیتٍ یَکفُلُونَهُ لَکُم«۵». و به یک روایت از إبن کثیر آمد: «و کفلها» بکسر الفاء قیاسا علی ضمن فهو کفیل و ضمین، چنان که سمع فهو سمیع، و علم فهو علیم، و کفل فهو کافل قیاسا علی نظیره: قتل فهو قاتل. و در مصحف عبد اللّه مسعود هست«۶»: و اکفلها زکریا، نظیره قوله«۷»: فَقالَ أَکفِلنِیها وَ عَزَّنِی فِی الخِطابِ«۸». و زکریّا- علیه السلام- پیغمبری«۹» بود معروف، و هو زکریّا بن آذر بن مسلم بن صدوق«۱۰» من اولاد سلیمان بن داودند- علیهما السلام. و «زکریّا» به قصر لغت است، و آن قراءت حمزه و کسائی و خلف و حفص است، و به مدّ قراءت قرّاء است. زکریّا او را به«۱۱» خانه برد و به خاله او سپرد و دایه«۱۲» بگرفت تا شیر می‌داد او را. چون بزرگ شد و بالغ گشت برای او محرابی بنا کرد، یعنی صومعه«۱۳»، و در آن بر بالای کرد چنان که جز به نردبان بر او نشایستی شدن«۱۴»- چنان که در خانه کعبه هست.

---

(۱). دب، آج، لب، مر: هو. (۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها: تفسیر طبری (۳/ ۲۴۲): الهوافی، و قد روی: الهوام. (۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۴۴. (۴). دب، آج، لب جلّ جلاله. [.....]
(۵). سوره قصص (۲۸) آیه ۱۲. (۶). اساس: است، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). دب، آج، لب، فق،

مب، مر تعالی. (۸). سوره ص (۳۸) آیه ۲۳. (۹). وز، دب: پیغامبری. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: صدوف. (۱۱). وز: با. (۱۲). فق: دایه/ دایه‌ای. (۱۳). فق: صومعه/ صومعه‌ای. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نتوانستند شدن.

صفحه : ۲۹۸

و زکریّا- علیه السلام- هر روز بیامدی و طعام و شراب و آنچه او را حاجت بودی به آنجا آوردی. و «محراب»، در لغت شریفتر جای باشد، و برای اینکه محراب مسجد را محراب خوانند که شریفتر جای باشد، قال عدیّ بن زید«۱»: کدمی العاج فی المحاریب اوکا النّور من الارض زهره مستنیر و مسجد را خود محراب خوانند، قال اللّه تعالی: يَعْمَلُونَ لَهُ ما يَشاءُ مِن مَحارِيبَ وَ تَماثِيلَ«۲»، ای مساجد. و گفته‌اند: مراد به محراب در آیت غرفه است، قال عمر بن ابی ربیعهٔ: ربّهٔ محراب اذا جئتها لم ادن«۳» حتّی ارتقی سلّما ای ربّه عرفهٔ. ربیع بن انس گفت: زکریّا- علیه السلام- چون بیرون شدی هفت در بند در بستی، چون در آمدی درها بر حال خود بودی، و بنزدیک او طعام و شراب بودی. به تابستان میوه زمستان، و به زمستان میوه تابستان«۴»، او را گفتی: أَنّی لَكِ هذا، ای من اینکه لک هذا، از کجا آمد اینکه تو را! قالَت هُوَ مِن عِندِ اللّه، گفتی: اینکه از نزدیک خداست مرا. حسن بصری گفت: او خود از هیچ پستان شیر نخورد و به میوه بهشت پرورده شد. و حسن بصری گفت: او به کودکی، پیش از وقت، سخن گفت. محمّد بن اسحاق گفت: بنی اسرایل را قحطی برسید و رنجور شدند. زکریّا- علیه السلام- بنی اسرایل را گفت: احوال من شما را معلوم است و ضعف حال من. و من به کار دختر عمران قیام نمی‌توانم کردن. کیست از شما که رنج او از من بر دارد! هیچ کس قبول نکرد«۵»، و گفتند: ما را نیز هم اینکه عذر است. دگر باره قرعه پیش آوردند و قرعه زدند، قرعه به نام مردی بر آمد نام او یوسف بن یعقوب النّجار، مردی درودگر بود و پسر عمّ مریم بود. مریم را با کفاله«۶» خود گرفت. مریم در او انکساری و دل شکستگی می‌دید، گفت:

---

(۱). آج فی روضه، دب، لب، فق، مب، مر روضهٔ. (۲). سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۳. (۳). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، تفسیر تبیان (۲/ ۴۴۷) و تفسیر قرطبی (۴/ ۷۱): لم القها. (۴). مب بودی. [.....]

(۵). فق: نکردند. (۶). مر: کفالت.

صفحه : ۲۹۹

یا بن عم؟ دل مشغول مدار که خدای روزی ما برساند«۱»، و او چیز که به دست از کسب«۲» بیاوردی آن جا بنهادی، خدای تعالی زیاده کردی و برکت دادی. هر وقت [که]

«۳» زکریّا [در]

«۴» آمدی و گفتی: من دانم که یوسف را اینکه بسیار«۵» نباشد، أَنّی لَكِ هذا، از کجا آمد تو را اینکه! گفت: هُوَ مِن عِندِ اللّه، اینکه از نزدیک خداست. محمّد بن المنکدر روایت کند از جابر عبد اللّه انصاری که رسول- علیه و علی آله السلام- چند روز بگذشت که طعامی نخورد، رنجور شد. برخاست و در حجره زنان بگردید، هیچ نیافت. به حجره فاطمه آمد- علیها السلام- و گفت: یا بنیّهٔ؟ ای فرزندک من، هیچ طعامی هست بنزدیک تو! گفت: تن و جان من فدای تو باد، هیچ نیست. از نزدیک او بیرون آمد و با مسجد رفت. همسایه«۶» از آن فاطمه او را دو نان فرستاد و پاره‌ای گوشت، و او و شوهر و فرزندان«۷» همه گسنه«۸» و محتاج بودند. فاطمه با خود گفت: و الله لأوثرن بها رسول الله ، به خدای که پیغامبر خدای را به اینکه ایثار کنم بر خود و فرزندان خود. آنگه یکی از فرزندان بفرستاد تا رسول را بخواند. رسول- علیه السلام- باز آمد. فاطمه گفت: تن و جان من فدای تو باد، چون تو برفتی خدای تعالی مرا چیزکی«۹» بداد، اگر چه اندک است من خواستم که ایثار

کنم بر تو، و اینکه در جفنه نهاده بود«۱۰»، چیزی بر سر او نهاده پیش رسول آورد. چون [۴۲۱- ر] سر او بر گرفت، جفنه پر از نان و گوشت بود. فاطمه- علیها السلام- عجب بماند، دانست که آن از نزدیک«۱۱» خداست، شکر خدای بکرد و بر رسول- علیه السلام- صلاةٔ«۱۲» فرستاد و رسول او را گفت: یا بنیّهٔ؟ انی لک هذا، از کجا آمد تو را! قالت: هو من عند اللّه انّ اللّه یرزق من یشاء بغیر حساب. رسول- علیه السلاصم- خدای را شکر کرد و گفت: الحمد للّه

---

(۱). مب، مر: می‌رساند. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: و او چیزکی از کسب دست. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به وز افزوده شد، مب: وقتی که. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). آج: یسار. (۶). وز، آج، لب، فق، مب، همسایه. (۷). مر: فرزند. (۸). همه نسخه بدلها بجز وز: گرسنه. (۹). آج: ما را چیزکی، مب، مر: ما را چیزی. (۱۰). همه نسخه بدلها و. (۱۱). مر: نزد. (۱۲). وز: صلاهٔ، دب، آج، لب، مب، مر: صلوات. [.....]

صفحه : ۳۰۰

اللهالّذی لم یخرجنی من الدّنیا حتّی أرانی فیک ما أری زکریّا فی مریم، کلّما دخل علیها زکریّا المحراب وجد عندها رزقا، قال یا مریم انّی لک هذا قالت هو من عند اللّه انّ اللّه یرزق من یشاء بغیر حساب،} اسپاس«۱» خدای را که مرا از دنیا بنبرد تا با من نمود در اهل البیت من آنچه با«۲» زکریّا نمود در مریم، که هر گه«۳» در پیش او شدی بنزدیک او روزی یافتی. گفتی: از کجا آمد اینکه تو را! گفتی: از نزدیک خدای«۴» که«۵» خدای روزی دهد آن را که خواهد بی حساب. آنگه رسول- علیه السلام کس فرستاد و علی را و حسن و حسین را بخواند«۶» و جمله زنان خود را و خویشان را تا از آن طعام بخوردند و سیر شدند، و همسایگان [را]

«۷»، از آن جا«۸» بخوردند و سیر شدند«۹»، پنداشتی که علی حاله و هیئته مانده است از آن برکت که خدای تعالی در آن نهاده بود. هُنالِکَ دَعا زَکَرِیّا رَبَّهُ، مفسران گفتند: چون زکریّا چنان دید که خدای تعالی روزی به مریم می‌رساند و او را در تابستان میوه زمستانی می‌دهد، و در زمستان میوه تابستان می‌دهد، رغبت کرد که خدای تعالی او را نیز فرزندی دهد، و اگر چه او پیر بود و اهل او عاقر«۱۰» شده بود از ولادت برخاسته و از آن سن در گذشته، دانست که بر خدای آسان باشد، در دعای و تضرّع گرفت و گفت: رَبِّ هَب لِی مِن لَدُنکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً، بده مرا از نزدیک تو«۱۱» نسلی و فرزندانی پاکیزه، که تو شنوده«۱۲» دعایی. قوله: هُنالِکَ، ای عند ذلک، و «هنا» اشارت به غایب باشد، چنان که «هذا» اشارت به حاضر باشد. و «کاف» خطاب راست. مفضّل بن سلمه گفت«۱۳»: «هنالک» بیشتر در زمان استعمال کنند، و «هناک»

---

(۱). همه نسخه بدلها بجز وز: ای سپاس. (۲). اساس: در، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). وز، مر که. (۴). آج، لب، فق، مب، مر تعالی. (۵). دب، آج، لب، فق، مب مرا از دنیا نبرد تا با من نمود که. (۶). آج، لب: بخواندند. (۷). اساس: ندارد، با توجّه به وز افزوده شد. (۸). آج، لب، فق: بفرستادند فاطمه زهرا- علیها السلام گفت: چون اینکه از آن جا. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: و همسایگان از آن جا بخوردند و خرج کردند. (۱۰). دب: عاجز. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز وز: خود. (۱۲). مب، مر: شنونده. (۱۳). مب که.

صفحه : ۳۰۱

در مکان، آنگه به جای یکدیگر به کار دارند. دَعا زَکَرِیّا رَبَّهُ، در صومعه خود شد و درها ببست و با خدای به مناجات در آمد و گفت: ربّ، و المعنی یا ربّی، حذف حرف ندا کرد لدلالهٔ الکلام علیه. و « یا » ی اضافت بیفگند، اکتفاء بالکسرهٔ عنه. هَب

لِی، یقال: وهب له کـذا یهب هبـهً، و با «لام» به کار دارنـد. و «هبه» عطیّه باشـد. مِن لَدُنکَ، ای من عنـدک، از نزدیک تو. در «لـدن» چهار لغت است: فتـح «لام» و ضم «دال» و حـذف «نون» لـد، و لـدن به فتـح «لام» و سـکون «دال» و فتـح «نون»«۱». فرّاء گفت: حکم او حکم «منـذ» و «مذ» است در عمل جرّ و رفع، و اینکه بیت بر دو وجه روایت کرد: ما«۲» زال مهری مزجر الکلب منهم لدن عدوهً حتّی دنت لغروب ذُرِّیَّهً طَیِّبَهً، ای نسـلا مبارکا تقیا صالحا رضـیا، نسلی مبارک پاکیزه. و «ذرّیّه» واحد را و جمع را و مـذکّر و مؤنّث را بشایـد، و در آیت مراد واحـد است بدلالهٔ قوله: فَهَب لِی مِن لَدُنکَ وَلِیًّا، و انّما تأنیث وصف برای تأنیث لفظ آورد، چنـان که شاعر گفت: ابوک خلیفـهٔ ولـدته اخری و انت خلیفـهٔ ذاک الکمال و قال اخر: فما تزدری من حیّـهٔ جبلیّهٔ سکات اذا ما عضّ لیس«۳» بأدردا. جبلیّهٔ، بر لفظ حیّهٔ تأنیث کرد. آنگه گفت: «عضّ» بر تذکیر، برای آن که نر خواست و لفظ «حیّـهٔ» نر را و ماده را گوینـد، از اینکه جا گوینـد: حیّـهٔ اسود و حیّـهٔ افعی، و گفته‌اند: اینکه حکم چندانی روا باشد تا بر جنس باشد، کالخلیفهٔ و الذریّهٔ«۴» و الدّابـهٔ، چون به نـام شخصـی کنی و علم شود بر او، چنان که حمزه و مغیرهٔ نشایـد گفتن: فعلت، تقول حدّثنا المغیرهٔ و الضّبیّهٔ«۵»، و لا تقول حدّثتنا«۶» المغیرهٔ و الضّبیّهٔ«۷»، برای علمیّت را که او علم شد«۸» بر مردی.

---

(۱). کذا، در اساس و همه نسخه بدلها، ظاهرا تا اینکه جا دو وجه و با خود کلمه «لدن» سه وجه بیشتر ذکر نشده است. [.....]
(۲). آج: و ما. (۳). آج، مر: لیس است. (۴). اساس: الذّروبهٔ، با توجه به آج تصـحیح شد. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: الصّبی.
(۶). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۷). آج، لب: الصّبیه، فق، مب، مر: و الصّبی. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: باشد.

صفحه : ۳۰۲ إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ، ای سامعه و مجیبه، [و]

«۱» منه قـوله: إِنِّی آمَنتُ بِرَبِّکُم فَاسـمَعُونِ«۲»، ای اطیعـون، و منه قولهم«۳»: سـمع اللّه لمن حمـده، ای اجاب، و منه قول الشّاعر: دعوت اللّه حتّی خفت الّا یکون اللّه یسـمع ما اقول ای یجیب. انس مالک روایت کرد«۴» از رسول- علیه السلام- که گفت: «۵» ایّما رجل مات و ترک ذرّیّهٔ طیّبهٔ اجری اللّه علیه مثل عملهم لا ینتقص من اجورهم« شیئا، هر مردی که بمیرد و نسلی صالح رها کند«۶» خـدای تعالی به هر عملی صالح که ایشان کنند هم چندان ثواب که ایشان را دهد او را بدهد بی آن که از ثواب ایشان چیزی بکاهـد. فَنادَتهُ المَلائِکَهُ، حمزه و کسائی و خلف خواندند: فنادیه الملائکهٔ به « یا » چنان که فعل مذکّر را باشد برای آن که فعل مقدم است، و چون فعل مقدّم باشد تو مخیّر باشی، خواهی تذکیر کنی خواهی تأنیث. و آن که تأنیث کرد گفت: برای آن که اسم هو مؤنّث است هم جمع، و چون چنین باشـد اختیـار تـأنیث باشـد، کقوله تعالی: قالَتِ الأَعرابُ آمَنّا«۷»، و آن کس که تذکیر کرد، [گفت]

«۸»: عبد اللّه مسعود در همه قرآن «ملائکه» را تذکیر کردی [ابو عبیده گفت: اینکه برای آن کردی]

«۹» تا ردّ باشـد بر مشرکان فی قولهم: الملائکهٔ بنات الله، برای تکذیب ایشان. و شـعبی روایت کرد«۱۰» از عبد اللّه مسـعود که گفت: هر کجا شـما را خلاف افتـد در « یا » و «تا»، قرآن را به تـذکیر گویی یعنی « یا »، و مانند اینکه از عبد اللّه عبّاس روایت کردند«۱۱».

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسـخه بدلها افزوده شد. (۲). سوره یس (۳۶) آیه ۲۵. (۳). آج، لب، فق: ندارد، دیگر نسخه بدلها: قوله. (۴). مب: کند. (۵). اساس: امورهم، با توجّه به دب تصحیح شد. (۶). اساس: روا کند، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۴. [.....]
(۹- ۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). همه نسخه بدلها: کند. (۱۱). مب: کرده‌اند.

صفحه : ۳۰۳

و مفسران گفتند: مراد به ملائکه اینکه جا جبریل است- علیه السلام- برای آن که زکریّا- علیه السلام- پیغامبری مرسل بود و سر احبار بود و صاحب قربان بود [۴۲۱- پ]

و کلید عبادتخانه به دست او بودی، و به دستوری او در آن جا رفتندی، او در مسجد نماز می‌کرد و مردم بر در منتظر بودند تا او در بگشاید. نگاه کرد برنایی را دید با جامه سفید«۱»، جبریل بود ندا کرد زکریّا را، زکریّا بترسید، او گفت: أَنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحيى، فـذلک قوله: فَنادَتهُ المَلائِكَةُ، و نظیر او هم در اینکه سورت قوله تعالی: إذ قالَتِ المَلائِكَةُ يا مَريَمُ«۲». و مراد جبریل است و اگر چه لفظ جمع است، و مثله قوله تعالى فی سورة النّحل: يُنَزِّلُ المَلائِكَةَ بِالرُّوحِ مِن أَمرِهِ عَلى مَن يَشاءُ مِن عِبادِهِ«۳» ...، و مراد به ملائکه جبریل است- علیه السلام- و به «روح» وحی. برای آن که اجماع است که هیچ فرشته پیغامبران [را]

«۴» وحی نیاورد الّا جبریل- علیه السلام. و در مصحف عبد اللّه مسعود خود اینکه است. فناداه جبریل و هو قائم يصلّی فی المحراب و اینکه در عربیّت روا باشد، یقال: رکب فلان السفن، فلان در کشتیها نشست، و او در یکی«۵» کشتی نشسته باشد، و قوله تعالی: قالَ لَهُمُ النّاسُ«۶» ...، یعنی نعیم بن مسعود. إِنَّ النّاسَ قَد جَمَعُوا لَكُم«۷» ...، یعنی ابا سفیان، و مانند اینکه بسیار است. و مفضّل گفت: چون گوینده بزرگی باشد، شاید که از او به جمعی خبر دهند چون جبریل- علیه السلام- رئیس فرشتگان است شاید که از او به جمعی خبر دهند. وَ هُوَ قائِمٌ يُصَلِّي فِي المِحرابِ، «واو» حال راست، ای فی المسجد، نظیره قوله: فَخَرَجَ عَلى قَومِهِ مِنَ المِحرابِ«۸»، ای من المسجد، و نظیره قوله: إِذ تَسَوَّرُوا المِحرابَ«۹». ای المسجد. و «المحراب»، مفعال من الحرب. مفعال آلت باشد، کالمفتاح و المقلاد، برای مبالغت مسجد و جای نماز را محراب خواند که آن جا و«۱۰»

---

(۱). وز: سپید. (۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۴۵. (۳). سوره نحل (۱۶) آیه ۲. (۴). اساس: ندارد، از وز افزوده شد، دیگر نسخه بدلها: به پیغامبران. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: یک. (۷- ۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۳. (۸). سوره مریم (۱۹) آیه ۱۱. (۹). سوره ص (۳۸) آیه ۲۱. (۱۰). آج، لب، فق، مب: آن جایگاه.

صفحه : ۳۰۴ آلت کار زار«۱» است با شیطان، ایستادن تو در محراب رغم شیطان بود، پس آن جای آلت کارزار«۲» شیطان بود چنان که میدان را که در او اسب تازند مضمار گویند و اسپ به تاختن لاغر و باریک باشد«۳»، و اسپ چنین را مضمر گویند. و إبن عامر در همه قرآن «محراب» را امالت کند، و دیگران را«۴» به تفخیم. إبن عامر و حمزه و اعمش و عیسی بن عمر خواندند: أَنَّ اللّهَ، به کسر همزه بر تقدیر قول، ای فنادته الملائكة، و قالت: أَنَّ اللّهَ. و روا باشد که ندا را به قول تفسیر دادند که ندا قول باشد، کأنّهم قالوا: فقالت له الملائكة: أَنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكَ. بدان که قرّاء در صیغه اینکه فعل چون مستقبل باشد در قرآن- و آن ده جایگاه است- خلاف کردند، و دو در اینکه سورت هست و دیگر«۵» در سورة التّوبه: يُبَشِّرُهُم رَبُّهُم بِرَحمَةٍ مِنهُ«۶» ...، و در سوره الحجر: إِنّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ عَلِيمٍ«۷». و هم در اینکه سورت: فَبِمَ تُبَشِّرُونَ«۸». و در سبحان و کهف: وَ يُبَشِّرُ المُؤمِنِينَ«۹» ...، و در مریم دو جایگاه: إِنّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ«۱۰» ...، و لِتُبَشِّرَ بِهِ المُتَّقِينَ«۱۱» ...، و در عسق«۱۲»: ذلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللّهُ عِبادَهُ«۱۳» ...، اینکه دو جایگاه است در یک جا اتّفاق کردند بر تشدید، و هو قوله تعالى فی سورة الحجر: فَبِمَ تُبَشِّرُونَ«۱۴». و در آن نه جایگاه خلاف کردند. حمزه جمله به فتح « یا » و اسکان «با» و ضمّ «شین» خواند با تخفیف [من بشر یبشر، علی وزن فعل یفعل. و کسائی پنج جای مخفّف خواند، دو اینکه جا و دو در سبحان و کهف و حم عسق و باقی به تشدید. و إبن کثیر و ابو عمرو در یک جا به تخفیف]

«۱۵» خوانند در عسق«۱۶»، و باقی به تشدید خوانند من

(۲- ۱). دب، لب: کالزار. (۳). همه نسخه بدلها: شود. [.....]

(۴). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۲۷): ندارد. (۵). آج، لب، فق: دیگری. (۶). سوره توبه (۹) آیه ۲۱. (۷). سوره حجر (۱۵) آیه ۵۳. (۸). سوره حجر (۱۵) آیه ۵۴. (۹). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۹. (۱۰). سوره مریم (۱۹) آیه ۷. (۱۱). سوره مریم (۱۹) آیه ۹۷. (۱۶- ۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: حمعسق. (۱۳). سوره شوری (۴۲) آیه ۲۳. (۱۴). سوره حجر (۱۵) آیه ۵۴. (۱۵). اساس: ندارد، با توجّه به آج، لب افزوده شد.

صفحه : ۳۰۵ التّفعیل من بشّر یبشّر تبشیرا. و در شاذّ حمید بن قیس خواند: نبشرک به ضمّ «نون»«۱» و کسر «شین» من الابشار در جمله مواضع. امّا آن کس که بشّر خواند من التّبشیر، آن خود لغت عامّه عرب است، و تکثیر فعل و مبالغت را باشد، و امّا آن که از ابشار و افعال برگیرد، به قول شاعر استدلال کند که گفت: یا امّ عمرو ابشری بالبشری موت ذریع و جراد«۲» غضبی و قال آخر: لکن ابشری امّ عامر و آن که از فعل یفعل بر گیرد و آن لغت تهامه است و قراءت عبد اللّه مسعود، استدلال به قول شاعر کرد که گفت: بشرت عیالی اذ رایت صحیفهٔ اتتک من الحجّاج یتلی کتابها و قال آخر: و اذا رایت الباهشین الی النّدی غبرا اکفّهم بقاع ممحل فأعنهم و ابشر بما بشروا به و اذا هم نزلوا بضنک فانزل و دلیل آنان که به تشدید خوانند آن است که لغت عامّه عرب است و لغت معروف اینکه است. دگر آن که در همه قرآن هر کجا لفظ ماضی و امر است از اینکه فعل به تشدید است، نحو قوله تعالی: فَبَشَّرناها بِإِسحاقَ«۳» ...، قالُوا بَشَّرناكَ بِالحَقِّ«۴» ...، فَبَشِّر عِبادِ«۵» ...، فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ أَلِيمٍ«۶» ...، فَبَشِّرهُ بِمَغفِرَةٍ«۷» ...، و نیز به قول جریر: یا بشر حقّ لوجهک«۸» التبشیر هلّا غضبت لنا و انت امیر

---

(۱). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۲۷): یبشرک بضم یا ، نیز تفسیر طبری (۳/ ۲۵۱): یبشرک بضمّ الیاء.
(۲). مب، مر: جواد. [.....]

(۳). سوره هود (۱۱) آیه ۷۱. (۴). سوره حجر (۱۵) آیه ۵۵. (۵). سوره زمر (۳۹) آیه ۱۷. (۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۲۱. (۷). سوره یس (۳۶) آیه ۱۱. (۸). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها: تفسیر طبری (۳/ ۲۵۲): حقّ لبشرک.

صفحه : ۳۰۶

بِیَحیی، اسمی است لا ینصرف، و سبب منع صرف علمیّت است و وزن فعل، و جماعتی اماله کنند و جماعتی به تفخیم خوانند، و جمع او یحیون باشد چنان که موسون و عیسون فی جمع موسی و عیسی. و خلاف کردند که چرا او را یحیی نام کرد. بعضی مفسران گفتند، برای آن که عاقری مادر او [او]

«۱» نازایندگی او به او«۲» زنده شد. اینکه قول عبد اللّه عبّاس است، و قتاده گفت: لأنّ اللّه تعالی احیا قلبه بالایمان، خدای تعالی [دل]

«۳» او«۴» به ایمان زنده کرد. و بعضی دگر گفتند: برای آن که خدای تعالی دل او به [نبوّت زنده کرد. حسین بن فضل گفت: برای آن که خدای تعالی دل او به]

«۵» عصمت زنده کرد، او هرگز معصیت نکرد و همّت و عزم معصیت نکرد، و اینکه در خبر معروف بیامد از عبد اللّه عبّاس از رسول- علیه السلام- که گفت: یحیی زکریّا معصیت نکرد و همّت معصیت نکرد. و زین العابدین علی بن الحسین را گفتند: جدّت را- امیر المؤمنین را- فضیلتی گو، گفت: مختصر گویم یا مطوّل! گفتند: مختصر. گفت: ما هم بمعصیهٔ الله قط ، گفت: هرگز همّت نکرد که خدای را بیازارد. ابو القاسم بن حبیب گفت: لأنّه [۴۲۲- ر]

استشهد فأحياه اللّه. برای آن که او را شهید کردند، و خدای تعالی وعده کرد که شهیدان را زنده کند. بیانه قوله: بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقُونَ، فَرِحِینَ«۶». و حسین علی- صلوات اللّه علیهما- چون از مکّه به کوفه می‌شد، به هیچ منزلی«۷» فرود نیامد و الّا حدیث یحیی زکریّا و مقتل او کردی«۸»، روزی گفت: ۹» من هوان الدّنیا علی اللّه انّ راس یحیی بن زکریّا اهدی الی بغیّة« من بغایا بنی اسرائیل.

(۳- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). اساس، وز: او با، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۵). اساس، وز: ندارد، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۹
و ۱۷۰. (۷). آج، لب: منزل. (۸). همه نسخه بدلها تا. (۹). کذا در اساس و دیگر نسخه‌ها، با تای تأنیث. [.....]
صفحه : ۳۰۷

عمر بن عبد العزیز المقدسیّ گفت: نام مادر اسحاق یساره بود، خدای تعالی وحی کرد به ابراهیم که: من از نسل شما شخصی خواهم آفریدن که او به طاعت زنده باشد«۱»، به معصیت بنه میرد«۲». یساره را بگو از نام خود یک حرف«۳» به او ده«۴»، او اوّل حرف از نام خود به او داد، اینکه یحیی شد و او ساره. و درست در اسماء اعلام آن است که مشتق نبود و مفید نباشد، برای آن که بمنزلت لقب باشد تغییر و تبدیل او رواه نباشد«۵» و اللغة بحالها. و اسماء مفیده بر عکس اینکه است، و چون اسمی از اسماء مفیده علم کنند و بر کسی نهند، چون زید و فضل و عبّاس و حسن و مانند آن، نظر به معنی و اشتقاق او نباشد از زیادت و افضال و عبوس و حسن، بل غرض آن باشد تا آن مسمّی را به او بخوانند و فرق کنند به او میان او و میان دیگران. مُصَدِّقاً، نصب او بر حال است، در آن حال که او تصدیق کند و به راست دارد«۶» کلمه خدای را، یعنی عیسی را- علیه السلام. و گفتند: خدای تعالی عیسی را برای آن کلمه خواند که او را به کلمه «کن» آفرید بی پدر بتدریج و گشت روزگار چنان که عادت رانده است. و یحیی اوّل کس بود که به عیسی ایمان آورد و او را تصدیق کرد، و یحیی از عیسی- علیه السلام- به شش ماه مه«۷» بود، و پسران«۸» خاله یکدیگر بودند. و یحیی را پیش از آن کشتند که عیسی را به آسمان بردند. و ابو عبیده گفت و عبد العزیز بن یحیی: مصدّقا بکلمة، ای بکلام اللّه و کتابه و آیاته، و عرب قصیده را کلمه خواند، تقول انشدنی کلمة، ای قصیدة. وَ سَیِّداً، فیعل باشد من ساد یسود- و بیان کردیم که اصل سیود«۹» بوده است،

---

(۱). مب. مر و. (۲). مب، مر: بنمیرد. (۳). اساس، وز از نام خود، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۴). مب، مر: دهد. (۵). اساس: روا باشد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). چاپ شعرانی (۳/ ۲۹) بکلمة من اللّه. (۷). اساس: چه، مب، مر: بزرگتر، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: پسر. (۹). دب، مر: اصل سیود یسود، آج، لب فق، مب، سود یسود.
صفحه : ۳۰۸

«واو» با « یا » کردند، و « یا » در « یا » ادغام کردند «سیّد» شد، و سیّد رئیس قوم باشد. مفضّل گفت: یعنی سیّد بود در دین. ضحّاک گفت: سیّد، خوش خو باشد. سعید جبیر گفت: سیّد، مطیع باشد خدای را. سعید بن المسیّب گفت: سیّد، فقیه«۱» عالم باشد. قتاده گفت: سیّد، عالم ورع باشد. سعید جبیر گفت: حلیم باشد. ضحّاک گفت: پرهیزگار باشد. عکرمه گفت: آن بود که خشم نگیرد. مجاهد گفت: آن بود که بنزدیک خدای«۲» کریم«۳» باشد. سفیان ثوری گفت: آن بود که حسد نبرد، فإنّ

الحسود لا یسود. خلیل گفت: مطاع باشد. زجّاج گفت: آن بود که در خصال خیر بر سر آمده بود. احمد بن عاصم گفت: آن بود که قناعت کند به آنچه قسمت او کرده باشند«۴». ابو بکر ورّاق گفت: رضی«۵» بقضاء اللّه تعالی. محمّد بن علی التّرمذیّ گفت: المتوکّل علی اللّه. بو یزید«۶» و سطامی«۷» گفت: بلند همّت بود از آن که با خود حدیث دنیا کند، و گفته‌اند: آن بود که بخیل نباشد. جابر عبد اللّه انصاری روایت کند که: رسول- علیه السلام- بنی سلمه را گفت: من سیدکم یا بنی سلمهٔ! سیّد شما کیست ای بنی سلمه! گفتند«۸»: جدّ بن قیس، علی انّا نبخّله، با آن که بخیل است. رسول- علیه السلام- گفت: و ایّ داء ادوی من البخل، کدام درد است از بخل بی درمانتر؟ بل سیّدکم الجعد القطط عمرو بن الجموح. عبد اللّه عبّاس گفت: با رسول- علیه السلام- نشسته بودیم، جماعتی در آمدند برایشان اثر و جامه سفر بود. سلام کردند بر صحابه و رسول را نشناختند. گفتند: من

____

(۱). آج، لب، فق، مب، مر و. (۲). دب تعالی. (۳). آج: گرامی. (۴). دب، آج، لب: به آنچه او قسمت کرده باشد، فق: به آنچه قسمت شده باشد. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: الرّاخی. [.....]

(۶). آج، لب، فق، مب، مر: ابو یزید. (۷). لب، مب، مر: بسطامی. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: گفت.

صفحه : ۳۰۹

السّید منکم! سیّد کیست از شما! رسول- علیه السلام- گفت: ذاک یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم ، بدانستند که او رسول خداست. گفتند: یا رسول اللّه؟ در امّت تو سیّد نباشد«۱»! گفت: بلی مردی که او را مالی بود و سخایی، و با درویشان نزدیک باشد، و مردم از او شکایت کم کنند. عبد اللّه عبّاس مردی را از بنی شیبان گفت، شنیدم گفت«۲»: سیادت و مهتری در میان شما ارزان است، گفت: ما آن را سیّد خوانیم کو دخل خود بر ما فراخ دارد، و عرض خود ما را«۳» مبذول دارد، و مال بدهد. گفت: پس سؤدد«۴» بنزدیک شما گران است، امّا اگر سیادت بر حقیقت خواهی در خانه رسول یابی، بیانش آن خبر که راوی«۵» خبر گوید«۶»: امّ سلمه- رضی اللّه عنها- گفت: روزی زنان رسول- علیه السلام- به حجره من حاضر بودند و هر کسی از مفاخرت قوم خود چیزی«۷» می‌گفتند: فاطمه زهرا«۸»- علیها السلام«۹»- در آمد، حدیث ایشان تنگ شد چون او را بدیدند، عایشه گفت: ما بالکم یا بنی هاشم قد حزتم السیادهٔ بأسرها امّا انت فسیّدهٔ نساء العالمین، و امّا ابوک فسیّد ولد آدم، و امّا زوجک فسیّد العرب، و امّا ابناک فسیّدا شباب اهل الجنّهٔ، و امّا عمّک فسیّد الشّهداء، گفت: جمله سیادت بر خود جمع کرده‌ای. اما تو سیّد«۱۰» زنان جهانی، و پدرت سیّد ولد آدم است، و شوهرت سیّد عرب است، و پسرانت سیّدان جوانان [اهل] «۱۱» بهشتند، و امّا عمّت سیّد شهیدان است. فما ترکتم لأحد بعد هذا سیادهٔ، برای هیچ کس پس از اینکه سیادتی رها نکرده‌ای. او بر پای خاست«۱۲» و می گفت: أَم یَحسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ«۱۳».

____

(۱). کلمه در اساس به صورت «باشد» بود که با قلمی متفاوت از متن به «نباشد» تغییر پیدا کرده است، نیز همه نسخه بدلها: نباشد، چاپ شعرانی (۳/ ۳۰): بباشد. (۲). وز که، دب، آج، لب، فق، مب، مر: که. (۳). مب: خود بر ما. (۴). دب، لب، فق، مر: سود، مب: سیّد. (۵). مب اینکه. (۶). دب، آج، لب، فق که. (۷). دب، آج، فق، مب، مر: خبری، لب: خبر. (۸). دب: فاطمهٔ الزّهرا. (۹). مج: علیه السلام، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). مر: سیّده. (۱۱). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۱۲). مج: خواست، با توجّه به وز تصحیح شد. (۱۳). سوره نساء (۴) آیه ۵۴.

صفحه : ۳۱۰

وَ حَصُوراً، اصل او از حصر است، و «حصر» حبس باشد، و منه الحصار، [۴۲۲- پ]

و «حصـر» احتباس البطن و حصرت الرّجل اذا حبسته، و حصر الرّجل اذا عیی فی منطقه و الحصر ارتتاج اللّسان، قال اللّه تعالی: وَ جَعَلنا جَهَنَّمَ لِلکافِرِینَ حَصِیراً«۱»، ای محبسا، و قال جریر: و لقـد تکنّفنی العداۀ«۲» فصادفوا حصـرا بسرّک یا امیم ضنینا عبد اللّه مسعود و عبد اللّه عبّاس و سعید جبیر و قتاده و عطا و حسن و سدّی و إبن زید گفتند: حصور آن بود که خویشتن باز دارد از زنان و مقاربت نکند. بر اینکه قول حصور فعول باشد به معنی فاعل، یعنی خویشتن از شهوات باز گرفته بود. سعید بن المسیّب گفت: حصور عنّین باشد که قادر نبود بر مقاربت زنان، و خبری آورد از ابو هریره که رسول- علیه السلام- گفت: هر کسی از بنی آدم ایشان را گناهی بود، جز یحیی زکریّا را که او کان سیّدا و حصورا، وَ نَبِیًّا مِنَ الصّٰالِحِینَ، آنگه دست فراز کرد و حشاکی«۳» از زمین بر گرفت، گفت: آلت او همچنین بود، و اینکه قول بعید است و اینکه خبر ضعیف، برای چند وجه را: یکی آن که اینکه حال در حقّ مردان طعن باشد و صاحب اینکه مطعون بود در عرف، و آنچه در عرف راه در طعن دارد در حقّ انبیا و ائمّه منفّر بود. دگر آن که آیت وارد مورد مدح است، و خدای تعالی او را به اینکه مدح کرد، اگر مجبول و مخلوق بودی بر اینکه حال ممدوح نبودی. و مبرّد گفت: «حصور» آن بود که در بازی و لهو و عبث و اباطیل نشود، و اصل از آن جاست که عرب کسی را که در قمار نشود او را حصور خوانند، و اینکه بر بخل حمل کنند، چنان که اخطل گفت: و شارب مربح«۴» بالکأس نادمنی لا بالحصور و لا فیها بسوّار

---

(۱). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸. (۲). کذا در مج و دیگر نسخه بدلها، لسان العرب (۳/ ۳۱): تسقّطنی الوشاۀ، تفسیر طبری (۳/ ۲۵۵): و لقد تسقّطنی الوشاۀ. (۳). کذا در مج، وز، دب: خشاکو، دیگر نسخه بدلها: خاشاکی. (۴). مج: مرجّح، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۳۱۱

چون جبریل- علیه السلام- زکریّا را اینکه بشارت داد، او گفت: رَبِّ أَنّٰی یَکُونُ لِی غُلاٰمٌ، خلاف کردند در آن که خطاب «ربّ» با کیست. کلبی گفت و جماعتی مفسران که: خطاب با جبریل است، و مراد به ربّ سیّد است، گفت: یا سیّدی. و دیگر مفسران گفتند: خطاب با خداست- جلّ جلاله: أَنّٰی یَکُونُ لِی غُلاٰمٌ، من«۱» اینکه یکون لی او کیف یکون لی غلام، ای إبن«۲»، مرا از کجا پسر باشد، [یا چگونه مرا پسر باشد]

«۳»، وَ قَد بَلَغَنِیَ الکِبَرُ «واو» حال است و حال اینکه حال«۴» که پیری رسیده است. گفته‌اند که: اینکه از جمله مقلوب است، و معنی اینکه است«۵»: و قد بلغت الکبر، من به پیری رسیده‌ام، چنان که عرب گوید: طلع الثّریّا و انتصب العود علی الحرباء و انّما الحرباء ینتصب علی العود، حرباء بر چوب راست بایستد نه چوب بر«۶» حرباء، و شاعر گفت: کانت فریضۀ ما تقول کما کان الزّناء فریضۀ الرّجم و اراد کما کان الرّجم فریضۀ الزّناء، و اینکه«۷» در کلام عرب بسیار است و طرفی از اینکه برفت. امّا قول درست آن است که: کلام بر ظاهر خود است و عدول کردن ضرورت نیست، برای آن که معنی آن است که اصابنی الکبر و ادرکنی و اخذ منّی و اضعفنی، پیری به من رسید و مرا دریافت، و اینکه قول مستقیم است و کلام بر ظاهر خود اینکه«۸» اولیتر باشد. قولی دگر آن است که: بلغ از آن افعالی است که به طرد و عکس برود و باز آید، و معنی آن که یک«۹» در او هم فاعل باشد هم مفعول، و من ذلک ادرکت و نلت و اصبت، تقول: بلغنی کذا و بلغت کذا و نلت کذا و نالنی کذا، به یک معنی«۱۰»، چنان که فرق نباشد اگر فاعل مفعول بود و اگر مفعول فاعل.

---

(۱). آج، لب: ای من. (۲). مج به صورت: «اینکه» هم خوانده می‌شود. (۳). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). مب، مر: ندارد. (۵). مب که. (۶). مج: نه بر چوب، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر معنی. (۸). مب: ندارد. [.....]

(۹). آج چیز. (۱۰). فق باشد.

صفحه : ۳۱۲ کلبی گفت: اینکه«۱» روز که او را به فرزند بشارت دادند«۲»، نود و دو سالش بود،«۳» و جویبر«۴» گفت از ضحّاك از عبد اللّه عبّاس که: صد و بیست سالش بود، و اهلش نود و هشت سال«۵» بود. وَ امرَأَتِی عاقِرٌ، ای عقیم، و اهل من عاقر است، یعنی عقیم که نزاید: یقال: رجل عاقر [و امراة عاقر]

«۶» و قد عقر- بضم القاف- یعقر عقرا«۷». و عقارة«۸»، و یقال: تکلّم فلان حتّی عقر، ای عیی و بقی لا یقدر علی الکلام یعقر عقرا و انشد الفراء: اردام«۹» ناب عقرت اعواما فعلّقت بینها«۱۰» تشاما و قال عامر بن الطّفیل: لبئس الفتی ان کنت اعور عاقرا«۱۱» جبانا فما عذری لدی کلّ محضر و «ها» از عاقر برای اختصاص اناث به اینکه جا گه«۱۲» بیفگنده‌اند بنزدیک کوفیان، و خلیل احمد هم اینکه گفت، و سیبویه گفت: برای آن که در معنی نسبت است، چنان که: امراة مرضع و مطفل، ای ذات رضاع و طفل، و کذلك قوله فی حائض و طاهر و طامث، ای ذات حیض و طهر و طمث. و قولی دیگر آن است که: برای آن که در معنی وصف«۱۳» لفظی مذکّر است، اراد امراتی شیء عاقر او شخص [عاقر]

«۱۴»، قال عبید: اعاقر مثل ذات رحم و غانم مثل من یخیب قال، گفت یعنی جبریل: کذلك اللّه، چنین باشد، خدای- جلّ جلاله- یعنی کار خدا و حکم او. یَفعَلُ ما یَشاءُ، آنچه خواهد بکند.

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: داده بودند. (۳). دب، آج، لب، مب، مر و به روایتی دیگر نود و نه سالش بود. (۴). مب، مر: جبیر. (۵). همه نسخه بدلها: ساله. (۶). مج: ندارد، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸- ۷). کذا در مج، آج، فق، وز. (۹). کذا در همه نسخه‌ها، شعرانی (۳/ ۳۲) ردام. (۱۰). مب، مر: بینهما، چاپ شعرانی (۳/ ۳۲): بفیهم الشّباما. (۱۱). مج: اعورها عاقرها، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: جایگه. (۱۳). آج، لب، فق: و صفت. [.....]

(۱۴). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۳۱۳

اگر گویند: زکریّا- علیه السلام- چرا منکر بود آن حال را پس از بشارت فرشتگان او را، در وحی شكّ افتاد او را یا در قادری خدا! و اینکه روا نباشد بر پیغامبران، یك جواب از اینکه آن است که در اخبار آمد که: جبریل اینکه حدیث او را به مشافهه نگفت، بل ندا کرد او را چنان که او جبریل را ندید، [او]

«۱» در آن اندیشه بود، شیطان او را وسوسه کرد و گفت: اینکه آواز دیوی است که بر تو افسوس می‌کند. او خواست تا کشف آن«۲» حال کند، نبینی که در آیت به لفظ ندا گفت و به لفظ وحی نگفت. جواب دیگر آن است که: او اصل اینکه حدیث را منکر نبود، و انّما استفهام از کیفیّت و شرح حال بود که اینکه حال چگونه خواهد بودن! خدای تعالی ما را جوان باز کند، یا هم بر اینکه پیری و عاقری فرزند«۳» خواهد دادن، یا اینکه فرزند مرا از زنی دیگر خواهد بودن، و اینکه قول هم قریب است به سداد [۴۲۳- ر]

، و اینکه قول حسن بصری و إبن کیسان است. قالَ رَبِّ اجعَل لِی آیَةً، ای علامة، بار خدای«۴» مرا آیتی کن و علامتی، که من به آن، وقت حمل اینکه زن بدانم تا در شکر و عبادت بیفزایم، و اینکه وجهی دگر باشد در جواب سؤال که کردند، خدای تعالی گفت: آیَتُکَ أَلّا تُکَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَةَ أَیّامٍ إِلّا رَمزاً، آیت و علامت تو آن است که سه روز با مردم حدیث نکنی الّا به اشارت، و به ذکر من و عبادت من مشغول باشی. و قولی دیگر آن است که: سه روز زبانت از گفتار و حدیث با مردمان بسته شود تا سخن نتوانی گفتن، و قول اوّل درست‌تر است، باری آن که گفت: وَ اذکُر رَبَّکَ کَثِیراً. و اگر زبانش از کلام بسته بودی، ذکر خدای نتوانستی کردن، امر نکردندی او را به ذکر خدای، و اولیتر آن است که قول دوم«۵» را قوّت کنند و ترجیح دهند لقوله: اجعَل لِی آیَةً، و آیت بیّنت و معجزه باشد. و آن که سخن نگوید به اختیار آیت نباشد، و بیّنت و علامت را نشاید. امّا جواب از اذکُر رَبَّکَ کَثِیراً، آن باشد که

---

(۱). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). دب، مب: اینکه. (۳). دب، آج، لب، فق، مب: فرزندان. (۴). دب، مب، مر: بار خدایا. (۵). دب، فق، مب: دویم.

صفحه : ۳۱۴ اذکره فیما بینک و بین نفسک، تا مناقضه زایل باشد. عطا گفت: مراد روزه صمت است که در شرع ایشان بود و رمز اشارت بود. فرّاء گفت: به زبانی بی بیان، و دیگران گفتند: به دست و انگشت و مانند آن، و غمز«۱» اشارت بود به چشم، و اعمش در شاذّ خواند: «الّا رمزا»، و آن لغتی باشد در مصدر کالطّلب و الهرب، حق تعالی گفت: اکنون به اینکه بشارت در ذکر من«۲» خدای بیفزای. وَ سَبِّح بِالعَشِیِّ وَ الإِبکارِ، و به شبانگاه و بامداد تسبیح کن. مجاهد گفت: عشیّ از زوال آفتاب باشد تا شب، و عشاء از نماز شام تا پاره«۳» شب شده، و البکرة اوّل النّهار و الابکار الدّخول فی البکرة کالاصباح و الأمساء و غیرهما.

[قوله عزّ و جلّ]

«۴»:

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۴۲ تا ۶۳]

[اشاره]

وَ إِذ قالَتِ المَلائِکَةُ یا مَریَمُ إِنَّ اللّهَ اصطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصطَفاکِ عَلی نِساءِ العالَمِینَ (۴۲) یا مَریَمُ اقنُتِی لِرَبِّکِ وَ اسجُدِی وَ ارکَعِی مَعَ الرّاکِعِینَ (۴۳) ذلِکَ مِن أَنباءِ الغَیبِ نُوحِیهِ إِلَیکَ وَ ما کُنتَ لَدَیهِم إِذ یُلقُونَ أَقلامَهُم أَیُّهُم یَکفُلُ مَریَمَ وَ ما کُنتَ لَدَیهِم إِذ یَختَصِمُونَ (۴۴) إِذ قالَتِ المَلائِکَةُ یا مَریَمُ إِنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَةٍ مِنهُ اسمُهُ المَسِیحُ عِیسَی ابنُ مَریَمَ وَجِیهاً فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ وَ مِنَ المُقَرَّبِینَ (۴۵) وَ یُکَلِّمُ النّاسَ فِی المَهدِ وَ کَهلاً وَ مِنَ الصّالِحِینَ (۴۶) قالَت رَبِّ أَنّی یَکُونُ لِی وَلَدٌ وَ لَم یَمسَسنِی بَشَرٌ قالَ کَذلِکِ اللّهُ یَخلُقُ ما یَشاءُ إِذا قَضی أَمراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُونُ (۴۷) وَ یُعَلِّمُهُ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ وَ التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ (۴۸) وَ رَسُولاً إِلی بَنِی إِسرائِیلَ أَنِّی قَد جِئتُکُم بِآیَةٍ مِن رَبِّکُم أَنِّی أَخلُقُ لَکُم مِنَ الطِّینِ کَهَیئَةِ الطَّیرِ فَأَنفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیراً بِإِذنِ اللّهِ وَ أُبرِئُ الأَکمَهَ وَ الأَبرَصَ وَ أُحیِ المَوتی بِإِذنِ اللّهِ وَ أُنَبِّئُکُم بِما تَأکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُم إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لَکُم إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ (۴۹) وَ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یَدَیَّ مِنَ التَّوراةِ وَ لِأُحِلَّ لَکُم بَعضَ الَّذِی حُرِّمَ عَلَیکُم وَ جِئتُکُم بِآیَةٍ مِن رَبِّکُم فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِیعُون (۵۰) إِنَّ اللّهَ رَبِّی وَ رَبُّکُم فَاعبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُستَقِیمٌ (۵۱) فَلَمّا أَحَسَّ عِیسی مِنهُمُ الکُفرَ قالَ مَن أَنصارِی إِلَی اللّهِ قالَ الحَوارِیُّونَ نَحنُ أَنصارُ اللّهِ آمَنّا بِاللّهِ وَ اشهَد بِأَنّا مُسلِمُونَ (۵۲) رَبَّنا آمَنّا بِما أَنزَلتَ وَ اتَّبَعنَا الرَّسُولَ فَاکتُبنا مَعَ الشّاهِدِینَ (۵۳) وَ

مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللّهُ وَ اللّهُ خَيرُ الماكِرِينَ (۵۴) إِذ قالَ اللّهُ يا عِيسى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى يَومِ القِيامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرجِعُكُم فَأَحكُمُ بَينَكُم فِيما كُنتُم فِيهِ تَختَلِفُونَ (۵۵) فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُم عَذاباً شَدِيداً فِي الدُّنيا وَ الآخِرَةِ وَ ما لَهُم مِن ناصِرِينَ (۵۶) وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَيُوَفِّيهِم أُجُورَهُم وَ اللّهُ لا يُحِبُّ الظّالِمِينَ (۵۷) ذلِكَ نَتلُوهُ عَلَيكَ مِنَ الآياتِ وَ الذِّكرِ الحَكِيمِ (۵۸) إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِندَ اللّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ (۵۹) الحَقُّ مِن رَبِّكَ فَلا تَكُن مِنَ المُمتَرِينَ (۶۰) فَمَن حاجَّكَ فِيهِ مِن بَعدِ ما جاءَكَ مِنَ العِلمِ فَقُل تَعالَوا نَدعُ أَبناءَنا وَ أَبناءَكُم وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُم وَ أَنفُسَنا وَ أَنفُسَكُم ثُمَّ نَبتَهِل فَنَجعَل لَعنَتَ اللّهِ عَلَى الكاذِبِينَ (۶۱) إِنَّ هذا لَهُوَ القَصَصُ الحَقُّ وَ ما مِن إِلهٍ إِلاَّ اللّهُ وَ إِنَّ اللّهَ لَهُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ (۶۲) فَإِن تَوَلَّوا فَإِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِالمُفسِدِينَ (۶۳)

[ترجمه]

و چون گفتند فرشتگان: ای مریم که«۵» خدای برگزید تو را«۶» و پاکیزه بکرد«۷» و برگزید بر زنان جهانیان. ای مریم نماز کن خدایت را«۸» و سجده کن و رکوع کن با رکوع کنندگان. اینکه از خبرهای غیب است که ما وحی می‌کنیم بر تو، و تو نبودی بنزدیک ایشان چون می‌افگنند قلمهایشان که کدام کس از ایشان کفالت کند مریم را، و تو نبودی بنزدیک ایشان چون خصومت کردند.

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: غمزه. (۲). دب: مر. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر از. (۴). اساس: ندارد، از وز افزوده شد، مب، مر: قوله تعالی، فق: قال اللّه تبارک و تعالی. (۵). آج، لب، فق: بدرستی که. (۶). آج، لب، فق چون از مادرت جدا کرد. (۷). آج، لب، فق: پاک گردانید تو را از رنجهای زنان یا از کفر و شرک. (۸). آج، لب، فق: طاعت نمای پروردگارت را. [.....]

صفحه : ۳۱۵ چون گفتند فرشتگان ای مریم«۱» خدای مژده می‌دهد به کلمتی از او نامش مسیح عیسی پسر مریم به آب روی«۲» در دنیا و در آخرت و از نزدیکان«۳». سخن گوید با مردمان در گهواره«۴» و پیر«۵» و از نیکان. گفت: بار خدایا؟ چگونه باشد مرا فرزندی و به من نرسید هیچ آدمی! گفت: همچنین بود خدای، بیافریند آنچه خواهد چون حکم کند کاری، گوید آن را: بباش، بباشد. و بیاموزیم«۶» او را انجیل«۷» و حکمت و توریت و انجیل. [۴۲۳- پ]

[۲۲۶- پ]

و فرستاده به فرزندان یعقوب آن که«۸» من آوردم به شما حجّتی از خدایتان آن که من بکنم برای شما از گل بمانند مرغی، دردم در او، شود مرغی به فرمان خدا، و به باز کنم نابینای مادر زاد را و پیش را، و زنده کنم مردگان را به فرمان خدا، و خبر دهم [شما را]

«۹» به آنچه خورید و ذخیره نهید در خانه‌های شما در اینکه حجّتی هست شما [را]

«۱۰» اگر گرویده‌اید. به راست دارنده آن را که پیش من بود

---

(۱). وز آن، آج، لب، فق بدرستی که. (۲). مج: بان روی: با توجّه به دب تصحیح شد. (۳). آج، لب، فق حضرت خدای. (۴). آج، لب: گاواره، فق: گاهواره. (۵). آج، لب، فق: و در زمانه کهولت سی و سه سالگی بی تفاوتی. (۶). آج، لب: آموزاند. (۷). آج، لب، فق: خط. (۸). آج، لب: آن که. (۱۰- ۹). مج: ندارد، از وز افزوده شد.

صفحه : ۳۱۶

از کتاب موسی تا حلال کنم شما را بهری آنچه حرام کردند بر شما، و آوردم به شما حجّتی از پروردگارتان، بترسید از خدا و فرمان برید [مرا]

«۱». خدای ما خدای من است و خداوند شما، بپرستید او را، اینکه راهی است راست. چون دید عیسی از ایشان جحود، گفت: کیستند یاران من با خدای! گفت خاصگان عیسی: ما یاران«۲» خداییم، گرویدیم به خدای و گواه باش به آن که ما مسلمانیم. خدای ما؟ گرویدیم به آنچه فرستادید«۳»، و پیروی کردیم«۴» پیغامبر را. بنویس ما را با شاهدان. مکر و حیله کردند و کرد«۵» نیز خدای، و خدای بهترین ماکران است«۶». چون گفت خدای [ای]

«۷» عیسی من [جان]

«۸» بر دارنده توام و بردارنده توبه من، و پاک کننده تو از آنان که کافر شدند، و کننده آنان که پیروان تواند [بالای]

«۹» آنان که کافرانـد تا به روز قیامت، پس با من است بازگشت شما، به شما داوری کنم میان شما را«۱۰» در آنچه خلاف کردید. «۱۱» امّا آنان که کافر شدند عذاب کنم ایشان را عذابی سخت در دنیا و

(۸- ۱). مج، ندارد، با توجّه به وز افزوده شد. (۲). وز، دب: یاوران. (۳). دب، آج، لب، فق: فرستادی. (۴). وز، دب: پی گیری کردیم. (۵). مج: کر، با توجّه به وز تصحیح شد. [.....]

(۶). وز، دب: دستان کنندگان است، آج، لب، فق: جزا کنندگان است. (۹- ۷). مج: ندارد، با توجّه به دب افزوده شد. (۱۰). وز، دب، آج، لب، فق: ندارد. (۱۱). مج: و امّا، با توجّه به نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

صفحه : ۳۱۷

آخرت، و نباشد ایشان را از یاران. و امّا آنان که ایمان آرنـد و کار نیکو کننـد، تمام بدهد ایشان را مزدشان، و خدای دوست نـدارد ستمکاران را. اینکه می‌خوانیم بر تو از آیتها و یاد کرد با حکمت. مثل«۱» عیسی بنزدیک خدا چون مثل«۲» آدم است، بیافریـد او را از خاک، پس گفت«۳» او را: بباش، ببود. حق«۴» از خدای تو است، مباش از شاکّان. هر که خصومت کنـد با تو در او پس از آن که آمـد به تو از دانش، گو بیایی«۵» تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را، و زنان ما را و زنان شما را، و نفسهای خود و نفسهای شما را، آنگه زاری کنیم، کنیم«۶» لعنت خدای«۷» بر دروغزنان. اینکه، قصّه راست است، و نیست خدای مگر خدای- عزّ و جلّ- خدای اوست که غالب و محکم کار است [۴۲۴- ر]

. اگر برگردید، خدا داناست به فساد کنندگان«۸».

---

(۱). آج، لب، فق: بدرستی که داستان. (۲). آج، لب، فق: داستان. (۳). وز، دب، می‌گفت. (۴). آج، لب، فق: آن سخن درست. (۵). آج، لب، فق: بیاییـد. (۶). وز، دب: نـدارد. (۷). آج، لب: پس بگردانیم به خواهش از خدای دوری از رحمت خدای. (۸). آج، لب، فق: تباهکاران.

صفحه : ۳۱۸

قوله: وَ إِذ قالَت المَلائِكَةُ يا مَريَمُ، بیان کردیم که به مراد به ملائکه- اگر چه لفظ جمع است- جبریل است- علیه السلام. جبریل مریم را گفت: یاد کن ای محمّد، چون جبریل- علیه السلام- مریم را گفت که: خدای تعالی تو را برگزید و خاصّیه گردانید به آن که عیسی را از تو بیافرید بی پدر. وَ طَهَّرَكِ، و پاک بکرد تو را از آن که دست مردان به تو رسد. سدّی گفت:

طهّرك من الحیض و الاستحاضهٔ و النّفاس، پاك بكرد تو را از اعذاری كه زنان را باشد از حیض و استحاضه و نفاس، وَ اصطَفاكِ، و برگزید تو را به تخصیص تو، خدمت خانه او را داد«۱»، از پیش آن هیچ زن را اینكه رخصت نبود و اینكه پایه ندادند. عَلی نِساءِ العالَمِینَ، ای عالمی زمانها بر زنان جهان برگزید تو را، یعنی بر زنان روزگار او به اتّفاق. فامّا گزیده«۲» بر زنان همه جهان به اتّفاق فاطمه زهراست- صلوات اللّه علیها- بر آن كه«۳» پاره اندام رسول است، و آن كه بعضی از رسول باشد برابر نبود به آنكه بهری از عمران بود. رسول- علیه السلام- گفته است: فاطمهٔ بضعهٔ منّی من آذاها فقد آذانی، فاطمه پاره‌ای از اندام من است، هر كه او را بیازارد مرا آزرده باشد. و عبد اللّه عبّاس روایت كند از رسول- صلّی اللّه علیه و آله- فی حدیث طویل، در حدیثی دراز كه بگفت- و ذكر امیر المؤمنین علی كرد- و گفت: ۴«۵» و امّا ابنتی فاطمهٔ فانّها سیّدهٔ نساء العالمین من الأوّلین و الاخرین و هی بضعهٔ منّی و هی نور عینی و ثمرهٔ فؤادی و روحی الّتی بین جنبیّ« و هی الحوراء الانسیّهٔ منّی« تقوم فی محرابها بین یدی ربّها یزهر نورها لملائكهٔ السماء كما یزهر نور الكواكب لاهل الإرض یقول اللّه لملائكته: انظروا الی امتی فاطمهٔ سیّدهٔ نساء امائی فانّها بین یدیّ ترتعد فرائصها من خیفتی و قد اقبلت بقلبها علی عبادتی اشهدكم انّی قد امّنتها و شیعتها من النّار، گفت: و امّا دختر من فاطمه سیّد«۶» زنان عالم است از اوّلینان و آخرینان، و او پاره‌ای

---

(۱). آج، لب: فق: ندارد. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و امّا برگزیده. [.....]
(۳). آج، لب، فق، مب، مر: برای آن كه. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: جنبی. (۵). كذا در اساس و همه نسخه بدلها كه با ترجمه هم سازگار می‌نماید، چاپ شعرانی: متی. (۶). دب، آج، وز: سیده.

از من است، و نور چشم من است، و میوه دل من است، و جان من است از میان پهلوهای من، و او حور است«۱» جز آن كه انسی نسب است از من. در محراب خود بایستد پیش خدای- عزّ و جلّ- نور روی او فریشتگان را همچنان روشنایی دهد كه ستارگان آسمان اهل زمین را. خدای تعالی فرشتگان را گوید: پرستار«۲» مرا بینی«۳» فاطمه«۴» سیّده زنان را«۵» پرستاران من، از پیش من ایستاده، پهلوهای او می‌لرزد از ترس من، و روی به عبادت من كرده است، شما را گواه می‌گیرم«۶» كه او را و شیعه او را از آتش دوزخ ایمن كردم. و آنچه در حقّ مریم گفت: اصطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ- الایهٔ، به موجب اینكه خبر او گزیده زنان اوّلین و آخرین است. و امّا قوله: وَ طَهَّرَكِ، در حقّ او و فرزندان او و شوهر او فرمود: وَ یُطَهِّرَكُم تَطهِیراً«۷»، و او را نیز پاك كرد از حیض و استحاضه و نفاس، و یك تفسیر اینكه گفتند بتول را. در اخبار امیر المؤمنین علی«۸» روایت كند از رسول- علیه السلام- كه او را پرسیدند كه: یا رسول اللّه؟ ما از تو چند بار شنیدیم كه گفتی: مریم «بتول» است، و فاطمه بتول است، بتول چه باشد! گفت: بتول از زنان آن باشد كه او را عذر حیض نبود، و او سرخی نبیند، و مریم و فاطمه چنین‌اند كه حیض در دختران پیغامبران مكروه باشد، و اینكه دو خبر از كتابی نقل افتاد كه جدّ من خواجه امام سعید، ابو سعید جمع كرد نام آن الرّوضهٔ الزّهراء فی مناقب فاطمهٔ الزّهراء. قوله: یا مَریَمُ اقنُتِی لِرَبِّكِ وَ اسجُدِی وَ اركَعِی مَعَ الرّاكِعِینَ، «قنوت» طول قیام باشد، و استقصای كلام در او در ركوع و سجود برفت- فلا وجه لإعادته. حق تعالی گفت: یا مریم قنوت كن، و اصل او دوام باشد بر كاری، یعنی ملازم عبادت باش«۹» و سجده كن و ركوع كن، و در آیت سجود در پیش ركوع آورد برای آن

---

(۱). حور است/ حوراء است. (۲). آج، لب، فق: پرستدار/ پرستار. (۳). بینی/ بینید. (۴). همه نسخه بدلها را. (۵). همه نسخه بدلها: ندارد. (۶). وز، دب، آج، لب، فق، مر: گواه می‌كنم. (۷). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳. (۸). دب، آج، لب، فق، مر علیه

السلام، مب: علیّ بن ابی طالب علیه الصّلوة و السلام. (۹). مج، باشد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
صفحه : ۳۲۰

که «واو» ایجاب ترتیب نکند، برای آن که «واو»«۱» را معنی جمع باشد، نبینی که چون گویی: جاءنی زید و عمرو، آنگه چون خواهی که اختصار کنی و به تثنیه بگویی گویی: جاءنی الرّجلان، و آن جا ترتیب صورت نبندد همچنین در حال تفصیل. و دگر آن که در جایها استعمال کنند که ترتیب صورت نبندد آن جا، نحو قولهم: اشترک زید و عمرو و اختصم زید و عمرو، اقتتل«۲» زید و عمرو، مانند«۳» اینکه بسیار است، و چون ترتیب خواهند، [فا]

«۴» بیارند برای تعقیب، و چون تراخی باشد «ثمّ» آرند. اما قوله: مَعَ الرّاكِعِينَ، و«۵» در او دو قول گفتند: یک قول آن که رکوع کن چنان که دیگر راکعان می‌کنند، و یکی آن که نماز به جماعت کن تا به رکوع ایشان رکوع کنی. ذٰلِکَ مِن أَنباءِ الغَيبِ«۶»، «ذلک» اشارت است به آن خبر که داد«۷» از زکریّا و یحیی و مریم و عیسی. و «انباء» اخبار باشد، واحدها «نبأ». و غیب آن بود که از تو غایب و پوشیده باشد، یعنی اینکه که ما با تو گفتیم از اخبار مقدّمان از خبرهای غیب است. نُوحِيهِ إِلَيکَ، ما بر تو وحی می‌کنیم، و در آیت احتجاج است بر مشرکان برای آن که مانند اینکه یا از مشاهده و معاینه دانند یا از قراءت کتب [۴۲۴- پ]

، یا از تعلیم معلّمان و اخبار مخبران، یا به وحی خدای تعالی، و آن سه در حقّ رسول- علیه السلام- نبود به اتّفاق جز چهارم نماند. [و]

«۸» وحی به معانی آمد وحی ارسال فرشته باشد به پیغامبری برای اعلام مصالح، و در شرع چون اینکه لفظ اطلاق کنند از او اینکه مفهوم باشد، و اینکه آیات را بر اینکه تفسیر دهند: إِنّا أَوحَينا إِلَيکَ كَما أَوحَينا إِلى نُوحٍ«۹»، و: كَذٰلِکَ أَوحَينا«۱۰» و:

---

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: او. [.....]

(۲). وز، مب: و اقتتل. (۳). مب، مر: و مانند. (۴). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). آج، لب، فق: ندارد. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر نوحیه الیک. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به آن که خبر داد. (۸). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). سوره نساء (۴) آیه ۱۶۳. (۱۰). سوره شوری (۴۲) آیه ۷.
صفحه : ۳۲۱

إِلّا نُوحِي إِلَيهِ«۱»، و مانند اینکه. و اصل«۲» او در لغت القاء باشد، و علی ذلک. وَ إِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلى أَولِيائِهِم«۳». و وحی به معنی اشارت باشد فی قوله: فَأَوحى إِلَيهِم أَن سَبِّحُوا بُكرَةً وَ عَشِيًّا«۴»، و وحی به معنی القاء فی القلب، در دل افگندن باشد فی قوله: وَ أَوحَينا إِلى أُمِّ مُوسى«۵»، و وحی الهام باشد فی قوله: وَ أَوحى رَبُّکَ إِلَى النَّحلِ«۶»، و امّا در بیت عجّاج: وحی لها القرار فاستقرّت بر الهام محمول بود، و فی قول الاخر: أوحت الیها و الانامل رسلها محمول بر اشارت باشد و وحی کتابت بود، فی قول الشّاعر: من رسم اثار کوحی الواحی ای ککتابه الکاتب، برای آن که در او القای معنی باشد در دل. و به معنی امر آمد فی قوله: أَوحَيتُ إِلَى الحَوارِيِّينَ«۷»، و غیب خفای چیزی بود از ادراک، و غایب نقیض حاضر بود. إِذ يُلقُونَ أَقلامَهُم، چون قرعه می‌زدند- و شرح اینکه و قصّه اینکه برفت- و در«۸» کلام حذفی هست، و المعنی لینظروا أَيُّهُم يَكفُلُ مَريَمَ، تا بنگرند که کفالت مریم که خواهد کردن. وَ ما كُنتَ لَدَيهِم إِذ يَختَصِمُونَ، حق تعالی گفت: ای محمّد تو حاضر نبودی که ایشان قرعه می‌زدند برای کفالت مریم، اینکه بر سبیل تعجیب«۹» فرمود از رغبت و حرص ایشان در تکفّل کار مریم، و آن که مشاحّت به حدّ خصومت رسانیدند و تو ای محمّد آن جا نبودی بنزدیک ایشان چون خصومت می‌کردند در اینکه معنی.

---

(۱). سوره انبیا (۲۱) آیه ۲۵. (۲). مج اینکه، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۳). سوره انعام (۶) آیه ۱۲۱. (۴). سوره مریم (۱۹) آیه ۱۱. (۵). سوره قصص (۲۸) آیه ۷. [.....]

(۶). سوره نحل (۱۶) آیه ۶۸. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۱. (۸). مب معنی و در. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: تعجّب.

صفحه : ۳۲۲ قوله: إِذ قالَتِ المَلائِكَةُ، گفتند: عامل در «اذ» سه چیز است محتمل«۱»: یکی «اذکر»، چنان که [ذکران]

«۲» در دگر جا برفت اضمار او. و وجهی دیگر: یُلقُونَ أَقلامَهُم، و وجه سه‌ام«۳» إِذ يَختَصِمُونَ، و یاد کن ای محمّد چون گفت ملائکه- و مراد جبریل است تنها، [چنان که]

«۴» در دگر جای گفته شد، ای مریم إِنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكِ، خدای تو را مژده می‌دهد، بِكَلِمَةٍ. ابو السماک«۵» قعنب بن زید العدویّ در شاذّ خواند: بکلمة»، و آن لغت است مثل: فخذ و فخذ، و: لعب و لعب. و بیان کردیم که عیسی را برای چه کلمه خواندند، یک وجه آن است که گفتیم: لأنّ اللّه تعالی خلقه بکلمة کن فکان من غیر اب. قولی دیگر آن است«۶»: برای آن که پیش او وقت سخن گفت: وَ يُكَلِّمُ النّاسَ فِي المَهدِ. قولی دگر آن که: مبعوث بود به کلمه و آن کلام«۷» خدای- جلّ جلاله- از انجیل. مِنهُ، ای من اللّه- عز و جلّ- از خدای- جلّ جلاله. و شاید که «من» تعلّق دارد به بشارت، و شاید که تعلّق دارد به «کلمه». و معنی ابتدا غایت باشد، و التّقدیر: بکلمة صادرة، او بشارة واردة. مِنهُ اسمُهُ المَسِيحُ، ردّ کنایت کرد با عیسی- علیه السلام- و رد نکرد با کلمه، برای آن به تذکیر گفت. و گفته‌اند: ردّه الی معنی الکلمة و هو الکلام. و در مسیح چند«۸» قولها گفتند مفسران، بعضی گفتند: فعیل است به معنی مفعول یعنی ممسوح مطهّر من الاقذار، پاکیزه و مالیده بود از پلیدیها. و گفته‌اند: ممسوح بود به برکت، و گفته‌اند: برای آن که از مادر بزاد به روغن اندوده. و گفته‌اند: برای آن که ممسوح القدمین بود، جمله پای او بر زمین نشستی، ارتفاع نداشت میان پای او. و گفته‌اند: برای آن که جبریل پر در او مالید«۹» تا شیطان را بر او سبیل نباشد

---

(۱). همه نسخه بدلها: سه چیز محتمل است. (۲). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). فق، مب، مر: سیم. (۴). مج، وز: ندارد، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها، تفسیر قرطبی: ابو السمّال. (۶). آج، لب، فق، مب، مر که. (۷). مب: کلمه. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۹). وز: مالیده.

صفحه : ۳۲۳

در وقت ولادت. و بعضی دگر گفتند: فعیل است به معنی فاعل چون سمیع و علیم. آنگه خلاف کردند، بعضی«۱» گفتند: برای آن که او دست در«۲» بیماران و خداوندان عاهت«۳» مالیدی نیک شدندی. کلبی گفت: برای آن که دست بر چشم اکمه نهادی بینا شدی، و بعضی دگر گفتند: برای آن که در زمین بسیار سیاحت کردی و رفتی، و بر اینکه قول «میم» زیادت باشد، و وزن کلمه مفعل بود. ابو عمرو بن العلاء گفت: مسیح فرشته باشد، نخعی گفت: مسیح صدّیق باشد، فامّا دجّال مسیح است- بکسر المیم و تشدید السین، و بعضی علما بر اینکه انکار کردند و گفتند: اینکه را وجهی نیست در تازی، او مسیح است برای آن که ممسوح العین است، یعنی اعور است یا «۴» سیاحت«۵» در زمین، و اگر خواهند تا آن را وجهی بگویند«۶» هم ممکن است که فعّیل باشد بنای مبالغت چون شرّیب و سکّیر و خمّیر، من المساحة لاـ من السیاحة، و معنی یکی باشد جز که بنا مختلف بود، یعنی زمین پیمای باشد«۷»، و در حقّ عیسی- علیه السلام- هم اینکه وجه توان گفتن که: مسیح فعیل باشد از مساحت تا «میم» زیادت نباشد، بل آن«۸» اصل کلمه بود. و در اخبار آمد که: دجّال همه زمین بگیرد«۹» مگر مکّه و مدینه و بیت المقدّس، و به قوّت قول آن کس که او«۱۰» هر دو را مسیح خوانند- اعنی دجّال را و عیسی را- اینکه بیت بیاوردند

: نّ المسیح«۱۱» یقتل المسیحا یعنی عیسی دجّال را بکشد.

---

(۱). فق دیگر. [.....]

(۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر. (۳). فق: علّت .. (۴). مب، مر: با. (۵). کذا در مج و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۴۰) سیّاحی است. (۶). مج: نگویند، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بود. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: از. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بگردد. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر گفت. (۱۱). کذا در مج و دیگر نسخه بدلها، لسان العرب (۲/ ۵۹۴): اذا المسیح.

صفحه : ۳۲۴ و در اخبار ظاهر است که: دجّال را مهدی کشد«۱» و عیسی مریم با او باشد، و لکن آنان که مهدی را نشناسند حواله بر«۲» عیسی کردند، و اتّفاق است که عیسی- علیه السلام- در لشکر مهدی باشد و در قفای او نماز کند و با او اقتدا کند، چه شرع او منسوخ است و او شرع ما نداند. عِیسَی ابنُ مَریَمَ بدل مسیح است، و کلمه لقب است او را، و عیسی علم است، و نسبت او با مادر برای آن است که او را پدر نبود، و نتوان گفتن که: عیسی از فرزندان آدم نیست، برای آن که نسبت از مادر به آدم می‌برد، و خدای تعالی او را از فرزندان ابراهیم می‌خواند فی قوله: وَ مِن ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیمانَ«۳»- الی قوله: وَ زَکَرِیّا وَ یَحیی وَ عِیسی«۴»، اگر عیسی از مادر به آدم نسبت می‌گیرد با بعد نسب او از آدم، حسن و حسین- علیهما السلام- از رسول نسبت نگیرند! و از میان ایشان و رسول جز فاطمه زهرا نیست- لو لا العناد؟«۵» وَجِیهاً، نصب او بر حال است، ای ذا جاه و قدر، خداوند جاه و منزلت بود و آبروی بنزدیک خدای- عزّ و جلّ- و بنزدیک خلقان، هم در دنیا هو در آخرت«۶». وَ مِنَ المُقَرَّبِینَ، از جمله مقرّبان و نزدیکان بود بنزدیک خدای- عزّ و جلّ. وَ یُکَلِّمُ النّاسَ فِی المَهدِ، با مردم سخن گفت در گاهواره پیش از وقت، به خرق عادت. قوله: فِی المَهدِ جارّ«۷» مجرور در محلّ حال است، ای صبیّا صغیرا، نبینی که «و کهلا» بر او عطف کرد، و اینکه را عطف بر محلّ گویند، چنان که شاعر گفت: لسنا بالجبال و لا الحدیدا مجاهد گفت: چون مریم تنها بودی، عیسی- علیه السلام- از شکم او با او سخن گفتی، و چون کسی او را مشغول کردی، او در شکم مادر تسبیح کردی. و در خبر می‌آید از عبد اللّه عبّاس که: رسول- صلّی اللّه علیه و آله- در آن وقت که خدیجه حامل«۸» بود به فاطمه- علیهما السلام- شبی به نزدیک او بود و او سخن

---

(۱). مب، مر: بکشد. (۲). مب: با. (۶- ۳). سوره انعام (۶) آیه ۸۴. (۴). سوره انعام (۶) آیه ۸۵. [.....]

(۵). آج، لب، فق، مب، مر قوله تعالی. (۷). آج، فق و، لب: ندارد. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: حامله.

صفحه : ۳۲۵ می‌گفت. رسول- علیه السلام- گفت: یا خدیجهٔ من تکلّمین، با کی سخن می‌گویی! گفت: ای رسول اللّه با اینکه جنین که در شکم دارم. رسول- علیه السلام- گفت: بشارت باد تو را با او، که جبریل مرا بشارت داد که«۱» مادینه است، و مادر امامان است، و از نسل و فرزندان او امامان باشند که خلقان«۲» با ایشان اقتدا کنند. وَ کَهلًا، در آن حال که کهل باشد، و «کهل» اشمط بود، موی یک نیمه سپید شده. حسین بن الفضل گفت: پس از آن که از آسمان به زمین آید. إبن کیسان گفت: اینکه بشارت است مادرش را به آن که او بماند تا کهل شود. و گفته‌اند: معنی آن است که: یکلّم النّاس فی المهد صبیّا و کهلا نبیّا، تا به اوّل چون خرق عادت بینند، به وقت دعوت تصدیق کنند او را، پس کلام او در مهد معجزه بود و در کهولت دعوت. مجاهد گفت: کهلا- ای حلیما، و عرب مدح کند کهولت را برای آن که آن حالت میانه بود، بین الشّباب و الشّیب،

خفّت جوانان نباشد و ضعف پیران نبود، و آن حالت تجربه احوال و استکمال عقل و اصابت رای بود. و اصل کلمه علوّ السنین«۳» باشد من قولهم: اکتهل النّبت اذا طال و قوی، و المراة کهلة، قال الرّاجز: و لا اعود«۴» بعدها کریّا امارس الکهلة و الصّبیّا و گفته‌اند: کهولت حالت سی و سه سالگی باشد، و وجه کلام او«۵» در تبرئت ساحت مادرش بود از تهمت. اگر گویند فایده کلام او در مهد اینکه است، فایده کلام او در کهولت چیست، و اینکه نه حالی بدیع است! بگوییم«۶» از اینکه چند جواب است: یکی آن که بشارت است به آن که بماند تا کهل شود. دوم«۷» کنایت است از دعوت، و اینکه هر دو بر وجه معجز باشد، برای آن که خبر است از غیب و مخبر چون خبر است. سه‌ام«۸» ردّ است بر ترسایان در آن دعوی محال که کردند از الهیّت و«۹» برای آن که

____

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر اینکه چنین. (۲). آج، لب، فق: خلایق. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: علوّ السن. (۴). مج: عود، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر در مهد. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گوییم. (۷). دب: دیم، مب: دویم. (۸). فق، مب، مر: سیم. (۹). آج، فق: او.

خدای باشد متغیّر نبود از حال به حال از طفولت«۱» به کهولت و آن«۲» به شیخوخت. امّا اظهار معجز در آن حال در او چند قول گفته [اند]

«۳»: یکی آن که خدای تعالی عیسی را در آن حال کمال عقل بداد تا او نظر کرد و خدای را شناخت«۴»، و خدای به او وحی کرد و اینکه که گفت: آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا«۵»، بر حقیقت خود بود، چون او دعوی نبوّت کرد، خدای تعالی برای تصدیق او اظهار معجز کرد و او را به سخن آورد پیش از وقت، و اینکه اختیار جبّایی است. و إبن الأخشاد گفت: آن بر سبیل تقریر و تأسیس نبوّت«۶» بود و جاری مجری بشارت، و انباء از نبوّت او. و گفته‌اند: بر سبیل معجزه مریم بود برای براءت ساحت او از آنچه او را به آن متّهم کردند، و هر سه وجه بنزدیک ما رواست. قالَتْ رَبِّ أَنَّى یَکُونُ لِی وَلَدٌ، مریم گفت: «ربّ» خطاب«۷» امّا با جبریل است، و «ربّ» به معنی سیّد است، و امّا با خدای تعالی- چنان که برفت«۸». أَنَّى یَکُونُ لِی وَلَدٌ، مرا چگونه فرزند باشد! اگر گویند: اینکه چه تعجّب بود که مریم- علیهما السلام- نمود از آن که او را فرزندی باشد بی مساس مردی، و اینکه در مقدور خدای تعالی عجب نیست! [گوییم]

«۹» از اینکه دو جواب است: یکی از روی خرق عادت جای تعجّب بود، و اگر چه در مقدور خدای- عزّ و جلّ- هست اینکه و امثال اینکه، چنان که یکی از ما گوید: اینکه ضیعت«۱۰» چگونه به کسی بخشی با آن که اینکه همه رنج بردی بر او! اینکه بر سبیل شکّ نبود در قدرت او بر هبه آن، و لکن بر سبیل تعجّب بود از جود او. جواب دوم«۱۱» آن که [۴۲۵- پ]
بر سبیل استفهام بود از کیفیّت حال، که اینکه

____

(۱). مب، مر: طفولیّت. (۲). کذا در مج و وز، آج، دب، فق: از صبیت. [.....]
(۳). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). وز: بشناخت. (۵). سوره مریم (۱۹) آیه ۳۰. (۶). مج، وز: نبود، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). آج، لب، فق، مب، مر است. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: که شرح رفت. (۹). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). کذا در مج و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۴۲): صنیعه. (۱۱). دب: دیم، مب، مر: دویم.

صفحه : ۳۲۷

بر خلاف عادت خواهد بودن بی مرد تا«۱» بر حسب عادت از مردی به حکم شرع و فرمان خدای، چنان که یکی از ما گوید«۲»: فلان چگونه سفر خواهد کردن، و او مرکوب ندارد؟ و معنی آن است«۳»: از خود قوّت رفتن دارد و یا مرکوبی جایی هست که او بر نشیند! قالَ كَذٰلِكِ، گفت، یعنی جبریل- علیه السلام: «کذلک»، همچنین باشد که تو هستی، و خدای تعالی بیافریند آنچه خواهد، یعنی بر آن وجه که خواهد با مرد و بی مرد بر او متعذّر نبود«۴». إِذا قَضى أَمراً، چون حکم کند کاری را، آن باشد که گوید: «کن»، بباش، خود بباشد. و در اینکه دو قول گفتند: یکی آن که: اینکه عبارت باشد عن نفی التّعذر علیه، تا در مکان«۵» و تسهّل«۶» بر او چنان بود که یکی از ما گوید: «کن» چنان که او را رنجی نرسد همچون خدای تعالی بی کلفتی و مشقّتی هر چه خواهد بکند. جواب دوم«۷» آن است که: خدای تعالی «کن» به علامتی کرده است فرشتگان را تا ایشان«۸» بدانند [که خدای تعالی- جلّ جلاله- فعلی خواهد کردن، و ایشان را در آن اعلام لطف باشد]

«۹». سهام«۱۰» آن است که: خدای تعالی اینکه به صیغت امر گفت، تنبیه بر آن که چنان که آمر مأمور را فرماید و مأمور امتثال کند و زیر دستی و طاعت نماید، فعل منقاد او باشد همچنان که بنده مطیع خداوند را. امّا قوله: فَيَكُونُ، روا نباشد الّا به رفع، و نصب بر جواب امر به «فا» صورت نبندد، برای آن که اینکه آن جا باشد که کلام متضمّن بود به شرط و جزا، چنان که: انزل فتصیب خیرا، معنی آن بود که: ان نزلت

---

(۱). کذا در مج و همه نسخه بدلها: چاپ شعرانی (۳/ ۴۲): یا . (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر که. (۳). مب، مر که. (۴). دب قال اللّه تعالی، آج، لب، فق، مب، مر قوله تعالی جلّ جلاله. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: امکان. [.....]

(۶). آج: تسهیل. (۷). دب: دیم. (۸). مج، وز: بایشان، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مج، وز: ندارد، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). دب، فق، مب، مر: سیم.

صفحه : ۳۲۸

اصبت خیرا، و اینکه تقدیر محال باشد اینکه جا، برای آن که معنی تباه شود اگر گویی: کن فانّك ان کنت کنت، و فانّه ان یکن یکن، و امّا قوله: إِنَّما قَوْلُنا لِشَيْءٍ إِذا أَرَدْناهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ«۱» وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتابَ، مدنیان و عاصم و یعقوب خوانند: وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتابَ به « یا » حملا- علی قوله: يَخْلُقُ ما يَشاءُ، یعنی خدای تعالی بیاموزد او را. و باقی قرّاء خوانند: و نعلّمه الکتاب به «نون»، و ما بیاموزیم او را کتاب، حملا علی قوله: نوحیه الیك. «الکتاب» إبن جریج گفت: مراد کتابت است، ما او را نوشتن بیاموختیم- و ابو علی گفت: کتابی دگر بود جز توریت و انجیل و«۴» زبور و مانند آن. وَ الْحِكْمَةَ، گفته‌اند: مراد علم است، و گفته‌اند: علم عامتر بود از حکمت، و حکمت خاصّتر بود، برای آن که حکمت نوعی از انواع علم باشد. و سخن درست نکو را حکمت خوانند. و اصل او منع باشد- چنان که گفتیم. و حکمت لگام از اینکه جا بود. وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ، و اینکه دو کتاب- یکی کتاب موسی- علیه السلام- و یکی«۵» کتاب او. و کوفیان اینکه را آیتی شمارند، و اسرائیل«۶» آیتی نشمارند«۷»، برای آنی که معلّق«۸» است به «رسولا»، و دیگران آیت نشمارند«۹»- اعنی انجیل را. امّا قوله: وَ رَسُولًا إِلى بَنِي إِسْرائِيلَ، در نصب او چند وجه گفته‌اند: یکی آن که حال باشد، عطفا علی «وجیها».

---

(۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۴۰. (۲). مج، گفت، وز: گفته، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). وز، فق، مب، مر: لملوك. (۴). کذا: در مج، دیگر نسخه بدلها: چون. (۵). وز در. (۶). مب: بنی اسرائیل. (۷). اساس و دیگر نسخه بدلها:

بشمارند، با توجّه به معنی عبارت و چاپ شعرانی (۳/ ۴۳) تصحیح شد. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: متعلّق. (۹). دب، آج، لب، فق: نشمارند. [.....]

صفحه : ۳۲۹

و وجهی دگر آن که: و نجعله رسولا ـ و لکن بیفگنـد لدلالـة الکلام علیه- چنان که شاعر گفت: لفتها تبنا و ماء باردا. و وجهی دیگر زجّاج گفت: و یکلم«۱» النّاس فی المهـد رسولا، حال باشـد از «یکلّم»«۲». [و وجهی دیگر اخفش گفــت، و او، مقحم است، و تقدیر آن است: وَ یُعَلِّمُهُ الْکِتابَ رسولا، و «رسولا» حال باشد از]

«۳»، «یعلّمه». و اوّل پیغـامبران بنی اسـرایل یوسـف بـود، و در«۴» آخرشان عیسی«۵»- علیه السـلام. انس مالـک روایت کنـد از رسول- علیه السلام- [که]

«۶» گفت: مرا بر اثر هشت هزار پیغامبر فرستادند، چهار هزار از بنی اسـرایل. أَنِّی قَد جِئتُکُم، همزه برای آن مفتوح کرد«۷» که تعلّق دارد به «رسولا ـ»، و گفته‌انـد: به تقـدیر «بـا»، ای بأنّی، یا «لام»، ای لأنّی. و محلّ او بر اینکه دو قول باز پسین جرّ بود، و بر قول اوّلی«۸» نصب. بِآیَةٍ، ای بدلالة و بینة و معجزة من آیتی و دلیلی و معجزه‌ای آورده‌ام«۹» به شما. چون عیسی اینکه بگفت، ایشان گفتنـد: و آن آیت کـدام است! گفت: أَنِّی أَخلُقُ، نافع خوانـد به کسر همزه، «انّی» علی الاستیناف، و باقی قرّاء خوانـدند علی البدل من قوله: أَنِّی قَد جِئتُکُم. أَخلُقُ لَکُم«۱۰»، خلق تصویر و تقـدیر است نه خلق احداث، برای آن که بر فعل«۱۱» اجسام جز خدای- جلّ جلاله- قادر نیست، من بکنم برای شما«۱۲» مرغی از گل.

---

(۱). وز، آج، لب، فق، مب، مر: یکلمه. (۲). کذا: در مج، آج، لب، فق، مر، با توجه به وز تصحیح شد. (۳). مج، آج، لب، فق، مر: نـدارد، با توجه به وز افزوده شـد. (۴). همه نسـخه بدلها «در»: ندارد. (۵). مـج: موسـی، با توجه به وز و دیگر نسـخه بدلها تصحیح شد. (۶). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). وز، دب، مب: بکرد. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اول. (۹). مر: آوردم. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: انی اخلق. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خلق. (۱۲). وز: براشما، دب، آج، لب، فق، مب: بر شما.

صفحه : ۳۳۰

کَهَیئَةِ الطَّیرِ، یعنی کشکل الطّیر، من شکل و مثال مرغی بکنم. و [هیأت]

«۱»، صورتی مهیّا باشد من هیّأت«۲» الشّیء و در شاذّ زهری و ابو جعفر خواندند: کهیّة«۳»، به تشدید « یا ». فَأَنفُخُ فِیهِ، باد در او دمم. فَیَکُونُ طَیراً بِإِذنِ اللّهِ، مرغی شود به فرمـان خـدای. مـدنیان و یعقوب خواندنـد: «طـائرا»، بـاقی قرّاء «طیرا». آن که «طائرا» خواند، حمل کرد علی طائر واحد، برای آن که او بیشتر خفّاش کردی- شف شیره«۴»- و آن که «طیرا» خواند جنس خواست. و تخصیص خفّاش برای آن است که از مرغان او تمام خلقتر«۵» باشد، برای آن که او پستان دارد و دندان دارد، و او را حیض باشد و پرنده است. در خبر چنین است که: عیسی- علیه السلام- دعوت کردی، از او معجزه خواستندی. او پاره‌ای گل بگرفتی و شـکل خفّاشـی بکردی و بـه دهـن بـاد در«۶» دمیـدی مرغی زنـده شـدی و بپریـدی. وهب منبّه گفت: تـا مردم در او می‌نگریدندی«۷» می‌پریـدی، چون نا پدید شدی بیفتادی تا فرق بودی میان آن که مبتدا خدای آفریده باشد و آن که به دعای عیسی و معجزه او کرده باشد، باذن اللّه کوّنه«۸» طیرا، برای آن تعلیق کرد به فرمان [۴۲۶- ر]

و اذن خدای و خلق هیئة الطّیر و تقدیره و نفخ در او، مطلق گفت که اینکه از فعل و مقدور او بود. و امّا کونه طیرا، آن که مرغ شود به حیات مرغ شود، و آن فعل خـداست- جلّ جلاله- و نفـخ او بمنزله روح باشـد، و جسم به حیات زنـده باشـد و مخارق

روح شرط است در صحّت وجود و بقاء حیات در محلّ خود. وَ أَبرِئُ الأَکمَهَ وَ الأَبرَصَ، نیک باز کنم و شفا دهم اکمه را. عکرمه گفت:

---

(۱). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). مب: هیئت. [.....]
(۳). مب، مر: کهیّئۀ. (۴). کذا: در مج، وز (شفشیره معادل شفسده!)، دب، لب: شف بره، مب: شف بر، آج، فق: شب‌پره، مر: شب پر، نسخه وز ضمن ضبط لغت در زیر کلمه آورده است: یعنی شبیره. (۵). آج، لب، فق: تمامتر خلقتر. (۶). همه نسخه بدلها او. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: می‌نگریستندی. (۸). همه نسخه بدلها بجز وز: گفته‌اند.

اعمش باشد که آب از چشمش«۱» باز نایستد«۲» و چیزی نبیند. ضحّاک گفت: شب کور باشد. عبد اللّه عبّاس و قتاده گفتند: نابینای مادر زاد باشد که هرگز چیزی ندیده باشد. حسن بصری و سدّی گفتند«۳»: نابینا باشد علی ایّ وجه کان، و اینکه در کلام عرب معروفتر است. یقال: کمهت عینه تکمه کمها اذا عمیت و اکمهتها«۴» انا اذا اعمیتها، قال سوید بن ابی کاهل: کمهت عیناه حتّی ابیضّتا فهو یلحی نفسه لمّا نزع وَ الأَبرَصَ، پیش باشد، و اینکه دو را برای آن تخصیص کرد که بر اطبّا متعذّر بود علاج اینکه هر دو، حق تعالی معجز هر پیغامبری که داد از جنس آن داد که در روزگار او تعاطی کردندی. و در عهد عیسی- علیه السلام- مردم روزگار به علم طب مفاخرت کردندی، و صنعت ایشان اینکه بودی، و متّفق بودند که به علم طب اینکه«۵» دو را دوا نتواند کردن که دوا بپذیرد. عیسی- علیه السلام- گفت: شما با آن که روزگار و عمر در اینکه علم صرف کرده«۶» به«۷» درمان و علاج، از اینکه عاجزید«۸». من بی آن که مباشرت اینکه کار کنم و یا دارو دوا پیش آرم، به فرمان خدای به دعا و اجابت او«۹» اینها را درست کنم. و ابراء، شفای بیمار باشد، یقال: ابرء«۱۰» اللّه المریض فبرا هو یبرأ«۱۱»، و بریء یبرأ برءا. ایشان گفتند: ما نیز به روزگار و«۱۲» معالجت اینکه معنی بکنیم، گفت: جنس آن نباشد که من می‌گویم، ابرا«۱۳» اکمه و ابرص چیست؟ وَ أُحیِ المَوتی بِإِذنِ اللّهِ، من به فرمان خدا مرده زنده کنم، و اینکه هر دو مجاز

---

(۱). آج: چشم او، لب: چشم. (۲). همه نسخه بدلها: نه ایستد/ نایستد. (۳). دب، آج، لب، فق، مب: حسن بصری گفت و سدّی هم گفت. (۴). اساس: اکمتها، با توجّه به آج تصحیح شد. (۵). مب هر. (۶). وز: کرده، مب، کردید، دیگر نسخه بدلها: کرده‌اید. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و. (۸). دب، آج، لب، فق: عاجزی/ عاجزید. [.....]
(۹). مج: و، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). اساس: ابراء، با توجّه به دب تصحیح شد. (۱۱). آج، لب برءا. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۳). آج، لب، فق، مر و.

 است اعنی«۱» اضافه او با خویشتن، و انّما خدای تعالی کند و او قادر باشد بر اینکه، و معنی آن است که: من دعا کنم تا خدای تعالی ایشان را شفا دهد و اینان را زنده کند. و در اخبار چنین آمد که: عیسی- علیه السلام- چهار کس را زنده کرد، یکی عازور.«۲» او«۳» آن دوست عیسی بود به بعضی دهها بیمار شد. خواهر را بر عیسی فرستاد تا او را خبر کند از بیماری، او بیامد و گفت: یا روح اللّه؟ آن دوست تو عازر«۴» سخت رنجور است فلان جای، و از میان عیسی- علیه السلام- و آن جایگاه سه روزه راه بود. عیسی- علیه السلام- بر خاست«۵» با اصحابش و به آن جایگاه شد، که او آن جا«۶» رسید عاز بمرده بود، سه روز بود تا دفنش کرده بودند، او گفت: بیایی«۷» تا به سر گور او شویم. عیسی را- علیه السلام- به سر گور او بردند. عیسی- علیه السلام- دعا کرد و گفت: ۸» اللّهم ربّ السموات السبع و الأرضین السبع انّک ارسلتنی الی بنی اسرائیل

ادعوهم الی دینك و اخبرهم انّی احی الموتی باذنك فأحی« عازرا، ای خداوند هفت آسمان و هفت زمین؟ تو مرا به بنی اسرائیل فرستادی تا ایشان را با دین تو خوانم و خبر دهم ایشان [را]

«۹» که تو بر دست من به دعای من مرده زنده کنی، بار خدایا عاز را زنده کن. در حال گور بشکافت«۱۰» و عازر بر پای خاست«۱۱» و روغن از اندام او می‌چکید، و با عیسی با شهر آمد«۱۲» و مدتی دراز بماند و فرزندان آمدند او را. دیگر عیسی- علیه السلام- می‌رفت، جنازه«۱۳» می‌بردند و پیر زنی در قفای آن جنازه

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: یعنی. (۲). کذا: در مج، وز، فق، لب: عازره، دب: عافرده، آج: عاذر، مب، مر: عازر. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و. (۴). مب: عاذر. (۵). لب، مب، مر: بر خواست. (۶). آج، لب، مب بود به آن جا، فق، مر بود چون به آن جا. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیا. (۸). لب، فق: فأوحی. (۹). مج، وز: ندارد، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۱۰). مج، شکافت، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). مج و همه نسخه بدلها: بر پای خواست، با توجّه به رسم الخط رایج امروزی تصحیح شد. (۱۲). لب: به شهر آمدیم. (۱۳). آج، لب، فق: جنازه/ جنازه‌ای.

ایستاده و جزع می‌کرد. عیسی- علیه السلام- دعا کرد، و او بر نعش زنده شد و باز نشست و به پای خود از گردن مردان که او را بر گرفته بودند به زیر آمد و با خانه رفت و عمری بماند و فرزندان آورد. سه دیگر«۱» زنی بود او را بنت العاشر«۲» گفتندی، از عیسی- علیه السلام- در خواستند که او را زنده کن. عیسی- علیه السلام- دعا کرد، خدای تعالی او را زنده کرد و روزگار دراز بماند و فرزندان زاد. چهارم سام بن نوح بود، و آن چنان بود که عیسی- علیه السلام- چون دعوت کرد و دعوی احیای موتی کرد، او را گفتند: کدام مرده زنده کنی! گفت: هر کس را که شما خواهید. ایشان اندیشه کردند و گفتند: مرده دیرینه«۳» را. اندیشه باید کرد«۴» تا بدانیم که راست می‌گوید یا نه«۵». گفتند«۶»: برای ما سام بن نوح را زنده کن. گفت: گورش با من نمایید. ایشان او را به سر گور او بردند او خدای را به نام مهترین بخواند، خدای تعالی سام را زنده کرد«۷» در گور، و عیسی- علیه السلام- گفت: یا سام قم باذن اللّه، برخیز به فرمان خدای. سام از گور برخاست و نیمه سر او سپید«۸» شده بود و می‌گفت: اقامت القیامة! قیامت بر خاسته است! گفت: نه، و لکن من خدای را به نام مهترین بخواندم تا تو را زنده کرد«۹»، و در عهد او [و]

«۱۰» پس از آن مردم را موی سپید«۱۱» نشدی تا به عهد ابراهیم- علیه السلام. عیسی- علیه السلام- او را گفت: نه تو«۱۲» جوان بودی که تو را وفات رسید؟ چرا مویت سپید«۱۳» شده است! گفت: چون آواز تو شنیدم پنداشتم«۱۴» قیامت برخاسته«۱۵»

---

(۱). مج، وز، دب: سدیگر، آج: و سوم یک، لب: و سیوم یک، فق: سیم، مب، مر: دیگر. (۲). مب: بنت الشّاعر. (۳). وز، آج: دیرینه. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: باید کردن. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر باتّفاق. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر ای عیسی اگر راست می‌گویی. (۹- ۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: زنده گردانید. (۱۳- ۱۱- ۸). دب، آج، لب، مب، مر: سفید. (۱۰). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تونه. [.....]

(۱۴). مج: با خطی متفاوت از متن که. (۱۵). دب، لب، مب، مر: برخواسته.

صفحه : ۳۳۴ است، از هول قیامت مویم سپید«۱» شد. گفت: تو را چند سال بود که وفاتت رسید«۲»! گفت: پانصد سال. آنگه گفت: مت باذن اللّه، به فرمان خدا بیفتاد«۳» و بمرد. کلبی گفت: عیسی- علیه السلام- خدای را به « یا حیّ یا قیّوم» خواندی، چون احیای موتی کردی. وَ أُنَبِّئُکُم بِما تَأکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُم، و خبر دهم شما را به آنچه خورده باشید«۴» و آنچه ذخیره کنید«۵» [۴۲۶- پ]

. کلبی گفت: چون عیسی- علیه السلام- ابراء اکمه و ابرص کرد و احیای موتی. گفتند: اینکه سحر است که تو می کنی، ما از اینکه جنس معجز نخواهیم. ما را خبر ده که ما در خانه‌ها«۶» چه خوریم، و چه ذخیره نهیم! گفت: روا باشد. آنگه یک یک را می گفت که شما فلان طعام خوردی«۷»، و چندین«۸» مقدار خوردی«۹»، و چندین«۱۰» ذخیره نهادی«۱۱». چهل مرد بیامدند و مواطات کردند و هر یکی طعامهای مختلف بیاوردند«۱۲» به خانه بردند و مقداری موزون معیّن بخوردند، و مقداری موزون بنهادند در مواضع متفرق. آنگه«۱۳» بیامدند و گفتند: ما را خبر ده تا ما چه خوردیم«۱۴» و چند خوردیم«۱۵» و چند نهادیم [و کجا نهادیم]

«۱۶»! جبرئیل«۱۷»- علیه السلام- او را خبر می‌داد و یک یک ایشان را می گفت«۱۸». در خبر است که او در ایّام صبی چون کودکان با او بازی کردندی، او ایشان را

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سفید. (۲). مب: تو را چند سال از عمرت گذشته بود که وفات یافتی، مر: که وفات یافتی. (۳). دب: بیوفتاد. (۴). دب، آج، لب، فق: خورده باشی. (۵). دب، آج، لب، فق: ذخیره کنی. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خانه خود. (۹- ۷). مب، مر: خوردید. (۸). دب، آج، لب: چندان، فق، مب، مر: چند. (۱۰). فق، مب، مر: چند. (۱۱). مب، مر: نهادند. (۱۲). فق، مب، مر و. (۱۳). مب: و آنگه. [.....]

(۱۵- ۱۴). مج، وز، فق: خوریم، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها و فحوای عبارت تصحیح شد. (۱۶). مج، وز: ندارد، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۷). دب، آج، لب: و جبرئیل. (۱۸). مب: یک یک را به ایشان خبر می‌داد.

صفحه : ۳۳۵ گفتی: مادر و پدر شما به خانه فلان و«۱» فلان چیز خوردند، و از آن بهری شما را نصیب نهادند و بهری ننهادند. ایشان بیامدندی«۲»، مادر و پدر را گفتندی: شما فلان طعام خوردید«۳»، نصیب ما نهادید بیارید«۴». و از فلان طعام چرا ما را ننهادید«۵»! ایشان گفتندی: شما چه دانید«۶»! گفتندی«۷»: ما را عیسی مریم گفت. ایشان گفتندی: اینکه کودک جا دوست، کودکان ما را بر او«۸» رها نباید کردن که تباه شوند. چون عیسی- علیه السلام«۹» ایشان را طلب کردی، ایشان را در خانه‌ها«۱۰» پنهان کردندی. عیسی- علیه السلام- گفتی: ایشان در فلان خانه‌اند«۱۱». گفتندی: ذاک الخنازیر. آن خوکانند، او گفتی: سیکونون کذلک، همچنین خواهند شدن«۱۲». آنان بودند که به مائده کافر شدند، و خدای تعالی ایشان را به خوک و بوزنه کرد«۱۳». سدّی گفت: چون عیسی- علیه السلام- به طلب ایشان آمد، همه را در خانه جمع کرده بودند. عیسی را گفتند: ایشان حاضر نه‌اند. گفت: پس در آن«۱۴» خانه آوازی می‌آید. گفتند: خوکانند. گفت: چنین شوند. در بگشادند، همه خوک شده بودند. اینکه خبر در بنی اسرائیل فاش شد، قصد آن«۱۵» کردند که او را بکشند. مادرش«۱۶» بر گرفت و به مصر برد. قتاده گفت: اینکه در وقتی بود که مائده از آسمان برایشان فرود می‌آمد، و خدای تعالی ایشان را نهی کرده بود از آن که ذخیره کنند، ایشان عصیان کردند و ذخیره نهادند. عیسی- علیه السلام- ایشان را گفتی: نگفته‌ام شما را که«۱۷» خیانت مکنید«۱۸» و

---

(۱). دب، آج، لب، فق: ندارد. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۳). مب، مر و، دب، آج، لب، فق: خوردی/ خوردید. (۴). دب، آج، لب، فق: ما نهادی بیاری/ نهادید بیارید. (۵). دب، آج، لب، فق: ما را چرا ننهادی، مب، مر: از آن که طعام چرا برای ما ننهادید. (۶). دب، آج، لب، فق، مر: دانی. (۷). دب، آج، لب، فق: گفتند. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: با او. (۹). دب، آج، لب، فق: چون عیسی مریم. (۱۰). مج و دیگر نسخه بدلها: خانها/ خانه‌ها. [.....]

(۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خانهااند/ خانه‌هااند. (۱۲). لب: خواهی شدن. (۱۳). مب، مر: بوزینه گردانید، دب، آج، لب، فق: بوزنه گردانید. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۵). مب: او. (۱۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر او را. (۱۷). مب ذخیره مکنید و. (۱۸). دب: مکنی.

از اینکه خان«۱» پیش از آن که بخوری چیزی بر مگیرید و ذخیره مکنید«۲»؟ ایشان گفتندی«۳»: ما نکردیم. عیسی- علیه السلام- گفتی: من بگویم که کسی از شما چه خورده و چه ذخیره نهاده«۴»؟ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لَکُم، در اینکه که من گفتم آیتی و دلالتی و علامتی و معجزه‌ای هست شما را اگر تصدیق کنید و به راست دارید«۵». قوله تعالی: وَ مُصَدِّقاً، نصب است بر حال عطفا علی قوله: وَ رَسُولًا إِلی بَنِی إِسرائِیلَ، و بعضی دگر«۶» گفتند: عامل در او فعلی مقدّر است، ای و جئتکم مصدّقا، و به شما آمدم به راست دارنده آن کتاب را که پیش من است از توریت. وَ لِأُحِلَّ لَکُم بَعضَ الَّذِی حُرِّمَ عَلَیکُم، و نیز تا حلال کنم شما را بعضی از آنچه بر شما حرام کردند در توریت از گوشت شتر و پیه و بعضی طیور و ماهی و آنچه در توریت و شرع موسی بر شما بود من حلال می‌کنم. یعنی خدای تعالی در کتاب من و بر زبان«۷» و در«۸» احکام شرع من. بعضی دگر گفتند: مراد آن است که بنی اسرائیل بر خویشتن چیزهایی حرام کردند که تحریم آن در توریت نبود، گفت: آمده‌ام تا آن را حلال کنم، و بیان کنم که خدای تعالی«۹» آن حرام نکرده است. ابو عبیده گفت: مراد به «بعض» کلّ است و آن«۱۰» بیت بیاورد: ابا منذر افنیت فاستبق بعضنا حنانیک بعض الشّرّاهون من بعض و گفت معنی آن است که: بعض الشّرّاهون من کلّ، و هم در آیت خطا کرد و هم در بیت، برای آن که در آیت مهمّی و ضرورتی نیست که موجب عدول باشد از

---

(۱). کذا: در مج، وز، دب، مر، آج، لب، فق: ندارد، مب: خانه. (۲). دب: بر مگیری و ذخیره مکنی. (۳). مب: گفتند. (۴). وز: چه خورد و چه ذخیره نهاد، دب: چه خوردی و چه ذخیره نهادی، مب، مر: چه خوردید و چه ذخیره نهادید، آج، لب، فق: ندارد. (۵). دب، آج، لب، فق: تصدیق کنی و به راست داری. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دیگر. [.....]

(۷). اساس: زمان، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). مب، مر: و بر. (۹). آج، لب، فق جلّ جلاله. (۱۰). دب: اینکه.

ظاهر، و اگر دلیل بر آن که «بعض» به معنی کلّ آمده است اینکه بیت است، در اینکه بیت بر اینکه معنی دلیل نیست، برای آن که معنی بیت آن است که: بعضی از شرّ بود که آسانتر بود از بعضی، چنان که: ضرب از قتل، و قتل از صلب و صلب از تمثیل و آنچه مانند اینکه«۱» بود، واجب«۲» نکند که تا «بعض» با کلّ مضاف نبود هیّن«۳» نباشد، فاذا لا وجه«۴» لهذا القول. و نخعی در شاذّ خواند: «حرم» بر فعل لازم علی وز کرم. و اصل تحریم حظر و منع باشد، و اشتقاق او از حرمان است. و محروم ممنوع باشد، و اصل احلال و تحلیل اطلاق بود من الحلّ الّذی هو ضدّ العقد«۵» برای آن که حلال گشاده باشد، نبینی که مطلق«۶» و طلق در جای حلال استعمال کنند. وَ جِئتُکُم بِآیَةٍ مِن رَبِّکُم، من از خدای به شما آیتی آورده‌ام و حجّتی و معجزه«۷». فَاتَّقُوا اللّهَ

وَ أَطِيعُونِ از خدا بترسيد«۸» و طاعت من داريد«۹». إِنَّ اللّهَ رَبِّي وَ رَبُّكَم، خداى- عزّ و جلّ- خداى«۱۰» من است و خداوند شما، و «انّ» براى آن مكسور است كه سخن مبتداست متعلّق نيست بما قبله، و در عربيّت روا باشد. و إِنَّ اللّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُم، تا محمول بود على قوله: و جئتكم بأنّ اللّه ربّى و ربّكم، و اينكه كلمه، اعنى «ربّ» اطلاق نكنند بر يكى از ما، بل مقيّد گويند چنان كه: ربّ الدّار، و اينكه لفظ را تفسير و وجوه رفته است در سورة الفاتحة [۴۲۷- ر]
. و كذ [لك]
«۱۱» قوله«۱۲»: فَاعبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُستَقِيمٌ، خداى را پرستيد«۱۳»، اينكه آيت وارد است مورد تنبيه و ترغيب و تذكير و تحريض«۱۴» بر نظر كردن و نعمت خداى را شكر

---

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: آن. (۲). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: و واجب. (۳). لب: مين، آج: مبيّن. (۴). مج: فاذن الاوجه، با توجّه به وز و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۵). مج: العقل، با توجّه به وز و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۶). مج: مطلقا، با توجّه به وز و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۷). آج، لب، فق، مب: معجزه/ معجزه‌اى. (۸). دب: بترسى. (۹). دب: دارى، مب، مر: بداريد. (۱۰). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: خداوند. [.....]
(۱۱). مج: ندارد، با توجّه به وز و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب تعالى. (۱۳). دب، آج، لب، فق: پرستى. (۱۴). دب، لب، فق، مب، مر: تحريص.

كردن، و به عبادات او قيام كردند. فَلَمّا أَحَسَّ عِيسى مِنهُمُ الكُفرَ، اى علم و وجد بالحاسة و راى. بدانست و به حواسّ بيافت و علاماتش«۱» بديد و از ديگران بشنيد. فرّاء گفت: وجد«۲». ابو عبيده گفت: عرف. مقاتل گفت: راى، نظيره قوله: هَل تُحِسُّ مِنهُم مِن أَحَدٍ«۳» ...، و قوله: فَلَمّا أَحَسُّوا بَأسَنا«۴» ...، مفسران گفتند و آنگه بيشتر اظهار كفر كردند كه قصد كشتن او كردند. او مادر را«۵» بر گرفت و بگريخت كه «الفرار ممّا لا يطاق من سنن المرسلين»«۶». سدّى گفت: سبب آن بود كه جهودان بنى اسرائيل به حجّت با عيسى بر نيامدند«۷»، قصد كشتن او كردند، او بگريخت و به ديهى آمد، و مريم مادرش با او بود. در سراى مردى فرود آمدند كه زنى داشت. روزى اينكه مرد در سراى آمد«۸» دل تنگ، و با زن«۹» چيزى بگفت و زن نيز دل تنگ شد. مريم گفت: اينكه شهور تو چرا دل تنگ است! و با تو چه گفت كه تو دل تنگ شدى! گفت: آفتى و بلايى كه با تو گفتن سود ندارد. مريم- عليها السلام- گفت: با من بگو كه باشد كه بنزديك من فرجى بود آن را. گفت: چگونه! گفت: اينكه پسر من مجاب الدّعوة«۱۰» است، خداى را دعا كند تا خداى كفايت كند. گفت: بدان كه اينكه پادشاه ولايت ما هر يك چند مؤونت خود و لشكر بر كسى افگند و به خانه او فرود آيد با جمله لشكر«۱۱» و آن كس را مستأصل كند، اكنون كس فرستاده است كه من و لشكر«۱۲» جمله اينكه جا«۱۳» مى‌آييم و ما طاقت آن نداريم. مريم- عليها السلام- گفت«۱۴»: من پسرم را بگوييم تا دعا كند تا خداى تعالى كفايت كند.

---

(۱). آج، لب، فق: علامتش. (۲). دب، مب، مر: وجده. (۳). سوره مريم (۱۹) آيه ۹۸. (۴). سوره انبيا (۲۱) آيه ۱۲. (۵). لب، فق، مب، مر: مادر او را. (۶). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: الانبياء. (۷). دب و. (۸). مب: در سراى خود در آمد. (۹). آج، لب، فق، مر خود. (۱۰). فق، مب: مستجاب الدّعوه. [.....]
(۱۱). آج، لب، فق، مب، مر خود. (۱۲). مر من. (۱۳). آج، لب، مب، مر: بدان جا، فق: بدين جا. (۱۴). آج، لب، فق كه.

صفحه : ۳۳۹

چون عیسی در آمد، مریم او را«۱» بگفت. عیسی گفت: من اینکه دعا بکنم«۲»، و لکن اینکه جا شرّ و فتنه«۳» پدید آید. مریم گفت: اینکه بباید کردن که اینکه مرد و اینکه زن را«۴» بر ما حقّ است. مرد گفت: به هر حال«۵» بباید کردن. عیسی- علیه السلام- گفت: تو چندان که توانی آب بیار«۶» و در اینکه دیگها و خمها کن تا«۷» دعا کنم تا«۸» خدای تعالی همه به انواع«۹» مطبوخات کند، و آن آبها که در خمهایت با خمر کند- و اینکه بر قول آن کس باشد که گوید: خمر اوّل حلال بوده است. عیسی دعا کرد، و خدای اجابت کرد، و پادشاه حاضر آمد، طعامی خورد«۱۰» که از آن لذیذتر و خوشتر هرگز نخورده بود«۱۱». چون خمر پیش آوردند، خمری بود که«۱۲» مثل آن ندیده بودند، آن مرد را گفت: اینکه طعامها و اینکه شراب از کجا آوردید«۱۳»! گفت: مرا بود. گفت: دروغ می‌گویید«۱۴»، چندان که تعلّل کرد فایده نبود، تا بگفت که: زنی«۱۵» به سرای من فرود آمده است«۱۶»، پسری دارد، او«۱۷» دعا کرد تا خدای تعالی آب با اینکه طعام و شراب«۱۸» کرد، و پادشاه را پسری بمرده بود- من احبّ خلق اللّه الیه- او را ولی عهد خواست کردن، با خود گفت که: آن کس که دعای او در تحویل آب با«۱۹» طعام و شراب مستجاب بود، همانا در احیای موتی هم چنین باشد. آنگه کس فرستاد، و عیسی را بخواند و گفت: تو را لا بدّ دعا باید کردن تا

---

(۱). مر: مریم آن سخن. (۲). مج، وز: نکنم، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها و فحوای عبارت تصحیح شد. (۳). دب، آج، لب، فق، مب: فتنه/ فتنه‌ای. (۴). وز: که اینکه مرد و زن را، آج، لب، فق، مب، مر: که اینکه زن را و اینکه مرد را. (۵). آج، لب، فق، مب، مر که اینکه. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: بیاور. (۷). آج، لب، فق، مب، مر من. (۸). آج، لب: که. (۹). مج، بانواع، وز، آج، لب، فق، مر: با انواع. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: خوردند. [.....]
(۱۱). آج، لب، فق، مر: نخورده بودند. (۱۲). مب هرگز. (۱۳). دب، آج، لب، فق: آوردی/ آوردید. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می‌گویی. (۱۵). مب و پسری. (۱۶). مب: آمده‌اند. (۱۷). مب: و پسر. (۱۸). آج، لب، فق: طعامها و شراب، مب، مر: طعامها و شرابها. (۱۹). آج، لب، فق، مب، مر: و.

صفحه : ۳۴۰

خدای آن پسر مرا زنده کند. گفت: من اینکه بکنم، و لکن اینکه جا فتنه و شرّی بباشد. پادشاه گفت: لا ابالی، باک ندارم اندی«۱» که او باشد و من او را بینم«۲». عیسی- علیه السلام- گفت: به شرط آن که من اینکه دعا بکنم و بروم و مادر با من بیاید و ما را منع نکند کسی. گفت: روا باشد. بر اینکه عهد کردند، و عیسی- علیه السلام- دعا کرد و خدای تعالی پسر او زنده کرد«۳». عیسی و مریم از آن جا بیامدند. مردم آن شهر چون بدیدند که پسر او زنده شد، خروج کردند بر پادشاه و سلاحها بر گرفتند و گفتند: ما را امید آن بود که چون او بمیرد ما از اینکه جور برهیم، که او را فرزند و عقب نبود«۴». اکنون پسر باز آمد تا با ما همان کند که پدر«۵»، و قتلی و فتنه‌ای عظیم پیدا آمد آن جا. و عیسی- علیه السلام- بیامد، چون به کنار دریا رسید حواریّان جماعتی بودند، صیّادان ماهی بر کنار دریا ماهی می‌گرفتند. ایشان را گفت«۶»: شما چه مردمانید«۷»! گفتند: ما صید ماهی کنیم«۸». گفت: صید ماهی چه خواهید کردن«۹»، بیایید تا صید بهشت و رضای خدا کنی«۱۰». گفتند: چگونه! گفت: من پیغامبر خدایم«۱۱» و ایشان را دعوت کرد و معجزه نمود. ایشان ایمان آوردند. ایشان را گفت: من انصاری الی اللّه. سدّی و إبن جریج و کسائی گفتند: «الی» به معنی مع است، چنان که عرب گوید: الذود الی الذّود ابل، ای مع الذّود. اینکه مثلی معروف است، و نابغه گفت: فلان تترکنّی بالوعید کأنّنی الی النّاس مطلیّ به القار اجرب و قال آخر: و لوج

ذراعین«۱۲» فی برکه الی جؤجؤ رهل«۱۳» المنکب

____

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: چندانی. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: ببینم. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: پسر او را زنده گردانید. (۴). مب: نباشد. (۵). آج، لب، فق، مب، مر می کند، دب: پدرش. [.....]

(۶). دب: می گفت. (۷). دب: مردمانی/ مردمانید، مب: چه می کنید. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: می کنیم. (۹). دب: خواهی کرد، آج، لب، فق: خواهی کردن. (۱۰). آج، لب، فق، مر: کنید، مب: بکنید. (۱۱). آج، لب، فق، مر: خدااام. (۱۲). کذا: در مج و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۵۰): ذراعیه. (۱۳). اساس: راهل، با توجّه به دب تصحیح شد.

صفحه : ۳۴۱

و قال تعالی: وَ لا تَأْكُلُوا أَموالَهُم إِلى أَموالِكُم«۱» ...، ای مع اموالکم. و حسن بصری و ابو عبیده گفتند: «الی» به معنی «فی»«۲» است، ای من انصاری فی اللّه و فی سبیل اللّه، قال طرفة: و ان تلتقی الحیّ الجمیع تلاقنی الی ذروة البیت الکریم المصمّد ای فی ذروة. و «الی» هر جایی به معنی مع نباشد، مگر آن جا که در او اضافه و مصاحبت باشد، و معنی آن بود که: من انصاری مضافا الی اللّه، یعنی خدای مرا خود«۳» یار است، کیست که رغبت کند که با خدای یار شود در یاری من؟ جبّائی گفت: «الی» به معنی «لام» است، چنان که گویند: هدیته [۴۲۷- پ]

لکذا و الی کذا، قال اللّه تعالی: قُل هَل مِن شُرَكائِكُم مَن يَهدِي إِلَى الحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهدِي لِلحَقِّ«۴». قالَ الحَوارِيُّونَ، گفتند حواریّان. مفسران خلاف کردند در آن که حواریّان که بودند، و چرا ایشان را حواریّ خواندند. سدّی گفت: ملّاحان و صیّادان دریا بودند- چنان که شرح دادیم- و اینکه روایت سعید جبیر است از عبد اللّه عبّاس«۵»، گفت: برای آن حواریّ خواند«۶» ایشان را لبیاض ثیابهم، برای آن که سپید«۷» جامه بودند«۸». عطا گفت: مادر او را به دکّان گازران و رنگرزان«۹» داد«۱۰» تا پیشه بیاموزد، و او به دکّان رئیس صبّاغان بود و جامه بسیار در دکّان او جمع شده بود. عیسی را گفت: مرا روزی چند به دهی کاری هست آن جا خواهم رفتن، و اینکه جامه‌ها را علامت بر کرده‌ام هر یکی«۱۱» به رنگی می‌باید که بر آن رنگ علامت دارد، و او برفت. عیسی- علیه السلام- جمله در خم«۱۲» نیل نهاد و رها کرد و گفت: اللّهم اخرجها علی

____

(۱). سوره نساء (۴) آیه ۲. (۲). مر: مع. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: خدای خود مرا. (۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۳۵. (۵). دب و. (۶). آج، لب، فق، مر: خواندند، مب: خوانند. [.....]

(۷). آج، لب، فق، مب، مر: سفید. (۸). آج، لب، فق، مر: بودندی. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: رنگرزان. (۱۰). مب: دادی. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر را. (۱۲). دب: جمله جامه درخت.

صفحه : ۳۴۲ ما ارید. چون مرد باز آمد گفت«۱»: چه کردی! گفت: جامه‌ها همه در آن خم است. استاد گفت: جامه‌های مردمان«۲» تباه کردی، آن هر یکی لونی می‌باید«۳» و بانگ و فریاد کرد، مردم«۴» جمع شدند. عیسی- علیه السلام- گفت: یا استاد«۵»؟ چه بانگ و فریاد است؟ بیا بر کنار اینکه خم بایست و بگوی«۶» که هر جامه چه لون می‌باید«۷»، از تو گفتن و از من بر آوردن«۸». آنگاه استاد می گفت: جامه فلان، فلان رنگ می‌باید. او به آن رنگ می‌برآورد«۹». یکی«۱۰» سرخ و یکی زرد و یکی لعل و یکی کبود و یکی سبز. مردم آن«۱۱» بازار از آن متعجّب شدند«۱۲» و دانستند که آن فعل خداست، و هیچ قادر به قدرت آن نداند کردن«۱۳». و عیسی- علیه السلام- ایشان را دعوت کرد، ایشان ایمان آوردند فهم الحواریّون، حواریّان ایشانند. دکّانها و کارهای خود رها کردند، و در قفای عیسی ایستادند و با او می‌رفتند و آیات و عجایب می‌دیدند. در خبر

است که: حواریّان عیسی دوازده مرد بودند، در سیاحت عیسی با عیسی می گردید [ند]
«۱۴» در سهل و جبل و برّ و بحر. چون گرسنه شدندی گفتندی: یا روح اللّه؟ ما گرسنه‌ایم. عیسی- علیه السلام- دست در زمین زدی- اگر سهل بودی و گر«۱۵» جبل«۱۶» نان بیرون آوردی و به عدد هر مردی دو نان. چون تشنه شدندی، گفتندی: یا روح اللّه؟ ما تشنه شدیم«۱۷»، او دست بر زمین یا کوه زدی و آب بیرون آوردی، آب باز خوردندی.

____

(۱). مب، مر جامها/ جامه‌ها. (۲). مر: مردم. (۳). آج، لب: لونی دیگر می‌باید. (۴). مب: مردمان. (۵). دب، آج، لب، فق مر اینکه. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می گوی. (۷). مب، مر کردن. (۸). مب: بیرون آوردن، دب، مر: به در آوردن. [.....]
(۹). مب، مر: بر می‌آورد. (۱۰). مج: هر یکی، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها، «هر» زاید می‌نماید. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مردمان. (۱۲). دب: شگفت ماندند. (۱۳). دب: نتواند کرد، مب، مر: نتواند کردن. (۱۴). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۵). دب، مب، مر: و اگر، فق: یا . (۱۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۱۷). آج، لب، فق، مب، مر: ما تشنه‌ایم.

صفحه : ۳۴۳

روزی گفتند«۱»: یا رسول اللّه«۲»؟ بهتر از مادر جهان کیست! چون گرسنه شویم تو ما را طعام دهی، و چون تشنه شویم تو ما را آب دهی، و در صحبت«۳» خدمت تو با تو می گردیم، و عجایب می‌بینیم. عیسی- علیه السلام- گفت: از شما بهتر آن باشد که از کسب دست خود خورد. ایشان بیامدند و اختیار گازری کردند. جامه مردمان می‌شستند و مزد بر آن که می‌ستدند«۴» قناعت می کردند. ضحّاک گفت: ایشان را برای آن حواریّ«۵» خواندند«۶»، لصفاء قلوبهم و نقائها، برای آن که دلهایشان«۷» صافی بود. عبد اللّه مبارک گفت«۸»: برای آن که نورانی بودند، اثر نور و عبادت بر روی ایشان پیدا بود، قال اللّه تعالی: سِيماهُم فِي وُجُوهِهِم مِن أَثَرِ السُّجُودِ«۹». و اصل «حور» بنزدیک عرب سپیدی«۱۰» باشد، یقال: رجل احور و امرأة حوراء و رجال و نساء حور، للشّدید«۱۱» بیاض العین. و نان«۱۲» سپید«۱۳» را حوّاری گویند، و زن سپید«۱۴» روی با جمال را حواریّه گویند، قال الحارث بن حلّزة: فقل للحواریّات یبکین غیرنا و لا تبکنا الّا الکلاب النّوابح و قال الفرزدق: فقلت انّ الحواریّات تعطفه اذا تزیّنّ من تحت الجلابیب إبن عون گفت: پادشاهی از جمله پادشاهان طعامی ساخت و مردمان صالح را جمع کردند و عیسی- علیه السلام- در آن میان بود. پادشاه به عیسی می‌نگرید«۱۵». او از«۱۶»

____

(۱). آج، لب، فق: گفتندی. (۲). مب: یا روح اللّه. (۳). دب، مب و. (۴). وز: و مزد که بر آن می‌ستدند و، دب: و مزدی که می‌ستدند بدان، آج، لب، فق، مب، مر: و مزدکی بر آن می گرفتند و. (۵). مب، مر: حواریّان. [.....]
(۶). دب، مب: خوانند. (۷). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: دلهاشان. (۸). مب: عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه مبارک گفتند. (۹). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۹. (۱۰). دب: سپید، فق، مر: سفیدی، مب: سفید. (۱۱). مج: شدید، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). وز: و زنان. (۱۴- ۱۳). فق، مب، مر: سفید. (۱۵). آج، لب، فق، مب، مر: می‌نگریست. (۱۶). وز: و از.

صفحه : ۳۴۴ کاسه خود بعادت طعام می‌خورد و هیچ کم نمی‌شد«۱»، او را گفت: تو چه مردی! گفت: من عیسی مریمم«۲» پیغامبر خدا، و او را دعوت کرد و«۳» ایمان آورد و خواصّ ملک به او ایمان آوردند و ملک رها کردند و در قفای او ایستادند، حواریّان ایشان بودند. کلبی گفت و ابو روق: حواریّان اصفیاء و خواصّ عیسی بودند- و ایشان دوازده مرد بودند. حسن«۴» گفت: حواریّان انصار عیسی بودند، و حواریّ ناصر باشد. نضر بن شمیل گفت: حواریّ الرّجل خاصّته. قتاده گفت:

حواریّ وزیر باشد، و هم از قتاده پرسیدند که حواریّ که باشد! گفت: آن کس باشد که خلافت را بشاید. نَحنُ أَنصارُ اللّه، حواریّان گفتند: ما یاران خداییم، یعنی ما یاران رسول خداییم. آمَنّا بِاللّه، ایمان آوردیم به خدای. وَ اشهَد بِأَنّا مُسلِمُونَ، و گواه باش ای عیسی به آن که ما مسلمانیم. رَبَّنا، ای خداوند«۵» پروردگار ما؟ آمَنّا بِما أَنزَلتَ، ایمان«۶» آوردیم به آنچه تو فرستاده بودی«۷» از کتبهای پیشین. وَ اتَّبَعنَا الرَّسُولَ، و متابعت کردیم پیغامبر را، یعنی عیسی را. فَاکتُبنا مَعَ الشّاهِدِینَ، نام ما در جمله گواهان بنویس که ما بر اینکه گواهی می‌دهیم، یعنی آنان که برای پیغامبران تو گواهی دادند به صدق. عطا گفت: مع النّبیّین، با پیغامبران، برای آن که هر پیغامبری گواه امّت باشد. عبد اللّه عبّاس گفت: مع محمّد و امّته«۸»، بیانه: وَ جِئنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً«۹»، و قوله [وَ]

«۱۰»وَ مَکَرُوا، مکر کردند«۱۲»، و «مکر» تدبیر لطیف پوشیده باشد. و اهل معانی

---

(۱). دب: و هیچ نمی‌گفت و کم نمی‌شد، آج، لب، فق، مب، مر: هیچ تمام نمی‌شد. (۲). آج، لب، فق، مر: عیسی بن مریم. (۳). وز: و او، دب، آج، لب، فق، مب، مر: او. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: حسن بصری. [.....]

(۵). دب، آج، لب، فق، مر و. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ما ایمان. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: تو فرستادی. (۸). آج، لب، فق، مب، مر و. (۹). سوره نساء (۴) آیه ۴۱. (۱۰). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها، از قرآن مجید افزوده شد. (۱۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳. (۱۲). مج، مکر کردن، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۳۴۵ گفتند: «مکر» سعی به فساد باشد در پوشیدگی [۴۲۸- ر]

. و اصل او من قول العرب: مکر اللّیل و امکر«۱» اذا اظلم، شب تاریک شد. و گفته‌اند: استجماع الرّای و استحکامه فی المکیدة، و اصل او از احکام باشد من قولهم: امراة ممکورة اذا کانت مجتمعة الخلق محکمته«۲». وَ مَکَرُوا، مکر کردند، یعنی کفّار بنی اسرائیل آنان که أَحَسَّ عِیسی مِنهُمُ الکُفرَ. و مکر ایشان اینکه جا تدبیر و انداخت«۳» قتل عیسی بود، و اینکه آنگه بود که عیسی را براندند و بیرون کردند. پس از مدّتی باز آمد و دعوت آشکارا کرد، و ایشان همّت«۴» کشتن او کردند«۵». وَ مَکَرَ اللّهُ، فرّاء گفت: «مکر»، از مخلوقان«۶» خدیعت و حیلت بر فساد باشد، و از خدای تعالی استدراج بندگان باشد، و معنی «استدراج» ناگاه گرفتن بود و در پختن«۷» از پس آن که در نعمت باشند، قال اللّه تعالی: سَنَستَدرِجُهُم مِن حَیثُ لا یَعلَمُونَ«۸». عبد اللّه عبّاس گفت: معنی مکر او«۹» آن است [که]

«۱۰»: هر گه که بنده گناهی نو کند، خدای با او نعمتی نو کند. زجّاج گفت: مکر خدای با بنده جزای او باشد بنده را بر مکر، جزا«۱۱» را به اسم مبتدا بر خواند، چنان که گفت: اللّهُ«۱۲»السلام ما «۱۳»، و قوله: وَ هُوَ خادِعُهُم«۱۴»، و قال عمرو بن کلثوم. الا لا یجهلن احد علینا فنجهل فوق جهل الجاهلینا

---

(۱). آج، لب، فق: امکره. (۲). اساس: محکمه، با توجّه به آج تصحیح شد. (۳). فق، مب، مر و. (۴). آج، لب، فق، مب: همه قصد، مر: هم قصد. (۵). مب قوله. (۶). مب، مر: مخلوقات. [.....]

(۷). در پختن/ در پیختن، دب: سختن، آج: در سختن، لب، فق: در سختن، مب، مر: و پیختن. (۸). سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۲. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مکروا. (۱۰). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). وز: خدا. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: و اللّه. (۱۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۵. (۱۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۴۲.

صفحه : ۳۴۶

و قال اخر: فاعلم و أيقن أنّ ملكك زائل و اعلم بانّک ما تدين تدان ای ما تجزی تجزی. و اوّل جزا نباشد، و اينکه را مزوّجه«۱» گويند، و مثله قوله: فَمَنِ اعتَدی عَلَيكُم فَاعتَدُوا عَلَيهِ بِمِثلِ مَا اعتَدی عَلَيكُم«۲»، و نظاير اينکه بسيار است، و اينکه طريقت مستقصی تر گفته شود. إن شاء اللّه. ابو القاسم بن حبيب گفت، از ابو عبد اللّه بن عاد بغدادی شنيدم«۳» که گفت، مردی جنيد را پرسيد«۴»: چون است که خدای تعالی مکر با خود اضافه کرد، و پسنديد خود را به اينکه، و بر ديگران عيب کرد. جنيد گفت: ندانم که«۵» تو چه می‌گويی، و لکن من از فلان«۶» طنبوره زن شنيدم اينکه ابيات: فديتک قد جبلت علی هواکا فنفسی لاـ تنازعنی سواکا احبّک لا ببعضی بل بکلّی و ان لم يبق حبّک لی حراکا و يقبح من سواک الفعل عندی و تفعله فيحسن«۷» منک ذاکا مرد«۸» گفت: يا سبحان اللّه؟ تو را از آيتی«۹» قرآن می‌پرسم، مرا به شعر«۱۰» طنبوره زن جواب می‌دهی؟ گفت: من جواب تو دادم اگر عقل داری، چون اينکه نمی‌دانی تا به زبان عاميانت بگويم تخليه و فرا گذاشتن او«۱۱» ايشان [را]

«۱۲» تا مکر کنند مکری است از او به«۱۳» ايشان و آن مکر که خدای تعالی کرد به«۱۴» ايشان. اينکه جا إلقای شبه عيسی است بر صاحب ايشان که او را بر عيسی موکّل کردند، چون عزم کشتن عيسی کردند تا به جای عيسی او را«۱۵» بياويختند، چون بنگريدند صاحب ايشان بود- و قصّه اينکه

---

(۱). کذا: در مج، وز، ديگر نسخه بدلها: مزاوجه. (۲). سوره بقره (۲) آيه ۱۹۴. (۳). مج: شنيديم، با توجّه به وز و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۴). دب، مب، مر که. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: تا. (۶). آج، لب، مب، مر زن. [.....]

(۷). کذا: در مج و ديگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۵۳): و يحسن. (۸). وز، آج، لب: مردی. (۹). فق: آيت. (۱۰). آج، لب، فق زنی. (۱۱). دب: و. (۱۲). مج: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۳). آج، لب، فق: با. (۱۴). آج، لب، مر: ندارد، وز: با. (۱۵). آج، لب، فق: تا به جايی که عيسی را.

صفحه : ۳۴۷

در جای خود بيايد- ان شاء اللّه. و طرفی اينکه است که عبد اللّه عبّاس [گفت]

«۱»: پادشاه«۲» بنی اسرائيل خواست تا عيسی را بکشد، اعوان و شرط«۳» خود را به طلب او فرستاد او را در راهی بديدند. قصد گرفتن او کردند، بگريخت در کويی«۴» شد و در آن کوی«۵» در سوراخی«۶» شد، از پی او برفتند. يکی را که از ايشان خبيث تر بود گفتند: تو در رو و او را بيرون آور. او در آن جا رفت، کس را نديد. چون بيرون آمد، خدای تعالی شبه عيسی بر او افگند، او را بگرفتند. او گفت: من صاحب شماام فلان، از او قبول نکردند و او را بياويختند، و عيسی را- عليه السلام- به آسمان بردند. وهب گفت: د شب بيامدند و عيسی را بگرفتند و«۷» درختی بزدند و خواستند تا عيسی را بر دار کنند. خدای تعالی شب تاريک بکرد و فرشتگان را بفرستاد تا عيسی را از آن جا ببردند، و ايشان به جای عيسی- عليه السلام- آن مرد را که بر او راه نموده بود بگرفتند«۸» و بياويختند. و آن شب عيسی- عليه السلام- در اوّل شب حواريّان را جمع کرد و ايشان را وصايت کرد و گفت: پيش از آن که خروس«۹» بانگ«۱۰» کند، يکی از شما کافر شود و مرا به درمی چند بفروشد. حواريّان متفرّق شدند و عيسی جايی پنهان شد. اينکه مرد که عيسی گفته بود بيامد«۱۱»، جهودان را گفت: مرا چه دهيد«۱۲» اگر شما را راه نمايم بر عيسی! گفتند: تو را سی درم دهيم. او بيامد و ايشان را به سر عيسی آورد. عيسی را بگرفتند و به زير درخت آوردند. خدای تعالی شبه او بر اينکه«۱۳» مرد

---

(۱). مج: ندارد، با توجّه به وز و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). مج: پاداشاه، با توجّه به وز و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۳). وز: شرطه. (۴). آج، لب، فق، مر: کوهی. (۵). فق، مر: کوه، آج: کو، لب: کوهی. [.....]
(۶). مر: سولاخی. (۷). مر بر. (۸). آج، لب، فق، مر: آن مرد را بگرفتند که راه به ایشان نموده بود. (۹). دب، لب: خروه. (۱۰). لب: بانگه، مر: بنگ. (۱۱). مر و. (۱۲). دب، آج، لب، فق: دهی/ دهید. (۱۳). مر: آن.

افگند- و نام او یهودا بود- تا او را بگرفتند و بیاویختند، و عیسی را به آسمان بردند. و به روایت دیگر عیسی را فرشتگان از آن جا ببردند. مادر عیسی- علیه السلام- در شب بیامد و چنان گمان بردند که عیسی را بر دار کرده‌اند، و زنی با او بود«۱». عیسی- علیه السلام- او را دعا کرده بود تا خدای«۲» او را از دیوانگی شفا داده بود، و هر دو در زیر آن درخت می‌گریستند و جزع می‌کردند [بر عیسی]

«۳». عیسی- علیه السلام- بیامد و ایشان را گفت: شما بر که می‌گریید«۴»! و برای چه جزع می‌کنید«۵»! گفتند: ما بر پیغامبری خدای- عیسای مریم- می‌گرییم«۶» که او را بر دار کرده‌اند. گفت: هیچ مگریید«۷» و جزع مکنید«۸» که من عیسی‌ام، خدای تعالی مرا نگاه داشت، و اینکه آویخته آن منافق است که مردم را به سر من آورد. ایشان دل خوش شدند و بر گردیدند. پس از هفت روز عیسی- علیه السلام- بیامد و حواریّان را جمع کرد، و ایشان را وصیّت کرد و در زمین بفرستاد«۹» هر یکی را به جانبی تا دعوت کنند خلقان را با دین خدای. و خدای تعالی عیسی را به آسمان برد [۴۲۸- پ]

و حواریّان پراگنده شدند در زمین، هر یکی«۱۰» به جانبی از جوانب زمین برای دعوت. هر کس«۱۱» به آن زمین که فتاد«۱۲»، خدای تعالی او را لغت آن قوم با [ز آ]

«۱۳» موخت تا به زبان ا [یشا]

«۱۴» ن ایشان را دعوت کرد«۱۵»، فهذا معنی قوله تعالی: وَ مَکَرُوا [وَ مَکَرَ]

«۱۶»إِذ قالَ اللّهُ یا عِیسی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ، و یاد کن ای محمّد چون گفت خدای- عزّ و جل- [ای]

«۶» عیسی من تو را توفّی خواهم کردن. مفسران خلاف کردند در معنی «توفّی» اینکه جایگاه. کعب الاحبار«۷» و حسن بصری و کلبی و إبن جریج و إبن زید و مطر الورّاق و محمّد بن جعفر بن الزّبیر«۸» گفتند«۹»: معنی قبض اوست نه معنی قبض روح و جان برداشتن. و اینکه قول را حجّت اینکه آوردند که گفت: فَلَمّا تَوَفَّیتَنِی«۱۰»، ای قبضتنی الی السماء حیّا، برای آن که قوم او از پس رفع او به آسمان ترسا شدند نه از پس مرگ او، و بر اینکه قول «توفّی» را حمل باید کردن علی احد المعنیین، ای قابضک الیّ تامّا وافیا لم ینالوا منک شیئا، من تو را به آسمان بردم و دشمنان از تو چیزی نقصان ناکرده و فرصتی نایافته از آن مکر که

---

(۱). مج، دب: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). اساس: قبضته، با توجّه به دب تصحیح شد. (۴). مج، لب، مب، مر: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶- ۵). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]
(۷). آج، لب، فق، مب، مر گفت. (۸). آج، لب، فق، مب، مر که. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۰). سوره مائده (۵) آیه ۱۷.

انداختند، من قول العرب: توفّت منه کذا اذا استوفیته. و معنی دگر تسلّم و تقبّل، ای متسلمک من قولهم: توفّیت: کذا اذا

تسلّمته، و بر اینکه قول در لفظ تکراری باشد برای آن که: قابضك الیّ و رافعك الیّ، هر دو یکی باشد، جز که از او عذر به اختلاف لفظ نشاید خواستن«۱»، چنان که شاعر گفت: هند اتی من دونها النّأی و البعد و اینکه هر دو یکی باشد. و دیگری گفت: الفی قولها کذبا و مینا و اینکه هر دو یکی باشد. ربیع انس گفت: مراد نوم است و خواب«۲»، انّی منیمک، من تو را بخوابانم و در خواب به آسمان برم تو را«۳»، گفت بیانش قوله تعالی: وَ هُوَ الَّذِی یَتَوَفّاکُم بِاللَّیلِ«۴» ...، ای ینیمکم، و آن خداست که شما را بخواباند و به روز احوال شما داند، برای آن که نوم را «اخو الموت» گویند، و قوله تعالی: اللّهُ یَتَوَفَّی الأَنفُسَ حِینَ مَوتِها«۵» ...، تفسیر چنین دادند که: وقت نومها به قرینه وَ الَّتِی لَم تَمُت فِی مَنامِها«۶». علیّ بن طلحه روایت کرد از عبد اللّه عبّاس: إِنِّی مُتَوَفِّیکَ، ای ممیتک، من تو را بمیرانم، دلیله قوله: قُل یَتَوَفّاکُم مَلَکُ المَوتِ«۷» ...، و قوله: فَإِمّا نُرِیَنَّکَ بَعضَ الَّذِی نَعِدُهُم أَو نَتَوَفَّیَنَّکَ«۸» ...، و اینکه به حقیقت نزدیکتر است و به ظاهر لایقتر. و بر اینکه قول آیت را دو تأویل باشد: یکی آن که وهب«۹» گفت: خدای تعالی عیسی را بمیرانید سه ساعت، آنگه زنده کرد او را و به آسمان برد. محمّد بن اسحاق گفت: ترسایان می‌گویند خدای تعالی عیسی را هفت ساعت بمیرانید، آنگه زنده کرد و به آسمان برد. و تأویل دگر آن است که ضحّاک«۱۰» و جماعتی«۱۱» اهل علم گفتند«۱۲»: در کلام

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شاید خواستن. (۲). دب، آج، لب، فق یعنی. (۳). آج، لب، فق، مر: در خواب تو را به آسمان برم. (۴). سوره انعام (۶) آیه ۶۰. (۶- ۵). سوره زمر (۳۹) آیه ۴۲. (۷). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۱. (۸). سوره غافر (۴۰) آیه ۷۷. (۹). مب: وهب منبه. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر گفت. (۱۱). مب از مفسران و. [.....]
(۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: که.

تقدیم و تأخیری هست، و تقدیر اینکه است: انّی رافعك الیّ و مطهرك من الّذین کفروا و متوفّیك بعد انزالك من السماء، و نظیر اینکه در تقدیر و تأخیر، قوله: وَ لَو لا کَلِمَةٌ سَبَقَت مِن رَبِّکَ لَکانَ لِزاماً وَ أَجَلٌ مُسَمًّی«۱»، و تقدیر آن است«۲»: و لو لا کلمة سبقت من ربّك و اجل مسمّی لکان لزاما، و قال الشّاعر: الا یا نخلة من ذات عرق علیك و رحمة اللّه السلام ای علیك السلام و رحمة اللّه. و قال آخر: جمعت و عیبا نخوة و نمیمة ثلاث خصال لست عنهنّ ترعوی ای جمعت نخوة و نمیمة و عیبا. ابو هریره روایت کرد«۳» از رسول- صلّی اللّه علیه و آله- که گفت: ۴«۵» الانبیاء اخوة لعلّات امّهاتهم شتّی و دینهم واحد، و انا اولی النّاس بعیسی بن مریم لأنّه لم یکن بینی و بینه نبیّ، و انّه نازل علی امّتی و خلیفتی علیهم فاذا رایتموه فاعرفوه، فانّه رجل مربوع الخلق الی الحمرة و البیاض، سبط الشّعر کأنّ شعره یقطر و ان لم یصبه بلل، یدقّ الصّلیب و یقتل الخنزیر و یقبض« المال، و یسکن الرّوحاء حاجّا و معتمرا، و یقاتل النّاس علی الاسلام حتّی یهلك اللّه فی زمانه الملل کلّها و یهلك اللّه فی زمانه مسیح الضّلال الکذّب الدّجّال، و یقع فی الارض المنة حتّی یرتع الأسود مع الابل و النّمور مع البقر و الذّئاب مع الغنم، و یلعب الغلمان بالحیّات لا یضرّ« بعضهم بعضا، و یلبث فی الارض اربعین سنة و فی روایة کعب اربعا و عشرین سنة ثمّ یتزوّج و یولد له، ثمّ یتوفی و یصلّی المسلمون علیه و یدفنونه [۹۲۴- ر]
فی حجرة النّبی- صلّی اللّه علیه و آله، گفت: پیغامبران برادرانند از مادران مختلف و دینشان یکی است، و من اولیترم به عیسی«۶» مریم برای آن که«۷» میان من و او پیغامبری

---

(۱). سوره طه (۲۰) آیه ۱۲۹. (۲). مب که. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کند. (۴). مج، لب، فق، مب، مر: یقبض، وز، دب:

یقبض، با توجّه به آج تصحیح شد. (۵). مج: به صورت «لا یفر» هم خوانده می‌شود. (۶). دب بن. (۷). دب از.

صفحه : ۳۵۲ نیست، و او فرود آید از آسمان بر امّت من و خلیفه من باشد بر ایشان، و همانا«۱» اینکه خبر آنان روایت کرده باشند که حدیث مهدی را از روی بی انصافی منکر باشند، و الا او خلافت رسول را نبشاید«۲» برای آن که شرع او منسوخ است و او شرع ما نداند، لا بدّ بود از آن که رجوع او با کسی باشد، و رجوع جمله امّت که شرع محمّدی«۳» داند و استحقاق آن دارد که عیسی مریم به او اقتدا کند از او قبول کند، پس همانا خلل از راوی بوده باشد، و خبر چنین است: و انّه نازل علی امّتی مع خلیفة من ولدی. چون او را بینی بشناسی او را، به اینکه اوصاف و علامات مردی باشد دو بهری سرخ سپید«۴» دراز موی، پنداری آب از موی او می‌بچکد«۵» و اگر چه موی او تر نباشد. صلیب شکند، و خوک کشد، و مال بخشد و در روحاء نشیند و حج و عمره کند، و با مردمان بر اسلام قتال کند تا خدای تعالی در روزگار او جمله دینها هلاک کند، در روزگار او مسیح ضلال را که دجّال است هلاک کند، و همه زمین ایمن شود تا شیر با شتر و پلنگ با گاو و گوسفند و گرگ«۶» به یک جای چره کنند«۷». و کودکان به«۸» مار بازی کنند و هیچ یک دیگر«۹» را نیازارند و نرنجانند. و او در زمین چهل سال بماند، و روایت کعب بیست و چهار سال، و زن کند و فرزندان آرد، آنگه او را وفات آید و مسلمانان بر او نماز کنند. و در اخبار اهل البیت چنین آمد که: مهدی بر او نماز کند، و همانا مهدی«۱۰» اولیتر باشد به نماز کردن بر عیسی از یکی من افناء النّاس، و او را در حجره رسول دفن کنند. و جمله آنچه در اینکه خبر هست، همه اوصاف و علامات«۱۱» روزگار مهدی است که در اخبار مخالفان و مؤالفان آمده است، و اگر کسی انصاف دهد و عناد رها کند و بر اینکه اخبار واقف شود، و آن را با حجّت عقل و آیات قرآن برابر کند، بداند

---

(۱). مج: همانان، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج، بنشاید، دب، مر: نشاید. (۳). آج، لب، فق است و، مب است او. (۴). دب: و سپید، فق، مب: و سفید. (۵). آج، لب، فق: او بچکد، مب، مر: او می‌چکد. (۶). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: و گرگ با گوسفند. [.....]

(۷). دب: چرا کنند. (۸). دب، مر: با. (۹). وز، آج، لب، فق، مر، یکدیگر. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۱). آج، لب، فق: علامت.

صفحه : ۳۵۳

که معتمد آن است. حسین بن الفضل را گفتند: در قرآن هیچ آیتی هست که دلیل می‌کند بر نزول عیسی- علیه السلام- از آسمان! گفت: آری. قوله تعالی: وَ کَهلًا«۱» ...، برای آن که او کهل نشده بود و«۲» او را به آسمان بردند، چون به زمین آید کهل شود، معنی آن است«۳»: و کهلا بعد نزوله من السماء. ابو جعفر منصور خلیفه روایت کرد از پدرانش از عبد اللّه عبّاس که رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: کیف یهلک امّة انا فی اوّلها و عیسی فی آخرها و المهدیّ من اهل بیتی فی وسطها ، گفت: چگونه هلاک شوند امّتی که من در اوّل ایشان و عیسی در آخرشان و مهدی از اهل البیت من در میان‌شان«۴»، و اینکه خبر از روایت ابو جعفر منصور الدّوانیقیّ«۵» حجّت است و دلیل بر وجود مهدی- علیه السلام- برای آن که رسول- علیه السلام- گفت: و مهدی«۶» اهل البیت من در میانه، و اگر اکنون و پیش از اینکه تاریخ به مدّت دراز او موجود نبوده باشد، اینکه خبر را معنی درست نباشد. و اینکه خبر ابو اسحق ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیرش بیارد به اسناد، و خبری که در اینکه باب اوّل راویان او«۷» مفسر«۸» اصحاب حدیث باشد، و آخر راویان خلیفه روزگار که امام فریقین باشد در«۹» باب حجّت بلیغتر باشد. محمّد بن موسی واسطی«۱۰» گفت: انّی متوفّیک«۱۱» عن شهواتک و حظوظ نفسک، من تو را بمیرانم از

شهوات و نصیب نفسانی، و اینکه قولی لطیف است، برای آن که در آخر«۱۲» آمده است که: عیسی- علیه السلام- چون او را به آسمان بردند و با فرشتگان مختلط شد. طبع او طبع ملائکه شد.

---

(۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۴۶. (۲). آج، لب، فق: که. (۳). آج، لب، فق، مب که. (۴). دب، آج، فق: میانه ایشان، لب، مر: میان ایشان، مب: وسط ایشان. (۵). دب، لب، فق: منصور الدّوانقی، مب، مر: منصور دوانقی. (۶). دب از. (۷). آج، لب و، چاپ شعرانی (۳/ ۵۸) امام. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: مفسران. (۹). آج، لب، فق، مب، مر اینکه. [.....]
(۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: الواسطی. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر و رافعك. (۱۲). کذا در مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: خبر.

صفحه : ۳۵۴ وَ رافِعُكَ إِلَيَّ، نباتی«۱» و شیبانی گفتند: عیسی- علیه السلام- بر کوه طور ایستاده«۲» بود، جامه«۳» از موی بز پوشیده«۴»، بادی سخت بر آمد عیسی بدوید، در آن دویدن باد او را بر گرفت و به آسمان برد. عبد اللّه عبّاس گفت: موسی- علیه السلام- تا بود الّا جامه صوف نپوشید. و عیسی- علیه السلام- تا بود الّا جامه شعر نپوشند. «صوف»، پشم گوسپند«۵» بود، و «شعر» موی بز. عبد اللّه عمر گفت: رسول را دیدم که طواف می‌کرد«۶»، در میانه«۷» طواف تبسمی کرد. گفتند: یا رسول اللّه؟ سبب تبسم چه بود«۸»! گفت: در طوافگاه عیسی مریم را دیدم و دو فرشته«۹» با او بودند. و گفته‌اند معنی آن است«۱۰»: و رافعك فی درجات الجنّة، خدای تعالی تو را رفع کند«۱۱» در درجات بهشت و مقرب گرداند«۱۲» به رحمت خویش«۱۳». وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا، و پاکیزه گرداند تو را از«۱۴» کافران، یعنی تو را از میان ایشان به در آرد و برهاند. وَ جاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ، و آنان«۱۵» که پسروان تواند من زبر دست و قاهر گردانم بر کافران، یعنی بر جهودان که به تو کافر بودند. ربیع انس گفت و حسن و قتاده«۱۶»: مراد آنانند که به او ایمان دارند، چنان که«۱۷» دون آنان که او را به دروغ دارند«۱۸» یا دروغ گویند.

---

(۱). وز: بناتی، دب، آج، لب، فق، مر: بنانی. (۲). آج، لب، مب، مر: بایستاده. (۳). آج، لب: جامه/ جامه‌ای. (۴). آج، لب، فق بود. (۵). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: گوسفند. (۶). آج، لب، فق، مب، مر و. (۷). وز، آج، لب، فق، مب، مر: میان. (۸). دب: تبسم چیست. (۹). مب: دیدم با دو فرشته که. (۱۰). مب که. (۱۱). آج، لب، فق: رفیع گرداند، مب: رفیع کند. [.....]
(۱۲). آج، لب، فق، مر: مقرون گرداند، مب: مقرون کند. (۱۳). آج، لب، فق، مب، مر: خویشتن. (۱۴). مب میان. (۱۵). آج، لب، فق، مب را. (۱۶). آج، لب، فق، مب، مر: ربیع انس و حسن و قتاده گفتند. (۱۷). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: عبارت «چنان که» را ندارد. (۱۸). مب: دروغ داشتند.

صفحه : ۳۵۵ آنگه خلاف کردند فی [معنی]
«۱» قوله: فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا، که اینکه «فوقیت» به چیست! بعضی گفتند: به حجّت، و بعضی گفتند: به مملکت و قهر و غلبه، و از اینکه جاست که پادشاهی در رومیان است که ترسایان باشند«۲»، و در جهودان نیست، و جهودان مادام مقهور و مغلوب باشند و ذلیل، و قول اوّل اولیتر است، برای آن که متضمّن ترغیب در حقّ است [۴۲۹- پ]
و در دین او. ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ، پس با من است بازگشت شما، و ورود«۳» اینکه مو [رد و]
«۴» عظ و ترغیب است. فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ، و حکم کنم میان شما به قیامت در آنچه در دنیا در«۵» آن خلاف کرده باشید. وجه اتّصال اینکه کلام به اینکه قصّه از آن«۶» جاست که من شما را در دنیا امهال کرده‌ام و فرو گذاشته و مخیّر

کرده یا «۷» چنین می‌کنی از تکذیب و ایذای پیغامبران من، و لکن اهمال نکنم، که مرجع و مآل شما با من است، و آن خلاف که کردی«۸» در عیسی مریم که بهری گفتی«۹» خداست، و بهری گفتی«۱۰» پسر خداست، و بهری گفتی«۱۱» بنده خداست، و بهری گفتی«۱۲» ساحری کـذّاب است، من حکم کنم میان ایشان در اینکه اختلاف کردن«۱۳». و امّا عدول از غیاب«۱۴» به خطاب و از خصوص به عموم، جاری مجرای آن است که پادشاه گویـد: معلوم شد پیش من که اهل فلان شـهر چه کرده‌اند از حسن طاعت و انقیاد و امتثال اوامر من، من شما را که رعیّتی«۱۵» مکافات به خیر«۱۶» و انواع تشریف و کرامت ارزانی دارم.

---

(۱). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). مج، وز، مب، مر: باشد، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: مورد. (۴). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). دب، مب: به. (۶). دب: اینکه. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا. [.....]

(۸). آج، لب، فق، مب، مر: کردید. (۹). دب: بهری گفت، آج، لب، فق، مر: بعضی گفتید، بعضی گفتند. (۱۰). آج، لب، فق، مر: بعضی گفتید. (۱۲- ۱۱). دب: گفتندی، آج، لب، فق، مر: بعضی گفتید که. (۱۳). مج، وز، مب، مر: اختلاف کردند، دب: در اینکه اختلاف که کردی. (۱۴). دب، آج، لب، فق: غایب. (۱۵). مب: رعیّتید. (۱۶). دب کنم.

آنگه تفصیل داد اینکه جمله را که گفت: فَأَحكُمُ بَينَكُم، برای آن که آنان که محکوم لهم او علیهم باشند، دو نوع باشند: امّا مؤمنان و مطیعان باشند، و امّا کافران و عاصیان. حق تعالی هر دو را تفصیل داد و حکم بگفت بقوله: فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا، امّا آنان که کافر باشند و آیات و نعم مرا جحود کننـد، من ایشان را عـذابی کنم سخت. و «عذاب» اسـتمرار ألم باشد، من عذبۀ اللّسان لاستمراره فی کلام، و منه ماء عذب لاستمراره فی الحلق. و شدّت عذاب، امّا به تضعیف باشد و امّا به تنویع و امّا به استمرار. فِی الدُّنيا، در دنیا به قتل و سبی و جلاء و جزیه و مذلّت و هوان. وَ الآخِرَةِ، و در آخرت در دوزخ عذاب به انواع [عقوبت] «۱» وَ ما لَهُم مِن ناصِرِينَ، «نصرت» معونت باشد بر دشمن. و «معونت» زیادت و«۲» قوّت بود دست با او یکی داشتن در قهر، و «ما» نفی است و «من» زایـد است برای تأکیـد نفی را، کقولـک: ما فی الـدّار من رجـل. وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا، یـک فرقه را جزا و پاداشت آن است که گفت، و دگر فرقه را که به خلاف آنند به خدای ایمان دارند و تصدیق کرده‌اند او را و پیغامبران او را، و گفت ایشان کار بسته‌انـد و بر وفق شـرع عمل کرده. فَيُوَفِّيهِم أُجُورَهُم، حفص و رویس به « یا » خوانند«۳» علی الخبر من اللّه- جلّ و عزّ و باقی به «نون» خواننـد«۴» علی اخبـار اللّه تعالی عن نفسه علی عادۀ الملوک. و توفیـۀ«۵» الحقّ اتمامه بکماله، خدای ایشان را حق بتمامی بگـذارد«۶»، یـا ما ایشان را بتمامی حق بگـذاریم«۷» چنان که از مسـتحقّ ایشان هیچ بخسـی«۸» و نقصانی نباشـد. و «اجر» مزد عمـل بود بر وفق آن، امّیا عرفا او شـرعا، و در آیت دلیل است بر بطلان قول آنان که جزا بر عمل نگوینـد. خدای تعالی گفت: من مزد بدهم و تمام بدهم و بخس نکنم [که] «۹» آنگه

---

(۱). مـج: نـدارد، با توجّه به وز و دیگر نسـخه بـدلها افزوده شـد. (۲). دب، آج، لـب، فـق، مب، مر: نـدارد. (۴- ۳). مب، مر: خواندند. (۵). دب: توفیته. (۶). وز، آج، لب، مب: بگزارد. (۷). وز، آج، لب، فق: بگزاریم، دب: بگذاردیم. [.....]

(۸). مب: سختی. (۹). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ظالم«۱» باشم«۲» و من ظالمان را دوست نـدارم، و آن که ظالمان را دوست نـدارد برای ظلمشان کی روا دارد که ظلم کنـد؟ و چون ظالم را دوست نـدارد«۳» نخواهـد، که محبّت اراده بود علی وجه، و در اینکه لفظ هم دلیـل است بر بطلان مـذهب اهل جبر. و حدّ و حقیقت ظلـم گفتـه‌ایـم، و اصـل او در لغت نقصـان باشـد. ذلِکَ نَتلُوهُ عَلَیکَ، اشـارت است به آنچه از قصّه پیغمبران«۴» رفت، ای ذلـک الّـذی قصـصت علیـک، یعنی اینکه که بر شـما خوانـدم از قصّه زکریّا و یحیی و مریم و عیسـی از آیـات و دلالـت و معجزات، و «ذکر» هم گفت باشـد و هم یـاد کرد، و اینکه جـا مراد گفتاری است که شـنونده به آن متـذکّر شود. در خبری مرفوع، آمد از رسول- علیه و علی اله الصّلوهٔ و السـلام«۵»- که: مراد به «ذکر» در اینکه آیت قرآن است، بیـانه قوله: یس، وَ القُرآنِ الحَکِیمِ«۶». و گفته‌اند: مراد لوح محفوظ است. و مراد آنچه در لوح نوشته باشد، برای آن «ذکر» را حکیم خوانـد که چون خواننـده و نظر کننـده به آن معتبر شود پنـداری دلیل ناطق است بمثابت گوینـده که حکیم باشـد و حکمت بر زبان راند، چنان که دلالت را دلیلی«۷» خوانند برای آن که از بیان«۸» به جایی«۹» باشد که پنداری راه نماینده اوست. و نَتلُوهُ، را دو معنی باشـد: یکی آن که نکلّمک به، ما بر تو می‌خوانیم و با تو می گوییم، و دگر آن که جبریل را می‌فرمایم«۱۰» تا بر تو خوانـد، و برای آن که امر اوست بـا خـود حـواله کرد، و «ذلـک» در محـلّ رفع است به ابتـدا، و در خـبر او دو قول است: یکی نَتلُوهُ، و دگر مِنَ الآیاتِ، ای ذلک الّذی نتلوه علیک من الایات. إِنَّ مَثَلَ عِیسی عِندَ اللّهِ، سبب نزول آیت [آن]
«۱۱» بود که وفد نجران چون بیامدند

---

(۱). دب: ظلم. (۲). مـج، دب، آج، لب، مب، مر: باشد، با توجّه به وز تصـحیح شد. (۳). دب ظلم دوست نـدارد، و چون ظلم دوست ندارد. (۴). وز، دب: پیغامبران. (۵). آج، لب، فق: رسول علیه السلام. (۶). سوره یس (۳۶) آیه ۱ و ۲. (۷). مب: دلیـل. (۸). آج، لب، فق: ازینـان، مر: از اینـان. (۹). مـج که، با توجّه به وز و دیگر نسـخه بـدلها زاید می‌نماید. (۱۰). مر: می‌فرماییم. (۱۱). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۳۵۸

و با رسول- علیه السـلام- مناظره کردند در باب عیسی- علیه السلام- و گفتند: ما تقول فی المسیح عیسی بن مریم! گفت: عبد اللّه و رسوله. گفتند: هیچ بنده‌ای را دیدی که او از مادر پدید آمد بی پدر! خدای تعالی به جواب ایشان اینکه آیت فرسـتاد، و فحوای آیت آن که: چه جـای تعجّب است، و شـما احوال«۱» می‌دانیـد، اگر آدم بی پدر و مادر در مقدور«۲» صحیح و ممکن است، جای تعجّب نباشد از عیسی که از مادر آید بی پدر«۳». پس حق تعالی گفت: مثل [عیسی]
«۴» در اینکه باب چون مثل آدم است، یعنی عیسی در اینکه حکم به آدم ماند که خدای تعالی او را از خاک بیافرید بی پدر و مادر. و «مثل» ذکری باشد سایر که دلیل کند بر آن که حکم دوم حکم اوّل است، و وجه تمثیل و تشبیه عیسی را به آدم از آن جاست که گفتیم«۵». ثُمَّ قالَ لَهُ کُن فَیَکُونُ، و التّقدیر: فکان: آنگه او را گفت: بباش، ببود در حال بی مدّت و تدریج و تحویل نطفه با علقه، و علقه با مضغه، چنان که در آیت ذکر کرد: ثُمَّ خَلَقنَا النُّطفَةَ عَلَقَةً«۶»- الایهٔ. الحَقُّ مِن رَبِّکَ، [۴۳۰- ر]
رفع او محتمل است دو چیز را: یکی خبر مبتـدا، التّقـدیر: ذلک الّذی قـد مرّ ذکره الحقّ من ربک. دوم مبتدا باشد و خبر او در جـار و مجرور بود، و التّقـدیر: الحقّ وارد من ربّک«۷»، ثابت من ربّک«۸»، صـادر منه. و قوله: فَلا تَکُن مِنَ المُمتَرِینَ، شایـد که خطـاب بود با رسول- علیه السـلام- و مراد دیگری چنان که گفت: یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا طَلَّقتُمُ النِّساءَ«۹»، و شاید تا مراد یکی باشد من جملهٔ المکلّفین، چنان که یکی از ما چون کاری فرمایـد جماعتی را، یا خطابی کند با جماعتی، توجیه خطاب کند به یکی از ایشان و جمله«۱۰» مراد باشد«۱۱» به آن خطاب.

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر آدم. [.....]

(۲). وز: در و مقدور، دیگر نسخه بدلها: در مقدور او. (۳). دب، آج چه تعجّب باشد. (۴). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). آج، لب، فق خلقه من تراب. (۶). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴. (۸- ۷). کذا: در مج و دیگر نسخه بدلها: چاپ شعرانی (۳/ ۶۱) او. (۹). سوره طلاق (۶۵) آیه ۱. (۱۰). مج با، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۱۱). وز، دب: باشند.

صفحه : ۳۵۹

فَمَن حَاجَّکَ فِیهِ، در ضمیر خلاف«۱» کردند، بعضی گفتند: راجع است با حقّ فی قوله: الحَقُّ مِن رَبِّکَ، و بعضی دگر گفتند: راجع است با«۲» عیسی- علیه السلام و «محاجّه»، مفاعله باشد از حجّت از دو محاجّه و مجادله و مخاصمه در حقّ مادر عیسی«۳»- علیه السلام- و سبب آن بود که چون رسول- علیه السلام- مکّه بگشاد و اسلام منتشر بود«۴» و سلطان«۵» حجّت رسول قاهر گشت بر کافران، وفود آمدن گرفتند بنزدیک رسول- علیه السلام- بهری اسلام آوردند«۶»، و بهری امان«۷» طلبیدند«۸». در جمله وفود وفد نجران بود«۹»، رئیس ایشان ابو حارثه اسقف با سی مرد آمد، از جمله ایشان عاقب بود و سیّد و عبد المسیح، و اینان احبار و رؤساء بودند«۱۰». نماز دیگر در مدینه آمدند جامه‌های«۱۱» دیبا پوشیده«۱۲» و چلیپها«۱۳» در گردن افگنده. جهودان بیامدند و با ایشان مناظره کردند و ایشان را گفتند: شما بر هیچ نهاید«۱۴»، [و ایشان جهودان را گفتند: شما بر هیچ نهاید«۱۵»]

«۱۶»، و«۱۷» خدای تعالی«۱۸» آیت فرستاد: وَ قالَتِ الیَهُودُ لَیسَتِ النَّصاری عَلی شَیءٍ«۱۹»- الایة. چون رسول- علیه السلام- نماز دیگر بکرد، ایشان روی به رسول کردند و گفتند: ما تقول فی السّید المسیح، عیسی را چه گویی! گفت: ۲۰» عبد اصطفاه« اللّه، بنده‌ای بود که خدای تعالی او را برگزید.

---

(۱). مج: حذف، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مج: و، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). دب، آج، لب، مب، مر: از حجّت هر که با تو حجّت آورد مجادله و مخاصمه کند در حق تو یا در عیسی، فق: از حجّت ... در حقّ مادر عیسی. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شد. (۵). آج، لب، فق، مب، مر و. [.....]

(۶). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: می‌آوردند. (۷). دب: امانی. (۸). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: طلب می‌کردند. (۹). آج، لب، فق، مب، مر و. (۱۰). آج، لب، مر و. (۱۱). مج: جامهای/ جامه‌های. (۱۲). آج، لب، مب، مر بودند. (۱۳). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: صلیبها. (۱۴). وز، دب، فق: نه. (۱۵). آج، لب، فق: نه. (۱۶). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۷). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۸). آج، لب، فق، مب، مر اینکه. (۱۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۱۳. [.....]

(۲۰). فق، مب: عبد اصطفاء.

صفحه : ۳۶۰

گفتند: یا محمّد؟ او را پدری«۱» شناسی! رسول- علیه السلام- گفت: او نه از نکاح زاد تا او را پدر باشد. گفتند«۲»: هیچ بنده مخلوق را دیدی که نه از«۳» نکاح باشد و او را پدر نباشد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: إِنَّ مَثَلَ عِیسی عِندَ اللّهِ، الی قوله: فَنَجعَل لَعنَتَ اللّهِ عَلَی الکاذِبِینَ«۴». رسول- علیه السلام- ایشان را گفت: چون شما را«۵» قول من باور نمی‌کنید«۶» و حجّت

قبول نمی‌کنی، بیایی«۷» تا مباهله کنیم، که خدای مرا خبر داد که عذاب فرود آرد بر دروغزن. با یکدیگر نگریدند و گفتند: چه رای است«۸»! گفتند: مهلت باید خواستن تا فردا. گفتند: ما را مهلت ده تا فردا تا ما اندیشه کنیم، آنگه برفتند و با هم بنشستند و رای زدند، اسقف، ایشان را گفت: اگر محمّد فردا آید و عامّه صحابه را در قفا گرفته، از او هیچ اندیشه مکنید«۹» و با او مباهله کنید«۱۰» که او بر حق نیست، و اگر آید و خاصّه فرزندان خود را و قرابات خود را آرد از مباهله او حذر کنید. چون بامداد بود و صحابه در مسجد جمع شدند و هر کسی توقع کرد«۱۱» که رسول- علیه السلام- او را حاضر کند، رسول گفت: مرا نفرموده‌اند الّا«۱۲» خاصّگان خود را از زنان و مردان و کودکان آن جا برم، آنان را که خدای تعالی به دعای ایشان عذاب فرستد و عذاب صرف کند. آنگه دست علی گرفت«۱۳» و حسن و حسین از پیش او می‌رفتند«۱۴»، و فاطمه-

---

(۱). وز، فق: پدر. (۲). مج: گفت، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). مج: در، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آج، لب، فق: علی الکافرین. (۵). مب، مر: ندارد. (۶). نمی‌کنید/ نمی‌کنی. (۷). نمی‌کنی بیایی/ نمی‌کنید بیایید. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر شما را. (۹). دب: مکنی/ مکنید. (۱۰). دب: کنی/ کنید. (۱۱). دب: می‌کرد. (۱۲). مج: که آن، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). لب، مب: بگرفت. [.....]
(۱۴). آج، لب، فق، مب، مر: حسن و حسین می‌رفتند از پس او.

علیها السلام- بر [اثر]
«۱» ایشان می‌رفت تا به صحرا شدند، و ترسایان بیامدند و اسقف ایشان در پیش ایستاده«۲»، چون در نگرید«۳» ایشان را دیدند. اسقف گفت: اینان که اند از محمّد! گفتند: آن برنا پسر عم و داماد اوست بر دخترش، و آن زن دختر اوست، و آن کودکان دختر زادگان«۴» اویند. او با ترسایان نگرید«۵» و گفت: بنگرید«۶» که محمّد چگونه واثق است که به مباهله فرزندان و خاصّگان خود را آورده است، و به خدای که اگر هیچ خوفی بودی او را از آن که حجّت بر او باشد اگر اختیار کردی«۷» هلاک خود«۸» و هلاک اینان«۹»، احذروا مباهلته«۱۰»، از مباهله او حذر کنید«۱۱» که اگر نه مکان قیصر بود من اسلام آوردمی، و با او مصالحه کنی«۱۲» بر آن که او حکم کند، و باز گردید«۱۳» و با شهر خود شوید«۱۴» و رای بزنی«۱۵» تا صلاح شما در چیست! گفتند: رای تو رای ما باشد، و آنچه تو گویی عین مصلحت باشد. اسقف گفت: یا ابا القاسم انّا لا نباهلك و لکن«۱۶» نصالحك، ما با تو مباهله نمی‌کنیم، [و لکن با تو مصالحه می‌کنیم]
«۱۷» با ما مصالحتی کنی«۱۸» بر چیزی که به آن«۱۹» قیام توانیم کردن«۲۰».

---

(۱). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). وز، آج، لب، فق، مب، مر: در پیش ایشان ایستاده، دب: را در پیش گرفته ایشان. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: در نگریست، دب: در نگریدند. (۴). آج، لب: دختر زاده‌ها. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: نگریست. (۶). مب: نگریست که ببینید. (۷). مر: او باشد اختیار نکردی. (۸). دب، آج، لب، فق، مب را. (۹). آج، لب، فق، مب، مر را، چاپ شعرانی (۳/ ۶۲): هرگز اختیار نکردی هلاك خود را هلاك اینان را. (۱۰). اساس: مباهلهٔ، با توجّه به دب تصحیح شد. (۱۱). دب: کنی/ کنید. (۱۲). کنی/ کنید. (۱۳). آج، لب، فق: باز گردی/ باز گردید. [.....]
(۱۴). دب، آج، لب، فق: شوی/ شوید. (۱۵). بزنی/ بزنید. (۱۶). وز، آج، مب: و لکنّا. (۱۷). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۸). وز، آج، لب، فق، مب: کن. (۱۹). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: ما به آن. (۲۰). دب: توانیم

نمود.

صفحه : ۳۶۲ رسول- علیه السلام- با ایشان مصالحه کرد بر دو هزار حلّه از حلّه‌های اواقی«۱»، هر حلّه چهل درم سره، هر چه بیفزاید یا بکاهد«۲» از قیمت اینکه حلّه‌ها به حساب باشد، و بفرمود تا صلح نامه بنوشتند«۳»: «۴»«۵»«۶»«۷»«۸» بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. هذا کتاب من محمّد النّبی رسول اللّه لنجران و حاشیتها« فی کلّ صفراء و بیضاء و ثمرهٔ و رقیق لا یؤخذ منهم غیر الفی حلّهٔ من حلل« الأواقی قیمهٔ کلّ حلّهٔ« اربعون درهما فما زاد او نقص فبحساب ذلک، یؤدون الفا منها [فی]

« صفر و الفا فی رجب و علیهم اربعون دینارا مثواهٔ رسولی فما فوق ذلک، و علیهم فی کلّ حدث یکون بالیمن من ذی عدن عاریهٔ مضمونهٔ ثلاثون درعا و ثلاثون فرسا و ثلاثون جملا عاریهٔ مضمونهٔ لهم بذلک جوار اللّه و ذمّهٔ محمّد بن عبد اللّه و رسول اللّه فمن اکل الرّبا« منهم بعد عامه هذا فذمّتی منه بریئهٔ، اینکه نامه«۹» از محمّد رسول خدای برای نجران و حاشیتش در هر زری«۱۰» و سیمی و میوه«۱۱» و برده‌ای«۱۲» که ایشان را هست از ایشان هیچ نستانند جز دو هزار حلّه از حلّه‌های اواقی [قیمت]

«۱۳» هر حلّه چهل درهم آنچه بیفزاید یا «۱۴» بکاهد«۱۵» بر آن حساب باشد، هزار از آن در صفر و هزار در رجب، و بر ایشان است که در مدّت مقام رسول من آن جا چهل دینار به او دهند یا بالای آن [۴۳۰- پ]

و به هر وقعه«۱۶» و حادثه که در یمن افتد بعاریت سی زره

---

(۱). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر قیمت. (۲). مج، وز: نکاهد، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). مب اینکه چنین که مسطور است که. (۴). مب و. (۵). مج: احلل، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). مج من حلل الا واقی قیمهٔ کلّ حلّهٔ. (۷). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۸). دب، آج، لب: اکل الرّبوا. (۹). دب، آج: نامه‌ای است. (۱۰). مج: روزی، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). وز، دب، آج، فق، مب: میوه/ میوه‌ای. (۱۲). مج: بردی، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۴). مج، لب، فق: تا، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۵). وز: نکاهد. (۱۶). دب: وقعتی، آج، لب، فق: واقعه.

صفحه : ۳۶۳

و سی اسب و سی شتر بدهند عاریت«۱» مضمون پذرفته«۲» به اینکه وفا کنند ایشان را جوار خداست و ذمّه محمّد رسول خدای هر که ربا خورد پس از«۳» امسال ذمّت من از او بیزار است. نامه بستدند و ببردند و در راه با یکدیگر می‌گفتند: اینکه که ما کردیم صلاح بود یا نه! عاقب و عبد المسیح ایشان را گفتند که: و اللّه که ما و شما می‌دانیم که محمّد پیغامبری مرسل است، و آنچه آورده است از کتاب از قبل خدای است، و به خدای که هیچ کس با هیچ پیغامبر ملاعنه نکرد و الّا مستأصل شدند و از ایشان کسی نماند کوچک و بزرگ، و اگر شما اینکه کنید«۴» هلاک شوید«۵» و بر پشت زمین هیچ ترسا نماندی، که من در ایشان نگریدم«۶»، رویها دیدم که اگر از خدای بخواستندی تا کوهها را از جای بر کند«۷» اجابت کردی. و رسول- علیه السلام- گفت: به آن خدای که جان من به امر اوست که عذاب فرو آینده بود«۸» بر نجران اگر ملاعنه کردندی، و خدای تعالی ایشان را با خوک و بوزنه«۹» کردی، و از اینکه کوه آتشی بر آمدی و همه را بسوختی، و از قبیله«۱۰» ایشان هیچ جانور«۱۱» نماندی تا مرغان«۱۲» بر درختها و سال برنگشتی که بر پشت زمین یک ترسا بودی. قوله: فَمَن حَاجَّكَ فِيهِ، هر که با تو حجّت آرد و خصومت کند در عیسی پس از آن که علم یقین به تو آمد در حق او. فَقُل تَعالَوا، بگو بیایی«۱۳». و «تعالوا»،

تفاعلوا من العلوّ باشد، ای ارتفعوا. و در اصل وضع که نهادند به جای آن نهادند که مرد بر بالای«۱۴» نشسته، آینده را گوید: تعال، ای ارتفع، چنان که ما به پارسی گوییم: بر آی

---

(۱). وز: عاریه/ عاریه‌ای. (۲). دب، مب: پذیرفته‌ای. (۳). آج، لب، فق، مب: ندارد. (۴). دب: کنی/ کنید. (۵). دب: شوی/ شوید. [.....]

(۶). آج، لب، فق، مب، مب، مر: نگریستم. (۷). مب بر آن. (۸). دب: فرود آمده بود. (۹). دب، مب، مر: بوزینه. (۱۰). دب: قبیل. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: جانوری. (۱۲). مر ایشان هیچ. (۱۳). آج، فق، مب، مر: بیایید. (۱۴). مج آن، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

صفحه : ۳۶۴ ای فلان، تا عام شد و اینکه کلمه به تازی و پارسی می‌گویند، و اگر چه گوینده«۱» در پستی باشد«۲» نه بر«۳» بلندی و به جای هلمّ. نَدعُ مجزوم است به جواب امر. أَبنائِنا، باتّفاق مراد حسن و حسین‌اند، و در اینکه جا دلیل است بر آن که ایشان فرزندان رسول‌اند باطلاق اسم البنوّة علیهم من اللّه، برای آن که خدای تعالی ایشان را پسر او خواند«۴»، اخبار از طریق مخالف و مؤالف به اینکه متظاهر است که رسول- علیه السلام- گفته است. و ایشان را فرزند خواند«۵»، و مانند آن که گفت: ابنای هذان ریحانتای من الدّنیا، گفت: اینکه دو پسر من ریحان«۶» منند از دنیا، و اتّفاق امّت است که خطاب جمله صحابه رسول در عهد رسول«۷» پس او با ایشان « یا بن رسول اللّه» بوده است. و در خبر می‌آید که در صفّین روزی از روزها محمّد حنفیّة- رحمة اللّه«۸» علیه- کارزاری«۹» می‌کرد و ابلاء جهد کرد، امیر المؤمنین«۱۰»- علیه السلام- [او را] «۱۱» گفت: اشهد انّك ابنی حقّا، گواهی دهم«۱۲» که تو پسر منی«۱۳» بحقیقت«۱۴». گفتند: ای امیر المؤمنین؟ پس حسن و حسین«۱۵»! گفت«۱۶»: هما ابنا رسول اللّه، ایشان پسران پیغامبر خدااند«۱۷». و در اینکه آیت دلیل است بر آن که دختر زاده فرزند باشد. و مرد چون وقفی کند علی اولاده و اولاد اولاده دختر زاده در آن جا شود و اینکه مذهب ماست و مذهب شافعی، و آیت، حجّت ماست و حجّت شافعی بر ابو حنیفه که او گفت: دختر زاده در آن وقف داخل نبود، به اینکه بیت استشهاد کرد:

---

(۱). مج، مب: گوینده، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج، لب، فق، مب، مر و. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: در. (۴). دب و. (۵). آج، لب، فق، مر: فرزندان خوانده. [.....]

(۶). آج، لب، فق، مب، مر: دو ریحان. (۷). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۸). مب: رحمهم اللّه. (۹). لب: کالزاری. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر علی. (۱۱). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). مر: می‌دهم. (۱۳). مج: من، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴). مب، مر: بتحقیق. (۱۵). کذا: در مج و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۶۴) کیستند. (۱۶). مج: گفتند، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۷). آج، لب، فق، خدایند.

صفحه : ۳۶۵ بنونا بنو ابنائنا و بناتنا بنوهنّ ابناء الرّجال الأباعد و شافعی گفت: من ظاهر کتاب خدای«۱» در آیتی محکم رها نکنم برای بیتی از شعر عرب به آن که در اینکه بیت وجوهی توان گفتن که از آن بشود که در اینکه مسأله به او استدلال کنند. یکی آن که: او بر سبیل مبالغت و توسع گفتن باشد، و آیت بر حقیقت است. دوم آن که: ممکن باشد که او را با خویشان اهل خود خصومتی بوده است، ایشان مراعات مصاهرت نکرده‌اند، از سر آن رنج می‌گوید. دیگری گفت هم از اینکه سبب: فإنّ إبن اخت القوم مصغی اناؤه اذا لم یزاحم خاله بأب جلد وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُم، زنان ما را و زنان شما را، و باتّفاق مراد به زنان در آیت فاطمه زهراست- علیها السلام- تنها، و اینکه دلیل است علی شرفها و انّها تنزّلت منزلة جمع کثیر، تا خدای

تعـالی از او به جمعی خبر داد، و رسول را نفرمودنـد که از جمله زنـان که داشت هیـچ کس را به مبـاهله با خود برد، و اگر چه اینکه لفـظ ایشان را متناول بود، برای آن که صـلاحیت آن مقام و عرض«۲» به حضور آن جایگـاه به او لا یـق بود. دگر آن که قربت«۳» نسب بـا وصـلت سـبب برابر نباشـد، پس در اینکه لفـظ دلیـل بود بر آن که فـاطمه زهرا- علیها السـلام- از جمله آنان نبود«۴». وَ أَنفُسَـنا وَ أَنفُسَـكُم، و نیز بخوانیم نفس خود را و نفس شـما را، و باتّفاق مراد به نفس، امیر المؤمنین علی است اینکه جا، برای آن که کسی نفس خود را بنخواند، چه اینکه معنی از میان مرد و نفسش«۵» صورت نبندد. پس لا بدّ لفظ مجاز بود و مورد او بر مبالغت بود، یعنی بخوانیم کسـی را که حکم نفس او حکم نفس ما باشـد، و آنچه ما را باشـد او را باشد، و آنچه بر مـا باشـد بر او باشـد. حکم او در عصـمت و طهـارت و غنا و کفایت حکم من باشـد. پس همچنان باشـد که من او باشم او من باشد، و اینکه کنایت باشد از غایت اختصاص و محبّت و قربت و دوستی تا دو دوست چون در

---

(۱). آج، لب تعالی جلّ جلاله. (۲). مج، وز، دب: غرض، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]
(۳). مج: قرب، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: جمله زنان به بود. (۵). وز: هر دو نفسش، دب: هر دو نفس.

دوستی بغایت باشند، گویند: اینان متّحد شدند، اگر چه به صورت دواند به معنی یکی‌اند، چنان که [شاعر]
«۱» می‌گوید: أنا من أهوی و من أهوی أنا نحن روحان حللنا بدنا فاذا أبصـرتنی أبصـرته و إذا أبصرته كان أنا و اینکه لفظ دلیل کند بر آن که امیر المؤمنین علی«۲» بهتر از همه صحابه و اهل البیت بود، برای آن که آن را که خدای تعالی [۴۳۱- ر]
نفس رسول خواند«۳» بر اینکه وجه که گفتیم تا مـدانات و مقاربتی سـخت نباشـد چنان که کثیر التفاوت نباشـد میانشان اینکه لفظ اجرا نکنند. ثُمَّ نَبتَهِل، در او دو قول گفتند: یکی آن که نتضـرع الی اللّه فی الدّعاء، و ابتهال تضرّع باشد«۴»، پس لابه کنیم یا «۵» خدای تعالی را«۶» تا دعای ما اجابت کنـد در حقّ دروغزنان، و اینکه قول عبـد اللّه عبّاس است. مقاتل گفت: نخلص فی الدّعاء، در دعا اخلاص کنیم. کلبی گفت: اجتهاد و مبالغت«۷»، و اینکه قول«۸» متقارب است. معنی دیگر آن است که: نلتعن، لعنـت کنیـم یکـدیگر را، و گـوییم: لعنـت از میـان مـا هر دو گروه بر دروغزن بـاد، مـن قـول العرب: علیه بهلـۀ اللّه و بهلته، ای لعنته«۹»، قـال لبیـد: فی قروم سادۀ من قومهم نظر الـدّهر الیهم فابتهل ای دعا علیهم، اینکه بیت اگر چه در تفسیرها به استشـهاد اینکه معنی آوردهانـد، معنی چنان می‌نماید که شاهد به معنی«۱۰» اوّل است من التّضـرع، ای تضرّع و ذلّ لهم. فَنَجعَل لَعنَتَ اللّهِ عَلَی الكاذِبِینَ، عطف است علی قوله: ثُمَّ نَبتَهِل، برای

---

(۱). مـج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد، با توجّه به دب افزوده شد. (۲). مب: علی بن ابی طالب علیه الصّلوۀ و السّلام، آج، لب، فق، مر: علیه السلام. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: برای آن که او را نفس رسول علیه السلام خواند خدای تعالی جلّ جلاله. (۴). آج، لب، فق، مب، مر و. (۵). کذا در مج وز، دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۶). دب: لا به کنیم به خدای عزّ و جل، آج، لب، فق، مب، مر: لابه کنیم خـدای تعالی را. (۷). دب، آج، لـب، فـق، مب، مر کنیم. (۸). دب، آج، لب، فـق، مب، مر: اقـوال. (۹). اساس: لعنۀ، آج: لعنته اللّه، با توجّه به دب و دیگر نسـخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). وز، آج، لب، فق، مب، مر: که شاهد معنی، دب: که معنی شاهد.

آن«۱» مجزوم است، یعنی گوییم: لعنت بر دروغزن«۲» باد. إِنَّ هذا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ، اینکه«۳»، یعنی اینکه«۴» قصّه پیغمبران که رفت همه قصّه حقّ است. و در «هو» خلاف کردند. بعضی نحویان گفتند: فصل است، و کوفیان اینکه عماد«۵» خوانند، نحو قولهم: انّ زیدا لهو المنطلق. و بر اینکه قول محلّی نباشد او را از اعراب. و بعضی گفتند: مبتدای دوم است، نحو قولهم: زید«۶» ابوه منطلق. و قصص خبری باشد که در او تتابع معنی بود، من قولهم: قصّ اثره، ای اتّبعه، و منه قوله تعالی: وَ قالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ«۷» ...، ای اتّبعی«۸» اثره. وَ ما مِنْ إِلهٍ، «ما» نفی است، و «من» مؤکّد نفی است برای نفی جنس را، چنان که: ما فی الدّار من رجل الّا زید، و بجز خدای خدایی نیست، ردّ بر ترسایان که گفتند: عیسی خداست، و گفتند: إِنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ«۹» ...، سه گفتند«۱۰» یکی شده: اقنوم اب، و اقنوم إبن، و اقنوم روح القدس. به «اب» خدای را خواستند«۱۱»، و به «إبن» عیسی را، و به «روح القدس» جبرئیل را، و اینکه قولی«۱۲» نا معقول است که سه ذات یکی باشد، و ابوّت و«۱۳» خدای«۱۴» روا نیست که اینکه از صفات اجسام و محدثات بود، و او تعالی قدیم است و خالق اجسام. وَ إِنَّ اللّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، خدای تعالی«۱۵» عزیز است و غالب، اگر خواهد قهر کند ترسایان را و جمله انواع کفّار را به کفرشان، و لکن نکند برای آن که حکیم

---

(۱). دب که. [.....]

(۲). دب: دروغزنان. (۳). دب: انّ هذا. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۵). دب: آن را اعماد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: انّ زیدا. (۷). سوره قصص (۲۸) آیه ۱۱. (۸). مج: اتبقی، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). سوره مائده (۵) آیه ۷۳. (۱۰). مر: گفته. (۱۱). مج: خواند، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). فق: قول. (۱۳). کذا: در مج، وز، دیگر نسخه بدلها: بر. (۱۴). شاید که کلمه به صورت «خدایی» بوده باشد. (۱۵). وز، دب، مب، مر: و خدای تعالی، آج، لب، فق: و خدای تعالی جلّ جلاله. [.....]

صفحه : ۳۶۸

است و حکمت در تکلیف، اقتضای خلاف اینکه می‌کند. فَإِنْ تَوَلَّوْا، اگر بر گردند ترسایان و کافران و اعراض کنند از تو و قبول قول تو نکنند«۱». فَإِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ، خدای تعالی عالم است به مفسدان، و برای آن تخصیص کرد ایشان را که غرض از اینکه تهدید است و وعید ایشان. قوله تعالی:

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۶۴ تا ۷۴]

[اشاره]

قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ أَلاّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَ لا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنّا مُسْلِمُونَ (۶۴) يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْراهِيمَ وَ ما أُنْزِلَتِ التَّوْراةُ وَ الْإِنْجِيلُ إِلاّ مِنْ بَعْدِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۶۵) ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ حاجَجْتُمْ فِيما لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيما لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ اللّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (۶۶) ما كانَ إِبْراهِيمُ يَهُودِيًّا وَ لا نَصْرانِيًّا وَ لكِنْ كانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۶۷) إِنَّ أَوْلَى النّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (۶۸) وَدَّتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَ ما يُضِلُّونَ إِلاّ أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَشْعُرُونَ (۶۹) يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآياتِ اللّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۷۰) يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۷۱) وَ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهارِ وَ اكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ

يَرجِعُونَ (۷۲) وَ لا تُؤمِنُوا إِلّا لِمَن تَبعَ دِينَكَم قُل إِنَّ الهُدى هُدَى اللّهِ أَن يُؤتى أَحَدٌ مِثلَ ما أَوتِيتُم أَو يُحاجُّوكُم عِندَ رَبِّكَم قُل إِنَّ الفَضلَ بِيَدِ اللّهِ يُؤتِيهِ مَن يَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ (۷۳) يَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَن يَشاءُ وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِيمِ (۷۴)

[ترجمه]

بگو«۲» ای خداوندان«۳» توریت و انجیل بیایید به سخنی راست«۴» میان ما و شما، آن که نپرستیم جز خدای را، و انباز نگیریم به او چیزی، و نگیرد بهری از ما بهری را خدایان فرود خدای، اگر بر گردند بگویید گواه باشید که ما مسلمانیم«۵». ای خداوندان توریت و انجیل خصومت میکنید در ابراهیم«۶»! و نفرستادند توریت و انجیل مگر از پس او، شما خرد ندارید! شما آنانید که خصومت کردید در آنچه شما را به آن دانشی بود، چرا خصومت کنید در آنچه نیست به آن داشتی! و خدا داند و شما ندانید. نبود ابراهیم جهود و نه ترسان، و لکن بود مردی راست [و مسلمان]

«۷»، و نبود از آنان که با خدای انباز گیرد. اولیترین مردمان«۸» به ابراهیم آنانند که پس او باشند، و اینکه پیغمبر، و

____

(۱). مج، وز: بکنند، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). وز که. (۳). آج، لب، فق دانش به. (۴). آج، لب، فق: بیایید سوی سخنی که یکسان است. ۵. آج، لب، فق: ما بر دین اسلامیم. (۶). آج: چرا حجت می‌گویید در دین ابراهیم! (۷). مج: ندارد، از آج افزوده شد. (۸). آج، لب، فق: بدرستی که سزاوارترین مردم.

صفحه : ۳۶۹

آنان که ایمان دارند«۱»، و خدای یار مؤمنان است. تمنّا کردند«۲» جماعتی از اهل کتاب که اگر شما را هلاک کردندی، و هلاک نکنند الّا خود را و ندانند. ای خداوندان کتاب چرا کافر شوید به آیتهای خدای! و شما گواهی می‌دهید. [۴۳۱- پ]

ای خداوندان کتاب چرا در می‌پوشید حق به باطل و پنهان می‌کنید حقّ و شما می‌دانید! و گفتند گروهی از خداوندان کتاب: ایمان آرید به آنچه فرستادند بر آنان که ایمان دارند«۳» اوّل روز و کافر شوید«۴» آخر روز تا باشد که باز آیند ایشان. به راست مدارید مگر آن را که پسروی کند دین شما را، بگو که دین دین خداست که بدهند کسی را مانند آنچه دادند شما را، یا مخاصمت کنند نزدیک خدای تعالی، بگو که فضل به دست خداست، بدهد آن آن را که خواهد، و خدای فراخ عطا و داناست. خاص کرد به رحمت خود آن را که خواهد«۵»، و خداوند نعمتی بزرگ است«۶». قوله تعالی: قُل یا أَهلَ الکِتابِ، مفسران گفتند: سبب نزول اینکه آیات«۷»- الی

____

(۱). آج، لب، فق: ایمان آوردند. (۲). آج، لب، فق: دوست داشت. (۳). آج، لب، فق: ایمان آوردند در. (۴). آج، لب، فق در.

(۵). وز خدای. (۶). آج، لب: و خدای خداوند بخشایش بسیار است. [.....]

(۷). آج، لب، فق، مب، مر: نزول آیه.

صفحه : ۳۷۰

قوله: وَ اللّهُ وَلِیُّ المُؤمِنِینَ«۱»، اینکه بود که ترسایان نجران چون به مدینه آمدند، جهودان مدینه با ایشان مناظره کردند. ایشان را با یکدیگر خصومت افتاد در ابراهیم- علیه السلام. ترسایان گفتند: اینکه ابراهیم ترسا بود و ما به او اولیتریم، و جهودان هم چنین گفتند، پیش رسول آمدند به حکومت. رسول- علیه السلام- گفت: ابراهیم جهود نبود و ترسا نبود، شما به او اولیتر نه‌اند، بل مسلمان بود، و من به او اولیترم. جهودان گفتند: ای محمّد؟ همانا تو را می‌باید که ما در حقّ تو آن گوییم که

ترسایان در حقّ عیسی گفتند، و ترسایان گفتند: تو را می‌باید که ما تو را آن گوییم که جهودان عزیر را گفتند. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد ردّ بر هر دو فرقه، ای«۲»، جهودان و ترسایان و گفت: بگو ای محمّد اهل کتاب را، یعنی جهودان و ترسایان را: تَعالَوا، بیایید إِلی کَلِمَةٍ«۳» بَینَنا وَ بَینَکُم، و اینکه مصدر را واحد و تثنیه و جمع در او یکسان باشد و مذکّر و مؤنّث. با سخنی که میان ما راست است. و در مصحف عبد اللّه مسعود است: الی کلمة عدل، ای عادلة، هم بر اینکه نهاد که گفتیم. و بعضی دگر گفتند: إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ، ای نصفة، یعنی انصاف، یقال: دعا فلان الی سواء و السویّة ای«۴» الإنصاف، قال الشّاعر: ا تسئلنی السویّة وسط زید الا- انّ السویّة ان تضاموا یعنی الانصاف، و سواء کل شیء وسطه، قال اللّه تعالی: فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِی سَواءِ الجَحِیمِ«۵»، و میانه را برای آن «سواء» خوانند که از او تا هر طرفی از اطراف راست بود. مثلا چون«۶» نقطه دایره. چون ممدود گویند «سین» مفتوح باشد، و چون مقصور گویند «سین» یا مکسور باشد یا مضموم، قال اللّه تعالی: مَکاناً سُویً«۷»، و قرء«۸»: سوی، قال الشّاعر:

____

(۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۶۸. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: از. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر به سخنی. (۴). مج با تکرار «ای»، که با توجّه به نسخه بدلها زائد تشخیص داده شد. (۵). سوره صافّات (۳۷) آیه ۵۵. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: چون مثل. (۷). سوره طه (۲۰) آیه ۵۸. (۸). مج: و قد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

وجدنا ابانا کان حلّ ببلدة سوی بین قیس عیلان و الفزر و اینکه جا در اینکه آیت جزو مجرور نشاید«۱» به صفت «کلمة». و امّا قولک: مررت برجل سواء عنده الخیر و الشّر [جز رفع نشاید که آن جا خبر مبتداست مقدّم بر او، و التقدیر: الخیر و الشّرّ]

«۲» عنده مستویان، کما قال«۳» تعالی: وَ المَسجِدِ الحَرامِ الَّذِی جَعَلناهُ لِلنّاسِ سَواءً العاکِفُ فِیهِ وَ البادِ«۴» ...، جز رفع نشاید اینکه جا نیز، یعنی کلمتی که از میان ما در آن خلاف نیست، یعنی بیایی تا خلاف رها کنیم«۵» وفاق گیریم و آن چیست. أَلّا نَعبُدَ إِلَّا اللّهَ، جز خدای را نپرستیم، و محلّ آن رفع است به خبر ابتدای محذوف، و التّقدیر: و هی ان لا نعبد الّا اللّه. و گفته‌اند: محلّ او جرّ است بر بدل «کلمة»، و گفته‌اند: نصب است بنزع حرف الجر بأن لا نعبد، جز خدای را نپرستیم و با او انباز نگیریم. وَ لا نُشرِکَ بِهِ شَیئاً، و بعضی بعضی را خدای نگیریم چنان که شما کردید«۶» که جهودان و ترسایانید«۷» تا خدای تعالی باز گفت: اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله «۸». عکرمه گفت: یکدیگر را سجده کردندی صادق- علیه السلام- گفت: اتّخاذ ایشان احبار و رهبان«۹» را ارباب نه به عبادت بود، بل به تحریم و تحلیل حرام بود. بعضی دیگر گفتند: به طاعت داشت ایشان بود رؤسا و بزرگان را در معصیت خدا. [و در خبر آمده است که: من اطاع مخلوقا فی معصیة الله فکأنما سجد سجدة لغیر الله ، گفت: هر کس که او طاعت«۱۰» مخلوق دارد در معصیت خدا]

«۱۱» همچنان باشد که جز خدای را سجده کرده«۱۲».

____

(۱). آج، لب، فق، مب، مر خواند. (۲). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر اللّه. (۴). سوره حج (۲۲) آیه ۲۵. (۵). دب و. [.....]

(۶). دب، آج، لب، فق: کردی/ کردید. (۷). دب، آج، لب، فق: ترسایانی/ ترسایانید. (۸). سوره توبه (۹) آیه ۳۱. (۹). آج، مب: رهبانان. (۱۰). مب: اطاعت. (۱۱). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). دب، آج باشد.

 فَإِن تَوَلَّوا، اگر ایشان اینکه قبول نکنند و اعراض نمایند و پشت بر اینکه گفتار کنند، فَقُولُوا اشهَدُوا بِأَنّا مُسلِمُونَ،

بگویی«۱» که گواه باشید«۲» بر آن که ما مسلمانیم، انقیاد کردیم و گردن نهادیم اینکه گفتار را. چون اینکه آیت آمد، رسول- علیه السلام- نامه«۳» نوشت به قیصر ملک الرّوم: ۴» من محمّد رسول اللّه الی هرقل عظیم الرّوم، سلام علی من اتّبع الهدی، امّا بعد فانّی ادعوک الی الاسلام فاسلم تسلم، اسلم یؤتک اللّه اجرک مرّتین فان تولّیت فانّ علیک اثم الإرّیسین«، و کتب هذه الایة: یا أَهلَ الکِتابِ تَعالَوا الی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَینَنا وَ بَینَکُم- الایة، از محمّد رسول خدا به هرقل که بزرگ روم است. سلام بر آن باد که پسر و راه راست باشد [۴۳۲- ر]

. من تو را به اسلام می‌خوانم، اسلام آر تا سلامت یابی، اسلام آر تا مزدت دو باره باشد، و اگر از اسلام عدول کنی و برگردی بر تو باشد بزه«۵»، و اینکه آیت بر نوشت«۶» بر آخر نامه و بفرستاد«۷». بگو ای اهل کتاب«۸»، ای جهودان و ترسایان: لِمَ تُحَاجُّونَ فِی إِبراهِیمَ، چرا محاجّت و مخاصمت می‌کنید«۹» در ابراهیم«۱۰»! و انجیل نیامد الّا پس«۱۱» او، چه عهد موسی«۱۲»- علیه السلام- از پس عهد ابراهیم بود، و جهودی پیش از توریت و موسی نبود، و ترسایی«۱۳» پیش از انجیل و عیسی نبود. و از میان ابراهیم و موسی هزار سال بود، و از میان موسی و عیسی دو هزار سال بود. أَ فَلا تَعقِلُونَ، عاقل نباید«۱۴»! یعنی عقل کار نمی‌بندید«۱۵». ها أَنتُم هؤُلاءِ، مدنیان خوانند«۱۶» بی همزه و بی مدّ الّا به مقدار آن که «الفی»

---

(۱). مج و دیگر نسخه بدلها: بگوی/ بگویی بگویید. (۲). دب: باشی/ باشید. (۳). وز، دب، آج، لب، فق، مب: نامه/ نامه‌ای. (۴). دب: اثم الاسین، آج، لب، فق، مب، مر: اثم الاثمین. (۵). کذا: در مج و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۷۰): بزه بزهکاران. (۶). دب: بنوشت. (۷). چاپ شعرانی (۳/ ۷۰) قوله: یا أَهلَ الکِتابِ [.....]

(۸). آج، لب، فق، مب، مر: بگو اهل کتاب را. (۹). دب: می کنی/ می کنید. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر و توریت. (۱۱). دب از. (۱۲). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر و عیسی. (۱۳). مب: ترسا، مر: ترسایان. (۱۴). وز: نه‌ید، دب: نیی. (۱۵). دب، آج، لب، فق، نمی‌بندی/ نمی‌بندید. (۱۶). وز، دب، مب، مر: خواندند.

صفحه : ۳۷۳

ساکن پیدا شود، و مکّیان«۱» خواندند [به همزه و قصر علی وزن هئنتم و کوفیان خواندند«۲» به مدّ و همزه، و باقی خواندند] «۳» به مد بی همزه. و در اصل او خلاف کردند. بعضی گفتند«۴»: آن است که «انتم»، و «ها» برای تنبیه است. و اخفش گفت: اصل او «ا انتم»«۵»، همزه اوّل را «ها» کردند چنان که: هرقت الماء، و الاصل ارقت، و معنی آن باشد که شما را آن که«۶» محاجّه می کنی«۷»، بر وجه استفهام و معنی تقریع. و «هؤلاء»، مبنی است بر کسر، و اصل «اولاء» است «ها» تنبیه در او شد، و مدّ و قصر دو لغت است، شاعر گفت در قصر: لعمرک انّا و الا حالیف هؤلا لفی محنة اظفارها لم تقلّم و «انتم» مبتداست و در خبر او دو وجه است: یکی «هؤلاء»، و حاجَجتُم بر وجه اوّل«۸» از صله «هؤلاء» باشد، وجهی دگر آن که «حاججتم» خبر او باشد و «هؤلاء» منادی است در میان مبتدا و خبر افتاده حشوا لتقدیر«۹»: ها انتم یا هؤلاء حاججتم. بر وجه اوّل معنی آن بود«۱۰»: شما آنانی که محاجّه کردی«۱۱». بر وجه دوم«۱۲» معنی آن بود که: شما محاجّه کردید«۱۳» ای جماعت حاضران، و اینکه بر سبیل تقریع باشد، می گوید: شما بسیار مجادله بکردید«۱۴» در آنچه می‌دانید«۱۵»، و علم آن بنزدیک شماست از«۱۶» نبوّت محمّد و نعمت و صفت او که در توریت و انجیل خوانده و دانسته.

---

(۱). مج، وز: مکان، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: «و کوفیان خواندند» را ندارد. (۳). مج، وز: ندارد، از دب افزوده شد. (۴). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر معنی. (۵). وز: آ انتم. [.....]

(۶). دب: شمایی آنان که، آج: که شمایان که، لب، فق، مب، مر: شما بآن که. (۷). می‌کنی/ می‌کنید. (۸). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: عبارت «بر وجه اول» را ندارد. (۹). چاپ شعرانی (۳/ ۷۰): حشوا و التّقدیر. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر که. (۱۱). مب، مر: آنانید که محاجّت کردید. (۱۲). مب، مر: دویم. (۱۳). دب، آج، لب، فق: کردی/ کردید. (۱۴). دب، آج، لب، فق: بکردی/ بکردید. (۱۵). دب، آج، لب، فق: می‌دانی/ می‌دانید. چاپ شعرانی (۳/ ۷۰) فیما لکن به علم. (۱۶). مج، وز: آن، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۳۷۴ فَلِمَ تُحَاجُّونَ، اکنون چرا محاجّه می‌کنید«۱» در آنچه شما را به آن علمی نیست از حدیث ابراهیم- علیه السلام- و آن که او جهود بود یا ترسا. و تلخیص معنی آن است که: بسیاری خصومت کردید«۲» در آنچه بدانستید«۳» بر سبیل جحود، اکنون اینکه مانده است که خصومت و مجادله کنید«۴» در چیزی که بدانید«۵» از سر جهل تا در او معاند باشی«۶» و در آخر مجازف، و قوله«۷»: «فلم» صورت«۸» استفهام دارد و معنی تقریع است. وَ اللّهُ یَعلَمُ وَ أَنتُم لا تَعلَمُونَ، و خدای داند حدیث«۹» ابراهیم- علیه السلام- [و]

«۱۰» مذهب و اعتقاد او، و شما ندانید. آنگه رد کرد بر ایشان آنچه گفتند و حواله کردند از جهودی و ترسایی ابراهیم بقوله: ما کانَ إِبراهِیمُ یَهُودِیًّا وَ لا نَصرانِیًّا، گفت: ابراهیم- علیه السلام- جهود [نبود]

«۱۱» و ترسا نبود، و در معنی اینکه دو کلمه اقاویل رفته است. وَ لکِن کانَ حَنِیفاً مُسلِماً، و لکن مسلمانی«۱۲» بود، امّا مستقیم بر طریق راستی و استقامت، و امّا مایل و معوجّ از طریق ضلالت، برای آن که کلمه از اضداد است، اعنی «حنف» هم استقامت باشد«۱۳» هم میل، و اینکه نیز رفته است. وَ ما کانَ مِنَ المُشرِکِینَ، تا مشرکان گمان نبرند که جهود و ترسا نبود مشرک بود. اگر گویند: چون علّت آن که ابراهیم جهود و ترسا نبود آن نهاد که توریت و انجیل پس او آمد باید تا مسلمان نباشد که قرآن پس از او آمد و پس توریت و انجیل، جواب آن است که گوییم: توریت و انجیل آمد در آن جا نبود که ابراهیم جهود بود یا ترسا، و قرآن پس از او آمد پس از همه«۱۴»، و در او گفته بود که: ابراهیم مسلمان بود، وَ لکِن کانَ حَنِیفاً مُسلِماً وَ ما کانَ مِنَ المُشرِکِینَ.

---

(۱). دب: می‌کنی/ می‌کنید. (۲). وز، مب، مر: بکردید. آج، لب: بکردی. (۳). دب، آج، لب: دانستی/ دانستید. [.....]
(۴). دب: کنی/ کنید. (۵). دب: ندانی/ ندانید، مب، مر: ندانید. (۶). مب، مر: باشید. (۷). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: قولهم، با توجّه به دب تصحیح شد. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: به صورت. (۹). مب: مذهب. (۱۱- ۱۰). مج، ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: مسلمان. (۱۳). مب، مر و. (۱۴). وز، دب: قرآن آمد پس از همه، آج، لب، فق، مب، مر: قرآن آمد پس آن همه.

صفحه : ۳۷۵ إِنَّ أَولَی النّاسِ بِإِبراهِیمَ- الایة، عبد اللّه عبّاس گفت رؤسای جهودان گفتند: تو دانی ای محمّد که ما اولیتریم به ابراهیم از تو و جز تو، و ابراهیم بر دین ما بود و تو را حسد حمل می‌کند بر آن که با ما مساعدت نمی‌کنید«۱»، خدای تعالی به«۲» ردّ بر ایشان اینکه آیت فرستاد. عبد اللّه عبّاس به روایت کلبی عن ابی صالح و شهر بن حوشب و محمّد بن اسحاق روایت کردند از صحابه رسول«۳» که: چون جعفر بو طالب«۴»- رحمة اللّه علیهما- و اصحابش هجرت کردند و به حبشه رفتند و آن جا مقام کردند«۵»، و رسول- علیه السلام- به مدینه آمد و وقعه«۶» بدر بیوفتاد«۷»، و مشرکان قریش و جماعتی معروفان کشته شدند، و آن جا قریش در دار النّدوة حاضر آمدند و رای زدند و گفتند: اگر ما خواهیم ما«۸» از محمّد و اصحاب او انتقامی کشیم جز از جهت نجاشی نباشد مالی جمع کردند و مبلغی تحف و هدایا بر دست عمرو بن العاص، و عمارة بن ابی

معیط بفرستادند بنزدیک نجاشی، و ایشان را پیغام دادند که اینکه جماعت که از ما گریخته‌اند و به شهر تو آمده‌اند«۹»، مردمانی‌اند در دین مخالف تو، بر تو و مذهب تو طعنه زننده و قدح کننده در«۱۰» عیسی مریم، باید که ایشان را بفرمایی«۱۱» گرفتن و به دست ما باز دادن، و از اینکه معنی چیزها گفته. ایشان از ره«۱۲» دریا به حبشه آمدند. چون در نزدیک نجاشی شدند، او را سجده کردند و تحیّت کردند، و سلام قوم خود برسانیدند و بگفتند: ما مردمانی دوستدار«۱۳» و هوا خواه توایم، و نصیحت می‌کنیم تو را که خویشتن«۱۴» بر حذر داری از قوم اینکه مرد ساحر کذّاب که در«۱۵» ما بر خاسته است و«۱۶» دعوی نبوّت می‌کند، و تبعی«۱۷» و لشکری

---

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: نمی‌کنید. (۲). مر: نمی‌کنی/ نمی‌کنید. (۳). مر: ندارد. (۴). مر: حضرت رسول، آج، لب، فق علیه السلام. (۴). وز: جعفر بن ابی طالب. [.....]
(۵). مب، مر: مقام ساختند. (۶). لب، فق، مب، مر: واقعه. (۷). دب، مب: بیفتاد، مر: افتاد. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا.
(۹). وز، دب، آج، لب، فق، مر: آمده. (۱۰). آج: بر. (۱۱). وز، دب، آج، لب، فق: بفرمای. (۱۲). مب، مر: راه. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دوست. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۱۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر. (۱۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: که. (۱۷). دب، لب، فق، مب، مر: تیغی.

ندارد الّا قومی سفیهان ما. و ما کار بر ایشان تنگ گرفتیم و ایشان را با شعبی پیختیم«۱»، کسی پیش ایشان نیارد شدن و از ایشان [۴۳۲- پ]
کس بیرون نیارد آمدن. چون کار بر ایشان سخت شد، پسر عمّ خود را پیش تو فرستاد تا تو را بفریبد و دین تو و ملك تو بر تو تباه کند. چون پیش تو آیند، ایشان را بند کن«۲» پیش ما فرست تا ما شرّ ایشان از خویشتن و ملك تو کفایت کنیم، و علامت آنچه ما گفتیم آن است که چون پیش تو در آیند تو را سجده نکنند و استنکاف کنند از اینکه. نجاشی کس فرستاد و جعفر بو طالب«۳» را و قومش را بخواند. چون به درگاه او رسیدند، جعفر بو طالب«۴» به آوازی بلند گفت: یستاذن علیك حزب اللّه، نجاشی را اینکه حدیث هایل آمد، گفت: اینکه گوینده را بگو تا باز گوید اینکه که گفت. جعفر باز گفت. نجاشی گفت: فلید خلوا بأمان اللّه و ذمّته، گو در آیند به امان و زینهار خدای. عمرو عاص با صاحبش نگرید«۵» و گفت: دیدی که چه گفتند و چگونه مؤثّر آمد بر نجاشی ایشان«۶» در آمدند«۷» و سجده نکردند. عمرو عاص گفت: ای ملك؟ دیدی که ایشان چه غرور در سر دارند، در آمدند و بر عادت وفود«۸» تو را سجده نکردند. نجاشی جعفر را گفت: چرا در آمدی«۹» سجده نکردی مرا و تحیّتی که عادت است رها کردی! جعفر گفت: برای آن که در دین ما سجده روا نباشد مگر خدای را که آفریدگار جهان است، اینکه تحیّت در وقتی بود که ما بت می‌پرستیدیم، چون خدای تعالی پیغامبر را بفرستاد و ما را از اینکه نهی کرد و به تحیّت، ما را سلام فرمود که تحیّت اهل بهشت است. نجاشی را خوش آمد آن حدیث و دانست که آنچه او می‌گوید«۱۰» حق است، و در توریت و انجیل نوشته است که: از علامت پیغامبر آخر

---

(۱). چاپ شعرانی (۳/ ۷۲): انداختیم. [.....]
(۲). آج، لب، فق، مب، مر و. (۴- ۳). مب: جعفر ابو طالب. (۵). مج: نگریدند، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آمدند. (۸). مج، وز: خود، با توجّه به دب و دیگر

نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). دب، آج، لب، فق، مر و. (۱۰). مب راست و.

زمـان آن بود که تحیّت او سـلام باشـد. گفت: که بود از میان شـما که گفت یستاذن علیک حزب اللّه! جعفر گفت: من بودم. گفت سـخن تو گو. جعفر گفت: تو پادشـاهی از پادشاهـان زمین، و نزدیک«۱» تو بسـیار نشایـد گفتن. مرا با اینان کلمتی چند است، بشـنو تا من بگویم و ایشان جواب دهند و تو حاکم باش میان ما. گفت: بگو. جعفر گفت: بپرس از اینان که ما آزادیم یا بنده‌ایم! نجاشی«۲» بپرسـید. عمرو عاص گفت: بل احرار کرام من اشـراف قومنا، بل آزادان و کریمان و اشـراف قومند. گفت: بپرس تا هیـچ خونی بنا حق کرده‌ایم از اینان که اینان طالب آننـد! عمرو«۳» گفت: و لا قرطه«۴». گفت: بپرس«۵» ما هیچ مالی اقتطاع کرده‌ایم که اینان را مطالبه آن می‌رسد! نجاشـی گفت: اگر ایشان را بر شما دعوی مال باشد تا قنطاری باشد من غرامت کشم، آنگه بپرسید. عمرو گفت: و لا قیراط، و نه قیراطی. نجاشی گفت: پس چه می‌خواهی«۶» از ایشان! گفت: بدان ای ملک که مـا و اینان بر یک دین بودیم، و آن«۷» دین اسلاف ما بود. ایشان آن«۸» دین رها کردند، و ما بر آن دین مانده‌ایم. نجاشـی گفـت: آن دین چه بـود که اوّل بر آن بـودی«۹»! و آن دیـن چیست که اکنـون بر آنی«۱۰»! جعفر گفت: امّا آن دین که مـا و ایشان بر آن بودیم، دین شـیطان و عبادت اوثان بود و کفران به خدای- عزّ و جلّ- بود، و سنگ و جماد پرستیدن بود، و اینکه دین که به او آمده‌ایم، دین خدای است«۱۱» دین اسلام. رسول خدای اینکه دین از

---

(۱). وز، دب، آج، لـب، فـق، مب، مر: بنزدیـک. (۲). مب از ایشـان. (۳). مـج، وز، دب، لب، فـق: عمر، بـا توجّه به ضـبط آج تصحیح شد. (۴). کـذا: در مج، وز، دیگر نسـخه بدلها، و لا قطرة و نه یک قطره. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر تـا. (۶). مر: می‌خواهید. [.....]

(۸- ۷). فق: اینکه. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بودید. (۱۰). مب، مر: برآنید. (۱۱). دب، مب، مر و.

خـدای به ما آورد«۱»، کتـابی چون کتـاب عیسـی موافق و مصدّق آن. نجاشـی گفت: یـا جعفر کـاری عظیم می‌گویی؟ آنگه بفرمود تا ناقوس بزدند و قسـیسان و رهبانان حاضـر آمدند. نجاشـی ایشان را گفت: به آن خدای که انجیل بر عیسـی انزله کرد که بگوی«۲» تا در کتابها از میان عیسـی و قیامت هیچ پیغامبری یابی«۳»! گفتند: ای و اللّه، پیغامبری که عیسی«۴» به او اشارت داد، و گفت: هر که به او ایمان دارد به من ایمان داشته بود«۵»، و هر که«۶» با او کفر آرد«۷» به من کافر بود«۸». نجاشی گفت: اینکه پیغامبر که عیسـی گفت«۹» چه فرمایـد و از چه نهی کنـد! گفتنـد: کتـابی باشـد او را از نزدیـک خـدای- عزّ و جلّ- آن کتاب خواند، و از آن گوید، و امر معروف کند و نهی منکر کند، و وصیّت کند به حسن الجوار«۱۰»، و صلة الرّحم، و برّ یتیم، و به عبـادت خـدای فرمایـد و از عبـادت اصـنام نهی کنـد. جعفر را گفت: از اینکه کتاب شـما چیزی بر من خوان. جعفر سورة العنکبوت و الرّوم بر خوانـد«۱۱». نجاشـی بگریست و گفت: یـا جعفر؟ زدنـا من هـذا الحـدیث الطّیب، بیفزای از اینکه حـدیث خوش. او سورة الکهف بر خواند. عمرو خواست تا نجاشـی را به خشم آرد، گفت: ایشان عیسی را دشنام دهند. نجاشی گفت: عیسـی را و مـادرش را چه گـویی! جعفر سوره مریم بخوانـد. چون به ذکر مریم و عیسـی رسـید، نجاشـی خاشـاکی برداشت و گفت: و اللّه که عیسی را«۱۲» به اینکه مقدار زیاده اینکه«۱۳» نیست که او بر خواند.

---

(۱). دب، آج، لب، فـق، مب، مر: آورده است. (۲). مر: بگویید. (۳). وز، دب، آج، لب، فق: می‌یابی، مب: می‌یابید. (۴). دب،

آج، لب، فق علیه السلام. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: داشته باشد. (۶). دب، فق، مب، مر به من کفران دارد به او کفران دارد و هر که. (۷). دب، آج، لب، فق، مر: کافر بود. (۸). دب، آج، لب، فق، مر: کافر باشد. (۹). مب، مر: فرمود. (۱۰). مج، وز: حسن اطوار، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]
(۱۱). مب: برو خواند. (۱۲). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۳). فق، مب: ازین.

آنگه جعفر را گفت: بروی«۱» که شما ایمنی«۲»، هیچ خوفی نیست بر شما که حزب ابراهیمی«۳». عمرو گفت: حزب ابراهیم کیستند«۴»! گفت: اینان و صاحبشان. ایشان«۵» انکار کردند، و گفتند: حزب ابراهیم ماییم، و آن مال و هدایا با ایشان داد، و گفت: بستانید«۶» که اینکه رشوت است، خدای تعالی«۷» که مرا ملك داد از من رشوت نخواست. جعفر گفت: فانصرفنا و کنّا فی خیر دار و اکرم جوار، و خدای تعالی«۸» در خصومت ایشان اینکه آیت به رسول- علیه السلام«۹»- فرستاد: إِنَّ أَولَی النّاسِ بِإِبراهِیمَ، اولیتر کس از مردمان به ابراهیم آنانند که«۱۰» متابع ملّت و سنت اویند، و اینکه پیغامبر یعنی محمّد- صلّی اللّه علیه و آله، وَ الَّذِینَ آمَنُوا، و آنان که به او ایمان دارند«۱۱» و اتباع اویند. وَ اللّهُ وَلِیُّ المُؤمِنِینَ، و خدای تعالی«۱۲» ولیّ مؤمنان است و اولیتر«۱۳» به نصرت و ولایت ایشان. رسول- علیه السلام- گفت: ۱۴» لکلّ نبی ولاة من النّبیّین و انّ و الیّ« منهم ابی و خلیل ربّی، هر پیغامبری را ولیّی باشد از جمله پیغامبران، و ولی«۱۵» پدر من است و خلیل خدای، آنگه اینکه آیت بر خواند: إِنَّ أَولَی النّاسِ بِإِبراهِیمَ- الایة. وَدَّت طائِفَةٌ مِن أَهلِ الکِتابِ، آیت در معاذ جبل و حذیفه یمان و عمّار یاسر آمد آنگه که جهودان ایشان را دعوت کردند با دین خود- و آن قصّه«۱۶» در سورة البقرة برفت- خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَدَّت طائِفَةٌ، تمنّا کردند و خواستند [۴۳۳- ر]
جماعتی از اهل کتاب، یعنی جهودان و ترسایان. و «ودادت»، تمنّا باشد و «مودّت» دوستی باشد«۱۷» به معنی متلاحظند.

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بروید. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد، ایمنی/ ایمنید. (۳). مب، مر: ابراهیم‌اید. (۴). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: کیست. (۵). لب: و ایشان را، آج، فق، ایشان را، ۶. دب، مر: بستانی/ بستانید. (۸- ۷). دب، آج، لب، فق، دب جلّ جلاله. (۹). دب، آج، لب، فق: آیت رسول علیه السلام را. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر چون.
(۱۱). مر: آرند، مب: آوردند. (۱۲). دب، آج، لب، فق جلّ جلاله. [.....]
(۱۳). آج، لب، فق: اولی. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مر: ولیی، مب: اولی. (۱۵). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر من. (۱۶). وز، دب، آج، لب، فق، مر: و قصّه آن، مب: و قصّه خود آن. (۱۷). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر و.

لَو یُضِلُّونَکُم، اگر شما را گمراه بتوانند کردن از دینتان، و شما را با کفر بردن. و محمّد جریر گفت: یهلکونکم، مراد به اضلال اهلاك است، و اصل اضلال خود هلاك«۱» بود، من قولهم: ضلّ الماء فی اللّبن، و منه قوله: أَ إِذا ضَلَلنا فِی الأَرضِ«۲»، ای اهلکنا، و قال الاخطل: کنت القذی فی جوف اکدر مزبد قذف الأتیّ به فضلّ ضلالا وَ ما یُضِلُّونَ إِلّا أَنفُسَهُم وَ ما یَشعُرُونَ، و ایشان به اینکه که می‌کنند جز اضلال و اهلاك خود نمی‌کنند و نمی‌دانند، یعنی و بال آن و مضرّت آن عاید است به ایشان، [و تمنّای ایشان]
«۳» در ضلال«۴» و ضیاع است که اینان دعوت ایشان«۵» قبول نخواهند کردن، و به عاقبت، عقاب اینکه«۶» اضلال و اغوا بر ایشان خواهد بودن، چون چنین باشد به خود زیان کرده باشند. و رمّانی گفت: «تمنّا» تقریر چیزی باشد در نفس که دل به آن

تقریر خوش گردد، و درست آن است که: تمنّیا از اقسام کلام است و معنی براسه نیست به دلیل آن که عرب آن را در اقسام کلام شمرده‌اند، و هو قول الرّجل: لیت الشّیء کان، ولیته«۷» لم یکن، و هم بر صحیح افتد، و هم بر محال«۸». یا أَهلَ الکِتابِ لِمَ تَکفُرُونَ بِآیاتِ اللّهِ، ای جهودان و ترسایان؟ چرا به آیات خدای کافر می‌شوید«۹»! بعضی گفتند: مراد قرآن است. بعضی دگر گفتند: مراد آیاتی است از توریت که در او نعت و صفت محمّد است. وَ أَنتُم تَشهَدُونَ، و شما گواهی می‌دهید«۱۰» که نعت و صفت او در توریت و انجیل هست«۱۱». و «لم» اصل او «لما» بوده است، «ما» استفهامی«۱۲» و چون حرف جرّ در او

---

(۱). مر: اهلاک. (۲). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۰. (۳). مج، ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). دب، آج، فق، مب: اظلال. (۵). دب، آج، لب، فق را. (۶). مب: و. (۷). مج: لیت، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). دب، آج، لب، فق قوله تعالی. (۹). دب، آج، لب، فق: می‌شوی/ می‌شوید. [.....]
(۱۰). دب، آج، لب، فق: می‌دهی/ می‌دهید. (۱۱). فق: است. (۱۲). مب، مر: استفهام.

شود«۱»، «الف» از او بیفگنند«۲» چنان که «لم» و «بم» و «عمّ» و «فیم» و «علام» و «حتّام». یا أَهلَ الکِتابِ لِمَ تَلبِسُونَ الحَقَّ بِالباطِلِ، ای جهودان و ترسایان؟ چرا حق به باطل می‌بپوشی«۳»! یعنی اسلام به جهودی و ترسایی«۴» می‌بپوشی«۵». و قولی دیگر آن است«۶» إبن زید گفت: چرا توریت که حق است«۷» فرستاده خدای می‌بپوشید«۸» به تحریف و تصحیفی«۹» و آیاتی موضوع«۱۰» کما شما را خویشتن نهادی«۱۱» قولی دیگر آن است که: ایمان به موسی و عیسی می‌بپوشید«۱۲» به کفر به محمّد. و «تلبیس» را به تخلیط تفسیر دادند. وَ تَکتُمُونَ الحَقَّ، و حق پنهان می‌کنید، یعنی نعت و صفت محمّد- صلّی اللّه علیه و سلّم«۱۳». وَ أَنتُم تَعلَمُونَ، و شما می‌دانید«۱۴» که او حقّ است و پیغامبری صادق است. و اینکه آیت و مانند اینکه دلیل نکند بر قول اصحاب معارف، برای آن که کتمان«۱۵» خلاف آن که«۱۶» معلوم باشد، اظهار کردن از قومی اندک ممکن باشد، از قومی بسیار که تواطی و تکاتب بر ایشان روا نباشد، ممکن نبود. دگر آن که: در یک چیز روا باشد«۱۷» که کتمان کنند«۱۸» و خلاف حق اظهار

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: او شد. (۲). لب، مب: بیفگند. (۵- ۳). فق: می‌پوشی/ می‌پوشید، مب، مر: می‌پوشید. (۴). مج: به جهودان و ترسایان، با توجّه به وز و. (۶). مب که. (۷). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۸). دب، آج، لب، فق: می‌پوشی/ می‌پوشید. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تصحیف. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مر: موضّع. (۱۱). مب، مر: نهادید. (۱۲). دب، آج، لب، فق: می‌پوشی/ می‌بپوشید. [.....]
(۱۳). دب، آج، لب، فق، مب: علیه و آله و سلّم. (۱۴). دب، آج، لب، فق: می‌دانی/ می‌دانید. (۱۵). کذا در مج و همه نسخه بدلها، شعرانی (۳/ ۷۵) و. که خالی از ابهامی نیست، مرحوم شعرانی ذیل کلمه «معارف» در اینکه جمله توضیحی آورده است که چون تا حدودی به روشن شدن عبارت مدد می‌کند، در اینکه جا می‌آوریم: «یعنی کسانی که می‌گویند حقیقت بر همه مردم آشکار است و همه کس آن را می‌داند. آن که منکر است از عناد انکار می‌کند. آیه دلالت بر صحّت قول ایشان ندارد، زیرا که خطاب به گروهی خاص فرموده و آنها را بدین صفت مذمت کرده است نه همه منکران را». (۱۶). مج: انک، با توجّه به نسخه بدلها و سیاق عبارت تصحیح شد. (۱۷). وز: نباشد. (۱۸). مج: کند، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

 کنند، امّا در جمله اصول نه. دگر آن که: در آیت دلیل است بر بطلان مذهب اصحاب معارف، و آن آن است

که گفت: وَ تَکتُمُونَ«۱»وَ قالَت طائِفَةٌ، گفتند«۴» گروهی، «جماعت» را برای آن طایفه خوانند تشبیها بالرّفقة«۵» الطّایفة فی الاسفار. و گفته‌اند: برای آن که مجتمع باشند چون حلقه که، یمکن ان یطاف حولها، نحو قوله: عِیشَةٍ«۶» وَ لا تُؤمِنُوا إِلّا لِمَن تَبِعَ دِینَکُم بعضی نحویان گفتند: «لام» زیادت است فی قوله: لِمَن تَبِعَ دِینَکُم، و المعنی: و لا تصدّقوا الّا لمن تبع دینکم، چنان که گفت: قُل عَسی أَن یَکُونَ رَدِفَ لَکُم«۲» ...، و المعنی: ردفکم، و ابو علیّ الفارسیّ گفت: برای آن که ایمان را در او معنی اعتراف است، تعدیه کرد او را به حرفی که اعتراف را به آن«۳» تعدیه کنند، و آن «لام» است و المعنی: و لا تعترفوا الّا لمن تبع دینکم. اکنون بدان که قرّاء و اهل معانی در قراءت و نظم و معانی آیت خلاف کرده‌اند بر هفت قول: قراءت عامه قرّاء «ان یؤتی» است به فتح همزه و قصر او«۴»، بر اینکه قراءت اهل معانی چند قول گفتند: یکی آن که اینکه آیت حکایت کلام یهود است الّا«۵» قوله تعالی: قُل إِنَّ الهُدی هُدَی اللّهِ، و قوله: قُل إِنَّ الفَضلَ بِیَدِ اللّهِ- تا به آخر آیت، و تقدیر کلام اینکه باشد که: جهودان خیبر [۴۳۳- پ]

جهودان مدینه را گفتند- بر قول حسن بصری و بر قول قتاده و سدّی و ربیع و إبن زید- جهودان بعضی بعضی را گفتند: هیچ کس را باور مدارید«۶» الّا آنان را که تابع دین شما باشند«۷» از جهودی، و نیز باور مدارید«۸» کسی را که گوید که در جهان کسی را آن دهند که شما را دادند«۹» از حجج و آیات و براهین و معجزات و خیر«۱۰» از کتاب و فلق دریا و من و سلوی و جز آن، و نیز باور مدارید«۱۱» کسی را که محاجّت و مجادلت کند با شما بنزدیک خدای«۱۲» بر آن که او به حق اولیتر است.

---

(۱). کذا: در مج، وز: سررو، دب، آج، لب، فق، مر: سروره، مب: سرورت. (۲). سوره نمل (۲۷) آیه ۷۲. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بدان. (۴). وز، دب، آج، لب، فق و. (۵). آج، لب، فق: الی. (۶). دب، آج، لب، فق: و. (۷). مج: باشد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۸). دب، فق: مداری/ مدارید. (۹). دب: داده‌اند. (۱۰). وز: خبر، دب: خیری، آج، لب، فق: چیزی. (۱۱). مدارید/ مداری. (۱۲). دب، آج، لب، فق تعالی.

صفحه : ۳۸۴ آنگه اینکه اعتراض در میان اینکه کلام افتاد که حکایت کلام جهودان است، من قوله: قُل إِنَّ الهُدی هُدَی اللّهِ، و اینکه از کلام خداست بر سبیل جواب جهودان، یعنی: انّ البیان بیان اللّه، و قیل: انّ الدّین دین اللّه، و همچنین قوله تعالی: قُل إِنَّ الفَضلَ بِیَدِ اللّهِ«۱» ...، هم از کلام خداست ردّا علی الیهود، تا هر دو جواب آن باشد که ایشان گفتند از باب تزکیه خود و دین خود، و وصیّت بعضی بعضی را بر محافظت بر جهودی، و اینکه قول مجاهد است و اخفش، و بر اینکه قول: وَ لا تُؤمِنُوا إِلّا لِمَن تَبِعَ دِینَکُم، کلامی باشد، و: أَن یُؤتی أَحَدٌ، کلامی دیگر. و عامل را تقدیر«۲» تکریر باید کردن، و التقدیر: و لا تؤمنوا ایضا بان یؤتی احد، و «الّا» متعلّق باشد به کلام اوّل دون اینکه کلام، و «ان یؤتی» در محلّ نصب باشد به تقدیر اینکه عامل که گفتیم. قول دوم ابو علیّ الفارسیّ گفت: تقدیر کلام آن است«۳» «و لا تصدّقوا بان یؤتی احد مثل ما اوتیتم»، او یحاجّوکم عند ربّکم فیکون الحجّة لهم علیکم الّا لمن تبع دینکم علی التّقدیم و التّأخیر، یعنی جهودان گفتند: باور مدارید«۴» که کس«۵» را آن دهند که شما را دادند یا «۶» با شما محاجّت کند غالب آید بر شما الّا جهودان را، یعنی اینکه حدیث اگر چه بر شما باشد در اینکه باب جهودان را باور دارید«۷» تعظیما لهم [و ایجابا]

«۸» لقبول قولهم، و بر اینکه قول «الّا» متعلّق «بان یؤتی احد» باشد، و در کلام تقدیم و تأخیر باشد چنین که می‌بینی، و محلّ «ان یؤتی» هم نصب باشد. و قول سه‌ام«۹» إبن جریج و إبن رباب«۱۰» گفتند معنی آن است که: رؤسای جهودان عوامّ را گفتند: و لا تؤمنوا الّا لمن تبع دینکم، کراهة ان یؤتی احد [او لئلّا یؤتی احد]

«۱۱» مثل ما اوتیتم فیکون لهم علیهم«۱۲» فضل او یحاجّوکم عند ربّکم فیکون

---

(۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۷۳. (۲). مج، وز، دب: تقریر، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). مب که. (۴). مدارید/ مداری. (۵). دب، آج، لب، فق، مر: کسی. (۶). مب، مر: تا. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: داری/ دارید. (۸). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). دب: سیوم، مب، مر: سیم. [.....]

(۱۰). چاپ شعرانی (۳/ ۷۷): اینکه رئاب. (۱۱). مج: ندارد، با توجّه به وز افزوده شد. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: علیکم.

صفحه : ۳۸۵ الحجّة لهم علیکم، گفت: در جهان کس را باور مدارید الّا جهودان را تا کسی گمان نبرد که کسی را آن دهند که شما را دادند تا دعوی فضل کند بر شما یا «۱» اندیشه کند که اگر با شما که جهودانی«۲» حجّت آرد بنزدیک خدای غلبه تواند کردن بر شما در حجّت، یعنی باید تا کلمه شما یکی باشد، تا کسی از اینکه دو تمنّا چیزی اندیشه نکند، و مثل قوله: «ان یؤتی» فی تقدیر کراهة ان یؤتی، او لئلا یؤتی، قوله: وَ أَلقی فِی الأَرضِ رَواسِیَ أَن تَمِیدَ بِکُم«۳» ...، و قوله: یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُم أَن تَضِلُّوا«۴» ...، ای کراهة ان تمید و«۵» کراهة ان تضلّوا. و اینکه طریقه مستقصی در جای خود رفته است. و قول چهارم آن است که حسن بصری و اعمش خواندند: «ان یؤتی» به کسر همزه، یعنی مای نفی، و بر اینکه قول اینکه از کلام جهودان نباشد، حکایت کلام ایشان تا آن جا باشد که: إِلّا لِمَن تَبِعَ دِینَکُم، اینکه باقی«۶» کلام خدا باشد، و معنی آن که: بگو ای محمّد مسلمانان را که دین دین خداست، کس را آن ندهند که به شما دادند از دین و حجّت. أَو یُحاجُّوکُم، یعنی الی ان یحاجّوکم عند ربّکم یوم القیمة، کقولهم: لألزمنّک او تعطینی حقّی، ای الی ان تعطینی حقّی، و کقول امری القیس: فقلت له لا- تبک عینک انّما نحاول ملکا او نموت فنعذرا یعنی، الی ان نموت فنکون معذورین، یعنی اینکه هرگز نباشد. قول پنجم آن است که إبن کثیر خواند: «آن یؤتی احد»، و وجه اینکه قراءت است که در کلام حذفی و اختصاری بود، و تقدیر آن که: الّا ان یؤتی احد مثل ما اوتیتم یا معشر الیهود«۷» حسدتم فلم تؤمنوا، برای آن که کسی را دینی و شریعتی دادند چون دین و شریعت شما، یعنی محمّد را- صلّی اللّه علیه و آله- حسد بردی«۸» و

---

(۱). دب، مب، مر: تا. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: جهودانید. (۳). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۵. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶. (۵). دب، فق، مب، مر: تمیدوا. (۶). مج، وز: یاتی، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). مب و. (۸). مب، مر: بردید.

صفحه : ۳۸۶

ایمان نیاوردی«۱»، و اینکه کلام خدای باشد ردّ بر جهودان، و اینکه قول قتاده است. و ابو حاتم گفت: نظیر اینکه آیت فی حذف «لام» کقوله«۲» تعالی: أَن کانَ ذا مالٍ وَ بَنِینَ«۳» ای لأن«۴» کان، چون «لام» علّت بیفگند در هر دو آیت، بذل او مدّی باز آورد، برای آن که او مال و فرزندان دارد، چون کلام ما بر او خواند گوید«۵»: اینکه افسانه اوّلینان است. و قوله: أَو یُحاجُّوکُم، خطاب باشد با مؤمنان، و «او» به معنی «ان» باشد برای آن که هر دو حرف شکّ است، و معنی آن باشد که: و ان یحاجّوکم عند ربّکم، فقل فی الجواب: إِنَّ الهُدی هُدَی اللّهِ، اگر با شما محاجّت کنند بنزدیک خدای، بگو که: دین دین خداست، و فضل به دست خداست. قول ششم آن است که: خطاب جمله با«۶» مؤمنان است، و نظم آیت چنین باشد که برای آن که کسی را«۷» مثل آن دادند که شما را که مؤمنانید باید تا بر شما حسد برند جواب ده و بگو که: إِنَّ الفَضلَ بِیَدِ اللّهِ. و

اگر با شما محاجّت کنند بگو: إِنَّ الْهُدى هُدَى اللَّهِ، و بر اینکه وجه در آیت تقدیم و تأخیر باشد چنین که می‌بینی«۸» [۴۳۴-ر-]

. و وجه هفتم آن است که: تمام حکایت کلام جهودان آن جاست که گفت: لَعَلَّهُم یَرجِعُونَ، از سر آیت که: وَ لا- تُؤمِنُوا، خطاب است با مؤمنان، و معنی آیت آن بود که: خدای تعالی بر سبیل تثبیت دلهای مؤمنان و تشحید بصائر ایشان و ازاله شکّ و شبهه از ایشان عند تزویر جهودان گفت: کس را باور مدارید الّا آنان را که بر دین شما باشند، که کسی را از خیر و فضل در دین آن دادند«۹» که شما را، برای آن که

---

(۱). مب، مر: نیاوردید. (۲). مج، وز: کی قوله، دب، آج، لب، فق: که قوله. با توجّه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). سوره قلم (۶۸) آیه ۱۴. [.....]

(۴). وز، دب: الّا ان، آج، لب، فق، مب، مر: الی ان. (۵). مج، وز: گویند، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). مب: خطاب با جمله. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: که کسی را برای آن که. (۸). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: که بینی. (۹). کذا: در مج و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۷۸): ندادند.

دین دین خداست و شما بر آنید، و نیز باور مدارید که کس را قوّت آن باشد که با شما محاجّت و مخاصمت کند پیش خدای، برای«۱» آن که اگر کند محجوج و مغلوب شود، و اینکه فضلی است از خدای، و فضل به دست اوست، یعنی به امر و فرمان اوست و در مقدور اوست، به آن کس دهد که او خواهد، برای آن که از حقّ آنچه واجب نبود، آن باشد که فاعلش را بود که کند، و بود که نکند، و چون کند چنان کند که خواهد، و چندان کند که خواهد، و به آن کس کند که خواهد. وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ، و خدای تعالی فراخ عطا و جواد است و فضل و نعمت و«۲» نپرسد«۳» برای آن که مقدور او را نهایت نیست، و داناست به جای خود نهد بحسب مصلحت. اهل اشارت گفتند، معنی آیت آن است که: لا تعاشروا الّا من یوافقکم فانّ من لا یوافقکم لا یرافقکم، مخالطت به آن کن که بر طریق«۴» تو باشد، و اگر«۵» بر طریق تو نباشد رفیق تو نباشد«۶». یَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَن یَشاءُ، گفته‌اند: مراد به «رحمت» نبوّت است، مخصوص گرداند به نبوّت آن را که خواهد، پیغامبری به آن کس دهد که او خواهد. و بعضی دگر گفتند: مراد جمله نعمت و منافع است و حمل او بر عموم کردن اولیتر باشد تا فایده را شاملتر بود. ابو عثمان گفت: تا امید و خوف با او باشد، تا امید دارنده دل بر نگیرد، و خایف دل بنه نهد«۷». و اختصاص، انفراد بعضی اشیاء باشد به معنی«۸»، و نقیض او اشتراک باشد، و خصوص نقیض عموم بود، و خصّه بکذا و اختصّه به، به یک معنی باشد. و خصصته بکذا فاختصّ هو، یعنی اختصاص هم لازم باشد و هم متعدّی.

---

(۱). آج، لب، فق: بر. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: او. (۳). آج، لب، فق، مر: نپرسند، مب: نه برسند. (۴). لب: طریقت. (۵). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: که اگر. (۶). در نسخه مج، احتمال می‌رود که کلمه به صورت «باشد» بوده که به صورت «نباشد» دو باره نوشته شده است. (۷). آج: نبنهد، لب، فق، مب، مر: بنهند. (۸). چاپ شعرانی (۳/ ۷۹): معینی. [.....]

و إبن جریج گفت: مراد به «رحمت» قرآن است و اسلام، و معنی آن باشد که: الطافی که به آن«۱» به ایمان نزدیک باشد به ایشان بکند. وَ اللَّهُ ذُو الفَضلِ العَظِیمِ، «فضل» زیاده احسان باشد، و بر اطلاق زیاده باشد، یقال: فی یده فضل، ای زیادهٔ. و فاضل

زاید باشد در خصال خیر، و تفضّل«۲» زیادهٔ منافع باشد بر مستحقّ.

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۷۵ تا ۸۳]

[اشاره]

وَ مِن أَهلِ الکِتابِ مَن إِن تَأمَنهُ بِقِنطارٍ یُؤَدِّهِ إِلَیکَ وَ مِنهُم مَن إِن تَأمَنهُ بِدِینارٍ لا یُؤَدِّهِ إِلَیکَ إِلّا ما دُمتَ عَلَیهِ قائِماً ذلِکَ بِأَنَّهُم قالُوا لَیسَ عَلَینا فِی الأُمِّیِّینَ سَبِیلٌ وَ یَقُولُونَ عَلَی اللّهِ الکَذِبَ وَ هُم یَعلَمُونَ (۷۵) بَلی مَن أَوفی بِعَهدِهِ وَ اتَّقی فَإِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُتَّقِینَ (۷۶) إِنَّ الَّذِینَ یَشتَرُونَ بِعَهدِ اللّهِ وَ أَیمانِهِم ثَمَناً قَلِیلاً أُولئِکَ لا خَلاقَ لَهُم فِی الآخِرَةِ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللّهُ وَ لا یَنظُرُ إِلَیهِم یَومَ القِیامَةِ وَ لا یُزَکِّیهِم وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ (۷۷) وَ إِنَّ مِنهُم لَفَرِیقاً یَلوُونَ أَلسِنَتَهُم بِالکِتابِ لِتَحسَبُوهُ مِنَ الکِتابِ وَ ما هُوَ مِنَ الکِتابِ وَ یَقُولُونَ هُوَ مِن عِندِ اللّهِ وَ ما هُوَ مِن عِندِ اللّهِ وَ یَقُولُونَ عَلَی اللّهِ الکَذِبَ وَ هُم یَعلَمُونَ (۷۸) ما کانَ لِبَشَرٍ أَن یُؤتِیَهُ اللّهُ الکِتابَ وَ الحُکمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنّاسِ کُونُوا عِباداً لِی مِن دُونِ اللّهِ وَ لکِن کُونُوا رَبّانِیِّینَ بِما کُنتُم تُعَلِّمُونَ الکِتابَ وَ بِما کُنتُم تَدرُسُونَ (۷۹) وَ لا یَأمُرَکُم أَن تَتَّخِذُوا المَلائِکَةَ وَ النَّبِیِّینَ أَرباباً أَ یَأمُرُکُم بِالکُفرِ بَعدَ إِذ أَنتُم مُسلِمُونَ (۸۰) وَ إِذ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ لَما آتَیتُکُم مِن کِتابٍ وَ حِکمَةٍ ثُمَّ جاءَکُم رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُم لَتُؤمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنصُرُنَّهُ قالَ أَ أَقرَرتُم وَ أَخَذتُم عَلی ذلِکُم إِصرِی قالُوا أَقرَرنا قالَ فَاشهَدُوا وَ أَنَا مَعَکُم مِنَ الشّاهِدِینَ (۸۱) فَمَن تَوَلّی بَعدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الفاسِقُونَ (۸۲) أَ فَغَیرَ دِینِ اللّهِ یَبغُونَ وَ لَهُ أَسلَمَ مَن فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ طَوعاً وَ کَرهاً وَ إِلَیهِ یُرجَعُونَ (۸۳)

[ترجمه]

از«۳» خداوندان کتاب کس هست که او را امین دارید بر بسیاری مال باز رسانند با تو«۴»، و از ایشان کس هست که اگر امین داری به دیناری ادا نکنند با تو«۵»، مگر ملازمت کنید«۶» بر او ایستاده، اینکه برای آن است که ایشان گفتند نیست بر ما در عرب، یعنی مال عرب به ره«۷»، و می‌گویند بر خدای دروغ«۸»، و ایشان می‌دانند. آری هر که وفا کند به پیمانش«۹» و بترسد، خدای دوست دارد ترسکاران«۱۰» را. آنان که بخرند«۱۱» به پیمان خدای و سوگندشان بهای اندک، و ایشان را نصیبی نبود در آخرت، و نه به ایشان هیچ گوید خدای، و نه به ایشان نگرد روز قیامت، و تزکیه نکند ایشان را و ایشان را بود عذابی دردناک.

---

(۱). مب، مر: به او. (۲). مج: بفضل، با توجّه به وز تصحیح شد. (۳). آج، لب، فق: و از. (۴). آج، لب، فق: باز سپارد آن را. (۵). آج، لب، فق: باز نسپارد او را به تو. (۶). مج: ملامت کنید، با توجّه به وز تصحیح شد، آج، لب، فق: مگر که باشی ای صاحب حق. (۷). آج، لب، فق: نیست بر ما در کار آنان که غیر اهل کتابند راه عقابی و عتابی. (۸). آج، لب، فق را. (۹). آج، لب، فق: به عهد خدا. (۱۰). وز: رستگاران، آج، لب، فق: پرهیزگاران. (۱۱). آج، لب، فق: بدل می‌کنند.

صفحه : ۳۸۹

و از ایشان گروهی هستند می در پیچند«۱» زبانهایشان به کتاب توریت، تا پندارند که آن از توریت است و نیست آن از توریت، و می‌گویند آن از نزدیک. خداست، و نیست از نزدیک خدای«۲»، و می‌گویند بر خدای دروغ و ایشان می‌دانند«۳».

[۴۳۴- پ]

نباشد هیچ آدمی را که بدهد او را خدای کتاب و حکمت و پیغمبری آنگه گوید مردمان را که باشید بندگان من بجز خدای و لکن باشی مردان خدای به آنچه آموزید کتاب و به آنچه درس کنید. و نمی‌فرماید شما را آن که گیرید فرشتگان را و پیغمبران را خدایان فرماید شما را به کفر پس از آن که شما مسلمانید«۴»!. و چون ها گرفت خدای پیمان پیغامبران که آنچه من دادم شما را از کتاب و سخن درست، پس آمد به شما پیغامبری راست دارنده آن را که با شماست تا ایمان آرید«۵» به او و یاری کنید او را گفت اقرار دادید و ها گرفتید«۶» بر آن عهد من! گفتند اقرار دادیم، گفت: گواه باشید«۷» و من با شما از جمله گواهانم. هر که بر گردد پس از آن ایشان

---

(۱). آج، لب: می‌پیچانند. (۲). مج: از خدای نزدیک، با توجّه به وز تصحیح شد، آج، فق: و نیست آن از نزد خدای. (۳). آج، لب، فق کذب خود را. [.....]

(۴). دب: مسلمانی/ مسلمانید. (۵). آج، لب: آورید. (۶). دب: اقرار دادمی و ها گرفتی/ اقرار دادید و ها گرفتید. (۷). آج، لب: پس گواه شوی/ پس گواه شوید.

صفحه : ۳۹۰

بیرون فرمان خدای«۱». «۲» جز دین خدای طلب می‌کنید و تن بداده است«۳» او را هر که در آسمان و زمین است به اختیار«۴» و کراهت و با او بزنند شما را. قوله: وَ مِن أَهلِ الكِتابِ، بیشتر مفسران بر آنند که آیت در جمله جهودان آمد، حق تعالی باز نمود که: در ایشان نیز امانت و خیانت«۵» هست. و «قنطار» عبارت است از مال بسیار، و «دینار» عبارت است از مال اندک، و اختلاف اقوال در قنطار بگفتیم. حق تعالی گفت«۶»: از اهل کتاب کس هست که اگر او را امین داری [بر قنطاری زر و به امانت پیش او بنهی با تو دهد، و کس هست که اگر او را امین داری]

«۷» بر دیناری با تو ندهد، و «من» اینکه جایگاه نکره موصوفه است چنان که شاعر گفت: ربّ من انضجت غیظا صدره قد تمنّی لی موتا لم یطع اراد ربّ انسان، یقال: امنته بکذا و علی کذا بمعنی واحد. اگر گویند: اینکه را چه فایده باشد. و خلایق عالم چنین‌اند، بعضی امین و بعضی خاین، جواب گوییم: خدای تعالی تحذیر می‌کند مسلمانان را از آنچه ایشان را امین دارند، و مال خود پیش ایشان به امانت بنهند و مغرور شوند به ایشان، برای آن که ایشان مال مسلمانان حلال دارند. و اینکه آیت جاری مجرای آن خبر بود در معنی که گفت- علیه السلام: ا ترعون

---

(۱). وز، دب باشند، آج، لب: بیرون روندگان از دین. (۲). مج، وز، دب، آج، لب: ترجعون، با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۳). آج، لب: و گردن بنهاد. (۴). مج، وز: رهبت، با توجّه به آج تصحیح شد. (۵). مب: دیانت. (۶). مب که. (۷). مج، آج، لب، فق: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۳۹۱

الله عن ذکر الفاجر! اذکروه بما فیه کی یحذره النّاس} ، گفت: ورع می‌کنی«۱» از آن که [ذکر فاسق کنی]

«۲»! ذکر او کنی«۳» به آنچه در او هست تا مردمان از او حذر کنند. بعضی دگر گفتند: «امانت» راجع است با آنان که ایمان آوردند از اهل کتاب، چون عبد اللّه سلام و امثال او، و «خیانت» راجع است با آنان که بر آن مقاله اصرار کردند. جویبر گفت از ضحّاک از عبد اللّه عبّاس که: آیت در عبد اللّه سلام آمد و فنحاص بن عازورا، که مردی هزار دویست اوقیّه زر«۴» بنزدیک عبد اللّه سلام بنهاد به وقت مطالبه به او سپرد و مردی از قریش دیناری بنزدیک فنحاص بنهاد در آن خیانت کرد و با او نداد. و

در بعضی تفسیرها هست که: آنان که ادای امانت کنند ترسایانند، و آنان که امانت بندهند جهودانند. اشهب عقیلی خواند: تیمنه، به اماله در شاذّ، و دینار را اصلش دنّار است برای آن که در جمعش دنانیر می‌آید و در تصغیرش دنینیر، برای تخفیف یک «نون» با « یا » کردند. و قوله: يُؤَدِّهِ، ابو عمرو و عاصم و حمزه خوانند«۵»: «يؤده» باسکان الهاء، و ابو جعفر و یعقوب به اختلاس خوانند «ها» کسره«۶»، و باقی قرّاء «يؤده» به کسر «ها» و اشباع خوانند، در قراءت ابو عمرو و حمزه«۷» گفتند: چنان ساخته است که پنداری «ها» ی آخر کلمت است و از اصل کلمت است، جزم بر او افگند، و اینکه بر سبیل مجاز بود. و زجاج گفت: اینکه خطا از راوی افتاد [۴۳۵- ر]

و الّا ایشان به اختلاس خواندند برای آن که علامت جزم، سقوط « یا » ست من یؤدّی، و «ها» اسم است و جزم در اسم نشود. و فرّاء گفت: اینکه مذهب بعضی عرب است که اسکان کنند «ها» یی که پیش

---

(۱). مب، مر: می‌کنید. (۲). مج، وز: ندارد، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مب، مر: کنید. [.....]
(۴). لب را. (۵). مب: خواندند. (۶). خوانند با کسره. (۷). دب، آج، لب، فق، مب: ابو حمزه.

 او متحرک باشد، یقولون: ضربته ضربا شدیدا، چنان که: میم«۱» انتم و قمتم، و انشد: لمّا رای ان لادعه و لا شبع مال الی ارطاة حقف فاضطجع و آن کس که اختلاس کرد اکتفا کرد از «یاء» به کسره و از «واو» به ضمّه، و آن قراءت سلام است در شاذّ يؤده، و انشد الفرّاء: اتانی کلاب و إبن اوس فمن یکن قناعه مغطیا فانّی لمجتلی و آن که اشباع کرد مراعات اصل کرد. سیبویه گفت: پس «ها» ی ضمیر مذکّر «واو» ی بیارند اگر مضموم بود، و « یا » یی اگر مکسور بود، چنان که ما بعد «ها» که ضمیر مؤنّث بود «الفی» بیارند. إِلّا ما دُمتَ عَلَيهِ قائِماً، یحیی بن وثّاب و اعمش و طلحة بن مصرّف در شاذّ خوانند: الا ما دمت، و اینکه لغت تمیم است که گویند: متّ تموت، و دمت تدوم، با آن که کلمه من ذوات الواو است. فرّاء گفت: لغت بعضی عرب است دام یدام و مات یمات، علی فعل یفعل، مثل: خاف یخاف و هاب یهاب. عبد اللّه عبّاس گفت: ملحّا، مگر الحاح و سختی کنی. مجاهد و عطا و سعید بن جبیر گفتند: مواظبا، تا مداومت بکنی و ملازمت. قتاده گفت: مداومت«۲» تقاضا خواست. سدّی گفت: قائما علی راسه، قتیبی گفت: قیام در آیت کنایت است از مداومت مطالبت، برای آن که مرد متکاسل را قاعد خوانند. ابو روق گفت معنی آن است که: چندانی معترف باشد که تو ایستاده باشی«۳» در وقت نهادن، چون بروی و روزگاری بر آید منکر شود. ذلِكَ، آن«۴»، یعنی آن استحلال و خیانت برای آن است که ایشان گفتند: لَيسَ عَلَينا فِي الأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ، بر ما حرجی نیست در مال عرب، بیانش: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الأُمِّيِّينَ«۵»، ای فی العرب، و مراد به «سبیل» حرج است لقوله: ما عَلَى المُحسِنِينَ مِن سَبِيلٍ«۶»، ای من حرج.

---

(۱). اساس: امیم، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج: بمداومت. (۳). وز و. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اینکه. (۵). سوره جمعه (۶۲) آیه ۲. (۶). سوره توبه (۹) آیه ۹۱.

و در آیت حذفی هست، و معنی آن است که: لیس علینا فی اموال الامّیین، و لکن برای دلالت کلام را بر او بیفگند، و اینکه طریقه که عرب را هست فی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه طریقتی معروف است و شایع، و لکن همه جای نشاید و انّما آن جا روا باشد که «لیس» زایل بود، و در کلام دلیل بود بر او، چنان که گفت: وَ سئَلِ القَريَةَ«۱»، برای آن که معلوم است که از ده«۲» نتوان«۳» پرسیدن، و کذلک قوله: وَ لكِنَّ البِرَّ«۴»، برای آن که معلوم است مَن آمَنَ«۵» خبر نتواند بودن از برّ،

و بر يك قول تقدير آن است كه: و لكنّ البرّ برّ من امن. و كذلك قول الشّاعر: حسبت بغام راحلتى عناقا و ما هو ويب غيرك بالعناق. و معلوم است بضرورت كه آواز شتر بزه«۶» نباشد، يعنى نزبت«۷» عناق، و اگر كسى گويد: جاءنى زيد و آنگه گويد: آن خواستم كه جاءنى غلام زيد، اينكه محال باشد و رواه نبود. و در آيت دليل است بر آن كه مراد مال است، پس جهودان در امانت خيانت كردند به استحلال و گفتند: مال عرب ما را حلال است، براى آن كه ايشان بر دين ما نيستند. و بعضى دگر از ايشان گفتند: مالهاى عرب ما راست، و ايشان«۸» بر ما غضب كردند، به هر وجه كه فرصت يابيم ما را حلال باشد كه مال ايشان برگيريم. حسن بصرى و إبن جريج و مقاتل گفتند: از ميان جماعتى جهودان معاملتى و مبايعتى بود، چيزى بدادند و چيزى بماند بر ايشان. آنان كه صاحب حق بودند ايمان آوردند، چون وقت اداى مال در آمد تقاضا كردند. ايشان گفتند: ما را [چيزى]

«۹» به شما نبايد دادن، كه شما دين ما رها كرده‌ايد و به دين محمّد رفته«۱۰»، و دعوى كردند كه در كتاب ما چنين است. خداى تعالى ايشان را تكذيب كرد بقوله: وَ يَقُولُونَ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ، گفت: بر خداى دروغ مى‌گويند و مى‌دانند كه آنچه مى‌گويند دروغ است.

---

(۱). سوره يوسف (۱۲) آيه ۸۲. (۲). مب، مر: ديه. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: بنتوان. (۵- ۴). سوره بقره (۲) آيه ۱۷۷. [.....]
(۶). آج: بز، فق: بره. (۷). كذا در مج، وز، لب، فق، مب، مر (!)، آج: صوت. (۸). مب نيز. (۹). مج: ندارد، از وز افزوده شد.
(۱۰). دب، آج، لب، فق: رفته‌اى، مب، مر، رفته‌ايد.

صفحه : ۳۹۴ و در خبر هست كه چون اينكه آيت آمد، رسول- عليه السلام- گفت: ۱» ما من شىء كان فى الجاهليّة الّا و هو تحت قدمىّ الّا الأمانة فانّها« مؤدّاة الى البرّ و الفاجر، گفت: هيچ چيز نيست كه در جاهليت بود و الّا آن در زير پاى من است الّا امانت كه امانت با خداوندش بايد دادن، اگر مسلمان بود و اگر كافر. صعصعه روايت كند كه: مردى گفت اوقاتى باشد كه ما در غزو از مال اهل ذمّت گوسپندى«۲» يا مرغى بگيريم، ما را روا باشد! گفت: به چه علّت چنين كنى«۳»! گفت گويم«۴» ما را به آن باكى نيست و در آن حرجى«۵» نيست. گفت اينكه هم چنان است كه ايشان با مالهاى شما كنند و گويند: لَيسَ عَلَينا فِي الأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ. چون ايشان جزيه بدهند كس را بر مال ايشان سبيل نيست الّا به طيبت نفس ايشان. آنگه حق تعالى گفت: بَلى، اى ليس الامر كما زعموا، چنان نيست كه ايشان گفتند، و لكن هر كس كه وفا كند به عهدش. «ها» راجع است با وفا كننده بر قولى، يعنى عهدى كه ببندد وفا كند و نقض نكند. و بر دگر قول راجع است با نام خداى تعالى، كه نام خداى پيش از اينكه رفته است فى قوله: وَ يَقُولُونَ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ. هر كه وفا كند به عهد خداى كه بر او گفت در توريت از ايمان به محمّد و قرآن و اداى امانت. وَ اتَّقى، و متّقى باشد و از معاصى اجتناب كند، و از خداى بترسد و در امانت خيانت نكند، خداى دوست دارد متّقيان را كه به اينكه صفت باشند. حسن بصرى گفت از رسول- عليه السلام- كه گفت: [سه خصلت آن است]

«۶» كه هر كه در او حاصل باشد منافق بود و اگر چه نماز كند و روزه دارد: چون حديث كند دروغ گويد، و چون وعده دهد خلاف كند، و چون [۴۳۵- پ]

امانت به او دهند خيانت كند. ابو امامه روايت كرد از رسول- عليه السلام- كه گفت: هر كس را كه امين دارند بر امانتى و او تواند كه در آن امانت خيانت كند و نكند، خداى تعالى در بهشت

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: فانّه. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گوسفندى. (۳). مب: كنيم، مر: كنم. (۴). آج، فق:

گوییم. (۵). مج، وز: حرفی، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۳۹۵ چندانی حور العین دهد او را که او خواهد. ابو سعید خدریّ روایت کرد از رسول- علیه السلام- که گفت: بازرگان راستیگر امین فردا قیامت با پیغامبران و صدّیقان و شهیدان باشد«۱». و در خبر هست: لا ایمان لمن لا امانهٔ له ، ایمان نباشد آن را«۲» که امانت نباشد. و رسول- علیه السلام- گفت: اوّل چیزی که از دین خود مفقود بکنی«۳» امانت باشد، و آخر چیزی که از دین خود مفقود بکنی«۴» نماز باشد. و حذیفهٔ بن الیمان گفت، دو حدیث ما را بگفت رسول- علیه السلام- یکی بدیدم و منتظر یکی دیگرم- یکی آن که گفت: امانت بر دل مردمان فرود آمد و قرآن فرود آمد، قرآن و سنّت بیاموزی«۵»، آنگه ما را گفت: امانت بردارید، و در رفع امانت چنین گفت که: مرد بخسپد«۶» امانت از دل او بر کنند، اثر او آن جا بماند چنان که ستاره، آنگه بخسپد«۷» امانت از دل او بر کنند و اثر آن بماند چنان که شغه دست، یعنی دست سر و بسته، یا چون انگشتی آتش که بر پای خود بگردانی اثری اندک بکند و بنماند اثر. آنگه حذیفه ریگی بر گرفت و بر پای خود نهاد و بگردانید، گفت: دیدی که اثر نیست اینکه را، همچنین امانت برود و اثرش بنماند. پس در آن عهد مردمان با یکدیگر معامله و مبایعه کنند، و در میان ایشان امانت نماند. تا اگر کسی باشد در قبیله که در او اندکی امانت باشد او را مثل کنند و انگشت نمای کنند، و گویند: در فلان قبیله مردی هست که او را امانتی است. و دیگری را گویند: فلان سخت عاقل و جلد و ظریف است، و در دل او چند سپندان دانه«۸» ایمان نباشد، و پیش از اینکه با هر که بودی معامله کردمی اگر مسلمان بودی و اگر ذمّی. امّا مسلمان را اسلام و تحرّجش رها نکردی که خیانت کند، و امّا

---

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: باشند به برکت آن راستی و امینی. (۲). آج، لب: او را. (۳). بکنی/ بکنید. [.....]
(۴). مب، مر: بکنید. (۵). مب، مر: بیاموزید. (۶). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: بخسبد. (۷). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: بخسبد. (۸). مب: پنبه دانه.

صفحه : ۳۹۶

ذمّی را عامل که از او جزیه ستدی مال من از او بستدی، امّا امروز معامله نمی‌کنم جز با فلان و فلان- و دو مرد را نام برد. و گفته‌اند: اکمل الدّیانهٔ ترک الخیانهٔ و اعظم الافلاس خیانهٔ النّاس. و اینکه در معنی همان است که رسول- علیه السلام- گفت: الامانهٔ تجرّ الرّزق و الخیانهٔ تجرّ الفقر، گفت: امانت روزی آرد، و خیانت درویشی آرد. إِنَّ الَّذِینَ یَشتَرُونَ بِعَهدِ اللّهِ وَ أَیمانِهِم- الایهٔ، در سبب نزول اینکه آیت خلاف کردند. عکرمه گفت: آیت در ابو رافع آمد و کنانهٔ بن ابی الحقیق«۱» و حییّ بن اخطب و جماعتی از رؤسای جهودان که ایشان آیاتی که در توریت بود در نعت و صفت رسول- علیه السلام- بپوشیدند و پنهان کردند برای طمع حطام دنیا و حبّ ریاست، تا جهودان از ایشان بر نگردند و آن مرسومی که در اوقات بودی از ایشان فوت نشود. کلبی گفت: جماعتی از علما و احبار جهودان بودند درویش، و سالی قحط بود، بنزدیک کعب اشرف آمدند و از او پاره‌ای گندم خواستند. او گفت: چه گویی«۲» اینکه مرد را که آمده است و دعوی نبوّت می‌کند! گفتند: پیغامبر خداست و صادق و راستیگر است. کعب ایشان را گفت: شما بنزدیک من آمده‌اید، و من در حق شما خیر بسیار خواستم کردن از طعام و کسوت، و اکنون خویشتن را محروم کردی، بر وی«۳» که شما را بنزدیک من هیچ روی نیست. ایشان گفتند: ما را مهلت ده تا ما برویم و اینکه محمّد را ببینیم، و در کتاب نگریم و نعت و صفت او با نوشته«۴» توریت مقابل کنیم. برفتند و رسول را- علیه السلام- بدیدند و توریت بر گرفتند، و آن آیات که در وصف رسول بود- علیه السلام- تغییر و تبدیل کردند، و به خلاف آن

که بود بنوشتند، و بنزدیک کعب اشرف آوردند«۵»، او ایشان را طعام داد و شادمانه شد به آن، و خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و نظیر او در سورهٔ البقرهٔ، قوله: إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتابِ وَ يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِيلًا أُولئِكَ ما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِم إِلَّا النّارَ«۶».

---

(۱). مج و دیگر نسخه بدلها: لبانهٔ بن ابی الحقیق، با توجّه به منابع و مآخذ خبر تصحیح شد. (۲). گویی/ گویید. (۳). مب، مر: محروم کردید، بروید. (۴). آج، لب، فق، مب، مر در. (۵). دب، آج، لب، فق: آمدند. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۴.

اشعث قیس گفت: آیت در شأن من انزله بود که مرا با کسی خصومتی بود در جاهی«۱»، پیش رسول رفتیم و من دعوی کردم. مرا گفت: گواه بیار، گفتم«۲»: گواه ندارم. گفت: او را سوگند باید دادن. گفتم: ای«۳» رسول اللّه؟ او سوگند بخورد و باک ندارد. رسول- علیه السلام- گفت: هر که او سوگند خورد به دروغ بر مالی که ببرد«۴» روز قیامت با پیش خدای شود، و خدای بر او خشمگیر«۵» باشد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. إبن جریج بر عکس اینکه گفت: گفت: از میان اشعث و مردی خصومتی افتاد در زمینی که از آن او در دست اشعث بود، به حکومت پیش رسول شدند. رسول- علیه السلام- گفت«۶» مرد را: گواه بیار، گفت: گواه ندارم. گفت: سوگندش ده. اشعث سوگند بخورد به دروغ، خدای تعالی«۷» آیت فرستاد و او را دروغزن کرد، او زمین«۸» با جایگاه داد. عبد اللّه عبّاس گفت: آیت در امرؤ القیس بن عابس الکندی آمد، و در عیدان بن اشوع«۹»- در زمینی که در دست او بود- [و]

«۱۰» گواه نداشت مدّعی. رسول- علیه السلام- خواست تا سوگند دهد امرؤ القیس را، و او همّت کرد که سوگند خورد، آیت آمد [۴۳۶- ر]

. او بترسید و سوگند نخورد«۱۱» و زمین با خداوندش داد. إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ، آنان که بخرند. گفته‌اند: «اشتری» به معنی «باع» آمده است، آنان که عهد خدای به بهای اندک بفروشند. بعضی دگر گفتند: «اشتری» بمعنی استبدل، برای آن که در مبایعت معنی معاوضت است که هر یکی از متبایعان چیزی می‌دهد تا چیزی بستاند. چون چنین بود در جای «معاوضه»، «اشترا»«۱۲»

---

(۱). کذا: در مج: وز (جاهی/ جایی، چاهی)، دب، آج، لب، فق، مب، مر: جایگاهی. (۲). آج، لب، مب، مر، فق: من گفتم. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: یا . [.....]

(۴). مب: ببرند. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خشمگین. (۶). دب، آج، لب، فق، مر آن. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر اینکه. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۹). کذا: در مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: عندان بن اشوع، چاپ شعرانی (۳/ ۸۶): عیذان إبن اشوع. (۱۰). مج: ندارد، از وز افزوده شد. (۱۱). مج، وز: بخورد، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). آج، لب، فق: اشتری.

گفت، یعنی عهد خدای و سوگند بدهند و بهای اندک بستانند و مبالات نکنند به آن که سوگند به راست باشد یا به دروغ. أُولئِكَ لا خَلاقَ لَهُم، ای لا نصیب لهم، ایشان را نصیبی نبود در آخرت، و «آخرت» صفت موصوفی محذوف است، ای فی الدّار الاخرهٔ، در سرای باز پسین و ثواب آن و نعیم آن، و خدای با ایشان«۱» سخن نگوید. در اینکه دو قول گفتند: یکی آن که با ایشان سخنی نگوید که ایشان را در آن خیری و نفعی باشد، و قول دیگر آن که اینکه عبارت باشد از استخفاف«۲» به

ایشـان، یعنی ایشـان را آن وزن ننهـد که با ایشان«۳» سـخن گویـد. قولی دیگر آن است که تولّای محاسبه ایشان را نکنـد، بل سخن با ایشان«۴» فرشتگان عذاب گویند. وَ لا يَنظُرُ إِلَيهِم يَومَ القِيامَةِ، و به«۵» رحمت در«۶» ایشان ننگرد و اینکه نظر نه به معنی تقلیب حـدقه صـحیحه باشـد به جهت مرئی، برای آن که بر خـدای تعـالی روا نیست، و انّمـا به معنی رحمت است. و برای آن رحمت را «نظر» خوانـد که در شاهد بیشتر رحمت و رقّت عند نظر باشد که در او نگرد، احوال او ببیند«۷»، رحمت آید او را. و اینکه قول بهتر از آن است که گوینـد: نظر لغتی است در رحمت تـا«۸» نظر الیه و رحمه به یک معنی باشـد. و آنچه بیان اینکه است آن است که گویند: نظر الیه بعین الرّحمهٔ، اینکه نظر به چشم باز بندند و آنگه استعاره کنند برای رحمت چشم را، اگر نه ملاحظه اینکه معنی بودی چنین نکردندنی«۹»، و از اینکه جاست که گویند: سلطان فلان کس را نظری کرد، و شاعر گفت در «نظر» به اینکه معنی: فقلت انظری یا احسن النّاس کلّهم لذی غلّهٔ صدیان قد شـفّه الوجد ابو عمران الجوفی گفت: خدای- عزّ و جلّ- به هیچ«۱۰» ننگرد الّا بر او رحمت کنـد، و اگر حکم کرده بودی که در اهل دوزخ نگرد بر ایشان رحمت کردی، و لکن حکم

(۴- ۳- ۱). مـج و دیگر نسـخه بـدلها: بایشان/ با ایشان، به ایشان. (۲). کـذا: در مج، وز، مب، مر، دیگر نسـخه بدلها: افتادگی دارد، چاپ شعرانی (۳/ ۸۶): استخفاف. (۵). دب، آج، لب، فـق، مب، مر نظر. (۶). دب، آج، لب، فـق، مب، مر: بر. (۷). دب، لب، فق، مب، مر: بیند. [.....]

(۸). آج، لب، فق: ما. (۹). دب، آج، لب، فق: کردندی، مب، مر: کردی. (۱۰). آج در بالای کلمه «کس» افزوده.

چنان کرد که به ایشان ننگرد و بر ایشان رحمت نکنـد. امّا معنی آن خبر که روایت کردنـد: ان اللّه تعالی لا ینظر الی صورکم و لا الی اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم ، خـدای تعالی به صورتهای شـما ننگرد، و به اعمال شـما ننگرد، و لکن به دلهای شـما نگرد معنی آن باشـد که: اعتنای او به شأن صور و اعمال نباشـد که ظاهر است و همه کس بینـد و بدانـد، انّما اعتنای او به شأن دلهـا باشـد که اعتبار به آن است، برای آن که ایمان که عمل بر او موقوف است و نیّت که عمل به او درست باشـد به دل تعلّق دارد، چنان که یکی از ما گویـد: من در فلان کار نمی‌نگرم، در فلان چیز می‌نگرم، یعنی معتبر آن است بنزدیک من. ابو امامه گفـت از رسـول- صـلّی اللّه علیه و آله- گفت«۱»: هر که او مـال مردی مسـلمان برد«۲» به سوگنـد، خـدای تعالی او را دوزخ بواجب کنـد و بهشت بر او حرام کند. گفتند: ای رسول اللّه؟ و اگر چه چیزی اندک باشد! گفت: و اگر چه شاخی از شاخهای درخت اراک باشـد. جـابر عبـد اللّه انصـاری روایت کرد از رسول- صـلّی اللّه علیه و آله- که گفت: عظیمـتر کـبیره شـرک به خـدای باشـد و عقوق مادر و پدر و سوگند به دروغ، که«۳» به آن خـدای که جان من به امر اوست که هیـچ کس نباشد که او سوگنـد خورد بر چیزی، و اگر همه چنـد پر سراشکی«۴» باشـد، و الّـا علامـتی از آن بر دل او بمانـد تـا روز قیـامت. ابو هریره روایت کرد از رسول- صـلّی اللّه علیه و آله- که گفت: سه کس آن باشـند که خـدای تعالی به ایشان سـخن نگوید، و بدیشان ننگرد، و ایشـان را تزکیه نکنـد، و ایشـان را عـذابی بود سـخت: مردی که او را آبی باشـد فضـله آنچه او را به کـار آیـد«۵» از مردمان رهگـذری باز دارد. و مردی که بر کسـی بیعتی کنـد و برای دنیا کنـد اگر مراد خود را او بیابـد وفا کند و اگر نیابد وفا نکنـد بـه آن. و مردی کـه متاعی دارد مشـتری آیـد تـا بخرد و گویـد: به چنـد خواسـتند، او سوگنـد خـورد که به چنـدین«۶» خواستند، و دروغ گوید، آن مرد او را باور دارد و آن بها بدهد.

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: که گفت. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: ببرد. (۳). کذا: در مج: دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۴). مج، وز، دب، آج، لب، فق: سراسکی (بدون نقطه). (۵). وز، دب: باید، آج، لب، فق، مب: ناید، مر: نیاید. (۶). دب، آج، لب، فق: به چندی، مب: به چند.

صفحه : ۴۰۰

و امير المؤمنين على«۱» روايت كرد از رسول- صلّى اللّه عليه و سلّم«۲»- كه گفت: نگر تا سوگند به دروغ نخورى كه آن سراها را بيران«۳» و خالى رها كند. و ابو هريره روايت كرد از رسول- صلّى اللّه عليه و سلّم«۴»- كه او گفت: سوگند به دروغ متاع از پيش ببرد، و لكن بركت از كسب بردارد. و در اشتقاق «خلاق»«۵» دو قول گفتند: يكى آن كه مشتق است از خلق كه تقدير بود، براى آن كه نصيب مقدّر بود به مقدارى معلوم، و اينكه استحقاقى«۶» لايح است«۷». و قولى دگر«۸» آن كه من الخلق لأنّه نصيب ممّا يوجبه الخلق الكريم، و اينكه بعيد است. قوله: وَ إِنَّ مِنهُم، يعنى من اليهود، از ايشان، يعنى از جهودان. لَفَرِيقاً، گروهى و طايفه‌اى هستند، و آن كعب اشرف بود و حيىّ اخطب و مالك بن الصّيف و ابو ياسر و شعبة بن عمر الشّاعر: يَلوُونَ أَلسِنَتَهُم بِالكِتابِ، زبان در مى‌پيچند بر سبيل تحريف و تغيير، يعنى از بر خود چيزى مى‌خوانند در تغيير صفت محمّد- صلّى اللّه عليه و آله- و در آيت رجم و مانند آن، به آوازى كه به او توريت خوانند، و مى‌نمايند كه توريت است و مراد به «كتاب» توريت است. باتّفاق، و اصل [۴۳۶- پ]

لى«۹» بر پيختن«۱۰» باشد، تقول: لويت يده اذا فتلتها، قال الشّاعر: وى يده اللّه الّذى هو غالبه و بعضى اهل مدينه خواندند: «يلوّون» من التّفعيل التكثير الفعل، قال الشّاعر: فلو كان فى ليلى سدى فى خصومة للوّيت اعناق الخصوم الملاويا و منه: لويت الغريم ليّا و ليانا اذا مطلته حقّه، قال الشّاعر: تطيلين ليّانى و انت مليّة و احسن يا ذات الوشاح التّقاضيا و حميد در شاذّ خواند: «يلؤون»«۱۱» به يک «واو» على تخفيف الهمزه، و قوله:

---

(۱). دب، مر عليه السلام. (۴- ۲). دب، مب: و آله و سلّم، آج، لب: رسول عليه السلام. (۳). فق، مب: ويران. (۵). مج: خلافى، با توجّه به وز و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۶). دب، آج، لب، فق، مر: اشتقاقى. [.....]

(۷). مب: لايق است. (۸). دب، آج، لب، فق، مر: و فى قولى ديگر. (۹). لىّ/ اللّىّ. (۱۰). آج: پيچيدن. (۱۱). دب: يلؤن، آج، لب، فق: يلون.

صفحه : ۴۰۱

«لفريقا» اسم انّ است، و «لام» تأكيد راست، و اينكه «لام» در اسم «انّ» آرند چون مؤخّر باشد، يقولون: انّ فى الدّار لزيدا، و خبر ظرف باشد، و چون مقدّم باشد نيارند، نگويند: انّ لزيدا قائم او فى الدّار، براى آن تا حروف متداخل نباشند و دو حرف تأكيد در يک جا مجتمع نباشد. لِتَحسَبُوهُ مِنَ الكِتابِ، تا شما پنداريد كه از كتاب است، يعنى از توريت. وَ ما هُوَ مِنَ الكِتابِ، و آن از كتاب نيست. وَ يَقُولُونَ هُوَ مِن عِندِ اللّهِ، و گويند: آن از نزديک خداست. وَ ما هُوَ مِن عِندِ اللّهِ، و آن از نزديک خداى نيست. و در آيت دليل است بر آن كه معاصى از قبل خداى نيست، خلاف آن كه مجبره گفتند و از فعل او نيست، براى آن كه اگر از فعل او بودى [از نزديک او بودى]

«۱». اگر گويند: چرا نشايد كه من عند اللّه باشد خلقا و فعلا، و از نزديک او نباشد امرا و انزالا! جواب گوييم: اگر چنين باشد از نزديک او باشد على ابلغ الوجه، نفى كردن كه: وَ ما هُوَ مِن عِندِ اللّهِ معنى ندارد. وَ يَقُولُونَ عَلَى اللّهِ الكَذِبَ وَ هُم يَعلَمُونَ، و بر خداى دروغ مى‌گويند و مى‌دانند كه آنچه مى‌گويند دروغ است. جويبر گفت از ضحّاک از عبد اللّه عبّاس كه: آيت در هر

دو فرقت است- جهودان و ترسایان- که ایشان در توریت و انجیل تصرّف کردند، و آن را تغییر و تبدیل کردند، و آنچه در اینکه دو کتاب بود از ذکر دین مسلمانی بیفگندند، خدای تعالی بیان فعل ایشان با مؤمنان بگفت: ما کانَ لِبَشَرٍ أَن یُؤتِیَهُ اللّهُ الکِتابَ وَ الحُکمَ وَ النُّبُوَّةَ مقاتل گفت و ضحّاک: مراد به «بشر» عیسی است و به «کتاب» انجیل، و آیت در وفد نجران آمد. عبد اللّه عبّاس و عطا گفتند: مراد به «بشر» محمّد است و به «کتاب» قرآن، و سبب نزول آیت آن بود که وفد نجران گفتند، و جماعتی از جهودان گفتند«۲»: ای محمّد؟ همانا تو می‌خواهی که ما تو را پرستیم چنان که خدای را پرستید! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. رسول- علیه السلام- گفت: معاذ اللّه؟ مرا به خلاف اینکه فرستاده‌اند تا نهی کنم مردمان را از آن که بدون خدای کسی را پرستند.

---

(۱). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). مب، مر: وفد نجران گفتند.

 حسن بصری گفت: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی صحابه گفتند: یا رسول اللّه؟ ما بر تو چنان سلام کنیم که بعضی بر بعضی، و تو را مزیّتی نباشد، ما را دستور باش«۱» تا تو را سجده کنیم! رسول- علیه السلام- گفت: سجده جز خدای را نشاید، و لکن در حقّ من اکرام زیادت کنی«۲» و حقّ هر صاحب حقّی بشناسی«۳». خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. در خبر می‌آید در باب معجزات رسول- علیه السلام- که: مردی انصاری شتری داشت در مدینه، مدّتی دراز بود که آن شتر را داشت. چون«۴» شتر پیر شد و از کار باز ماند، خواست تا او را بکشد. چون آلت نحر حاصل کرد و آهنگ شتر کرد، شتر بجست و آمد تا به در مسجد رسول- علیه السلام. چون به در مسجد رسید آواز داد که: السلام علیك یا رسول اللّه، سلام خدای بر تو باد ای«۵» رسول خدای. چون رسول روی به او کرد، او سر بر زمین نهاد و رسول را- علیه السلام- سجده کرد«۶». آنگه«۷» سر بر داشت«۸» و به زبانی فصیح گفت: یا رسول اللّه؟ به شکایت فلان آمده‌ام بنزدیك تو، مدّتی دراز است تا خدمت او می‌کنم. اکنون چون پیر شدم و از کار باز ماندم مرا بخواهد کشت. رسول- علیه السلام- کس فرستاد و آن مرد را بخواند و گفت: یا فلان؟ اینکه شتر را به من فروش یا به من بخش. او گفت: ای«۹» رسول اللّه؟ تن و جان من فدای تو باد، حکم من و مال من تو راست. رسول- علیه السلام- آن شتر«۱۰» از او قبـــــول کرد و او را آزاد کرد، و او در«۱۱» مدینه می‌گردید، او را از هیچ آبی و گیاهی منع نمی‌کردند و می‌گفتند: هذا عتیق رسول اللّه، اینکه آزاد کرد«۱۲» رسول خداست. اینکه جا اشارتی است«۱۳»، و آن آن است که شتری که به حمایت رسول آمد،

---

(۱). مب، مر: دستوری باش. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کنید. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بشناسید. (۴). مب آن. (۵). دب، آج، لب، فق، مر: یا . (۶). دب، فق، مر: و سجده کرد رسول را علیه السلام. (۷). دب، آج، لب، فق: و آنگه. [.....] (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر از زمین. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: یا . (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۱۱). دب: او گرد. (۱۲). دب، مب، مر: آزاد کرده. (۱۳). مب، مر: هست.

رسول او را بخواست و آزاد کرد، و همه کس او را حرمت داشت. هفتاد سال است تا دست در فتراك او زده‌ای و خویشتن بر او بر خانه او بسته«۱»، امید باشد که فردا تو را شفاعت و حمایت کند و از آتش دوزخ برهاند«۲»، چنان که آن شتر را از کشتن برهانید. صحابه رسول که آن دیدند گفتند: یا رسول اللّه؟ بهیمه ای تو را سجده می‌کند، دستور باش«۳» تا ما تو را سجده کنیم! رسول- علیه السلام- گفت: لا ینبغی السجود الّا للّه، سجده جز خدای را نشاید کرد، و اگر رخصت بودی که مخلوق

مخلوقی را سجده کند، من بفرمودمی تا زنان شوهران«۴» را سجده کردندی. ما کانَ لِبَشَرٍ، معنی آن است که: نباشد و نشاید و روا نبود«۵» هیچ آدمی را. و «بشر» اسم جنس است آدمی را، و او را واحدی نیست از لفظش، کالقوم و الرهط و النّفر، و در جای واحد بنهند برای آن که موحّد [۴۳۷- ر]

اللّفظ است. أَن یُؤْتِیَهُ اللّهُ الکِتابَ، که خدای او را کتاب دهد. وَ الحُکمَ، گفتند: مراد حکمت است چنان که رسول- علیه السلام- گفت: و انّ من الشّعر لحکما. و گفته‌اند: مراد فهم علم است، و گفته‌اند: مراد احکام شرع است، نظیره قوله: أُولئِکَ الَّذِینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ وَ الحُکمَ وَ النُّبُوَّةَ«۶». ثُمَّ یَقُولَ لِلنّاسِ، آنگه«۷» گوید مردمان را که: مراد بنده گیری«۸» و عبادت کنی«۹» بدون خدای. بعضی اهل معانی گفتند: مراد نفی است نه نهی، و معنی آن است که: ما کان لبشر لیقول هذا، هیچ آدمی نباشد که خدا او را کتاب و حکم و نبوّت دهد آنگه او چنین سخن گوید، و اینکه «لام» که در ظاهر لفظ اینکه جاست از اینکه جا بیفگند و با «قول» برد، نظیره قوله: ما کانَ لِلّهِ أَن یَتَّخِذَ مِن وَلَدٍ«۱۰» ...، و المعنی ما

---

(۱). وز، دب، آج، لب: بسته/ بسته‌ای، مب: بسته‌اید. (۲). دب: دوزخ خلاص دهد. (۳). مج، دب، وز، آج، لب، فق: دستور باشد، با توجّه به مب و مر، و استعمال اینکه ساخت فعلی در نسخه‌های کهن و موارد مشابه در همین نسخه تصحیح شد. (۴). مب، مر: مردان. (۵). مج و، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۶). سوره انعام (۶) آیه ۸۹. (۷). وز، دب، آج، لب، فق، مب او. (۸). مب، مر: گیرید. [.....]

(۹). مب، مر: کنید. (۱۰). سوره مریم (۱۹) آیه ۳۵.

صفحه : ۴۰۴ کان اللّه«۱» لیتّخذ من ولد، و قوله: وَ ما کانَ لِنَبِیٍّ أَن یَغُلَّ«۲» ...، و المعنی و ما کان«۳» لنبیّ لیغلّ، و اینکه قولی لطیف است اگر او را شاهدی از لغت عرب باشد. ثُمَّ یَقُولَ لِلنّاسِ کُونُوا عِباداً لِی مِن دُونِ اللّهِ، آنگاه او مردمان را گوید بنده من باشید و مرا پرستید بدون خدا «ثمّ» از حروف عطف است، و معنی او مهلت و تراخی باشد، برای آن نصب کرد «یقول» را. و یک روایت از ابو عمرو رفع«۴» است، ثمّ یقول علی الاستیناف، ای ثم هو یقول، و راوی اینکه قراءت محبوب است عن ابی عمرو. عِباداً لِی، عبد اللّه عباس گفت: «عباد» لغت مزینه«۵» است، و «عبید» لغت عامّه عرب. وَ لکِن کُونُوا، معنی آن است که: و لکن یقول، و لکن گوید، و قول بیفگند برای دلالت کلام بر او، و اینکه از جمله [آن]

«۶» مواضع باشد که در او حذف«۷» قول کرد، و اینکه را نظایر بسیار است در قرآن- و در مواضع خود بعضی گفته شد و دگر گفته شود- ان شاء اللّه. او را آن نرسد، و لکن رسد او را که گوید«۸»: کُونُوا رَبّانِیِّینَ، ربّانی باشی«۹». مفسران در معنی او خلاف کردند. عبد اللّه عبّاس و حسن و ضحّاک گفتند مراد آن است که: کونوا فقهاء علماء، و اینکه قول روایت است از امیر المؤمنین علی- علیه السلام. پیغامبر را آن باشد که گوید: فقیه باشید«۱۰» و عالم. مجاهد گفت: فقهاء و هم دون الاحبار، گفت: فقیه دون حبر باشد. سعید جبیر گفت: معلّمین، یعنی آنان که مردمان را علم و حکمت و قرآن آموزند. مرّة بن شرحبیل گفت: علقمه از جمله ربّانیان بود که مردمان را قرآن آموختی. إبن زید گفت: ولاة النّاس و قادتهم، بعضی دگر گفتند: متعبّدان و مخلصان باشند.

---

(۱). کذا: در مج، وز، دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۱. (۳). مج اللّه، با توجّه به نسخه بدلها و معنی جمله زاید به نظر می‌رسد. (۴). آج: رافع. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عبادا لغت اهل مدینه. (۶). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). وز، مب، مر: خلاف. (۸). مب، مر که. (۹). وز: باشید. (۱۰). دب، آج، لب،

فق: باشی/ باشید.

صفحه : ۴۰۵ ابو عبیده گفت: پرسیدم از بعضی عرب که ربّانی چه باشد! گفت: الرّجل العالم بالحلال و الحرام، و أحکام امر و نهی، و به آنچه بود و به آنچه باشد. و اینکه صفت امام باشد بنزدیک ما. مؤرّج گفت: «ربّانیّ» منسوب است با ربّ، یعنی مردان خدای باشید«۱»، چنان که شما را از اخلاص و اختصاص به خدای باز خوانند و نسبت به او کنند و گویند: رجال اللّه. و بعضی دگر گفتند: اصل او «ربّی» بوده است، «الف» و «نون» برای تفخیم در او آوردند چنان که گفتند: صنعانی و بهرانی و بحرانی و دارانی«۲»، و هذا من تغییرات النّسب. مبرّد گفت: الرّبّانیّون، ارباب العلم، واحدها ربّانیّ و هو الّذی یربّ العلم و یربّ النّاس بعلمه یعلّمهم و یصلحهم و یقوم بأمرهم، گفت: اهل علم باشند که تربیت علم کنند و تربیت مردمان کنند به علم تا ایشان را به علم با صلاح آرند، و «الف» و «نون» برای مبالغت است چنان که در «عطشان» و «ریّان» و «غرثان» و «و سنان» هست، آنگه برای مبالغه « یا »«۳» ی نسبت در او آرند، و آن از باب نسبهٔ الشّیء الی نفسه باشد، چنان که لحیانیّ و رقبانیّ، قال الشّاعر: لو کنت مرتهنا فی الجوّ انزلنی منه الحدیث و ربّانیّ احبار و از امیر المؤمنین- علیه السلام- روایت کردند که جامع است اینکه جمله اقاویل را، از او پرسیدند، گفت: «ربّانی» آن باشد که یربّ العلم بعمله، که ترتیب علم کند به عمل، عالمی عامل باشد. و آن روز که عبد اللّه عبّاس بمرد، محمّد حنفیّه گفت: الیوم مات ربّانی هذه الامّهٔ. بِما کُنتُم، گفته‌اند: «کان» صله است اینکه جا به معنی زیاده، و به معنی: بما انتم، و مثله قوله تعالی: وَ کانَتِ امرَأَتِی عاقِراً«۴»، ای و امراتی عاقر، و قوله: مَن کانَ فِی المَهدِ صَبِیًّا«۵» تُعَلِّمُونَ الکِتابَ، به آنچه مردم را

---

(۱). مب: باشند. (۲). دب، لب، فق: درانی، آج: درّانی. [.....]
(۳). مج: و، با توجّه به وز تصحیح شد. (۴). سوره مریم (۱۹) آیه ۵. (۵). سوره مریم (۱۹) آیه ۲۹.

صفحه : ۴۰۶

کتاب آموزانی«۱». إبن کثیر گفت«۲» و نافع و عمرو خواندند«۳»: تعلمون الکتاب، به آنچه شما کتاب دانی، و باقی قرّا: تعلّمون من التّعلیم، به آنچه شما کتاب آموزی مردمان را. و حسن بصری خواند: تعلّمون علی معنی تتعلّمون من التّعلّم«۴»، به آنچه شما می‌آموزید«۵». وَ بِما کُنتُم تَدرُسُونَ، و به آنچه درس کتب کنی«۶». و «درس» تکرار باشد، و اصله من الدّرس الّذی هو الطّمس، کهنه کردن«۷» و اثر ببردن برای آن که چون تکرار کند بر او، بذله«۸» و داشته شود چون جامه خلق که بسیار داشته باشد. و سعید جبیر خواند: «تدرسون» بتشدید من التّدریس، و به آنچه درس کتاب گوی«۹» دیگران را تا بیاموزند، حملا علی قوله: تُعَلِّمُونَ«۱۰»وَ لا یَأمُرَکُم، عاصم و حمزه و إبن عامر خوانند: و لا یأمرکم، به نصب «را» عطفا علی قوله: ثُمَّ یَقُولَ لِلنّاسِ«۱۱»، و قیل: علی اضمار «ان»، و بر اینکه قراءت [۴۳۷- پ]
مردود باشد علی«۱۲» أَن یُؤتِیَهُ اللّهُ«۱۳»، و تقدیر آن که: و ما کان لبشر ان یؤتیه اللّه و لا ان یقول و لا ان یأمرکم«۱۴»، یعنی اینکه هر دو [از]
«۱۵» قول و امر هیچ آدمی را نرسد، و باقی قرّاء

---

(۱). وز، دب، لب، فق: آموزی، مب، مر: آموزید. (۲). کذا: در مج: دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۳). وز: خوانند، دیگر نسخه بدلها: خواند. (۴). مج: من التّعلیم، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). دب، آج، لب، فق: می‌آموزی/ می‌آموزید. (۶). دب، آج، لب: کنید. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کهنه بودن. (۸). دب: برار بدله، آج: یزاد بدله، لب،

فق، مب، مر: بر او بدله. (۹). مب: گوييد. (۱۰). مج و ديگر نسخه بدلها: يعلّمون، با توجّه به ضبط قرآن مجيد تصحيح شد. (۱۳- ۱۱). سوره آل عمران (۳) آيه ۷۹. [.....]
(۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر البشر. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر على قوله ثمّ. (۱۵). مج: ندارد، با توجّه به وز و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

به رفع خوانند على الاستيناف. آنگه در معنى او خلاف كردند. زجّاج گفت: و لا يأمركم اللّه، خداى نمى‌فرمايد شما را كه فرشتگان و پيغامبران را خداى گيريد«۱»، و إبن جريج و جماعتى مفسران گفتند: و لا يأمركم محمّد، رسول اللّه نمى‌فرمايد شما را، و بعضى دگر گفتند: و لا يأمركم البشر، و هيچ آدمى را نيست كه شما را فرمايد كه فرشتگان را پرستى«۲»، چنان كه مشركان عرب گفتند: الملائكة بنات اللّه، فرشتگان دختران خدااند«۳». وَ النَّبِيِّينَ، و نه پيغامبران را، چنان كه جهودان و ترسايان گفتند در عيسى و عزير: أَ يَأْمُرُكُم بِالكُفرِ، صورت استفهام است و معنى تقريع و انكار است، شما را كفر فرمايد پس از آن كه مسلمان شده‌ايد؟ و در آيت دليل نيست براى آن كه افعال جوارح كفر باشد، براى آن كه عبادت نكند هيچ كس معبودى را الّا«۴» پس از آن كه اعتقاد ربوبيّت او كرده باشد، و اينكه اعتقاد كفر باشد نه به عبادت معبود. وَ إِذ أَخَذَ اللّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ، و ياد كن اى محمّد چون ها گرفت«۵» خداى- عزّ و جلّ- پيمان پيغامبران. حمزه خواند: «لما آتيتكم»، بكسر اللّام، باقى به فتح «لام» خواندند، و نافع خواند: آتيناكم، على الجمع، باقى قرّاء به «تا» على اخبار المخاطب عن نفسه. و «ميثاق» مفعال باشد من الوثيقة«۶»، وثيقه استوارى باشد و معنى عهد و عقد باشد بمثابت سوگند دادن. لَما آتَيتُكُم، آن كس كه «لام» مفتوح خواند در او چند قول گفتند، اخفش گفت: «لام» ابتداست، و «ما» موصوله است، و آنچه از پس اوست صله اوست و «من» تبيين است، و تقدير آن است: للّذى اتينكم مِن كِتابٍ وَ حِكمَةٍ لتؤمنّ به، و اينكه در جاى خبر است، يعنى آنچه من دادم شما را از كتاب و حكمت به آن ايمان آريد، و «لام» دوم«۷» فى قوله: «لتؤمننّ»، «لام» قسمى مضمر است، كأنه قال: و اللّه لتؤمننّ به، يعنى عهد پيغامبران ها گرفتم«۸» كه آن كتاب و

---

(۱). دب: برگيرند. (۲). مب، مر: بپرستيد. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خدايند. (۴). مب خداى تعالى جلّ جلاله الّا. (۵). آج، لب: چون باز گرفت. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۷). دب: دؤم، مب، مر: دويم. (۸). وز: ها گرفتيم.

حكمت كه من به شما دهم«۱»، آنگه«۲» پيغامبرى آيد كه آن«۳» كتاب شما را تصديق كند، شما به او ايمان آريد و او را يارى كنيد. قولى دگر آن است كه: «ما»«۴» مبتداست، و قوله مِن كِتابٍ در جاى خبر اوست و «من» زيادت است، و معنى آن است كه: للّذى«۵» آتيتكم كتاب و حكمة، آنچه ما شما را داديم كتاب و حكمت است. ثُمَّ جاءَكُم، اى يجيئكم، پس پيغامبرى به شما آيد كه تصديق كتاب شما كند يعنى محمّد- صلّى اللّه عليه و آله. از حقّ شما آن است كه به او ايمان آريد و نصرت او كنيد، و در اينكه قول طعن زدند بعضى نحويان، و گفتند: «من» آن جا زيادت بود كه كلام نفى بود، امّا در اثبات حكم نكنند به زيادت «من»، لا يقال: جاءنى من رجل [انّما يقال: ما جاءنى من رجل]
«۶» و ما فى الدّار من رجل، و بر اينكه قوله «لام» هم جواب قسم باشد فى قوله: لَتُؤمِنُنَّ بِهِ. مبرّد و زجّاج گفتند: «لام» تأكيد است و «ما» مجازات راست، و «لام» در او چنان است كه در «ان«۷»»، و تقدير آن است كه: لمهما آتيتكم و لأىّ كتاب و حكمة آتيتكم، و جواب شرط لَتُؤمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنصُرُنَّهُ باشد. و مثاله قوله تعالى: وَ لَئِن شِئنا لَنَذهَبَنَّ بِالَّذِى أَوحَينا إِلَيكَ. و كسائى گفت:

لتؤمننّ به متّصل است به كلام اوّل]

«۸» و جواب شرط فى قوله: فَمَن تَوَلّى بَعدَ ذلِكَ، و معنى آن بود كه: ياد كن اى محمّد چون خداى تعالى عهد پيغامبران بستد كه آنچه من دادم«۹»، بر آن كه «ما» موصوله باشد يا «۱۰» هر چه دادم شما را بر آن كه «ما» شرط را باشد از كتاب و حكمت. پس رسولى«۱۱» مصدّق به شما آيد كه از صفت او آن باشد كه به او ايمان آرى«۱۲» و نصرت كنى«۱۳» او را، و گويد: اقرار

---

(۱). مب: دادم. (۲). چاپ شعرانى (۳/ ۹۳): آن كه. (۳). مج، وز: كلمه به صورت «از» هم خوانده مى‌شود. [.....]

(۴). آج: لا- لب: لما. (۵). دب، مب، مر: الّذى. (۸- ۶). مج: ندارد، با توجّه به دب وز و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). چاپ شعرانى (۳/ ۹۳): آن. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر تو را. (۱۰). مج، وز، فق، مب، مر: ما، دب، آج: با، با توجّه به لب تصحيح شد. (۱۱). فق: رسول. (۱۲). آرى/ آريد. (۱۳). آج، لب، فق، مب، مر: كنيد.

دادى«۱» و عهد من بر آن بستدى! گويند: اقرار داديم، گويد: گواه باشيد كه من نيز گواه باشم«۲» هر كه پس از آن بر گردد. و اينكه خبر مبتدا يا جزاى شرط باشد، و در اينكه قول ضعفى هست لبعده عن الظّاهر و تعسف«۳» فيه، و مثال آن چنان باشد كه: ما اصنع من الخير من يصنع مثله فهو من الفائزين، اينكه مثال «ما» مجازات است، و مثال «ما» ى موصوله چنان باشد كه: ما اختاره من العمل من يعمل به فهو ناج، اينكه جا جمله جزاى خبر مبتدا باشد، و در اوّل جزاى شرط، اينكه بيان قول كسائى است. و امّا آن كه «لام» را مكسور خواند، گفت: «لام» اضافت است و «ما» موصوله است بمعنى الّذى، و «لام» تعلّق دارد به «اخذ»، يعنى ميثاق پيغامبران ها گرفت«۴» براى آنچه داد ايشان را از كتاب و حكمت. ثُمَّ جاءَكُم، و التّقدير: ان جاءكم، پس اگر پيغامبرى به شما آيد كه تصديق كند كتاب شما را، و به او ايمان آرى«۵» و او را نصرت كنى«۶»، و «لام» جواب قسم است كه اخذ ميثاق به جاى آن است«۷»، براى آن كه فرقى نباشد بين قولك اخذت ميثاقك لتفعلنّ و انشدك اللّه لتفعلنّ. و بعضى اهل معانى گفتند: «لام» مكسور مضمّن«۸» بود به معنى «بعد» تا معنى اينكه باشد كه: بعد ما آتيتكم، چنان كه نابغه گفت: توهّمت آيات لها فعرفتها لستّة اعوام و ذا العام سابع اى بعد ستّة اعوام، و سعيد جبير در شاذّ خواند: لمّا آتيتكم، اى حين آتيتكم، و بر اينكه جمله اقوال معنى آنگه مستقيم باشد كه «قال» اضمار كنند، و گويند تقدير اينكه است: و اخذ اللّه ميثاق النّبيّين و قال لهم لما آتيتكم. اكنون مفسران خلاف كردند در آن كه مراد به آيت كيست و عهد از كه بستدند! [بعضى گفتند: عهد بستدند]

«۹» از جمله پيغامبران كه بعضى بعضى را تصديق

---

(۱). دادى/ داديد. (۲). وز، دب، آج، لب، فق: من نيز گواهم. (۳). آج: و التّعسف. (۴). دب، آج، لب، فق: پيغامبران را گرفت. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آريد. [.....]

(۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: كنيد. (۷). دب، آج، لب، فق، مر كه. (۸). اساس و ديگر نسخه بدلها: مضمر، با توجّه به معناى عبارت و چاپ شعرانى (۳/ ۹۴) تصحيح شد. (۹). مج، ندارد، با توجّه به وز و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

كنند، و امّتان خود را بفرمايند تا به همه«۱» ايمان آرند، و معنى نصرت ايمان و تصديق و متابعت است [۴۳۸- ر]

، اينكه قول سعيد جبير است. و طاووس و قتاده و حسن و سدّى از امير المؤمنين«۲»- عليه السلام- روايت كردند كه او گفت:

خدای تعالی هیچ پیغامبر را نفرستاد و الّا بر او عهد گرفت که به محمّد«۳»- صلّی اللّه علیه و سلّم- ایمان آرد، و قوم را فرماید تا به او ایمان آرند«۴»، و اگر در روزگار ایشان ظاهر شود نصرتش کنند. و مجاهد گفت که: عهد که گرفتند بر اهل کتاب گرفتند که پیغامبران در میان ایشان [بودند]

«۵» و حجّت آورد بر اینکه قول که در قراءت ابیّ کعب و عبد اللّه مسعود چنین است: «و اذ اخذ اللّه میثاق الّذین اوتوا الکتاب لما آتیتکم»، و بر اینکه قول استدلال کردند بقوله: ثُمَّ جاءَکُم، و گفت: پیغامبر ما به هیچ پیغامبر نیامد، به اهل کتاب آمد، و اینکه قول مزیّف است، برای آن که خلاف ظاهر است- و اللّه اعلم بمراده. و اگر خواهند تا اینکه قول را قوّت [کنند]

«۶» بطریقهٔ حذف المضاف و اقامهٔ المضاف الیه توان کردن، چه مراد آن است که: و اذ اخذ اللّه میثاق امم النّبیّین، و دلیل اینکه حذف، معنی و فحوای آیت که پیغامبر ما- علیه السلام- مبعوث نبود به پیغامبران، بل به امم ایشان مبعوث بود، و اینکه روایت کرده‌اند از صادق و باقر- علیهما السلام. و عبد اللّه عبّاس گفت: پیغامبران را فرمودند که عهد رسول ما بر امّتان خود بستانند، و لکن اکتفا کرد«۷» به ذکر پیغامبران از ذکر امّتان، و برای آن «جاءکم» که ماضی است در جای مستقبل بنهاد که کلام را در او معنی شرط است، و شرط در مستقبل باشد و اگر چه لفظ ماضی بود، چنان که گویند: من اتانی اکرمته، و المعنی من یأتنی اکرمه، پس پیغامبری به شما آید و تصدیق کند کتاب شما را و قول شما را،

---

(۱). وز: هم. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر علی. (۳). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر مصطفی. (۴). مب: آورند. (۶- ۵). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کردند.

صفحه : ۴۱۱

و اقرار دهد به نبوّت شما، و به او ایمان آوری«۱» و او را نصرت کنی«۲». آنگه حق تعالی گفت پیغامبران را: أَ أَقرَرتُم، اقرار دادید«۳»! وَ أَخَذتُم عَلی ذلِکُم إِصرِی، و عهد من بستدید«۴» بر آن، یعنی از امّتان خود که ایشان و امّتان ایشان مکلّف باشند به ایمان آوردن به جمله پیغامبران، و تصدیق ایشان کردن بر سبیل جمله. و قولی دیگر آن است که: اخذتم، ای قبلتم. «اخذ» به معنی قبول است، عهد من پذرفتی«۵»! و مثالش قوله تعالی: إِن أُوتِیتُم هذا فَخُذُوهُ«۶»، ای فاقبلوه، و قوله: لا یُؤخَذُ مِنها عَدلٌ«۷»، ای لا یقبل منها فدیهٔ، و قال«۸» تعالی: وَ یَأخُذُ الصَّدَقاتِ«۹»، ای یقبلها. ایشان را گفتند: أَقرَرنا، اقرار دادیم. حق تعالی گفت: فَاشهَدُوا، بر خود گواه باشید، و قولی دیگر آن است که: بر یکدیگر گواه باشید. وَ أَنَا مَعَکُم مِنَ الشّاهِدِینَ، و من با شما از جمله گواهانم. عبد اللّه عبّاس گفت: فاشهدوا، ای فاعلموا، بدانید«۱۰». زجّاج گفت: بینوا، بیان کنید«۱۱» امّتان را. سعید مسیّب گفت: فاشهدوا، خطاب است با فرشتگان که خدای ایشان را گفت بر پیغامبران گواه باشید. فَمَن تَوَلّی بَعدَ ذلِکَ، هر که پس از اینکه اقرار و اشهاد بر گردد و اعراض کند از جمله فاسقان باشد«۱۲». و اینکه «هم» عماد است یا فصل عند الکوفیّین و البصریّین، و معنی آن باشد که: فاسق ایشانند«۱۳»، از روی مبالغه می‌نمایند که فاسق خود ایشانند لا غیر تا«۱۴» پنداری که کسی گفت: فاسق که باشد! خدای تعالی گفت: فاسق [آن]

«۱۵»

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مر: آورید. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کنید. (۳). دب، آج، لب، فق: دادی/ دادید. (۴). دب، آج، لب، مب، مر: بستدی/ بستدید. [.....]

(۵). دب، آج، فق: پذرفتید، مب: پذیرفتی، لب، مر: پذیرفتید. (۶). سوره مائده (۵) آیه ۴۱. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۴۸. (۸).

دب، آج، لب، فق، مب، مر اللّه. (۹). سوره توبه (۹) آیه ۱۰۴. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، بدانی/ بدانید. (۱۱). دب، آج، لب، فق: کنی/ کنید. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر فاولئک هم الفاسقون. (۱۳). مب: ایشان باشند. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تو. (۱۵). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۴۱۲ باشد که به اینکه«۱» صفت بود. و اصل «فسق» خروج باشد، یعنی از فرمان خدای بیرون باشند. أَ فَغَیرَ دِینِ اللّهِ یَبغُونَ- الایة. عبد اللّه عبّاس گفت: سبب نزول اینکه آیت آن بود که اهل کتاب در حقّ ابراهیم با یکدیگر خصومت کردند. جهودان گفتند: ما اولیتریم به ابراهیم، و ترسایان گفتند: ما اولیتریم. پیش رسول آمدند به حکومت، رسول- علیه السلام- گفت: شما را به ابراهیم هیچ سبیل و نسبت نیست، و شما بر دین او نه‌اید«۲». ایشان را خشم آمد و گفتند: به خدا که ما دگر پیش تو نیاییم به حکومت، و به قضای تو راضی نباشیم، و دین تو نگیریم. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: دینی جز دین خدا طلب می‌کنید«۳»؟ بصریان و حفص«۴» خواندند: یبغون به « یا » و حفص و یعقوب خواندند: وَ إِلَیهِ یُرجَعُونَ به «یاء» بر غایب، و باقی قرّاء بر خطاب به «تا». و ابو عمرو «یبغون» به « یا » و «ترجعون» به «تا». وَ لَهُ أَسلَمَ، «واو» حال راست، و هر چه در آسمان و زمین گردن نهاده‌اند او را، امّا بطوع و رغبت و انقیاد و استسلام، و امّا بر کراهت و رغم خود. و نصب او بر تمییز باشد، و گفته‌اند: بر مصدری که فعلش محذوف است، یعنی اسلم فطاع طوعا او کره کرها، و گفته‌اند: مصدری است در جای حال، ای طائعین و کارهین. مفسران خلاف ردند در آن که طایعان کیستند و کارهان کیستند. انس مالک روایت کرد از رسول- علیه السلام- در اینکه آیت که گفت: ۵» و له اسلم من فی السموات طوعا ای هم الملائکة و« فی الإرض الانصار ، گفت: آنان که بطوع اسلام آوردند فرشتگان آسمان‌اند و در زمین انصاریانند، برای آن که رسول- علیه السلام- چون هجرت کرد و از مکّه به مدینه آمد، آیت قتال نیامده بود، دعوت کرد، انصاریان ایمان آوردند بطوع و رغبت بی اکراهی و قتالی، و رسول- علیه السلام- گفت: لا تسبوا اصحابی فانهم اسلموا طوعا و اسلم النّاس من خوف سیوفهم ، گفت:

---

(۱). مب دلیل و. (۲). دب، آج، لب، فق: نه. (۳). دب: می‌کنی/ می‌کنید. [.....]

(۴). آج، لب، فق، مب، مر و یعقوب. (۵). دب، آج من.

صفحه : ۴۱۳

اصحاب«۱» مرا دشنام مدهید«۲» که ایشان بطوع [۴۳۸- پ]

و رغبت«۳» ایمان آوردند و مردمان دیگر«۴» از بیم شمشیر ایشان. حسن بصری و مفضّل گفتند: آنان که بطوع ایمان آوردند اهل آسمانند، و امّا اهل زمین بهری بطوع ایمان آوردند و بعضی بکره. ابو العالیه گفت: هیچ کس نباشد که نگوید که مرا خدای هست، چون بگفت بر او حجّت شد«۵» آنگه اگر بر آن بایستد و استقامت کند از جمله آنان است که اسلم طوعا، و اگر استقامت نکند و با گفت«۶» به خدای تعالی بدون او چیزی دگر پرستد، او آن است که اسلم کرها. ضحّاک گفت: مراد آن است که وقت اخذ میثاق اقرار داد امّا بطوع و یا بکره«۷»، یعنی در اوّل- و کلام در آن بیاید- ان شاء اللّه. مجاهد گفت: آنان که اسلام«۸» بطوع آوردند مؤمنانند، و آنان که بکره اسلام آوردند کافرانند که چون ایشان سجده کنند معبود خود را بدون خدای، سایه ایشان سجده کنند خدای را بر رغم ایشان، بیانه قوله: وَ لِلّهِ یَسجُدُ مَن فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ طَوعاً وَ کَرهاً وَ ظِلالُهُم بِالغُدُوِّ وَ الآصالِ«۹». شعبی گفت: مراد بکره آن است که آنان که در ایمان محقّق نباشند به وقت خوف و اضطرار هم التجابه او کنند، الا تری الی قوله: فَإِذا رَکِبُوا فِی الفُلکِ دَعَوُا اللّهَ مُخلِصِینَ لَهُ الدِّینَ«۱۰». قتاده گفت«۱۱»: آنان که بطوع ایمان آوردند مؤمنانند که به اختیار در حال سعت ایمان آوردند به وقتی که ایمان نافع باشد ایشان را، و آنان که به کره اسلام«۱۲»

آوردند که در مرگ«۱۳» عند معاینهٔ«۱۴» الملائکهٔ و مقدّمات الدّار الاخرهٔ ایمان آورند«۱۵»، ایشان را آن

---

(۱). مب: یاران. (۲). دب، آج، لب، مدهی/ مدهید. (۳). مب بی کراهیتی. (۴). مج: یکدیگر: با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). دب: باشد. (۶). دب: یا بگفت. (۷). آج، لب، فق: کره. (۸). مب: ایمان. (۹). سوره رعد (۱۳) آیه ۱۵.
(۱۰). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۵. (۱۱). آج، لب که. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: ایمان. [.....]
(۱۳). وز، دب، آج، لب، فق: در در مرگ، مب، مر: به در مرگ. (۱۴). مب، مر: در حال معاینه. (۱۵). وز، دب، فق، مب، مر: آوردند.

صفحه : ۴۱۴ ایمان سود ندارد، بیانه: فَلَم یَکُ یَنفَعُهُم إِیمانُهُم لَمّا رَأَوا بَأسَنا«۱». کلبی گفت: آنان که بطوع ایمان آرند، آنان باشند که بر فطرت اسلام زاده باشند، و آنان که بکره ایمان آرند آنان باشند که ایشان را از بلاد کفر به بردگی بیارند«۲»، و ایشان را اکراه کنند بر اسلام. إبن کیسان گفت: وَ لَهُ أَسلَمَ، ای خضع من فی السموات و الارض طوعا و کرها، یعنی هر که در آسمان و زمین او را خاضع و ذلیل و«۳» گردن نهاده‌اند امّا بطوع و امّا بکره. آنان که اهل طوعند مؤمنانند، و آنان که اهل کرهند کافرانند، و آنان که کافرند اگر پرسی«۴» از ایشان که شما را که آفرید، و آسمان و زمین که آفرید! گویند خدای: وَ لَئِن سَأَلتَهُم مَن خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ لَیَقُولُنَّ اللّهُ«۵» وَ لَئِن سَأَلتَهُم مَن خَلَقَهُم لَیَقُولُنَّ اللّهُ«۶». مجاهد روایت کند«۷» از عبد اللّه عبّاس که گفت: چو«۸» یکی از شما را اسپی«۹» شموس باشد که منقاد نشود، باید تا«۱۰» اینکه آیت در گوش او خواند«۱۱»: وَ لَهُ أَسلَمَ مَن فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ طَوعاً وَ کَرهاً«۱۲». قوله تعالی:

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۸۴ تا ۹۵]

[اشاره]

قُل آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنزِلَ عَلَینا وَ ما أُنزِلَ عَلی إِبراهِیمَ وَ إِسماعِیلَ وَ إِسحاقَ وَ یَعقُوبَ وَ الأَسباطِ وَ ما أُوتِیَ مُوسی وَ عِیسی وَ النَّبِیُّونَ مِن رَبِّهِم لا نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِنهُم وَ نَحنُ لَهُ مُسلِمُونَ (۸۴) وَ مَن یَبتَغِ غَیرَ الإِسلامِ دِیناً فَلَن یُقبَلَ مِنهُ وَ هُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الخاسِرِینَ (۸۵) کَیفَ یَهدِی اللّهُ قَوماً کَفَرُوا بَعدَ إِیمانِهِم وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جاءَهُمُ البَیِّناتُ وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ (۸۶) أُولئِکَ جَزاؤُهُم أَنَّ عَلَیهِم لَعنَةَ اللّهِ وَ المَلائِکَةِ وَ النّاسِ أَجمَعِینَ (۸۷) خالِدِینَ فِیها لا یُخَفَّفُ عَنهُمُ العَذابُ وَ لا هُم یُنظَرُونَ (۸۸) إِلاَّ الَّذِینَ تابُوا مِن بَعدِ ذلِکَ وَ أَصلَحُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۸۹) إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بَعدَ إِیمانِهِم ثُمَّ ازدادُوا کُفراً لَن تُقبَلَ تَوبَتُهُم وَ أُولئِکَ هُمُ الضّالُّونَ (۹۰) إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُم کُفّارٌ فَلَن یُقبَلَ مِن أَحَدِهِم مِلءُ الأَرضِ ذَهَباً وَ لَوِ افتَدی بِهِ أُولئِکَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ وَ ما لَهُم مِن ناصِرِینَ (۹۱) لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ وَ ما تُنفِقُوا مِن شَیءٍ فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلِیمٌ (۹۲) کُلُّ الطَّعامِ کانَ حِلاًّ لِبَنِی إِسرائِیلَ إِلاّ ما حَرَّمَ إِسرائِیلُ عَلی نَفسِهِ مِن قَبلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوراةُ قُل فَأتُوا بِالتَّوراةِ فَاتلُوها إِن کُنتُم صادِقِینَ (۹۳) فَمَنِ افتَری عَلَی اللّهِ الکَذِبَ مِن بَعدِ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ (۹۴) قُل صَدَقَ اللّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ المُشرِکِینَ (۹۵)

[ترجمه]

بگو که«۱۳» ایمان آوردیم به خدا و آنچه فرستادند بر ما و آنچه فرستادند بر ابراهیم و پسرانش و پسر زاده‌اش و قبیله‌های

او«۱۴»، و آنچه دادند

---

(۱). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۸۵. (۲). مب، مر: آورده باشند. (۳). دب، آج، لب، فق: ندارد. (۴). مج، وز: ترسی، با توجّه به آج تصحیح شد. (۵). سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۵. (۶). سوره زخرف (۴۳) آیه ۸۷. (۷). آج، لب، مب، مر: کرد. (۸). مب، مر: چون.
(۹). وز، آج، لب، مب: اسبی. (۱۰). مب، مر: که. (۱۱). آج، لب: خوانید، فق: خوانند، مب، مر: بخوانند، مب تا آخر. [.....]
(۱۲). مب، مر الی آخر. (۱۳). وز ما. (۱۴). آج، لب، فق: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او صفحه : ۴۱۵
موسی«۱» و عیسی را و پیغامبران«۲» را از خدایشان، جدا نکنیم«۳» میان یکی از ایشان و ما او را گردن نهاده‌ایم«۴». هر که طلب کند«۵» جز اسلام دینی نپذیرند«۶» از او، و او در سرای باز پسین از زیانکاران [باشد]
«۷». «۸» چگونه لطف کند«۹» خدای با قومی که کافر شدند پس اسلامشان و گواهی دهند«۱۰» که پیغامبر حق است و به ایشان آید«۱۱» حجّتها، و خدای ثواب ندهد«۱۲» مردمان کافر را. ایشان پاداششان«۱۳» آن است که بر ایشان بود زندان و خشم خدا و فرشتگان«۱۴» و مردمان همه. همیشه باشند آن جا تخفیف نکنند از ایشان عذاب و نه بر ایشان رحمت کنند. مگر آنان که توبه کنند«۱۵» از پس آن و نیکی کننـد«۱۶» که خدا آمرزنده«۱۷» و بخشاینده است. آنان که کافر شدند«۱۸» پس ایمانشان«۱۹» آنگه بیفزایند کفر، نپذیرند توبه ایشان

---

(۱). آج، لب، فق را. (۲). آج، لب، فق دیگر. (۳). آج، لب، فق: و ما هیچ جدایی نمی‌دانیم. (۴). آج، لب، فق: و ما مر او را فرمان برداریم. (۵). آج، لب، فق: هر که جوید. (۶). آج، لب، فق: جز دین محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دینی را پس هرگز قبول نکنند. (۷). مج: ندارد، از وز افزوده شد، آج، لب، فق: است. (۸). وز: اسلامهم. (۹). آج، لب، فق: راه نماید. (۱۰). آج، لب، فق: دادند. (۱۱). آج، لب، فق: آمد. [.....]
(۱۲). آج، لب، فق: راه ننماید. (۱۳). آج، لب: پاداش ایشان. (۱۴). آج، لب، فق: که بر ایشان است دوری از رحمت خدای و نفرین فرشتگان. (۱۵). آج، لب، فق: توبه کردند. (۱۶). آج، لب، فق: و بسامان آرند کار خود را. (۱۷). آج، لب، فق: آمرزگار. (۱۸). آج، لب به عیسی. (۱۹). آج، لب، فق: ایمان ایشان به موسی.
صفحه : ۴۱۶
و ایشان گمراهان باشند [۴۳۹
ر]
. آنان که کافر شوند و بمیرند و ایشان کافر باشند نپذیرند«۱» یکی از ایشان همه زمین پر از زر و اگر چه به فدا کند آن را«۲» ایشان آنانند که ایشان را عذابی سخت بود، و نیست از ایشان یاری«۳». در نیابید نیکویی تا هزینه کنید از آنچه دوست دارید، و آنچه هزینه کنید از چیزی خدا به آن داناست. همه طعامی حلال بود فرزندان یعقوب را الّا آنچه حرام کرد یعقوب بر خود از پیش آن که فرستادند توریت، بگو بیارید توریت و بخوانید اگر راست می‌گویید. هر که فرو بافد«۴» بر خدای دروغ از پس آن، ایشان«۵» بیداد کاران‌اند«۶». بگو راست گفت خدا، پسر وی کنید دین ابراهیم را راست و نبد از بت پرستان«۷». قوله: قُل آمَنّا بِاللّهِ، مثل اینکه آیت بعینها در سورة البقرة رفت و تفسیر آن گفته شد، اینکه جا سخن باید گفتن«۸» در آن که در اینکه تکرار چه فایده است. در وجه حسن تکرار در آیات قرآن چند وجه گفته‌اند: یکی آن که مذهب محقّقان آن است که مکلّفان را در الفاظ قرآن لطف است چنان که در معانی لطف

---

(۱). وز، آج، لب، فق از. (۲). آج، لب، فق: و اگر چه باز خرد خود را به آن (۳). آج، لب: نیست مر ایشان را هیچ یارانی در دفع عذاب. (۴). آج، لب، فق: هر که از خود سازد. (۵). مج ایشان، با توجّه به وز زاید می‌نماید، آج، لب، فق: آن که بیان کردیم. (۶). آج، لب، فق: پس ایشان ایشانند ستمکاران. [.....]

(۷). آج، لب، فق: نبود از اهل شرک. (۸). دب، باید گفت.

صفحه : ۴۱۷

است، چنان که اگر قدیم- جلّ جلاله- به جای«۱»: الم، ذلِکَ الکِتابُ لا رَیبَ فِیهِ هُدیً لِلمُتَّقِینَ«۲» گفتی: الر«۳» هذا القرآن لا شک فیه«۴» بیان للمؤمنین، در او آن لطف نبودی که در اینکه الفاظ هست، برای آن که ممکن نیست دعوی کردن که اینکه نظمی است«۵» و به فصاحت به حدّ است که معجز است، و عرب از مثل اینکه مقدار عاجزند خصوصا بنزدیک اصحاب صرفه، پس اینکه باشد که خدای تعالی دانست که مکلّفان را در اعیان اینکه الفاظ لطفی«۶» باشد که در الفاظی دگر نباشد و اگر چه متّفق المعنی باشند«۷»، و بر اینکه قاعده سؤال از تکرار قرآن منقطع شود. گروهی دگر گفتند: تکرار نوعی«۸» فصاحت است در جای خود نه«۹» برای عیّ گوینده باشد، و اینکه در کلام عرب بسیار است، و غرض از اینکه تأکید باشد و تقریر کلام با مخاطب، و در اشعار ایشان از اینکه بسیار است، قال الشّاعر: م نعمهٔ کانت لکم کم کم و کم و قال آخر: نعق الغراب ببین لبنی غدوهٔ کم کم و کم بفراق لبنی ینعق و قال آخر: و کاین و کم عندی لهم من صنیعهٔ ایادی ثنّوها«۱۰» علی و اوجبوا و اینکه جواب فرّاء است. و وجهی دگر آن است که: خدای تعالی قرآن به جمله خلایق فرستاد، و ایشان در آفاق و اقطار زمین پراگنده بودند، و قرآن مجموع نبود، هر چند آیت و هر«۱۱» سورتی به جانبی«۱۲» فرستاد، اگر تکرار نبودی در قرآن یکی قصّه موسی شنیدی و یکی قصّه عیسی و یکی قصّه آدم، و آن که«۱۳» آن شنیدی اینکه نشنیدی، و آن که«۱۴» اینکه شنیدی آن

---

(۱). مب قوله. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۱

و ۲. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: الم. (۴). آج، لب، فق، مب، مر هذا. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: لفظی است. (۶). مب، مر: لفظی. (۷). مب: باشد. (۸). دب، مب، مر از. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: و آن نه. (۱۰). دب، آج، لب: منوها. (۱۱). مب: ندارد. (۱۲). دب: به جایی. [.....]

(۱۴- ۱۳). مب، مر: و هر که.

صفحه : ۴۱۸

نشنیدی. پس حق تعالی خواست تا مکلّفان در لطف«۱» و فایده قرآن مساوی باشند، قصّه‌ها و آیتها در قرآن مکرّر کرد تا پیش از جمع به هر جای«۲» و به هر طرفی برسد- و استقصای کلام در اینکه باب کرده شود فی سورهٔ الرّحمن و المرسلات- و اینکه قدر اینکه جا کفایت است. حق تعالی خواست تا بیان انکار کند بر جهودان که گفتند: نُؤمِنُ بِبَعضٍ وَ نَکفُرُ بِبَعضٍ«۳». دگر آن«۴» تا مطابق آن بود که خدای تعالی گفت در آیت که پیش از اینکه است که: من عهد بر پیغامبران گرفته‌ام که چون پیغامبری آید مصدّق آن را که به اینکه پیغامبر باشد به او ایمان آرد، و بعضی تصدیق بعضی کنند، و باز نماید که چنان که پیغامبران پیشتر«۵» مکلّفند به ایمان به من، من هم مکلّفم به ایمان به ایشان- و اللّه اعلم بمراده من کلامه. قوله:من که وَ مَن یَبتَغِ غَیرَ الإِسلامِ دِیناً، مفسران گفتند: آیت در شأن دوازده مرد آمد که اظهار ایمان کرده بودند و منافق بودند، در باطن مرتد شدند

و برگشتند و به مکّه شدند بنزدیک کفّار، از جمله شان«۶» [۴۳۹- پ]
: الحارث بن سوید الانصاری«۷»، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. و «ابتغاء» افتعال باشد من البغاء و هو الطّلب، جز که بغی لغیره باشد و ابتغی لنفسه، چنان که شوی و اشتوی«۸» و خبز و اختبز«۹» و قصد غیره و اقتصد هو، و مانند اینکه. خدای تعالی گفت: هر کس که او دینی طلب کند جز اسلام از او قبول نکنند، برای آن که دین بنزدیک خدای اسلام است لا غیر، که دگر ادیان و ملل را به آن منسوخ کرد، چنان که گفت: إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللّهِ الإِسلامُ«۱۰». و معنی «قبول عمل، ضمان ثواب باشد بر او، برای آن که واقع باشد به موقع خود، و بر وجه مأمور به کرده شده باشد.من که وَ هُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الخاسِرِینَ، و او در

---

(۱). آج، لب، فق: در لفظ. (۲). فق: هر جایی، مب، مر: هر جانبی. (۳). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۰. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۵). دب: پیشین. (۶). مب، مر: ایشان. (۷). دب، مب، مر بود. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: سوی و استوی. (۹). آج، لب، مب، مر: خیر و اختبر. (۱۰). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹.

آخرت- یعنی قیامت که سرای دیگر است- از جمله زیانکاران باشد. «و الخسران» ذهاب راس المال آن باشد که سرمایه تلف شود، و کافر در قیمت چنین باشد برای آن که مکلّف در دنیا مشبّه«۱» است به بازرگان، و عمر سرمایه اوست، و اسباب تمکین آلات اوست، و سود او ثواب است، و زیان او عقاب است، فردا«۲» قیامت چو«۳» بنگرد عمر صرف کرده باشد در کاری که ثمره آن عقاب بود، نه سرمایه دارد و نه سود، عند آن پشیمانی او سخت شود و سود ندارد او را، نعوذ باللّه من الخذلان و الحرمان. کَیفَ یَهدِی اللّهُ قَوماً کَفَرُوا بَعدَ إِیمانِهِم، صورت استفهام است و مراد انکار و نفی، ای لا یهدی اللّه، یعنی خدای هدایت نکند گروهی را که از پس ایمان کافر شدند، و مثله قول الشّاعر: کیف نومی علی الفراش و لما یشمل الشّام غارة شعواء ای لا انام، و اینکه را نظیر بسیار بود، منها قوله: کَیفَ یَکُونُ لِلمُشرِکِینَ عَهدٌ عِندَ اللّه«۴»، ای لا یکون لهم عند اللّه عهد، و مثل اینکه روایت است که از صادق- علیه السلام- در سبب نزول آیت. و حسن بصری گفت: آیت در اهل کتاب آمد که ایشان پیش از قیام و ظهور رسول- علیه السلام- به او ایمان داشتند و مقرّ بودند«۵»، چون«۶» بیامد منکر شدند و کافر گشتند. امّا مراد به «هدایت» در آیت محتمل است وجوه«۷» را: یکی الطافی که خدای تعالی با مؤمنان کند که ایشان را آن لطف باشد در ثبات بر ایمان، و آن در حقّ کافران اگر بکند«۸» لطف نباشد، چنان که در شاهد آن کس که دعوتی سازد و جماعتی را به طعام و مهمانی خود خواند، و خواندن او بر عموم همه را لطف باشد، آنگه از ایشان جماعتی بیایند و جماعتی نیایند. آنان که بیایند ایشان را شمعی پیش فرستد، و چون به در سرای رسند استقبال کند و اینکه لطف باشد، و لکن در حقّ آنان

---

(۱). مب، مر: شبیه. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: در فردای. (۳). دب، مب، مر: چون. [.....]
(۴). سوره توبه (۹) آیه ۷. (۵). دب: مقرّ آمدند. (۶). آج، لب، فق، مب رسول. (۷). مر: چند وجه. (۸). اساس: نکند، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

حاضر آیند. فامّا آنان که آمده نباشند«۱»، اینکه معانی در حقّ ایشان لطف نبود- لأمر یرجع الیهم- برای«۲» کاری که راجع باشد به ایشان نه با میزبان، و اینکه وجهی نیکو و معتمد است. وجهی دگر آن است که: خدای تعالی حکم نکند به هدایت آنان که به اینکه صفت باشند. وجهی دگر آن که: مراد به «هدی»«۳» ثواب بود، ای کیف یثیب«۴» اللّه، خدای چگونه ثواب

دهـد و هـدايت ره بهشت كنـد آنان را كه به اينكه صـفت باشـند؟ فامّا قوله: كَفَرُوا بَعـدَ إِيمانِهِم، مراد آن است كه: كفروا بعد اظهـارهم الايمان، براى آن كه ارتـداد از مؤمن حقيقى درست نباشـد بنزديك ما، براى آن كه مؤدّى بود با اصلى از دو اصـل فاسد: امّا احباط، و قد دلّ الدّليل على بطلانه، و امّا جمع بين الاستحقاقين على سبيل التّأبيد. بيان اينكه آن است كه اجماع است كه بر ايمان استحقاق ثواب ابد«۵» باشد، و بر كفر عقاب ابد اگر مؤمن محقّق كه به ايمان مستحقّ ثواب ابد بوده باشد«۶» كافر شود و كفرى حقيقى مستحقّ عقاب ابـد شود، پس در يك حال هم مستحقّ ثواب ابـد باشد و هم مستحقّ عقاب ابد، و اينكه محال است، و امّا بايد گفتن كه عقاب كفرش ثواب ايمانش محبط كرد«۷»، و احباط باطل است بنزديك ما، چون هر دو اصل فاسـد است، دليل كند بر آن كه مؤمن حقيقى مرتد نشود امّا يا مظهر ايمان بده«۸» باشد در اوّل و يا مظهر كفر بده«۹» باشد در دوّم. اگر گويند: چه گويى در كافر كه مسلمان شود نه همچنين باشد يا مؤدّى بود با جمع بين الاستحقاقين، و امّا مؤدّى بود با احباط! جواب گوييم: احباط نباشد اينكه جا، و انّما خداى تعالى اسـقاط عقاب او كند به اجماع، لقوله- عليه السـلام- الاسـلام يجبّ مـا قبله، اسـلام آن را كه پيش آن باشـد«۱۰» ببرد. وَ اللّهُ لا يَهـدِى القَومَ الظّالِمِينَ، و خـداى تعالى هـدايت نكنـد به اينكه معانى كه گفتند«۱۱» ظالمان را، و مراد به «ظالم»

____

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: كه نيامده باشـند. (۲). دب، مـب، مر: از براى. (۳). مب، مر: يهدى. (۴). مب، مر: يثبت. (۵). لب، فق، مب، مر: ابدى. (۶). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: شـده باشـد. (۷). مب، مر: گرداند. (۹- ۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بوده. (۱۰). دب: آنچه پيش اينكه بوده باشد، مب، مر: پيش از آن بوده باشد. [.....]
(۱۱). مب، مر: گفتيم.

صفحه : ۴۲۱

كـافر است براى آن كه در آيت ذكر كـافران«۱» رفته است: أُولئِكَ جَزاؤُهُم، الى قـوله: إِلَّا الَّذِينَ تـابُوا، هم در حقّ حـارث بن سويـد آمـد كه چـون به مكّه رفت و از مـدينه بگريخت پشـيمان شـد بر آن، كس فرسـتاد به قـوم خـود و گفت: بپرسـى«۲» از رسول- عليه السـلام- تا خود مرا توبه باشـد كه من«۳» پشيمانم؟ خداى تعالى«۴» آيت فرسـتاد: إِلَّا الَّذِينَ تابُوا مِن بَعـدِ ذلِكَ وَ أَصلَحُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. كسى از جمله خويشان او آيت آن جا فرستاد تا بر او بخواندند«۵»، حارث او را گفت: تو به اينكه كه مى‌گويى راستيگرى«۶»، و رسول از تو راسـتيگرتر«۷» است، و خـداى تعـالى از هر دو راستيگرتر«۸» است. با مدينه«۹» آمد
[۴۴۰- ر]
و اسـلام آورد، و حسن اسلامه، و اسلامش نيكو شد. مجاهد گفت: اينكه«۱۰» در مردى آمد من«۱۱» بنى عمرو بن عوف«۱۲»، كافر شد از پس اسـلام«۱۳» ترسا شـد و با روم شـد. أُولئِكَ جَزاؤُهُم أَنَّ عَلَيهِم لَعنَةَ اللّهِ- الايهٔ، بگفتم«۱۴» كه اصل «لعن» طرد باشـد، و قوله«۱۵»: قـام الـذّئب كالرّجل اللعين اى الطّريـد«۱۶». و «جزاء»، پـاداشت باشـد امّـا بـه خير و امّـا به شرّ، چـون به خير مخصوص باشد ثواب گويند، و چون به بد«۱۷» باشد عقاب گويند. و آيت دليل است بر

____

(۱). مب، مر: ظالمان. (۲). مب، مر: بپرسيد. (۳). مب، مر: كه از كرده. (۴). دب، مب اينكه. (۵). دب: خواندند، آج، لب، فق: خوانند، مب، مر: خواند. (۶). آج، لب، فق: راستگيرى، مب، مر: راست مى‌گويى. (۸- ۷). وز، دب، آج، لب، فق: راستگيرتر، مب، مر: راستگويتر. (۹). لب، فق، مب، مر: تا بمدينه. (۱۰). دب: آيت، مب، مر آيت. (۱۱). دب، مب، مر: از. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر كه. (۱۳). مب، مر: شد بعد از اسلام و. (۱۴). دب: و بگفتيم، مب، مر: و گفتيم. [.....]

(۱۵). مب، مر: و قال الشّاعر. معمولاً عبارت «قوله» در اینکه متن پیش از آیات قرآن به کار می‌رود، و اینکه جا مصرع دوم بیتی است از شمّاخ که مصرع اول آن چنین است: ذعرت به القطا و نفیت عنه. رک: ج ۲ روض الجنان از چاپ حاضر ص، نیز: تفسیر طبری ج ۱/ ۴۰۸، و تبیان ۲/ ۴۷. (۱۶). آج، لب، فق: کالطّرید. (۱۷). آج، لب، فق مخصوص، مب، مر: به شر مخصوص.

صفحه : ۴۲۲ آن که جزاء بر عمل است، خلاف آن که مجبّران«۱» گفتند. «اولئک» در محلّ رفع است به ابتدا، و «جزاؤهم» مبتدا دوم است، أَنَّ عَلَيهِم لَعنَةَ اللّهِ در جای خبر مبتدای دوم است. آنگه مبتدا و خبر دوم در جای خبر مبتدای اوّل است. اگر گویند چرا گفت: وَ المَلائِكَةِ وَ النّاسِ أَجمَعِينَ، با«۲» آن که لعنت او از همه کفایت باشد، چه آن از همه بلیغتر بود! جواب گوییم: برای آن که تا ما بدانیم که ما مکلّفیم به لعنت و تبرّای ایشان، دون آن که تا بدانند که ما را هست که ایشان را لعنت کنیم، به خلاف عقاب که عقاب جز خدای را نرسد، و مثل اینکه آیت در سورة البقرة رفته است. خالِدِينَ فِيها، نصب او بر حال بود از مفعول، آن جا همیشه بمانند و در هیچ وقت از اوقات ایشان را تخفیف عذاب«۳» نبود، و نه نیز کس بر ایشان رحمت کند، و نه نیز خدای تعالی بر ایشان بخشاید. و حمل آن بر خدای کردن اولیتر باشد«۴» برای دو وجه: یکی آن که افعال مجهوله در قرآن چندان که آید مضاف با خدای تعالی بود، چنان که گفت: وَ أُوتِيَت مِن كُلِّ شَيءٍ«۵» ...، و: عُلِّمنا مَنطِقَ الطَّيرِ«۶» ... و: ما أُنزِلَتِ التَّوراةُ وَ الإِنجِيلُ إِلّا مِن بَعدِهِ«۷»- الی غیر ذلک من الایات. وجه دیگر آن که: در قیامت دست همه متصرّفان از عمل، مقبوض و معزول باشد و کس را آن جا«۸» تصرّف نبود«۹». آنگه استثنا کرد تایبان را، تا کفّار بر کفر اصرار نکنند و نومید نشوند و بدانند که مادام تا کمال عقل بر جای است و در تکلیف گشاد است مکلّف را به خلاص خود طریقی هست به توبه، و توبه کافر رجوع باشد از کفر به ایمان، چون ایمان آرد تایب باشد. و توبه فاسق هم رجوع باشد از فسق بالنّدم علی ما مضی و العزم علی ان لا یعود الی مثلها فی المستقبل.

---

(۱). دب، مب، مر: مجبّره. (۲). مب، مر: برای. (۳). مب، مر: عقاب. (۴). مب، مر از. (۵). سوره نمل (۲۷) آیه ۲۳. (۶). سوره نمل (۲۷) آیه ۱۶. (۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۶۵. (۸). مب، مر: را مجال. (۹). مب، مر: نباشد.

صفحه : ۴۲۳

وَ أَصلَحُوا، اصلاح کنند پس از آن که افساد کرده باشند. اگر گویند: چون توبه از کفر به ایمان باشد، و کافر ایمان آورد، اصلاح چرا به آن ضمّ کرد. جواب گوییم: تا ابهام«۱» آن«۲» بیفگند که کافر چون ایمان آورد«۳»، ایمان تنها کفایت است از واجبات عقلی و شرعی چنان که هر جا که ذکر ایمان کرد عمل صالح با او مقرون کرد تا ابهام«۴» زایل باشد از آن که او را عمل صالح واجب نیست. فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، «فا»«۵» برای آن آورد که کلام مضمّن«۶» است به معنی شرط، و تقدیر اینکه است«۷»: ان تابوا فانّ اللّه غفور رحیم. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعدَ إِيمانِهِم- الایة، حسن و قتاده و عطا خراسانی«۸» گفتند: آیت در جهودان آمد که ایشان به عیسی کافر شدند بعد ایمانهم بموسی«۹». ثُمَّ ازدادُوا كُفراً، پس کفر بیفزودند به جحود به محمّد- صلّی اللّه علیه و آله. ابو العالیه گفت: آیت در جهودان و ترسایان آمد کفروا بمحمّد بعد مبعثه بعد ایمانهم به قبل مبعثه ثمّ ازدادوا کفرا، یعنی اصرارا علی الجحود [به]

«۱۰»، تا محمّد را ندیده بودند نعت و صفت«۱۱» او در کتابهای خود می‌دیدند«۱۲» معترف بودند، چون بیامد و دست ایشان از تصرّف و ریاست و فتوی و رشوت و حکم و متبوعی کوتاه خواست بودند«۱۳»، به آنچه می گفتند کفر آوردند و منکر شدند، آنگه به اصرار بر کفر در کفر بیفزودند. مجاهد گفت: آیت در«۱۴» مشرکان آمد. كَفَرُوا بَعدَ إِيمانِهِم، ای بعد اقرارهم باللّه من

قولهم انّ خالقنا هو اللّه، چنان که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد فی قوله:

(۴- ۱). مج، دب: به صورت «ایهام» هم خوانده می‌شود. (۲). مب: از او، مر: از آن. [.....]
(۳). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر او را. (۵). مج ما، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۶). آج، لب، فق، مب، مر، متضمّن. (۷). آج، لب، فق، مب، مر که. (۸). دب: خوراسانی. (۹). مب، مر: بعد از ایمانشان به موسی. (۱۰). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). مب، مر: صفات. (۱۲). مب، مر و. (۱۳). دب: کوتاه خواست کرده بود، آج، لب، فق، مب، مر: کوتاه کرد و کوتاه خواست بودن. (۱۴). دب شأن.

صفحه : ۴۲۴ وَ لَئِن سَأَلتَهُم مَن خَلَقَهُم لَيَقُولُنَّ اللّهُ«۱»، پس از اینکه اقرار، به شرک و انباز گرفتن با خدای کافر شدند. حسن بصری گفت: کفروا، کافر شدند به آیتی که فرود آمد، ثمّ ازدادوا کفرا بنزول«۲» آیة کفروا بها عند نزولها. قطرب گفت«۳»: زیادت کفر ایشان آن بود که گفتند، ما توقّف کنیم تا اینکه«۴» محمّد بمیرد، ما دین او خراب کنیم، چنان که خدای تعالی از ایشان«۵» باز گفت«۶»: نَتَرَبَّصُ«۷» لَن تُقبَلَ، چون بر کفر چندان مقام و اصرار کنند که بمیرند«۱۲» توبه ایشان قبول نکنند، و اینکه آیت دلیل است بر آن که در قیامت قبول توبه نباشد، برای آن که محال است که با منافع حاضر بهشت و عقاب عاجل دوزخ ملجأ نشوند، و اگر از اینکه دو یکی بودی هم ملجیء«۱۳» بودی، فکیف که در هر دو به یک جای مجتمع باشد«۱۴»، اعنی معاجلة الثّواب و العقاب، چون ملجأ شوند توبه کنند«۱۵»، چون توبه کنند باید قبول باشد اگر تکلیف باقی باشد، پس نفی قبول توبه نفی تکلیف باشد، برای آن که با الجاء ثبات تکلیف محال باشد [۴۴۰- پ]

.

---

(۱). سوره زخرف (۴۳) آیه ۸۷. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر کلّ. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر ثُمَّ ازدادُوا کُفراً [.....]
(۴). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۵). آج، لب، فق: از او. (۶). دب: خبر داد. (۷). مج، وز، یتربّص، با توجّه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۸). سوره طور (۵۲) آیه ۳۰. (۹). دب: با. (۱۰). مب، مر همچنان. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اذا. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: بمردند. (۱۳). مب، مر: ملتجی. (۱۴). مب، مر: باشند. (۱۵). مب، مر و.

صفحه : ۴۲۵ دگر آن که قدیم- جلّ جلاله- گفت: وَ لَيسَتِ التَّوبَةُ لِلَّذِينَ يَعمَلُونَ السَّيِّئاتِ حَتّى إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ المَوتُ قالَ إِنِّي تُبتُ الآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُم كُفّارٌ«۱»- الایة. و رسول- علیه السلام- گفت: انّ اللّه یقبل توبة عبده ما لم یغرغر، چون در در مرگ به ظاهر قرآن و اخبار توبه نباشد، پس از مرگ اولیتر که نباشد. و آیت مخصوص بود به کافرانی که بر کفر بمیرند تا در در مرگ توبه کنند، که خدای تعالی در حقّ ایشان فرمود: وَ لَيسَتِ التَّوبَةُ«۲»- الایة. وَ أُولئِكَ هُمُ الضّالُّونَ، سه وجه باشد اینکه «ضلال» را: یکی آن که اصل اوست و هو الهلاک، ای الهالکون، من قوله: أَ إِذا ضَلَلنا فِي الأَرضِ«۳»، ای هلکنا. و دگر آن که: الضّالّون من«۴» الدّین، ای الکافرون حقا، ایشان کافر باشند بر حقیقت، برای آن که بر کفر مرده باشند، و پس از آن در ایشان امیدی نبود. وجهی دگر آن است«۵»: هم الضّالّون عن طریق الجنّة، از ره بهشت گمراه باشند، و هر سه وجه یکی باشد. قوله: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُم كُفّارٌ فَلَن يُقبَلَ مِن أَحَدِهِم مِلءُ«۶» وَ لَوِ افتَدى بِهِ، هم از آن باب است که گفتیم که: فعل لغیره و افتعل لنفسه، یقال: فدا فلان فلانا و افتدی نفسه. انس مالک روایت کرد از رسول- صلّی اللّه علیه و سلّم«۵»- که گفت: روز قیامت کافران«۶» را به کنار دوزخ آرند، او را گویند: اگر تو را زمین پر از زر بودی خویشتن را فدیه کردی یا نه! گوید: آری؟ گوید«۷»: از تو کم از اینکه خواستند اجابت نکردی. أُولئِكَ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ، ای مولم، ایشان را

عذابی بود دردناک. وَ ما لَهُم مِن ناصِرِینَ، ایشان«۸» را هیچ یاری نبود، نه بر طریق«۹» مغالبه، نه بر طریق شفاعت. لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ- الایة. عبد اللّه عبّاس گفت: مراد به «برّ» در آیت بهشت است، یعنی به بهشت نرسی«۱۰» تا خرج نکنی«۱۱» آنچه دوست‌تر داری«۱۲»، به آنچه دوست‌تر دارید«۱۳» نرسی«۱۴» تا آنچه دوست‌تر دارید«۱۵» ندهی«۱۶». اینکه قول عبد اللّه عبّاس و مجاهد و سدّی و عمرو بن میمون است. عطیّه گفت: مراد به «برّ» طاعت است که نقیض او فجور بود، و «برّ» نقیض فاجر باشد. و ابو روق گفت: مراد به «برّ» خیر است. مقاتل بن حیّان گفت: مراد تقوی است. حسن بصری گفت«۱۷»: از جمله ابرار نباشند«۱۸» تا انفاق احبّ الاموال

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب: تمیز. (۲). دب، آج، لب، مب، مر: فامتنع. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: قولک. (۴). دب، مب، مر: عمروا. (۵). آج، لب، فق: رسول علیه السلام، دب: رسول ص و آله. [.....]

(۶). دب: کافر. (۷). دب، مب، مر: گویند. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: و ایشان. (۹). مب، مر: طریقه. (۱۴- ۱۰). مب، مر: نرسید. (۱۱). مب، مر: نکنید. (۱۲). مب، مر: دارید. (۱۵- ۱۳). دب، آج، لب، فق: داری/ دارید. (۱۶). مب، مر: ندهید. (۱۷). آج، لب، فق، مب، مر مراد. (۱۸). دب: نباشد.

صفحه : ۴۲۷

نکنند«۱» بطیبة النّفس، به چشم حقارت نگریده بدو به دست مهانت صرف کرده. مجاهد و کلبی گفتند: آیت منسوخ است به آیت زکات. ضحّاک گفت از عبد اللّه عبّاس: مراد به انفاق خود زکات است، یعنی از جمله ابرار نباشد تا زکات واجب از مال بندهد. عطا گفت: مراد آن است که مرد دین دار و متقی نشود تا از کرایم اموالش از عرض«۲» آن آنچه بهتر و نکوتر بود ندهد و او«۳» تن درست ممکن صحیح شحیح با داعی متردّد«۴» با مشقّت نفس و مجاهدت خود و مکایده شیطان با اومید«۵» زندگانی و ترس درویشی. حسن بصری گفت: عام است در جمله صدقات اندک و بسیار تا اگر خرمایی بدهد در اینکه آیت داخل باشد. در خبر هست که: از جمله صحابه رسول مردی بود نام او ابو طلحه از انصاریان و در همه مدینه چندان درخت خرما که او را بود کس را نبود، و لکن خرما ستانی«۶» داشت برابر مسجد رسول- علیه السلام- سخت نکو و آبادان و بسیار دخل، و در آن جا چشمه‌ای آب خوش بود. رسول در آن جا رفتی و از آن آب خوردی و وضو کردی. چون اینکه آیت فرود آمد. ابو طلحه بیامد و گفت: یا رسول اللّه؟ خدای داند که دوست‌ترین مال من و کریمترین، اینکه خرماستان«۷» است، من اینکه را صدقه کردم امید به روز جزا آن را«۸» تا مراد ذخیره باشد. ای رسول اللّه؟ آن جا که مصلحت دانی«۹» فرو نه. رسول- علیه السلام- گفت: بخ بخ ذلک مال رابح لک، گفت: خنک باد تو را، اینکه مالی است سود کننده تو را. اینکه که گفتی شنیدم و مصلحت در آن دانم که بر خویشان خود وقف کنی. گفت: یا رسول اللّه؟ آن چنان که باید کردن می‌فرمایی«۱۰». رسول- علیه السلام- بر ایشان«۱۱» وقف کرد. ابو ایوب انصاری روایت کرد که: چون اینکه آیت آمد، زید بن حارثه اسپی نکو«۱۲»

---

(۱). دب: نکند. (۲). آج: عوض، لب، فق، مب، مر: غرض. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: و از. [.....]

(۴). مج: مترد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: امید. (۶). مب، مر: نخلستانی. (۷). مب، مر: نخلستان. (۸). آج، لب، فق: به امید بر فردا را، مب، مر: به امید آن که فردا. (۹). آج، لب، فق آن جا. (۱۰). آج، لب: که باید فرمای. (۱۱). مب: ایشان را اینکه نخلستان. (۱۲). مب، مر: اسبی نیکو.

صفحه : ۴۲۸

داشت و سخت دوست داشتی آن را پیش رسول آورد و گفت: ای رسول اللّه؟ من اینکه اسپ«۱» دوست دارم صدقه کردم. رسول- علیه السلام- به اسامه زید داد. زید را خوش نیامد، گفت: ای«۲» رسول اللّه؟ من آن صدقه کرده بودم«۳». رسول- علیه السلام- گفت: آن به موقع افتاد [۴۴۱- ر]

و خدای تعالی از تو قبول کرد. شهر بن حوشب روایت کند که: چون اینکه آیت آمد، زنی بود در مدینه پرستاری داشت و جز آن نداشت، آزاد کرد و گفت: تو را آزاد کردم، و لکن از بر«۴» من مرو، و اینکه شرط نمی‌کنم بر تو، چون آزادش کرد پرستار برفت. زن بیامد و رسول را خبر داد، رسول- علیه السلام- گفت: او حجاب تو شد از دوزخ، رها کن تا برود، و چون شنوی که مرا سبیی آورده‌اند از جای، بیا تا من تو را برده [ای]

«۵» دهم. مجاهد روایت کرد که: عمر خطّاب کس فرستاد به ابو موسی اشعری و او را گفت: از سبی جلولا برای من کنیزکی فرست. او کنیزکی فرستاد بغایت حسن و جمال. عمر چون او را بدید در چشم او نکو آمد، اینکه آیت بر خواند لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ- الایهٔ، و در حال آزادش کرد. عبد اللّه عمر گوید: یک روز اینکه آیت می‌خواندم، اندیشه کردم«۶» تا خود چیست که بر من دوست‌تر است! هیچ بنزدیک من از کنیزکی که بود مرا دوست‌تر نبود. آن را«۷» آزاد کردم. بر خاطرم گذر کرد که او را به نکاح حلال گردانم، دگر باره گفتم: چیزی که به خدای دادم با آن رجوع نکنم. راوی خبر گوید: مهمانی به ابو ذر غفاریّ فرود آمد. ابو ذرّ او را گفت: من از تو مشغولم به فلان جای مرا شتر«۸» است، برو و شتری بهینه«۹» بگزین و بیار. او برفت و شتری لاغر بیاورد. ابو ذرّ او را گفت: بهتر از اینکه نبود! گفت: بود، و لکن من نیاوردم، رها کردم برای روزی که و را به آن حاجت باشد. ابو ذرّ گفت: حاجت من

____

(۱). وز، دب، آج، لب، مب، مر: اسب. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: یا . (۳). آج، لب، فق، مب: صدقه کردم. (۴). مب، مر: از پیش. (۵). مج: ندارد، از وز افزوده شد. [.....]

(۶). مب، مر که. (۷). آج، لب، فق، مب: او را. (۸). آج، لب، فق: شتری، مب، مر: شتری چند. (۹). مب، مر: بهترین.

صفحه : ۴۲۹

آن روز باشد که مرا در گور نهند، از آن محتاجتر نباشم برای حاجت سخت بهینه«۱» مال باید نهادن، و خدای تعالی می‌گوید: لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ. عبد اللّه بن سیدان روایت کند از ابو ذر«۲»- رحمهٔ اللّه علیه- که او گفت تو را در مالت سه انبازاند«۳»: یکی قدر که دستور با تو نیارد«۴» که کدام ببرد بهتر یا بتر«۵»، یعنی آفت خدای. دوم«۶» وارثت«۷» که منتظر آن است که تو چشم بر هم نهی تا او مال ببرد. و انباز سه‌ام«۸» تویی اگر بتوانی کردن که تو عاجزترین«۹» سه گانه«۱۰» نباشی بکن. آنگه گفت خدای تعالی می‌گوید: لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ، و اینکه شتر دوستر«۱۱» مال من است بنزدیک من برای خود اختیار کردم تا خاصّه مرا باشد، و آن را در راه صدقه صرف کرد«۱۲». راوی خبر گوید: سایلی به در سرای«۱۳» ربیع خثیم«۱۴» آمد، ربیع خثیم«۱۵» گفت: بروید«۱۶» پاره‌ای شکر«۱۷» به اینکه سایل دهید«۱۸». من گفتم: سایل شکر چه خواهد کردن«۱۹»! او را نان باید، گفت: خدای داند که ربیع خثیم«۲۰» شکر دوست«۲۱» دارد و می‌گوید: لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ. و در اثر هست که: زبیده امّ جعفر زن هارون الرّشید مصحفی قرآن فرمود نوشتن«۲۲» به نود پاره به زر، و پشتهای آن«۲۳» زرّین کرده بود مرصّع به انواع جواهر بیش

____

(۱). مب: بهترین، مر: خوبترین. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: ابو ذر غفاری. (۳). دب: انباز است. (۴). دب: که با تو دستوری نیارد. (۵). مر: بدتر. (۶). مب: دویم. (۷). دب، آج، لب: وارث است. (۸). مب، سیوم، فق، مب: سیم. (۹). دب: عاجزتر از اینکه. (۱۰). دب، مر: عاجزترین ایشان. [.....]

(۱۱). مب: دوست‌ترین. (۱۲). فق: در راه خدا صدقه کرد، مب، مر: در راه خدای صرف کرد. (۱۳). آج، لب، فق: سایلی نزد. (۱۴). دب: ربیع خیثمه، فق، مب، مر: ربیع خیثم. (۱۵). فق، مب: ربیع خیثم، دب: ربیع. (۱۶). آج، لب، فق: بروی/ بروید. (۱۷). مب بیارید. (۱۸). دب، آج، لب، فق: دهی/ دهید. (۱۹). دب: به شکر چه خواهد کرد، مب، مر: شکر چه کند. (۲۰). دب: ربیع خثیمه، فق: ربیع خیثم. (۲۱). مر: دوست‌تر. (۲۲). مب، مر: تا نوشتند. (۲۳). مب: و پشت آن را که و جلد آن را، مر: و پشت جلد آن را.

صفحه : ۴۳۰

بها. یک روز قرآن می‌خواند، در آن دفتر به اینکه آیت رسید: لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّى تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ، با خویشتن«۱» اندیشه کرد، گفت: من در جهان چیزی از اینکه دوست‌تر ندارم، کس فرستاد و زرگران را بخواند و آن زر و جواهر«۲» بفروخت و بهای آن در چاههای بادیه صرف کرد که تا امروز منسوب است با او. ابو بکر ورّاق گفت: حق تعالی به اینکه آیت ما را فتوّت باز آموخت«۳»، گفت: برّ من به برّ خود در یابی«۴» من با تو آنگه برّ کنم که تو با برادران خود برّ کنی. به اینکه سر بده تا به آن سر با تو دهند. به حسب آن به عدل و بیش از آن به فضل، و نگر تا گمان نبری که آنچه تو می‌کنی از خیر و برّ بر من پوشیده است. وَ ما تُنفِقُوا مِن شَیءٍ فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلِیمٌ، و هر نفقه‌ای که شما کنی«۵» خدای به آن عالم است تا دهندگان استوار باشند، که«۶» جز آن بر خدای بنخواهند شدن«۷»، چه به مقادیر و تفاصیل آن«۸» عالم است. کُلُّ الطَّعامِ کانَ حِلًّا لِبَنِی إِسرائِیلَ- الایة، ابو روق و کلبی گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون رسول- علیه السلام- گفت: من بر ملت ابراهیمم، جهودان گفتند: چون است که گوشت شتر و شیر شتر می‌خوری! و آن بر ابراهیم«۹» حرام بود. رسول- علیه السلام- گفت: دروغ مگوی«۱۰» که در شرع ابراهیم اینکه هر دو حلال بود. ایشان گفتند: هر چه امروز بر ما حرام است، آن است که بر ابراهیم و نوح حرام بود«۱۱»، تا به امروز حرام است، خدای تعالی به تکذیب ایشان اینکه آیت فرستاد: کُلُّ الطَّعامِ، یعنی الطّعام المحلّل لنا کان حلّا لبنی اسرائیل، هر طعام که امروز ما را حلال است بنی اسرائیل را حلال بود، الّا آنچه اسرائیل بر خود حرام کرد، یعنی یعقوب- علیه السلام- پیش از آن که توریت آمد.

---

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: خود. [.....]

(۲). مج: جوهر، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). دب: در آموخت. (۴). مب، مر: دریابید. (۵). مب، مر: کنید. (۶). فق: و. (۷). وز، دب، آج: بنخواهد شدن، لب، فق: نخواهد شدن. (۸). مب، مر خدای. (۹). دب: و اینکه ابراهیم را، آج، لب، فق، مب، مر: و اینکه بر ابراهیم. (۱۰). دب، آج، لب، فق: می گویی، مب، مر: می گویید. (۱۱). آج، فق، مب، مر و.

صفحه : ۴۳۱

مفسران خلاف کردند در آن طعام که یعقوب بر خود حرام کرد پیش«۱» نزول توریت. عبد اللّه عبّاس و مجاهد و قتاده و ضحّاک گفتند: سبب آن بود که یعقوب را- علیه السلام- از عرق النّسا رنجی بود، و اصل آن رنج از رگ پیدا شده بود، او رگ بر خویشتن حرام کرد. مقاتل و ضحّاک گفتند: سبب آن بود که یعقوب- علیه السلام- نذر کرد که اگر خدای تعالی او را دوازده فرزند نرینه بدهد و او به سلامت به بیت المقدّس رسد، آخرین ایشان را قربان کند. چون خدای تعالی او را دوازده

فرزند بداد، او خواست تا به نذر وفا کند، برخاست«۲» تا به بیت المقدّس آید، خدای تعالی فرشته فرستاد به او«۳» و او را گفت«۴»: من تو را عفو کردم از«۵» اینکه نذر به امتحانی که تو را کنم«۶». یعقوب شاد شد، و یعقوب فردی بود قوی و بطّاش و کس پیش او به کشتی بنه ایستادی، و در [۴۴۱- پ]
مصارعت قوّت او نداشتی. فرشته«۷» آمد در پیش او، او گمان برد«۸» که او دزدی است از سر قوّت خود با او در آویخت. آن فرشته«۹» آمد در پیش او، او گمان برد«۱۰» که او دزدی است از سر قوّت خود با او در آویخت. آن فرشته چیزی بر ران یعقوب زد، ران او درد گرفت و دردی عظیم در او پدید آمد. او از آن رنجور شد، و یعقوب- علیه السلام- گوشتی دوست داشتی که در او رگ بود، او با خدای نذر کرد که اگر به شود از آن نیز نخورد، و اینکه قول ضعیف«۱۱» است. ابو العالیه و مقاتل و کلبی گفتند گوشت اشتر و شیر شتر«۱۲» بر خود حرام کرد. شهر بن حوشب روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که: جماعتی جهودان پیش رسول آمدند و گفتند: یا ابا القاسم؟ ما را خبر ده تا آن چه طعام بود که یعقوب بر خود حرام کرد پیش از آن که توریت فرمود آمد«۱۳»! رسول- علیه السلام- گفت: به«۱۴» خدای بر شما، نه شما می‌دانید«۱۵» که یعقوب- علیه السلام- بیمار شد بیماری سخت! نذر کرد که اگر

---

(۱). مب از. (۲). مج: بر خواست، با توجّه به وز تصحیح شد. (۳). دب: فرشته را به او بفرستاد، مب، مر: فرشته را بفرستاد به او. (۴). مب، مر خدای تعالی می‌فرماید که. [.....]
(۵). آج، لب، فق، مب، مر: به. (۶). وز: گفتم. (۹- ۷). دب، آج، مب: فرشته. (۱۰- ۸). مب: یعقوب گمان بردی. (۱۱). مج: عظیم، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). دب: اشتر. (۱۳). آج، لب، فق: فرود نیامده بود. (۱۴). مب، مر حقّ. (۱۵). دب، آج، لب: می‌دانی/ می‌دانید.

صفحه : ۴۳۲ خدای تعالی او را عافیت دهد، او دوست‌تر طعام«۱» و شرابی بر خویشتن«۲» حرام کند، و دوست‌ترین طعامها و شرابها بر او گوشت شتر و شیر شتر بود، آن بر خویشتن«۳» حرام کرد«۴»، گفتند: صدقت«۵» اللّهم نعم همچنین است که«۶» گفتی. ضحّاک گفتی«۷» از عبد اللّه عبّاس که: یعقوب را عرق النّسا«۸» پدید آمد، طبیبان او را نهی کردند از گوشت شتر و شیر شتر، او آن هر دو بر خویشتن حرام کرد. [جهودان گفتند: ما آنچه یعقوب بر خود حرام کرد نیز بر خود حرام کنیم«۹» مساعدت«۱۰» او را. عکرمه گفت: یعقوب- علیه السلام- پیه بر خویشتن حرام کرد]
«۱۱» و جگر و وکک«۱۲». مجاهد گفت: گوشت چهار پای بر خویشتن حرام کرد. حسن بصری: گفت: گوشت شتر بود، و لکن از خدای دستوری خواست [برای تعبّد]
«۱۳» و تقرّب را«۱۴» خدای تعالی او را دستوری داد در آن. آنگه مفسران خلاف کردند در حال اینکه طعام که یعقوب بر خویشتن حرام کرد، تا حکم آن در توریت چه بود! سدّی گفت: توریت که آمد به تحریم آن آمد، و اینکه قول نیک نیست برای آن که ممنوع است از او، لقوله تعالی: قُل فَأتُوا بِالتَّوراةِ. و رسول- علیه السلام- جهودان را در وقت مناظره گفت: توریت بیارید بخوانید«۱۵» اگر راست می‌گویید«۱۶». چون«۱۷» توریت بیاوردند، آنچه ایشان تحریم آن دعوی می‌کردند در توریت نبود، خجل شدند و عناد ایشان ظاهر شد.

---

(۱). دب: طعامی. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: خود. (۳). مب، مر: آن را بر خود. (۴). مب، مر جهودان. (۵). مج: صدقست، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۶). مب، مر تو. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفت. (۸). مب، مر: یعقوب را دردی. (۹). مب، مر: حرام کردیم. (۱۰). دب: موافقت. (۱۱). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). مب، مر: جگر و گرده، آج، در حاشیه کلمه «وکک» را به کلیه معنی کرده است. (۱۴- ۱۳). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۵). دب، آج، لب، فق: بخوانی/ بخوانید. (۱۶). دب، آج، لب، فق: می گویی/ می گویید. (۱۷). مب، مر ایشان.

صفحه : ۴۳۳

عطیّه گفت: خدای اینکه چیزها بر بنی اسرائیل حرام نکرد، ایشان حرام داشتند بر خود به تحریم یعقوب موافقت او را، و اینکه قول موافق ظاهر است و بر عکس قول سدّی است«۱». کلبی گفت: در توریت تحریم آن طعامها نبود هیچ، پس از نزول توریت خدای تعالی بر بنی اسرائیل حرام کرد به معاصی«۲» که ایشان کردند، که خدای تعالی بر ایشان شرط نهاده بود که: هر که معصیتی کند، خدای طعام«۳» بر ایشان حرام کند، و ذلک قوله: فَبِظُلمٍ مِنَ الَّذِينَ هادُوا حَرَّمنا عَلَيهِم طَيِّباتٍ أُحِلَّت لَهُم«۴»، و قوله: [وَ]

«۵» ذلِكَ جَزَيناهُم بِبَغيِهِم وَ إِنّا لَصادِقُونَ«۶». ضحّاک گفت: آن هیچ بر ایشان حرام نبود«۷»، مساعدت یعقوب بر خود حرام کردند. آنگه حواله با توریت کردند و گفتند: خدای تعالی در توریت اینکه بر ما حرام کرده است. خدای تعالی رسول را گفت: قُل فَأتُوا بِالتَّوراةِ فَاتلُوها إِن كُنتُم صادِقِينَ، گو توریت بیارید«۸» و بخوانید«۹» اگر براست می گویید«۱۰»، توریت نیارستند آوردن که دانستند که رسوا شوند. خدای تعالی گفت: فَمَنِ افتَرى عَلَى اللّهِ الكَذِبَ مِن بَعدِ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ، هر که پس از آن که بر خدای دروغ گوید از جمله ظالمان باشد. انس مالک روایت کند از رسول- علیه السلام- که گفت: هر که او را عرق النّسا باشد، باید تا دنبه«۱۱» گوسپندی«۱۲» [نر]

«۱۳» تازی [بگیرد]

«۱۴» نه کوچک و نه پیر باشد، و

---

(۱). دب، آج، لب، فق و. (۲). مب، مر: معاصیی. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: طعامی. [.....]

(۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۶۰. (۵). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها از قرآن مجید بدلها افزوده شد. (۶). سوره انعام (۶) آیه ۱۴۶. (۷). مب و لکن. (۸). دب: بیاری/ بیارید. (۹). دب: بخوانی/ بخوانید. (۱۰). دب، آج، لب، فق: می گویی/ می گویید. (۱۱). مج: دنب، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). وز: گوسبندی، آج، لب، فق، مب، مر: گوسفندی. (۱۳). مج، مب، مر: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۴). مج: ندارد، مب، مر: بستاند، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۴۳۴ بگذارد و به سه قسمت کند و هر روز قسمتی ناشتا«۱» بخورد تا خدای شفا دهد«۲». انس گفت: بیشتر از صد کس را بفرمودم و بکردند، خدای شفا داد. و اللّه اعلم بصحّته. اگر سؤال کنند و گویند: شاید«۳» هیچ کس را بدون خدای تعالی که تحلیل و تحریم کند! گوییم از اینکه دو جواب است: یکی آن که اینکه که یعقوب کرد- علیه السلام- به اذن و فرمان خدای کرد«۴»، پیغامبر را نباشد«۵» که در شرع هیچ کاری کند جز به امر و دستوری خدای تعالی، و اینکه جواب آن است که در قول حسن بصری بیامد. و جواب دیگر از او آن است که: لفظ تحریم مجاز است اینکه جا، و مراد منع نفس است از آن. و «تحریم» در لغت خود منع باشد، و «حرمان» منع بود، یعنی الّا آنچه یعقوب- علیه السلام- خود را از آن به حسب مصلحت طب«۶» یا بر سبیل تعبّد منع کرد، و بر اینکه هر دو وجه شبهه آن کس که تمسک کرد به آیت در جواز اجتهاد در

شرع در باب تحریم و تحلیل باطل شود، برای آن که وجه آیت اینکه است که گفتیم- و اللّه اعلم و احکم. قوله: فَمَنِ افتَرى عَلَى اللّهِ الكَذِبَ، یقال: فرى و افترى اذا قطع و اصل الفرى القطع، و عرب گوید: لا شىء یفرى فریهٔ و انّه لیفرى الفرىّ، اى یأتى بالدّواهى و العجائب، «و افترى علیه»، و «قال علیه» و «کذب علیه» آن باشد که دروغ گوید بر او بر خلاف مراد او و «کذب له» آن باشد که برای او بر مراد او دروغی گوید. و «کذب فى کلامه» آن باشد که در سخن که گوید دروغ گوید. اگر گویند«۷» چه فایده است در آن که گفت: مِن بَعدِ ذلِكَ، و دروغ در همه حال قبیح است! جواب گوییم: مراد بیان وعید است پس لزوم حجّت بر آنان که مخالفت فرمان خدای کنند [۴۴۲- ر]

و بر خدای دروغی گویند که خدای تعالى نگفته باشد، اگر گویند چگونه گفت که: دروغزن«۸» بر«۹» خدای ظالم باشد، و ظلم

---

(۱). مب: بنا شتا. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۳). مب: باشد. [.....]

(۶- ۴). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۵). مب، مر: نشاید. (۷). آج، لب، فق، مب، مر که. (۸). آج، لب، فق، مر دروغ.

(۹). آج، لب، فق، مب، مر خدای تعالى بندد او بر.

صفحه : ۴۳۵ ضررى مخصوص باشد که می‌دانى! جواب گوییم از اینکه چند وجه است: یکى آن که حمل کنند بر ظلم لغوى، و گویند: مراد آن است که اینکه کس واضع بود چیز«۱» را نه به موضع خود که دروغ بر خدای«۲»، و اینکه بر او محال است«۳» وضع الشّىء فى غیر موضعه باشد، و عرب اینکه را ظلم«۴» گویند. وجه دگر آن که: «ظلم» در کلام عرب نقصان باشد، من قوله: آتَت أُكُلَها وَ لَم تَظلِم مِنهُ شَيئاً«۵»، أى لم تنقص، آن کس که چنین بود، خدای را تعالى وصف نکرده باشد به صفت کمال. وجه دگر آن است که: آن کس ظالم نفس خود بود، یعنى آن مضرّت که در معنى ظلم گفتند او جلب«۶» کرده باشد به خویشتن. قُل صَدَقَ اللّهُ، بگو ای محمّد که خدای تعالى راست گفت در آن خبر که داد، من قوله: كُلُّ الطَّعامِ كانَ حِلًّا لِبَنِي إِسرائِيلَ- الآیهٔ. فَاتَّبِعُوا، پسروى کنى«۷». و «إتباع»، اقتدا باشد به طریقه آن کس که پیش تو باشد، إمّا در طریق و إمّا در طریقه«۸» و سنّت. ملت ابراهیم را «حنیفا»«۹» حال باشد، إمّا از ملّت و إمّا از ابراهیم. و اصل او بگفتم چه باشد، و گفته‌اند: از کلام حذفى هست، و آن آن است که: فانّه کان حنیفا وَ ما كانَ مِنَ المُشرِكِينَ، تا نظم مستقیم شود، و عطف فعل بر اسم نباشد- و اللّه اعلم بمراده من کلامه. قوله تعالى- عزّ و علا:

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۹۶ تا ۱۰۵]

[اشاره]

إِنَّ أَوَّلَ بَيتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَ هُدىً لِلعالَمِينَ (۹۶) فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ إِبراهِيمَ وَ مَن دَخَلَهُ كانَ آمِناً وَ لِلّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ البَيتِ مَنِ استَطاعَ إِلَيهِ سَبِيلاً وَ مَن كَفَرَ فَإِنَّ اللّهَ غَنِيٌّ عَنِ العالَمِينَ (۹۷) قُل يا أَهلَ الكِتابِ لِمَ تَكفُرُونَ بِآياتِ اللّهِ وَ اللّهُ شَهِيدٌ عَلى ما تَعمَلُونَ (۹۸) قُل يا أَهلَ الكِتابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ مَن آمَنَ تَبغُونَها عِوَجاً وَ أَنتُم شُهَداءُ وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ (۹۹) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تُطِيعُوا فَرِيقاً مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ يَرُدُّوكُم بَعدَ إِيمانِكُم كافِرِينَ (۱۰۰) وَ كَيفَ تَكفُرُونَ وَ أَنتُم تُتلى عَلَيكُم آياتُ اللّهِ وَ فِيكُم رَسُولُهُ وَ مَن يَعتَصِم بِاللّهِ فَقَد هُدِيَ إِلى صِراطٍ مُستَقِيمٍ (۱۰۱) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلّا وَ أَنتُم مُسلِمُونَ (۱۰۲) وَ اعتَصِمُوا بِحَبلِ اللّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذكُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَيكُم إِذ كُنتُم أَعداءً

فَأَلَّفَ بَينَ قُلُوبِكُم فَأَصبَحتُم بِنِعمَتِهِ إِخواناً وَ كُنتُم عَلى شَفا حُفرَةٍ مِنَ النّارِ فَأَنقَذَكُم مِنها كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُم آياتِهِ لَعَلَّكُم تَهتَدُونَ (۱۰۳) وَ لتَكُن مِنكُم أُمَّةٌ يَدعُونَ إِلَى الخَيرِ وَ يَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ يَنهَونَ عَنِ المُنكَرِ وَ أُولئِكَ هُمُ المُفلِحُونَ (۱۰۴) وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اختَلَفُوا مِن بَعدِ ما جاءَهُمُ البَيِّناتُ وَ أُولئِكَ لَهُم عَذابٌ عَظِيمٌ (۱۰۵)

[ترجمه]

نخست«۱۰» خانه که نهادند«۱۱» برای مردمان را«۱۲» آن است که به مکّه است

----

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: چیزی. (۲). وز تعالی، آج، لب، فق، مب، مر تعالی گوید. (۳). مب، مر که. (۴). مب، مر: اینکه را کس را ظالم، آج: ظالم. (۵). سوره کهف (۱۸) آیه ۳۳. (۶). آج، لب، فق: نسبت، مب، مر: طلب. (۷). مب، مر: پیروی کنید. (۸). مج: طریق، وز: ندارد، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مر: ملّه ابرهیم حنیفا، حنیفا. [.....]

(۱۰). آج، لب، فق: به درست که نخست. (۱۱). آج، لب، فق: نهاده شد. (۱۲). آج، لب، فق: برای عبادت جای مردمان هر آینه.

صفحه : ۴۳۶

خجسته و لطف برای جهانیان«۱». در او علامتهاست روشن جای ابراهیم، و هر که در او شود ایمن شود، و خدای راست بر مردمان قصد خانه آن را که برگ باشد به او راه، و هر که کافر شود، توانگر است، خدای از جهانیان. بگو ای خداوندان کتاب چرا کافر شوید«۲» به حجّتهای خدای، و خدای گواه است بر آنچه شما می‌کنید. بگو ای خداوندان کتاب، چرا منع می‌کنید از راه خدای آن را که ایمان آرد«۳»، می‌جویی«۴» آن را کجی«۵»، و شما گواهانید، و نیست خدای بی خبر از آنچه شما می‌کنید. ای آنان که ایمان آورده‌اید، اگر فرمان برید گروهی را از آن که«۶» ایشان را کتاب دادند بر گردانند شما را پس ایمانتان«۷» کافر. و چگونه کافر شوید، و شما«۸» می‌خوانند بر شما آیتهای خدای، و در شماست پیغمبر او، و هر که پناه دهد با خدای پس راه نماید او را به«۹» راه راست. ای آنان

----

(۱). آج، لب، فق: و راه نمودنی مر جهانیان را. (۲). وز: کفر می‌آورید، آج، لب: انکار می‌کنید. (۳). وز: ایمان دارد، آج، لب، فق: ایمان آوردند. (۴). آج، لب، فق: می‌جویید. (۵). وز: کژی. (۶). آج، لب، فق: از آنان که. (۷). وز: ایمانشان، آج، لب، فق: ایمان شما. (۸). فق: شوید شما و. (۹). آج، لب، فق: راه یافته است سوی.

صفحه : ۴۳۷

که ایمان آورده‌اید بترسید از خدای حق ترسیدنش، و نمیرید الّا و شما مسلمان«۱». دست زنید«۲» به رسن خدای همه و پراگنده مشوید و یاد کنید نعمت خدا بر شما چون بودید شما دشمنان، با هم آورد میان دلهای شما، در روز آمدی«۳» به نعمت او برادران و بودید شما بر کنار کنده‌ای«۴» از دوزخ، برهانید شما را از آن، همچنین بیان کند خدای برای شما آیتهایش تا همانا شما راه یافته شوید. باید که باشند«۵» از شما جماعتی که خوانند با نیکی و فرمایند نیکی«۶» و باز دارند از ناشایست، و ایشان رستگاران باشند. و مباشید چو«۷» آنان که پراگنده شدند و خلاف کردند از پس از آن که به ایشان آمد حجّتها، ایشان آنانند که بود ایشان را عذابی بزرگ. قوله تعالی: إِنَّ أَوَّلَ بَيتٍ، مجاهد گفت: سبب نزول آیت آن بود که جهودان با مسلمانان

بخلاف کردند«۸» در باب کعبه و بیت المقدّس. جهودان گفتند: بیت المقدّس بهتر«۹» است از خانه کعبه برای آن که مهاجر انبیاست و زمین مقدّسه است، و مسلمانان گفتند: کعبه فاضلتر است، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. إبن السمیقع خواند: وضع بفتح الواو و الضاد، علی معنی وضعه اللّه، یعنی خدای

---

(۱). آج، لب، فق: و باید که نباشد اجل شما مگر در آن حال که مسلمان باشید. (۲). وز: دست در زنید. [.....]
(۳). آمدی/ آمدید. (۴). آج، لب، فق: کوهی. (۵). آج، لب، فق: باشد. (۶). آج، لب، فق: فرمایند به کارهای کردنی به عرف شرع. (۷). آج، لب، فق: چون. (۸). دب، فق، مب، مر: خلاف کردند. (۹). آج، لب، فق، مب: مهتر.

بنهاد اینکه خانه را، و اینکه شرف، بیت المقدّس را نیست. لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلعالَمِینَ- الی قوله: غَنِیٌّ عَنِ العالَمِینَ، خدای تعالی در اینکه آیات هفت فضیلت بر شمرد کعبه را که هیچ از آن بیت المقدّس را نیست ردّ بر جهودان. علما خلاف کردند فی تأویل قوله: أَوَّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ. بعضی گفتند: مراد آن است که اوّل بقعه‌ای که از«۱» زمین بر روی آب پدید آمد«۲»، و خدای تعالی بیافرید زمین کعبه بود از کفی سفید«۳». پس از آن به دو هزار [سال]
«۴» زمین آفرید، یعنی فرمود تا از زیر زمین خانه کعبه، بیرون آوردند، و اینکه قول عبد اللّه عمر است و مجاهد و قتاده و سدّی. بعضی دگر گفتند: مراد آن است که اوّل خانه [که]
«۵» بر روی زمین نهادند«۶». روایت کرده‌اند که: زین العابدین علیّ بن الحسین را پرسیدند از سبب طواف«۷»، گفت: خدای تعالی در زیر عرش خانه‌ای بنهاد که آن را بیت المعمور گویند، آنگه خدای تعالی در سورة الطّور ذکر کرد که: وَ البَیتِ المَعمُورِ«۸»، و فرشتگان را فرمود تا گرد آن طواف کنند، و طواف عرش رها کنند تا برایشان آسانتر باشد. آنگه فرشتگان زمین را بفرمود تا برابر آن در زمین«۹» آن جا که امروز خانه کعبه است خانه‌ای بنا کردند بر شکل آن بر طول«۱۰» و عرض بکردند و نامش ضراح«۱۱» نهاد، و آنان را که در زمین بودند از خلقان او بفرمود تا گرد آن طواف می‌کردند، چنان که

---

(۱). دب: در. (۲). مج: اول خانه که از بر روی زمین آب نهادند، که چون متن مشوّش می‌نمود، با توجّه به وز آورده شد. (۳). وز، آج: سپید. (۴). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد، دب: دو هزار سال بعد از آن. (۵). مج: ندارد، از وز افزوده شد. (۶). کذا: در مج، وز، دیگر نسخه بدلها- خانه کعبه بود. (۷). مب: از برای طواف که سبب آن چیست، مر: که سبب طواف چیست. [.....]
(۸). سوره طور (۵۲) آیه ۴. (۹). وز: تا برابر آن زمین، دب: تا در برابر آن در زمین، آج، لب، فق: تا برابر آن در روی زمین: مر: تا برابر آن بر روی زمین. (۱۰). وز، دب، آج، لب، فق، مب: در طول. (۱۱). مج و دیگر نسخه بدلها: صراح (بدون نقطه).

اهل آسمان گرد خانه معمور. بعضی دگر گفتند: مراد آن است که اوّل خانه که آدم بر زمین«۱» بنا کرد«۲»، اینکه قول عبد اللّه عبّاس است. ضحّاک گفت: اوّل خانه که در او برکت نهادند و از فردوس اعلی به زیر آوردند«۳». سمّاک روایت کرد از خالد بن عرعره«۴» که از امیر المؤمنین علی پرسیدند که: اینکه خانه اوّل خانه است که در زمین بنهادند! گفت: نه، پس قوم نوح و عاد و ثمود کجا بودند! و لکن اوّل خانه که در او برکت نهادند اینکه خانه است. اینکه یک روایت است از او. و در مسائلی که جهودان از او پرسیدند هست که گفتند: خبر ده ما را از اوّل سنگی که بر روی زمین بنهادند. گفت: شما که جهودانید«۵»

گویید که آن سنگ است که در بنای بیت المقدّس است، و دروغ گویی«۶»، اوّل سنگ که بر زمین بنهادند حجر اسود بود، و له لسان ذلق یشهد یوم القیامهٔ لمن وافاه ، و او را روز قیامت زبانی فصیح بود تا گواهی دهد برای آنان که بدو آمده باشند به زیارت. و گفته‌اند: اوّل خانه که نهادند برای حجّ مردمان اینکه خانه است، و اینکه نیز روایتی است از عبد اللّه عبّاس. و گفته‌اند: اوّل خانه که به قبله«۷» اهل زمین کردند اینکه خانه بود. حسن و کلبی و فرّاء گفتند: اوّل خانه که به عبادتگاه اهل زمین کردند. و مراد به «بیت» مسجد است، بیانش قوله: أَن تَبَوَّءا لِقَومِکُما بِمِصرَ بُیُوتاً«۸»، یعنی مساجد. ابو ذرّ غفاری روایت کند از رسول- علیه السلام- که او را پرسیدند از اوّل مسجدی که در زمین ساختند برای عبادت، گفت: مسجد الحرام بود، و آنگه بیت المقدّس. گفتند: ای«۹» رسول اللّه؟ چه«۱۰» مدّت بود میان ایشان! گفت: چهل

---

(۱). دب: در زمین، مر: بر روی زمین، فق، مب: در روی زمین. (۲). دب اینکه بود، آج، لب، فق، مب، مر آن بود. (۳). دب اینکه بود، لب کعبه بود، مر آن بود. (۴). دب: خالد بن عرفطه. (۵). آج، لب: جهودانی/ جهودانید. (۶). مر: گویید. (۷). مب: به کعبه. (۸). سوره یونس (۱۰) آیه ۸۷. (۹). مر: یا . (۱۰). مر: چند. [.....]

صفحه : ۴۴۰

سال، هر کجا وقت نماز به تو رسد، نماز کن که زمین همه مسجد من است جعلت لی الارض مسجدا و طهورا ، به خلاف آن که بنی اسرائیل را بوده، چه ایشان را نماز روا نبودی الّا در مسجد. و روایت کرده‌اند که: چون خدای تعالی آدم را به زمین فرستاد او در زمین می‌گشته«۱»، کنّی«۲» و پوششی نبود که او را سایه کردی، تابش آفتاب در او اثر کرد و او را سیاه کرد. او یک روز به اندام خود فرو نگرید«۳» آن سیاهی دید، در خدای بنالید از آن و از رنج آفتاب، خدای تعالی از آسمان برای او بیت المعمور بفرستاد، و اینکه خانه بر طول و عرض و عمق خانه کعبه از پاره یاقوت سرخ آفریده«۴»، آدم در آن جا شد و از گرما بیاسود، گفت: بار خدایا؟ به اینکه سیاهی اندام چه کنم! حق تعالی گفت: سیزدهم ماه و چهاردهم و پانزدهم«۵» روزه‌دار. او یک روز روزه داشت، ثلثی«۶» اندامش سپید«۷» شد، دوم«۸» روز روزه داشت، دو بهر از اندامش سپید«۹» شد. سهام«۱۰» روز روزه داشت همه اندامش سپید«۱۱» شد«۱۲»، لذلک سمیت ایّام البیض، اینکه سه روز را برای آن ایّام البیض خوانند. اینکه جا اشارتی است، و آن آن است که اگر به روزه اینکه ایّام اندام آدم سپید«۱۳» شد، اولی و احری که به روزه اینکه روزها صحیفه اعمال تو از گناه سپید«۱۴» شود. و آن خانه همچنان بود تا ایّام طوفان نوح«۱۵»، [۴۴۳- ر]
خدای تعالی فرمود تا به آسمان چهارم بردند و بنهادند برابر خانه کعبه، چنان که اگر«۱۶» از روی مثل، رسنی فرو گذارند از آن جا به پشت«۱۷» خانه کعبه رسید همچنان بود تا آنگه که خدای تعالی ابراهیم را فرمود که خانه بر آر، قوله: لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبارَکاً.

---

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: می‌گشت. (۲). وز: رکنی، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۳). آج، لب، فق، مب: فرو نگریست، مر: نگاه کرد. (۴). مب: آفرید. (۵). مب ماه. (۶). دب، مب، مر از. (۱۴- ۱۳- ۱۱- ۹- ۷). فق، مب، مر: سفید. (۸). مب: دویم. (۱۰). دب، فق، مب، مر: سیم. (۱۲). آج، لب، فق و. (۱۵). مر بعد از آن. (۱۶). مج، وز: دگر، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۷). مر بام.

صفحه : ۴۴۱

ضحّاک و مؤرّج گفتند: مکّه است، و هما لغتان، برای ان که عرب معاقبه کند میان «با» و «میم»، فنقول«۱»: سبّد راسه و سمّده و

اغبطت علیه الحمّی و اغمطت و ما هو بضربه لازب و لازم. إبن شهاب گفت: «بکّه» زمین مسجد است و خانه، و «مکّه» جمله حرم است. بعضی دگر گفتند: «مکّه» نام شهر است و «بکّه» نام زمین خانه است و آن جا که طوافگاه است سمّی بذلک لأنّ النّاس یتباکّون فیه، ای یزدحمون، که مردم آن جا بر یکدیگر زحمت کنند، و در پیش یکدیگر نماز کنند، و پیش یکدیگر بگذرند«۲»، و قال الرّاجز: اذا الشّریب اخذته اکّهٔ فخلّه حتّی یبکّ بکّهٔ عطا گفت: مردی نماز می‌کرد در«۳» مسجد الحرام، زنی پیش او بگذشت. مرد او را زجری بکرد. ابو جعفر باقر- علیه السلام- گفت: رها کن او را، اینکه بکّه است یبکّ بعضها بعضا. عبد اللّه زبیر گفت: برای آتش بکّه خوانند لأنّها تبکّ اعناق الجبابرهٔ، ای تدقها، برای آن که آن خانه گردن جبّاران شکند، هیچ جبّار قصد آن خانه نکرد و الّا خدای تعالی گردنش بشکند. و امّا«۴» شهر را مکّه برای آن خوانند که آب در او اندک باشد، من قول العرب: مکّ الفصیل و امتکّ اذا امتصّ ما فی ضرع امّه من اللّبن، قال الشّاعر: کّت و لم تبق فی اجوافها در را حسن بصری روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که او گفت: بر روی زمین هیچ جای نمی‌شناسم که عامل را به هر حسنتی صد هزار بنویسند، و نماز کننده را به هر رکعتی صد هزار رکعت بنویسند. و نمی‌دانم بر«۵» پشت زمین شهری که در او صدقه«۶» بدهند به

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب: فیقول. [.....]

(۲). مب: بگذارند. (۳). مج نماز، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۴). مر آن. (۵). آج، لب، فق: که بر، مب: که در، مر: و در. (۶). آج، لب، فق: صدقه/ صدقه‌ای.

صفحه : ۴۴۲ صد هزار صدقه بر آید الّا مکّه. و بر روی زمین هیچ شهر ندانم که در آن جا شراب ابرار است و نماز گاه اخیار است الّا مکّه. و در روی زمین هیچ شهر ندانم که مردم دست بر هر چه نهد«۱» در آن جا کفارت گناهانش بود الّا مکّه. و نمی‌دانم بر روی زمین شهری که در آن جا خانه«۲» باشد که هر که در آن خانه می‌نگرد، بی آن که نماز کند یا طواف کند، او را عبادهٔ الدّهر و صوم الدّهر بنویسند الّا به مکّه. و بر روی زمین جایی ندانم که دعا کننده آن جا دعا کند، فرشتگان بر دعای او آمین کنند الّا به مکّه. و هیچ شهر ندانم که جمله پیغامبران را در آن جا مورد و مصدر بوده است الّا مکّه. و هیچ شهر ندانم که فردا«۳» قیامت پیغامبران و صدّیقان و شهیدان و صالحان را از او بیشتر حشر کنند [که مکّه، و آنان را که از آن جا حشر کنند]

«۴» ایمن باشند. و هیچ شهر ندانم بر روی زمین که در هر روزی از روح و رایحه بهشت چندان فرود آید که به مکّه. قوله: مُبارَکاً، نصب او بر حال است، و معنی او ثبات«۵» باشد من بروک البعیر و منه البرکهٔ لثبوت الماء فیه، و منه البرک للصّدر لثبوت الحفظ فیه، و منه قولهم«۶»: تبارک اللّه، ای بقی لم یزل و لا یزال. وَ هُدیً لِلعالَمِینَ. ای قبلهٔ لهم. گفته‌اند: مراد به «هدی» قبله است، و گفته‌اند: به معنی دلالت و بیان است در بسیاری معالم دین از: نماز و طواف و ذبح و جز آن، و روا باشد که مراد لطف بود، که «هدی» به معنی لطف آمده است فی قوله: وَ زِدناهُم هُدیً«۷». فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ، عبد اللّه عبّاس خواند: آیهٔ بینهٔ علی الوحدان، گفتند«۸»: مراد مقام ابراهیم است تنها، و جمله قرّاء. آیاتٌ بَیِّناتٌ خواندند علی الجمع. بر قراءت اوّل تقدیر چنان باشد: فیه آیهٔ بینهٔ و هی مقام ابراهیم، رفع او بر خبر مبتدا باشد. و بر

---

(۱). فق، مب، مر: نهند. (۲). وز، فق: خانه/ خانه‌ای. (۳). آج، لب، فق: فردای. (۴). مج: ندارد، از وز افزوده شد. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: اثبات، دب: ثابت. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: قوله. (۷). سوره کهف (۱۸) آیه ۱۳. (۸). وز، آج، لب، فق، مب،

مر: گفت.

صفحه : ۴۴۳

قراءت عامه تقدير چنين باشد: فيه ايات بينات منها مقام ابراهيم، و رفع او بر ابتدا باشد. فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ. در اينكه خلاف كردند، بعضى گفتند: مراد به «آيات» مشاعر و معالم است كه آن جا هست از حجر اسود«۱» و اركان و حطيم و زمزم و جز آن، و بعضى دگر گفتند: مراد به آيات علاماتى [و دلالاتى است كه]

«۲» حق تعالى نهاد آن را كه دليل شرف كعبه مى‌كند جارى مجرى معجز«۳» از آن جمله آن است كه ده چندان و بيست چندان و صد چندان مردم كه در آن جا گنجند در جاى مثل آن، در آن جا شوند و بر ايشان تنگ نشود تا همه نماز كنند و مقصود خود حاصل كنند. دگر آن«۴» چندان مرغ از كبوتر و جز آن گرد خانه مى‌پرند«۵» و يكى ايشان«۶» به سر«۷» خانه نپرد. دگر آن كه هيچ مرغى در مسجد ذرق نيفگند، و نه بر بام خانه و نه بر زير بام و ديوار«۸». دگر آن كه جمار با آن كه هر سال چندين هزار هزار خلق سنگ به او اندازند زياده نشود، و اگر جاى ديگر بودى هر يكى كوه«۹» شده بودى. دگر آن كه شفاى بيماران در او باشد. دگر آن كه هر جبّار كه قصد آن كرد، خداى تعالى هلاكش بر آورد و تعجيل عقوبت كرد او را. مَقامُ إِبراهِيمَ، اختلاف اقوال در مقام ابراهيم بگفتيم در سورة البقره. وَ مَن دَخَلَهُ كانَ آمِناً، در او چند قول گفته‌اند: يكى آن كه تا در حرم باشد ايمن شود از آن كه كس او را نرنجاند، اگر مرد قاتل پدر و برادر«۱۰» را ببيند در حرم، شرع«۱۱» مى‌فرمايد تا تعرّضش نكند و نرنجاند«۱۲» او را، و هر كه خيانتى«۱۳» كند و در حرم

---

(۱). مب، مر: حجر الاسود. [.....]

(۲). مج: ندارد، با توجّه به وز و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مر: معجزات. (۴). دب كه، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۵). مج: مى‌پردند، آج، لب، فق، مب: مى‌پروازند، مر: در پروازند، با توجّه به وز تصحيح شد. (۶). آج، لب، فق، مب، مر تنگ نشود. (۷). آج، لب، فق، مب آن. (۸). دب، و نه بر بام ديوار، آج، لب، فق، مب، مر: و نه بر ديوار. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: بودى كوهى. (۱۰). مر خود. (۱۱). مر: صاحب شرع. (۱۲). مب: نكنند و نرنجانند. (۱۳). آج، لب: جنايتى.

صفحه : ۴۴۴ گريزد او را تعرّض نكنند در حرم، و لكن طعام و شراب بر او تنگ كنند تا بضرورت بيرون آيد، آنگه حدّ بر او برانند. و اگر آن خيانت«۱» در حرم كند همان جا حدّ بر او برانند لانتهاكه حرمة الحرم. و قولى [۴۴۳- پ]

دگر آن است كه: و من دخله و هو على هدى من ربّه و بصيرة من دينه كان امنا، اى صار امنا فى القيامة من النّار، هر كه در آن جا شود به شرايط خود در قيامت از آتش دوزخ ايمن باشد. بعضى دگر گفتند: مراد آن است كه در جاهليّت هر كه در آن جا شدى از غارت و قتل ايمن شدى، و چون اسلام آمد الّا حرمت نيفزود آن را. ابو الجلد به عبد اللّه عبّاس نوشت كه: اوّل كس«۲» كه پناه با حرم داد ماهيان كوچك و بزرگ بودند، كوچك از بزرگ و بزرگان«۳» از طوفان. قولى دگر آن است: هر كه او آن سال كه رسول- عليه السلام- عمره قضا كرد با رسول اللّه در آن جا شد ايمن است، بيانه قوله: لَتَدخُلُنَّ المَسجِدَ الحَرامَ إِن شاءَ اللّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ«۴». و قولى دگر آن است كه: لفظ خبر است به«۵» معنى امر، اى من«۶» دخله فامنوه، آن كس كه در آن جا شود ايمنش بايد داشت، چنان كه گفت: فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الحَجِّ«۷»، [اى لا ترفثوا فى الحج]

«۸» و لا تفسقوا و لا تجادلوا. ضحّاك گفت: من دخله حاجّا كان امنا من الذنوب الّتى اكتسبها«۹» قبل ذلك، هر كه در آن جا شود از گناهان كرده ايمن شود. جعفر بن محمّد الصّادق- عليهما السلام- گفت: من دخله على الصفا كما دخله الانبياء و الاولياء كان امنا من عذاب الله ، هر كه باصفا در او شود چنان

---

(۱). آج: جنایت. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: کسی. [.....]

(۳). آج، لب، فق، مب، مر: بزرگ. (۴). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۷. (۵). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: و. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و من. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۷. (۸). مج، وز: ندارد، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). مج: اکتتبها، با توجّه به وز تصحیح شد.

صفحه : ۴۴۵ که انبیا و اولیاء شدند از عذاب خدای ایمن شود. ابو النّجم القرشیّ الصّوفیّ گفت: روزی در طوافگاه می‌گردیدم، گفتم: بار خدایا؟ تو گفته‌ای در کتاب مجید خود که: وَ مَن دَخَلَهُ کانَ آمِناً، هر که در اینکه جا آید ایمن شود. بار خدایا؟ از چه ایمن شود! هاتفی از پس پشت من آواز داد«۱»: من النّار، از آتش باز نگریدم«۲» کس را ندیدم. بیان اینکه قول آن است که أنس مالک روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: هر که او در حرمی از اینکه دو حرم- که حرم خدا و حرم رسول است- بمیرد، روز قیامت خدای تعالی او را از ایمنان بر انگیزد«۳». و در خبر است که: رسول- علیه السلام- گفت: فردا«۴» قیامت خدای تعالی فرماید تا اطراف حجون و بقیع گیرند، و آن گورستانهای مکّه و مدینه است، و در بهشت افشانند. و عبد اللّه مسعود روایت کرد که: رسول- علیه السلام- بر کناره صحرای مکّه- که امروز گورستان است- و آنگه هنوز گورستان نبود- گفت: از اینکه بقعه و از اینکه حرم فردای قیامت هفتاد هزار مرد را بر انگیزند که ایشان را بی حساب به بهشت برند، که هر یکی از ایشان هفتاد هزار گناهکار را شفاعت کنند«۵»، و رویهایشان چون ماه باشد شب چهارده«۶». انس بن مالک«۷» روایت کند از رسول- علیه السلام- که گفت: هر که بر گرمای مکّه صبر کند [یک ساعت]

«۸» از روز آتش دوزخ از او دور شود دویست ساله«۹»، و بهشت در«۱۰» نزدیک شود صد ساله راه. وهب منبّه گفت: در توریت نوشته است که خدای تعالی روز قیامت هفصد«۱۱»

---

(۱). مب، مر که. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: باز نگریستم. (۳). مب، مر: بر انگیزاند. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: فردای. (۵). دب، مر: کند. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: چون ماه شب چهارده، مر بود. (۷). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: انس مالک. [.....]

(۸). مج: ندارد، از وز افزوده شد. (۹). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر راه. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد، دب: به او. (۱۱). مب، مر: هفتصد.

صفحه : ۴۴۶

هزار فرشته را بفرستد با زنجیرهای زرّین تا خانه کعبه را به عرصه قیامت آرند. ایشان بیایند و کعبه را به آن سلسله‌های زرّین به موقف«۱» قیامت آرند. فرشته گوید«۲»: یا کعبهٔ اللّه سیری، ای کعبه خدای برو. او گوید: نروم تا حاجتم روا نکنند. گوید«۳»: حاجت تو چیست! گوید: شفاعت من قبول کنند در«۴» آنان که در پیراهن من دفن کنند«۵» ایشان را. حق تعالی گوید: حاجتت روا کردم، آن مردگان را از گورها برانگیزند رویها سپید«۶»، همه احرام گرفته، گرد خانه کعبه در آیند و لبیک زدن گیرند. فرشته دگر گوید: ای کعبه خدای برو؟ گوید: نروم تا مرادم ندهند«۷». گویند: مرادت چیست! بخواه تا بدهند. گوید: بار خدایا؟ بندگان گناهکار تو از هر فجّی عمیق و رهی بعید، اشعث اغبر به من آیند«۸»، اهل و اولاد را به جای رها کرده«۹»، پشت بر خان و مان کرده و دوستان و رفیقان را وداع کرده، به یاسه«۱۰» من به من آمدند«۱۱» به زیارت، و مناسک بگزاردند«۱۲» چنان که تو فرمودی، بار خدایا؟ شفاعت می‌کنم که ایشان را از فزع اکبر ایمن کنی، و شفاعت من در«۱۳»

ایشـان قبول کنی و همه را پیراهن من بـداری«۱۴». فرشـته نـدا کند که: در میان ایشان گناهکاران و اصحاب کبایراند مصرّ بر گناه مسـتحقّ دوزخ. کعبه گوید: بار خدایا؟ من شـفاعت در حق گناهکاران می کنم. خدای تعالی گوید: شفاعت قبول کردم و مرادت بـدادم. فرشـته نـدا کنـد: الا و هر کس که از اهل کعبه است از میان جمع بیرون آیی. جمله حاجیان از میان جمع بیرون آیند و گرد کعبه در آیند سپید«۱۵» روی، ایمن از دوزخ

---

(۱). فق، مر: به عرصات. (۲). وز، دب، آج، لب، فـق، مب: فرشـته‌ای. (۳). مـج: گویند، با توجّه به وز تصـحیح شد. (۴). آج، لب، فق، مب، مر حقّ. (۵). وز، دب: کرده‌اند، آج، لب، فق: کردند. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سفید. (۷). آج، لب، فق، مب: بدهند، مر: بدهند. (۸). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: آمدند. (۹). آج، لب، فق، مب و. (۱۰). دب: به آرزوی. [.....] (۱۱). آج، لب، فق، مب: آمده‌اند. (۱۲). وز، مب: بگزارند، مر: بگزارده. (۱۳). مب، مر حق. (۱۴). مج، وز: بدارید، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۵). آج، لب، فق، مب، مر: سفید.

صفحه : ۴۴۷

طواف می کنند و لبیک می‌زنند. فرشته ندا کند و گوید: ای کعبه خدا؟ برو، و کعبه خرامان به رفتن در آید و می گوید: لبیک، اللّهم لبیک، لبیک انّ الحمـد و الملک و النّعمـهٔ لک لا شـریک لک لبیک، و اهل او در پی او می‌رونـد. و آنچه در اینکه خبر آمـد از اضافه کلام و رفتار با کعبه علی احـد الوجهین باشـد امّا مضاف بود با فرشـتگان که موکّل کعبه‌اند، و امّا بر طریق تمثّل باشـد، چنـان که اگر کعبه مثلاـ عـاقلی مکلّف بودی، او را در بـاب شـفاعت اینکه منزلت بودی، و سـخن و مناظره او با خـدای تعالی بر اینکه وجه بودی، چنان که حق تعالی گفت: لَو أَنزَلنا هـذَا القُرآنَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیتَهُ خاشِـعاً مُتَصَـدِّعاً مِن خَشـیَهِٔ اللّه«۱»- الایـهٔ، یعنی لو انزلنا هـذا القرآن علی جبل و کان الجبل ممّن یسـمع و یعقل لرایته کـذا. قوله: وَ لِلّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ البَیتِ، «لام» ایجاب و اختصاص است، یقال: لفلان علیه کذا، یعنی او راست، جز [۴۴۴- ر]
او را نیست. عَلَی النّاسِ، لفظ عام است بر مردمان شـریف و وضـیع و برّ و فاجر و مؤمن و کافر، و اگر نه مخصّـص باشد هر چه اینکه نام بر او افتـد از اینکه جنس داخل بود در او. و در آیت دلیل است بر آن که کفّار مکلّف‌انـد به حـج لتناول عموم اللّفظ لهم. حِـجُّ البَیتِ، ابو جعفر و حمزه و کسائی خواننـد: حـجّ البیت به کسـر «حا» در همه قرآن، و باقی به فتح «حا» خوانند، و هما لغتان: الفتـح لغـهٔ اهل الحجاز، و الکسـر لغهٔ الباقین. و بعضـی اهل لغت گفتند: الحجّ بالفتح المصدر، و بالکسر الاسم و بگفتیم که: اصل حـج قصد باشد در لغت و در شـرع همچنین، جز که مخصوص باشد بالقصد الی مکان مخصوص فی ایّام مخصوصـهٔ لاداء مناسک مخصوصـهٔ. مَنِ اسـتَطاعَ إِلَیهِ سَبِیلًا، «من» بدل «ناس» است، و هو بدل«۲» البعض من الکـل، کقولک: مررت بالقوم ثلثیهم«۳»، و رایت القوم اکثرهم، و محلّ او جرّ است و تقدیر الایهٔ: و للّه علی النّاس المستطیعین منهم حجّ البیت.

---

(۱). سوره حشر (۵۹) آیه ۲۱. (۲). وز: البدل. (۳). لب: ثلثهم.

صفحه : ۴۴۸

امّا «اسـتطاعت»، فقها در او خلاف کردنـد. بنزدیک ما حریت است و کمال عقل و بلوغ و صـحّت و وجود زاد و راحله و تخلیهٔ السرب و امکان المسیر و الرّجوع الی کفایهٔ. هر گه که یکی از اینکه دو مختل بود، وجوب ساقط باشد و استحباب بر جای بود. و بنزدیک شافعی همچنین است، جز که شافعی در وجوب، اسلام اعتبار کند، بناء علی اصله ان الکفّار غیر مخاطبین بالشّرایع. و بنزدیـک مـا اسـلام شـرط نیست در وجوبش، و انّمـا شـرط در صـحّت اداء است که کافر اگر چه مخاطب است به شـرایع از او

درست نیاید با مقام بر کفر و آن خبر«۱» که شافعی به او تمسک کرد من قوله- علیه السلام- ایّما اعرابی حجّ ثمّ هاجر فعلیه حجّۀ اخری، هر اعرابی«۲» که حجّ کند و پس از آن هجرت کند برو حجّی دگر باشد، و مراد به هجرت اسلام است، اینکه دلیل نباشد بر سقوط وجوب در حال کفر، انّما دلیل باشد بر او فقد«۳» اجزاء و نفی صحّت اداء چنان که ما گفتیم. پس بنزدیک ما شرایط وجوب اینکه است که ذکر کردیم. و مراد به «تخلیۀ السرب» آن است که راه ایمن باشد از دشمن و موانع دیگر، و مراد به «امکان المسیر» آن است که اگر حجّ بر او در وقتی واجب شود که در آن وقت ممکن نباشد به حجّ رفتن، واجب نباشد تا وقت امکان که ممکن باشد از«۴» رفتن. و «وجود زاد و راحله» در وجوب حجّ قول عمر است و عبد اللّه عمر [و عبد اللّه عبّاس]

«۵» در صحابه، و در تابعین حسن بصری و سعید جبیر و مجاهد و عطا، و در فقها مذهب شافعی است و ثوری و ابو حنیفه و اصحابش و احمد و اسحاق. و دلیل اینکه قول، حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جدّه که گفت، مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول اللّه ما السبیل الی الحجّ! گفت: راه به حجّ چیست! گفت: زاد و راحله، و اینکه خبر عبد اللّه مسعود و عبد اللّه عبّاس و عایشه و جابر و انس مالک روایت کردند. امّا آن کس که او قادر باشد بر رفتن و راحله ندارد، بنزدیک ما و اینکه فقها حجّ بر او واجب نیست، بل سنّت باشد، اگر برود مجزی نباشد از حجّ اسلام. و همچنین

----

(۱). مج: به صورت «جز» هم خوانده می‌شود. (۲). مب، مر: اعرابی. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر فقد. (۴). وز و دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۵). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۴۴۹

اگر زاد ندارد و در ره سؤال کند و می‌شود بتسکّع نیز از حجّ اسلام مجزی نباشد، و چون مال یابد اعاده حجّ بر او واجب بود. و مالک گفت: اگر زاد دارد و قادر باشد بر رفتن، حجّ بر او واجب باشد. و اینکه مذهب اصحاب ظاهر است، تمسک کردند بقوله تعالی: وَ أَذِّن فِي النّاسِ بِالحَجِّ يَأتُوكَ رِجالًا«۱» ...، و هو جمع راجل. و جواب از اینکه آن است که: قدیم تعالی وصف آیندگان به حجّ کرد که بعضی از ایشان سوار باشند و بعضی پیاده، و نگفت که: آنان که پیاده باشند بر ایشان واجب باشد آمدن. فامّا کمّیّت زاد [و کیفیّت راحله چنین گفتند: زاد کاف]

«۲» و راحلۀ مبلغۀ«۳» و قوّۀ مؤدیۀ، و اینکه جمله آن تفصیل است که در باب شرایط برفت، زاد چندان باید که او را کفایت باشد در آمدن و مقام کردن و باز آمدن. و امّا «راحله»، چنان باید که غلبه ظنّ آن بود که برساند او را، و امّا رجوع با کفایت شرط است بنزدیک ما و بنزدیک شافعی، و اگر نباشد او را حج واجب نبود مگر آنگه که صنعتی داند یا ضیعتی دارد که رجوع کند با آن. و اگر متاع و عقار دارد به مقدار آن که به او حجّ توان کردن [هم واجب بود او را. و اگر سرایی دارد«۴»]

«۵» مسکن و خادمی که خدمت او کند، واجب نباشد او را صرف کردن آن در باب حجّ. و شافعی را دو قول است: یکی چنین که ما گفتیم و اینکه ظاهر مذهب اوست. و یکی آن که: واجب باشد. فامّا آن کس را که پیر پیر«۶» باشد و بر راحله نتواند بایستادن، بر او واجب آن است که کسی را بفرماید تا از او«۷» حجّ کند، چون باقی شرایط حاصل باشد، و هو علی قول علی بن ابی طالب- علیه السلام. و اینکه مذهب شافعی است و ثوری و ابو حنیفه و اصحابش«۸»، و عبد اللّه بن المبارک و احمد و اسحاق، و همچنین باشد حکم آن که او را بیماری«۹» مزمن باشد و امید برء نبود. و بنزدیک مالک فرض حجّ از او

----

(۱). سوره حج (۲۲) آیه ۲۷. [.....]

(۲). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: متبلّغه. (۴). مب و. (۵). مج: ندارد، با توجّه به وز افزوده شد. (۶). وز: پر پر، دب: پیری پیر. (۷). مر: تا برای او. (۸). مب و عبد اللّه مسعود. (۹). مب: بیماریی.

ساقط باشد، سواء اگر مال دارد و اگر ندارد. دلیل ما و شافعی خبر خثعمه است که بیامد و رسول را گفت: یا رسول اللّه؟ فرض حجّ، پدرم را دریافت و او پیر پیر«۱» است، و بر راحله نتواند نشستن، روا باشد که من از او«۲» حجّ کنم! گفت: روا باشد. گفت: یا رسول اللّه؟ سود دارد او را! گفت: ارایت لو کان علی ابیک دین فقضیته [۴۴۴- پ]
اما کان یجزی، قالت: نعم. قال: فدین اللّه احقّ، گفت: چه گویی اگر بر پدرت وامی باشد! تو بگذاری، روا باشد! گفت: بلی، گفت: وام خدای اولیتر. و امّا آن کس که بیمار باشد- بیماری که امید برء باشد او را- روا نباشد که از او حجّ کنند به نیابت، برای آن که او آیس نیست از آن که به نفس خود حجّ کند، اگر کسی از او حجّ کند روا نباشد بنزدیک شافعی، و بنزدیک ابو حنیفه روا باشد. و «استطاعت» در لغت آن باشد که فعل به او«۳» طوع تو باشد از قدرت و آلت، و در شرع عبارت است در باب حج از اینکه که گفتیم. وَ مَن كَفَرَ فَإِنَّ اللّهَ غَنِيٌّ عَنِ العالَمِينَ، هر که کافر شود، خدای تعالی مستغنی است از جهانیان، معنی آن است: تا بدانند که مرا در کردن حجّ و عبادت شما منفعتی نیست. مفسران در تعیین«۴» آن خلاف کردند. عبد اللّه عبّاس و حسن و ضحاک گفتند: مراد آن است که هر که جحود کند وجوب حجّ را. مجاهد گفت: مراد آن است که اگر حجّ کند از باب«۵» برّ نبیند، و اگر نکند خویشتن مأثوم نداند. و روایت کردند از رسول- علیه السلام- که گفت: مراد آن است [که]
«۶»: من«۷» کفر بالله و الیوم الاخر، [هر]
«۸» که به خدای و قیامت کافر شود. سعید بن المسیّب گفت: آیت در جهودان آمد آنگه که گفتند: حجّ کردن به خانه کعبه واجب نیست. ضحّاک گفت: چون آیت حجّ آمد، رسول- علیه السلام-

---

(۱). وز: پر پیر. (۲). مر: من به نیابت او. (۳). وز: بازو، مر: با. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تفسیر. (۵). وز: لب: ارباب.
(۸- ۶). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]
(۷). آج، لب، فق: فمن.

اهل ملل را جمع کرد و ایشان را با حجّ دعوت کرد. اهل یک ملّت اجابت کردند- و آن مسلمانان بودند، و اهل پنج ملّت کافر شدند، گفتند: ما ایمان نیاریم به آن و نماز نکنیم را جهت«۱» او، و حج نکنیم به او. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. عطا گفت: من کفر بالبیت، هر که به کعبه کافر شود. إبن زید گفت: هر که به اینکه آیات کافر شود که خدای تعالی گفت: فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ. سدّی گفت: مراد آن است که هر که استطاعت دارد و حجّ نکند کفران او به حجّ اینکه است. اما اخبار در وجوب حجّ و ترغیب بر او بی اندازه است. رسول- علیه السلام- گفت: صلّوا خمسکم و صوموا شهرکم و ادّوا زکوۀ مالکم، و حجّوا بیتکم تدخلوا جنّۀ ربّکم، گفت: نماز پنج«۲» به جای آرید«۳» و ماه رمضان روزه دارید، و زکات مالتان بدهید، و حجّ خانه بگذارید و به بهشت خدای روید. رسول- علیه السلام- گفت: حجّوا قبل ان لا تحجّوا ، حجّ کنید پیش از آن که خواهید که کنید و نتوانید، که اینکه خانه دو بار بیران«۴» کردند و به بار سهام«۵» از میان شما بردارند. عبد اللّه مسعود گفت: حجّ خانه

به پـای داریـد پیش از آن که در بادیه درختانی برویـد که هر چهار پای که از آن بخورد بمیرد. ابو امامه گفت از رسول- علیه السـلام- که او گفت: هر که را حاجتی ظاهر منع نکند و سـلطان قاهر یا بیماری حابس باز ندارد از حجّ و حجّ نکند، فلیمت ان شاء یهودیا او نصرانیّا، و بمیرد گو خواه جهود میر«۶» و خواه ترسا. موسی بن جعفر روایت کند از پدرش از پدرانش از رسول- علیه السلام- که گفت: هر که بمیرد و حجّ نکرده باشد، خدای تعالی هیچ عمل از او قبول نکند. قتاده گفت از حسن بصری از عمر خطّاب«۷» که او گفت: چند بار همّت کردم که کسان را به شهرها فرستم«۸» تا خود کیست که حجّ نمی‌کند

---

(۱). کذا: در مج، وز، دب: نکنیم بجهت، دیگر نسـخه بدلها: نکنیم جهت. (۲). فق: پنجگانه. مب، مر: پنج وقت. (۳). مب، مر: آورید. (۴). مب، مر: ویران. (۵). دب، فق، مب، مر: سیم. (۶). مب، مر: میرد. (۷). لب، فق، مب، مر: از عطا، اساس رضـی اللّه عنه. (۸). لب، فق، مب، مر: به شهر فرستم.

صفحه : ۴۵۲

بی عـذری! جزیه بر او نهم. قُـل یا أَهلَ الکِتابِ لِمَ تَکفُرُونَ بِآیاتِ اللّهِ، آیت وارد است مورد تعجّب و انکار و تقریع، و ظاهر او اسـتفهام است. وَ اللّهُ شَـهِیدٌ، «واو» حـال راست، یعنی در حالی که خـدای بر شـما و افعال شـما گواه است، و مثل اینکه آیت را تفسـیر برفت پیش از اینکه. قُل یا أَهلَ الکِتابِ لِمَ تَصُدُّونَ، چرا منع می‌کنید از راه خدا. و الصّد: المنع، قال اللّه تعالی: هُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوکُم عَنِ المَسـجِدِ الحَرامِ«۱». و در کیفیّت «صـدّ» دو«۲» قول گفتند«۳»: یکی«۴» جهودان«۵» به تـذکیر و یاد دادن کارزاری«۶» که در جـاهلیّت از میان اوس و خزرج بود ایشان را بر یکـدیگر اغراء کردنـدی تا ایشان بر یکـدیگر بیامدنـدی، و حمیّت جاهلیّت ایشان را بر آن داشتی که محافظت و مراعات اسـلام یک سو نهادنـدی و ما سـر کینه کهن شدندی، اینکه قول زید بن اسلم است، و او گفت: آیت خاصّ در«۷» جهودان است. و حسن بصری گفت: آیت در«۸» جهودان است و ترسایان، و آن آن بود که ایشان عرب را گفتنـدی: اینکه محمّد نه آن محمّد است که ما نعت و صـفت او در توریت و انجیل خوانده‌ایم و پیغـامبران مـا را بشارت داده‌انـد. مَن آمَنَ، در جای مفعول به است، و محلّ او نصب است، یعنی چرا منع می‌کنی«۹» مؤمنان را. تَبغُونَها عِوَجاً، و «ها» راجع است با «سبیل»، و طلب کژی اینکه راه می‌کنی«۱۰». تَبغُونَـها عِوَجاً، در جای حال است، ای باغین لها عوجا. و «العوج» بکسر العین اعوجاج فیما [لا یری کالأمر و الدّین و الرّای و غیر ذلک. و «العوج» بفتح العین اعوجاج فیما] «۱۱» یری، کالحائط و العصا و غیر ذلک. و البغی و البغا الطّلب، یقال:

---

(۱). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۵. (۲). آج، لب، فق، مب: بر دو. (۳). مب: گفتندی. (۴). دب، آج، لب، فـق، مب، مر آن که. (۵). دب را. [.....]

(۶). لب: کالزاری/ کارزاری. (۷). آج، لب، فـق، مب: بر، مر: بر حقّ. (۸). آج، لب، فـق، مب، مر: بر. (۱۰- ۹). آج، لب، فق، مب، مر: می‌کنید. (۱۱). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۴۵۳

ابغنی کـذا و ابغ الی«۱» کـذا، ای اطلبه لی، و قـال الشّاعر: بغاک و ما تبغیه حتّی وجـدته کانّک قـد واعـدته«۲» امس موعدا امّا بغی«۳» علیـه اذا ظلمه«۴»، و قـوله: ابغنی، ای اعنی علی طلبه. وَ أَنتُم شُـهَداءُ، «واو» حـال راست، و «شـهداء» جمع شـهید، و شـما گواهی. در [او]

«۵» دو قول گفتند: یکی آن که شـما گواهی بر آن که منع کردن از راه خدای روا نباشد. و قولی دیگر: أَنتُم شُـهَداءُ، ای عقلا،

و شما عاقلی«۶»، نظیره قوله: أَو أَلقَى السَّمعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ«۷»، ای عاقل، برای آن که چون او اندیشه کند و عقل حاضر باشد، تمییز کند«۸» میان حق و باطل. قولی دیگر آن است که: وَ أَنتُم شُهَداءُ، و شما گواهی بر آن که [۴۴۵- ر]
در توریت و انجیل نوشته است که: دین مسلمانی دین خداست و حق آن است«۹». یا ایّها الّذین امنوا ان تطیعوا فریقا- الایة.
زید بن اسلم گفت: آیت در«۱۰» شأس بن قیس الیهودیّ آمد، و او پیری بود قاسی و عاصی شدید الکفر و العناد، و کینور«۱۱» بر مسلمانی«۱۲» و سخت حسد، بگذشت بر جماعت اوس و خزرج، جمعی عظیم را دید مجتمع شده و مؤتلف گشته، و کلمه و رای و دیانت یکی کرده، سخت آمد او را از پس آن که میان ایشان تا«۱۳» در جاهلیّت خونها و عداوتها بود و الفتی نبودی ایشان را با یکدیگر، اندیشه کرد و گفت: اگر اینان هم بر اینکه مانند«۱۴»، ما را رها نکنند در اینکه شهر و بر ما غلبه کنند، و کار بر ما تباه شود. جوانی را گفت از جهودان که: برو و«۱۵» بر کناره آن حلقه بایست و حدیث کارزار«۱۶»

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: لی. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: قد اوعدته. (۳). مج: کلمه به صورت: «ابغی» بوده که به قلمی ناشناخته تصحیح شده است. (۴). آج، لب، فق، مر: اظلمه. (۵). مج: ندارد، از وز افزوده شد. (۶). دب، مب: عاقلید، مر: عاقلانید. (۷). سوره ق (۵۰) آیه ۳۷. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تمیز کند. (۹). مر: و دین حق است. [.....]
(۱۰). آج، لب، فق، مب، مر شأن. (۱۱). مر: کینه ور. (۱۲). وز و دیگر نسخه بدلها: مسلمانان. (۱۳). وز و دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۱۴). وز و دیگر نسخه بدلها: بمانند. (۱۵). مج: برود، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۶). لب: کالزار.
صفحه : ۴۵۴ بعاث در انداز و یاد ده ایشان را وقعه«۱» آن روز و کشتگانی که آن روز بودند، و اشعاری که در آن روز«۲» گفتند. و اینکه روز کارزاری بود عظیم میان اوس و خزرج، و ظفر آن روز اوس را بود بر خزرج. اینکه غلام بیامد و اینکه بگفت، و ایشان در آن حدیث افتادند و در منازعت و مفاخرت افتادند، تا دو مرد از«۳» ایشان در زانو افتادند و درهم جستند: اوس بن قنطر«۴» از بنی حارثه اوسی بود، و جبان«۵» بن صخر، احد بنی سلمه از خزرج، و در گفت و گوی آمدند و گفتند: اگر خواهی«۶» تا اکنون تازه باز کنیم، و آهنگ سلاح کردند و گفتند: موعد ظاهره است- و آن جایی است- تا آن جا بیرون رفتند و روی به یکدیگر آوردند بر آن کینه که میان ایشان بود در جاهلیّت. خبر به«۷» رسول- علیه السلام- رسید. بر خاست با جماعتی مهاجریان بیرون شد و گفت: ای جماعت مسلمانان؟ با سر دعوی جاهلیّت شدی«۸»، و من در میان شما، و خدای تعالی بر شما به اسلام کرامت کرده، و احقاد جاهلیّت از میان شما برداشته و از میان شما الفت داده، با سر کفر و احوال کافری خواهید شدن«۹»؟ اللّه اللّه؟ از خدای بترسید. ایشان چون رسول را بدیدند و سخن او بشنیدند دانستند که آن از نزغات شیطان است و کید دشمنان ایمان است و انداخت جهودان است. سلاحها از دست بینداختند و بگریستند و دست در گردن یکدیگر کردند و صلح کردند و در قفای پیغامبر- صلّی اللّه علیه و آله- ایستادند و با مدینه آمدند. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، ای گرویدگان اگر فرمان برید«۱۰» گروهی از اهل کتاب را، یعنی شأس بن قیس را و اصحاب او را. يَرُدُّوكُم بَعدَ إِيمانِكُم كافِرِينَ، شما را از پس

---

(۱). وز، لب، فق، مب، مر: واقعه. (۲). مج بودند، لب که، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۳). مب: دو مرد در میان. (۴). کذا: در مج، وز، دب، دیگر نسخه‌ها بدلها: قطر، تفسیر طبری ۷/ ۵۵: اوس بن قنظی. (۵). کذا: در مج و دیگر نسخه بدلها، تفسیر طبری ۷/ ۵۵: جبّار بن صخر. (۶). خواهی/ خواهید. (۷). آج، لب، فق، مب: بر. [.....]
(۸). آج، لب، فق، مب: باز شدید، مب: رفتید. (۹). دب، آج، لب، فق: خواهی شدن. (۱۰). دب، آج، لب، فق: بری/ برید.

صفحه : ۴۵۵ ایمانتان کافر باز کنند، و اینکه بر سبیل مجاز بود، یعنی ایشان چیزی کنند که آنانی که از شما بر بصیرت نباشند«۱» از سر حمیّت جاهلیّت کاری کنند که ظاهر او کفر باشد و ارتداد از معادات و معاندت با یکدیگر، و کشتن یکدیگر، و معلوم است که اینکه هیچ کفر نباشد، بل فعلی بود که آنان کنند که مرتدّ باشند. جابر عبد اللّه انصاری گوید: بینا«۲» که ما در یکدیگر افتاده بودیم، رسول- علیه السلام- بر آمد کالقمر الطّالع، چون ماه تابان که در شب تاریک بر آید، به دست اشارتی کرد، چندانی بود که اشارت دست رسول بدیدند تا اینکه گروه از اینکه جانب شدند و آن گروه از آن جانب، پس در جهان هیچ شخصی«۳» نیست که بر ما دوست‌تر است از رسول خدای، و ندیدیم روزی که اوّلش زشت و وحشتر بود که آن روز و آخرش نکوتر از آن روز. آنگه حق تعالی بر وجه تعجّب گفت: وَ کَیفَ تَکفُرُونَ، چگونه کافر شوی«۴» شما. وَ أَنتُم تُتلی عَلَیکُم آیاتُ اللّه، و آیات خدا بر شما می‌خواندند. وَ فِیکُم رَسُولُهُ، و پیغامبر او در میان شما است، ای عجب با چنین لفظها در قرآن چگونه روا دارد کسی که در دین خدا و کتاب خدا جبر گوید! حق تعالی بر سبیل تعجّب می گوید: چگونه کافر شوی به خدای، و در میان شما کلام خدا و کتاب خدای! کس نیست تا بگوید چگونه کلامی به ما فرستید«۵» چون قرآن بر دست رسولی چون محمّد با صد هزار حجّت و برهان، آنگه ما را منع کنی به قهر از ایمان، و دلهای ما خراب و بیران«۶» کنی به جحود و کفران، آنگه از ما تعجّب نمایی که: وَ کَیفَ تَکفُرُونَ، اینکه تعجّب از تو است؟ ممکن هست که اگر کلام خدا نباشد، و رسول خدا نباشد، و عاقل مکلّف را خواطر و دواعی و تجدّد انواع نعمت با اختلاف عقلا بجنباند نظر کند و خدای را بشناسد ما دام، تا او را خدای به جای باعث مانع نباشد، و به جای داعی صارف«۷».

---

(۱). مج: باشند، با توجّه به وز تصحیح شد. (۲). لب: همانا. (۳)، وز، دب، آج، فق، مب: شخص، مر: کس. (۴). دب، مب: شوید. (۵). دب، آج، لب، فق: فرستی/ فرستید. (۶). مب، مر: ویران. (۷). مج: صادق، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

امّا اگر اینکه که یک کتاب است پنجاه باشد، و اینکه که یک رسول است صد باشد، و او مانع از ایمان و حایل«۱» بر کفر بل محدث و منشیء و خالق کفر و قدرت موجبه کفر«۲» اینکه جمله با اینکه چه«۳» غنا و کفاف کند و کجا سود دارد؟ نعوذ باللّه من الجهالة و تجویز هذه المقالة. قتاده گفت: در اینکه آیت دو حجّت عظیم هست، یکی کتاب خدا، و یکی رسول خدا. رسول خدا رفت و کتاب ماند، در او بیان حلال و حرام«۴» و شرایع و احکام، و اینکه دو چیز هم بر اصل مجبّره روان نیست«۵»، برای آن که اگر کلام است به ذات او قائم است، و اگر رسول است به مرگ از رسالت معزول است، چه او از دعوت معزول است، خواجه به ترک اجابت معذور است، پناه با خدای ده از امثال اینکه تا مهتدی [۴۴۵- پ]
شوی که: وَ مَن یَعتَصِم بِاللّهِ فَقَد هُدِیَ، ای یمتنع«۶» باللّه و یتمسک به، هر که او معتصم شود به خدای، یعنی تمسک کند به دین خدای، و منه قوله: وَ اعتَصِمُوا بِهِ«۷». و اصله الامتناع، و من قولهم: عصمته فاعتصم، و العصم و العصام، المنع، قال اللّه تعالی: لا عاصِمَ الیَومَ مِن أَمرِ اللّهِ«۸»، و از اینکه جا عصمت گویند آن لطف را که مکلّف عند آن امتناع کند از سایر قبایح، قال الفرزدق: انا إبن العاصمین بنی تمیم اذا ما«۹» اعظم الحدثان نابا یقول«۱۰»: اعتصم بکذا اذا تمسک به، قال الشّاعر: یظلّ من خوفه الملاح معتصما بالخیزرانة بعد الأین و النّجد و یقال: اعتصمته«۱۱» بمعنی اعتصم به، قال الشّاعر: اذا انت جازیت الإخاء بمثله و انستنی«۱۲» ثمّ اعتصمت حبالیا ای بحبالی.

---

(۱). کذا: در مج، وز و دیگر نسخه بدلها: حامل. (۲). وز و دیگر نسخه بدلها واردات موجبه کفر. (۳). وز: اینکه چه. (۴). مج: و حلال، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۵). دب، مب، مر: روا نیست. (۶). وز: یتمتع، مر: یمتنع یتمتع. (۷). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۵. (۸). سوره هود (۱۱) آیه ۴۳. (۹). مج: و امّا، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). وز و دیگر نسخه بدلها: یقال. (۱۱). مج: اعتصمه، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). کذا: در مج و دیگر نسخه بدلها، تفسیر طبری (۷/ ۶۲): و آستینی.

صفحه : ۴۵۷

فَقَد هُدِیَ، ای ارشد، راه نمایند«۱» او را به ره راست. و مراد به «هدایت» در آیت لطف است، یعنی با او الطافی کنند که عند آن راه حق روشن شود او را و به نظر کردن نزدیک شود، و روا بود که مراد ثواب بود، و معنی آیت آن بود که: هر که ایمان آرد و دست به دین خدای در آویزد او را راه بهشت بنمایند. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ- الایة، مقاتل بن حیّان گفت: از میان اوس و خزرج در جاهلیّت کارزاری«۲» بود و عداوتی، چون رسول- علیه السلام- به مدینه آمد، از میان ایشان صلح داد و هر دو یکی شدند. یک روز دو مرد از اوس و خزرج با یکدیگر مفاخرت کردند: از اوس ثعلبة بن تمیم بود، و اسعد بن زرارة از خزرج. اوس گفتند: خزیمه ثابت ذو الشّهادتین از ماست، و حنظلة غسیل الملائکة از ماست، و زید بن ثابت«۳» بن اقلح حمیّ الدّبر از ماست، و سعد معاذ که عرش برای او«۴» بلرزید از ماست، و خدای تعالی به حکم او در بنی قریظه راضی شد. و خزرج گفتند: چهار کس از ماااند«۵» اهل قرآن، ابیّ کعب و معاذ جبل و زید بن ثابت و ابو زید، و سعد عباده- که رئیس و خطیب انصار است- از ماست، و از میان ایشان در مفاخرت حدیث رفت تا خزرجی گفت: اگر رسول خدای نیامدی، ما شما را کشته بودیم و فرزندان شما«۶» برده کرده و زنان شما را بی مهر نکاح کرده. اوسی گفت: پیش از اسلام چرا اینکه نکردی که از بیم ما از خانه بیرون نمی‌یارستی آمدن، تا کار به سلاح انجامید، و در هم افتادند. رسول- علیه السلام- بیامد و ایشان را از هم باز کرد و صلح داد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. عطا گفت: آیت در ایّام افک آمد. رسول- علیه السلام- بر منبر شد و گفت: یا معشر المسلمین ما لی اوذی فی اهلی، چرا مرا در اهلم می‌رنجانند! به خدای که من

---

(۱). مج: نماینده، با توجّه به آج و لب و معنی آیه تصحیح شد. (۲). آج: کالزاری. (۳). کذا در مج و همه نسخه بدلها، سیره إبن هشام و جمهرة انساب العرب: عاصم بن ثابت. (۴). دب: عرش از برای او، آج، لب، فق، مب، مر: عرش از او. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر از. (۶). دب، آج، لب، مب را. [.....]

صفحه : ۴۵۸

بر اهل خود جز خیر نمی‌دانم«۱»، و اینکه مرد را که بر او حوالت است بی من در خانه من نرفت. سعد بن معاذ الانصاری بر پای خاست«۲»، و گفت: یا رسول اللّه؟ اگر از ماست که اوسیم دستور باش«۳» تا من گردنش بزنم، و اگر از خزرج است همچنین بفرمای تا آن کنیم که تو فرمایی. سعد عباده را سخت آمد و گفت: نتوانی، و تو را اینکه حکم نباشد، و از«۴» میان ایشان در اینکه باب گفت و گوی«۵» رفت، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ، اینکه مؤمنان از خدای بترسید حقّ ترسیدن. راوی خبر گوید که رسول- علیه السلام- گفت: حقّ تقاته ان یطاع فلا یعصی و ان یذکر فلا ینسی و ان یشکر فلا یکفر، حقّ ترسیدن او«۶» آن باشد که طاعتش کنند بی عصیان، و ذکرش کنند بی نسیان، و شکرش کنند بی کفران. عبد اللّه عبّاس گفت: آن باشد که طرفة العینی در او عاصی نشوند. مجاهد گفت: آن باشد که جهاد کنند در راه او حقّ جهاد، و ملامت هیچ لایم«۷» دامن او نگیرد، و حق بگوید و اگر چه بر او باشد و بر پدر و برادر و فرزندان او. زجّاج

گفت: آن باشد که طاعت او به جای آرد در آنچه بر او واجب بود، و سمیع و مطیع باشد اوامر او را. مفسران گفتند: چون اینکه آیت آمد، صحابه گفتند: یا رسول اللّه؟ و من یقوی علی هذا! و کیست که قوّت و طاقت اینکه دارد که حقّ تقوی«۸» به جای آرد! خدای تعالی«۹» آیت فرستاد: فَاتَّقُوا اللّهَ مَا استَطَعتُم«۱۰»، و به او«۱۱» اینکه آیت منسوخ کرد، و اینکه قول معتمد نیست.

---

(۱). مب، مر: نمی‌خواهم. (۲). مج، دب: خواست، با توجّه به وز تصحیح شد. (۳). مب: دستور باشد، مر: دستور بده. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: و در. (۵). دب، آج، لب، فق، مر: گفت و گوی. (۶). مر: ترسیدن از خدای. (۷). مر: لایمی. (۸). مج: یقوی، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مب، مر اینکه. (۱۰). سوره تغابن (۶۴) آیه ۱۶. (۱۱). مج به، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

صفحه : ۴۵۹

وَ لا تَمُوتُنَّ إِلّا وَ أَنتُم مُسلِمُونَ، و بناید که مرگ به شما آید الّا و شما مسلمان باشید«۱». به ظاهر نهی است از مرگ، و به معنی امر است به استقامت بر اسلام و ایمان، چنان که یکی از ما گوید: لا اراك الّا قائما، نباید که من تو را بینم الّا ایستاده، به ظاهر نهی است خود را از رؤیت، و به معنی امر است او را به قیام و استدامت آن. وَ أَنتُم، «واو» حال راست، و از حقّ از آن است که از پس او مبتدا و خبر آید در محلّ نصب بر حال یا فعل و فاعل هم در اینکه محلّ. گفته‌اند: مراد به مسلمان«۲» اینکه جا مؤمن است، و گفته‌اند: مخلص است. و گفتند«۳»: مفوّضین امورکم الی اللّه، کارهای خود با خدای افگنده. فضیل گفت: محسنون الظّنّ باللّه، گمان نیکو برند به خدای. مجاهد روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که، رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: یا ایّها الّذین امنوا اتّقوا اللّه حقّ تقاته و لا تموتنّ الّا و انتم مسلمون، فلو انّ قطرة من الزّقّوم قطرت فی الارض لأمرّت علی اهل الارض معیشتهم فکیف بمن هو طعامه، گفت: ای مؤمنان از خدای بترسید حقّ ترسیدنش، و نباید که مرگ به شما آید [۴۴۶- ر]
الّا و شما مؤمن مخلص باشید که اگر قطره‌ای زقوم«۴» دوزخ بر زمین چکد، زندگانی بر اهل دنیا تلخ شود«۵»، چگونه بود حال آن کس که همه طعامش از آن باشد. انس مالك روایت کند که: هیچ بنده نباشد که از خدای بترسد حقّ ترسیدنش، و الّا زبان نگه دارد. وَ اعتَصِمُوا بِحَبلِ اللّهِ جَمِیعاً، حق تعالی گفت: بندگان من؟ دست در رسن من زنید«۶». و «حبل» کنایت باشد از دین و عهد و امان و مودّت«۷» و خویش و قرابت، و اصل او سبب باشد که به او به چیزی رسند، چنان که به رسن به آب رسند. آنچه مرد آن را وصله و سبب سازد که به او به کاری رسد آن را حبل گویند بر سبیل تشبیه و

---

(۱). آج، لب، فق: باشی/ باشید. (۲). دب، مب، مر: مسلمانان. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفته‌اند. [.....]
(۴). مب: از زقوم. (۵). آج، لب، فق، مب، مر پس. (۶). آج، لب، فق: زنی/ زنید. (۷). مج: از اینکه جا بظاهر افتادگی دارد، لکن دنباله مطلب در دو صفحه بعد قرار گرفته یعنی برگ [۴۴۸- پ]

.

صفحه : ۴۶۰

مجاز، قال اعشی بنی ثعلبة: و اذا تجوّزها حبال قبیلة اخذت من الاخری الیك حبالها و قوله: إِلّا بِحَبلٍ مِنَ اللّهِ«۱»، ای بامان، و «حبل» به معنی مودّت و عهد آمد فی قول ذی الرّمّة: هل حبل خرقاء بعد الیوم مرموم ام هل لها آخر الأیّام تکلیم عبد اللّه عبّاس گفت: مراد به «حبل» در آیت دین است، ای تمسکوا بدین اللّه، دست در دین [۴۴۸- پ]

خدای زنی«۲». عبد اللّه مسعود گفت: جماعت است، و هم او گفت: یا ایّها النّاس علیکم بالطّاعة و الجماعة فانّها حبل اللّه الّذی امر به و انّ ما تکرهون فی الجماعة خیر ممّا تحبّون فی الفرقة«۳»، گفت: ای مردمان اطاعت خدا و ملازمت جماعت نگاه دارید که آن حبل و عهد خداست، و آنچه شما آن را کاره باشید در جماعت بهتر از آن است که دوست دارید در فرقه«۴». مجاهد و عطا گفتند: مراد عهد است، ای بعهد اللّه. قتاده و سدّی و ضحّاک گفتند: مراد قرآن است، بِحَبلِ اللّه، ای بکتاب اللّه. حارث اعور گوید: در مسجد رسول شدم، مردم را دیدم در اختلاف احادیث افتاده. بنزدیک امیر المؤمنین علی«۵» آمدم، گفتم: یا امیر المؤمنین؟ مردمان در گفت و گوی افتاده‌اند. گفت: شنیده‌ام از رسول- علیه السلام- که فتنه‌ای بباشد. گفتم: یا امیر المؤمنین؟ خلاص از او به چه باشد! گفت: بکتاب اللّه، فانّ فیه نبأ ما قبلکم، خبر ما بعدکم، و حکم ما بینکم، هو الفصل لیس بالهزل، هو حبل اللّه المتین، و هو الذّکر الحکیم، و هو الصّراط المستقیم- فی حدیث طویل ذکرناه فی اوّل الکتاب، گفت: خلاص از اینکه فتنه به کتاب خدای باشد که در او حدیث پیشینگان است، و خبر باز پسینان، و حکم آنچه در میان شما باشد فصل است و هزل نیست، او حبل خداست و ذکر حکیم است، و راه راست است- در حدیث دراز که گفته شد در اوّل کتاب«۶» فی مقدّماته.

---

(۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۲. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: زنید. (۳). وز: الفرق. (۴). مب: فرقت. (۵). مب: علیّ بن ابی طالب. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: گفته شد کما ذکر فی اوّل الکتاب.

و عبد اللّه مسعود روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: ۱»۲» انّ هذا القرآن هو حبل اللّه المتین و النّور المبین« و الشّفاء النّافع عصمة من تمسک به و نجاة من تبعه لا- یعوج فیقوّم و لا- یزیغ فیستعتب و لا- تنقضی« عجایبه و لا یخلق عن کثرة الرّدّ فاقرؤوه فانّ اللّه یأجرکم علی تلاوته بکلّ حرف عشر حسنات اما انّی لا اقول الم، و لکن الف و لام و میم ثلاثون حسنة ، گفت: اینکه قرآن رسن خداست قوی، و نوری روشن، و شفایی نافع، دست آویز آن که دست در او زند، و نجات آن کس که او را متابعت کند اکثر نشود تا راست باز کنند و بنچسبد تا با حدّ آرند«۳»، عجایبش را بن در نیاید«۴»، و از بسیار خواندن کهن نشود، بخوانید که خدای تعالی شما را به هر حرفی [ده]

«۵» حسنه مزد دهد، مراد به حرفی«۶» نه الم است، بل اینکه سه حرف است تا ثوابش سی حسنه باشد. زید بن حیّان گفت: در نزدیک زید ارقم شدیم، گفتیم«۷»: تو رسول را دیده‌ای و با او صحبت کرده‌ای! از او چه شنیده‌ای! گفت: رسول- علیه السلام- ما را خطبه کرد و در وی گفت: انّی تارک فیکم کتاب اللّه، هو حبل من الله من اتّبعه کان علی الهدی و من ترکه کان علی الضّلالة، گفت: من در میان شما کتاب خدای رها می‌کنم، او«۸» رسنی است از خدای، هر که پی او گیرد به ره راست باشد، و هر که رها کند آن را بر ضلالت و گمراهی بود. عطیّة العوفیّ روایت کند از ابو سعید الخدریّ که گفت، [از رسول- علیه السلام- شنیدم که گفت]

«۹»: ۱۰»۱۱»۱۲» یا ایّها النّاس انّی ترکت« فیکم خلیفتین ان اخذتم« بهما لن تضلّوا بعدی احدهما اکبر من الاخر کتاب اللّه حبل ممدود من السماء الی الإرض و عترتی اهل بیتی و انّ اللّه« اللّطیف الخبیر اخبرنی انّهما لن یتفرّقا حتّی یردا علیّ

---

(۱). آج، لب: و نور مبین. (۲). آج، لب، فق، مر: و لا تنقض. (۳). مج: به صورت «خداوند» هم خوانده می‌شود، آج، لب، فق، مب، مر و. (۴). وز: به صورت «در نیابد» هم خوانده می‌شود. [.....]

(۵). مج، وز: ندارد، از آج افزوده شد. (۶). آج، لب، مب: حرف. (۷). دب: شدم، گفتم. (۸). وز را، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۹). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). دب: ترکتم. (۱۱). مج: اخذتهم، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). وز، آج: ندارد.

صفحه : ۴۶۲

اللهالحوض،} گفت: من می‌روم و در میان شما دو خلیفه رها می‌کنم، یکی از یکی مهتر«۱». اگر پی ایشان گیری گمراه نشوی«۲»: یکی کتاب خداست رسنی از آسمان به زمین فرو گذاشته، و یکی عترت و اهل البیت من، و خدای لطیف خبیر مرا خبر داد که: ایشان از یکدیگر جدا نشونـد تا بر کتاب حوض با پیش من آینـد. مقاتل بن حیّان گفت: بحبل اللّه، ای بأمر اللّه و طاعته، به فرمان و طاعت خدا. ابو العالیه گفت: باخلاص توحید اللّه. إبن زید گفت: بالإسلام. وَ لا تَفَرَّقُوا، و پراگنده مشوید چنان که جهودان و ترسایان. زیـد الرّقاشیّ روایت کنـد از انس مالک که رسول- علیه السلام- گفت: بنی اسرایل بر هفتاد و یک فرقه شدند«۳»، و امّت من بر هفتاد و دو«۴» فرقه شونـد، همه به دوزخ شونـد مگر یکی از ایشان. گفتند: یا رسول اللّه؟ آن یکی کدام است! دست فراهم گرفت و گفت: جماعت«۵»، آنگه بخواند: وَ اعتَصِمُوا بِحَبلِ اللّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا. ابان بن تغلب روایت کند از فضل بن عبد الملک الهمدانی«۶» از زاذان«۷» گفت: بنزدیک امیر المؤمنین- علیه السلام- حاضر بودم در مسجد کوفه، راس الجالوت را که سر احبار جهودان بود، و جاثلیق را که امام ترسایان بود پیش او آوردند به مدافعتی عنیف. امیر المؤمنین گفت: ارفقوا بهما، مدارا کنید با ایشان. آنگه روی به راس الجالوت کرد و گفت: ویلک یا راس الجالوت، دانی تا جهودان از پس موسی بر چند فرقه شدند! گفت: نه، در کتاب نگرم و بگویم، گفت: لعنک اللّه من رئیس قوم اذا اتوک فی حلالهم و حرامهم، قلت انظر فی کتابی و اقول ارایت لو احترق الکتاب او سرق، لعنت بر او«۸» باد از رئیس قومی چون با تو رجوع کنند در حلال حرامشان گویی در کتاب نگرم و بگویم، اگر کتاب سوخته شود یا بدزدند چه خواهی کردن! آنگه با جاثلیق نگرید و گفت: ترسایان پس«۹» عیسی بر

---

(۱). آج، لب، مب: بهتر. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: گیرید گمراه نشوید. (۳). مر و نصرانی بر هفتاد و دو فرقه شدند. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: هفتاد و سه. (۵). مر: جماعتی. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: فضیل بن عبد الملک الهمدانی. [.....] (۷). کذا: در مج، وز، دب، دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۸). آج، مر: بر تو. (۹). دب: از پس، آج، لب، فق، مب از، مر: بعد از.

صفحه : ۴۶۳

چند فرقه شدند«۱»! گفت: بر چهل و پنج فرقه. گفت: دروغ می گویی. به خدای که من توریت به از او دانم، و انجیل به از تو دانم. امّت موسی پس از و بر هفتاد و یک فرقه شدند، هفتاد ایشان هالکند و یکی ناجی، و ایشان آنند که خدای تعالی گفت: وَ مِن قَومِ مُوسی أُمَّةٌ یَهدُونَ بِالحَقِّ وَ بِهِ یَعدِلُونَ«۲». و امّت عیسی از پس او بر هفتاد و دو فرقه شدند، یکی از ایشان ناجی و باقی هالک، و ناجی آنانند که خدای [۴۴۹- ر]

تعالی در حقّ ایشان گفت: وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَری أَعیُنَهُم تَفِیضُ مِنَ الدَّمعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الحَقِّ«۳». و امّت مصطفی- صلّی اللّه علیه و آله- بر هفتاد و سه فرقه شوند«۴»، یکی از ایشان ناجی«۵»، و آنان آنند«۶» که خدای تعالی گفت: وَ مِمَّن خَلَقنا أُمَّةٌ یَهدُونَ بِالحَقِّ«۷»، و هم شیعتی، و ایشان شیعه من‌اند. اینکه جا اشارتی است، و در آن اشارت تو را بشارتی است. و آن، آن است که هر کجا سبب نجات آمد در هر امّت که بود، ثبات بر حق بود، نبینی که در حقّ امّت موسی: وَ مِن قَومِ مُوسی أُمَّةٌ یَهدُونَ بِالحَقِّ«۸»، و در باب امّت عیسی: تَری أَعیُنَهُم تَفِیضُ مِنَ الدَّمعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الحَقِّ«۹»، و در امّت ما: وَ مِمَّن خَلَقنا أُمَّةٌ یَهدُونَ بِالحَقِّ«۱۰». اکنون اینکه حق کجا جویند! آن جا که رسول- علیه السلام- بیان کرد باتّفاق: الحقّ مع علیّ

و علیّ مع الحقّ یدور معه حیث ما دار ، گفت: حق با علی است و علی با حق، حق آن جا گردد که علی باشد. ای عجب همه جهان تبع حق باشند، حقّ نگر«۱۱» که چگونه تبع اوست که: الحقّ مع علیّ، چگونه پسرو و قدم نگاه دار اوست که: یدور معه حیث ما دار. محمّد بن کعب القرظیّ روایت کند عن ابی جعدیّه«۱۲» که رسول- علیه السلام-

---

(۱). وز، فق: شد. (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۹. (۳). سوره مائده (۵) آیه ۸۳. (۱۰- ۴). وز: به صورت «شدند» هم خوانده می‌شود. (۵). مر بود. (۶). دب: و آن آنانند، آج، لب، فق، مب، مر: و آنانند. (۷). سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۱. (۸). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۹. (۹). سوره مائده (۵) آیه ۸۳. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: بگو. (۱۲). دب: إبن جعده. [.....]

صفحه : ۴۶۴ گفت: خدای تعالی از شما سه چیز می‌پسندد، و سه چیز را کاره است. آنچه می‌پسندد آن است که او را پرستی«۱»، و به او شرک نیاری«۲»، و به حبل خدای اعتصام کنی«۳» و متفرّق نشوی«۴» و فرمان بری«۵» گماشتگان او را. و آنچه کاره است آن را، قیل و قال است و کثرت سؤال، و«۶» اضاعت مال. سماک الحنفیّ گوید: بنزدیک عبد اللّه عبّاس شدم و گفتم: ای پسر عمّ رسول؟ قومی که به ما می‌آیند و صدقه می‌خواهند، تعدّی و بی رسمی می‌کنند. روا باشد که ایشان را منع کنیم! و مراد به صدقه زکات است. گفت: نه، یا حنفیّ اعطهم صدقتهم«۷»، صدقه‌شان بده، و ان اتاک اهدل«۸» الشّفتین منتفش المنخرین، یعنی زنجیّا، و اگر همه زنگی باشد«۹» لبها در آویخته و بینی درها دریده«۱۰»، نیک شتری باشد آنچه مرد بر او نشیند بر جان و مال و اهل و عیال ایمن باشد، یعنی زکات که به نایب امام«۱۱» دهد. آنگه گفت: یا حنفیّ؟ الجماعهٔ الجماعهٔ، ملازمت جماعت کن که امّتان گذشته به مفارقت«۱۲» جماعت هلاک شد«۱۳»، نبینی تا«۱۴» خدای تعالی چگونه گفت: وَ اعتَصِمُوا بِحَبلِ اللّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا. [ابان بن تغلب روایت کند از صادق جعفر محمّد«۱۵»- علیهما السلام- که او گفت: ۱۶» نحن حبل اللّه الّذین قال اللّه- عزّ و جلّ: و اعتصموا بحبل اللّه جمیعا و لا تفرّقوا]
«، گفت: ماییم آن حبل خدای که خدای تعالی گفت [دست
«۱۷» در او زنی«۱۸» و

---

(۱). مب، مر: پرستید. (۲). مر: نیارید. (۳). مر: کنید. (۴). مب، مر: نشوید. (۵). مب، مر: برید. (۶). وز: ندارد. (۷). مر: اعطیهم صدقاتهم. (۱۶- ۸). وز: اهدک، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). دب: زنجی باشد. (۱۰). کذا: در مج، وز، دب: بینیها دریده، دیگر نسخه بدلها: بینی دریده. (۱۱). مب: نایب الامام. (۱۲). وز: بمن رقه. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شدند. (۱۴). وز، آج، لب: که. [.....]
(۱۵). دب: جعفر بن محمّد، مر: امام جعفر صادق. (۱۷). مج: ندارد، از وز افزوده شد. (۱۸). مب، مر: زنید.

صفحه : ۴۶۵ از او پراگنده مشوی«۱»، یا عجب؟ دست در کسی زن که پای بر جای باشد، که آن که برای خود ثبات قدم ندارد، تو را چگونه دست گیرد! آن که به خود مستقلّ نباشد، تو را چگونه مقلّ باشد! آن که سر خود بر نتابد، کجا پای دستگیری تو دارد، سر آن کس چه داری که پای تو ندارد، امروز پی آن کس چه گیری که فردا سر تو ندارد، و سر به تو بر ندارد؟ إِذ تَبَرَّأَ الَّذِینَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا«۲»، امروز تولّا به کسی چگونه کنی که فردا از تو تبرّا کند؟ پیش از آن که در دست تو جز تبرّا یا تمنّا نماند، به بدل آن تبرّا اینکه تابع بیچاره گوید: یا لَیتَ بَینِی وَ بَینَکَ بُعدَ المَشرِقَینِ«۳»، او نیز تبرّا کند، و چون اثر قدم آنان بیند که بگذرند و او را رها کنند، تمنّا کند که: یا لَیتَنِی کُنتُ مَعَهُم فَأَفُوزَ فَوزاً عَظِیماً«۴». وَ اذکُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَیکُم، و یاد کنی«۵» نعمت خدا بر شما. إِذ کُنتُم أَعداءً چون شما دشمن یکدیگر بودی«۶». فَأَلَّفَ بَینَ قُلُوبِکُم، خدای تعالی

دلهای شما با هم آورد«۷» بر دوستی جمع کرد. فَأَصبَحتُم بِنِعمَتِهِ إِخواناً، در روز آمدی«۸» به فضل و نعمت او با یکدیگر برادر. و قصّه اینکه آن بود که، محمّد بن اسحاق بن یسار و دیگر علمای سیر گفتند: أوس و خزرج دو برادر بودند از مادر و پدر، از میان ایشان عداوتی در افتاد به سبب سمیر و حاطب«۹». سمیر پسر زید بن مالک بود احد بنی عمرو بن عوف. او حلیفی را از آن مالک بن عجلان الخزرجیّ بکشت، نام او حاطب«۱۰» بن الحرب من مزینة، به اینکه سبب از میان اینکه دو قبیله کارزار و عداوت افتاد و مدّت دراز بماند، تا اهل علم به اخبار عرب چنین گفتند که: آن عداوت و حرب میان ایشان صد و بیست سال بماند، و همچنین متّصل شد تا به عهد رسول- صلّی اللّه علیه و آله- که او به دعوت

---

(۱). مب، مر: مشوید. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۶۶. (۳). سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۸. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۷۳. (۵). مر: یاد کنید. (۶). مب، مر: بودید. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۸). مر: آمدید. (۹). مج: شمشیر و حاطب، دب، آج، لب، فق: خاطب، با توجّه به وز تصحیح شد. (۱۰). مج و دیگر نسخه بدلها: خاطب، با توجّه به مورد مشابه فوق و منابع خبر تصحیح شد.

برخاست. خدای تعالی به برکت رسول و سعی او آن عداوت بر گرفت از میان ایشان. و سبب آن بود که سوید بن الصّامت من بنی عمرو بن عوف به مکّه آمد به حجّ یا به عمره، و قوم سوید او را کامل خواندندی«۱» برای جلادت و نسب و شرف و شعر و حکمت که او را بود. او به مکّه آمد و رسول- علیه السلام- به دعوت برخاسته بود. رسول- علیه السلام- بیامد و او را دعوت کرد و با خدای و با اسلام خواند او را. سوید گفت: همانا اینکه که تو داری مانند آن است که من دارم. رسول- علیه السلام- گفت: تو چه داری! گفت: مجلة لقمان، یعنی کتاب حکمت او. رسول- علیه السلام- گفت: عرضه کن بر من. او عرضه کرد. رسول- علیه السلام- گفت: اینکه کلامی نیکوست، و آنچه با من است از اینکه نیکوتر است، آن کلام خداست و خدای از آسمان فرستاده است، علی نور و هدی. و قرآن بر او خواند. او از اسلام دور نبود و خوش آمد او را. آنچه بشنید برگشت و با مدینه آمد، بس روزگار بر نیامد که او را بکشتند پیش از وقعه بعاث. او را خزرجیان کشتند و قوم او دعوی کنند که«۲»: اسلام آورده بود. پس از آن ابو الحیسر«۳» انس بن رافع به مکّه آمد«۴» با جماعتی من بنی عبد الأشهل و ایاس بن [۴۹۹- پ] معاذ به ایشان بود، می‌خواستند تا با قریش همکاری کنند تا یار ایشان باشند بر خزرج. رسول- علیه السلام- چون بشنید که ایشان آمده‌اند، برخاست و بیامد، ایشان را گفت: رغبت کنید به چیزی که به از اینکه«۵» آن است که شما آمده‌ای«۶» آن را! گفتند: و آن چیست! گفت: آن که خدای را پرستید و به او شرک نیارید که خدای تعالی [مرا به شما فرستاده است. ایاس به معاذ جوانی زیرک بود، او گفت: ای قوم؟ و اللّه که راست می‌گوید، و آنچه او ما را به آن دعوت می‌کند به از اینکه است] «۷» که ما آن را آمده‌ایم. ابو الحیسر«۸»

---

(۱). مب، مر: خواندند از. [.....]

(۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر او. (۳). مج، وز: ابو الحبیس، دب: ابو الحسن، آج، لب، فق، مب، مر: ابو الجیس، با توجّه به منابع خبر تصحیح شد. (۴). وز: آمدند. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۶). مب، مر: آمده‌اید. (۷). مج: ندارد، از وز افزوده شد. (۸). مج، وز: ابو الحبیس، دب: ابو الحس، آج، لب، فق، مب، مر: ابو الجیش، با توجّه به منابع خبر تصحیح شد.

پاره‌ای ریگ بر گرفت و بر روی آورد و گفت: خاموش، ما اینکه کار را نیامده‌ایم. رسول- علیه السلام- بر خاست و ایشان با

مـدینه شدنـد، و پس از آن وقعه بعـاث افتـاد میـان اوس و خزرج. و ایاس بن معاذ فرمان یافت. چون خـدای تعالی خواست که اظهار دین خود و اعزاز پیغامبر خود کند جماعتی آمدند از انصار، و رسول را- علیه السـلام- عادت بودی که در اوقات مواسم چون شـنیدی که جماعتی آمده‌اند، بیامدی و ایشان را دعوت کردی. رسول- علیه السـلام- بنزدیک عقبه رسـید، شـش مرد را دیـد از خزرج: اسـعد بن زراره و عوف بن عفراء و رافع بن مالك و قطبـهٔ بن عامر و عقبـهٔ بن عامر و جابر بن عبد اللّه. رسول- علیه السلام- ایشان را گفت: شما چه قومی«۱»! گفتنـد: ما جماعتی‌ایم از خزرج. گفت: از موالی جهودان! گفتند: آری. گفت: بنشـینید تا با شـما سخنی گویم، ایشان بنشستند. رسول- علیه السلام- ایشان را دعوت کرد با دین اسلام و اسلام برایشان عرض کرد«۲» و قرآن برایشان خواند«۳». ایشان بشـنیدند و انـدیشه کردنـد، دور نیامد ایشان را، و از جمله آنچه ایشان را داعی بود با مسـلمانی آن بود که ایشـان مخالـط و معاشـر جهودان بودنـد، و جهودان اهـل کتـاب بودنـد، و اینـان بت پرست بودنـد کتـابی نداشـتند. ایشـان را، جهودان را«۴» گفتنـدی: اینك رسـید نزدیك«۵» پیـدا شـدن پیغـامبر آخر زمـان در مکّه که مـا در توریت می‌خوانیم. چون او بیامـد مـا به او ایمـان آریم و تبع او شویم و از شـما انتقـام کشـیم. اینـان با یکـدیگر گفتنـد: همانا که اینکه پیغامبر که پیوسـته جهودان ما را به او می‌ترساندنـد«۶» اینکه است، بیـایی تـا مـا سـبق بریم ایشان را و به او ایمان آریم تا اینکه دست ما را باشـد برایشان، ایشان را نبود بر ما. و باشـد که خدای تعالی به برکت او اینکه فتنه و شـرّ از میان ما بردارد. ایشان هر شش به رسول- علیه السـلام- ایمـان آوردنـد گفتنـد: ای رسول اللّه؟ ما با مـدینه رویم و قوم را با تو دعوت کنیم و حـدیث تو بگوییم همانا اجابت کنند قومی«۷». چون با مدینه آمدند، حدیث رسول کردن گرفتند و دعوت

---

(۱). مب، مر: قومیـد. (۲). دب، آج، لـب، فـق، مب، مر: عرضه کرد. (۳). فق: برخواند. (۴). وز و دیگر نسـخه بدلها: جهودان ایشان را. (۵). وز و دیگر نسخه بدلها: نزدیك رسید. (۶). وز و دیگر نسخه بدلها: بی ترسانند. (۷). آج، لب، فق: قوم. [.....]

با او و با دین او. و حـدیث او در مـدینه فاش شـد، تا هیچ سـرا از سـراهای انصاریان نماند که نه در او حدیث رسول کردند، تا سـال دیگر که وقت موسم بود دوازده مرد برخاسـتند: اسـعد بن زراره و عوف و معـاذ ابناء عفراء و رافع بن مالك و ذکوان بن عبد القیس و عبادهٔ بن الصّامت و یزید بن ثعلبه«۱» و عبّاس بن عباده و عقبـهٔ بن عامر و قطبهٔ بن عامر، اینان خزرجی بودند و ابو الهیثم بن التّیهـان و عویم بن ساعـدهٔ«۲» از اوس بودنـد. بیامدنـد رسـول را- علیه السـلام [هم به عقبه اوّل دیدنـد. رسول را علیه السلام]

«۳» بیعت کردند و ایمان آوردند علی بیعهٔ النّساء، و معنی اینکه که علی بیعهٔ النّساء قوله تعالی: یبایعنك علی ان لا یشـرکن باللّه شیئا و لا یسـرقن و لا یزنین «۴»- الایـهٔ. و رسول- علیه السـلام- ایشان را گفت: اگر وفا کنی«۵» بهشت جزا یابی«۶»، و اگر در بعضی خباثت«۷» کنی و شـما را نکبتی رسـد در دنیا، یعنی آن گناه بر شـما پیـدا شود و حدّ زنند«۸» شـما را، باشد که کفّارت آن«۹» باشـد. و اگر خـدای تعـالی بر شـما بپوشـد آنگه یـا «۱۰» شـما را به قیـامت عـذاب کنـد یـا عفو بکنـد، اینکه در مشـیّت خـداست، و اینکه پیش از آن بود که رسول را- علیه السـلام- جهـاد فرمودنـد. ایشا ناسـلام قبول کردنـد، و برگشـتند با مـدینه شدنـد. و رسول- علیه السـلام- مصـعب بن عمیر بن هاشم بن عبـد مناف را به ایشان بفرسـتاد تا قوم را دعوت کننـد، و اینان را قرآن و شـرع آموزد. او بیامد و به سرای اسعد بن زراره فرود آمد و مردم را قرآن می‌آموخت و قرآن برایشان خواند«۱۱». او را در مدینه مقری خواندند، و اوّل کس را که در مدینه مقری خواندند او بود. روزی سـعد بن معاذ اسید بن حضیر«۱۲» را گفت: بیا تا برویم و اینکه دو مرد را که اغوا و اضلال سفیهان قوم ما می‌کنند زجر کنیم و برانیم ایشان را، و الّا تو خود برو

(۱). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: زید بن ثعلبه، با توجّه به دب و مآخذ خبر تصحیح شد. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: عویمر بن ساعده. (۳). مج: ندارد، از وز افزوده شد. (۴). سوره ممتحنه (۶۰) آیه ۱۲. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: کنید. (۶). مب، مر: یابید. (۷). دب: خیانتی. (۸). مب: حد رانند. (۹). آج، لب، فق، اینکه. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: تا. (۱۱). وز و دیگر نسخه بدلها: می‌خواند. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: اسید بن حصین.

که اسعد پسر خاله من است، من از او شرم دارم. و اینکه دو مرد، اعنی«۱» سعد معاذ و اسید حضیر«۲» رئیسان و مهتران قوم بودند و مشرک بودند. اسید حربه‌ای بر گرفت و آمد تا به حایطی که ایشان در آن جا بودند، راست که اسعد، اسید را دید، مصعب را گفت: اینکه سیّد قوم است تا دانی که با اینکه سخن چگونه باید گفتن؟ اسید فراز آمد و روی در مصعب نهاد و گفت- به لفظی درشت و روی ترش: چه کار را آمده«۳» و سفیهان ما را گمراهی می‌دهی«۴»؟ برخیزید و از اینکه شهر بروی«۵» اگر شما را هلاک خود آرزو نیست، و جان خود به کار است شما را. مصعب گفت او را: اگر بنشینی«۶» و از من چند سخن بشنوی«۷»، اگر با رای تو موافق باشد فهو المراد، و اگر بر خلاف آن باشد که تو را رای بود خود انگار که نشنیدی. اسید گفت: با انصاف گفتی. آنگه حربه به زمین فرود زد و بنشست، و مصعب چند آیت«۸» قرآن بر او خواند، و وصف اسلام با او بگفت و او می‌شنید و روی او تازه می‌شد، و بشاشت و استبشار در او پدید آمد«۹»، تا گفتند: و اللّه که ما مسلمانی در روی او بشناختیم، پیش از آن که سخن گفت [۴۵۰- ر]

از اشراق و طلاقت روی او. آنگه گفت: نیکو کلامی است و نیکو طریقتی«۱۰» است. چگونه کند آن کس که خواهد که در دین آمد«۱۱»! گفتند: اوّل غسل کند و جامه پاکیزه در پوشد، و کلمه شهادت بگوید، و دو رکعت نماز کند«۱۲». او«۱۳» شهادتین بگفت، و برخاست و غسل کرد و جامه پاکیزه در پوشید«۱۴» و دو رکعت نماز کرد، آنگه گفت: من می‌روم تا مردی را بر شما فرستم که اگر او اجابت کند شما را، و در اینکه دین آید، هیچ کس بر شما

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: یعنی. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: اسید حصین. [.....]

(۳). فق: آمده/ آمده‌ای، مب: آمده‌اید. (۴). مب: می‌دهید. (۵). فق، مب: بروید. (۶). مج، وز: بنشینید، با توجّه به دب تصحیح شد. (۷). مب: بشنوید. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر از. (۹). وز و دیگر نسخه بدلها: می‌آمد. (۱۰). مب، مر: طریقی. (۱۱). دب: در اینکه دین آید، آج، لب، فق: که در دین آید، مر: خواهد به اسلام در آید و دین اسلام قبول کند. (۱۲). مب: نماز بگزارد. (۱۳). مر کلمه. (۱۴). دب: از اینکه جا به بعد چند صفحه افتادگی دارد.

خلاف نکند- سعد معاذ را خواست. آنگه حربه بر گرفت و برفت و با نزدیک قوم شد. قوم در او نگریدند«۱»، گفتند: و اللّه که اسید نه به آن روی باز آمد که از اینکه جا برفت؟ سعد معاذ او را گفت: چه کردی! گفت: برفتم، و اینکه مردمان را بدیدم، چیزی نمی‌گویند«۲» که ما را زیان دارد، و گفتم: چیزی مکنید«۳» و مگویید که ما را زیان دارد. گفتند: همچنین کنیم، و لکن دانی که چه شنیدم! شنیدم که: جماعتی از بنی حارثه برخاسته‌اند تا اسعد را«۴» بکشند برای آن که پسر خاله تو است، تا عهدی که از«۵» میان شما هست تباه کنند به کشتن او، اگر بروی و مراقبتی کنی صواب باشد. سعد معاذ برخاست و حربه بر گرفت و آمد تا به آن دیوار سر بست«۶» که ایشان در آن جا بودند. ایشان را یافت ساکن نشسته، بدانست که اسید خواسته

است تا او آن جا رود و سخن ایشان بشنود. بیامد- شتیم الوجه، با غلظت، و بانگ بر ایشان زد و گفت: چرا اینکه جایگاه رها نمی‌کنی و نمی‌رود«۷» و اضلال«۸» و اغوای ضعیفان ما می‌کنی«۹»! اگر«۱۰» نه آنستی که تو پسر خاله منی، و الّا به اینکه حربه خطاب کردمی با شما. اسعد بن زراره مصعب را گفت: اینکه رئیس قوم است، و اگر اینکه مرد اجابت کند ما را، ما را در اینکه شهر هیچ مخالف نماند. مصعب گفت: ای جوانمرد؟ اگر بنشینی و سخنی بشنوی و اندیشه کنی اگرت صواب آید«۱۱»، و الّا آنچه رای تو باشد می‌کنیم«۱۲». سعد گفت: انصاف دادی، آنگه بنشست و مصعب حدیث اسلام و طریقه«۱۳» مسلمانی و مکارم اخلاق وصف کردن گرفت، و از قرآن پاره‌ای بر خواند. او می‌گفت و روی سعد می‌شکفید«۱۴» و تازه می‌شد تا محبّت اسلام در روی او ظاهر شد

____

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: نگریستند. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: نمی‌گفتند. [.....]
(۳). فق: مکنی. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: تا سعد را. (۵). مر: که در. (۶). وز، دب: دیوار بست، آج، لب، فق، مب، مر: بدان دیار. (۷). مب، مر: نمی‌کنید و نمی‌روید. (۸). وز: اخلال. (۹). مب، مر: می‌کنید. (۱۰). مب، مر: و اگر. (۱۱). مر عمل کن. (۱۲). فق: بکن، مب، مر: آن کنیم. (۱۳). مب: طریق، مر: طریقت. (۱۴). آج، لب، فق، مب، مر: می‌شکفت.

پیش از آن که بر زبان راند«۱». آنگه گفت: شما چگونه کنید چو«۲» خواهید که در اینکه دین آیید«۳»! گفتند: کلمه شهادت گوییم و غسل کنیم، و جامه پاکیزه«۴» پوشیم، و دو رکعت نماز کنیم. سعد همچنان کرد، آنگه حربه«۵» بر گرفت و با مجمع قوم شد. چو«۶» از دور پدید آمد، قوم گفتند: و اللّه که نه سعد به آن روی باز آمد که از اینکه جا رفت، بیامد و بنشست و روی به قوم کرد و گفت: یا بنی عبد الأشهل؟ چگونه دانید«۷» مرا! گفتند: سیّد و رئیس و مطاع مایی، و رای تو از رای ما همه قویتر، و نقیبه تو خجسته‌تر. گفت: چون چنین می‌دانی«۸» مرا، حرام است بر من که از شما هیچ حدیث شنوم تا به خدای و پیغامبر ایمان نیاری«۹». گفتند«۱۰»: سمعا و طاعهٔ لک، ما دانیم که تو به ما جز خیر نخواهی، و اگر به ما نخواهی به خود خیر خواهی به هر حال، آنگه همه ایمان آوردند تا در بنی عبد [الأشهل]
«۱۱» هیچ مردی و زنی نماند الّا که اسلام آورد. و مصعب و اسعد زراره همچنین دعوت می‌کردند تا هیچ سرای انصاریّ در مدینه نماند که نه در آن جا جماعتی مسلمانان بودند از مردان و زنان، الّا به سرای«۱۲» بنی امیّهٔ بن زید و حطمه وائل، که ایشان متوقّف بودند، برای آن که ابو قیس بن الأسلت الشّاعر در میان ایشان بود، و ایشان را منع می‌کرد. آنگه مصعب بن عمیر برخاست با مکّه آمد و هفتاد مرد مسلمان با او بیامدند به مکّه، همه مجادل با مشرکان قوم خود، و میعاد ایشان با رسول- علیه السلام- به عقبه بود در روز میانین ایّام تشریق«۱۳»، و اینکه روز را روز بیعت عقبه دوم گویند«۱۴» کعب بن مالک گفت: چون از حج فارغ شدیم، و آن شب بود که با رسول وعده

____

(۱). مر: تا محبّت اسلام بر وی غلبه کرد تا پیش از آن که کلمه عرضه کند. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: که. [.....]
(۳). مر: که در دین اسلام در آیید. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: پاک. (۵). آج: حربه/ حربه‌ای. (۶). فق، مب، مر: چون. (۷). فق: دانی/ دانید. (۸). مب، مر: می‌دانید. (۹). آج، لب: نیارید، مر: نیاورید. (۱۰). مب، مر: همه گفتند. (۱۱). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: الّا سرای. (۱۳). مب، مر: ایّام التّشریق. (۱۴). مب: دویم خوانند.

صفحه : ۴۷۲ کرده بودیم، عبد اللّه بن عمرو بن حرام الانصاری«۱» پدر جابر با ما بود، و ما اینکه کار از مشرکان قوم خود پنهان می‌داشتیم، او را به حاکم کردیم و گفتیم: تو از جمله سادات و اشراف مایی، و ما را نمی‌باید که چون تو مردی با اینکه عقل و رای و حصافت که تو راست فردا هیزم دوزخ شوی. اسلام آر و با ما به دین محمّد در آی، و ما را امشب میعاد است به عقبه با رسول اللّه حاضر آی تا بشنوی. گفت: روا باشد. پس ما رها کردیم تا از شب ثلثی برفت. برون آمدیم«۲» به میعاد رسول- علیه السلام- پوشیده، یک یک و دو دو می‌رفتیم تا همه در آن شعبی که نزدیک عقبه است مجتمع شدیم، هفتاد مرد بودیم و دو زن با ما بودند: یکی امّ عماره بنت کعب احدی نساء بنی النّجار، و یکی اسماء بنت عمرو بن عدیّ احدی نساء بنی سلمه. نگاه کردیم رسول- علیه السلام- می‌آمد و عمّش عبّاس بن عبد المطّلب با او بود، و او هنوز در اسلام نبود، و لکن برای خویش و قرابت با رسول بیامده بود. چون بنشستیم، اوّل عبّاس سخن گفت، و گفت: یا معشر الخزرج- و عرب هر دو قبیله را خزرج خواندنی- بدانی که«۳» محمّد از ما آن جاست«۴» که می‌دانی«۵»، و ما خود او را از قوم خود حمایت می‌کنیم از آنان که بر دین ماانـد، و او در قوم و شهر خود در عزّ و منعت«۶» است، و لکن می‌خواهد که با نزدیک شما«۷» آید. اگر دانید«۸» که به اینکه قول که به او کنی«۹» موافقت و وفا خواهی کردن«۱۰»، و او را حمایت خواهی کردن«۱۱» و تحمّل احوال او کردن تا بیاید«۱۲»، و الّا اگر به اینکه که من گفتم قیام نتوانی کردن«۱۳» و او را بسیاری«۱۴» و خذلان کنی«۱۵»، اکنون بگوی«۱۶» تا او رحلت نکند و شهر خود رها نکند.

---

(۱). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: عبد اللّه بن عمرو بن حزام الانصاری. (۲). مر: بیرون آمدیم. [.....]
(۳). مب، مر: بدانید که، فق: که می‌دانی. (۴). مب، مر: اینکه جاست. (۵). مب، مر: می‌دانید. (۶). مب، مر: و رفعت. (۷). مب، مر: که به شهر شما. (۸). آج، لب، فق: دانی/ دانید. (۹). فق، مب، مر: که با او کنید. (۱۱- ۱۰). مب، مر: خواهید کردن. (۱۲). مب مر به شهر شما. (۱۳). مب، مر: نخواهید نمودن. (۱۴). بسپاری/ بسپارید. (۱۵). مب، مر: کنید. (۱۶). مب، مر: بگویید.

صفحه : ۴۷۳

ما گفتیم [۴۵۰- پ]

: شنیدیم آنچه گفتی ای رسول اللّه؟ تو سخن خود بگو، و آنچه تو را رای است و شرط است«۱» برای خدای و برای خود التماس کن. رسول- علیه السلام- سخن گفت و چند آیت«۲» قرآن بخواند«۳»، و قوم را دعوت کرد و در مسلمانی ترغیب داد«۴». آنگه گفت: من اینکه تبلیغ در میان شما به آن شرط می‌کنم که حمایت من چنان کنی«۵» که حمایت زنان و فرزندان خود. براء بن معرور دست رسول به دست گرفت و گفت: یا رسول اللّه؟ تو را بیعت می‌کنیم«۶» بر آن که تو را چنان حمایت کنیم که از آن خود، یعنی عورت خود را. ما اهل مجمع و محفل و کارزاریم«۷»، و اینکه معانی به میراث از پدران یافته‌ایم. و ابو الهیثم بن التّیهان گفت: یا رسول اللّه؟ تو دانی که از میان ما و مردمان عهود و مواثیق است و ما آن همه بر هم خواهیم زدن، چنان باشد که اگر خدای تعالی تو را قوّت و نصرت دهد بر قوم خود ما را رها کنی و با شهر خود شوی. رسول- علیه السلام- بخندید و گفت: لا بل الدّم الدّم و الهدم الهدم انتم منّی و انا منکم، احارب من حاربتم و اسالم من سالمتم، گفت: نه خونهای«۸» و خانهای ما و شما«۹» به یکدیگر پیوست! خونهای ما با«۱۰» یکدیگر ریزند و خانهای ما با یکدیگر بیران«۱۱» کنند. شما از منید«۱۲» و من از شما، حرب کنم به آن که محارب شما باشد، و صلح کنم با آن که مصالح شما باشد. آنگه گفت: دوازده نقیب را اختیار کنید که کفلای قوم باشند، چنان که حواریّان عیسی. نه از خزرج و سه از اوس. آنگه گفت: دوازده نقیب را اختیار کنید که کفلای قوم باشند، چنان که حواریّان عیسی: نهاز خزرج و سه از اوس. عاصم عمر بن قتاده

گفت: چون ما به بیعت رسول- علیه السلام- بنشستیم،

---

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. [.....]

(۲). مب، مر از. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: برخواند. (۴). مب، مر: ترغیب نمود. (۵). مب، مر: کنید. (۶). وز: می‌کنم. (۷). لب: کالزاریم. (۸). آج، لب، فق: خونها. (۹). کذا: در مج و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۱۳۶): نه خون ما و خون شما. (۱۰). وز: ندارد. (۱۱). فق، مب، مر: ویران. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: منی/ منید.

صفحه : ۴۷۴ عبّاس بن عبادهٔ بن نضله گفت«۱»: ای مردمان؟ شما دانید«۲» که اینکه مرد را بر چه بیعت می‌کنید! علی حرب الأحمر و الأسود، بیعت او بر کارزار«۳» عرب و عجم می‌کنی«۴». اگر چنان که مالتان را نکبتی رسد، یا اشراف شما را بکشند، از او بر خواهی گردیدن«۵». اکنون اندیشه کنی«۶»، اگر به هیچ وجه او را بسپاری«۷» و به عهد او وفا نکنی«۸» خزی باشد در دنیا و آخرت، و اگر چنان که به او وفا خواهی کردن«۹» و یار«۱۰» بازنگیری به آن که شما را بکشند و مالتان را ببرند و وفا کنی«۱۱» و از او نگردی«۱۲» آن«۱۳» خیر دنیا و آخرت است. گفتند: ما او را به جان و مال و قتل اشراف قبول می‌کنیم«۱۴». ای رسول اللّه؟ اگر ما به اینکه وفا کنیم، ما را بر اینکه چه باشد! گفت: بهشت، گفتند: یا رسول اللّه؟ دست باز کن«۱۵». رسول- علیه السلام- دست باز کرد بیعتش کردند. اوّل کس که دست بر دست رسول زد البراء بن معرور بود. آنگه جمله بیعت کردند. چون از بیعت فارغ شدند، ابلیس از سر عقبه آواز داد به آوازی بلند که: یا اهل الجباجب«۱۶»؟ نمی‌دانی«۱۷» که مذمّمی«۱۸» با جماعتی صابیان بر حرب شما مجتمع شدند. رسول- علیه السلام- گفت: اینکه دشمن خداست«۱۹» ابلیس، آنگاه گفت: یا عدوّ اللّه، ای دشمن خدا با تو پردازم. آنگه رسول- علیه السلام- گفت: با رحلهای خود روی«۲۰» بسلامت.

---

(۱). آج، لب، فق، مر: عبّاس گفت، مب: عبد اللّه عبّاس گفت. (۲). آج، لب: دانی/ دانید. (۳). لب: کالزار. [.....]

(۴). مب، مر: می‌کنید. (۵). مب، مر: خواهید گردیدن. (۶). آج، لب: کنید. (۷). بسپاری/ بسپارید. (۸). نکنی/ نکنید. (۹). خواهی کردن/ خواهید کردن. (۱۰). آج، لب، فق: یاری. (۱۱). کنی/ کنید. (۱۲). وز، آج، لب: برنگردی/ برنگردید. (۱۳). آج، لب، فق: اینکه. (۱۴). مب گفتند. (۱۵). مب، مر: دست بگشای. (۱۶). مج، وز: الحاجب، آج، لب، فق، مب، مر: اهل الحاجهٔ، چاپ شعرانی (۳/ ۱۳۶): اهل الحجاز، آنچه در متن آمده است بر اساس سیره إبن هشام (چاپ گوتینگن ج ۱/ ۳۰۰) و توضیح آن است. (۱۷). مب، مر: نمی‌دانید. [.....]

(۱۸). مب، مر: مدلجی. (۱۹). مب یعنی. (۲۰). آج، لب، فق، مب، مر: روید.

صفحه : ۴۷۵ عبّاس بن عبادهٔ بن نضله گفت: یا رسول اللّه؟ به آن خدای که تو را بفرستاد به حق که اگر فرمایی بامداد با شمشیر به سر اینان رویم به منا. رسول- علیه السلام- گفت: مرا نفرموده‌اند، و لکن با رحل خود روی«۱». گفت:«۲»: برفتیم. چون بر دگر روز بود، اجلّای قریش آمدند بنزدیک ما و گفتند: یا معشر الخزرج؟ ما شنیدیم که شما بیامده‌ای«۳» تا صاحب ما را- یعنون«۴» محمّد را- از میان ما ببری و به شهر«۵» خود بری«۶»، با او عهد کرده‌ای بر قتال ما. چیست که شما را بر اینکه حمل کرده است! و شما را عداوت و قتال ما چرا اختیار است! و ما را ببرگ نیست اختیار عداوت و قتال شما«۷»، مشرکان قوم ما که اینکه شنیدند«۸»، سوگند خوردند که: ما از اینکه خبر نداریم، و راست گفتند، برای آن که ایشان بی خبر بودند از اینکه، و ما هیچ سخن نگفتیم و در یکدیگر می‌نگریدیم«۹». آنگه برخاستند، و حارث بن هشام بن المغیرهٔ المخزومیّ در میان ایشان بود، و او نعلینی نو در پای داشت. من پدر جابر را- عبد اللّه بن عمرو بن حرام را- گفتم: یا جابر؟ نه سیّد قوم خودی!

چرا جفتی نعل«۱۰» چنین که اینکه جوان قرشی«۱۱» دارد تو نداری! گفت و بشنید، نعل از پای بکند و بینداخت و گفت: در پای کن. ابو جابر گفت: چرا چنین سخنها گویی! بر گیر نعلین و با پیش او بر. من گفتم: لا و اللّه که نبرم، و نعلین بر گرفتم و گفت: اینکه فالی است که من زدم، چه اگر او ندادی«۱۲»، ما خود عن قریب گرفتمانی«۱۳» از او، و انصاریان با مدینه شدند و عهد از میان ایشان و رسول- علیه السلام- محکم بود. چون با مدینه شدند اسلام آشکارا کردند و دعوت آشکارا کردند، و خبر منتشر شد و به مکّه رسید. قریش اصحاب رسول را می‌رنجانیدند.

---

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: روید. (۲). آج، لب، فق، مب: گفتند. (۳). فق: آمده‌ای، مب، مر: آمده‌اید. (۴). کذا: در وز، آج، لب، فق، مب، مر: یعنی. (۵). وز، مب، مر: شهری. (۶). آج، لب، فق: برید. (۷). مب، مر: بر قتال ما شما را چه بر اینکه عمل داشته است و شما عداوت و قتال ما از برای چه اختیار کرده‌اید و ما را به شما هیچ عداوتی نیست. (۸). مب، مر همه. (۹). آج، لب، فق: می‌نگریستیم. (۱۰). آج، لب، فق، مب: نعلینی، مب، مر: نعلین. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: قریش. [.....]

(۱۲). آج، لب، فق، مب: مر: او نداند. (۱۳). آج،: لب، فق، مب، مر: گرفتیم.

رسول- علیه السلام- گفت: بس مهمّ نیست«۱» ما را اینکه جا مقام کردن، بر خیزید تا به مدینه شویم و آن جا مقام کنیم که ایمن باشیم بر خود. و اصحاب رسول- علیه السلام- یک یک و دو دو هجرت می‌کردند و به مدینه می‌رفتند، و اوّل کس که هجرت کرد ابو سلمهٔ بن عبد الاسد المخزومیّ بود، پس عامر بن ربیعه با عیال خود لیلی بنت ابی حثمه«۲»، پس عبد اللّه بن جحش بود. آنگه گروه گروه اصحاب رسول هجرت می‌کردند، و رسول- علیه السلام- به مکّه مقام کرد تا آنگه که خدای فرماید که تو نیز هجرت کن. چون خدای تعالی فرمود که تو«۳» نیز هجرت کن«۴»، بر خاست و با مدینه آمد، و اهل مدینه به آمدن او شادمانه«۵» شدند متبجّح و متبرّک شدند، و خدای تعالی به برکت او و برکت مقدم او آن عداوت و دشمنی [۴۵۱- ر]

از میان اوس و خزرج برداشت، چنان که گفت: وَ اذكُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَيكُم يا معشر الانصار؟ إِذ كُنتُم أَعداءً قبل الاسلام، فَأَلَّفَ بَينَ قُلُوبِكُم بالإسلام، فَأَصبَحتُم، ای صرتم. و مراد نه «صباح» است که خلاف «مسا» باشد، مراد صیرورت است، نظیره: فَأَصبَحَ مِنَ النّادِمِينَ«۶»، فَأَصبَحَ مِنَ الخاسِرِينَ«۷»، فَأَصبَحَ هَشِيماً«۸»، أَو يُصبِحَ«۹» إِنَّمَا المُؤمِنُونَ إِخوَةٌ«۱۲»، و قوله- علیه السلام:«۱۳» المؤمن اخ« المؤمن. ابو هریره روایت کند«۱۴» از رسول- علیه السلام- که گفت: مسلمان برادر مسلمان است، لا یظلمه و لا یسلمه ، بر او ظلم نکند و نگذارد که کسی بر او ظلم کند.

---

(۱). مب، مر: مصلحت نیست. (۲). مج، وز: لیلی بن ابی خیثمه، آج، لب، فق، مب، مر: لیلی بنت ابی حیثمه، با توجه به منابع خبر تصحیح شد. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: فرماید که توهم. (۴). آج، لب، فق چون خدای گفت. (۵). لب: شادمان. (۶). سوره مائده (۵) آیه ۳۱. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۳۰. (۸). سوره کهف (۱۸) آیه ۴۵. (۹). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: اصبح، با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۱۰). سوره کهف (۱۸) آیه ۴۱. (۱۱). وز: مثال. (۱۲). سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۰. [.....]

(۱۳). مج، آج، لب، فق، مب، مر: اخو. (۱۴). آج، لب، فق، مب، مر: کرد.

«۱»«۲» لا تحاسدوا و لا تباغضوا و لا تدابروا و کونوا عباد اللّه اخوانا التّقوی ههنا- و اشار بیده الی صدره- حسب امرئ من الشّرّ ان یحفر« اخاه« ، بر یکدیگر حسد مبرید و با یکدیگر دشمنی مکنید، و پشت بر یکدیگر مکنید، به معنی خذلان و هجران«۳»، و ای بندگان خدای چون برادران باشید، پرهیزگاری در دل است. بس باد مرد را از شرّ و بدی آن که عهد برادر مسلمان بشکافد. و قال- علیه السلام: المؤمن للمؤمن کالبنیان یشدّ بعضه بعضا و شبّک بین اصابعه ، گفت: مؤمن مؤمن را چون بنیان است که بهری را محکم دارد و انگشتان درهم افگند. و قال- علیه السلام: المؤمنون کنفس واحدهٔ ، مؤمنان چون یک تن‌اند«۴». و قال- علیه السلام: مثل المؤمنین فی توادّهم و تراحمهم کمثل الجسد اذا اشتکی بعضه تداعی سایره بالسهر و الحمّی، مثل مؤمنان در دوستی ایشان با یکدیگر و رحمت ایشان بر یکدیگر چون مثل تن است که چون بعضی از او بنالد و رنجور شود، جمله را دعوت کند و بخواند به بی خوابی و تب. وَ کُنتُم عَلی شَفا حُفرَةٍ مِنَ النّارِ، و شما ای جماعت اوس و خزرج بر کناره کنده از دوزخ بودی. فَأَنقَذَکُم مِنها، خدای تعالی شما را برهانید، و اینکه مثل است، یعنی شما نزدیک بودید«۵» که در دوزخ افتید«۶»، و از میان شما و افتادن در دوزخ هیچ نمانده بود جز آن که مرگ به شما رسیدی. چون کسی که بر کناره چاهی یا خندقی باشد، به هر آسیبی که به او رسد در افتد. خدای تعالی ایشان را تشبیه کرد و احوال ایشان به حال کسی که بر کناره [حفره‌ای]

«۷» باشد، هر ساعت خوف آن بود که در

---

(۱). کذا در مج و دیگر نسخه بدلها که ترجمه حدیث هم با همین ضبط سازگار می‌نماید، امّا ضبط اینکه کلمه در منابع حدیث به صورت «یحقر» آمده است. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: لاخیه. (۳). آج، لب، فق، مب: یعنی خذلان و هجران، مب: و با یکدیگر خذلان و هجران مکنید. (۴). وز: در حاشیه افزوده للعارف الشیرازی: بنی آدم اعضای یکدیگرند || که در آفرینش ز یک گوهراند چو عضوی به درد آورد روزگار || دگر عضوها را نماند قرار (۵). آج، لب، فق: بودی، مب، مر: بودید. (۶). آج، لب، فق: افتی/ افتید. (۷). مج، وز: ندارد، از آج افزوده شد.

افتد. و شفا البئر جانبه کشطّ النّهر و ساحل البحر و طرّهٔ الثّوب و طرف الرّمح، کناره اینکه چیزها باشد جز که «طرف» عام‌تر است. و «شفا» چاره را باشد و خندق را و مانند آن، قال اللّه تعالی: عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ«۱»، و قال الرّاجز: نحن حفرنا للحجیج سجله نابتهٔ فوق شفاها بقله و اگر چه حکم مضاف را باشد دون المضاف الیه، اینکه جا ردّ کنایت با مضاف الیه کرد که «حفره» است و با «شفا» نکرد، چنان که عجاج شاعر گفت: طول اللّیالی اسرعت فی نقضی طوین طولی و طوین عرضی و یقول العرب: خرجت سور المدینهٔ. و در آثار آمده است که اعرابی شنید از عبد اللّه عبّاس که اینکه آیت می‌خواند: وَ کُنتُم عَلی شَفا حُفرَةٍ مِنَ النّارِ فَأَنقَذَکُم مِنها، گفت: و اللّه ما انقذهم منها و هو یرید«۲» ان یوقعهم فیها، گفت: به خدای که خدا ایشان را از دوزخ بنزهانید، و خواست که ایشان را در اندازد. عبد اللّه عبّاس گفت: خذوها من غیر فقیه، اینکه کلمه حکمت بگیرید از کسی که فقیه نیست، و نکو آمد او را آن، حکمت حکمت باشد بر زبان هر که رود، از اینکه جا گفت امیر المؤمنین- علیه السلام: انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال، به آن نگر که«۳» می گوید، به آن منگر که می گوید، یعنی به سخن نگر«۴» به گوینده منگر، که گوینده از سخن قیمت گیرد، و سخن از گوینده قیمت نگیرد. اعرابی گفت و نکو گفت، و عدل گفت، و از عقل گفت. و عبد الله عبّاس که ربّانی امّت است اعجاب کرد و پسندید، و اینکه حدیث خلاف آن آمد که مجبر«۵» گفت: «لام» غرض است فی قوله: وَ لَقَد ذَرَأنا لِجَهَنَّمَ«۶»، برای آن که آن نه غرض حکیم باشد نه فعل کریم«۷» باشد، غرض حکیم

چنین باشد: ما يُرِيدُ اللّهُ لِيَجعَلَ عَلَيكُم مِن حَرَجٍ وَ لكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُم«٨»يُرِيدُ اللّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُم وَ يَهدِيَكُم سُنَنَ الَّذِينَ مِن قَبلِكُم وَ يَتُوبَ عَلَيكُم وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ، وَ اللّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيكُم وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ أَن تَمِيلُوا مَيلاً عَظِيماً، يُرِيدُ اللّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُم وَ خُلِقَ الإِنسانُ ضَعِيفاً«١»، عجب از آن«٢» كه با چنين آيات محكم مؤكّد به ادلّه عقل روا دارد كه جبر گويد. كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُم آياتِهِ، خداى تعالى چنين بيان كند آيات خود را براى شما، چه كار او بيان است نه تلبيس، لَعَلَّكُم تَهتَدُونَ، و المعنى لكى تهتدوا، براى آن«٣» تا شما مهتدى شويد و راه يافته. اينكه جا به ره اسلام، و آن جا به ره بهشت. اينكه غرض حكيم«۴» باشد. فَأَنقَذَكُم مِنها، فعل كريم باشد و اللّه يوفقنا لمرضاته. وَ لتَكُن مِنكُم أُمَّةٌ يَدعُونَ إِلَى الخَيرِ، «لام» امر غايب راست، و اصل او كسر است، و لكن با «واو» و «با» ساكن كنند تا مؤذن باشد به آن كه عمل او جزم است، و با «ثمّ» اسكان نكردند، و اگر چه او نيز حرف عطف است، براى آن كه او بمشابت كلمتى است مفرد، و «لام» اضافه را اسكان نكردند و بر كسر رها كردند تا ايذان كنند«۵» كه عمل او جرّ است. و قوله: مِنكُم، بيشتر مفسران بر آنند كه «من» تبعيض راست، و اينكه قول آن كس باشد [۴۵۱- پ]

كه گويد: امر معروف و نهى منكر از فروض كفايات است نه از فروض اعيان، چون بعضى به او قيام كنند از ديگران بيوفتد«۶»، و گفتند: اينكه امر متوجّه است به فرقتى نا معيّن. و زجّاج گفت: و ليكن«٧» جميعكم امّة، و «من» براى تخصيص مخاطبان در آمده است از ساير اجناس، چنان كه گفت: فَاجتَنِبُوا الرِّجسَ مِنَ الأَوثانِ«٨»، و قال الشّاعر: اخور غايب يعطيها و يسلبها«٩» يأبى الظّلامة منه النّوفل الزّفر

---

(١). سوره نساء (۴) آيه ٢۶
تا ٢٨. (٢). آج، لب، فق، مب، مر: آنان. (٣). آج، لب، فق، مب، مر كه. (۴). مج، وز: حكم، با توجّه به آج تصحيح شد. (۵). وز، آج، لب: كنند. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: بيفتد. (٧). آج، لب: و لتكن، فق، مب، مر: و لكن. (٨). سوره حج (٢٢) آيه ٣٠. (٩). وز: تسلبها، لسان العرب: ماده (زفر).

اى هو النّوفل الزّفر«١»، براى آن كه او را وصف كرد باعطاء الرّغايب، و «نوفل» مرد بسيار عطا باشد من النّافلة، و آن عطيّتى باشد كه دادن آن واجب نبود. و «زفر» آن باشد كه غنيمتها جمع كند. و «من» در آيت فى قوله: فَاجتَنِبُوا الرِّجسَ مِنَ الأَوثانِ«٢»، تبيين راست، و در بيت تجريد را، و اگر چه نزديكند به يكديگر، ميان ايشان فرقى هست براى آن كه تجريد چنان بود كه گويد: رايته فرايت منه الاسد، از او شير، ديدم يعنى او خود«٣» شير بود، و من چو«۴» او را ديده بودم شير ديده. و آيت را معنى اينكه است كه: اجتناب كنى از رجس و ارجاس بسيار است. آنكه بيان كرد آن را به «من» تبيين كه«۵» از جنس اوثان. و بعضى دگر گفتند: «من» در آيت ما زيادت است، و تقدير آن كه: و لتكونوا امّة يدعون الى الخير، و اينكه قول تأويل آنان باشد كه امر معروف و نهى منكر از فروض اعيان گويند و بر همه مكلّفان واجب شناسند، و اينكه مذهب ماست و اختيار زجّاج و جبّائى. و «امّت» بر هشت قسم«۶» است. يكى جماعت، فى قوله: وَجَدَ عَلَيهِ أُمَّةً مِنَ النّاسِ«٧»، و يكى به معنى حين و مدّت«٨»، و فى قوله: وَ ادَّكَرَ بَعدَ أُمَّةٍ«٩»، اى بعد حين و مدّة. و به معنى مقتدا و قدوه«١٠» فى قوله: إِنَّ إِبراهِيمَ كانَ أُمَّةً«١١»، و به معنى قامت بود فى قولهم«١٢»: هو حسن الامة، اى القامة، و قول الشّاعر: سان الوجوه طوال«١٣» الامم و به معنى دين، فى قوله: إِنّا وَجَدنا آباءَنا عَلى أُمَّةٍ«١۴»، و الامّة، اتباع الانبياء- عليهم السلام. وَ إِن مِن أُمَّةٍ إِلّا خَلا فِيها نَذِيرٌ«١۵»، و الامّة، الرّجل المنفرد بدين، فى قول

---

(۱). دب: از چند صفحه پیش تا بدین جا افتادگی دارد. (۲). سوره حج (۲۲) آیه ۳۰. [.....]

(۳). دب گفت. (۴). دب، مب، مر: چون. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۶). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: قسمت. (۷). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۳. (۸). آج، لب، فق، مب، مر باشد. (۹). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۵. (۱۰). مج، وز: قدرة، آج: رئیس قوم، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۰. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: قوله. (۱۳). وز: طول. (۱۴). سوره زخرف (۴۳) آیه ۲۳. (۱۵). سوره فاطر (۳۵) آیه ۲۴.

الله علی‌النّبیّ- علیه السلام: یحشر زید بن نفیل امّة واحدة یوم القیامة. و الأمّة الأم، من قولهم: هی امّ فلان، و امّته بمعنی واحد، و اصل همه من الأمّ باشد و هو القصد. جماعت را«۱» برای آن امّت خوانند که اجتماع ایشان علی مقصد واحد [باشد]

«۲» و کذا الباقی. و «معروف» فعلی باشد حسن که صفتی زاید بر حسن دارد امّا بأن یکون واجبا او مندوبا الیه، یا فریضه باشد یا سنّت. پس امر به معروف [بواجب]

«۳» واجب باشد، و امر به سنّت سنّت باشد. و «منکر» قبیح باشد، و نهی از جمله او واجب باشد برای آن که ترک همه قبایح واجب است، و همچنین منع کردن از همه واجب باشد. و «انکار» اظهار کراهت چیز«۴» باشد برای وجهی از وجوه قبح که در او باشد. و نقیض او «اقرار» باشد، و آن اظهار قبول چیزی باشد برای آن که صواب و نکو باشد، و باتّفاق امر معروف و نهی منکر هر دو واجب است. و بیشتر متکلّمان بر آنند که: فرض بر کفایت است، و مذهب ما آن است که: فرض بر اعیان است. و بعضی علما گفتند: طریق وجوب انکار منکر عقل است، برای آن که چون کراهتش [واجب]

«۵» باشد، منع از او واجب باشد. و الّا تارکش بمنزله راضی باشد به منکر، و مذهب ما آن است که: طریق وجوبش سمع [است]

«۶» و اجماع امّت. و امر معروف و نهی منکر به سه مرتبه باشد: بالید و اللّسان و القلب، به دست و زبان و دل، اگر ممکن باشد به هر سه بکند: هم به دل، هم به دست، هم به زبان. اگر به دست نتواند، به زبان. و اگر به زبان نتواند، به دل منکر باشد فعل منکر را و ترک معروف را. اگر گویند: استعمال سلاح«۷» در اینکه باب روا باشد! گوییم: اگر حاجت

---

(۱). وز: ندارد. [.....]

(۲). مج، وز، دب: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مج، وز، مر: ندارد، از دب افزوده شد، دیگر نسخه بدلها: واجب. (۴). آج، لب، فق، مر: چیزی. (۶- ۵). مج، وز: ندارد، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). دب، مب، مر: صلاح.

 باشد، جز که اینکه نوع به دستوری امام شاید کردن بنزدیک ما، و بنزدیک مخالفان بی اذن امام روا باشد. ابو القاسم بلخیّ گفت: عند وجوب امام و بی دستوری امام نشاید، الّا عند الضّرورة، فامّا عند عدم الامام روا باشد- و اللّه اعلم. بدان که امر معروف و نهی منکر از فروع ابواب امامت است، و ابواب امامت از اصول دین است، و اخلال به او روا نباشد، و اخبار به وجوب و تأکید او متظاهر است. حسن بصری روایت کند، که رسول- علیه السلام- گفت: هر که او امر معروف و نهی منکر کند، او در زمین خلیفه خدا باشد و خلیفه رسول و خلیفه کتاب. راوی خبر گوید: مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول اللّه؟ من خیر النّاس، بهترین مردمان کیست«۱»! گفت: آمرهم بالمعروف و انهاهم عن المنکر و اتقاهم للّه و

اوصلهم للرّحم، آن که امر معروف بیشتر کند و نهی منکر و از خدا بترسد و صله رحم کند. عبد اللّه عبّاس گفت، رسول را- علیه السلام- گفتم: یا رسول اللّه؟ اگر ما همه معروف به جای آریم و از همه مناکیر اجتناب کنیم تا از آن هیچ رها نکنیم«۲»، و از اینکه هیچ ارتکاب نکنیم«۳»، و لکن امر معروف و نهی منکر نکنیم دیگران را، روا باشد! گفت: امر معروف کنی«۴» و اگر چه بمعنی معروف«۵» نکنی«۶»، و نهی منکر کنی«۷» و اگر چه بعضی منکر ارتکاب کنی«۸». نعمان بن بشیر روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: مثل فاسق در میان قوم چنان باشد که کشتیی بود در دریا یا «۹» میان«۱۰» قومی، بروند و آن کشتی ببخشند و قسمت کنند و هر کس به نصیب و حصّه خود بنشیند. آنگه یکی از ایشان تبری

---

(۱). مب: بهتر آدمیان کیستند، مر: بهترین آدمیان کیستند. (۲). مب، مر: که هیچ فرو نگذاریم. (۳). وز: ندارد. (۸- ۴). مب، مر: کنید. (۵). وز است، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۷- ۶). مج: کنی، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). کذا: در مج: دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۱۰). آج، لب، فق بود در میان دریا.

بر دارد و آن نصیب خود را سولاخ«۱» کند، دیگران او را گویند [۴۵۲- ر]

: چه می‌کنی! گوید: در نصیب خود تصرّف می‌کنم. شما را با من و نصیب من چه کار است! اگر او را به اینکه گفتار رها کنند، و دستش به دست نگیرند«۲»، کشتی بیران«۳» کند و آب در آید، و او و ایشان غرق شوند«۴». و امیر المؤمنین علی- علیه السلام- گفت: فاضلتر جهادی امر معروف و نهی منکر است و دشمنی کردن با فاسقان. هر که امر معروف کند، پشت مؤمن قوی کرده باشد، و هر که نهی منکر کند منافق را به رغم آورده باشد، و هر که با فاسق معادات کند و برای خدای خشم گیرد، خدای تعالی برای او خشم گیرد. ابو الدّرداء گفت: اگر امر معروف و نهی منکر کنی«۵»، و الّا خدای تعالی سلطان ظالم را بر شما گمارد که بزرگتان را«۶» حرمت ندارد، [و بر کودکان رحمت نکند]

«۷»، و نیکان و صالحان شما دعا کنند اجابت نیاید، و نصرت خواهند نصرت نیابد«۸»، و آمرزش خواهند«۹» خدای نیامرزد ایشان را«۱۰». حذیفة بن الیمان«۱۱» گفت: روزگاری آید بر مردمان که مردار خری«۱۲» برایشان دوست‌تر بود از کسی که امر معروف و نهی منکر کند. سفیان ثوری گفت: هر آن مردی که همسایگان او دوست او باشند و او را مدح کنند، بدان که او مداهن است، چه اگر«۱۳» امر معروف و نهی منکر کردی، همه دشمنش بودندی، و معنی آیت آن است که: جمله شما که امّت مصطفی‌اید، یا بهری از شما باید تا«۱۴» خلقان را با خدای و ره خیر و طاعت دعوت کنی«۱۵» و امر معروف

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سوراخ. [.....]

(۲). آج، لب، فق: و دستش نگیرند، فق، مب، مر: رها کنند و مانع او نشوند. (۳). دب، فق، مب: ویران. (۴). مج: غرق کنند، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). آج، لب، فق: نکنی، مب: نکنید، مر: ندارد. (۶). آج، لب، فق: بر بزرگان. (۷). مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد، مب، مر و چون. (۸). مب، مر: ندهد شما را. (۹). مب، مر: و چون آمرزش خواهید. (۱۰). مب، مر: شما را. (۱۱). آج، لب، فق، مر: حذیفة الیمانی. (۱۲). دب: مردار خواری، مر: مردار خوری. (۱۳). دب او. (۱۴). مب، مر: که. (۱۵). آج، لب، فق، مب، مر: کنید. [.....]

 کنی«۱»، یعنی مردمان را طاعت فرمایی«۲». وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ، و از«۳» قبایح و فضایح و ناشایست و نابایست نهی و منع کنی«۴». وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، آنگه گفت: آنان که اینکه«۵» کنند و آن«۶» کار بندند، ایشان مفلحان و ظفر

یافتگـان و فـایزان و به نصیب تمـام رسیدگان باشـند. وَ لا ـ تَکُونُوا کَالَّذِینَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِن بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَیِّناتُ، و چنان مباشید«۷» که آنـان که ایشـان پراگنـده شدنـد و مختلف گشـتند پس از آن که حجّت برایشـان متوجّه شـد و آیات و دلایل به ایشان آمـد. بیشتر مفسـران گفتند: مراد جهودان و ترسایانند. و بعضـی مفسـران گفتند: مراد مبتدعان امّت‌اند. عبد اللّه بن شدّاد روایت کنـد که: من بـا ابو امامه بودم- صاحب رسول اللّه- به در شام یا دمشق بیامـد و بر سـر آن کشـتگان حروریان بایسـتاد- یعنی خارجیـان- و گفت: کلاب النّار، کلاب النّار«۸»، سـگان دوزخنـد- دو بار سه بار«۹». بترین«۱۰» کشـتگان‌اند که آسمان سایه برایشان افگنـد، و کشـتن بهتر ایشان را. آنگه بگریست. من گفتم: یا ابا امامهٔ؟ اینکه که گفتی از خود گفتی، یا از پیغامبر در اینکه باب چیزی شنیده«۱۱»! گفت: اگر من چنین چیزها به رای خود گویم، انّی اذا لجریء، پس من دلیر باشم بر خـدای و پیغـامبر، از رسول شـنیدم، نه یـک بار و دو بار و سه بار، تا به هفت«۱۲» رسـید که گفت: اینکه که من گفتم و تو شـنیدی. من گفتم: پس چرا بگریستی! گفت: رحمهٔ لهم، برای رحمت برایشان، که اینان مسـلمانان بودند پس مرتد شدند. آنگه اینکه آیت بر خوانـد: و وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا- و الایات- الی قوله: أَ کَفَرْتُم بَعْدَ إِیمانِکُم فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما کُنتُم تَکْفُرُونَ آنگه ابو امامه گفت: هم الحروریّهٔ، ایشان خارجیان‌اند.

(۴- ۱). آج، لب، فق، مب، مر: کنیـد. (۲). مب، مر: فرمایید. (۳). مج، وز، و آن، با توجّه به دب و دیگر نسـخه بدلها تصـحیح شد. (۵). مـب، مر: چنین. (۶). دب را. (۷). دب، آج، لب، فق: مباشـی/ مباشـید. (۸). آج، لب، فـق، مب، مر: نـدارد، مب، مر ایشان. (۹). دب: سه بـار گفت، آج، لب، فق، مب، مر: دو بار یا سه بار، که مقـدّم بر لفظ «کلاب النّار» آمـده است. (۱۰). فق، مب: بدترین. (۱۱). آج، لب، فق: شنیده/ شنیده‌ای. (۱۲). مب، مر بار.

صفحه : ۴۸۵ قبیصهٔ بن جابر گوید: یا عمر بن الخطّاب بودیم«۱» به دری از درهای دمشق«۲» که آن را جابیه گویند، بایستاد و خطبه کرد و گفت: رسول خدای تعالی در ما بایسـتاد، همچنان که من ایسـتاده‌ام، و گفت: ۳«۴»۵« من سرّه« ان یسکن بحبوحهٔ الجنّهٔ فلیلزم الجماعهٔ فانّ الشّیطان مع الفذّ« و هو« من الاثنین ابعد، گفت: هر که او خواهد که در میان سرای بهشت بنشیند، باید که با جماعت به یک جای باشـد، که شیطان با مرد«۶» تنهـاست و از دو دورتر«۷» باشـد. وَ أُولئِکَ لَهُم عَذابٌ عَظِیمٌ، و ایشان آنانند که ایشان را عذابی عظیم باشد در دنیا به تیغ امام وقت، و در آخرت عذاب دوزخ به بقای خدا«۸». و هذا اخری المجلّدهٔ الرّابعهٔ و یتلوه فی المجلّدهٔ الخامسهٔ قوله تعـالی: یَومَ تَبیَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسوَدُّ وُجُوهٌ ان شـاء اللّه تعالی و به الثّقهٔ و الحمـد لله حمد الشّاکرین و الصّلوهٔ علی محمّد و اله الطّاهرین [۴۵۲- پ]
«۹»

---

(۱). دب، مب، مر: نـدارد، آج، لب: گویـد بـا امیر المـؤمنین علی بودیم رضـی اللّه عنه، فق: گویـد بـا امیر المؤمنین علی- علیه السلام- بودیم. (۲). مب، مر رسیدیم. (۳). آج، لب، فق: سرّ به. [.....]
(۴). دب: مع الوجد، آج، لب، فق: مع العدو، چاپ شـعرانی (۳/ ۱۴۳): مع الواحد. (۵). مج: و هی، با توجّه به وز تصـحیح شد. (۶). دب، آج، لب، فق: مب، مر: مردم. (۷). وز، دب: دور. (۸). مب تعالی جلّ جلاله عمّ نواله و عظم شانه. (۹). نسخه مج در صفحه مقابـل آورده است: صورهٔ مـا کـان مکتوبـا علی ظهر المجلّـدهٔ الخامسـهٔ من نسـخهٔ الأصل. المجلّـدهٔ الخامسـهٔ من روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن جمعها الشّیخ الأجلّ الإمام العالم جمال الدّین قطب الاسلام فخر العلماء شرف الائمهٔ ابو الفتوح الحسین بن علی بن محمّد بن احمد الخزاعی، حرس اللّه علوّه و کبت عدوّه بمحمّد و آله الطّاهرین، فی شهر ربیع الثّانی

سنهٔ تسع و تسعین و تسع مائهٔ سبع و خمسون و الف، آج، لب المجلدهٔ الخامسهٔ من روضهٔ الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، جمعها الشّیخ الأجلّ الاعظم الامام العالم العامل جمال الدین قطب الاسلام فخر العلماء شرف الائمّهٔ ابو الفتوح الحسین بن علی بن محمّد بن احمد الخزاعیّ- حرس اللّه علوّه و کبت عدوّه بمحمّد و آله الطّاهرین المعصومین، مر: و الصّلوهٔ علی نبیّنا محمّد و آله الطیّبین الطّاهرین المعصومین و سلّم تسلیما کثیرا کثیرا، نمقه محمّد تقیّ إبن ابو الحسن بن نور الوری الواعظ- عفی عنهم. المجلّدهٔ الخامسهٔ من روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن جمعها الشّیخ الأجلّ الإمام العالم جمال الدّین قطب الاسلام فخر العلماء شرف الائمهٔ ابو الفتوح الحسین بن علی بن محمّد بن احمد الخزاعی، حرس اللّه علوّه و کبت عدوّه بمحمّد و آله الطّاهرین، فی شهر ربیع الثّانی سنهٔ تسع و تسعین و تسع مائهٔ سبع و خمسون و الف، آج، لب المجلدهٔ الخامسهٔ من روضهٔ الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، جمعها الشّیخ الأجلّ الاعظم الامام العالم العامل جمال الدین قطب الاسلام فخر العلماء شرف الائمّهٔ ابو الفتوح الحسین بن علی بن محمّد بن احمد الخزاعیّ- حرس اللّه علوّه و کبت عدوّه بمحمّد و آله الطّاهرین المعصومین، مر: و الصّلوهٔ علی نبیّنا محمّد و آله الطیّبین الطّاهرین المعصومین و سلّم تسلیما کثیرا کثیرا، نمقه محمّد تقیّ إبن ابو الحسن بن نور الوری الواعظ- عفی عنهم.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو

می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگـان نرم افزار های تلفن همراه و چنـدین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکـاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشـگاهها، اماکن مـذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سـایت: www.ghaemiyeh.com ایمیـل: Info@ghaemiyeh.com فروشـگاه اینترنـتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجـاج - به سـندش، از امام حسـین علیه السـلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم ما که به دسـتش رسیده، به او سـهمی دهـد تا ارشاد و هـدایتش کنـد، خداونـد به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹